کار زده ثور زفار چیان

دوز دیکن ای فرفاین

سلطان محمد خان

سلیاه کولی شحم حنظل

مقل ازرق ٢ ال

شحم حنظل ٢ ال

کسن جا محمد خان لیدا شه

کندشدو ٣ ال

هلیله زرد ٣ ال

سنبل صندل و چینی بنحو درکه ... ال

همه را جدا جدا کوفته ...

علل با آب گلاب ...

حب بندد و قدر ...

وقت خواب ...

سیاه رفع فرخ ... تا چه

سیاه رفع ...

قصه

قصه قربان

قصه قربان ... دو نشانه مبارکه ...

که ضبط ...

رفع ... قلندر

[illegible]

الامام اذا صلى مع القوم ثم علم انه صلى بغير طهارة فانه يجب الاعادة ولا يجب على القوم الاعادة اذا لم يعلموا بذلك فلا يجب على الامام اعلام القوم بانه صلى بغير طهارة ولا يأثم الامام بترك الاعلام ١٢ خزانة الفقه ١٢

قال محمد رحمة الله كل شيء يكال او يوزن كالحنطة والشعير والسمسم والتمر والزبيب [illegible]

المستعير اذا ترك المستعار في المرعى ليرعى ان كانت العادة بهذا لا يضمن ١٢ خلاصه

رجل باع دابة فمن آخر فولدت الدابة عند المشتري اولادا ثم استحق بها مستحق اخذ المستحق بجميع الاولاد ويرجع المشتري على البائع بالثمن وقيمة الاولاد جميعا جامع الفتاوى ١٢

[illegible] الملكة استغفار
من دعاوه الطيور والوحوش تسبيح ١٢

اذا باع فرسا او بقرا او حمارا فقال ملكي فولدت عند المشتري ثم استحقها مستحق فالمستحق يأخذ المبيع مع اولاده ويرجع المشتري بالثمن وقيمة الاولاد ١٢
فتاوى خانى ١٢

[illegible] لواحد منهما الا بعيب
[illegible] ودينه ١٢ مختار الفتاوى ١٢

[illegible]

بنخشی یا نظر بخود نکنی
مثل این کار مردره نکند
هرکه راسوی خود نگه باشد
هیچکس سوی او نگه نکند

[illegible]

قال النبي صلى الله عليه وسلم خصلتان لا يجتمعان [illegible]

قال النبي صلى الله عليه وسلم [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

جمع کردن متفرقات بدانکه وحی بر دو قسم است جلی چنانکه قرآن روا باشد که جبرئیل از خدا تعالی شنیده باشد و به پیغمبر رسانیده باشد و در تفسیر عتابیه آورده است ان جبرئیل سمع صوتا در الاعلی الکلام الله و علی ما اراد الله تعالی و روا باشد که رسول علیه الصلوة و السلام از خدای تعالی بی واسطه جبرئیل علیه السلام شنیده باشد چنانکه شب معراج نود هزار سخن از حضرت عزت بی واسطه جبرئیل علیه السلام شنید بدانکه بیان اسمای کلمه لا اله الا الله کلمه تهلیل خوانند مشتق از هلال است چنانکه زینت ماه در شب تاریک روشن کننده است این کلمه نیز از ظلمت کفر بروشنی ایمان می آورد و از ضلالت بهدایت میرسد و ترفیع گویند گوید الیه یصعد الکلم الطیب ای چون از دهن بیرون آید بعرش رب بغیر آنکه فرشته او را برد والعمل الصالح یرفعه ای یرفعه الملک یعنی نیک عمل را فرشتگان برمیدارند و بر فرشتگان ارباب وفا میرسانند و باز این کلمه را کلمه تقوی خوانند و الزمهم کلمة التقوی چون این کلمه گفتی از کفر بپرهیزید و از دوزخ برستی و طیب میخوانند کما مر و قول السدید خوانند کما قال الله تعالی قولا سدیدا مشتق از سد است چون بنده این کلمه گوید میان او و دوزخ بند شود و عدل خوانند ان الله یامر بالعدل والاحسان والعدل هو الکلمه والاحسان اداء الفرایض و افضل الذکر قال علیه الصلوة و السلام افضل الذکر لا اله الا الله و قال صلی الله علیه وسلم و هی کلمة التوحید و هی کلمة الاخلاص و هی کلمة کلمة النجات من قالها مرة اعتقه الله تعالی من النار قال صلی الله علیه وسلم ثمن الجنة لا اله الا الله و این کلمه را مقصوره و ممدوده گویند قال علیه الصلوة و السلام من قال لا اله الا الله بغیر مد هدمت عنه اثنا الف من الکبایر اما ممدوده اکثر کما قال علیه الصلوة والسلام من قال لا اله الا الله و مدها هدمت عنه اربع آلاف من الکبایر و چنانچه مد کشد و دم گرفته شود حق تعالی او را از آتش دوزخ آزاد کرداند بیان ذکر قال رسول الله علیه الصلوة والسلام ذکر الله تعالی علم الایمان و امان من النیران قال علیه الصلوة والسلام اذکر الله علی کل حال ای خواه جنب باشد خواه محدث خواه ایستاده خواه نشسته خواه غلطیده قال علیه الصلوة والسلام ذکر الله حرز من الشیطان و امان من النار قال علیه الصلوة والسلام نعم الانیس الذکر و دیگر ذکر شان محبت است من احب شیئا اکثر ذکره بدانکه مقصود از عبادات ذکر است زیرا که قرآن و نماز و حج و جهاد و زکوة و روزه همه ذکر است و ذاکر زنده است قال علیه الصلوة والسلام الذاکر بین الغافلین کالحی بین الاموات بدانکه ذکر دو گونه است بلند و آهسته و در فضیلت هر دو اختلاف است نزد بعضی آهسته افضل است که فرمان حق جل شانه است وادع ربک فی نفسک تضرعا و خفیة و دون الجهر و در ذکر بلند اختلاف علما است کرش ید با ثنیا نزدیک بعضی در خلا نشاید نه در ملا و نزدیک بعضی اگر ریا نباشد بلند شاید در خلا و ملا و اکثریت دار قتادیکر بلم ذکر گوید روا باشد بیان ذکر خفی و جلی ابن مسعود رضی الله عنه از پیغمبر صلی الله علیه وسلم پرسید که اگر ذکر آهسته میکویم دل من بوسواس میشود فرمود بلند بگو که برین فرمان رسیده است سبح اسم ربک الاعلی الذی ای ارفع صوتک بذکر ربک امام ابواللیث سمرقندی رحمة الله علیه گفت که اگر کسی

[illegible]

ذکر کلمهٔ تهلیل یا اسم الله یا رحمن یا رحیم بلند گوید بر سامع نیز لازم است که او نیز گوید بعضی در شنیدن تهلیل واجب است
که جل جلاله گوید در اسمهای دیگر واگر نگوید بزه کار میشود پس علت در ذکر اینست که اگر آهسته گوید بر دیگران جواب
لازم نباید چنانکه قرآن خواندن در مجلس بلند نشاید ای مؤمن اگر ذاکر در حالهٔ ذکر نعره زند و نوحه کنند روا باشد و روایت میکند
جابر رضی الله عنه که روزی در مسجد در آمدم پیغمبر صلی الله علیه وسلم را دیدم که با چهل دو نفر دیگر حلقه کرده ذکر لا اله الا الله میکردند ۲
مرا از دیدن آن لا اله الا الله عجایب نمود چون نزدیک شدم بدیدم که هر یکی در گریه بودند من نزدیک ایشان ایستاده
شدم و ذکر میگفتم پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت دوست ترین حلقها سوی رحمة حق تعالی سه حلقه اند حلقه خواندن قرآن و حلقه
درس علم و حلقه ذکر نفعنا الله وایاکم ای مؤمن هر درد را داور سخت ما در درد اندوه که را هیچ دوای نیست پیغمبر صلی الله علیه وسلم
بآن علو منصب که داشت هر بار فرمودی اللهم لا تجعلني من بابک مطرودا ولا عن حماک مهجورا جگرهای واصلان از خوف
قطیعت خون گشته **بیان کفن** چون از قبرها برخیزند بر سر گورهای خود تا سیصد سال ایستاده باشند یوم یقوم الناس ۲
لرب العالمین و بقول هفتصد سال بمانند و همه برهنه باشند چون مدت سیصد سال بگذرد کفنها بران شوند
در هر یکی کفن خود بجد پس هر یکی هوشیار شوند و افعال و اقوال که در دنیا کرده باشند یاد شان آید **بیان آفتاب**
قیامت آفتاب یک میل وار بایستد خوی چنان رود که از خوی یک نفر هفتاد شتر تشنه سیراب گردد بعضی تا زانو
از عرق و بعضی تا کمر و بعضی تا سینه و بعضی تا گلو و بعضی تا دهن بر اندازهٔ اعمال سایه نباشد مگر سایه عرش و ندا شود
وامتازوا الیوم ایها المجرمون اول حساب نماز شود کما قال علیه الصلوة والسلام اول ما یحاسب به العبد یوم القیمة
الصلوة واول ما یقضی بالدماء واول ما یوزن في المیزان حسن الخلق **بیان عاق** در حدیث قدسی است قل للبار
اعمل ما شئت فلن تلج النار وقل للعاق اعمل ما شئت فلن تلج الجنة و میان فرزندان در عطا سویت نگهدارد
و برای آداب از سه زخم زیاده نزنند که از آن قصاص خواهد شد در روز قیامت و همچنین شوهر مر زن را و استاد مر شاگرد را
و خواجه مر غلام را از سه زخم زیاده نزنند **بیان حق استاذ** قال صلی الله علیه وسلم الآباء ثلثة اب من ولدک واب من زوجک ۲
واب من علمک وخیر الآباء من علمک و چون خیر الاباء باشد حق او مقدم بود بعضی از کار پدر بر کار استاذ مقدم دارد **بیان**
حق شاگرد بر استاذ آنست که او را بجل فرزند داند و برای خدای علم تعلیم کند و بر و منت ننهد و آنچه داند او را بیاموزد
که در حدیث قدسی است علموا مجانا کما علمتم مجانا و شفقت از وی دور نکنند و خطاء او ببخشد **حق جار** قال علیه الصلوة
والسلام لا یؤمن احدکم حتی یأمن جاره بوائقه ای من سوء خلقه قال علیه الصلوة والسلام اکرموا الجار ولو کان کافرا وقال
علیه الصلوة والسلام من مات وجاره عنه راض دخل الجنة وقال علیه الصلوة والسلام التمسوا الجار ثم الدار ای طلب کنید نیک
همسایه را پس از آن بخرید خانه را وقال علیه الصلوة والسلام من ستر علی جاره لم یفضحه الله یوم العرصات همسایه آنست که خانه او
متصل خانه باشد فتوی بر این قولست گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم هر که سیر خورد و بخسپد و همسایه او گرسنه باشد همه شب در لعنت خدای تعالی

وبعضی

بعضی مفسران بر این آیت گفته اند که من قتل نفسا بغیر نفس او فساد في الارض فکانما قتل الناس جمیعا چون طعام پزد
و بوی او بر زن حامله برسد و او را دل کشد اگر او را برسانند ثواب جمله بندگان یابد و اگر ندهد چنانچه او را اسقاط شود
گوئی جمله زندگان را کشته باشد **حق یتیم** بر همه یتیم آنست که چون او را کار فرماید انکار نیارد و آنچه تواند بکند و منت ننهد
و حق غلام و خواجه چنانست که فرزند و پدر قال علیه الصلوة والسلام من لطم عبده فکفارته ان یعتقه **بیان سلام** سنت
آنست که مهتر کهتر را و خواجه غلام خود را و استاذ شاگرد را چه شب معراج حق سبحانه گفت السلام علیک ایها النبي الخ و نظام
علیه السلام خردکان را سلام دادی و سلام نکنند در حاله خطبه و درس و تذکیر و در محکمه قضا و در حاله بانگ نماز و در مسجد در
حاله که اکثر مردمان مشغول بنماز باشند که سلام دهنده بزه کار شود گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم هر که در آید در خانه سلام
بگوید بگریزد از آن خانه فقر **بیان مصافحه** چون هر چهار دست در مصافحه جمع شوند و هر دو مؤمن درود گویند و دستها
بجنبانند از گناهان چنان پاک شوند گویا که از مادر زاده اند در سلام خطا و در سلام طمع جواب لازم نباید
خوردن روزه نفل در خبر است که هر که را گویند که تو طعام خور و او را نیت روزه نفل باشد و نگوید که من روزه
دارم و بخورد ثواب عبادة شصت سال و چهار ماه را یابد و اگر بگوید که من روزه دارم و نخورد بزه کار شود **بیان عطسه**
در حدیث است من عطس ثلث عطسات متوالیات بلا زکام فالا بما بعد فلیه ثابت و در هر کاری که عطسه آید آن کار مبارک آید
و اینکه هنگام برون آمدن از خانه بعطسه باز میگردند بد میکنند و بعضی میگویند که کافر میشوند و در بزه آن شک نیست و اگر کسی از
عاطس شنوده الحمد لله رب العالمین گوید از سه درد ایمن شود درد ناف و دندان و گوش و چون عاطس حمد گوید جواب آن باید
و نیز گفت صلی الله علیه وسلم العطسة صحة الابدان زحمتی را عطسه کم میآید و چون آید امید صحت باشد وقال النبي صلی الله علیه وسلم العطسة من
الرحمن والتثاؤب من الشیطان **بر سیدن بیمار** فرض کفایت است قال النبي صلی الله علیه وسلم امش میلا وعد مریضا وقال من عاد
مریضا فله بکل خطوة مائة حسنة ومحی عنه مثلها سیئة من غسل میتا في سبیل الله وستر عیبه هون الله علیه سکرات
الموت وستر عیبه **بیان غسل دادن میت** قال النبي صلی الله علیه وسلم من غسل میتا حسبة لله تعالی بنی الله تعالی بود
کل شعرة قصرا في الجنة قال النبي صلی الله علیه وسلم ما من مسلم کفن مسلما کساه الله تعالی حلل الکرامة یوم القیمة در خبر است هر که برادر
میت را مرده شسته اند حق تعالی او را بر ~~آتش دوزخ حرام کرده اند~~ زیر عرش جای دهد هر که قوایم اربعه بردارد حق
تعالی او را بر آتش دوزخ حرام کرده اند و از جنازه بغیر اجازه ولی باز گشتن روا نباشد و اگر غریب باشد اصلا و ابا نشد
چه او را ولی نیست **بیان حدیث قدسی** عن ابو هریرة رضی الله عنه انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اوحی الله تعالی الی ۲
آدم علیه السلام فقال یا آدم اوصیک باربعة اشیاء وفیهن جمیع الخیر لک و اولادک من بعدک الی قیام الساعة واحدة لی و واحدة
لک و واحدة بیني وبینک و واحدة بینک وبین الناس فاما التي لي فتعبدني ولا تشرک بي شیئا واما التي لک فما عملت من خیر فلک
ثوابه وما عملت من شر فعلیک عقابه واما التي بیني وبینک فمنک الدعاء ومني الاجابة واما التي بینک وبین الناس فضع یدک
علی قلبک وکل شيء لا ترضاه لنفسک فلا ترضه علی غیرک ولا تظلم احدا فانی اقضی بینک وبین الناس بالحق ولو بحبة من خردلة

حساب خردله و ذره حق است یعنی که دانه جو را یکهزار و دو صد حصه شود بقول بعضی آن ذره است و آنکه هفتاد حصه شود بگفته آن
عبادت است قال النبی صلی الله علیه وسلم لا یومن احدکم حتی یحب لغیره ما یحب لنفسه ای مومن کامل نباشد چنانچه گفت صلی الله علیه وسلم لا
ایمان لمن لا صلوة له ولمن لا زکوة له قال النبی صلی الله علیه وسلم لا صلوة لجار المسجد الا فی المسجد بیان ظلم و قال النبی صلی الله علیه
وسلم المسلم من سلم المسلمون من یده ولسانه قال النبی صلی الله علیه وسلم من لم یسلم منه المسلمون فلیس بمسلم قال النبی صلی الله علیه وسلم الدین
النصیحة ای دین نیکو خواهی است قال النبی صلی الله علیه وسلم لمن لا نصیحة له لا دین له بیان صبر قال النبی صلی الله علیه وسلم ان
اشد البلاء علی الانبیاء ثم علی الاولیاء ثم الامثل فالامثل الی قیام الساعة قال النبی صلی الله علیه وسلم الصبر علی ما اصابه عن قال
النبی صلی الله علیه وسلم الصبر من اخلاق الانبیاء والجزع من اخلاق الاعداء بیان تسبیح قال النبی صلی الله علیه وسلم کلمتان خفیفتان علی
اللسان ثقیلتان فی المیزان حبیبتان عند الرحمن سبحان الله وبحمده سبحان الله العظیم وبحمده و در خبر است هر که صد
بار این تسبیح در عمر خود بگوید حق تعالی آتش دوزخ بر تن او حرام گرداند و قال النبی صلی الله علیه وسلم ان احب العبادة
الی الله سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و فی الخبر من قال سبحان ذی الملک والملکوت سبحان ذی العزة
الخ ای رب الملائکة والروح کتبت له بعدد کل حرف مائة حسنة ومحی عنه بعددها سیئة ورفع بعددها درجة ویزوج بعدد
کل حرف زوجة من الحور قال النبی صلی الله علیه وسلم من سبح لله مرة لم یبق من ذنوبه ذرة قال النبی صلی الله علیه وسلم من کثر تسبیحه
قل عثرته قال النبی صلی الله علیه وسلم التسبیح یاکل السیئات کما تاکل النار الحشیش بیان تهلیل گفت علیه الصلوة والسلام
هر که بگوید یکبار سبحان الله و لا اله الا الله حق تعالی پنجاه ساله گناه او بیامرزد و گفت علیه الصلوة والسلام اکثروا من قول لا اله
الا الله حتی تنجوا من عذاب الله و گفت علیه الصلوة والسلام هر که بگوید ده بار بعد از نماز بامداد لا اله الا الله وحده لا شریک له
یحیی ویمیت وهو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر جمله گناهان او بیامرزد اگرچه گناهان او بیشتر از کف دریا باشد
و گفت صلی الله علیه وسلم هر که در بازار در آید و بگوید این کلمات مذکور را تا قدر نوشته شود در نامه اعمال و جمیل هزار نیکی
و گفت صلی الله علیه وسلم هر که در گورستان در آید و بگوید لا اله الا الله وحده تا قبر همه گورها پر نور شود و گوینده بیامرزیده
شود پیغمبر گفت علیه الصلوة والسلام هر که گناه کند و بداند که او خدای است که جز او نه خدای دیگر آمرزیدن تواند آمرزیده
شود و اگرچه آمرزش از وی نخواهد بیان موعظه قال النبی صلی الله علیه وسلم موتوا قبل ان تموتوا پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت
من میروم و میان شما دو واعظ میگذارم یکی گویا و آن قرآن است دویم ساکت و آن مرگ است و از مرگ عبرت گیرید
و مواعظ قرآن را در کار بندید تا از دوزخ نجات یابید و حق تعالی میفرماید ولقد یسرنا القرآن للذکر فهل من
مدکر و در خبر است که مشقة الدنیا راحة الآخرة حمی لیلة کفارة سنة پیغمبر گفت صلی الله علیه وسلم هر کرا دندان درد
کند گوی که کوه زر صدقه داده باشد قال علیه الصلوة والسلام ما من رجل مسلم یغتض علی مسلم ولم یفش علیه الا غفر الله
له ذنوبه و ان کان اکثر من زبد البحر قال علیه الصلوة والسلام طوبی لمن انفق الفضل من ماله و امسک الفضل من قوله سنت
در زکوة جید دادن است و محل نیک دادن و پیش از در آمدن سال دویم ادا کردن و با رغبت دادن و با اخلاص دادن

والسنة

وسنت در روزه افطار از وجه حلال و در تابستان به آب افطار کند و در زمستان بخرما و در افطار تعجیل کردن و سحر را
تاخیر کردن سنت است و در آمدن رمضان شاد بودن و در رفتن وی غمناک شدن سنت در طعام خوردن و در
طعام عدل نگاه دارد و سعی در آن کند که از شریک بیشتر نخورد که فردای قیامت سوال آن خواهد شد و گفت صلی الله
علیه وسلم لعن الله من اکل وحده و در هر لقمه یا واجد گوید آن طعام در شکم او نور شود و آن نور در روی او پیدا آید عن
جنید رحمة الله علیه من کان همته ان یملا بطنه فقیمته عند الله ما یخرج منه قال النبی صلی الله علیه وسلم المومن یاکل فی معی
واحد والکافر یاکل فی سبعة امعاء و در خبر است هر که بوجود اشتها یک لقمه از طعام کم خورد گویا که گوی زر صدقه
داده باشد و گفت صلی الله علیه وسلم هر که انگشتان بلیسد زنگ نکند حق تعالی او را بیامرزد و کاسه نیکو بلیسد
تا ثواب آزادی بنده یابد و دستها بشوید تا از دیوانگی ایمن ماند سنت در آب خوردن آغاز آب را بدم اول
بسم الله نزد ختم الحمد لله و در دم دویم بسم الله الرحمن الرحیم و نزد ختم الحمد لله رب العالمین و در دم سیوم بسم الله
الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم و بعد از فراغ بگوید الحمد لله الذی جعله عذبا فراتا برحمته ولم یجعله
ملحا اجاجا بذنوبنا سنت در جامه صلی الله علیه وسلم جبه و قبا هم پوشیدی و آستین در زمستان تا سر انگشتان
کردی و در تابستان تا بند دست و چون پیراهن پوشیدی اول در گلو انداختی و دست راست در آوردی بعده
دست چپ و بعکس کشیدی و اول پیراهن پوشیدی بعده ایزار و دستار با کلاه و بیکلاه بر سر کردی و روزی
پای برهنه و سر برهنه در بازار رفته و گوشت خرید بدست خود کرده میامد اصحاب هر یکی میگفتند ما دست
کنیم پیغمبر صلی الله علیه وسلم بکسی نداد و فرمود صاحب السلعة احق بحمله اولی سنت دستار هر بیت ده گز داشتی و صلوات
هفت گز و بیتیت پنج گز و کلاه لاطیه پوشیدی یعنی آنکه متصل تارک بودی بیان تنعم مردی شهد در شیر انداخته
آورد پیغمبر علیه الصلوة والسلام آنرا نخورد و گفت دو شربت یکجا نتوانم خوردن که حساب آن سخت باشد و گوشت
را دوست داشتی و گفتی هو سید الطعام فی الدنیا والآخرة و شیر را بسیار دوست داشتی و از میوها خربوزه را دو
ست داشتی و کرات با پوست و گوشت و تخم خوردی چنانکه پوست دور کرده آوردی تناول فرمودی و ربایی
وحیه کلبی رضی الله عنه ضیافت کرده بود که خربوزه را پاک کرده و بالای آن شکر انداخته و نانهای تنک در روغن
انداخته خرد و خورانیدن فرمود و فرمود که هر که همچنین هفت مسلمان را خوراند حق تعالی هفت دوزخ را بر تن او حرام
گرداند بیان خربوزه و خیار خیار را بنمک خوردی و گفتی هر که همچنین خورد آن از اسهال ایمن گردد روزی نان بر دست
راست داشته و خربوزه بدست چپ قدری نان بدندان مبارک تناول میکرد و شهد و شریده را دوست داشتی
و گفتی الثرید یمن الطعام کعایشه بین النساء بیان روغن سرکه و فرمودی خرد کار روغن خورانید تا پیر کدل شوند و
فرمودی که سرکه قطع کند شهوت را و براند شیطان را و در خانه که سرکه بود در آن خانه برکت بود و چنانکه پادیه

آوردی قبول کردی و مکافات آن بهتر از آن دادی و مهمان را دوست داشتی و بسیار اکرام نمودی و برابر ایشان
خوردی و تحریص نمودی و لقمه در دهن او کردی و گفتی هر که برادر مسلمان را لقمه در دهن دهد گویا بوزن کوه ابو
قبیس در راه خدای تعالی داده باشد وسنت است که در سر روغن اندازد که گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم من کان له
شعر فلیکرمه روغن در کف دست چپ اندازد و بدست راست اول ابروی راست چرب کند که امان است از درد
سر بعده سبلت و ریش و سر را سنت در مسواک آنست که آغاز بشو بدو دهن را بشوید بعده از جانب راست آغاز
کند بعده از جانب چپ بعده میانه کام بعده میانه دهن یعنی بالای زبان سنت در شانه اول بروی راست را
شانه کند بعده چپ بعده سبلت راست را بعده چپ بعده ریش را از جانب راست بعده جانب چپ بعده فرود
جانب چپ بعده فرود از جانب راست چنانکه آغاز و ختم از آن شود بیان سیر صلی الله علیه وسلم منع فرمود که از سیر مخورید دم و پیگن
بر من جبرئیل نیامدی که از بوی بد تنگ میآید و تا قرآن منزل شده است عثمان رضی الله عنه سیر و پیاز نخورده پیغمبر
صلی الله علیه وسلم شکنبه و کرده نخوردی پیغمبر صلی الله علیه فرموده من احیا سنتی عند فساد امتی فله اجر مائة شهید وقال صلی
الله علیه وسلم فطوبی لمن شغل عیبه عن عیوب الناس وطوبی لمن انفق الفضل من ماله وامسک الفضل من قوله ووسعته
السنة ولم تستهوه البدعة یعنی نیک مر آنرا که بدعتش سرگردان نکند و هر چه سنت نیست آن بدعت است و بدعتی
قبیح است و بدعت حسنه چنانکه بوریا در مسجد افکندن و آرد بیختن و نان بر خوان خوردن و دست باشنان شستن
و بدعت قبیح چون تر ود و رقص و نوحه و جعد ماندن و ریش تراشیدن و از میانه سر تراشیدن و از میانه
گذاشتن و گرد بر گرد تراشیدن و موی وجود دور کردن و جعد افرشتی کردن و ناخن دراز گذاشتن و ظرف
زر و نقره و ابریشمی پوشیدن و بسر کار ناپوشانیدن که اینهمه بدعت قبیح است و آرنده بعذاب خدای تعالی مبتلا شود
نعوذ بالله منها بیان هدیها که بعد از فوت شدن از موتی طلب شود قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا مات المؤمن یطلب ٢
منه اربعون هدیة اما للملک الموت فاربعة وللقبر اربعة وللمنکر والنکیر اربعة وللمیزان اربعة وللصراط اربعة وللمالک
اربعة وللرضوان اربعة وللنبی اربعة وللروح اربعة ولله تعالی اربعة اما هدیة الملک الموت ارضاء الخصم
وقضاء الفوائت وتهیأ للموت واشتیاق المولی اما هدیة القبر ترک النمیمة وتنزه من البول وقراءة القرآن
وصلوة اللیل اما هدیة المنکر والنکیر ترک الغیبة وقول الحق والتواضع مع الخلق وصدق القول اما هدیة
المیزان الاخلاص فی العمل وکثرة الطاعة وحسن الخلق والشفقة علی الخلق اما هدیة الصراط کظم الغیظ و
التقوی وسعی الی الجماعة والنصر للمسلمین اما هدیة المالک الخوف من الله وصدق النبوة والبکاء من خشیة الله
تعالی وارضاء الوالدین اما هدیة الرضوان کثرة الذکر والشکر والصبر والمحبة مع احباء الله تعالی اما هدیة النبی
حبه وحب آله وکف اللسان من سب اصحابه ومتابعته اما هدیة الروح قلة الاکل وقلة الکلام وقلة المنام

وکثرة التفکر اما هدیة الرب جل جلاله الامر بالمعروف والنهی عن المنکر والنصیحة للخلق والرضاء بقضائه بیان سوال حق
تعالی بعد از مرگ در خبر دیگر آمده است از انکام بر داشتن مرده بر جنازه انکام گور حق تعالی جهل سوال از مرده طلب کرده خواهد شد
اول این سوال باشد عبدی طهرت منظر الخلق سنین فهل طهرت منظری ساعة و آن منظر دل است پس به اکرام از کرم خدای است
در حق تو که قضا را بدل فوایت تو قبول میکند و از عذاب نگاه میدارد فاما اختلاف است که ثواب بدیا بعضی گویند یا بعضی گویند
نیابد و بعضی گویند اورا در دوزخ اندازند و لیکن آتش کرداو نگردد بیان روزه خورندگان و نماز گذارندگان اگر بعضی یک روزه روزه مشکند
پس بمقابله آن یکروز بسهلاک در دوزخ بماند و اگر یک نماز قضا کند متعمدا آتش هزار و چهار صد سال در دوزخ عذاب بد از سالهای آنجهان
که یکروز آنجهان هزار سال اینجهان باشد قوله عز وجل وان یوما عند ربک کالف سنة مما تعدون بدانکه شوق از محبت خیزد و محبت از خوف
واز امید خیزد چون بنده خدای را شناخت و احسان او بر خود دید ناچار محبت خیزد چون محبت غالب شود اشتیاق خیزد و چون اشتیاق
غلبه کند طلب وصال کند و اطاعت او بر خود لازم بیند و مخالفت بکلی خیزد دلیل احسان او در حق تو بیشمار است واسبغ علیکم نعمه ظاهرة وباطنة
وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها مهتر موسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام از غلبه اشتیاق گفت رب ارنی انظر الیک اگر چه در دنیا
دیدار مولی محال است ولیکن پیش مشتاق آن محال نیست مهتر شعیب علی نبینا و علیه الصلوة والسلام مدة سه سال گریست و سه بار نابینا شد
باز بصارت یافت فرمان شد که مشتاق را از گریه چاره نباشد بر تو باد بر گریستن بسیار که در روز قیامت بعضی از گورها خود را بیرون آیند
خبر شد فرمان شود لم تبکون وانتم آمنون گویند بکاینا باشتیاق مولانا فرمان شود فابکوا فانی ابکاکم عندی بی حجوب پس چندانکه بنالند
که اهل عرصات از گریه ایشان متحیر گردند فرفع الله عنهم الحجاب ویتجلی لهم بلقاء الله لو ثابت بدانکه مبشر و بشیر و منکر و نکیر یکی اند چون بر نیک
بختان بیایند بشارت دهند بهشت پس مبشر و بشیر گویند و چون بر بد بختان میروند وایشان را بشارت دوزخ دهند او را منکر و نکیر
گویند بیان حق گفتن قال النبی صلی الله علیه وسلم الساکت عن الحق شیطان اخرس بین الناس قوله تعالی الصابرین والصادقین و نیز فرمود
یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین قال صلی الله علیه وسلم قل الحق وان کان علی ریبة عنه علیه الصلوة والسلام قل الحق وان کان مرا و قال علیه
الصلوة والسلام المؤمن لا یکذب قال علیه الصلوة والسلام من صدق فی کلامه ولم یکذب فی مقاله وجبت له الجنة بیان ریا فردای قیامت
مرائی را فرمان شود که مزد کار از کسی طلب کن که برای او کرده در دنیا ان الله لا ینظر الی عمل المرائی بیان غیبت در خبر است الغیبة اشد
من الزنا قال علیه الصلوة والسلام من ترک الغیبة من مخافة الله تعالی حرم الله علیه النار بیان خلق حسن چنانست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
نیزه خورد و خونش میرفت میفرمود اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون فرمان شد وانک لعلی خلق عظیم و کافری گفت السلام علیک
یا محمد گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و علیک بیان شفقت قال علیه الصلوة والسلام اصل الاعمال اثنان التعظیم لامر الله والشفقة
علی خلق الله فرمود باهمه بر خطاب در آینده از آدمی و غیره بر همه شفقت باید کرد قصه حضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوة
والسلام شنیده که چون شفقت بر گوسفند کرد ندای نبوة در ملا اعلی در داوند و شنیده که مهتر ابراهیم خلیل الله علی نبینا
و علیه الصلوة والسلام کافر را طعام نداد گفت تو بیگانه اول مومنان را بخوران کافر شکسته خاطر شد و بازگشت فرمان شد

شد کرد این بر شفقت است که تو او دی هفتاد سال است که وی را رزق میدهیم دیگر تعرض نزدم و شنیده ام رابعه بصری بر سگی تشنه شفقت کرد
او را آب خورانید برکت دعای سگ رابعه بمقام رسید و شنیده که سلطان العارفین ابو یزید بسطامی ده من نان و پنج من شهد و پنج من
روغن بسیح فروخت و بماده سگ خورانید و ماده سگ دعا کرد حق تعالی او را الخطاب سلطان العارفین مشرف گردانید بیان خوف قال
علیه الصلوة والسلام من خاف فی الدنیا امن فی العقبی ومن امن فی الدنیا خاف فی العقبی و حضرت عزت جل جلاله قسم راند و فرمود بعزت
و جلال من ترس و امن هر دو در یک دل جمع نکنم هر که در دنیا ترسان باشد او در عقبی از ایمنان باشد و هر که در دنیا از ایمنان
باشد او در عقبی ترسان باشد ولمن خاف مقام ربه جنتان علما گویند رجا ثمره خوف است هر کرا امید عقبی دارد باید که در
دنیا ترسان باشد قال صلی الله علیه وسلم الخوف حصن الایمان قال علیه الصلوة والسلام من خاف الله کل شیء منه ترسید هر چیزی
از دوزخ بترسد و دوزخ از نور ایمان بترسد و بلرزد و چون مومن برای تماشا در دوزخ در آید آتش و سکان او همه نعرها
بر آرند و بگویند جز یا مومن فان نورک اطفأ لهبی عن شیخ شبلی رحمة الله علیه هر که دعوای ترس خدا کند و نگرید او یکی از
دروغ گویان است پیغمبر گفت علیه الصلوة والسلام جمود العین من قسوة القلب من طول الامل و طول الامل
من حب الدنیا وحب الدنیا راس کل خطیئة پیغمبر گفت علیه الصلوة والسلام من بکی من خشیة الله حرم الله علیه النار یوم تاتی
علی الرجل وهو یقرأ القرآن قال علیه الصلوة والسلام یا قاری القرآن ایتم البکاء **بیان رضوان بهشت** بدانکه رضوان فرشته
است که از رحمت آفریده شده اگر غمناک گردی او را بیند شاد شود پیغمبر علیه الصلوة والسلام فرمود رضوان برامت من شفقت از مادر
و پدر که بر فرزند است او نیز شفاعت کند ایشان را ضایع نکنم هر که هر روز هفتاد بار بر رضوان درود فرستد شفاعت
رضوان مر او را واجب آید **بیان دوستی پیغمبر صلی الله علیه وسلم و آل او** قال النبی صلی الله علیه وسلم من احبنی فقد احب الله ومن احب الله
فهو ادخله الجنة قال النبی صلی الله علیه وسلم من احب آلی فکانما احبنی ومن ابغض آلی فکانما ابغضنی ومن ابغضنی فقد ابغض الله
تعالی ومن ابغض الله تعالی ادخله النار قوله تعالی قل لا اسالکم علیه اجرا الا المودة فی القربی **بیان دوستی اصحاب** قال علیه الصلوة
والسلام من اراد ان یدخل الجنة معی فعلیه ان یحب اصحابی **بیان امر معروف** امر معروف فرض کفایت است پیغمبر فرمود صلی الله علیه
وسلم الامر بالمعروف والناهی عن المنکر علی منابر من نور یوم القیمة تحت ظل العرش یوم لا ظل الا ظله در خبر است هر که سیصد
و شصت بار کار نیک فرماید و از کارهای بد باز دارد او بهشتی باشد اگر چه بر زمین برود پیغمبر گفت علیه الصلوة والسلام الخلق
دعای ماثوره
للخلق لن تلج الناس بعض آخر برای خود خواهی برای هر مخلوق خواهی از دل و زبان برای ثبات ایمان هر بار بگوی ربنا
لا تزغ قلوبنا تا وهاب قال علیه الصلوة والسلام یا مقلب القلوب ثبت قلوبنا علی دینک و علی طاعتک و بعد از هر نماز بخواند
و قل رب اغفر و ارحم و انت خیر الراحمین و چون زکوة یا صدقه دهد بگوید ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم و چون کار
نیک در وجود آید بگوید الحمد لله الذی وفقنی بالخیرات و چون روزه دارد بامداد برخیزد بگوید الحمد لله الذی وفقنی علی صیام
و یغفرنی من الاثام و چون طعام آب خورد بگوید یا واسع المغفرة اغفرلی ذنبی العظیم فانه لا یغفر الذنوب العظیم الا
رب العرش العظیم و چون پیش پیغمبر صلی الله علیه وسلم طعام آوردندی گفتی اللهم بارک لنا فیما رزقتنا وقنا

عذاب النار

عذاب النار **بیان زکوة دادن** فرض است و برابر نماز منسلک است در قرآن بیشتر جای و اقیموا الصلوة واتوا الزکوة پیغمبر
گفت صلی الله علیه وسلم لا صلوة لمن لا زکوة له ولا زکوة لمن لا صلوة له چون زکوة مال بدهد هر روز قیامت ثواب نماز در دین
برند که زکوة حق ایشان است پس گو که نماز نماز نیست قوله تعالی قد افلح من تزکی هر که زکوة دهد فلاح یابد و بعضی
گویند مراد ازین آیه صدقه فطر است که متصل آن فرمان شده و ذکر اسم ربه فصلی و هو التکبیر للصلوة العید پیغمبر گفت صلی
الله علیه وسلم مانع الزکوة فی النار و حق تعالی فرموده الذین یکنزون الذهب والفضة الآیه قال صلی الله علیه وسلم استحیوا من الرحمن اجتنبوا
من العصیان حتی تجوز من الصراط قال علیه الصلوة والسلام النار حرام علی المتقین والجنة حرام علی الفاسقین **فرد** سعد بانفس مردمند
نیر دهر که شمرده آنست که نامش بنکوئی برند **بیان امر معروف** قوله تعالی الآمرون بالمعروف والناهون عن المنکر خلفاء
الله و خلفاء رسوله پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت که حق تعالی آدم را و اولاد او را خلیفه خواندی زهی شرف انسان که برابر آدم و اولاد
این را یاد کرد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من امر بالمعروف و نهی عن المنکر کتب الله بکل کلمة ثواب حجة مبرورة قال علیه
الصلوة والسلام واعظم المصائب ذهاب الوقت بلا فایدة قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سیاتی زمان علی امتی یحبون
خمسا و ینسون خمسا یحبون الذنوب و ینسون القبور یحبون المال و ینسون الحساب یحبون الدنیا و ینسون العقبی یحبون الحیوة
و ینسون الممات یحبون النساء و ینسون الصلوة اگر میداند که بگفتن او از کار بد باز خواهد ماند نهی منکر او را لازم باشد
و اگر نکند آثم باشد و اگر احتمال باز آمدن و نه آمدن دارد هم منع کند بثواب رسد و اگر میداند که باز نخواهد آمد
اینجا مخیر است خواه کند خواه نکند **بیان خانه** خواجه کاینات علیه الصلوة والسلام در مکه در خانه پدر بود و در مدینه خانه
ابو ایوب انصاری سکونت داشت که در آن هفت سوراخ بود که بوقت باران تمام آب در خانه او در آمدی
و تمام خراب شدی روزی ام المومنین بی بی عایشه رضی الله عنها گفت اگر اجازت فرمای تا سقف این خانه راست
کنم پیغمبر گفت علیه الصلوة والسلام که راست کردن خانه بد نیست فاما اگر در آن حاله قابض جان بر تو بیاید و ترا در آن
مشغول ببیند و بدرگاه خدای تعالی روح ترا برند میگویند که عایشه در عمارت خانه بود و ایشان تنگ گیر بگذار تا در
دنیا چند روز همدیگر بگذرانیم روزی مردی بر خانه خود میخواست که غرفه بر آرد پیش پیغمبر علیه الصلوة والسلام برای
مشورت آمد پیغمبر علیه الصلوة والسلام او را گفت که عمارت گور کن که آن بهتر است از عمارت خانه **بیان مال و دوستی او**
قال النبی صلی الله علیه وسلم المال لا ینقصه خیر و جمعه شر قال النبی صلی الله علیه وسلم من ترک الدنیا خوفا من الله تعالی آمنه من الفزع
الاکبر و قال علیه الصلوة والسلام من لم یخش فی المال عذب فی النار فقیر را در روز قیامت حاضر کنند و از وی حساب
بیان حساب خود
خواهند او گوید خداوندا تو بهتر میدانی که من مرد فقیر بودم و از خانها بر کاله و دانه میخواستم و قوت خود از آن میساختم
فرمان شود که ما را بر تو حساب نیست هر کرا خواهی شفاعت کن و آنرا نیز بتو بخشیدم ابراهیم ادهم رحمة الله علیه
بگذاشت دنیا را و تصرف کرد همه ملک را از بس بنگر تا چه یافت قال علیه الصلوة والسلام من کان لله المولی فله الکل قال علیه الصلوة

والسلام طوبی لمن طال عمره وحسن عمله قال علیه الصلوة والسلام ویل لمن قصر عمره وکثرت سیاته قال علیه الصلوة والسلام حاسبوا
قبل ان تحاسبوا اگر در دنیا با خود حساب کنی و هوای نفس خود را بکشی در عقبی ترا هیچ خوف نباشد و بدین طایفه رسی که فلا خوف
علیهم ولا هم یحزنون قال علیه الصلوة والسلام لی شغل مع الله لم یسع فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل سعادت آنمرد را که در نماز
زن را فراموش کند و بدبختی آنمرد که بسبب زن نماز را فراموش کند بیان اولیاء الله سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم من اولیاء
الله تعالی قال علیه الصلوة والسلام اذا من اکثر ذکره الله تعالی رآوا وهم اصفر الوجوه من کثرة
الطاعات باللیل وعمش العیون من کثرة البکاء وخمص البطون من کثرة الجوع ویبس الشفاه من کثرة العطش و در
حدیث آمده است که ولیان خدا آنان اند که چون در شهر در آیند ایشان را کسی نشناسد و چون بروند ایشان را
کس طلب نکنند و حاجتها که در سینهای ایشان هیچ بر کسی معلوم نکنند و کسی نداند الا خدای تعالی که ولیان
خدا آنان اند که نفس را بار ندهند و نرسانند و فرمان برداری او نکنند و بجز خدای بر کسی امید نکنند و بوده را نگاه ندارند
و برای نابوده تعلق و اندوه نکنند قال علیه الصلوة والسلام ابکوا قبل ان تبکوا بیان جوع قال علیه الصلوة والسلام
الجوع طعام الصدیقین ونور القلوب للمحسنین قال علیه الصلوة والسلام افضل المجاهدة الجوع در جواب فاطمه فرمود صلی
الله علیه وسلم یا بنتی فان اول طعام دخل فی فم ابیک من ثلثة ایام هذا و آن قدر زمان بود روز یکه سایل را هشتاد هزار
گوسفند و سیصد غلام و کنیز بخشید بیان روزه پیغمبر گفت علیه الصلوة والسلام اذا تنفل الصائم کتب الله له بکل نفس
ثواب عبادة سنة بیان حج پیغمبر گفت علیه الصلوة والسلام من مشی الی الکعبة فکانما مشی الی الجنة و هر که برود دیگر در
راه سوی کعبه گویا که ده بنده آزاد کرده باشد و هر که برود ۳ روزه راه بسوی کعبه چنانستی که هزار بنده
آزاد کرده باشد مردی گفت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم هر که چهل روز برود او را چه ثواب باشد گفت علیه الصلوة
والسلام ثواب آن جز خدای تعالی کس نداند و استقبال وی کنند هزار فرشته بیان طعام دادن قال علیه الصلوة والسلام
من اشبع جایعا دخل الجنة وقال صلی الله علیه وسلم ما من مطعم اطعم مطعما الا غفر الله له هر لقمه که آن گرسنه بخورد ثواب یک ساله
عبادة در نامه اعمال او ثبت گردد و چون سیر شود ثواب صد مجاهده بیابد و اگر در حالت قحط طعام دهد مزد آن بسیار
است بیان آب دادن قال صلی الله علیه وسلم من سقا عطشانا شربة ماء وجب له الجنة و پیغمبر گفت صلی الله علیه وسلم من
سکن عطش عاطش فکانما احیاه ومن احیاها فکانما احیا الناس جمیعا پیغمبر گفت من کسا عریانا کساه الله تعالی یوم
القیامة من حلل الکرامة نظر هفت گونه است گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم نظر در روی عالم عبادة شصت ساله است و در روی
مادر و پدر بمهر نظر ثواب حج است مقبول و دیدن بکعبه گویا صد شتر قربان کرده باشد و در قرآن بهر حرف که بیند ثواب
یکرکعت نماز یابد و در روی زن بشفقت بیند گویا که بنده آزاد کرده باشد و در روی خطیب در حالت خطبه بیند ثواب
عبادة یکساله یابد و بسوی آسمان نظر با تفکر و خواندن ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار بهر ستاره
کان صد کان نیکی در نامه اعمال او ثبت شود بیان فقر قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اربعة لا یبقی مع الاربعة الفقر مع

الضحی

الضحی والمال مع الربوا والعمر مع الزنا والبلاء مع الدعاء قال النبی صلی الله علیه وسلم لکل نبی حرفة ولی حرفتان الفقر و
الجهاد فقر را مقدم کرد برای شرف بر جهاد چه جهاد ساعتی است و فقر ملازم میباشد و هر ساعت میکاهد و حق تعالی
نیز فرموده للفقراء المهاجرین بذکر مقدم شد در خبر است الفقر شین عند الناس وزین عند الله پیغمبر گفت صلی الله
علیه وسلم من کان فقیرا فی الدنیا صار غنیا فی العقبی قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اللهم احینی مسکینا وامتنی مسکینا
واحشرنی فی زمرة المساکین نمیگوید که ایشان را با من حشر کن بلکه میگوید که مرا با ایشان حشر کن و فقرا اند
مگر دوستان خود را و در فضیلت فقر اختیاری و اضطراری اختلافست قال صلی الله علیه وسلم الدنیا دار من لا
دار له پیغمبر گفت صلی الله علیه وسلم من نهر سائلا حبس فی النار الف سنة بیان ربوا گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم من اکل ربوا احبط
عمله ای اگر حلال داند گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم من اخذ دانقا احل الله علیه النار وحرم الله علیه الجنة پیغمبر گفت صلی الله
علیه وسلم من اخذ من الربوا دانقا عذب فی النار سنة ان الله تعالی و رسوله بریئان من الذین یاکلون الربوا
بیان زنا پیغمبر گفت صلی الله علیه وسلم من زنا مرة عذب فی النار الف سنة حق تعالی بادی سرد از بهشت بفرستد بر روح
هر یکی از آن باد برسد و در بینی هر که از آن باد بوی آید از گرمای قیامت او را هیچ غم نباشد و آن باد و آن
بوی بهفت نفر را نرسد نعوذ بالله منها یکی آنکه با زن همسایه زنا کند دویم از قرابت ربا ستاند سیم دیوث
باشد چهارم آنکه زن خود را لواطت کند در حالت حیض و نفاس پنجم آنکه بدل زن نکند و مادر را بیازارد ششم
آنکه بوجود قدرت سایل را محروم سازد هفتم آنکه احتکار کند قال النبی صلی الله علیه وسلم من ترک الدعا فقد عصی الله
بیان باد بهار قال النبی صلی الله علیه وسلم اغتنموا برد الربیع فانه یفعل باجسادکم کما یفعل فی اشجارکم قال صلی الله
علیه وسلم اغتنموا صحبت العلماء و قال النبی صلی الله علیه وسلم من سال من العلماء مسئلة واحدة فکانما عبد الله سبعین
سنة بیان جمعه پیغمبر گفت اغتنموا یوم الجمعة روز جمعه را غنیمت دانید که هر که نماز جمعه را بگذارد ثواب هزار شهید او را
بیان وقت باید وقت را غنیمت دارید که گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم اذا ذهب الوقت لم یرجع ابدا در خبر است که چون
رسول صلی الله علیه وسلم برگ گل و برگ ریحان در بینی مبارک داشتی و فرمودی اللهم نور به قلبی کما نور به
بصری بیان گندم و جو و برنج حدیث قدسی البر من بهائی والشعیر من عظمتی فمن اکرمها اکرمته ومن اهانها
اهانته قال علیه الصلوة والسلام الارز منی انا منه انا منی واکرمه اکرمنی پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت هر که
شب بیست و هفتم از ماه رمضان برنج با جغرات بخورد آمرزیده شود اگرچه آمرزش نخواهد بیان سخاوت
قال صلی الله علیه وسلم من اشبع جایعا او کسا عریانا او آوا مسافرا اعاذه الله من اهوال یوم القیمة پیغمبر گفت
هر که یکنان در قحط دهد بهتر است او را از هفتصد نان که در فراخی دهد در خبر است که المومن تحت کل صدقة یوم
القیمة ای برکت آن صدقه زیر سایه عرش رسد و بعضی گویند مراد از این صدقه زیر سایه عرش رسیده دادن
جامه است مردی پرسید که یا رسول الله صلی الله علیه وسلم ما النجاة فقال علیه الصلوة والسلام هل آویت مسافرا

فی الصیف یا وَاه قال نعم یا رسول الله مرادم آنکه فقال علیه الصلوة والسلام نجوة نجوة نجوة بیان کسانیکه زیر عرش اند قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ثلثةٌ علی کثبان المسک یوم القیمة تحت العرش شابٌ تایبٌ ومریضٌ صابرٌ وقاری القرآن کل یوم یقرا مائتین آیة عرش را هفتاد
هزار قندیل است واگر هشت بهشت وهفت دوزخ ونه فلک آسمان وهفت طبق زمین در یک قندیل در آرند آن قندیل پر
نشود واین مقدار ملایکه اند ورا هفتصد پایست از پایه تا پایه دیگر هفتصد هزار میل است وهر میل آن هفت چند دنیا
است وهمه پر از فرشتگان اند فرشتگان همه میگویند که الهی بیامرز دوستداران ابوبکر وعمر را وزیر پایه آن قندیل
مقدار آن میلان ملایکه اند همین میگویند که الهی بیامرزی دوستان ابوبکر وعمر را در خبر است که زیر عرش حق
تعالی یک کوهی آفریده است که دور آن چهل هزار وچند دنیاست وآن کوه را در ترازوی کی اندازند که بر در عالی
بیان توبه — بیان زحمت
رود ومسلمه پرسند پیغمبر گفت علیه الصلوة والسلام من تاب قبل طلوع الشمس من مغربها تاب الله علیه علی گفته اند که
زحمت دو گونه است در هر زحمتی که عبادة حق تعالی کند ازان رحمت افزاید ودر زحمتی که دست از طاعت باز
دارد ازان لعنت باشد پیغمبر گفت صلی الله علیه وسلم هر کرا در چهل روز زحمت ویا فاقه رسد او بدرجه اولیا رسد
پیغمبر گفت علیه الصلوة والسلام ثلثة من کنوز الجنة کتمان الصدقة وکتمان الطاعة وکتمان المرض دوای بیمار فاتحه
بسیار خواند پیغمبر علیه الصلوة والسلام گفت که حق تعالی هیچ دردی نفرستاد که برای آن دارو نفرستاد قال صلی الله علیه
فاتحة الکتاب دواء لکل داء الا السام پیغمبر گفت صلی الله علیه وسلم هر که در مدة عمر خود صد هزار بار سوره اخلاص بخواند
حق تعالی تن اندام او بر هفت دوزخ حرام گرداند عمدة الواعظین قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل العبادة
امتی قراءة القرآن پیغمبر گفت صلی الله علیه وسلم من قرا القرآن فله بکل حرف عشر حسنات ومحی عنه بعددها سیئات بعد
ازان فرمود که نمیگویم الم یک حرفست بلکه الف یکی ولام دویم ومیم سیم امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفت
هر که قرآن را بی وضو بیاد بخواند مر اوراست بهر حرفی ده نیکی واگر با وضو بخواند مر اوراست بهر حرفی بیست وپنج نیکی
واگر بخواند در نماز نشسته مر اوراست بهر حرفی پنجاه نیکی واگر در نماز ایستاده بخواند مر اوراست بهر حرفی
صد وپنجاه نیکی ودور شوند ازوی آنمقدار بدی در خبر دیگر آمده است که من قرا القرآن فله بکل حرف حورا
فی الجنة بعدد آیات القرآن امام احمد حنبل خدای را جل جلاله بخواب دید سوال کرد که الهی مقربان بدرگاه
تو بچه تقرب یابند فرمان شد که بتلاوت کلام من گفت الهی اگر معنی ندانند فرمان شد که معنی دانند خواه ندانند و آداب
تلاوت قرآن هشت وسیم است اول آنکه با وضو باشد فرمان ربّ جلّه است لا یمسّه الا المطهرون در خبر آمده است
که هر که قرآن را بغیر وضو دست گیرد فقیر شود پیغمبر گفت صلی الله علیه وسلم من مس القرآن بلا وضوء ابتلاه الله بلاءً
لا دواء له دویم جامه خوب بپوشد ودستار بر سر کند چنانچه برای نماز در خبر است هر که قرآن بخواند ولباس
او نیکو باشد مر اورا بهر آیتی ثواب صد آیت سیم باید که مقابله قبله نشیند که پیغمبر گفت صلی الله علیه وسلم من قرا
القرآن مستقبل القبلة فله لکل آیة ثواب رکعت چهارم ما دامیکه مانده نشود بدو زانو نشیند مر اوراست

ثواب نیکی که گفت پیغمبر

که گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم هر کرا همچنین نشیند مر اوراست ثواب یکسال پنجم در مصحف بخواند که دران ثواب بیشترست
که در جمله اصحاب رسول هفت نفر حافظ بودند دیگران همه ناظره میخواندند وعثمان بن عفان رضی الله عنه از
کثرت تلاوت دو مصحف پاره کرده بود پیغمبر علیه الصلوة والسلام گفت هر که یک آیة قرآن ناظره بخواند ثواب هفتصد
آیت یابد وهر که بیاد بخواند ثواب ده آیة یابد ششم مصحف را بالای چیزی بدارد وبر چیزیکه خود نشسته باشد
برابر آنجا قرآن را ندارد واگر بر مصلی باشد از پیش خود دور کند ومصحف را بالای آن بدارد قال النبی صلی الله علیه وسلم من وضع
المصحف علی شیءٍ طاهرٍ تعظیماً له غفر الله ذنوبه وان کان اکثر من زبد البحر هفتم در دهن خوشبوی کند واگر از بسیاری
خواندن دهن او متغیر شود باز آب در دهن کند پیغمبر گفت علیه الصلوة والسلام طوبی لمن تعطر فمه عند تلاوة القرآن
یکی را بخواب دیدند وازوی پرسیدند ما فعل ربک گفت روزی بآغاز تلاوت قران قرنفلی را در دهن
کردم حق تعالی مرا بهم بدان آمرزید هشتم چون میان خلقی باشد آهسته بخواند واگر در خانه باشد میخواند واز
اهل آن خانه بیش ازین بکاری مشغول بودند وابن بلند میخواند این بزه مر خواننده را باشد واگر بیش ازینها
قاری بلند میخواند واهل آن خانه در کار مشغول شدند ایشان بزهکار میشوند زیرانکه در حالت قرآن خواندن
شنیدن وخاموش بودن فرض است قوله تعالی فاذا قرئ القرآن فاستمعوا له وانصتوا وفلاح دران نهاد
لعلکم ترحمون نهم بآغاز قرآن اعوذ گوید که فرمان برینجمله است قوله تعالی فاذا قرات القرآن فاستعذ بالله
من الشیطان الرجیم واگر چیزی خواند وبکاری مشغول شود وباز میخواهد که قرآن بخواند باز اعوذ بگوید دهم در
آغاز هر سوره بسم الله الرحمن الرحیم گوید در خبر است که چون بنده مومن اعوذ بگوید بآغاز قرآن بگریزد ازو شیطان
وچون بگوید بسم الله الرحمن الرحیم خوشنود شود ازو رحمان یازدهم بآواز نیک بخواند بغیر شکستن حروف
حق دوست دارد بآواز نیک خواندن قرآن را در خبر است که هر که ده آیة از قرآن بآواز نیک بخواند بهتر
است از هزار آیت که بغیر آواز بخواند دوازدهم با ترتیل بخواند وآن خواندن اداکردن حروف است با وقف
وباید وشد قوله تعالی ورتل القرآن ترتیلا پیغمبر گفت علیه الصلوة والسلام یا ابن مسعود اذا قرات القرآن فعلیک
بالترتیل والتدبر قال من قرا القرآن بالترتیل والتدبر استغفر له الملائکة سیزدهم باید که بوقت خواندن
قرآن بگرید وهر آیتی ذکر وعده ووعید خواهد خواند خواهد گریست مردی قرآن میخواند پیغمبر گفت علیه الصلوة
والسلام من بکی عند قراءة القرآن آمن من الهم والحزن یوم الفرقان فرقان نام روز قیامت است که آنجا فرق
خواهد شد از مسلم وکافر واز مخلص ومنافق واز نیک بخت وبدبخت چهاردهم اگر در حالت قراءت بلغم
افکند باید که دهن بشوید واگر باز وضو بکند بهتر باشد که پیغمبر علیه الصلوة والسلام گفت هر که مضمضه کند بعد
از انداختن بلغم در حالت خواندن قرآن واجب شود مر اورا بهشت پانزدهم بعد ختم صدق الله العظیم

قال النبی علیه الصلوة والسلام [illegible] القرآن [illegible]

گوید که در خبر است هر که چنین گوید مزد صادقان مر او راست نزدهم چون بگوید الیس الله باحکم الحاکمین بگوید
بلی وانا علی ذلک من الشاهدین که در خبر است من قالها کان یوم القیمة من الآمنین هفدهم چون مقالات کافران
که گفته اند چنانکه فرعون گفت انا ربکم الاعلی آهسته بخواند تا آمرزیده شود هژدهم چون آیت سجده بخواند باید
که سوی الحال سجده کند در خبر است که آمرزیده شود و شیطان آه زند نوزدهم اگر تواند بطریق عرب بخواند که
نزول قرآن بر نهج عرب است بیستم چون در حالت قراءت او را کاری پیش آید باید که قرآن گرد آرد
و همچنان کشاده نگذارد بیست یکم اگر در آیت لذت یابد باید که چند بار تکرار کند که پیغمبر علیه الصلوة والسلام
روزی تسمیه را بیست چند بار تکرار کرده بود و روزی فضیل عیاض رضی الله عنه پیش پیغمبر علیه الصلوة والسلام
قرآن میخواند چون بدین آیت رسیدند ان تعذبهم فانهم عبادک وان تغفرلهم فانک انت العزیز الحکیم پیغمبر علیه الصلوة
والسلام یازده بار تکرار کرد و هر بار میگفت ان تعذبهم فانهم عبادک و میگریست بیست دویم چون ختم تمام
کند دعا برای مادر پدر و جمله مسلمانان کند که وقت دعا مستجابست بیست سیم چون مصحف بیند ببوسد
و بر چشم دارد که عمر رضی الله عنه چون قرآن خواندی ببوسیدی و گفتی هذا عهد ربی و هذا میثاق ربی عز و جل و گویند
که دو محل بوسیدن مزد مجدست و به پایان است یکم بوسیدن مصحف دویم بوسیدن حجر الاسود و جعفر محمد
صادق رضی الله عنهم هر بار مصحف را بر سینه نهادی و هر دو بار دوزم کردی و گفتی الهی من از ان هفت اندام خود را
در پناه کلام تو میاندازم شبی در خواب ندا شنید که چون تو خود را در پناه کلام ما انداختی ترا از دوزخ
آزاد کردیم پس ای مومن باید که قرآن بسیار بخواند و اگر در کاری مشغول باشی باید که دو صد آیت بخواند تا
جایگاه بر تو ده جنگ بر عرش یابد و بعضی علما گویند که قاری قرآن را باید که در چهل روز ختم کند تا حق
قرآن ادا کرده باشد و باید که هیچ روزی از قرآن خالی نباشد قوله تعالی فاقرؤا ما تیسر من القرآن وفقنا
بیان زنا
نفعنا الله وایاکم در خبر است هر که با زن بیگانه سخن گوید که ازان سخن مراد او خوشی باشد پس بر هر سخنی هزار سال
در دوزخ عذاب یابد و پیغمبر گفت علیه الصلوة والسلام هر که کودک را بوسه بشهوت دهد هزار سال در دوزخ
عذاب یابد پیغمبر گفت علیه الصلوة والسلام من اتی بهیمة فتحت له ابواب النیران وغلقت علیه ابواب الجنان
و پیغمبر گفت علیه الصلوة والسلام ماسح الکف ملعون هر که بکف دست آب جهاند فردای قیامت کف دست
او بزاید و از وی هفتصد مار سیاه بیرون آید و همه او را بگزند پیغمبر گفت علیه الصلوة والسلام هر که با وجود قدرت
زنا نکند درجه او چون درجه مهتر یوسف علی نبینا و علیه الصلوة والسلام باشد و پیغمبر گفت علیه الصلوة والسلام هر که
ترک کند زنا را چنانست که هفتاد بار کعبه را بنا کرده باشد **بیان دروغ** پیغمبر گفت علیه الصلوة والسلام هر که یکبار دروغ گوید
نهصد سال عذاب یابد و پیغمبر گفت علیه الصلوة والسلام هر که گواهی دروغ دهد و حق یکی باطل کند بمقابله هر درمی
صد سال در

صد سال در دوزخ عذابش دهند و پیغمبر گفت علیه الصلوة والسلام هر که سوگند دروغ کند و حق یکی برود جای
او در دوزخ برابر منافقان باشد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم **بیان جان کندن** احذروا من اربع غارات الملک الموت
ارواحکم وغارت الدیدان فی القبور اجسادکم وغارت الوارثین اموالکم وغارت الخصماء حسناتکم یعنی
کاری چنان کن که جان تا سایه دهی چون جان تا سایه بیرون آید گوی که حوز کرده باشی **زد** در کوی تو عاشقان
چنان جان بدهند کانجا ملک الموت نگنجد هرگز پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حالت رحلت هر بار دست مبارک با آب کرده
و بر سینه خود مالیدی و میگفتی ان الموت سکرات اللهم هون علی سکرات الموت پس چون خلاصه
بشر را حال این بود دیگران چگونه ایمن باشند پیغمبر گفت علیه الصلوة والسلام حلوا دادن برادر مسلمان را تلخی
جان کندن بروی آسان کند پیغمبر گفت علیه الصلوة والسلام هر که هفت کام رساند عالمی را حق تعالی جان او
باسانی قبض کند در خبر است هر که پای زار عالم راست کند حق تعالی جان کندن بروی آسان کند **بیان**
احوال قبر قال النبی صلی الله علیه وسلم من کثر لحمه کثر دوده از پیغمبر صلی الله علیه وسلم پرسیدند ما حال موتانا احوال موتانا
فقال علیه الصلوة والسلام تقطعت ابدانهم وتمزقت اکفانهم واکلت الدیدان لحومهم وشرب الارض دماؤ
هم فهم محبوسون تحت اطباق الثری و نسیهم اهل الدنیا وما فیها قوله تعالی هل تحس منهم من احد او تسمع لهم رکزا
بیان مال نگذاشتن در دنیا پیغمبر گفت علیه الصلوة والسلام طوبی لمن لا مال قبل موته خواجه عالم دران جهان گذشت
زره این در سه صاع جو و هر دو در خانه جهودی بگرو بود صدیق رضی الله عنه آنرا باز خرید و برای خدا تعالی
صرف کرد مردی از پیغمبر علیه الصلوة والسلام پرسید که اولیاء خدا تعالی کیانند پیغمبر گفت علیه الصلوة والسلام
هر که بمیرد و از وی ملک نماند در خبر است هر که حق کسی دانسته بهم بدارد اگر چه یک درم باشد فردای قیامت
عبادت یکساله او ببرد و **نماز که نفس بران عادت گیرد کار نیاید** قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة لم تزن عند
الله تعالی جناح بعوضة الصلوة بالعادات والذکر بالغفلة والصلوة علی بلا حرمة پیغمبر علیه الصلوة والسلام را
فرمان شد عاد نفسک عاد نفسک فان محبتی فی عداوتها **بیت** سهل باشد سجود پیشانی
تن در نماز و دل بیرون کسی تنها میکند بهانه سجده عاشقان بجانی
ذکر بسیار گوید او در حشر ذاکر خیزد و بر صراط با ذاکران آسان است و چون آواز ذکر او بدوزخ رسد از وی
بگریزد بکرم الله تعالی **بیان تارک نماز** قال علیه الصلوة والسلام من حرق سبعین مصحفا ومن قتل سبعین نبیا ومن زنا بامه فی الکعبة
وهو اقرب الی من ترک الصلوة الله تعالی جمله امت رسول الله را بر شریعت محمدی صلی الله علیه وآله وسلم استوار
دارد بحرمت النبی وآله الامجاد پوشیده نماند که این نسخه ایست مشتمل بر چند کلمات که چیده شد
از کتاب عمدة الواعظین تمت تمام شد ۱۲۲

وصیت بوم

حکایت

لا یتحرک شئ الا باذن الله

کتاب دافع الملحدین این ست

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس بیقیاس مرحضرت صمدیت را که فرستاد قرآن مجید بر محمد علیه الصلوة والسلام بلغت عرب بیان واضح درود داده
نمای مرمومنان را و الزام حجت کافران را و منافقان را و درود بیحد و درسید کاینات و مفخر موجودات رد کننده کفر
و بدعت و نصب کننده شریعت که نام پاک او محمد ست و بر پیروان او که محیی سنة و ماحی البدعت اند و بر اماماًن
ماضی که هر یکی چون چراغی درخشان و چون ستارکان راه نماه مر امتان و از پس یکدیگر دعوت و دلالت بر شریعت
نبوی و سنة مصطفوی میکردند بعد ازان میگوید بنده ضعیف النحیف الراجی الی رحمة الله الفقیر ابراهیم بن فضل
الله غفر الله له و لوالدیه و احسن الیهما و الیه چون این احقر الناس در ولایت هند رسید دید بعضی
مردمان را که خود را در لباس درویشی آراسته اند و اعتقاد خود را بر نفاق و ضلالت گماشته اند بیت
تو مبیندار که هر گوشه نشین دین دارست ای بسا خرقه که هر رشته او زناری ست و بعضی مسلمانان ضعیف
عقل را در راه باطل دعوت میکنند و این دعوت شیطان از ارشاد میخوانند و بعضی خلق سست عقیده بر
ایشان اقتدا میکردند و بالفاظ باطل چندین ولایت را خراب میکنند بنابران الفاظ چند برای رد مذهب
این زنادقه خذلهم الله از کتب معتبر جمع کرده و دافع الملحدین نام نهاده آمد تا طالب راه راست بمطالعه این
کتاب بعون الله و حسن توفیقه خود را از مکر و کید ایشان نگاه باید داشت و الله الموفق قوله تعالی و ان
هذا صراطی مستقیما فاتبعوه ولا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیله معنی چنین باشد که خدا تعالی فرمود بدرستی
این راه که من شما را نمودم و در رفتن آن شارع فرمان فرمودیم راهی راست ست این راه گیرید و بر این راه
روید و در راههای دیگر چو کیشها مختلف و ملتهای باطل میشود که شما را پراکنده کنند از دین رحمانی و دور
افکنند از راه راست مسلمانی چنانچه از مصابیح ست گفت عبد الله بن مسعود رضی الله عنه که رسول علیه السلام
برای ما خطی کشید و فرمود هذا سبیل الله پس در راستان و چپ وی خطها کشید و فرمود این راهها شیطانی
اند بر سر هر راه شیطانی استاده میخواند مردمان را بدان راه هوشیار باشید و از راه شیطانی احتراز نمایید
زیرا که هر کرا از راه شریعت پای بلغزید از خرید بدبختی بروی ظاهر گشت نعوذ بالله من ذالک بیت راهی دیدم بهفتاد و دو
زان یکی کل شد دگر همه خار در تفسیر امام ظاهد بخاری رحمة الله علیه آورده ست که مخالفان سنت باکثر انواع
ایشان بدو قسم باز کرده اند یکی قسم از ایشان منکران عبودیت اند و آن جبریان اند و مرجیان و اباحتیان
اند و مقالت ایشان آنست که گویند ما مجبوریم بقدر و قضا بدست ما هیچ نیست یعنی هر افعالی و اقوال و
کرداری که از بنده در وجود میاید بتقضای خدا تعالی میاید بنده را دران کسبی و عملی و اختیار نیست خواه نیک ست

خواه بد مثل درختی ست اگر باد بجنباند بجنبد و اگر نه باز دارد این بدبختان اضلهم الله تعالی همین حجت در دل متمکن
میکنند بعد از آن ضلالت دیگر بر وی بیان میکنند بیان زشتی مذهب ایشان آنست که چون خود را مجبور
بقدر و قضا کردی گواهی باطل کردن ثواب و عقاب بود و چون از کسب و اختیار منکری شوند از ثواب و
عقاب نیز انکار لازم می آید و این انکار نص ست و انکار نص موجب کفر ست و بدین سخن امور شرعی مرتفع
میشوند پس فساد در عالم می افزاید زیرا که خدای تعالی مومنان را و صالحان را وعده بهشت و نعیم آن کرده ست
قوله تعالی والذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک اصحاب الجنة هم فیها خالدون و در باب کفار وعید دو
زخ کرده ست قوله تعالی ان الذین کفروا و کذبوا بآیاتنا اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون و دیگر خالق تعالی
در قرآن امر و نهی یاد کرده ست امر چنانچه فرموده ست قوله تعالی ولا تقربوا الزنا انه فاحشة دیگر امر بر سیاست
کرده ست چنانچه فرموده ست الزانیة والزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة یعنی زنا کننده زن و زنا کننده
مرد هر یکی ازین دو کس را صد تازیانه بزنند دیگر قوله تعالی السارق والسارقة فاقطعوا ایدیهما یعنی دزد
مرد و دزد زن چون کالا را پنهان از حرز بیرون آورده باشند و قیمتش به ده درم شرعی رسد دست ایشان
ببرید پس اگر بنده را در عمل و کسب اختیار نبودی حضرت صمدیت جلت قدرته و تعالت آلاؤه بر زنا امر رجم و تازیانه
نکردی و امر بریدن دست و پای بر دزد نکردی و جز آن دلیل دیگر رد قول جبریان آنست چنانچه در تفسیر امام زاهد
رحمه الله ذکر کرده ست که چون حق تعالی مهتر آدم را بیافرید و بملک جنت رسانید فرمان آمد قوله تعالی یا آدم
اسکن انت و زوجک الجنة و کلا منها رغدا حیث شئتما ولا تقربا هذه الشجرة فتکونا من الظالمین یعنی ای آدم
ساکن باش تو و جفت تو در بهشت و بخورید از آنکه خواهید و نزدیک مشوید این درخت را یعنی مخورید از آن
درخت پس که باشید از ظالمان پس شیطان لعین وسوسه کرد ایشان را یکی تأویل آنست که از آن درخت نخورد
و از جنس او درختی دیگر بود از آن خورد و پنداشت که نهی عین از آن درخت ست در و تأویل غلط کرد زلت
از وی در وجود آمد از ملک جنت معزول گشت فرمان آمد قوله تعالی الم انهکما عن تلکما الشجرة واقل لکما ان الشیطان
لکما عدو مبین یعنی آیا نه نهی کردم شما را که ازین درخت مخورید و نگفتم شما را بدرستی که شیطان مر شما را
دشمن ست ظاهر و بر سخن او چگونه اعتقاد کردید و بفریب او چگونه خود را در ورطه هلاکت افکندید گفتند
ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنکونن من الخاسرین یعنی ای بار خدایا ستم کردیم بر نفسهای خویش
اگر بنیامرزی و رحمت نکنی بر ما هر آینه زیان کار باشیم ای عزیزان قضا و قدر را حجت خود نکنی که در خلاف معصیت
کردن باید که اقتدا بآدم کنی که چون از وی زلت آمد بعذر مشغول شد و نگفت که قضا تو بود که از من این آمد
ولیکن بدگفت که ستم کردم بر تن خویش هر چند که قضا بود آن دانستن شاید ولیکن گفتن و حجت کردن روا نی

چنانچه

چنانچه امام زاهد بخاری رحمه الله در تفسیر خود ذکر کرده ست که در خبر آمده ست که چون مهتر آدم علیه السلام از وی
آمد که چرا خوردی گفت الهی کردم ولیکن طمع خواهنده بود و شیطان وسوسه کننده بود و درخت آراسته
تر میشد و بمن نزدیکتر میشد فرمان آمد آری این همه بود و نیز خواست من بود مهتر آدم علیه السلام گفت الهی
این میدانم ولیکن نمیتوانم گفت فرمان آمد آری میدانی و مگوی و بگفتار قبیح ایشان کفار را هم نکوهش
باید کرد زیرا که نزدیک ایشان بنده را در کسب و عملی اختیاری نیست پس کافران بکفر خویش معذور
باشند و چون معذور باشند گناه بر ایشان لازم نباید والله تعالی در حق کافران انواع عذاب دوزخ
در قرآن یاد کرده ست پس چون معذور باشند عذاب کردن بی گناه ظلم باشد و ظلم صفت خدای نیست
چنانچه در کلام مجید خود خبر میدهد قوله تعالی وما ربک بظلام للعبید یعنی خدای ستمکار نیست بر بندگان
و ظلم صفت من نیست پس این بدبختان لعنهم الله علیهم و علی اتباعهم و علی اعوانهم باختیار خویش کافر شده
اند و بوی اسلام بر ایشان نمانده ست نعوذ بالله منها و این مذهب مغان ست لعنة الله علیهم و
همین مذهب بعضی زنادقه هند بدلوجان اختیار کرده اند و مردمان را در آن راه میخوانند و چهار رکن بشر را
و شرع محمدی را بدین اقوال خراب میکنند و مسلمانان ضعیف عقل را کافر میسازند نعوذ بالله منها و علمای
دین را دشمن میدانند و در باب ایشان ناسزا میگویند و مردم را میفریبند پس مسلمان را که عقل ست بهدایت
الله تعالی خود را از مکر و کید ایشان نگاه دارد ایاک نعبد رد ست بر ایشان زیرا که خدای تعالی محمد علیه السلام
را امر کرد که بگو یا محمد تو و امت تو ایاک نعبد و ایاک نستعین یعنی بگو ای محمد بار خدایا ترا می پرستم و جز تو
و از تو یاری میخواهیم و از دیگری نی اگر بنده را در کسب و عمل اختیار نبودی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
وسلم و جمیع امت بدین امر مامور نگشتندی که بگو یا محمد ای بار خدایا ترا می پرستم چون بنده را در
پرستش یاد کرد اختیار ثابت شد وقسم دویم منکران ربوبیت اند و آن قدریان اند و معتزلیان
و خوارجیان و مقالت ایشان آنست که خیر و شر از خود بینند و گویند که چون خداوند تعالی بنده را
آلت داد و قوت در وی نهاد و فرمان فرمود بنده مستغنی گشت از خداوند تعالی و او را پیش از آن
حاجت نیست و بنده را خالق افعال خود گویند و لازم آید بر گفتار ایشان که بخواست ایشان
کار بود نه بخواست رب تعالی و این مذهب ثنویان ست و ایاک نستعین رد ست بر ایشان و مذهب
اهل سنت و جماعت که هم مقر اند بعبودیت بخلاف جبریان و هم مقر اند بربوبیت بخلاف قدریان که
ایشان کار از خود و توفیق کار از خدای تعالی دانند آمدیم بر سر کیفیت زندیقان هند و قول دیگر این قوم
قبیح آنست که میگویند که در هر چیزی و در هر ذاتی حلول ذات باری تعالی ست و بی ادراک معاینه بدیع

نور محمد صلی الله

آیت حجت میکنند ان الله بکل شیء محیط و برین حجت که نادرست مردمانرا میفریبند و این ملعونان از معانی کلام
الله اصلا خبر ندارند معنی این آیت آنست و کان علم الله و قدرته علی کل شیء محیط الاحاطه در لغت معنی
چنان باشد که علم خدا و قدرت او محیط است یعنی رسنده است بهر چیزی یعنی هیچ جزو هیچ جای از علم و
قدرت خدای تعالی خالی نیست پس بدانکه قول این زندیقان لعنهم الله تعالی باطل است و محض کفر است
بانواع یکی آنکه این بدبختان آیات متشابهات و احادیث متشابهه را بخلاف تاویل میکنند و معنی نادرست
پیدا میکنند چنانچه میگویند که رسول فرمود صلی الله علیه و سلم انا من نور الله و خلق آدم من نوری بدین قول خلق
متجزی از ذات باری تعالی است بدانکه این سخن محض کفر است و حجت ایشان نادرست تاویل درست آنست
که اثر نور گفته باشند نه عین نور که صفت باری تعالی و یا آنکه گویم هر که مخلوقیرا از وجه تخلیق اضافت کردن
بحق تعالی روا باشد چنانچه ارض الله و خلق الله همچنین نور الله بوجه تخلیق چنانچه در خبر است قال النبی صلی الله
علیه و سلم اول ما خلق الله نوری یکی قسم شناختن محکم و متشابه است و ایشان بر هوا خود تاویل میکنند
از جهت انداختن فتنه میان مسلمانان چنانچه حق تعالی در کلام مجید خبر میدهد قوله تعالی هو الذی انزل علیک
الکتاب منه آیات محکمات هن ام الکتاب و اخر متشابهات فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه
ابتغاء الفتنة و ابتغاء تاویله و ما یعلم تاویله الا الله و الراسخون فی العلم یقولون آمنا به کل من عند ربنا و ما
یذکر الا اولوا الالباب یعنی یا محمد آن خدای تعالی است که فرستاد بر تو کتابرا یعنی قرآن از وی بعض آیتها محکم است
جز یکی تاویل بر ندانند و این آیتها اصل کتاب است تا متشابهه را بر وقوف وی تفسیر کنند و آخر متشابهات
و دیگر آیاتها متشابهات است اما آنکس که در دلهای ایشان کشتن است از حق تعالی یعنی در دلهای ایشان
کفر است متابعت کنند آیتها متشابهه را از جهت جستن کافری در این و مراد از فتنه اینجای کفر است و جستن
نهایت بقاء این امت را و ندانند کسی مدة بقاء این امت را مگر خدای عز و جل آن بدانستن قیامت
باز گردد و قیامت کسی جز خدای عز و جل ندانند دیگر آنکه آیة کلام ربانی را تفسیر بر هوای خود بی ادراک
معانی تاویل میکنند چنانچه حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم فرموده است من تفسر القرآن برایه فقد
کفر یعنی هر که آیت متشابهه را بر هوای خود علی الاطلاق تاویل کند بی تحقیق کافر شود و دیگر حضرت صمدیت
را مکان نسبت میکنند و مکان نسبت کردن بخدای کفر است زیرا که حق تعالی بمکان محتاج نیست اگر محتاج
بودی تجزی لازم آمدی و عاجز اگه نباشد و جمیع امکنه و جمیع ذات و جمیع عالم جزئیات و کلیات آفریده
خدای است بذاته و صفاته و دیگر این زندیقان خذلهم الله تعالی روح را جزء الله میگویند و گفتار
جوکیان و سناسیان لعنهم الله علیهم در کار می بندند و از کلام الله و از اخبار رسول الله صلی الله علیه و سلم

بجز ند:

بیان علم

بجز ند این گفتار ایشان نیز محض کفر است زیرا که هر جزو بهمه حادث است و حق تعالی از کل و بعض منزه
است و پاک است و گفتار دیگر این اباحتیان آنست که علم دین را حجاب راه میگویند و جهال را در آن میفریبند
و علما دین را مدعی نام میکنند و میگویند هر که در علم افتاد از راه حق محجوب گشت بمقصود مراد آن نتواند
رسید و میگویند که علمی باید که از دل محو نشود و علم کسبی علم نیست جواب گوییم این کلمات ایشان نیز کفر است
چنانچه مخدوم مولانا امام همام اهل التقوی مولانا فیض الله در صباح النجاح فرموده است که علم بر دو وجه
علمی است در خلق موجود و علمی است که از خلق مفقود و منکر شدن از علم موجود بدلیل قطعی ثابت شده است
کفر است و دعوی کردن علم مفقود نیز کفر است زیرا که دعوی غیب است و دعوی کردن غیب کفر است
و دعوی کردن علم باطن و منکر شدن از علم ظاهر که قوام دین نبوی است کفر دانسته زیرا که خدای تعالی فرستاد
قرآن مجید بر محمد علیه السلام و او بامت خود رسانیده است بدین ترتیب از او فایده گرفته اند اصحاب رسول
الله و از ایشان تا تابعین و از ایشان تا علماء سلف و از ایشان علماء خلف و متاخران و از ایشان تا اکنون در
هر عصر علما متواتر شده اند از آن وقت باز همان شرع جاریست تا دم قیامت همین شریعت باقیست کم نکرد
منسوخ نشود که آنرا علما امت بکافه اسلام میرسانند و راه شرع مینمایند در خبر است قال النبی صلی الله علیه و سلم
العلماء ورثة الانبیاء یعنی پیغمبر فرمود علیه السلام علما دین وارث پیغمبران اند و آن میراث علم شریعت
است و منکر شدن ازین علم ظاهر و دعوی کردن علم باطن مذهب قرامطه است خذلهم الله تعالی و مذهب
ابلیس علیه اللعنة زیرا که چون حق تعالی مر ملایکه را امر کرد سجده کردن پیش حضرت آدم علیه السلام قال الله تعالی
و اذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس ابی و استکبر و کان من الکافرین همه ملایکه بسجود آوردند
مگر ابلیس لعین سر باز زد بر حکم علم باطن از نعمت ایمان معزول گشت زیرا که خدای تعالی بعلم ظاهر فرشتگانرا
خبر داده بود قوله تعالی انی جاعل فی الارض خلیفة باز در باطن ابلیس علیه اللعنة این علم بجوشید که حقیری
کسی را است که از خاک آفریده است و من فرشته نورانی از آتش آفریده شده ام و نسزد که روشنایی مرتا
ریکی را سجده کند چنانچه خدای تعالی در کلام مجید خبر میدهد قوله تعالی یا ابلیس ما منعک ان لا تسجد اذ امرتک
یعنی گفت خدای تعالی ابلیس را چه چیز باز داشت ترا از آنکه سجده کنی آدم را در باطن او علم شیطانی موج
زد و بگفتاری که لایق نبودی زبان دراز کرد و گفت انا خیر منه که من بهترم از آدم او را چگونه سجده
کنم فرمان آمد بچه نسبت تو از آدم بهتری گفت خلقتنی من نار و خلقته من طین یعنی بهتر من بر آدم بر آن
جهت است که آفریده تو مرا از آتش که جوهر علوی نورانی است و آفریده تو او را از خاک که جوهر سفلی
است و ظلمانیست و ندانست که درین خاک عزة املاک خواهد بود و فخر افلاک خواهد بود و خدای قادر است

[illegible]

که خاک را گوهر سازد و گوهر را در خاک اندازد و با این که ابلیس لعین در ظاهر فضیلت نار که علوی و روشن است نظر
کرد و خود را از جهت آنکه مخلوق از نار است در معرض خیریت آورد و از باطن خاک غافل و از فضیلت خمیر او
جاهل بود و اثر فروتنی جوهر خاک بود که او یعنی آدم گفت ربنا ظلمنا انفسنا راه نمود و خاصیت ترفع و بالا روی
نار در ابلیس اثر کرد او را در خود بینی و تکبر کرد و انا خیر منه آورد پس ای عزیز من منکر شدن از علم ظاهر و دور
کردن بعلم مذهب قرامطه است لعنهم الله و مذهب ابلیس است هرگز کار بصلاح نپذیرد هر کاری که کنی بعلم
شریعت کنی و علم شریعت بیاموزی که خدای تعالی عالمانرا فردای قیامت درجه بلند وعده کرده است چنانکه
در تفسیر امام زاهد گفته است قوله تعالی والذین اوتوا العلم درجات یعنی علم بیاموز آنرا که علم داده
شود این را بلند درجه وعده است از خدای تعالی امام زاهد بخاری رحمه الله در تفسیر خود ذکر کرده است
که در هر جه مطیع را وعده است بطاعت عالمانرا بعلم وعده است بلند تر از آن و درین مدح است علما را
و فضل عالم بر عابد بنص ثابت شده است در باب آدم علیه السلام که وی عالم بود فرشتگانرا فرمان
سجده شد پیش آدم علیه السلام چنانکه در تفسیر امام زاهد بخاری رحمه الله مذکور است بآیة قوله تعالی انی
اعلم ما لا تعلمون ای اعلم من فضل العالم علی العابد و لا تعلمون فرشتگان چنین دانستند که فاضلتر باشیم
از آنکه عابد تریم خدای عز و جل گفت آدم فاضل که عالم است و از تاویلها این اولیتر است بدلیل
آنکه بعد آیة فضل عالم پیدا کرده نه بفضل عابد شان تنبیه کرد و گفت الم اقل لکم انی اعلم غیب
السموات والارض یعنی فضل العالم علی العابد قوله تعالی وعلم آدم الاسماء کلها ثم عرضهم علی الملائکة
فقال انبئونی باسماء هولاء ان کنتم صادقین مهتر آدم را بیافرید و بیاموزانید نامها هر چیز را باز عرض
کرد شان بر فرشتگان باز گفت خبر کنید مارا بنامهاء این چیزها اگر هستید راست گویان که فاضل
تریم پس فرشتگان عاجز آمدند جواب گفتند قالوا سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم
یعنی گفتند فرشتگان که پاکی تو ای خدای از عجز و ضعف و صفت حدوث نیست مارا علم مگر آنکه تو
آموزانیدی ما را توئی دانا بر کمال و توانا و صواب کار آیة دیگر قوله تعالی واذ قلنا للملائکة اسجدوا
لآدم فسجدوا الا ابلیس ابی واستکبر وکان من الکافرین یعنی یاد کن ای محمد صلی الله علیه وسلم آنوقت را که
بگفتیم فرشتگانرا سجده کنید آدم را همه فرشتگان سجده کردند مگر ابلیس سر باز زد یعنی دور کرد
فرمان را و تکبر آورد و گشت از کافران آیة اول فضل آدم بعلم پیدا کرد بر فرشتگان گفت ای فرشتگان
شما بعبادة سابق ترید و آدم از شما بعلم فاضلتر است چه علم را با عمل حاجت نیست و عمل را بعلم
حاجت است و بدین آیت گفت شما عابدانید ملعونان که علم شریعت را حجاب راه میگویند از قول

خدا و رسول علیه السلام منکر اند که شرف علم در قرآن و در حدیث نبوی صلی الله علیه وسلم ثابت شده چنانچه در
خبر است قال علیه السلام طلب العلم فریضة علی کل مسلم ومسلمة یعنی طلب علم فریضه است همه مسلمانان از مردان
و زنان اگر علم دین حجاب راه بودی حق تعالی عالمانرا ببلندی درجه وعده نکردی و طلب علم فریضه نشودی و
چندان احادیث از حضرت رسالت پناه در شرف علم فرموده است که بیان آن سهل نتوان کرد فاما
آنچه این ضعیف از استاد کامل شنیده است و در نسخهای دیگر معتبر دیده است بعضی از آن درین نسخه
شرح دهم تا خواننده را رغبت در علم پیدا آید قال النبی صلی الله علیه وسلم من سلک طریقا یلتمس فیه علما سهل الله
له به طریقا الی الجنة معنی آنست که پیغمبر فرمود علیه السلام هر که برود در راهی و بجوید دران راه علمی را آسان
گرداند خدای تعالی دران راه بسبب طلب علم راهی بسوی بهشت قال النبی صلی الله علیه وسلم من مشی فی طلب العلم
خطوتین وجلس عند العالم ساعتین واستمع عنه کلمتین اعطاه الله تعالی فی الجنان جنتین یعنی هر
که بیرون آید در طلب علم دو گام و بنشیند نزدیک عالم دو ساعت و بشنود از و دو کلمه عطا کند خدای تعالی
او را در بهشت دو بوستان قال النبی علیه السلام المتعبد بلا فقه کالحمار فی الطاحون یعنی عابدی که
عالم نباشد چون خریست که آسیا میگرداند قال النبی علیه السلام النظر الی وجه العالم عبادة یعنی نظر ادنی
سوی عالم عبادة است قال النبی علیه السلام من زار عالما فکانما زارنی ومن صافح عالما فکانما صافحنی
ومن جالس عالما فکانما جالسنی ومن جالسنی فی الدنیا اجلسه الله تعالی معی فی الجنة یوم القیامة یعنی
هر که زیارت کند عالمی را پس چنانستی که زیارت کرده باشد مرا و هر که مصافحه کرد عالمی را پس چنانستی
که مصافحه کرده باشد مرا هر که بنشیند با عالمی پس چنانستی که با من نشسته باشد و هر که بنشیند با من در دنیا
بنشاند او را خدای تعالی در بهشت روز قیامت با من قال النبی علیه السلام من اراد رضائی فلیکرم صدیقی
قالوا یا رسول الله من صدیقک قال النبی علیه السلام صدیقی طالب العلم فهو احب الی من ملائکة الله تعالی ومن
اکرم عالما فقد اکرمنی ومن اکرمنی فقد اکرم الله تعالی ومن اکرم الله تعالی فله الجنة یعنی هر که خواهد رضای من
پس گو گرامی دارد دوست مرا گفتند صحابه رضی الله عنهم یا رسول الله صلی الله علیه وسلم دوست تو کیست
گفت علیه السلام دوست من طالب علم است و او دوست تر است نزدیک من از فرشتگان خدای تعالی پس
هر که گرامی دارد عالم را بتحقیق گرامی داشته او مرا و هر که گرامی دارد مرا پس بتحقیق گرامی داشته باشد
او خدای تعالی را و هر که گرامی دارد خدای تعالی را پس مر او راست بهشت یعنی جای او بهشت باشد قال النبی
صلی الله علیه وسلم فضل العالم علی العابد کفضلی علی ادناکم من امتی یعنی بزرگی عالم بر عابد چنانچه فضل من
بر کهتر شمایان است قال النبی صلی الله علیه وسلم العالم کالذهب المتعلم کالفضة وسایر الناس کالرصاصی

یعنی عالم همچو زر است و متعلم همچو نقره است و دیگر مردمان ارزیز اند قال النبی علیه السلام الناس عالم او
متعلم او محب لهما و سایر الناس کالهمج یعنی مردمان عالمان اند و یا متعلمان اند یا دوستداران این
اند و دیگر مردمان همچو خرمگسان اند با وجود چندین فضایل عالم را علم چگونه حجاب راه باشد ای عزیز
باید ترا که ظاهر و باطن موافق کتاب الله را باشی تا بر راه ثابت گردی چنانچه در تفسیر امام زاهد در سورة والنجم
بآیة و ما ینطق عن الهوی ذکر کرده است هر که متابع قرآن بود او را گمراهی نبود کما قال الله تعالی فمن اتبع هدای
فلا یضل و لا یشقی یعنی چنین باشد هر که متابعت کند قرآن را پس وی گمراه نگردد و بدبخت نشود ای عزیز
هر که مخالفت کند قرآن را لاجرم گمراه شود و بدبخت گردد نعوذ بالله منها و من شرهم پس معلوم بکافه اهل
اسلام که آدمی را باید که هر کاری که کند بر حکم شریعت کند و هیچ کام مخالف نزند که آن بمنزل نرسیده
که راه درویشی گیری اول علم شریعت بیاموز و آن را معمول خود ساز زیرا که طالب را از چراغ علم و اشتغال وی
چاره نیست زیرا که بسا جاهلان افعال حرام را ثواب میدانند چنانچه پوشیدن طوق و زنجیر آهن و تراشیدن
ریش و جز آن چنانچه در رساله مکیه مسطور است چون در شریعت راسخ آمدی بعد از آن در راه سالکان و عارفان
قدم زن تا مقصود دارین بیابی چنانچه در خبر است قال النبی صلی الله علیه و سلم من تزهد بغیر علم جن فی آخر عمره
او مات کافرا یعنی هر که زهد کند و حال آن است که از علم شریعت جاهل است پس آنکه دیوانه گردد در آخر
عمر یا کافر میرد نعوذ بالله منها زیرا که این راه پرخطره است تا آنکه جمله حق ها را معلوم نکنی و در شریعت راسخ نباشی
و دعوی تصوف کنی محض ضلالت و موجب هلاک دین تو باشد چنانچه امام همام اجل اهل التقوی
مولانا ضیاء الدین سنامی در رساله خود فرموده است که می باید که صحبت با اهل تصوف بگیرند که متابعت
ایشان قولا و فعلا ظاهرا و باطنا بمذهب اهل سنت و جماعت بود چنانکه بندگی حضرت قطب الاقطاب
شیخ شیوخ العالم شهاب الملة والشرع والدین سهروردی قدس الله سره العزیز در وصیت نامه
بدین عبارت میفرماید یا بنی ارجع الی القرآن فی جمیع الاحکام فان القرآن حجة الله تعالی علی الخلایق
ولا تعدل عن العلم خطوة و تعلم الفقه و لا تکن فی الجهال الصوفیة و عوامهم و قراء الاسواق فانهم لصوص
الدین و قطاع الطریق علی المسلمین معنی آنست که ای فرزند من در جمیع احکام رجوع بقرآن
کن که قرآن حجت خدا تعالی است بر خلق او و از سنت روی گردان شده در علم باطن ذره میل مکن و
علم شریعت بیاموز از فرقه صوفیه جاهل مباش زیرا که صوفیان جاهل دزدان دین اند و راه زنان
بر مسلمانان نعوذ بالله منها و هر چه صورت حشوی از عبارت و اشارت بیان میکنند و این موافق شرع
نیست و زندقه باید دانست شیخ شیوخ العالم قدوة الاولیا جنید بغدادی میفرماید کل طریقة ردته الشریعة

فهو زندقة

فهو زندیقة و شیخ شیوخ شهاب الدین قدس الله سره العزیز در عوارف المعارف فرموده است که علم در جهان بسیار
است فاما هر علمی که موافق کتاب و سنت ثبت و یا مستنبط از آن هر دو نیست آن مرد و دست بلکه مشقت است و
آن سبب است برای خواری دنیا و عقبی دیگر این زندیقان اخذهم الله تعالی از حقیقت چیزها منکر اند و میگویند که
حقیقت هیچ چیز ندارد و جز خدای تعالی مگر ظنون و خیالات است این مذهب سوفسطائیه است لعنهم الله که از حقیقت هر
چیزی منکر اند و از ذات خود هم منکر میشوند و اینان ملحدان اند زیرا که حقیقت اشیاء اینها واقع و ثابت است
و ظنون و خیالات نیست و قول ایشان باطل است زیرا که هر چیزی که در عالم است از اعیان و اعراض دلالت میکند
بر هستی خالق تعالی پس اگر مر هر چیز را حقیقت نباشد پس مر او را دلالت بر هستی دیگر ز خالق چگونه باشد پس بضرورت
معلوم شد که سخن اینها باطل است و کفر مطلق و نیز بعضی زندیقان میگویند که چون بنده را سر الهی پیدا شود
محبت زیاده میشود عبادة ساقط گردد هر محظورات که بجا آرد عفو است و این قول نیز مخالف نص است قال الله
تعالی واعبد ربک حتی یاتیک الیقین یعنی ای محمد صلی الله علیه و سلم بپرست پروردگار خود را تا بیاید ترا مرگ یقین یعنی
موت است در تفسیر امام زاهد در سورة والذاریات بآیة و ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون ذکر کرده است
یعنی گفت خدای تعالی نیافریدیم آدمی را و پری را مگر بفرمایم شان که مرا بپرستند که معبد کریم شان بعبادة در جمیع
الحال آورده است که نرسد هیچ بنده در محبت خدای و قرب بدرجه که ساقط شود از وظایف شرعی مادام که زنده
است در دنیا مگر که این معنی دعوی کند او را از زنادقه باشد نعوذ بالله منها در رساله مکیه مذکور است و انه
لا مقام للعبد یسقط عنه ادب من آداب الشریعة فانه من المعلوم بالضرورة ان اقرب الناس الی الله تعالی
انبیائه و رسله علیهم السلام و لم یرفع منهم التکالیف اجماعا مع بلوغهم الرتبة العالیة فمن دونهم اولی بذلک کما
ان دار القرب کانت المطالبة بادا ادب الشریعت و المعاتبة علی ترکها اکثر فعلم بذلک ان صحة العمل بصحة
العلم و اگر این معنی روا بودی حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام را تا وقت موت امر به پرستش نشدی حضرت
رسالت علیه السلام بقیام شب و مشغول عبادة خدای تعالی چنان بودی که در بعضی اوقات پای مبارک آماسیده
و خون روان شدی چنانچه در صلوة الطالبین مذکور است نقل از رسول علیه السلام قام فی تهجد حتی تورمت قدماه
فقالت عائشة رضی الله عنها افلا ترفق بنفسک و قد غفر الله لک ما تقدم من ذنبک و ما تاخر فقال رسول الله افلا اکون
عبدا شکورا و از وی وظایف شرعی ساقط نشدی با وجود وی افضل الخلایق بود بلکه این خطاب آمد واعبد
ربک حتی یاتیک الیقین پس فرقه مخالفان کتاب الله را که این روا باشد چون اینچنین شد پس هیچ مخلوق را طاعت
که داشتن روا نیست و هر که این دعوی کند زندیق است لعنه الله تعالی چنانچه از سلف آورده است لا طاعة لمخلوق
فی معصیة الخالق در مجموع ملکی است همین احمقان میگویند که تا از شریعت نگذری بطریقت نرسی و تا از طریقت

نکذری بحقیقت نرسی و بدین سخن باطل چهار رکن شرع محمدی صلی الله علیه وسلم را خراب میکنند و جماعت ضعیف عقلان این
سخن معذور میکنند و جواب این ملعونان آنست که هر که شریعت پس پشت کند کافر گردد و هیچ کافر بسر رسید بحقیقت
محال بود و نیز در مجموع ملکی آنست جماعتی از اباحتیان میگویند که راه شریعت دیگرست و راه طریقت دیگرست
و طریقت را از شریعت جدا کنند و بتحقیر گویند که ما از اهل طریقتیم شریعت کار دانشمندانست بدانکه این سخن
کفرست و خواجه امام سیف الملة والدین ابوالمعین نسفی رحمه الله آورده است که لفظ طریقت نشاید گفت
زیرا که وهم آرد که خلاف شرع است و شرع راهی دیگرست اما مشایخ دیگر رحمهم الله روا داشته اند ولیکن
بباید دانست که طریقت فضایل شرعست چنانکه فرایض و واجبات و سنت و مندوبات و مستحبات پس هر کس
که طریقت گویند او را فضایل شرع گویند و هر که طریقت را جز این داند مبتدع باشد فصل این جهال
میگویند که فلان را ملکی بخشیدیم و فلان را زحمتی دادیم و فلان را معزول کردیم بدانکه اینچنین کلمات گفتن کفرست
زیرا که درین سخن دعوی الوهیت میکنند که اینها بقدرت الهی تعلق است چنانکه در قرآن مجید میفرماید قوله تعالی
قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء و عجب آنست که
دعوی جهل میکنند نیز در مجموع که هرچه باید دید از خدا باید دید و خود را در میان نباید دید و اینجا
دعوی معنی میکنند و نیز در مجموع ملکی حواله بحقیقة المعرفة کرده است بدانکه عارفان حقیقت بندگان اند
گردن ایشان قبول حق را مهیاست و جان ایشان از هوا مصفی بود و باطن ایشان زنده بود و افعال و اقوال
ایشان موافق کتاب آسمانی بود و بر سنت نبوی بود و قواعد دین را بدل و جان قبول کنند و هیچ دقیقه
از فرایض و واجبات و سنت و مندوبات و مستحبات فرو نگذارند و یک لحظه بر خلاف شرع قدم نزنند
و مشایخ متقدم چنانکه عبدالله مغربی و ابوالحسن نوری و ذی النون مصری و ابویزید بسطامی و ابوالحسن
خرقانی رحمهم الله بدین اوصاف موصوف بودند و بر خلاف کتاب و سنت قدم ننهاده اند فصل
بدانکه هر که را افعال و اقوال او مخالف شرع بود از وی کرامت محال بود و اگر چیزی بر خلاف عادة از وی
ظاهر شود چنانکه مسافت بعید بزمان یسیر رود یا بر آب رود بغیر کشتی آن از وی کرامت نبود بلکه امور اتفاقی
بود یا وسواس شیطانی یا استدراج یا سحر بود چنانکه در جناح النجاح آورده است کرامت نبود مگر مسلم متقی
متورع را و آنکه ظاهر شود مر فاسق را و یا مبتدع را از خلاف عادة مکر و استدراج است الاستدراج دوری
از حق و ناامیدی از رحمت نعیذ بالله منها فصل بدانکه نیز در محل دیگر در مجموع ملکی مذکورست که مذهب اباحیه
مذهبیست مخفی بود در میان خلق و در تاریخ ستمایه جماعتی در خراسان پدید آمد که ایشان را اهل ابا
گویند و این را شخصی بود در ترکستان حیدر نام مذهب اباحت آشکارا کردند و محاسن بتراشند و زنجیر بر دست

وپای

وپای خود نهادند و جامها پوشیدند بی ازار و بی پیراهن و پای برهنه میرفتند و غسل کردن و نماز را از میان برگرفتند
و محرمات شرع را چون زنا و لواطت و شرب خمر مشروع داشتند و بر چنگ و طبل و بربط سماع را روا داشتند و شریعت
شرع و زند و علما و فقهاء اسلام را دشمن گرفتند و مقتضی طبع و اراده خود سخنان گفتند بر خلاف شرع و طایفه از گروه
نیز تبع ایشان گرفتند و این قوم نیز سخنان گفتند که بیرون بودند یعنی مخالف شرع و از قاعده شرع و در روش
ایشان مکر و عذرست و این قوم نیز علما و فقها را دشمن داشتند گفتند که مار و کژدم را همنشین بودن به از آنکه
با عالم و فقیه و حقیقت و سعادت ابد و شقاوت متعلق بنظر پیرست هر کرا پیر قبول کرد او سعادت ابدی یافت
و هر کرا پیر رد کرد او در شقاوت ماند و هم ایشان گفتند مصحفها باید شست که سخن پیر مانیست و این طایفه
گفته اند از نماز چه فایده حاصل می آید و در سالها که نماز گزارده دیدیم چه بدست آمد و در وقت نماز
خود را بفکر مشغول داشتند و بفکر فایده خود را بر فریضه نماز تفضیل نهند و علوم دینی را حجاب راه گویند
معلوم کافه اهل اسلام بادمی باید که مذهب ایشان را بشناسند و از مذهب این زنادقه پرهیز کنند و هر
کرا این را دریابد برروی این را مقهور سازد و در اهانت کنند چنانکه در خبرست قال النبی علیه السلام من اهان مبتدعا
امنه الله یوم القیامة من الفزع الاکبر در خلاصة الاحکام آورده است هر که حاجت بدعتی را بگذاری یاری کند
چنانستیکه بر خرابی دین یاری کرده باشد و بعضی علما گفته اند که بدعت کفرست و مبتدع کافر بدلیل آنکه
بدعت حرامست هر که حلال داند کافر گردد زیرا که پیغمبر علیه السلام لعنت کرده است بر پیدا کننده بدعت و
گفته است قال علیه السلام من احدث فی الاسلام او آوی محدثا فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین یعنی
هر که در اسلام محدث پیدا کند و یا محدث کننده را بر خود جای دهد بر و لعنت خدای و جمله فرشتگان و
آدمیان همه پس ملعون نباشد مگر کافر فصل و این اباحتیان نظر میکنند سوی بچه امرد و در آن طاعت میدانند مگر
بدانکه این نظر محض حرام و تاویل کردن نادرست چنانکه در جناح النجاح آورده است که شاهد خام کردن و
و نگریستن در وی بدعوی محبت خدایتعالی و خود را از حبیبان نام کردن و گفتن که حق از وی مشاهده
شود بدیدن از وی یا حال شود در نفس نظر کننده در شاهد این مذهب حلولیان و اباحتیان و زندیقان
دانند و دیگر این زندیقان بر حضرت رسالت هم افترا میگویند که بر هر زنی که نظر مبارک مصطفی علیه السلام افتادی
وی بر شوهر خود حرام گشتی و بر حضرت حلال شدی بدانکه این سخن ایشان نیز باطل است و محض کذب
است این مذهب سمراجیه فرع خوارج است علیهم اللعنة که میگویند زنان همچون ریاحین است چنانکه بوی ریحان بی تملک مباح
مباح است همچنان هر زنی که هست بی نکاح مباح است چنانکه حضرت امام غزالی رحمة الله در رسالهٔ معرفة المذاهب مذکورست
پس قول ها این زندیقان باطل است و این افعال در نفس حرام است قوله تعالی ولا تقربوا الزنا انه کان فاحشة
و قال الله تعالی الزانیة والزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة و نیز بعضی از این زندیقان و اباحتیان مال مسلمانان

معاونین

را مباح میدارند فتاوی بل غیر صحیح چنانچه در تفسیر امام زاهد رحمة الله آورده است در آیت هو الذی خلق لکم ما فی الا
رض جمیعا بدانکه این آیتی است که این اباحتیان لعنهم الله در مباح داشتن ملک و مال مسلمانان بدین
آیت حجت کنند نخستین بدانکه اعتقاد شان آنست که گویند بنده چون در معرفت افتاد منع و خطر از وی برخیزد
و همه چیز ها مباح و حلال شود تا گروهی دعوی کنند که ما را کشف افتاده است و اسطه برخواسته در میانه همیشه
یا رب مخاطبه و مجاوبه است و بهرچه بخاطر شان قرار آید بران بروند و آن نمایش حق میبینند و هرچه در شرع ناپسندیده
است و خدای تعالی آنرا بآیات بسیار جایها در قرآن حرام کرده است بر مومنان چنانچه خوردن و گرفتن مال مسلمانان بر وجه
باطل جز بتجارة عن تراض قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل الا ان تکون تجارة عن تراض یعنی ای
مومنان مخورید مالهای یکدیگر بوجه باطل و باطل هیچ است که جامع است مر هر چیز را که خوردن وی ناحق است از غصب
و رشوة و سرقت و ربوا و ظلم و خیانت و فجور و مکر بازرگانی بخشنودی و تجارة عن تراض هوان ترضی لغیرک ما ترضی لنفسک
و نکوهیده داشت جهود را بخوردن حرام کما قال الله تعالی اکالون للسحت و اگر این آیه ایشان تعلق میکنند بوی اباحت
واجب کردی پس بدین آیت بآیت دیگر تناقض لازم آمدی پس تاویل صحیح مر این آیت را آنست که هو الذی خلق لکم ما فی
الارض جمیعا ای خلق منافعکم ما فی الارض جمیعا اضافکم الخلیفة ثم دینکم مکرا قال ابن مسعود رضی الله عنه که خدای تعالی
فرموده است که هرچه بیافریدم بر روی زمین آن نفع و مصالح شما راست و قوام عیش شما را تا منفعت گیرید بخورید
بملک و اجارت و عاریت و مانند این و مثل این چنانست که گفت و سخر لکم ما فی السموات و ما فی الارض جمیعا منه ای
مسخر گردانید خداوند عز و جل شما را آنچه در آسمانها و زمین است یعنی اگر آسمان است سقف تو است و اگر آفتاب است
چراغ تست و اگر ماه است روشنایی تست و اگر ستاره است پرتو تست و اگر زمین است قرار و بساط تست و
دانها و میوها و آبها روزی تست و برایها آرایش تست و لباس نیکو پوشش تست و اسپ و خر و استر مرکب تست
و اشتر و گاو و گوسپند گوشت تست این همه بیافرید بهر شما تا منفعت بردارید و خدای تعالی را شکر کنید و شما را بیافرید
که او را پرستید کما قال الله تعالی و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون و قیل خلق لکم ما فی الارض جمیعا ای لتستدلوا
بها علی وحدانیته و تستمتعوا بها اذا ملکتم الاستمتاع شرعا یعنی تا دلیل گیرید بآن چیزها بر وحدانیة خدای و نفع گیرید
بدان چون مالک شوید بر نفع آنها شرعا یعنی همه اشیاء ملک دیگران اند مباح نشود نفع ازان مگر باجازت شرع و
در مصنف دیگر در رساله مولانا امام همام اجل ضیاء الدین سنامی آورده است که درین وقت بعضی صوفیه گمنام سرود و جنبیدن
ظاهر شده اند که رقص و سماع و اعضا جنبانیدن و دست زدن و بیت گفتن و وصال آوردن و هیچ کردن
است و چنگ و رباب و بربط نواختن و جز آن و اعتقاد کردن که طاعت است و موصل و مقرب الی الحق سبحانه
و تعالی عن ذلک و سبب مکاشفات لاریبی و دقایق غیبی و علوم حقیقی و وسیله درجات عقبائی است و قومی
آنرا تصدیق میکنند و متابعت مینمایند و نواهی این منکرات را لعنت و استقباح میکنند و او را مدعی نام نهاد

بدانکه حلال

بدانکه حلال دانستن این اقوال و متابعت کردن و استحسان کردن و تصدیق کردن این افعال کافر شوند
و باجماع وجوانرقه وضع و تشنیع چنانچه لهو و لعب که باطل است باظهار رسانیدن
گرفتند و در سماع و در رقص خود را علوی می خوانند تا بجایی که هیچ پرده نگاه ندا
شتند و جمیع افعال مذکور را سیرت و عبادت خود ساختند و اصرار نمودن گرفتند
و برین پس در ایکرد نه بلکه کتابی که مسمی بفواید الفواید که مصدر کی این افعال و ا
حق این اقوال است بسید اکرده اند و این تالیف را کلام حسینی خوانند و کلمات آنرا
جواهر غیبی و رموز اسرار بی تصور کردند و این نسخه بخواص و عوام از کافه انام رسانیده اند و چون
شایع شده ناقلان معانی و ناصران مذهب نهایه مطلع کردند در وی کلمات کفر و الحاد و زندیق
و حلول و اباحت حرام و اسقاط تکالیف و فضل ولی بر نبی و استخفاف شریعت و اباحت سجده بلکه
استجاب مر غیر خالق را و جمله صفات حدوث بذات حق تعالی و تقدس نسبت کردن و افترا بر مشایخ
طریقه و علماء شریعت بافتند بدانکه این مذهب سنت و جماعت نیست این فصل برای این آورده است
تا خواننده را حق از باطل و صلاح از فساد ممتاز گردد و در ان کوشد که این کتاب بدعت را دور کنند
و بدانچه مقدور را و بود مرد ما نز النصیحت کنند تا پاره کنند و گوشه اندازند بر حکم فتاوی ظهری و تنبیه در رساله
متبرکه است که کلام صاحب فواید الفواید که در فصول مختلف ایراد کرده است مشحون و مملو باطل است
کاتب الحروف و جمیع اصحاب دین فرقه باطل را نصیحت میکنند که از مطالعه کردن این کتاب و صحبت
کردن معتقدان این ترک باید داد که آن موجب فساد عقیده است از غایت جهل که در ایشان است در
شوخ اعتقاد بر اهل حشویه میگویند که بیشتر رعایات جانب ایشان خواهیم کرد و شما را در گفتن و ما را در
کردن و هم وقت دانشمندان مدعیان درویشان بوده اند و درویشان هم وقت التفات بحال ایشان
نکرده اند بدانکه این یعنی محض کفر است نعوذ بالله منها و من الضلالة و جایی دیگر در رساله متبرکه است قال صاحب
الکشاف و من حسن من ادعی محبة الله و خالف سنة رسول الله صلی الله علیه و سلم فهو کاذب و کتاب
الله یکذبه یعنی هر که دعوی محبت خدای تعالی و اراده خلاف سنت رسول الله دارد پس آنکس دروغ گوی است
و دروغ میکرداند کتاب خدای تعالی او را چنانچه در تفسیر امام زاهد بخاری رحمة الله در سوره آل عمران بآیة
قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و یغفر لکم ذنوبکم و الله غفور رحیم یعنی بگو ای محمد این قوم را اگر شما
دوست دارید خدای تعالی را پس متابعت کنید مرا که من محمدم تا شما را خدای تعالی بدوستی گیرد و بیامرزد گناهان
شما را که آمرزنده گناهان اوست و بخشاینده بندگان اوست و نیز همدرین تفسیر مذکور است قل اطیعوا الله
و اطیعوا الرسول فان الله لا یحب الکافرین بگو ایشان را ای محمد اگر دعوی دوستی میکنید پس طاعت دارید خدای

تعالی را در فرمانهای وی و رسول وی را اطاعت دارید در سنتهای وی پس ایشان خود برگشته اند اگر به این بابی
افتی شند ایشان کافران اند و خدای تعالی دوست ندارد کافران را فجعل ترک متابعة الرسول صلی الله علیه وسلم
کفرا فانهم منه حیث جعل محبت نفس متابعة رسول الله صلی الله علیه وسلم یعنی گردانید خدای تعالی گذاشتن پس روی رسول
علیه السلام کفر از ایشان پس معلوم میشود از آن که او گردانید محبت ذات خود بهس روی کردن رسول علیه السلام
و جای دیگر در رساله متبرک است در منع سجده تحیت که مخلوق را کنند در محیط میگوید قال الفقیر ابو جعفر رحمه الله
من قبل الارض بین یدی السلطان والامیر او غیره او سجد له فان کان علی وجه التحیة لا یکفر ولکن یصیر اثما بارتکاب
الکبیرة وان سجد بنیة العبادة او لم یحضره النیة فقد کفر هذا هو الکلام فی السجدة جنینا الی یجاز السجدة للسلطان او
غیره فمکروه لانه یشبه فعل المجوسیین و در نوادر فتاوی چنین عبادة است میگوید هر که جز خدای تعالی سجده کند کافر
شود نعوذ بالله منها هر که مر پادشاه را سجده کند بعضی گفته اند که مطلق کافر شود و بعضی گفته اند اگر سجده بجهت
عبادت او نیست کافر نشود و در کفایه میگوید و ما یفعلونه من تقبیل الارض بین یدی السلطان فحرام و
الفاعل والراضی بهر آثمان لانه یشبه عبادة الوثن و ذکر صدر الشهید انه لا یکفر بهذه السجدة لانه یرید
بها التحیة دون العبادة و قال شمس الائمة السرخسی والسجود لغیر الله تعالی علی وجه التعظیم حرام در تفسیر امام
زاهد میگوید تحیة الامم الماضیة کانت السجود کالسلام والمصافحة و در شریعت ما سجده تحیت منسوخ گشت روی
ان معاذا سجد للنبی صلی الله علیه وسلم فقال النبی صلی الله علیه وسلم معاذ لا تسجد الا لله السجدة و روی ان سلمان
الفارسی رضی الله عنه لما اراد ان یسجد للنبی علیه الصلوة والسلام فقال لا ینبغی لبشر ان یسجد لبشر ولو امرت
احدا ان یسجد لاحد لامرت المرأة بالسجود قال الحسن بلغنی ان رجلا قال یا رسول الله صلی الله علیه وسلم السلام
علیک کما یسلم بعض علی بعض ام نسجد لک قال لا ینبغی ان یسجد احد لاحد من دون الله ولو جاز ان یسجد لغیر الله
لامرت النساء ان یسجدن لازواجهن باید دانست جهال که سجده میکنند و میکنانند کافر میشوند و بر روایتی
بزه کار میشوند بگناه کبیره ایشان را تحیتی نیست باتفاق علما و مفسران گفته اند که سجده تحیت در شریعت ما
منسوخ گشت فقیل دخل جاثلیق علی علی رضی الله عنه حال خلافته فاراد ان یسجد له فقال علی رضی الله عنه اسجد
لله تعالی و لا تسجد لی پس جاثلیق گفت که طالبان بزرگان خود را با این تحیت تعظیم کنند فقال علی رضی الله
عنه صار منسوخا فی شریعتنا فسلم و هذا کالتصاویر و تماثیل کانت مباحة فی الامم الماضیة کما قال الله تعالی فی
قصة سلیمان صلوات الله علیه وسلم یعملون له ما یشاء من محاریب و تماثیل کانت مباحة فی الامم الماضیة ثم صار
منسوخا فی شریعتنا و این آیة در سورة آل عمران است قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم ان لا
نعبد الا الله ولا نشرک به شیئا ولا یتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله قال عکرمة هو السجود بعضهم لبعض
قال ابن جریج هو الطاعة الاتباع رؤسهم فی معاصی الله تعالی و فی الحدیث قال النبی صلی الله علیه وسلم من اطاع مخلوقا

فی معصیة الله

فی معصیة الله تعالی فکانما سجد لغیر الله در عیون المجالس در باب سجده میگوید که رخ بر زمین نهادن سجود جهودان
است بعضی صوفیان جاهل علم توحید شروع میکنند و جهت نادرست میگویند که تعظیم سجده به بنشانید بلکه منشا
ازان دور میدارم سجده بر رخساره آرم نمیدانند که این سجده جهودان است و توریت خوانان خدای را
میپرستند و جانب قبله منسوخ که بیت المقدس وقت نماز خویش بر رخساره سجده میکنند پس سجده ایشان
بر رخساره سجده مشابهت جهودان خاکساران است و بمتابعت آن کافر میشوند و عین این معنی در کتب فقه
و کفایه شعبی و تفاسیر روایة مسطور است که سجده کردن مر غیر خدای را کفر است پس بجا آوردن این رسوم
بدعت است و کفر را بوسع امکان خویش امر معروف فرمودن و از منکرات نهی کردن و سرزنش کردن
و از نهی باز داشتن که تا در تحت این خطاب در نیایند قال علیه السلام الساکت عن الحق شیطان اخرس
و عالم را فرض است که طریقت سنت نبوی را اظهار دارد و از بهر دین خود خشمگین شود و چنانچه تاج الشان
امام السالکین امام محمد غزالی در منهاج العابدین فرموده است و لقد روی عن رسول الله علیه السلام انه
قال اذا ظهر البدع و سکت العالم فعلیه لعنة الله هذا اذا کان بینهم و اذا خرج من بینهم فلا یخیف له ایضا در
عقیده نجاح آورده است باسناد صحیح از معاذ بن جبل رضی الله عنه قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا ظهرت
البدعة و شتم اصحابی فلیظهر العالم علمه فان لم یفعل فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین فقیل للولید ما
اظهار العلم قال اظهار السنة رسول الله صلی الله علیه وسلم و فی اظهار سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم رجا حسن
الجزاء من الله تعالی الکریم فما روی عن رسول الله علیه السلام انه قال من طلب العلم لیحیی الاسلام و یمیت البدعة
فهو خلف النبیین و بین الانبیاء الا درجة بر جمله کافه اسلام فرض است بقدر طاقت خویش چنانچه در تنبیه
فقه ابو اللیث آورده است و از روایات معتبر عمر بن عبد العزیز گفت که خدای تعالی از خواص و عام را
عذاب نکند و لیکن چون معصیتها ظاهر شوند و امر معروف و نهی منکر نکنند پس آنگاه مستوجب عقوبت
گردند چنانچه خدای تعالی وحی کرد بر یوشع بن نون که از قوم تو چهل هزار مرد از گزیدگان هلاک
خواهیم کرد و شصت هزار از مفسدان یوشع گفت یا رب اگر مفسدان را هلاک کنی گزیدگان را
چرا هلاک کنی فرمان آمد از بهر آنکه ایشان از بهر من خشم نگرفتند با مفسدان بر خواست و نشست
کرده اند بخوردن و آشامیدن در خبر است انس بن مالک رضی الله عنه روایت میکند که پیغمبر علیه السلام
گفت که از مردمان کسان اند که کلید شر اند و بر خیر نیستند خنک آن بندگان که خدای تعالی کلید خیر
بدست او کرده است یعنی آنکس که امر معروف میفرماید و از منکر نهی میکنند انچنین کس کلید خیر بدست
او باشد و نه پذیره شد باشد چنانچه خدای تعالی گفت قوله تعالی والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء
بعض یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و ای بر آن بنده که کلید شر بدست او باشد و آن علامت منافقان

امر معروف

باشد کر از امر معروف نهی کنند و بمنکر امر فرمایند چنانچه خدای تعالی گفت والمنافقون والمنافقات بعضهم

اولیاء بعض یامرون بالمنکر وینهون عن المعروف پس امر معروف فرمودن و از منکر باز داشتن بوسع

طاقت خویش هر مسلمانی را فریضه است اللهم ثبتنا علی الایمان و تلاوة القرآن ووفقنا بمتابعة النبی صلی الله علیه

وعلی آله وسلم یا ذی الجلال والاکرام بفضلک وکرمک یا اکرم الاکرمین وخیر الناصرین برحمتک یا ارحم الراحمین

تمت بعون الله تبارک و تعالی ۱۲

[illegible]

[illegible]

دارند

[illegible]

علم توحید

حد علم

زاد مومن علم

دنیا

مشغوفات

زمانه آخر

سوال کردن

آداب

قال ابوبکر

زمانه آخر

زمانه آخر

[illegible]

اقسام اولیا

[illegible]

بالله کفی

گشته است پس پادشاه فرمود

[illegible]

صدق یا رسول الله

[illegible]

[illegible]

بدانکه مسافت سفر هر شخصی مدت عمر اوست هر سالی چون فرسنگی و هر ماهی چون میلی و هر روزی چون میدانی و هر نفس چون قدمی فاک کرم الله وجهه نفس المرء خطوه الی اجله و هر نفسی که کسی میزند خشتی از خانه عمر وی ویران میشود و قدمی باخرت نزدیک میشود از دنیا دور میگردد و ازان خبر ندارد ای عزیز بدانکه سرمایه هر کسی درین سفر اوقات اوست و متاع او اوقات اوست و قطاع الطریق شهوات و آمال وست و رسیدن بشرف لقاء الله در بهشت سود اوست و دور افتادن از جناب حضرت صمدیت و گرفتار شدن بعذاب سرمدی زیان اوست و باید که جهد کند که پیش از صبح از خواب بیدار شود که هر کرا صبح خفته یابد برکت آن روز را بتمامی در نیابد زیرا که برکت در پگاه خواستن ست و در وقت جامه پوشیدن نیت ستر عورت کند برای حق تعالی نه از برای زیبائی پیش خلق زیرا که هر کاری که برای خدای تعالی نباشد همه ضایع باشد و در وقت طهارت ساختن باید که بر جای بلند بنشیند تا قطرهای آب مستعمل بوی نرسد و در حدیث دیگر آمده ست که هر که در وقت طهارت ساختن ذکر خدای تعالی بگوید پاک شود مگر آنجا که آب رسیده باشد و در میان وضو سخن نگوید و هر عضو را زیاده از سه بار نشوید زیرا که مکروه ست و بغیر حاجت آب بسیار نریزد که از وسوسه شیطان باشد چون این معلوم کردی اکنون بدانکه طهارت را چهار درجه ست اول طهارت جامه و تن ست از نجاسات و احداث و انجاث و این طهارت عامه خلق ست درجه دوم طهارت جوارح و اعضا ست از ادناس جرایم و معاصی و این طهارت ابرار ست درجه سیم طهارت نفس ست از کدورات صفات ذمیمه چون عجب و حسد و بخل و ریا و غیرها و این طهارت سالکان ست درجه چهارم طهارت دل ست از غیر حق جل ذکره و این طهارت صدیقان ست هر که طهارت تن و جامه حاصل نکرد و نزد اهل شریعت نجس ست و هر که طهارت نفس از اخلاق ذمیمه حاصل نکرد نزد اهل طریقت نجس ست و هر که طهارت دل از غیر حق حاصل نکرد نزد اهل کشف

وتحقیق نجس ست وشکر وضو بگذارد در اول رکعت الم نشرح و در آخر اذا جاء نصر الله بخواند و چون
آواز موذن بشنود از ذکر و تلاوت خاموش شود و بجواب موذن مشغول گردد چون موذن بگوید الله اکبر
او نیز همچنان بگوید و همچنین در همه کلمات اذان مگر در حیعلتین که بگوید لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
و چون الصلوة خیر من النوم بشنود بگوید صدقت و بررت و بالحق نطقت و چون اقامت بشنود همچنین
که گفته شد بگوید و چون قد قامت الصلوة بشنود بگوید اقامها الله وادامها ما دامت السموات والارض
وجعلنی من صالحی اهلها و چون در نماز بود و بانگ نماز بشنود نماز را تمام کند و بعده جواب موذن بگوید
و بعد از هر بانگ نماز این دعا بخواند اللهم رب هذه الدعوة التامة تا آخر که در حدیث آمده ست که هر که
بعد از هر بانگ نماز این دعا بخواند البته شفاعت رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وسلم بیابد و چون سپیده
صبح صادق بدمد دو رکعت سنت نماز صبح بگذارد و در رکعت اول قل یا ایها الکافرون و در رکعت
دوم اخلاص بخواند و چون سلام دهد چهل و یک بار یا حی یا قیوم گوید که این دو اسم دل مرده را
زنده میگردانند و صد بار بگوید چنانچه در حدیث آمده ست قال صلی الله علیه وسلم کلمتان خفیفتان علی
اللسان ثقیلتان فی المیزان حبیبتان الی الرحمن سبحان الله وبحمده سبحان الله العظیم وبحمده و
استغفر الله و چون آفتاب برآید دو رکعت نماز اشراق بگذارد و بعد از نماز هفت بار بگوید فان
تولوا فقل حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت وهو رب العرش العظیم بعده دو رکعت نماز استخاره
بگذارد و بعد از نماز هفت بار آیت مذکور را بخواند معنی استخاره طلب خیر ست از حضرت خدای تعالی هر که
این نماز بگذارد و دعای استخاره بخواند آنچه خیر دین و دنیا باشد او را میسر گرداند رسول صلی الله
علیه وسلم صحابه را رضی الله عنهم نماز استخاره می آموخته ست چنانکه سورة قرآن می آموخت و مشایخ قدس
الله ارواحهم هر روز می گذارده اند و مریدان را بآن فرموده اند بعده دو رکعت نماز برای دفع بلا بگذارد
در رکعت اول بعد از فاتحه آیة الکرسی و در دوم معوذتین بخواند و نماز چاشت بگذارد و بعد از آن بکار یا

که مصلحت

که مصلحت دین و دنیا باشد مثل حضور مجلس علم و دینی و عیادت مریض و کسب برای قوت اشتغال
نماید و باید که هر روز کمینه جزوی از قرآن بخواند و مقدار یک جزو از سخن مشایخ در نظر آرد باید که
در همه اوقات اگر چه بظاهر بخلق و بکار دنیا مشغول بود اما بباطن بذکر و نفی خواطر که شاغل باشد از
خدای تعالی مشغول باشد و باید سعی نماید که هزار بار لا اله الا الله بگوید و چون هفتاد هزار بار بگوید
خود را از آتش دوزخ آزاد کرده باشد و در حدیث صحیح آمده ست که ان استطعت ان تشتری
نفسک من الله وتعتق رقبتک فافعل بان تقول لا اله الا الله سبعین الف مرة فانه یعتق رقبتک
او رقبة من تقول له صدق رسول الله باید که همه نماز را اول وقت گذارد و دیگر نماز دیگر را در آخر
وقت بگذارد نیکو باشد تا بعد از نماز دیگر فرصت نیابد که بکار دنیا مشغول شود و چون نماز دیگر ادا
بخواند تا وقت نماز شام بذکر خفی مشغول باشد و باید که در هفته در شب جمعه یا روز جمعه نماز تسبیح
بگذارد و باید که در هر هفته دو روز روزه دارد روز دوشنبه و پنجشنبه و اگر نتواند در ماهی ایام بیض را و
شش روز بعد از عید رمضان روزه دارد ۞ توبه کردن ۞ می بباید تافت آب از ناتوبه را ۞ شرط شد برق وصی آبی توبه را
تا نباشد برق دل ابر دو چشم ۞ کی نشیند آتش تهدید و خشم ۞ مرکب توبه عجایب مرکب ست ۞ بر فلک تازد بیک لحظه ز پست
۞ صبر کردن ۞ کفت پیغمبر خدا ایمان نداد ۞ هر کرا صبری نباشد در نهاد ۞ ای بمیرت نیست از دنیا گزیر ۞ صبر چون داری ز نعم الماهدون
هیچ تسبیحی ندارد آن درج ۞ صبر کن الصبر مفتاح الفرج ۞ هر که صبر آورد بگردون بر رود ۞ هر که حلوا خورد واپس تر رود
صاحب دل را ندارد آن زیان ۞ که خورد او زهر قاتل را عیان ۞ آنکه صحبت با فنا زیر و زبر ست ۞ طالب مسکین میان تب درست
کاملی گر خاک گیرد زر شود ۞ ناقص ار زر برد خاکستر شود ۞ کر جهان را پر در مکنون کنند ۞ روزی تو گر نباشد چون کنند
صبر چون پول صراط آن سو بهشت ۞ هست با هر خوب یک لالای زشت ۞ زانکه شاهد را ز لالا فصل نیست ۞ تا ز لالا میگریزی وصل نیست
تو چه دانی ذوق صبر ای شیشه دل ۞ خاصه صبر از بهر آن نقش چگل ۞ جان بده از بهر این جام الست ۞ بی جهاد و صبر کی باشد ظفر
صد هزاران کیمیا حق آفرید ۞ کیمیایی همچو صبر آدم ندید ۞ صبر را با حق قرین کن ای فلان ۞ آخر والعصر را آنکه بخوان

زر فشان آید بپیش هر که صبر جست ؛ رنج و کوششهای بی صبری توست ؛ بار بد بشکوست بهر صبر را ؛ که کند یاد صبر کز کامرا

صبر تو نا اهل را اهلیت است ؛ صبر صافی میکند هر جا دلیست ؛ چون قلادر زیر صبرت بر شود ؛ جان باوج عرش و کرسی بر شود

هم بطبع آور بهر خویش را ؛ پیش رو کن عقل بد اندیش را ؛ در بیان زهد ؛ ترک دنیا گرد از زهد خویش ؛ بیش آید پیش او دنیا بپیش

بد جهانی است کو دنیا بجست ؛ نیک جهانی است کو عقبی بجست ؛ این جهان زندان و ما زندانیان ؛ رخنه کن زندان و خود را وارهان

دور جست آن خانه کو پر روزنست ؛ اصل دنیا ای پسر دوزخ کندنست ؛ چیست دنیا از خدا غافل شدن ؛ نی قماش و نقره و فرزند و زن

مال و زر را سر بود همچون کلاه ؛ کل بود آن کز کله سازد پناه ؛ زر بود از جان بیش پیش ابلهان ؛ زر نثار جان بود پیش شهان

بیان شکر و صدق

شکر کن مر خلق را بنده باش ؛ پیش او مرده شو و پاینده باش ؛ شکر منعم واجب آمد در خرد ؛ ور نه بکشاید در خشم ابد

گر سر هر موی من یابد زبان ؛ شکرهای تو نیاید در بیان ؛ در بیان اخلاص و صدق ؛ هر که مخلص گشت مخلص باز گشت ؛ در مقام امن رفت و باز گشت

پخته گرد و از تغیر دور شو ؛ همچو برهان محقق نور شو ؛ کار پنهان کن تو از چشمان خود ؛ تا بود کارت سلیم از چشم بد

چون نه بهر فکر که دل خواه برد ؛ از تو چیزی در نهان خواهند برد ؛ پس بدان مشغول شو کان بهتر است ؛ تا ز تو چیزی برد کان کهتر است

پنبهٔ وسواس بیرون کن ز گوش ؛ تا بگوشت آید از گردون خروش ؛ کار او دارد که باشد حق را مرید ؛ بهر کار او ز هر کاری برید

بیان تقوی و ورع

از حدیث شیخ جمعیت رسد ؛ تفرقه آرد دم اهل حسد ؛ هر که ترسید از حق و تقوی گزید ؛ ترسد از وی جن و انس و هر که دید

خر که ناموس تقوی از کجا ؛ هر چه داند خشیت و خوف و رجا ؛ رو بگردانیم از فرمان تو ؛ کفر باشد غفلت از احسان تو

شهوت دنیا مثال گلخن است ؛ که از و حمام تقوی روشن است ؛ اغنیا مانند سرگین کشان ؛ بهر آتش کردن گرمابه دان

اندرین گرمابه حرص نهاده خدا ؛ تا بود گرمابه گرم و با نوا ؛ پیش عقل این زر چو سرگین ناخوش است ؛ گرچه چون سرگین فروغ آتش است

بیان توکل و تسلیم

گفت پیغمبر باواز بلند ؛ با توکل زانوی اشتر ببند ؛ نیست کسبی از توکل خوبتر ؛ چیست از تسلیم خود محبوب تر

گر توکل میکنی در کار کن ؛ کسب کن پس تکیه بر جبار کن ؛ جهد میکن تا توانی ای کیا ؛ در طریق انبیا و اولیا

کاو ز گر خوبی زیان کردست کسی ؛ در ره ایمان و طاعت یک نفس ؛ لقمه کو نورت فزاید در جهان ؛ آن بود آورده کسب حلال

علم و حکمت زاید از لقمه حلال ؛ عشق و رقت آید از لقمه حلال ؛ هیچ گندم کاری و جو بر دهد ؛ دیده اسپی که کره خر دهد

بر دل خود کم نه اندیشه معاش ؛ رزق کم ناید تو بر درگاه باش ؛ روزی هیچ حیوانی که جست ؛ قوت ارواحست و روزی بی جست

بیان خوف

٢١
٤٠
٤٠

بیان خوف و رجا

خوف آنکس راست کو را خوف نیست ؛ غصه آنکس کش این جا طوف نیست ؛ شاد از غم شو که غم دام لقاست ؛ اندرین ره سوی پستی ارتقاست

این خرابه گور این سودا مهاست ؛ در کمین بوی خون آشامهاست ؛ گام در صحرای دل باید نهاد ؛ زانکه در صحرای گل نبود گشاد

ایمن آباد است آن دل دوستان ؛ چشمها و گلستان در گلستان ؛ امن است آن ز علی خوف آمد پدید ؛ لاجرم باشد بهر دم بر مزید

بیان یقین و رضا

چون قضای حق رضای بنده شد ؛ حکم او را بنده خواهنده شد ؛ بی تکلف بی پی مزد و ثواب ؛ بلکه طبع او چنین شد مستطاب

ترک کوشش هم برای حق بود ؛ نه ز بیم آنکه در آتش رود ؛ گر قضا صد بار آن را ره زند ؛ بر فراز چرخ خرگاهت زند

گر قضا پوشد سیه همچون شبت ؛ هم قضا دستت بگیرد عاقبت ؛ افکنی این تدبیر خود را پیش دوست ؛ گرچه هم تدبیر تو تقدیر اوست

کار آن دارد که حق افراشتست ؛ آخر آن روید که اول کاشتست ؛ هر چه کاری از برای آن نگار ؛ چون اسیر دوستی ای دوستدار

بیان تواضع و عجب

از بهاران کی شود سرسبز سنگ ؛ خاک شو تا گل بروید رنگ رنگ ؛ سالها تو سنگ بودی دلخراش ؛ آزمون را یک زمانی خاک باش

چند حرف طمطراق و کار و بار ؛ کار دهان خود دیدی و شرم دار ؛ کبر زشت و از گدایان زشت تر ؛ روز برف و سرد و آنگه جامه تر

مهر و رافت وصف انسانی بود ؛ خشم و شهوت وصف حیوانی بود ؛ بوی کبر و بوی حرص و بوی آز ؛ در سخن گفتن بیاید چون پیاز

ای بسا نازا که آن گردد گناه ؛ افکند مر بنده را از چشم شاه ؛ ایمن آباد است این راه نیاز ؛ ترک نازش گیر و با این ره بساز

زان نمی پرد بسوی ذوالجلال ؛ که گمانی می برد خود را کمال ؛ علتی بدتر ز پندار کمال ؛ نیست اندر جانت ای مغرور قال

از دل و از دیده ات بس خون رود ؛ تا ز تو این معجبی بیرون رود ؛ ای خنک جانی که عیب خویش دید ؛ هر که عیبی گفت آن بر خود خرید

در بیان عهد و وفا

سوی لطف بی وفایان هین مرو ؛ کان پل ویران بود نیکو شنو ؛ نقض میثاق و عهود از احمقیست ؛ حفظ ایمان و وفا کار تقیست

که بلی گفتیم ما زین امتحان ؛ قول و فعل ما شهود است و بیان ؛ قول و فعل بی تناقض بایدت ؛ تا قبول اندر زمان پیش آیدت

پس بگفت پیغمبر بهر این طریق ؛ بی وفایان را عمل نبود رفیق ؛ گر بود نیکو ابد یارت شود ؛ ور بود بد در لحد مارت شود

در بیان ایثار و جود

گفت پیغمبر باواز بلند ؛ دو فرشته خوش ندا میکنند ؛ کای خدایا منفقان را سیر دار ؛ هر درمشان را عوض ده صد هزار

یا الهی ممسکان را در جهان ؛ تو مده جز زیان اندر زمان ؛ ای بسا امساک کز انفاق به ؛ مال حق را جز بامر حق مده

تا عوض یابی تو گنج بیکران ؛ هم نباشی از عداد کافران ؛ آن درم دادن سخی را لایق است ؛ جان سپردن خود سخای عاشق است

١٣٠٠
٤٥٠
١٧٥٠

٤٠٠
٤٠٠
٤٤٠
٥٥
٤٢
٢٥
١٠
١٠
١٤٧٧

١٧٥٠
١٤٧٧
٢٧٣

٦٥٠
٨٠٠
٥٠
٨٧
١٥٨٧

١٧٥٠
١٥٨٧
١٦٣

نان دهی از بهر حق نانت دهند ؞ جان دهی از بهر حق جانت دهند ؞ ترک لذتهای شهوتها سخاست ؞ هر که در شهوت فرو شد برنخاست

عروة الوثقی است این ترک هوا ؞ برکشید این شاخ جان را بر سما ؞ میبرد شاخ سخای خوب کیش ؞ مر ترا بالا کشان تا اصل خویش

در بیان قناعت

گفت پیغمبر قناعت چیست گنج ؞ گنج را تو وا نمی‌دانی ز رنج ؞ از قناعت هیچکس بیجان نشد ؞ از حریصی هیچکس سلطان نشد

چون قناعت را پیمبر گنج گفت ؞ هر کسی را کی رسد این گنج مفت ؞ بند بگسل باش آزاد ای پسر ؞ چند باشی بند سیم و بند زر

کاسهٔ چشم حریصان پر نشد ؞ تا صدف قانع نشد پر در نشد ؞ آنچنانکه عاشقی بر رزق زار ؞ هست عاشق رزق هم بر رزق‌خوار

گر تو نشتابی بیارند بر درت ؞ ور تو بشتابی دهد درد سرت ؞ گر بخواهی ور نخواهی رزق تو ؞ پیش تو آید دوان از عشق تو

بدگمانی کردن و حرص آوری ؞ کفر باشد پیش خوان مهتری ؞ حرص و شهوت مرد را احول کند ؞ ز استقامت روح را ابدال کند

هر کرا جامه ز عشقی چاک شد ؞ او ز حرص و جمله عیبی پاک شد ؞ حرص کورت کرد و محرومت کند ؞ دیو همچون خویش مرجومت کند

موی بشکافی بعیب دیگران ؞ چون بعیب خود رسی کوری دران ؞ خاک شو مردان حق را زیر پا ؞ خاک بر سر کن حسد را همچو ما

تا بدانی هر کرا یزدان بخواند ؞ از همه کار جهان بیکار ماند ؞ هر کرا باشد ز یزدان کار و بار ؞ یافت آنجا بار و بیرون شد ز کار

هر که دور از رحمت رحمان بود ؞ او گدا چشم است اگر سلطان بود ؞ تا نخوری نان غم افزا مخور ؞ زانکه عاقل غم خورد کودک شکر

قند شادی میوهٔ باغ غم است ؞ این فرح زخم است و آن غم مرهم است ؞ غم چو آیینه است پیش مجتهد ؞ کاندرین ضد می‌نماید روی ضد

در بیان عقل و حکمت

ای زده در جسته و زمار شده ؞ لقمه جسته لقمهٔ مار شده ؞ علم چون بر دل زند یاری شود ؞ لیک چون بر تن زند ماری شود

طالع عیسی است علم و معرفت ؞ طالع خر نیست ای تو خر صفت ؞ رحم بر عیسی کن و بر خر مکن ؞ نفس را بر عقل خود سرور مکن

از هواها کی رهی بی جام هو ؞ ای ز هو قانع شده بر نام هو ؞ پیش سلطان خوش نشسته در قبول ؞ زشت باشد نامه جستن از رسول

بیان ادب و ترک گستاخی

از خدا جوییم توفیق ادب ؞ بی ادب محروم ماند از فضل رب ؞ بی ادب تنها نه خود را داشت بد ؞ بلکه آتش بر همه آفاق زد

از ادب پر نور گشتست این فلک ؞ وز ادب معصوم و پاک آمد ملک ؞ هر چه آید بر تو ظلمات غم ؞ آن ز نامردی و گستاخیست هم

هر که نامردی کند در راه دوست ؞ ره نه مردانه شود نامرد اوست ؞ بی ادب گفتن سخن با خاص حق ؞ دل بمیراند سیه دارد ورق

پیش اهل دل ادب بر باطن است ؞ زانکه دلشان بر سرایر فاطن است ؞ پیش حق ایشان کنی ترک ادب ؞ تا دوزخ را از آن گشتی حطب

حوض

حوض با دریا اگر پهلو زند ؞ خویش را از بیخ هستی بر کند ؞ نبض عاشق بی ادب بر می جهد ؞ خویشتن را در کفهٔ شه می نهد

بی ادب باشد چو ظاهر بنگری ؞ که بود دعوی عشقش همبری ؞ چون بباطن بنگری دعوی کجاست ؞ او و دعوی پیش آن سلطان فناست

ز احمقان بگریز چون عیسی گریخت ؞ صحبت احمق بسی خونها که ریخت ؞ این جفای خلق با تو در جهان ؞ گر بدانی گنج زر آمد نهان

بیان دعا کردن

خلق را با تو چنین بدخو کنند ؞ تا ترا ناچار رو آن سو کنند ؞ گر نداری تو دم خوش در دعا ؞ رو دعا میخواه ز اخوان الصفا

هر کرا دل پاک شد از اعتدال ؞ آن دعایش می‌رود تا ذو الجلال ؞ درد آمد بهتر از ملک جهان ؞ تا بخوانی مر خدا را در نهان

خواندن بی درد از افسردگیست ؞ خواندن با درد از دل بردگیست ؞ آن دعای بیخودان خود دیگر است ؞ آن دعا زو نیست گفت داور است

آن دعا حق میکند چون او فناست ؞ آن دعا و آن اجابت از خداست ؞ میشناسم قوم دیگر ز اولیا ؞ که دهانشان بسته باشد از دعا

بندگان حق رحیم و بردبار ؞ خوی حق دارند در اصلاح کار ؞ ای خدا از فضل تو حاجت روا ؞ با تو یاد هیچکس نبود روا

در بیان تضرع و بکا

ای خنک چشمی که او گریان اوست ؞ ای همایون دل که او بریان اوست ؞ تو چه دانی ذوق آب دیدگان ؞ عاشق نانی تو چون نادیدگان

گر تو این انبان ز نان خالی کنی ؞ پر ز گوهرهای اجلالی کنی ؞ گفت فلیبکوا کثیرا گوش دار ؞ تا بریزد شیر فضل کردگار

تا نگرید ابر کی خندد چمن ؞ تا نگرید طفل کی جوشد لبن ؞ ز امر حق ابکوا کثیرا خوانده ؞ چون سر بریان چه خندان مانده

ای خنک آن کو نکوکاری گرفت ؞ زور را بگذاشت او زاری گرفت ؞ چون خدا خواهد که تا یاری کند ؞ میل ما را جانب زاری کند

نالم ایرا نالها خوش آیدش ؞ از دو عالم ناله و غم بایدش ؞ تا توانی بنده شو سلطان مباش ؞ زخم خور چون گوی چوگان مباش

زور را بگذار و زاری را بگیر ؞ رحم سوی زاری آید ای فقیر ؞ آنکه خواهی کز غمش خسته کنی ؞ راه زاری بر دلش بسته کنی

بیان عدل و ترک ظلم

عدل فرمودست سلطان بشر ؞ هر که ظالم تر چهش با هول تر ؞ اینچنین گفتند جمله عالمان ؞ چاه مظلم گشت ظلم ظالمان

ای که تو از ظلم چاهی میکنی ؞ بهر مخلوقات دامی می نهی ؞ ورنه آن ظالم که نفس است از درون ؞ خصم مظلومان بود او از جنون

سگ همیشه حمله بر مسکین کند ؞ تا تواند زخم بر مسکین زند ؞ ظلم مستور است در اسرار جان ؞ می‌نهد ظالم به پیش مردمان

بیان آفت ریاست

رازها را میکند حق آشکار ؞ چون بخواهد رست تخم بد مکار ؞ چونکه کرد ابلیس خو با سروری ؞ دید آدم را بتحقیر از خری

سروری زهر است جز آن روح را ؞ که بود تریاق او از ابتدا ؞ سروری چون شد دماغت را ندیم ؞ هر که بشکستت شود خصم قدیم

چون خلاف خوی تو گوید کسی ؞ کینه‌ها خیزد ترا با او بسی ؞ کو مرا از خوی من بر می‌کند ؞ خویش را بر من چو سرور میکند

دربیان معرفت بدن

در زمین مردمان خانه مکن ، کار خود کن کار بیگانه مکن ، کیست بیگانه تن خاکی تو ، کز برای اوست غمناکی تو
تا تن را چرب و شیرین میدهی ، جوهر خود را نبینی فربهی ، گر میان مشک تن را جا شود ، روز مردن گنده و رسوا شود
مشک را بر تن مزن بر دل بمال ، مشک چه بود نام پاک ذوالجلال ، قیمتش کاهی نه و حرصش چو کوه ، خسته نی و جهی وجود بر کروه
این تن کج فکرت معکوس رو ، صد هزار آزاد کرده در گرو ، نی دلی اندر صد هزاران خاص و عام ، در یکی باشد کدامست آن کدام

دربیان معرفت دل

دل محیطست اندرین خطهٔ وجود ، زر همی افشاند از احسان و جود ، از سلام حق سلامتها نثار ، میکند بر اهل عالم ز افتخار
هر کرا دامن درستست و معد ، آن نثار دل بدان کس میرسد ، دامن تو آن نیازست و حضور ، هین منه بر دامن آن سنگ فجور
تو دل خود را چو دل پنداشتی ، جست و جوی اهل دل بگذاشتی ، صاحب دل آینهٔ شش رو بود ، حق بدو از شش جهت ناظر بود
هر خیالی کو کند در دل وطن ، روز محشر صورتی خواهد شدن ، پس نظرگاهست کوی واسطه ، شغلهارا با وجودش لا بطه
دل نباشد تن چه داند گفت گو ، دل بجوید تن چه داند جست و جو ، کعبه هر چندی که خانهٔ بر اوست ، این دل ویرانه خانهٔ سر اوست
تا بکرد آن خانه را در وی نرفت ، واندرین خانه بجز آن حی نرفت ، ابلهان تعظیم مسجد میکنند ، در جفای اهل دل جد میکنند
آن مجازست این حقیقت ای خران ، نیست مسجد جز درون سروران ، مسجدی کان اندرون اولیاست ، سجده گاه جمله است آنجا خداست
گر تو اهل دلی بیدار باش ، طالب دل باش و در پیکار باش ، شاه بیدارست حارس حق نگر ، جان فدای خفتگان دل بصیر
آن دلی کز آسمانها برترست ، آن دل ابدال یا پیغمبرست ، در گل تیره یقین هم آب هست ، لیک زان آبت نشاید آب دست
زانکه گر آبست مغلوب گلست ، پس دل خود را مگو این هم دلست ، دل تو این آلوده را پنداشتی ، لاجرم دل ز اهل دل برداشتی

دربیان معرفت روح

خود روا باشد که آن دل باشد این ، که بود در عشق شیر و انگبین ، من چگویم یک رگم هشیار نیست ، شرح آن یاری که او را یار نیست
جان همه روز از لگدکوب خیال ، در زیان و سود و در خوف و ملال ، نی صفا می ماندش نی زیب و فر ، نه بسوی آسمان راه گذر
جانهای بسته اندر آب و گل ، چون رهند از آب و گلها شاد دل ، طفل جان از شیر شیطان باز کن ، بعد از آنش با ملک انباز کن
تا تو تاریک و ملول و تیره ، دانکه با دیو لعین همشیره ، روح را توحید الله خوشترست ، غیر ظاهر دست و پای دیگرست
جای روح پاک علیین بود ، کرم باشد کش وطن سرگین بود ، اقتضای جان و دل ای حق پرست ، هر که آگه نبود جانش تو نیست

دربیان معرفت عقل

پس بگو گفت آن رسول خوش جواز ، ذرهٔ عقلت به از صوم و نماز ، زانکه عقلت جوهرست این دو عرض ، این دو در تکمیل آن شد مفترض
عقل جزوی آفتش وهمست و ظن ، زانکه در ظلمات شد او را وطن ، کام دنیا مرد را بیکام کرد ، عقل جزوی عقل را بدنام کرد
پس حواس تیره محکوم تو شد ، چون خرد سالار و مخدوم تو شد ، غیر جسم جان که در کاه و خرست ، آدمی را عقل و جانی دیگرست

دربیان طلب

در طلب زن دایما تو هر دو دست ، که طلب در راه نیکو رهبرست ، جهد کن تا این طلب افزون شود ، تا دلت از چاه تن بیرون شود
هر کرا بینی طلبکار ای پسر ، یار او شو پیش او انداز سر ، اشک می بار و همی سوز از طلب ، همچو شمع سر بریده روز و شب
کز جوار طالبان طالب شوی ، وز ظلال غالبان غالب شوی ، پیشه آموختی در کسب تن ، چنگ اندر پیشهٔ دینی بزن
پیشه آموز بهر آخرت ، کاندر آید دخل کسب معرفت ، کسب دینی عشقست و جذب اندرون ، قابلیت نور حق را ای حرون

دربیان محقق و مقلد

از محقق تا مقلد فرقهاست ، کین چو داودست و آن دیگر صداست ، شبهه انگیزد آن شیطان دون ، در فتند این جمله کوران سرنگون
پای استدلالیان چوبین بود ، پای چوبین سخت بی تمکین بود ، این دو چشم مردم صاحب نظر ، بهتر از صد مادر و صد پدر
تا ز درویشی نیابی تو گهر ، کی گهر جویی ز درویش دگر ، گر چه عقلت سوی بالا می پرد ، مرغ تقلیدت به پستی می چرد
هر که کاه و جو خورد قربان شود ، هر که نور حق خورد قرآن شود ، معده را بگذار سوی دل خرام ، تا که از حق آیدت هر دم سلام
معدهٔ تن سوی کهدان میکشد ، معدهٔ دل سوی ریحان میکشد ، ده مرو ده مرد را احمق کند ، عقل را بی نور و بی رونق کند
ده چه باشد شیخ واصل ناشده ، دست تقلید و حجت در زده ، خرده گیرد در سخن بر بایزید ، ننگ دارد از درون او یزید
حرف درویشان بدزدیده بسی ، تا گمان آید که هست او خود کسی ، لاف شیخی در جهان انداخته ، خویشتن را بایزیدی ساخته

دربیان مشایخ کامل و ناقص

ای لقای تو جواب هر سوال ، مشکل از تو حل شود بی قیل و قال ، ترجمان هر چه ما را در دلست ، دستگیر هر که پایش در گلست
دیو را نطق تو خامش میکند ، گوش ما را گفت تو باهش میکند ، آن پسر را کش خضر ببرید حلق ، سر آن را در نیابد عام خلق
آنکه از حق یابد او وحی و جواب ، هر چه فرماید بود عین صواب ، آنکه جان بخشد اگر بکشد رواست ، نایبست و دست او دست خداست
همچو اسمعیل پیشش سر بنه ، شاد و خندان پیش تیغش جان بده ، تا بماند جانت خندان تا ابد ، همچو جان پاک احمد با احد
نیم جان بستاند و صد جان دهد ، آنکه در وهمت نیاید آن دهد ، کار پاکان را قیاس از خود مگیر ، گر چه ماند در نوشتن شیر شیر

چونک بسی ابلیس آدم روی هست ٭ پس بهر دستی نشاید داد دست ٭ حرف درویشان بدزدد مرد دون ٭ تا بخواند بر سلیمی زان فسون

ابر گریان باغ را خندان کند ٭ صحبت مردانت از مردان کند ٭ گر تو سنگ صخره و مرمر شوی ٭ چون بصاحب دل رسی گوهر شوی

در بیان اولیا

وای آن زنده که با مرده نشست ٭ مرده گشت و زندگی از وی بجست ٭ اولیا را هست قدرت از اله ٭ تیر جسته باز گردانند ز راه

اولیا اطفال حق‌اند ای پسر ٭ در حضور و غیبت آگه با خبر ٭ مرده است از خود شه زنده برب ٭ زان بود اسرار حقش در دو لب

چون قبول حق بود آن مرد راست ٭ دست او در کارها دست خداست ٭ صورتش بر خاک و جان بر لامکان ٭ لامکانی فوق وهم سالکان

لامکانی نی که در وهم آیدت ٭ هر دمی در وی خیالی زایدت ٭ هرچه گوید علتی علت شود ٭ جهل شد علمی که در ناقص شود

نور می نوشند مکونان مخور ٭ لاله میکار و بصورت میچرد ٭ نان خوار را گفت حق لا تسرفوا ٭ نور خور را او نگفت اکتفوا

در بیان مشایخ

دست پیر از غایبان کوتاه نیست ٭ دست او جز قبضهٔ الله نیست ٭ غایبان را چون چنین خلعت دهند ٭ حاضران از غایبان لاشک بهند

شیخ که بود پیر معنی موسفید ٭ معنی این مو بدان ای پر امید ٭ پیر عقل آمد نه آن موی سفید ٭ مو نمیگنجد در آن تخت امید

در بیان صحبت

هر که خواهد همنشینی با خدا ٭ گو نشین اندر حضور اولیا ٭ چون شوی دور از حضور اولیا ٭ در حقیقت گشته دور از خدا

لوح محفوظ است پیشانی یار ٭ راز کونینش اندر آشکار ٭ هادی راه است اندر قدوم ٭ مصطفی فرمود اصحابی نجوم

در بیان قبض و بسط

هر دلی را نوح کشتی بان شناس ٭ صحبت این خلق را طوفان شناس ٭ کم گریز از شیر و اژدرهای نر ٭ ز آشنایان و ز خویشان کن حذر

پیش از آن کاین قبض زنجیری شود ٭ زانکه دل گیرست باگیرا شود ٭ در معاصی قبضها دلگیر شد ٭ قبضها بعد از اجل زنجیر شد

بسط دید بسط خود را آب ده ٭ چون بر آید میوه با اصحاب ده ٭ چونکه قبضی آیدت ای راهرو ٭ آن صلاح تست آتش دل مشو

چونکه قبض آید تو در وی بسط بین ٭ تازه باش و چین میفکن بر جبین ٭ کودکان خندان و دانایان ترش ٭ غم جگر را باشد و شادی ز شش

در بیان مستی و هوشیاری

ای تو نارسته ازین فانی رباط ٭ تو چه دانی محو و سکر و انبساط ٭ آنکه جانها در ره او خنده چو قند ٭ از ترش رویی خلقش چه گزند

در شب مهتاب مه را در سماک ٭ از سگان و عوعو ایشان چه باک ٭ زیرکی خرد جاهل همی باید شدن ٭ دست در دیوانگی باید زدن

در بیان معرفت عارف

عارفانی که جام حق نوشیده‌اند ٭ رازها دانسته و پوشیده‌اند ٭ هر کرا اسرار کار آموختند ٭ مهر کردند و دهانش دوختند

عارفان خوانند دایم آمنوا ٭ که گذر کرد ندا از دریای خود ٭ هست زاهد را غم پایان کار ٭ تا چه باشد حال او روز شمار

در بیان عشق و محبت

جسم خاک از عشق بر افلاک شد ٭ کوه در رقص آمد و چالاک شد ٭ عشق جان طور آمد عاشقا ٭ طور مست و خر موسی صاعقا

[illegible]

علت

علت عاشق ز علتها جداست ٭ عشق اصطرلاب اسرار خداست ٭ هرچه گویم عشق را شرح و بیان ٭ چون بعشق آیم خجل باشم از آن

عقل در شرحش چو خر در گل بخفت ٭ شرح عشق و عاشقی هم عشق گفت ٭ ملت عاشق ز ملتها جداست ٭ عاشقان را مذهب و ملت خداست

عاشقان اندر عدم خیمه زدند ٭ چون عدم یکرنگ نفس واحدند ٭ گشت دریا مسخرشان و کوه ٭ چار عنصر نیز بنده آن گروه

در بیان بلا و حسرت

دوست همچون زر بلا چون آتش است ٭ زر خالص در دل آتش خوش است ٭ هر کجا شمع بلا افروختند ٭ صد هزاران جان عاشق سوختند

عاشقانی کز درون خانه‌اند ٭ شمع روی یار را پروانه‌اند ٭ تا خیال یار در اسرار ماست ٭ چاکری و جان سپاری کار ماست

ای دل آنجا رو که با تو روشنند ٭ در بلاها مر ترا چون جوشنند ٭ در میان جانت ترا جاهی کنند ٭ تا ترا پر باده چون جامی کنند

در شه تلخ و تیز مالیدی درو ٭ گند گشتی ناخوش و ناپاک رو ٭ تلخ و تیز و مالش بسیار ده ٭ تا شود پاک و لطیف و با فره

در نمی یابی رضا ده ای عیار ٭ که خدا رنجت دهد بی اختیار ٭ که بلای دوست تطهیر شماست ٭ علم او بالای تدبیر شماست

چون صفا بیند بلا شیرین شود ٭ خوش شود دارو چو صحت بین شود ٭ لب ببند از بحث او از خیر و شر ٭ تا نباید گرد دانش افتد گهر

همچنانکه گفت آن یار رسول ٭ چون نبی بر خواندی بر ما فصول ٭ آن رسول مجتبی وقت نماز ٭ خواستی از ما حضور و صد نیاز

آنچنانکه بر سرت مرغی بود ٭ کز فواتش جان تو لرزان بود ٭ پس نیاری هیچ جنبیدن ز جا ٭ تا نگیرد مرغ خوب تو هوا

دم نیاری زد ببندی سرفه را ٭ تا نباید که بپرد آن هما ٭ ور کست شیرین بگوید یا ترش ٭ بر لب انگشتی نهی یعنی خمش

در بیان قرب

حیرت آمد مرغ شد خامش کند ٭ بر نهد سر دیگ بر جوشش کند ٭ عمر خوش در قرب جان پروردنست ٭ عمر زاغ از بهر سرگین خوردنست

آنکه چون سرکه اصل کهدانش بود ٭ کی مراو را حرص سلطانی بود ٭ جور دوران و هر آن رنجی که هست ٭ سهلتر از بعد حق و غفلت است

زانکه اینها بگذرد آن نگذرد ٭ دولت آن دارد که جان آگه برد ٭ بشکن ای جان زکی بهوا تجدید است ٭ لیک از تلخی بعد حق بدست

گفت پیغمبر که معراج مرا ٭ نیست بر معراج یونس اجتبا ٭ قرب نی بالا نه پستی رفتن است ٭ قرب حق از حبس هستی رستن است

الجنب حق اقرب از حبل الورید ٭ تو فکنده تیر فکرت را بعید ٭ بیشتر اصحاب جنت ابلهند ٭ که ز شر فیلسوفان میرهند

خویشتن عریان کن از فضل و فضول ٭ تا شود رحمت ترا هر دم نزول ٭ زیرکان با صنعتی قانع شده ٭ ابلهان از صنع در صانع شده

در بیان بقا و فنا

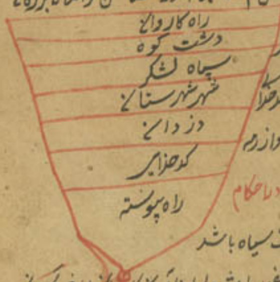
در گذار از فضل و از جلدی و فن ٭ کار خدمت دارد و خلق حسن ٭ هر کرا اینست هوسها جامه چاک ٭ زود بیند حضرت و ایوان پاک

خدا اینچنین ستم آوازادوست وارد خواندیم قرآن وخواندیم المصحف ورد آخر شب داد از خروس ۲

چو کلمه بعضی زادمی بود ٭ زاضطرابات شکل ساکن شود ٭ در کنار تام نکو در صفات ٭ تا منقلبات ره نماید سوی ذات ٭
تو مکانی اصل تو در لامکان ٭ این دکان در بند بکشا آنگه دکان ٭ چون ز خود رستی همه برهان شدی ٭ چونکه بنده نیست شد سلطان شدی ٭
آدمی چون نور گیرد از خدا ٭ هست مسجود ملایک از اجتبا ٭ هم غلام آنکه نفرو شد وجود ٭ جز بدان سلطان با افضال وجود ٭
در بیان محو
محوی باید نه نحو اینجا بدان ٭ گر تو محوی بی خطر در آب روان ٭ آب دریا مرده را بر سر نهد ٭ ور بود زنده ز دریا کی رهد ٭
چون بمردی تو ز اوصاف بشر ٭ بحر اسرارت نهد بر فرق سر ٭ جمله ذات تو در وی محو شد ٭ عالم از محو گشت و صحو شد ٭
در اختیارات بعض فواید
گو بیت آنچه مصطفی فرمود ٭ گنج حکمت که در ظهور نمود ٭ که شکار ار کنی ای دوست ٭ روز شنبه برای آن نیکوست ٭
روز یکشنبه بنا کردن ٭ بهتر آید همی شود از من ٭ وز دوشنبه سفر بر آر خوش کش ٭ که بسلامت رسی بخانه خویش ٭
گر سوی مایل حجامت و فصد ٭ در سه شنبه خوش است بر ور قصد ٭ لیک از بهر خوردن دارو ٭ چارشنبه بود بسی نیکو ٭
پنجشنبه ز حق بخواه مراد ٭ کن سفر هم برو که گردی شاد ٭ بهر تزویج روز جمعه نکوست ٭ که مبارک بود بسی ای دوست ٭
در احکام جامه نو بریدن
گر بشود لباس در شنبه ٭ بر غریبی ببخش کان بتو به ٭ گر بیکشنبه آنکه همی سوزد ٭ آتش کین بر مرا فروزد ٭
در دوشنبه چو سوزد آنکه غم نیست ٭ در سه شنبه زیان از آنکه کم نیست ٭ چارشنبه چو سوختن است زیان ٭ میرسد ظلم بر وی از سلطان ٭
پنجشنبه علامتش نیکوست ٭ هیچ اندیشه مکن ای دوست ٭ هست در جمعه نیک از آن اثری ٭ که بسی شاد گردی از خبری ٭
در اختیارات روغن مالیدن
روز شنبه بفرق روغن مال ٭ از رشش بهتر است نیکو فال ٭ شوی از بخت و نعمتی مسرور ٭ غایبی هم رسد ترا از دور ٭
هر که مالد بروز یکشنبه ٭ درد یا بد از آن نگردد به ٭ در دوشنبه چو نیک می آید ٭ مال روغن که نورت افزاید ٭
در سه شنبه چنین نکو نبود ٭ که در اندوه و غم خجسته شود ٭ چارشنبه نیکو بود هر مال ٭ بخت یابی و نیز دولت و مال ٭
پنجشنبه بمال که روغن ٭ دور گردد چو همت از دل و تن ٭ لیس در آدینه هم نمی شاید ٭ زانکه اندوه و غم بسی آید ٭
روز و شب بلکه هست حکم ربی ٭ همچنین حکم هم سر تعیین ٭ گفت سید محمد ایدبند ٭ ای برادر یقین تو در دل بند ٭
در بیان مستحب روز عاشور
سنت عاشوره تو ده میدان ٭ روزه و هم صلوة مهمان خوان ٭ غسل و سرمه و دعا عبادت نیز ٭ مسح و صلح و مصافحه دار عزیز ٭
چهار چیز عمر را زیاده کند
در حدیث است چار چیز نکو ٭ عمر زیاده ای خوش خو ٭ خوردن سیب دان بوقت نهار ٭ خواب پهلوی چپ مکن ای یار ٭

وضو

وضو و غسل ز آب گرم نکوست ٭ زن باکره نیک خواه ای دوست ٭ هشتم ده روز خور تو سیب بدان ٭ زنان باکره بروز ما ...
در بیان آنکه دوازده چیز نور چشم افزاید که مفتاح الفضلا این مسطور است
ده و دو چیز دان که چشم نور ٭ ... فزاید که قطب سرور ٭ رویت بادشاه و مصحف دان ٭ عالم و شیخ و والدین و سیر ...
خط نغز و نگار و سبزه و آب ٭ نیز میدان معاش و نان و کباب ٭ باب در طریق علم شانه حکما گفته اند که طریق
شناختن علم شانه با علم نجوم برابر است و علم نافعست فاما هر که او را شناختن نتواندالا بزرگان



خواستیم که در اینجا یاد کنیم تا مردمان از رغبت افتند
هر کس خواهد که در شانه نظر کند از هر نیک و بد که حکما
والمینی راه و جنبش لشکرها از برف و باران و سرما و از رم
و غیره مقصود حاصل گردد این است باب در احکام
راه کاروان بدانکه اینجا فراخست بر شانه اگر نقطه سیاه باشد
دلیل بر سلامتی راه کاروان بود اگر بامیان جایگاه سفید باشد دلیل نا آمدن کاروان باشد اگر بجای
سرخ باشد دلیل کند که در میان کاروان جنگ افتد اگر همه کناره هایش سیاه بود باشد دلیل نزدیک
آمدن کاروان باشد باب در احکام دشت و کوه زیر تر از آن نظر کند بر کنار ها سیاهی بیند دلیل
علف بسیار بود آن اگر سفیدی بیند دلیل بی علفی و خشکی سال است باب در احکام سپاه و لشکر
زیر تر از آن نظر کند اگر سیاهی در آمده بود نشانه پراکنده گی دلیل جنبش لشکر است در آن شهر اگر
سیاهی باشد بمقدار دو انگشت و بیش نباشد دلیل سلامتی و آرام لشکر است اگر سیاهی و سرخی بود
دلیل خون ریختن شهر و لشکر است باب در احکام شهر و شهرستان زیر تر از آن نظر کند اگر سرخی بود دلیل
خون ریختن بود در آن شهر اگر سیاهی خورد باشد دلیل قوت علما بود اگر در میان سیاهی نقطه خورد
باشد دلیل شورش باشد اگر سیاهی نباشد دلیل نیکی احوال همه کس باشد باب در احکام دزدان
زیر تر از آن نظر کند اگر سیاهی بیند دلیل قوت دزدان است اگر سرخی بیند دلیل خون ریختن است ایشان را

وا گر سفید بیند دلیل ضعف فضا است باب در احکام کدخدایی اگر سیاهی بیند دلیل زیان بسیار است
در احوال کدخدایی اگر مغاکه در دسته اش نه گرد و دراست باشد دلیل آبادانی و شادمانی خانه است
وا گر سوده در روز جنها بود دلیل شورش خوانه بود وا گر در مغاکی سوراخی بود مثل سر سوزن
در احوال دوز دلیل نگرانی راه بود اگر بر کناره شانه آنجا که مرا دوست نه از سوی کوه که از سر سوراخ
بود دلیل است که اهل بیت آنکس که شانه او را باشد یکی را مرگ فرا رسیده باشد یا رنجور گشت خود
باب در احکام مال و سود و زیان خویش نظر اندر کوه شانه کند اگر آنجا لخت سیاهی بیند دلیل افزونی
مشغول مال است اگر سفیدی بیند با سیاهی آمیخته دلیل نقصان مال است اگر در سیاهی لخت سفیدی
بیند جلکانه بهم آنست که از دزدان زیان رسد باب در احکام رمه و گوسفندان از آن سوی کوه زیرتر
نظر کند اگر سیاهی بود دلیل آنست که رمه در گریختن است از لشکرها یا از دزدان اگر سیاهی
در زیر بلیدی بیند رمه بجای خود بود وا گر هم بر آنجا سفیدی بیند پراکنده دلیل آشوبست اگر بر کوه
یا بر کناره کوه سیاهی بیند دلیل بود بر افزونی گوسفندان اگر در آنجا سفیدی بود دلیل نقصان
ستوران و گوسفندان بود اگر کناره شانه تنگ بود دلیل لاغری گوسفندان بود باب در احکام
برف و باران بنگر از آن تنگ شانه از هم بالاتر کرانه خورد بود دلیل قحطی و تنگی بود اگر بزیر شانه
سرخی بود دلیل باد و برف و باران بود والله اعلم

در حدیث قدسی فرموده ان فی جسد بنی آدم لمضغة وفی المضغة [illegible] فی القلب فؤاد وفی الفؤاد سرٌ [illegible] الخفی وفی الخفی اخفی وفی الاخفی ضمیر [illegible] الضمیر انا [illegible]

[illegible] الغفلة [illegible] اعلم ان الغفلة تورث الذنوب والذنوب تورث [illegible] الکفر [illegible]

باب [illegible] التحذیر عن [illegible] المتقین [illegible] الغفلة تمنع الخیر وانت محتاج [illegible] ضلالة عند المتقین [illegible]

[illegible] ان العاقل لا یغترب [illegible] الغفلة تمنع الحق فاحذر [illegible]

[illegible] یا ایها الذین امنوا لا تقربوا الصلوة وانتم سکارا حتی تعلموا ما تقولون [illegible] اعلم ان [illegible]

لم یبق ابداً فلا تقطع [illegible] الرکوع والسجود [illegible]

[illegible] الصلوة هی [illegible] القلب [illegible] اعلم ایها [illegible]

[illegible]

وصاحب النفاق خير نفاق

الشياطين واحباء الفضا ... اخوان الشياطين [illegible]

اخلاء الفاسقين لان الفاسقين ... [illegible]

باب في بيان العلم والجهل [illegible]

... اعلم ان العلم النافع ... [illegible]

ومجلس

ومجلس ما ذكر

الشيطان ومن اتقى الله ... [illegible]

باب في بيان العاقل [illegible]

... اعلم ايها الصالح ان العاقل ... [illegible]

... اعلم ان العقل ... [illegible]

والعلم رفيق العبادة
والعبادة رفيق الجنة فان قيل ما
العاقل في الحقيقة قيل العاقل في الحقيقة الذي
يصبر على البلاء ولا يبالي بالبلاء وصلاح العاقلين وفائدة الطالبين
ودليل السالكين كما قيل البلاء مصباح المؤمنين اذا عدم البلاء فسد حالهم
قال بعض اهل الاشارة البلاء على ثلثة بلاء التعذيب وبلاء التاديب وبلاء التقريب فبلاء
التعذيب للعاصين وبلاء التاديب للمطيعين وبلاء التقريب للمحبين وقال بعضهم كل بلاء يقرب
الى الله فهو نعمة وكل نعمة يبعدك عن الله فهو بلية فان قيل ما العاقل قيل العاقل الذي يامر
بالمعروف وينهى عن المنكر قال النبي صلى الله عليه وسلم من امر بالمعروف ونهى عن المنكر
وخليفة رسوله اعلم ان العاقل لا يامر الا بالمعروف ولم ينه الا عن المنكر فهو محروم من حب الله بل انه محروم من الجنة الباب الرابع
فمن لم يامر بالمعروف ولم ينه عن المنكر وعنه عليه السلام الفقر فخري اعلم ان اصل الفقر
قال النبي صلى الله عليه وسلم الا فقر شي الا الفقر وسواد الشيطان وسواد الفقر حيلة ولا يميل احد الى سواد الشيطان
السؤال اعلم ايها الصالح ان الدنيا سواد الليل واية وحسنوا الفقه حسنوا على الشيطان
اعلم انه قد جاء في الخبر ان السماء في كل يوم اعلم ان لا خوف للفقير
وحسنوا على ال الدنيا الا ان الدنيا ملعونة فاحذروا منها قال النبي صلى الله عليه وسلم
ولا ضلالة للعاقل ولا نجاة للعاصي والموت غنيمة والمعصية مصيبة الا غنياء فانها
من الله واجل رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تدخل في بيوت الا ضلالة كالجبل
لا معصية كالفناء ولا صلوة كالذكر ولا تقوى كالعقل ولا عبادة
كالصلوة ولا زاد كالتقوى ولا رفيق كالعقل ولا صحبة كالفقر
ولا حكمة كالعلم ولا عز كالقناعة
كالعبر

لا تحصل قوة كالتوكل والقناعة ولا
العقل والفقر فان قيل ما الالباب الاشياء اعلم ان اتقوا
الفقير فان قيل لعالم لان الفقر لا يفيد العقل ولا العلم ويكون العلم
الفقر العابد جبراً والغني البخيل يقال الفقير العابد خير من الغني التاجر فان قيل
والفقير يورث الرؤية ان الفقر شي لا يعلم الله في الدنيا والآخرة فلا يعطيه الله الا لانبيائه
او عبيد في العبادة الجنين اعلم ان الفقر ضربة من ضرب الله الا العارف بالله عز وجل
الفايدة في تحير الاغنياء والفقراء يقال كل الفايدة في الجلاد والعطار وقد جاء في الخبر قال النبي صلى الله عليه وسلم ما
زاده الله كبرا فانه خير الاشياء الا ولاية جلس مع الفقراء زاده الله تواضعا ومن جلس مع الاغنياء زاده الله
الثالث الشباب والثاني زاده الله تعالى من جلس مع السلطان زاده الله كبرا وقسوة القلب ومن جلس مع الصبيان زاده الله لهوا ولعبا
وجلس مع النساء زاده الله جهلا وشهوة والسادس من جلس مع الفساق زاده الله معصية ومن جلس مع العلماء زاده الله علما وورعا والسابع من جلس مع الصالحين
زاده الله رغبة في الطاعة وطهارة والثامن من جلس مع الفساق زاده الله جرأة على الذنوب وتسويف التوبة فابكم والغنا الا ان فيه الآخرة
ولا تنبغوا الدنيا فانها الآخرة فاحذروا منها اعلم ان العبادة ونقصان العبادة وزيادة المعصية واما التي لا تحصل
طول الحساب وشدة العقاب ونقصان الدرجات ويورث الهم والغم والسلطان فانه يقطع العلائق فاحذروا وادعوا الله اعلم الباب الخامس في التوكل بيان ان التوكل والحرص اعلم ان افضل
الا لمحضور القلب وان الحضور لا يكون الا بقطع العلائق كل يوم مقسوم لا يحتاج الى غيره وفي الخبر افضل عند الله
ليس في الدنيا الا المتوكل لان المتوكل على الله تعالى يرى ان الله عز وجل رب كل شيء قال الله تعالى وعلى الله فتوكلوا ان كنتم مؤمنين وقد جاء في الحديث ان الطعام والشراب
الا عمال المتوكل على الله تعالى واصبر على الموت قال الله تعالى فضل عندك في الدنيا قال جبريل عليه السلام يا رب كيف وقد
صلى الله عليه وسلم ربه عز وجل يا رب اي الاعمال افضل قال التوكل في الدنيا فقال يا رب تعلم يا جبريل ان الله يحب المتوكلين
التوكل على الرضا وبالقسمة قسمت لغد واذا دخل عن الناس فقال الله تعالى يا جبريل انه قال النبي صلى الله عليه وسلم
واليأس عن ولا تدخر لغد وادوم الذكر فقال الله تعالى يا عبد فقال الله تعالى عبد صلى الله عليه وسلم ان
فقال ان الله تعالى بالخلوة عن الناس يا عبد الله قال النبي صلى الله عليه وسلم
يتقرب العبد الى الله تعالى بالتوكل وقال جابر الانبياء والعباد والزهاد
جابيا وساجدا وقال النبي صلى الله عليه وسلم
التوكل نصف العبادة وانه
مع العبادة والدعاء

يقال كان العبادة
لا تحصل الا بالتوكل فكان افضل منه
ما التوكل على الله فقال الله الذى يصبر على البلا
لم يجزون ولا يشكرون الناس فان قيل التوكل على الله
افضل ام التوكل فضل لان الزهد لا يتيسر الا بالصبر على البلا
التوكل اعلم ان الزهد لا يتيسر الا بالتوكل كما ان البيت لا يتيسر الا [illegible]
وان التوكل فان قيل لما قال التوكل [illegible]
الا بالاساس فان وان الله عز وجل [illegible]
حبيب الله عز وجل لا يدخل الجنة [illegible]
الجنة اعلم انه لا يدخل الجنة [illegible]
الحاسد رتق القابيل وان الحرص [illegible]
محروم من جميع الخيرات [illegible]
منه رفقاء فارفار [illegible]
والقتل والكفر فلهذا يقال [illegible]
عليه وسلم قال لا تباغضوا [illegible]
الناس كالاغنام [illegible]
والحرص جميع المال [illegible]
رفقاء المشركين [illegible]
لان البخيل [illegible]
الحريص [illegible]
وحيلته ان [illegible]
فان قيل [illegible]
لا تحصل الا بالتوكل [illegible]
والانقطاع [illegible]
الانقطاع عن الكل [illegible]
يقال [illegible]
قول الله عز وجل

والله

و زبان

وسفر ابن لبيرت
ودالارض ودكن المنافقين
لا يقضيه فان قيل بل يجوز ان يجعل
الفوت لعد يقال باطلا قال الله تعالى وكان
دارين لا يحصل الا ان التوكل افضل عند الله كل عبادة
فكا الا بالتوكل الا ان التوكل افضل [illegible]

تخصیص ابراهیم علیه السلام از میان انبیا
علیه الصلوات والسلام چه بود جواب
آنست که چون خلیل الرحمن صلوات الله وسلامه علیه
از حق ذکر خیر بر زبان این امت مسالت نموده بود
در جعلنی لسان صدق فی الآخرین وحق تعالی اجابت
فرموده امت بذکر خیر پدر ملت مامور گشتند درین سخن قصه
ایست بغایت لطیف اشارت بتفصیل حبیب خود در زمرهٔ الرض
و تاج المذکرین میگوید که چون ابراهیم علیه الصلوة والسلام خانه کعبه را بنا کرد حق تعالی
اگر قبله این امت گردانید و مکافات آن میفرماید که او را بخیر یاد کنند تا منت از خد
باشند نه از ابراهیم صلوات الرحمن علیه و هم در تاج المذکرین میگوید که از امام ابوبکر رازی
رحمة الله علیه پرسیدند که حکمت در تخصیص صلوات بر ابراهیم علیه السلام و آل او چیست فرمود که چون
ابراهیم علیه السلام از بنای کعبه فارغ شد و دعا میکرد آل او اسمعیل و اسحاق و ساره و هاجره سلام الله علیهم
آمین میگفتند ابراهیم علیه السلام میگفت هر که از مشایخ امت محمد صلی الله علیه وسلم روی توجه باین خانه نموده و
دوگانه ادا کند گو بیا خداوندا شفیع او گردان اسمعیل میگفت علیه السلام هر که از کهول امت محمد صلی الله علیه وسلم
باینخانه توجه نموده ترا پرستد مر او را بیامرز و دیگران آمین میگفتند حق تعالی بحبیب خود صلی الله علیه وسلم خطاب فرمود
که چون ابراهیم و آل او علیهم السلام امتان ترا در حین مناجات اجابت دعا فراموش نکرده اند امت خود را
بگوی که تا در آخر نماز که وقت اجابت دعاست ایشان را یاد کنند تا مکافات آن توانند بود و درین سخن
دقیقه ایست که بصدجان ارزانست که اگر دعای ایشان در حق این امت از پیر و جوان و مرد و زن ناما اجابت
نیفتادی بمکافات آن مامور نگشتندی مثله ایست که در شریعت اگر کسی چیزی بکسی عطا فرمودی میتواند که از هبه
خود رجوع نماید اما اگر موهوب له در عوض آن موهوب چیزی بواهب ارزانی داشت دیگر ولایت رجوع
نماند هر چند عطاء واهب عظیم و جلیل القدر باشد و هدیه موهوب له بضاعت مزجات و همین
لطیفه در باب عطاء ایمان از جناب قدس الهی بمومنان و اتیان ایشان باعمل صالح از طاعات و تصدقات
قلیلاً او کثیراً مستوجب بقاء ایمان و ابقاع حضرت ملک منان میتواند بود والله اعلم بالصواب

در بیان مواضع استحباب صلوات که در آن تاکید بیشتر یافته و آن ده موضع است اول در نماز بعد از تشهد آخر
دوم در حین دعا سیوم در وقت دخول در مسجد چهارم در حین فراغ از اذان پنجم شنیدن
و یا گفتن نام آنحضرت صلی الله علیه وسلم ششم در وقت نوشتن نام آنحضرت صلی الله علیه وسلم هفتم در
شب و روز جمعه هشتم در وقت مصافحه که سبب مغفرت گناهان است نهم در ماه مبارک شعبان که
بحضرت اختصاص دارد بروایت آمده است که یک نوبت در ماه شعبان صلوات بر آنحضرت فرستادن
برابری کند با ده نوبت صلوات در ماههای دیگر دهم چون یاد گناهان خود کند و از ارتکاب آن معاصی
پشیمان گردد فی الحال لا اله الا الله محمد رسول الله بر زبان راند و از عقب آن صلوات فرستد در روضة
العلماء آورده که ابو کاهل از حضرت روایت میکند فرمود هر که محبت من در روزی سه بار صلوات
فرستد از روی محبت و اشتیاق بلقاء من بر کرم الهی واجب گردد که گناهان آن روز و آن شب او را
بیامرزد در ریاض المذکرین فقیه سراج الدین ابو محمد رحمة الله علیه آورده اند که حضرت فرموده اند
که هر کس که دو بار بر من صلوات فرستد حق سبحانه و تعالی صلوات او را از وی بدو رکعت نماز قبول کند
در ریاض المذکرین نیز آورده از انس بن مالک رضی الله عنه که هیچ دو مسلمان بیکدیگر رسند و با هم مصافحه کنند و بر حضرت صلی الله علیه وسلم
صلوات فرستند مگر اینکه چون متفرق شوند گناهان ما تقدم و ما تأخر ایشان آمرزیده شده باشد و اگر
در روز جمعه بر من یکبار صلوات فرستد حق تعالی با ملایکه خود هزار بار بر وی صلوات فرستد و از برای
او هزار حسنه بنویسد و هزار هزار درجه بردارد حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرموده که هر
که در ایام حیات خود بر من صلوات بسیار فرستد حق تعالی جمیع مخلوقات خود را فرماید تا بعد
از ممات برای وی آمرزش خواهند حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که هر که بگوید اللهم
صل علی محمد و علی آل محمد و او نشسته باشد خدای تعالی او را بیامرزد پیش از آنکه برخیزد و اگر ایستاده
باشد خدای تعالی او را بیامرزد پیش از آنکه بنشیند در احیاء العلوم امام محمد غزالی آورده است رحمة
الله علیه که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که خدای تعالی را فرشتگان سیاحانند در اطراف و جوانب
زمین میگردند کار ایشان همین است که چون یکی از امت من بر من صلوة فرستد آن را بمن رسانند
در تاج المذکرین و غیر آن نیز آورده که ابی بن کعب رضی الله عنه با حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم گفت یا رسول الله
مرا ادعیه و اوراد بسیار است و فضایل صلوات شما شنیدم اکنون ثلثی از اوراد خود بصلوات شما
بگذرانم فرمود چنان کن و اگر زیادت کنی ترا بهتر باشد گفت نیمه اوراد خود را صرف صلوات شما سازم
و نیمه اوراد و اذکار دیگر فرمود چنان کن و اگر زیادت کنی ترا بهتر گفت تمامی اوراد خود را بصلوات شما

بگذرانم

بگذرانم فرمود اذاً یکفی همک و یغفر ذنبک و تبدل سیئاتک حسنات یعنی چون چنین کنی هر چه اندیشه
آن داری کفایت شود و گناهان تو آمرزیده شود و بدیهای تو به نیکی مبدل گردد در اسرار الابرار آورده
است که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که هر که بر من یکنوبت درود فرستد ملایکه هفت آسمان
و هفت زمین و عرش و کرسی بر وی درود میفرستند تا بروز قیامت و هر که بر من سه بار درود فرستد
من ضامن شدم که روز قیامت با وی حساب نکنند بقلیل و کثیر از پل صراط چون برق خاطف بگذرانند
و با جمع اولاد در بهشت عنبر سرشت در آرند حکمت در صلوات فرشتگان آنکه تا قدر و منزلت
محمد صلی الله علیه وسلم بدانند و خود را مطیع و خادم فرمان او دانند حکمت در امر امت بصلوات بر آنحضرت
صلی الله علیه وسلم چه بود بعضی گفته اند (بعضی گویند) تا ادای بعضی از حقوق آنحضرت کرده بعضی گویند تا حق
ایجاب شفاعت در ذمه آنحضرت علیه السلام متحقق گردد بعضی از ارباب اشارت گفته اند
کهیعص الکاف کفایت الحبیب للحبیب بقوله الیس الله بکاف عبده والهاء هدایت
الحبیب للحبیب بقوله تعالی ویهدیک صراطاً مستقیماً والیاء تایید الحبیب للحبیب بقوله تعالی وایدک بنصره والعین
عصمة الحبیب للحبیب بقوله تعالی والله یعصمک من الناس والصاد صلوة الحبیب للحبیب بقوله تعالی ان الله وملائکته
یصلون علی النبی و در ریاض الانس میگوید که بنده مصطفی را از حضرت نبی صلی الله علیه وسلم از حضرت حق تعالی سه
خلعت است صلوات و سلام و رحمت اما صلوات حق تعالی هو الذی یصلی علیکم اما سلام قوله تعالی سلام قولاً
من رب الرحیم اما رحمت قوله تعالی وکان بالمؤمنین رحیما و از حضرت رسالت نیز صلی الله علیه وسلم سه خلعت است
صلوة و سلام و استغفار اما صلوة وصل علیهم ان صلوتک سکن لهم و اما سلام اذا جاءک الذین یؤمنون
بآیاتنا فقل سلام علیکم کتب ربکم علی نفسه الرحمة و اما استغفار فاستغفر لذنبک وللمؤمنین والمؤمنات و از
ملایکه علیهم الصلوة والسلام نیز سه خلعت است صلوة و سلام و حفظ اما صلوة هو الذی یصلی
علیکم و ملائکته و اما سلام والملائکة یدخلون علیهم من کل باب سلام علیکم و اما حفظ له معقبات من بین یدیه
و من خلفه یحفظونه من امر الله ذکر الصلوة و فضلها در ریاض الانس میگوید که فضیلت صلوة بر ذکر خدای عز و
جل و علا راجح است بدلیل آنکه در ذکر خدا تعالی فرمود فاذکرونی اذکرکم اینجا بنده را بذکر خود مقابله فرمود در
باب صلوة فرمود صلی الله علیه وسلم عشراً که صلوة ده صلوة میفرستم یعنی ای بنده اگر یکبار ثنای من میگویی یکبار
ترا ثنا میگویم و اگر یکبار ثنای حبیب من گوئی ثنا گویم ترا ده بار که نور آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیش از جمیع

موجودات و مخلوقات بهفتصد هزار سال موجود گشته بود مدتی چند
در عالم غیب میگشت تا آنگاه که از جناب رب الارباب بسجود مامور شد
مدت سیصد سال آنچنانکه سالی سیصد و شصت روز هر روزی هزار
سال این چنین باشد دران بسجود توقف فرمود و تسبیح میگفت ازان نور
جوهری بیافرید و بنظر قدرتش منظور گردانید آن جوهر از هیبت نظر الهی آب شد
وآن آب مدت هزار سال در جوش بود چنانچه در طرفة العینی در هیچ محلی قرار
نگرفت پس حقتعالی آنرا به ده چیز منقسم گردانید از جزو قسم اول عرش را
بوجود آورد و عرش را چهارصد هزار رکن داد از رکنی تا رکنی چهارصد هزار
ساله راه دارد از جزو قسم دوم قلم را آفرید ذکر قلم روایت است که طول پانصد
هزار ساله راه و عرض او چهل هزار ساله راه پس قلم مامور شد بخطاب اکتب
یعنی بنویس قلم فرمود که خداوندا چه نویسم فرمان آمد که علمی فی خلقی وما هو کاین
الی یوم القیامة یعنی علم مرا در خلق من آنچه بخواهد هست تا بروز قیامت قلم گفت
خدایا ابتدا بچه کلام کنم فرمان آمد که بنویس بسم الله الرحمن الرحیم پس بسم الله نوشت
از هیبت نام الله منشق شد و چندین سال بر لوح بماند بعد ازان بکتابت اسم رحمن
شق اول باسم رحیم شق ثانی فراهم آمد هزار سال بایست تا کتابت بسم الله الرحمن الرحیم
تمام شد پس خداوند جل وعلا قسم یاد فرمود بعزت و جلال خود که هر بنده که از
مرد و زن از امت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم که یکبار کلمه بسم الله الرحمن الرحیم گوید
بنویسیم در دیوان ثواب هفتصد ساله عبادت و بعد ازان بنوشت اعداد قطرات
امطار و اعداد ریگ و قفار و اوراق اشجار و حبوب و ارزاق خلایق و اعداد لیل
و نهار و هرچه واقع خواهد شد تا بروز قیامت چون قلم نام محمد را صلی الله علیه وسلم
بنوشت حق تعالی را سجود کرد و دران سجود هزار سال بماند پس سر برآورد و گفت
السلام علیک یا محمد حق تعالی از قبل آنحضرت صلی الله علیه وسلم جواب سلام قلم
باز داد فقال و علیک السلام و علیه منی الرحمة اوجبت له رحمتی ولمن صدق به
دامن پس از ان روز باز سلام سنت آمد و جواب فرض آمد و از قسم سیوم

لوح را

لوح را آفرید و در تفسیر تیسیر میگوید که لوح را از یکدانه در سفید آفرید و کران او یاقوت — لوح
سرخ عرض او از زمین تا آسمان و هر روز حضرت خداوند جل وعلا سیصد و شصت بار نظر
میکند در وی و ماه از قسم چهارم و آفتاب را از قسم پنجم آفرید و از قسم ششم بهشت مخلوق
شد و از قسم هفتم روز را بیافرید و از قسم هشتم ملایکه را بیافرید و از قسم نهم — کرسی
کرسی را بیافرید از یکدانه لؤلؤ و او را بر آسمانها محیط گردانید و هفت آسمان و زمین در
مقابله آن چون حلقه در بیابانی و بر یمین ده هزار کرسی نهاده و بر یسار ده هزار کرسی
و بر سر هر کرسی فرشته نشسته و آیت الکرسی میخوانند و ثواب آن بقاریان آیت الکرسی
مینویسند از امتان حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم و حقتعالی بقلم قدرت این آیت کریمه را
بخود در خود بر حوالی کرسی مثبت ساخته و هر که بقراءت این آیت متبرکه اقدام نماید حقتعالی
روز قیامت بوزن کرسی ثواب در کفه حسنات او پدید آرد و از قسم دهم وجود
محمدی صلی الله علیه وسلم مخلوق شد در شرح تعرف و زبدة الریاض وغیره آورده اند که مؤمن را نیز
روا نیست که عصیان پدید رود کار خود نمودن و کافر را مناسب نیست بخیرات و مبرات مبادرت
جستن فاما اهل التحقیق درین باب تدقیق ورزیده میگویند که مؤمن و کافر شقی و سعید روز
میثاق در صلب آدم علیه السلام آمیخته بودند و ظلمت کفر کافران بمؤمنان تافته بود و نور توحید
مومنان بر کافران پرتو انداخته و عصیان مؤمنان بجهت شامت مصاحبت ایشان با کافران
در ظهر آدم پدید آمد و احسان کافران بسبب مجالست مومنان دست داد لاجرم چون روز قیامت شود
فرمان در رسد که ای مومنان که هر ذلتی که از شما در وجود آمده است چون بواسطه مجاورت کافران
بوده در گذرانیدم و ای کافران هر خیر و احسان که از شما بظهور پیوسته چون از اثر صحبت مؤمنان
بود در زمره اعمال ایشان ثبت گردانیدم بعد ازان بمقتضای قضیه کل شیء یرجع الی اصله
معصیت مؤمنان را بدیوان کافران انتقال نمایند خیر و احسان کافران را بدیوان اعمال مومنان
گردانند و حدیث حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرموده قال النبی علیه الصلوة والسلام ان یوم
القیمة یعطی کل مؤمن کل یهودیا او نصرانیا فیقبل هذا فداک من النار دلیل این معنی است

چون ذرات خلق را از صلب آدم علیه السلام برون آورد خطاب در رسید که الست بربکم
گفتند بلی دنیا را بر ایشان عرض کرد ایشان ده قسم شدند نه قسم میل بدنیا کردند یک جزو ماند
بعد از ان بهشت را بر یک جزو عرض کرد آن یکقسم ده جزو شدند نه جزو روی به بهشت
آوردند و یکی باقی ماندند روی گردان شدند و از اختیار کار و بار و فکر درم و دینار
فارغ گشتند از قوم متفرق شدند خطاب آمد که ای بندگان چرا از اینها روی گردانیدید
گفتند خداوندا ما را بدنیا و بهشت هیچ کار نیست اندیشهٔ آنست اندیشهٔ تو بهتر نباشد و خطاب
رب الارباب در رسید که سوگند بعزت و جلال و ارتفاع شان من که هیچ بنده فارغ
نگرداز برای بندگی در خدمت من مگر آنکه آسمان و زمین را ضامن رزق او گردانم و دو
ظیفه شام و چاشت خورداشت او یقینی بوی رسانم همه مردم میبافند و میدوزند
و بندگان من می پوشند همه خلایق میکارند و میدروند و بندهٔ من میخورند نظم ای بنده من
گیر و خود را یله کن گر شاه جهانت نکنم پس گله کن حاصل همه ذریت بر چهار قسم و طایفه هردو
سجده بجا آورده اند و طایفه هردو مخالفت کردند و طایفه در ثانی موافقت نمودند و فرقه دیگر بر عکس آنان که
هر دو سجده آوردند مومن زیستند و مومن مردند و آنانکه سجده نکردند کافر زیستند و کافر مردند آنانکه اول سجده
نکردند و آخر سجده کردند کافر زیستند و مومن مردند و گویند که سبب فرضیت دو سجده در نماز بجهت آن دو سجده
ذریت آدم بود در روز میثاق والله اعلم وصایای آدم علیه السلام مر شیث علیه السلام را اول آنکه
ای شیث بدنیا آرام نگیری و دل بروی ننهی زیرا که من در بهشت یکروز تمام آرام نتوانستم یافت
و بدان دل نهادم و از من نه پسندیدند و از بهشت بحسرت تمام برون آوردند دوم آنکه بگفت
زن عمل نکنی که من بگفت حوا عمل کردم بمحنت خانه دنیا مبتلا گردیدم سیوم آنکه هر کاری که خواهی کرد اول
نیک اندیشه کنی که آخر او چگونه خواهد بود زیرا که اگر من در آخر کار خود نظر میکردم این همه رنج بمن نرسید چهارم
آنکه در هر کاری که دل تو اضطراب کند زنهار از ان دست کوتاه بکنی زیرا که در وقت اکل شجره دل من اضطراب کرد
من باز نایستادم این محنت بمن رسید پنجم آنکه هر کاری که خواهی کرد اول با دوستان خود و همنشینان خود مشورت
باید کرد و اگر من در کار خود با ملایکه مشورت میکردم امروز این همه رنج و مشقت در دنیا نمیدیدم و بلاغ جدا بهر حوا
گرفتار نمیشدم و بعد از آن در وصیت محافظت نور محمدی صلی الله علیه و علی آله وسلم مبالغه بسیار نمود

و لو کتب الرجل فی صحیفة حسابه لفلان
علی دراهم ثم اقر انه کتب وانکر المال و شهد
الشهود علی انه کتب و هو ینکر المال لا یلزمه
شیء خزانة المفتیین ۱۲

فی الحیل الملتقط المصلی اذا لم یعلم احکام الصلوة وارکانها
و احکام الایمان و ارکانه لم یکن مومنا فی الدنیا و لا یجوز
الصلوة و لا لمن خلفه و بعض العلماء یفتی بکفره بالاتفاق ۱۲

[illegible]

و اذا تنجست الغلة کالشعیر و الحنطة و الدقیقة
و غیرها کلها بنجاسة غلیظة او خفیفة فان تنجست
بغلیظة یغسل ثلثا فقد طهرت و ان تنجست
بخفیفة بعضها خلطت ببعضها و لا یمکن
تمیزها فالحیلة فیه لتطهیرها بان یخرج ثلثها
و یتصدق الی الفقراء و المساکین فتاوی عالمگیری
و فتاوی قا اوزجندی ۱۲

من قال لا اله الا الله کل یوم مائة
مرة جاء یوم القیمة و وجهه علی
ضوء القمر لیلة القدر ۱۲

[illegible]

در حدیث آمده است لا ینظر الله تعالی الی رجل کان ازاره
تحت قدمیه و الی رجل یلتفت فی صلوته یمینا و شمالا
مصابیح الایمان ۱۲

[illegible]

قال علیه الصلوة و السلام کل عمامة
لیس فیها ذنب فهو عمامة الشیطان
فتاوی کامل ذنب العمامة سنة للقاضی خمسة
و ثلثون اصبعا و للعالم سبع و عشرون اصبعا
و للخطیب احدی و عشرون اصبعا و للمتعلم سبع عشر
اصبعا و للعامی سبع اصبع ۱۲ مطلب المومنین ۱۲ رکعتان
مع الذنب افضل من سبعین رکعة بغیر ذنب فتاوی حجة ۱۲

[illegible]

اذا کانت بقرة او شاة او غیر ذلک من الحیوان
للذمی و مات سیده و لم یجز احد من المسلمین
ان یعرف بالمال کثیرا کان المال قلیلا کان او کثیرا [illegible] ۱۲

ولو اختلفا في التقويم لم يلتفت اليه لانه دعوى الغبن ولا معتبر به في البيع فكذا في القسمة لوجود التراضي ١٢ هدايه

قال عليه السلام من سمع الاذان ووضع ابهاميه على عينيه غفر الله له عشرة الاف ذنب من الكبيرة ١٢

[illegible]

ولو صلى الرجل مع الناس التراويح بالختم ثم صلى الناس آخر معه يقع عن سنتهم ١٢ شرح طحاوی

اذا ادخل الرجل اصبعه في دبره او امراة في فرجها لا يفطر الصوم ولا يجب الغسل وهو الصحيح ١٢ ذكر في القنية ١٢

[illegible]

مسئله اگر قومی با خر یا بغل وغیره غله بمالند و بر آن گمیز میکنند اگر باشد یا نه جواب بلید باشد باید که خارج کنند یکسوانه و یا دو پیمانه را و اگر نه آن گندم حرام باشد خوردن نشاید فاما انتفاع را شاید که ستور را یا غیره را بدهد ١٢ مجموعة النادرات ١٢

صاع دو قسم است صاع حجازی و صاع عراقی صاع حجازی هشت رطل است و صاع عراقی پنج رطل و یک در مسح است و در مسح ثلث رطل است و رطل بیست استار است و استار چهار نیم منقال است یعنی بیست ماهیه و دو حبه و استار یعنی سیر شاهی بلیله پس صدقه فطر و فدیه هر نماز و روزه بقول ابوحنیفه رحمة الله نصف صاع حجازی یعنی چهار رطل واجب است و بقول شافعی رحمة الله کل صاع عراقی واجب است اگر کل صاع عراقی داده شود چنانچه مختار شافعی است عمل بقولین حاصل آید و احتیاط در همین است پس بقول ابوحنیفه مقدار واجب فطرانه و فدیه هشتاد سیر شاهی و بقول شافعی یکصد و هفت سیر شاهی کم ربع سیر شاهی است و فدیه نماز در روزه یک سال بر طبق قول ابوحنیفه یکصد و نه نیم من به اصنای شرعی میشود و بر طبق قول شافعی یکصد و چهل من میشود ١٢

[illegible]

قاب قوسین او ادنی الکنایت است از تاکید قربت و تقریر محبت
و بواسطه تقریب افهام در صورت تمثیل مودی شده چه عادت
عظمای عرب آن میبوده که چون تاکید عهدی و توثیق عقدی خواستندی
که نقض بدان راه نیابد هر یک از متعاقدان کمان خود حاضر ساختی و
با یکدیگر انضمام دادندی و هر دو یکبار قبضتین را گرفته و بیکبار کشیده
باتفاق یک تیر از آن بینداختندی و این صورت از ایشان اشارت
بآن معنی بودی که موافقة کلی میان ما تحقق پذیرفت و مصادقت
اصلا بر وجهی تمهید یافت که بعد از آن رضا و سخط یکی عین رضا و سخط
آن دیگر است پس گویا که درین آیت باعتبار آن معنی مودی شده که محبت
و قربت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم با حق سبحانه بمثابه تاکید یافت که مقبول رسول الله
مقبول خداست و مردود مصطفی مردود درگاه خدا و علی هذا القیاس و نزد
محققان دنی اشارت بمکان نفس مقدس اوست و تدلی بمنزله دل مطهر
اوست فکان قاب قوسین بمقام روح مطیب او او ادنی بمرتبه سر منور او
نفس او در مکان خدمت بود دل او در منزل محبت بود و [illegible] مقام
قربت و سر او در مرتبه مشاهدت شیخ ابو الحسن نوری را قدس سره ازین
آیت پرسیدند جواب داد که جائی که جبرئیل درنگنجد نوری کیست که از آن سخن

تواند

تواند گفت فاوحی الی عبده ما اوحی پس وحی کرد خدای بر بنده خود
آنچه وحی کرد بعضی علما گویند اولی آنست که تعرض آن وحی نکنیم و جمعی گویند
آنچه بما رسیده در خبری یا اثری ذکر آن هیچ نقصان ندارد اینجا اختصار کرده شده
بسه وجه اول آنکه مضمون وحی این بود که اگر نه آنست که دوست میدارم
معاتبه با امت او و الا ابساط محاسبه ایشان طی میکردم دوم آنکه حق سبحانه
فرمود که ای محمد انا و انت و ما سوی ذلک خلقته لاجلک در جواب فرمود
که یا رب انت و انا و ما سوی ذلک ترکته لاجلک سیم آنکه امت تو طاعت
من بجای می آرند و عصیان نیز می ورزند طاعت ایشان برضای منست و معصیت
ایشان بقضای من پس آنچه برضای من از ایشان صادر شود اگر چه اندک و با قصور
بود قبول کنم زیرا که کریمم و آنچه بقضای من از ایشان در وجود آید اگر
چه بزرگ و بسیار باشد در گذرانم زیرا که رحیم ولقد خلقنا الانسان
و بدرستیکه ما آفریدیم آدمی را و نعلم ما توسوس به نفسه و میدانیم
ما آنچیز را که وسوسه میکند مراد را بدان نفس او از اندیشه های بد و نحن اقرب
و ما نزدیک تریم الیه من حبل الورید بان از رگ جان در بعضی و این
[illegible] و قدرتست نه بمکان و مسافت ماوردی فرموده که حبل الورید
رگیست متصل بدل و علم خدای به بنده نزدیکتر است از علم دل وی و گفته اند
ما دانا تریم بکار وی [illegible] نزدیکتر باشد از حبل الورید بوی صاحب بحر الحقایق فرموده

که حبل الورید اقرب اجزای نفس انسانست بوی پس دریافت نحن اینجا بسبعت یا آنکه
حق تعالی از آن اقرب به بنده اقرب ست پس چنانچه انسان هرگاه خود را طلبد یابد حق را
نیز هرگاه جوید یابد و از اینجاست سالک عبادی عنی فانی قریب در زبور آمده ست که
الا من طلبنی وجدنی نحن اقرب گفت من حبل الورید تو فکنده تیر فکرت را بعید
ای کمان و تیرها بر ساخته صید نزدیکم تو دور انداخته و ببایید دانست که قرب حق
بیچون و بیچگونه باشد ای عزیز کیفیت قرب جل جلاله کی پیوسته ست بتن در نمیتوان یافت
قرب حق را که از کیفیت مقدس و منزه ست چگونه ادراک توان کرد و هم در مثنوی
معنوی مولوی مذکور ست قرب بیچون ست جانت را بتو قرب حق را چون بدانی ای عمو
قرب نه بالا نه پستی رفتن ست قرب حق از قید هستی رستن ست در کشف الاسرار
آورده ست که قرب بنده بحق آنست که فرموده و اقترب و در احادیث قدسیه
آورده ست که لا یزال العبد یتقرب الی بالنوافل و این قرب اول بایمان ست و تصدیق
و آخر باحسان و تحقیق یعنی مقام مشاهده که ان تعبد الله کانک تراه و قرب حق مر بنده را
دو قسم ست یکی کافه خلق را بعلم و قدرت و هو معکم اینما کنتم و دیگر خواص درگاه الخاص
بر و شواهد لطف که نحن اقرب الیه احل او را قربی دهد غیبتی تا از جهان نفس برهاند بس
قربی بخشد حقیقی تا از آب و گلش باز بر دارد هستی موهوم بنده میکاهد و هستی
اصلی زیاده ظهور میکند تا چنانکه در اول خود بود در آخر هم خود باشد اینجا علایق
مرتفع و اسباب مضمحل و رسوم باطل و حدود متلاشی و اشارت متناهی و عبارت
منتفی و حق یکتا بخود باقی بیت موج بحر لمن الملک بر آید ناگاه غرقه گردند در آن بحر چه درویش
چه شاه خرمن هستی موهوم چنان سوزاند آتش عشق که نه دانه بماند نه کاه

و ذکر فان الذکری تنفع المؤمنین و پند ده و موعظه و تذکیر فرو مگذار
پس بدرستی که پند دادن سود میرساند مومنان را یعنی بعناد کافران و جحود ایشان
دست از تربیت مؤمنان باز مدار و همچنان بر تذکیر خود ثابت باش که وعظ را انواع
بسیار و فواید بیشمار ست در فصول آورده که کلام مذکی باید که بر ده چیز مشتمل باشد
تا سامعان را سودمند بود اول نعمت خدا را یاد مردم دهد تا شکر گزاری نمایند دوم نوائب
بلا و محنت ذکر کند تا در آن شکیبایی نمایند سیوم عقوبت گناهان بر شمرد تا از آن باز ایستند
و توبه کنند چهارم مکاید و وساوس شیطان بیان فرماید تا از آن حذر نمایند پنجم فنا و زوال
دنیا و بی اعتباری وی بر ایشان روشن گرداند تا دل در وی نبندند ششم مرگ را بیشتر
یاد کنند تا رفتن را آماده شوند هفتم ذکر قیامت بسیار گوید تا کار آن روز بسازند هشتم
درکات دوزخ و انواع عقوبتهای آنرا بیان کند تا از آن بترسند نهم درجات بهشت و
اقسام نعمتهای آنرا برشمارد تا بدان راغب گردند دهم بنای کلام بر خوف و رجا نهد
یعنی گاهی از عظمت و کبریا و هیبت الهی سخن راند تا از وی بترسد و وقتی از رحمت
و مغفرت و مهربانی او تقریر کند تا بوی امیدوار شوند پس هر موعظه که مشتمل بر این
سخنان نیست سبب منفعت مومنان ست و ما خلقت الجن و الانس الا
لیعبدون و نیافریدیم آدمیان را و پریان را از اهل ایمان مگر تا مرا پرستند یا
نیافریدیم مجموع ایشان را مگر که امر کنم بعبادت و همه را بدان امر کردم و ما امروا
الا لیعبدوا الله و مجاهد گفت که نیافریدیم ایشان را مگر تا مرا بشناسند و همه او را
میشناسند غایتش اینکه بعضی فرمان میبرند و برخی در عبادت شریک میگیرند و دقایق
این آیت و حقایق اشارات آن احوال بجواهر التفسیر ست

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

حمدی که از عطر روایح او ارواح اولیا معطر کرد و مراحدی را تعالی و تقدس کر اولیا او راغیر او کسی نتوانند شناخت اولیائی تحت قبائی لا یعرفهم غیری و مدحی که از نسیم بخور او انشراح القفا منجر شود مر صمد بر اله فقرا او را جزا او دیگری نتوانند نوا خت که الفقراء الصبر هم جلساء الله تعالی یوم القیمة **بیت** اگر در دولتش نذ و نقد خواهد ٭ گر جه شاهست زو مدد خواهد دهنده خزاین ابدی مر فقرای بی درم و دینار را کرم عمیم او تواند دلو من مات ولم یترک در هما و لا دینارا لم یدخل الجنة اغنی منه و بخشنده که او فایل سرمدی مر مساکین بی مال و منال را نعیم جسیم او تواند بخشید قیل لرسول الله صلی الله علیه وسلم ما الفقر قال خزانة من خزاین الله تعالی **بیت** خاتم فقر را نگینه از و ٭ ملک درویش را خزینه از و ٭ تبارک الذی مصرف الامور بتدبیره و مسهل العسر بتیسیره و محسن الخلق لتصویره و باسط الرزق لتقدیره بفعل ما یشاء و یحکم ما یرید خالق کل شیء و رازق کل حی و هو علی کل شیء قدیر **بیت** داشته عرش و فرش تدبیرش ٭ شاه در دولتش تحت تقدیرش ٭ و تحفه تحیات طیبات بر غنی فقرا شعار که فقر را بر غنیت بترجیح او تواند داد یدخل فقراء امتی الجنة قبل الاغنیاء بخمس مائة عام و هدیه صلوات نامیات بر قوی مساکین دثار که مسکنت را بر تقویت تفضیل او تواند نهاد اللهم احینی مسکینا وامتنی مسکینا واحشرنی فی زمرة المساکین **بیت** از همه خلق بیش دانسته ٭ فقر را فخر خویش دانسته ٭ ارسله الله تعالی عند انوار الحق و خموله و ظهور الباطل و شموله فشید الله تعالی من الحق قواعده و هدم من الباطل اوایده فتبع اهل الدین بعصمهم الله

لاذین و بحرمت عایذین و بابا و امره آخذین و لما نهاهم عنه نابذین صلوات الله علیه و علی آله و اصحابه اجمعین **بیت** تحت پس روش شریعت اوست ٭ ذروه عرش از ذریعت اوست ٭ کیفیت تالیف این ترتیب و بینی و کمیت این ترکیب یقینی و نهادن نام او **سالک السلوک** خازن این سالک آبدار و مالک این ملک پایدار یعنی ضیاء نخشبی رزقه الله تعالی الحسنی واعلاه ما یتمنی که سودا او همه وقت متعلق اوقات درویشان و هویدا او همه حال متعطش احوال دل ریشان است جنین گوید که بعد از علم توحید و شرایع هیچ علمی شریف تر از علم سلوک نیست شیخ منصور فرماید **بیت** یکذره اگر واقف اسرار شوی ٭ چندان خواهی که بیرا اسرار شوی ٭ دعوی انا الحق کنی الشیوخ کذا ٭ بی کار صد هزار اغیار شوی ٭ و پس از فن تعلم و تعلیم هیچ فنی منیف تر از فن ریاضت نیست زاری علم سلوک قایدی است که بیدیدگان راه جهالت را بمقصود دینی برد و فن ریاضت سایقی است که جاماندگان بادیه ضلالت را بمنزل یقینی رساند **بیت** مردم از نقش هیچو جی ساده به ٭ نفس سرکش را ریاضت داده به ٭ بر حکم این قصه که مراعات او امریست مطلوب و مراقبه او شغلیست مرغوب چند مقدمه سخن درین معنی در قلم آمد و رسم ابواب و ترتیب فصول از میان بر گرفته شد بنا بر آنکه در مثل این کلام ذوق بیش از آن باشد که در کلام مبوب و مفصل زیرا که قاری را در کلام مبوب از آغاز باب تا انجام باب یکنوع بیش ذوق نباشد و در مثل این کلام که در هر مقدمه ذوقی باشد و دیگر و در هر قولی لذتی بود علاحده چنانچه مثل این کلام بطبقی ماند که در و فواکه متجانس باشد و ثمار متنوع بود و کلام مبوب بطبقی ماند که در و یک نوع میوه بیش نباشد و خورنده از آن طبق بیش از آن لذت یابد که ازین طبق **بیت** بیا ای زیرک دانا ر عالم ٭ چه دانا بلکه مستثنای عالم ٭ تو هم چون بلبل باغ معانی ٭ ترنمهای خوش زان تا توانی ٭ درین باغ ارم آثار بنگر ٭ هزاران غنچه بی خار بنگر ٭ هزاران میوه چون حلوای بی دود ٭ بدون شاخ برگ گشته موجود ٭ بسی گل بین شگفته چون چراغی ٭ که دارد در جهان زین تازه باغی ٭ کسی کو را طلب باید بخور داد ٭ در آکو اندرین باغ ارم وار ٭ زهر بابی درو میوه ست صدقو ٭ حلالش باد بوسته بخور گو ٭ لقد سان نزل پیر کردیم خوانرا ٭ صدای عام در دوام جهانرا ٭ در دنیا

مدخل بزنا الجابد ۵ شکم داری بخور گوهر که خواهد ۵ گوارا باد ترا لی ما یجانی ۵ که از ما نیز یاد آرد
زمانی ۵ و شوق الجنین کلامی که لفظ بند صادر نگردد مگر از جگر ارباب عشق و اصحاب
وله بنا بر انکه عاشق را با ترتیب چکار معهذا عاشق در کلام خود اگر چه ترتیب ظاهر را مراعات
نکند اما ترتیبی که اصلیست البته آن را مراعات کند یعنی اصل سخن بگوید که از معشوق
آگاه باشد بنده نیز درین اصل اگرچه ترتیب ابواب و فصول را مراعات نکرد اما ترتیب
که اینجا اصلیست آنرا اهتمامی مبلغ مراعات نمود حتی که اصلا سخنی ننوشت که آن از
سلوک بیرون باشد جوهریان جواهر این علم دانند که مثل این گوهر در هر حقه نباشد
وشبه این لولو در هر سنگی نبود **بیت** گوهر کان زکان ما باشد ۵ وان همه در دکان
ما باشد ۵ واین لولوی آبدار و گوهر تابدار را در صد پنجاه یک سلک منسلک و منتظم گردانیده
آمد و این مجموع را سلک السلوک نام کرده شد **شعر** نخشبی گرچه مرد درویش است
لیک زین گونه ملکها دارد ۵ گر تو انکر بخوانیش شاید ۵ انکه از در سلکها دارد ۵ آغاز
کتاب و در بیان سلک چند که درین حقه مودع است **قطعه** نخشبی از هنرش
مفلس ۵ دفتر ملکها خود بگشاد ۵ عالمی را بنقش پیرایه ۵ حقه سلکهای خود
بگشاد ۵ **سلک اول** برای انوار اصحاب دقایق مخفی نیست و بر ذهن از هر
ارباب حقایق مستور نه که هر علمی را از علوم اصطلاحی است تا کسی را بر اصطلاح
آن علم اطلاع کلی نباشد او ضابط حقایق و مالک دقایق آن علم تمامی نتواند شد
اکنون بدانکه یکی از اصطلاحات علم طریقت توبه است والتوبة اصل کل مقام
ومفتاح کل حال وهی اول المقامات وهی بمثابة الارض للبناء فمن لا ارض له
لا بناء له ومن لا توبة له لا حال له ولا مقام له چون توبه اصل کل مقام شد پس کسی
خواهد که صاحب مقامات شود باید که اول دست در زلف نوعروس التوبه زند و بر
تایب واجب است که گناه را بعد از توبه چنان دشمن دارد که پیش از توبه دوست
داشتی قال یحیی بن معاذ زلة واحدة للتایب بعد التوبة اقبح من سبعین زلة
قبلها و توبه در همه وقت محمود است چه در حالت شیب وچه در حالت شباب چنین
گویند وقتی مردی در حالت پیری توبه کرد او را گفتند تو در توبه هم تعجیل کردی و هم
تاخیر نمودی گفت چگونه گفتند انکه آهسته کردی آن بود که توبه را تا پیری تاخیر دادی

و این تعجیل

و اینکه تعجیل نمودی آنست که پیش از مرگ توبه کردی عزیز من کسی که توبه نکند با آلودگی گناه
خواهد که بخور مغفرت مبخر شود و بعطر رحمت معطر گردد او تمام بدان ماند که کسی در مزبله تا حلق
فرو رود شود همچنان سر و پای آلوده در دوکان عطار رود و گوید ای یار عطار عطری داری که
سر و پای مرا معطر کنی و دماغ مرا خوشبوی گردانی عطار گوید من عطر دارم و از آن بر تو میدهم اما
ترا آن نمود شکلی که جاست که عطر مرا استعمال توانی کرد او گوید چکنم که مستحق آن عطر گردم
عطار گوید اول برو و اشنانی و صابونی بخر بعده در حمام سر و پای و جامه خود را ازین آلودگی
نیکو بشو آنگاه بیا تا مستحق عطر من گردی عزیز من سالک نیز چون طالب عطر مغفرت شود اول
باید که اشنان انتباه و صابون ندامت بدست آرد بعده در حمام خوف و خشیت در رود
و با آب توبه و حیا سر و پای خود را نیکو بشوید و عمامه وفا بر سر نهد و دراعه اخلاص در بر افکند
چون خود را همچنین گردانید طیبت الله تعالی قلبه بطیب مسک الهدایة و نسیم کافور
العنایة ثم اجلسه الله تعالی علی سریر الوداد مرتبعا علی نمارق القرب **حکایت شنو**
امام شافعی رحمة الله را که در دریای شریعت و طریقت بود بعد از فوت در خواب دیدند
فقیل له ما فعل الله بک قال اجلسنی علی کرسی من ذهب و نثر علی اللولو الرطب
قطعه نخشبی هر که نقد توبه نیافت ۵ تا نگویی که او پشیزی برد ۵ چه توان برد ازین مقام
ولیک ۵ هر که با توبه رفت چیزی برد ۵ **سلک دویم** بباید دانست که یکی از اصطلاحات
این علم مقام است بفتح المیم و مقام کل واحد موضع اقامته عند ذلک والمقام یسمی
مقاما لثبوته واستقراره وقد یکون الشی بعینه حالا ثم یصیر مقاما ارباب احوال مقامات
گویند سالک را اول چیزی حال شود بعده آن حال مقام گردد چنانکه یکی را در باطن محاسبه
نفس خویش داعی شود این داعیه محاسبه را حال گویند چون او بتدریج قهر نفس کرد
مالک محاسبه گشت آن داعیه محاسبه را مقام خوانند و حال مراقبه و حال مشاهده و
غیر آن مقام شدن ایشان همین حکم دارد اکنون بدانکه مقامات متناهی اند زیرا که مقا
مات مکاسب متناهی باشد **حکایت شنو** مشایخ طریقت رضوان الله علیهم اجمعین که
حریری ائمه اما صاحب مقامات اند در طریقت صد مرتبه نهاده اند و کشف و کرامات هفدهم
مرتبه است ازین مراتب اگر سالک پی بر در هوا برد و بالی قدم در شمار ردمی باید که هم برین
غره نشود که این هفدهم مرتبه بیش نیست که اگر هم برین هفدهم مرتبه را می گردد هشتاد و سه

دیگر را کی قطع کنند و سالک از مقامی بمقامی ترقی نکند تا حق مقام اول تمامی نگذارد فان من لا قناعة
له لا یصح له التوکل ومن لا توکل له لا یصح له التسلیم قطعه تخستین خیمه بمقام مرزن تا بجا الذین
نمونه رسند از مقامی اگر برون تابند بمقامی دیگر چگونه رسند سلک سیوم بباید دانست
که یکی از اصطلاحات این علم حال است والحال ما یرد علی القلب من طرب او حزن او بسط
او قبض والحال سمی حالا لتحوله شهسواران معرکه ریاضت گویند هرکه برادهم ایمان و ابوتر
و زهد و دوام عبودیت مطلق العنان شد او بر جمیع احوال و مقامات دست یافت و برین
چهار کشور جز بعون چهار چیز دست نتوان یافت و هی قلة الکلام وقلة الطعام وقلة
المنام والاعتزال عن الانام الکنون بدانکه در سلوک یکی را صاحب وقت گویند دوم را
صاحب احوال گویند سوم را صاحب انفاس گویند صاحب وقت مبتدی باشد و صاحب
انفاس منتهی باشد و صاحب احوال میانها و احوال متناهی نیست زیرا که احوال مواهب است و مواهب
متناهی نباشد بشنو بشنو بعضی از رونده گان همه حال در غم حال باشند و لهذا بزرگی میگوید
وقتی صاحب حالی را دیدم در مقامی حیران نشسته گفتم چنین حیران چرائی گفت حالی داشتم
از کیسه وقت من برده اند در طلب او فقید او حیرانم بعد از مدتی او را بجائی دیدم اما آن حیران
ترکه بود گفتم الکنون چرا حیران گفت سررشته حالی که از دست رفته بود باز در دست آمده
ست در تعهد او حیرانم آن بزرگ میگوید مرا هیچ معلوم نشد که از آن دو حال کدام صعبتر
بود حال فقدان و یا حال وجدان حال آری سکر کسی که از صحو محبت باشد افاقت او از رویت
بود اما سکر کسی که از رویت باشد لذ ایم افاقت او راحه بود عزیز من احوال مواهب غیبی
ست کشف ذوق او بزبان قلم نا ممکن است قیل المقامات من المکاسب والاحوال
من المواهب بیت تختسبی حال خویش طلب همه حال این علامت نشان بی عجبی است
حال از کسب نتوان کرد حال خویش از مواهب غیبی است سلک چهارم بباید
دانست که یکی از اصطلاحات این علم وجد است والوجد ما یرد علی القلب بلا التکلف اهل
معرفت گویند الوجد سر فی القلب لا تطلع علیه احد الا الله تعالی و تقدس و بعضی گویند
الوجد وارد الحق اذا جاء احد ابرح القلوب الی الحق وقتی درویشی در مجلس یحیی بن معاذ
رحمة الله علیه در آمد از سماع کلام آن مجلس در رو وجدی ظاهر شد و اضطرابی قوی بکرد
فقال له رجل یا هذا قال کلام الربانیة بنحت سر الوجدانیة فتغیب صفات الانسانیة فظهر

الکلام

الکلام الرحمانیة عزیز من وجد حالی است که در صاحب وجد فقد آن حرکات ظاهر کرد و چندین هزار
زنده باطن بوده باشند که ایشان را درین حالت ازبار روح شده باشد چنین گویند وقتی بزرگی
وعظ میکرد مردی را از سماع آن وجدی حاصل شد بمیرین شد بعد چون آن حال بار فت بدل گشت
آن بزرگ گفت درین حالی که تو بوده در و شق قلوب کنند نه شق جیوب قال الکتانی الوجد
اوله حلو و اوسطه و آخره سقم بشنو بشنو مهتر ایوب صلوات الله علیه تا از کسوت عاری بود
بلباس وجد ملبوس بود چون بلباس صحت ملبوس گشت از کسوت وجدی عاری یا فریاد
برآورد انی مسنی الضر وانت ارحم الراحمین بیت تخشبی وجد تیغ تیز شمر تا بدانی
که تیغ سربازی ست سر خود خود کسی نبینداز زد وجد ایک هنر سر اندازی ست
سلک پنجم بباید دانست که یکی از اصطلاحات این علم تواجد است والتواجد
استدعاء الوجد عن نفسه لیس لصاحبه کمال الوجد آری تواجد از باب تفاعل ست
و در تفاعل بیشتر اظهار صفتی باشد که در صاحب او آن صفت نباشد کالتمارض والتجاهل
و وجد حالی را گویند که صاحب آن حال را بی التکلف او ظاهر شود و تواجد حالی باشد که صاحب
او بتکلیف آثار را ظاهر کند و میان این حال و آن حال فرق بسیار است لیس التکحل
فی العینین کالکحل عزیز من فقر مذهبی ست اگرچه در کسی از صفات حسنه باشد اظهار
کردن آن جایز نیست خاصه در کسی که آن صفات نباشد اظهار کردن آن کی جایز باشد
و لهذا بعضی درویشان را ملامتی خوانند و ملامتی طایفه باشند که ایشان نه خیر خود ابیدا
کنند و نه شر خود را پنهان دارند بشنو بشنو پیش ازین مردمان بوده اند که از ذوق و شوق
و طاعات و عبادات همه چیز داشتند و خود را چنان مینمودند که گویی هیچ ندارند و درین
ایام مردمان اند که از اینها هیچ ندارند و خود را چنان مینمایند که گویی همه چیز دارند قطعه
تخشبی هرچه در تو نیست از آن هیچ چیزی به از تعاعد نیست همه معنی شود
نه دعوی از آنکه وجد در سینه چون تواجد نیست سلک ششم بباید دانست
که یکی از اصطلاحات این علم قبض و بسط است منتهی را بدان منابه ست که خوف و رجا مبتدی را
اگرچه بعضی چنین گویند که قبض و بسط در مرتبه بالاتر از خوف و رجاست اما بعضی میگویند
القبض یتولد من الخوف والبسط یتولد من الرجا اهل ریاضت گویند حالت القبض
حالة الافتقار و حالة البسط حالة الافتخار بعضی گویند قبض کنایت است از حالتی که

رزق وبسط کنایت است از حالت فراخی رزق وبعضی گویند قبض اشارت است
از امساک دنیا وبسط اشارت است از ترک او **بشنو بشنو** چون آدمی از مادر متولد شود
انگشتان دست او مقبوض باشند چون وفات یابد انگشتان دست او مبسوط
ماند فیکون قبض الاصابع فی حالة الولادة اشارة الی امساک الدنیا ویکون بسط
الاصابع فی حالة الوفات اشارة الی ترک الدنیا عزیز من قبض وبسط وارادت
غیبی انه لایدری ما حبها سببها **قطعه** تخشی که خوش است که ناخوش ٭ خوش شی تا
خوشی عدانه ٭ وین زتاثیر قبض بسط بود ٭ سبب قبض بسط بیدانه **سلک هفتم**
بباید دانست که یکی از اصطلاحات این علم علم الیقین ما کان من طریق النظر والاستدلال
وعین الیقین ما کان من طریق الکشوف والنوال وحق الیقین ما کان یتحقق الانفصال
عن لوث الصلصال وقیل علم الیقین لکل اولیاء وعین الیقین لخواص الاولیاء
وحق الیقین للانبیاء دیگر از اصطلاحات این علم محاضره ومشاهده ومکاشفه است محاضره
حق ارباب تلوین است وهم اهل علم الیقین ومشاهده حق اصحاب تمکین است وهم
اهل حق الیقین ومکاشفه امریست میان ارباب تلوین واصحاب تمکین وهم اهل علم
الیقین دیگر از اصطلاحات این علم هیبت وانس است وهمایند بهمان القبض والبسط
قال الجنید رحمة الله تعالی الانس ارتفاع الحشمة مع وجود الهیبة وقال رویم
الانس ان یتوحش من غیره حتی یستوحش من نفسه ای انیس از دولت هیبت بعضی
از انس کار انس جای رسانیده اند که ایشان را از خلق جهان وحشت گرفته است که وجود
خود را هم مزاحم خود دانسته اند آری یکی از نعمت های خالق الجنة والنار تعالی وتقدس
دوزخ است تا بر انکه از بیم دوزخ چندین خلق بهشتی میشود وحق الهیبة الغیبة وحق
الانس الصحو **قطعه** تخشی تا بهشتی وانسی ٭ نسبت از حضور او غیبت هر یکی
از یکی شگرف تر است ٭ هیبت از انس وانس از هیبت **سلک هشتم** بباید دانست
که یکی از اصطلاحات این علم لوایح ولوامع وطوالع است فاللوایح کالبرق یظهر ویستر
سریعا واللوامع اظهر من اللوایح لیس زوالها بتلک السرعة والطوالع ابقی وقتا واقوی
سلطانا وادوم مکثا وبعضی میگویند الطوارق والبوادر والبوادی والطوامع واللوایح
الفاظ متقاربة المعنی من مبادی الاحوال ومقدماتها دیگر از اصطلاحات این علم غیبت

دهم نیست

علم الیقین وعین الیقین وحق الیقین

محاضره ومشاهده ومکاشفه

وحضور است فالغیبة ان یغیب القلوب عن الاحوال الدنیا والحضور ان یحضر القلب باحوال العقبی
بعضی میگویند غیبت بمنزله سکر است وحضور بمثابه صحو عزیز من در عالم ظاهر هر که در حضور شد
دوست باشد ودر غیبت نباشد واما نحن فیه در حضور او ودر غیبت افتاد یعنی هر که در حضور
دوست شد از حضور خویش دور ماند آری تا کسی از خویش غیبت نکند با دوست حضور
نتواند کرد غایب غایب ویا حاضر حاضر بسیار باشند اما کار غایب حاضر دارد ویا حاضر
غایب اگر از وجود غایب حاضر ویا از نهاد حاضر غایب گلدسته باغ فردوس کنند ویا هیزم
آتش کده جهنم گردانند نه از فایح جهنم در وگذری باشد ونه از رایحه فردوس در وا اثر از
چنین گویند وقتی حسین ابن علی کرم الله وجهه در سجده بود وچنان از خویش غایب وبا حق
حاضر شده که دیوار خانه سراسر بیفتاد واو پیش از وقت سر از سجده بر نیاورد وآن شنیده
باشی که وقتی درویشی حاضر غایب در نماز بود شخصی او را آواز میداد که چون او از نماز فارغ
شد آن شخص بر سبیل تعجب آغاز کرد که چندین فریاد من که میکردم تو نمی شنیدی
درویش گفت ای خواجه این عجب نیست که کسی در نماز فریاد بکی نشنود اما عجب آنست
که کسی در نماز فریاد بکی بشنود قال الشبلی رحمة الله علیه طوبی لمن غاب عن حضرته وحضر
فی غیبته **قطعه** تخشی غایبان حضرت کو ٭ کی چنین تخم هر کسی باشد ٭ هر که از حسن خود برون
آید ٭ غایب حاضر آنکسی باشد **سلک نهم** بباید دانست که یکی از اصطلاحات این علم
محو واثبات است فالمحو رفع اوصاف العادة والاثبات اقامة احکام العبادة ومحو بر
سه طریق می باید محو الزلة عن الظواهر ومحو الغفلة عن الضمایر ومحو العلة عن السرایر
دیگر از اصطلاحات این علم فنا وبقاست فالفنا سقوط الاوصاف المذمومة والبقاء ثبوت
النعت المحمودة وبعضی میگویند الفنا رفعة الکون وما کان لاجل المکون قال الله تعالی
کل من علیها فان یعنی الکون ویبقی وجه ربک ذو الجلال والاکرام یعنی المکون فاعمال
المخلصین داخلة فی حکم البقاء لانها لاجل المکون واعمال المرائین داخلة فی حکم الفناء لانها
لاجل الکون مردمان دو نوع اند کوشش یکنوع در فنا شهوات وبقاء عبادات باشد وهو
المطلوب والمقصود وکوشش دویم نوع در فنا عبادات وبقاء شهوات بود نعوذ بالله منها
عزیز من فانی کسی را گویند که نه او را در نفس خویش خطی مانده باشد ونه نفس او را در وی نصیبی
مانده بود چون بدین طریق فانی شد که لا یبقی لنفسه فیه حظ ولا له فی نفسه نصیب خلعت بقا پوشیده

محو واثبات

فنا وبقا

دوام البقاء بعد الفناء ... لاجل المکون

قیل الفناء فناء الجهل ببقاء العلم وفناء الغفلت ببقاء الذکر وفناء المعصیت ببقاء الطاعت
وفناء الشک ببقاء الیقین وفناء الرغبت ببقاء الزهد وفناء الحرص ببقاء القناعت
وفناء البخل ببقاء السخاوت وفناء الکفر ببقاء الشکر وفناء الجزع ببقاء الصبر وفناء السخط
ببقاء الرضا وفناء الریاء ببقاء الاخلاص وفناء الکذب ببقاء الصدق وفناء التکبر ببقاء
التواضع وفناء کل مادون الحق بالبقاء مع الحق للحق بالحق **بیت** تخشی در فنا بقاست
همه نیست با هست ما و تا فنی شد هر که کلی ز خویش فانی گشت او تمامی بدوست
باقی شد **سلک دهم** بباید دانست که یکی از اصطلاحات این علم صحو و سکرست فالسکر
استیلاء سلطان الحال والصحو العود الی ترتیب الافعال والسکر لارباب القلوب
والصحو للمکاشفین بحقایق الغیوب و دیگر از اصطلاحات این علم جمع و تفرقه است فالجمع جمع
علی العلماء والتفرقه ما اختلفوا فیه المشایخ ایمه تفسیر گویند فی قوله تعالی والله یدعوا الی
دار السلام اشاره الی الجمع و قوله یهدی من یشاء اشارت الی التفرقت خواجه ابو سعید
قرشی که جمع بی تفرقه داشت میگوید الجمع سوان یکون العبد فانیا عن نفسه ویری الا
شیاء کلها به قوله والیه و منه والتفرقه ان ینظر الی الکون و نزدیک بعضی جمع آنست
که بنده را از قبل حق باشد و تفرقه آنکه بنده را از کسب خود بود فلا بد للعبد من الجمع والتفرقه
فان من لا تفرقه له لا عبودیت له ومن لا جمع له لا معرفه له خواجه ابو الحسن نوری گفت
نور الله تعالی مضجعه الجمع بالحق تفرقه من غیره والتفرقه من غیره جمع به عزیزی هرکه مشغول
کیست تفرقه نصیب اوست اما هرکه دیگری مشغول اوست جمع نصیب او و قیل
الجمع جمع المتفرقات والتفرقه تفرقه المجموعات **قطعه** تخته جمع خود ز تفرقه دان گرم شب
تاب کار شمع کند بیم دوزخ بهشت دست آید تفرقه باطن تو جمع کند **سلک**
یازدهم بباید دانست که یکی از اصطلاحات این علم تلوین و تمکین است فالتلوین
صفت ارباب الاحوال والتمکین صفت اصحاب الحقایق سالک تا اگر در طی مقامات
کرد و عند المرام باشد او را صاحب تلوین گویند چون طی مقامات کرد و عند المرام قرار گرفت
او را صاحب تمکین خوانند و بعضی میگویند برین نسط که انبساط توانند نمود که او را قلبی
سلیم باشد **بیت نولنبو** برزگی را پرسیدند قلب سلیم گویند گفت قلب سلیم دلی را گویند
که از بیست خصلت بری باشد و از بیست خصلت خالی خصالی که از آن خالی شاید هی

الشرک

الشرک والنفاق والعداوت والرغبت والحرص والشک والجهل والعلاقه والطمع والامل
والجزع والعجب والبخل والاصرار والکبر والقنوط والامن والحسد وسوء الظن والنسیان
وخصالی که از آن بر باید وهی التوحید والاخلاص والنصیحه والزهد والقناعت والیقین
والعلم والتفویض والیاس من الناس وقصر الامل والصبر وذکر المنه والجود والتوبه
والتواضع والخوف والرجا وحسن الظن وذکر الله تعالی وجهه **قطعه** تخته کارکار
تمکین است این نصیحت ز من نکو بپذیر ور تو خواهی بدان جناب رسی
بیست خصلت گذار و بیست بگیر **سلک دوازدهم** بباید دانست که یکی از اصطلا
حات این علم لسان حال است ولسان الحال انطق من لسان المقال طایفه که نظر
ایشان همه عبرت و سخن ایشان همه فکرت است اغلب حال بی زبان سخن گویند
چنانچه صاحب حالی بر روی کاغذ سفید نقش سیاه بیند بر آمده بزبان حال با او گوید
ای کاغذ روی خود را چرا سیاه کرده مگر این همه از جفای کاغذی است که کاغذی اول
تر ا بکوفتم است بعده غرق کرده بعده بر دیوار زده بعده بند از بند تو جدا کرده
کاغذ گوید اگرچه کاغذی چندین که مرا کوفته داشته است این سعادت همه از دولت او
که دیوانی شده ام و هیچ دفتری بی من تمام نمیشود و همه محرران بی من بیکارند او گوید
مگر از تعدی مجلدی خواهد بود که مجلدی ترا شکنجه کرده است و سنگ بر سر تو نهاده و ترا
در زیر ارهای گردانیده و به تیغ دو دست اجزاء ترا ببریده کاغذ گوید ای خواجه بر من
این ظلمی نه کاغذی کرده است و نه مجلدی بر من این همه ظلم سیاهی کرده است این
کیفیت از سیاهی پرس او بر سیاهی رود گوید ای سیاهی تو از دود مان برزگی و دود چراغی هم
خورده و سیاه پوش شده و خود را صوفی می خوانی این چه بی روئی است که بر روی کاغذ
کرده سیاهی گوید ای خواجه تا من از سیاهی فروش دلش یافته ام در گوشه دوات جای ساخته
بودم و حصار دو تن کرده بر گرد کشیده و نیت این بود که بعد ازین روی سیاه بکسی نخواهم
نمود ناگاه مرا قلم از گوشه خویش برای این کار بزخم چوب برون آورده است این سخن با
قلم گو او بر قلم رود گوید ای قلم بر سر کسی که تاج ن والقلم و ما یسطرون نهاده باشند و در بر کسی
که دواج السیف والقلم تو امان افکنده اند صوفی را چگونه رنجانند و سیاه پوش را چگونه زخم
چوب کنند قلم گوید ای خواجه من بر لب جوی بادی در قیام بودم و نمیخواستم که بدان صوفی زبان

دراز کنم از برای این مهم دست مرا به تیغ بی کرد ست و سر و پای مرا به بر بریده و زبان من بکشیده
موجب ملامت دست ست نه من او بر دست رود و گوید ای دست این چه زبر دستی ست
که بر قلم کرده کسی را که خاتم ملک در انگشت باشد او با ضعیفی که در بیابانها همه وقت در قیام ست
این ظلم کند که تو کرده دست گوید الخواجه تو نمیدانی که من گوشت و پوست بیش نه ام
دل گوشت و پوست خود را و حرکت نتواند آورد مرا این کار قدرت فرموده ست او بر قدرت
رود گوید ای قدرت این چه قدرت است که بر دست امتحان مسکین و مثل این خارها در دست
دیگر می کشانی قدرت گوید من مجبور و مقهور ارادتم این از ارادت سوال کن او بر ارادت
رود و گوید ای ارادت مرا ارادت نبود از چون تو نئی مثل این حرکت در وجود آید این چه کارهاست
که قدرت را بران باعث می شوی ارادت گوید نمیدانی که تا فرمان علم قدرت و عقل نباشد
از من هیچ کاری در وجود نیاید او بر علم و عقل رود گوید ای علم و عقل از شما همه خیر و صواب خیزیم
توان داشت این چه فعل ست که ارادت را بران محرض شده اید عقل و علم گوید الخواجه تو
نمیدانی که محل علم و عقل دل ست تا دل نباشد از ما هیچ در وجود نیاید او بر دل رود و گوید ای
دل تو رئیس اعضائی و سلطان اجزائی و از سلطان مثل این چیز توقع نتوان کرد این چه
کارست که علم و عقل را بران آورده دل گوید ای سلیم القلب تو نمیدانی که مقلب القلوب
دیگر یست تعالی و تقدس **قطعه** تختی را خدای بخشنده ٭ داده ست از کرم زبان
مقال ٭ هر کرم صد کرم زیادت کرد ٭ داد او را چنین لسان الحال ٭ **سلک سیزدهم**
بباید دانست که سالک تا راه معرفت را سلوک میدارد او را امیدواری بکمالیت
و بر اصطلاح علم سلوک یکی را سالک خوانند دوم را واقف سیوم را راجع سالک
آنست که او این راه را بر سبیل استمرار طی میکند اگر درین کار اندک وقفه افتد او را واقف
خوانند اگر زود آن را تدارک نکند و آن وقفه را با انابت مقرون نکرداند هم آن باشد که
راجع گردد و لغزش این راه بر هفت نوع ست یکی را اعراض خوانند دوم را حجاب سیوم
را تفاصل چهارم را سلب مزید پنجم را سلب قدیم ششم را تسلی و هفتم را عداوت
و صورت این چنان باشد که عاشق و معشوق باشند مستغرق محبت یکدیگر درین میان
اگر از عاشق چیزی در وجود آید که آن ناپسندیده معشوق باشد از و اعراض کند اگر عاشق
زود بمعذرت معشوق مشغول شد از اندک اعراض که از معشوق بوده باشد باز گردد

و کار محبت

و کار محبت بر قاعده اصلی خود باز رود اگر عاشق معذرت و استغفار نکند بلکه بران خطا اصرار
کند آن اعراض بحجاب کشد و اگر از آن هم مستغفر نشود آن حجاب بتفاصل کشد و اگر از آن
هم مستغفر نشود آن تفاصل یعنی آن جدایی بسلب مزید کشد یعنی مزیدی که او را بوده باشد
از ذوق طاعت و عبادت آن از و باز ستانند اگر از آن هم مستغفر نشود آن مزید بسلب قدیم
کشد یعنی راحتی و طاعتی که او را پیش از مزید بوده باشد هم از و باز ستانند اگر هنوز مستغفر نشود
آن سلب قدیم بتسلی کشد و تسلی آن باشد که معشوق او را بر جدائی عاشق دل قرار کرد
و اگر ازین هم مستغفر نشود تسلی بعداوت کشد یعنی آن همه محبت بعداوت بدل گردد
نعوذ بالله منها **قطعه** تحتی دوستی عجب کاریست ٭ سر تسلیم هم جدل گردد ٭ سر مو گر
فرو گذاشت کنی ٭ همه در دشمنی بدل گردد ٭ **سلک چهاردهم** بباید دانست هر چه در
در آدمی بر خرق قاعده اصلی ظاهر گردد ائمه این علم آن را چهار مرتبه نهاده اند مرتبه
اول را معجزه گویند دوم را کرامت مرتبه سیوم را معونت مرتبه چهارم را استدراج معجزه
حق انبیاست که ایشان را هم علم کامل و هم عمل کامل و کرامت اولیا را باشد که ایشان
را نیز هم علم و عمل کامل باشد و معونت آنست که بعضی مجانین باشند که ایشان را نه علم
باشد و نه عمل گاه گاه از ایشان هم بر خرق عادت چیزی در وجود آید و استدراج آنست
که طایفه باشند که ایشان را اصل ایمان نباشد اما از ایشان هم وقتی چیزی بر خلاف قاعده حیلی
دیده شود چنانچه سحر و غیر آن عزیزی من جز صاحب استدراج بر هر که نظر کند افتد او را بهتر
از خویش تصور باید کرد اگر ناظر مطیع باشد و منظور عاصی بود زیرا که او تواند بود که آن طاعت
ناظر آخرین طاعت او باشد و معصیت منظور آخرین معصیتها او بود **بشنو بشنو** خواجه
حسن بصری رحمة الله علیه میگوید تا من بیاد خود آمدم بر هر که چشم من افتاد بهتر از خود داشتم
مگر یکبار خود را بهتر از یکی داشتم در حالت لیک او هم از و نکو بردم و آن چنان بود که روزی
حبشی را دیدم بر لب آبی نشسته و قرابه پیش خود نهاده و زنی پهلوی خود نشانده هر
بار از قرابه چیزی میکشید و تجرع میکرد در خاطر من بگذشت اگر همه عالم از من بهتر ست
من باری ازین حبشی بهترم که هرگز برین طریق نه نشسته ام قرابه پیش و عورتی پهلوی درین حالت
درین میان کشتی غرق شد و در آن کشتی هفت کس بوده اند حبشی بر فور خود را در آب انداخت
و شش کس را از آن غرق آب بکشید و روی سوی من کرد و گفت ای حسن شش کس را من

کشیدم اگر تو از من بهتری آن یکی را تو بکش قطعه نگشی هیچ نیست خود بینی ازو دا
ما بر داشت علت ان . هر که در خود بدید یک علت . خورد از دست هر کسی لت آن .
سلک پانزدهم بباید دانست که نفس آدمی شهوانی ست و سیر آنها فی الملکوت
الفناء و روح نورانی ست و سیر انها فی الملکوت البقاء و قلب ربانی ست و سیر انها فی
الملکوت اللقاء نفس مرید دنیا باشد و هم میل او بدو و روح مرید عقبی باشد و هم میل او
بدو . و قلب مرید مولی باشد و هم میل او بدو . بشنو بشنو بزرگی میگوید چون من خواستم
که ترک دنیا کنم و دست در حبل متین آخرت زنم و بخداوند تعالی و تقدس باز گردم
نفس و روح و قلب خود را حاضر گردانیده ام اول با نفس آغاز کردم آیا هیچ توانی با من درین
اندیشه مساعدت کنی نفس گفت نتوانم گفتم از چه وجه گفت حضرت صمدیت مرا از اجزاء ارضی
آفریده ست مرا از لذات دنیاوی چاره نباشد و من بی نعیم او نتوانم بود لقاء فانی بقاء لذتها
و فقدانها لفقدان نعیمها چون از نفس این سخن بشنیدم روی بروح آوردم گفتم ای روح
من میخواهم بخداوند تعالی باز گردم اما نه بامید نعیم بهشت بلکه خاص از برای خدای خداوند
تعالی و تقدس هیچ توانی که تو با من درین کار یار شوی گفت نتوانم گفتم از چه سبب گفت
خداوند تعالی مرا از برای آخرت آفریده ست و مرا از لذت آن جهان چاره نیست و من بی نعیم
بهشت نتوانم بود چون دیدم که نفس و روح هر دو آغشته عوض و آلوده غرض اند میل
بدل کردم گفتم ای دل ملک ابدان تویی و محل ایقان تویی ان صلحت صلحت الاعضاء
کلها و ان فسدت فسدت الاعضاء کلها نفس مرا طاعت از برای لذات دنیاوی فرماید
و روح از برای نعیم عقبی و من میخواهم خدای را از برای خدای پرستم نه از برای لذت
دنیا و نه از برای نعیم عقبی هیچ توانی که با من درین امر موافقت کنی دل گفت العین واراک
فهل خلقنا الله تعالی الا لهذا و هل امرنا الا بهذا آن بزرگ میگوید چون مرا دل داد از
قوت موافقت و مرافقت او هر دو عالم در دست من آمد عزیز من نور معرفت را در مشعله
دل نهاده اند اگر روشنایی دل نباشد نفس و روح چون کوران بی قاید روزی هزار
بار در چاه خذلان و حرمان افتاده باشند قطعه تحقیق نور دل قوی نور ست . شود از دل
خراب آبادی . تن و جان مانده بد بتاریکی . شمع دل نور اگر نمیدادی سلک شانزدهم
معلوم عالمیان و مفهوم آدمیان باد که آدمی را در نماز و غنا هیچ مفرحی بهتر از شکر نیست در

در نماز و غنا

در نماز و غنا هیچ مفرحی خوشتر از دعا نه و دعا را آن درجه ست که هیچ عبادتی را نیست بنا بر آنکه
بعضی از عبادات وظیفه روز ست چنانکه نماز و بعضی ~~[illegible]~~ و بعضی
وظیفه شب ست چنانکه وتر و بعضی وظیفه هفته چنانکه جمعه روزه ماه مبارک رمضان و بعضی
وظیفه سالست چنانکه زکوت و بعضی وظیفه عمر ست چنانکه حج اما دعا چیزی ست که از ملوک در
و پاک و تحریر زوبی باک در صبح و شام از خواجه و غلام جایز ست چنین گویند هر که خداوند
تعالی و تقدس را به نامی که بدانند بنیاز تمام بخواند او را اجابت کند بشنو بشنو یکی نزدیک
سلطان العارفین رفت قدس الله سره و گفت نام بزرگ از نامهای باری تعالی کدام ست
خواجه گفت ای خواجه خداوند تعالی و تقدس را تو بر نام که ست همه نامهای خداوند بزرگ
ست اما راه که دعا پاکی می باید که ان الله لا یقبل الدعاء من قلب غافل لاه و قیل
الداعی بلا عمل کالرامی بلا وتر سه دعاست که هرگز آن رد نشود دعاء والدین و دعاء مسافر
و دعاء مظلوم هیچ شبی نباشد که از آسمان این ندا نیاید هل من داع فیستجاب له و
هل من مستغفر فیغفر له و هل من سایل فیعطی له حتی تطلع الشمس و دعا پیش از نزول
بلا می باید چون بلا نازل شد دعا دفع نتواند کرد چنین گویند وقتی بلای مغول در حد نیشابور
رسید پادشاه بر درویشی کس فرستاد که دعا بکن گفت بلا نازل شد اکنون وقت دعا
نیست رسالت اللهم انی اعوذ بک من علم لا ینفع و قلب لا یخشع و بطن لا یشبع
و دعاء لا یسمع قطعه تحقیق در جهان مکن اهمال . از دعا التماس داده شود . هر دری
را که آسمان بندد . بکلید دعا گشاده شود سلک هفدهم اهل بصیرت که بدیده باطن
آن بینند که اهل بصر بچشم ظاهر هرگز آن نتواند دید چنین گویند اگر مرید و یا متعلم از استاد
و یا از پیر سخنی بشنوند که باطن او با آن معامله صحبت نکند باید که زبان اعتراض نگشاید
و لا ارید ادری و لا اسلم نگوید باشد که رشته صلاح دین و دنیا او بدان سخن متعلق باشد
عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم بشنو بشنو وقتی در قبیله از قبایل عرب زاهدی بود
که خلق در حوادث و وقایع رجوع بدو کردندی و سکون و سکوت خود بمواعظ دلفریب
او بدیدندی اتفاقا شبی سگان آن قبیله همه مردند بامداد اهل آن قبیله بر زاهد رفتند
و حال باز نمودند گفت باشد که صلاح شما در مردن ایشان بود شب دیگر همه مرغان آن قبیله
بمردند باز اهل آن قبیله بر زاهد رفتند و حال باز نمودند زاهد گفت باشد که صلاح شما در مردن

نفس

دعا

۲ نماز و بعضی وظیفه ماه

۲ شیخ بایزید بسطامی

ایشان است آن قوم گفتند سکان پاسبانان ما بوده اند و مرغان و مؤذنان ما بوده اند و مردان
ایشان چه صلاح باشند زاهد گفت سبحان عالم السر والخفیات را تعالی و تقدس و درین زیر
سریست خفی که عقول ما بدان نمیرسد شب دیگر هر چند خواستند آتش افروزند از هیچ
آتش دانی زبانهٔ آتش بیرون نیامد درین اندیشه آتش در سر ایشان افتاد که این چه بلاهاست
که بر ما میرسد مقرر شد که لشکر خصم در نواحی آن قبیله تاخته بود و جمله ولایت غارت و یغما کرده
چون نزدیک آن قبیله رسیدند روشنایی ندیدند و آواز مرغ و بانگ سگ نشنیدند گمان
بردند که این قبیله خرابست و درین دیه کسی نیست آن مردمان ازین سبب خلاص
یافتند و سخن آن زاهد که هر بار میگفت که صلاح شما درین است همه راست شد قطعه
نخشبی گفته هر کسی مشنو :: هر چه درویش گفت حکم همانست :: مجری یاستی اگر خواهی
بتمامی زبان اهل ولایت سلک سیزدهم بباید دانست که خلق بر چهار نوع اند یکی
آنست که هم در دنیا و هم در عقبی فراخ روزی اند و هو الغنی الصالح دوم آنست که هم در
دنیا و هم در عقبی تنگ روزی اند و هو الکافر الفقیر سیوم آنست که در دنیا روزی
فراخ است و هو الکافر الغنی چهارم آنست تنگ روزی است در دنیا و در عقبی فراخ
روزی بود و هو المؤمن الفقیر دیگر بدانکه یکی صورت و معنی دنیاست و آن چیزیست
که زاهد بر کفاف این کس باشد دویم صورت و معنی دنیا نیست آن طاعت با خلاص
است سیوم صورت دنیا نیست و معنی دنیاست آن طاعتیست که بریا باشد چهارم
صورت دنیاست و معنی نه آن اداء حق حرم خود است چون این معلوم شد اکنون
بدانکه مردمان بر چهار صنف اند صنف اول آنکه ظاهر ایشان آراسته اما باطن خراب این
معبدان دنیادار اند صنف دوم آنکه باطن ایشان آراسته باشد اما ظاهر خراب این
مجانین اند صنف سیوم آنکه ظاهر و باطن ایشان خراب باشند آن عوام خلق اند و صنف
چهارم آنکه ظاهر و باطن ایشان آراسته باشند که آن مشایخ اند و این طایفه که ظاهر و باطن
ایشان معمور است نزدیک ایشان ظاهر و باطن عالم یکسان باشند یعنی اگر یکی از ایشان را در
زیر هفتم زمین داری از هفتم آسمان حکایت کند و اگر بالای هفتم آسمان بری از زیر هفتم
زمین نشان دهند بشنو بشنو وقتی هارون الرشید قدس الله روحه درویشی را در حجره حبس کرد
و در آن حجره مسدود گردانیده بعد از آن زمانی گفتند که آن درویش در فلان بستان گشت

می کند او برادم

می کند او ابر هارون آورد هارون گفت من ادخلک فی البستان قال من اخرجنی من
حبسک فقال الهارون من اخرجک من حبسی قال من ادخلنی فی البستان قطعه نخشبی
چشم دل عجب نشیمنست :: کیست کز بهر آن نکوشیده است :: حال خود را میپوش از اهل
ضمیر :: وه بدین طایفه چه پوشیده است سلک چهاردهم بباید دانست که بعضی از
مردمان از حق تعالی دنیا خواهند و بعضی عقبی و بعضی از وی هم او را خواهند و حضرت احدیت
این هر سه صنف را در نامهٔ لا ریب و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین صفت ایشان
ذکر کرده است و هو قوله فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات یعنی منهم
من رجع منی بالدنیا و منهم من رجع منی بالعقبی و منهم من لا یرجع منی الا الدارین و
لکل ما فیهما بشنو بشنو وقتی بر مهتر داود علیه السلام وحی کردند یا داود من اکتفی
منا عما لنا کنا له وما لنا و من لم یکتف منا عما لنا فلسنا له و ما لنا آری هر که او را یافت
چیست که نیافت و هر که او را نیافت چیست که یافت اعلموا بان الله تعالی عوض من
کل شیء ولیس شیء عوض عنه و هو الحاصل فی الدارین ولیس فیهما حاصل غیره
عزیزی عجب باشد بس قوی و حیفی بود بس عظیم که محبوب محب را مخیر کند که از من چیزی
بخواه و محب از محبوب غیر محبوب خواهد عالی همت باید چون موسی علیه السلام که قدم
بر بساط تواند نهاد قال رب ارنی انظر الیک بشنو بشنو حکی ان بهلول المجنون
دخل یوما بیت الله الحرام ساکتا مدهوشا فقال له رجل سل حاجتک فانک فی بیت الله
عز و جل قال لیس من مروة الرجل ان یسال فی بیت الله غیره قطعه نخشبی از خدا
خدا میخواه :: وین سعادت بروزگار کر است :: صادقان جهان همین گویند :: از خدا
جز خدا نباید خواست سلک پانزدهم بباید دانست هر چه از دنیا بتو داده اند بر دو نوع
است نوع اول آنست که او بی تو خواهد رفت و نوع دوم آنست که تو بی او
خواهی رفت چون نیکو بنگری هر دو صحبت را نمی شاید بنده نخشبی گوید دست از دنیا
داشتن بغایت دشوار است و آخرت را بدست آوردن از آن دشوار تر طرفه
حالتی آدمی را دوزخ را بهای گران تواند خرید و بهشت را بقیمت اندک تواند خرید بشنو
بشنو عن الله تعالی یا ابن آدم تشتری النار بثمن غال ولا تشتری الجنة مجانا قال علیه
الصلوة والسلام اتقوا النار ولو بشق تمرة یعنی فاسق تواند که در مهالک فسق و شاهد

دویست دینار بیش خرج کند پس آن دو رنج باشد که بدان دویست دینار خریده باشد و غیر
فاسق تواند بکار رسد شوربایی و یا طبق حلوای بهشت را بخرد و در خریدن اهمال نماید ابو حازم گفتی
به بهشت نتوان رسید مگر بگذاشتن چیزی که آن در دنیا عزیزتر است بشنو بشنو روزی
دوستی از دوستان عمر عبد العزیز که بر تخت خلافت خلیفه نیکو عقیده تر نه نشست مکلف
پیش از آنکه سریر خلافت بذات او خاص گردد کرباسی که تو فرزین شود جامه می پوشیدی که
گزی از آن بده دیناری ارزد اکنون که خلیفه شدی همه جامه می پوشی که ده گز از آن بیک
دینار نیرزد حال چیست گفت آن روز طالب خلافت بودم و خلافت در دست نیامد مگر
در آن جامه و امروز طالب بهشتم بهشت در دست نیاید مگر بدین جامه قطعه نخستین آخرت
طلب ز خدا ٭ رنج دنیا و رونه تو نخست ٭ طلب آخرت همه سخت است ٭ آخرت را بکاهلی
نیاید دست سلک بیست یکم مردان دین و جوانمردان یقین گویند چشمی که لذت
گریه یافت هرگز جانب خنده ننگرد البکاء جلاء مرآة الجنان من صداء الاحزان و دلی که
ذوق اندوه دیده هیچ وقت بشادی میل نکند ان الله تعالی یحب کل قلب حزین ابراهیم
علیه الرحمة بادواج ملک بگلیم فقر بدل کرد هر که او را بدیدی همچنان تصور کردی که او را
همین لحظه مصیبتی تازه رسیده گفت عزیز من راه حضرت حق عجب راهیست محنت نقد
و ریاضت نسیه چنین گویند وقتی عیال داری وقت نماز شام دست تهی با صد هزار
اندوه جانب عیال و اطفال خود میرفت درویشی را دید با صد هزار فراغت نشسته
گفت ای فلان این از انصاف نباشد که من در چنین اندوه و تو در چنان فراغت درویشی
گفت هر عمل خیری که کرده ام با این فراغت بتو میدهم تو عوض آن اندوه که در تو نهاده
اند بمن ده ای درویش تو شرف اندوه چه دانی و منزلت محنت او چه شناسی مگر آن
نشنیده که وقتی درویشی پیش ابراهیم ادهم از درویشی خود گله کرد ابراهیم گفت برو که تو
توانگر شدی بر سر چند روز آن درویش را دید غنی گشته درویش گفت ای خواجه من از برکت
نفس تو غنی شده ام اما از کجا دانستی که من غنی خواهم شد گفت بجز آنکه تو از درویشی
خود گله کردی من دانستم که از تو این دولت خواهد برد زیرا که او درویشی خود بکسی بدهد
که از درویشی گله کند قطعه نخستین شکر فقر خود بگذار ٭ هر که مقبول شد زر و تر شد ٭ مرد
در فقر خود چنان لرزد ٭ که کسی از غنای خود تر شد سلک بیست دوم فرمایند انا

درویشی و اندوه

غنی

مدینة العلم

مدینة العلم صلی الله علیه و سلم میفرماید علیک بالعلم فان قلیل العمل مع العلم کثیر و ان کثیر
العمل مع الجهل قلیل بباید دانست امروز مالان همه مرده اند مگر عالمان و عالمان همه مستانند مگر
عاملان و عاملان همه مغرور اند مگر مخلصان و مخلصان همه بر خطر عظیم اند و المخلصون علی خطر
عظیم بزرگی را پرسیدند که عالم ترین خلق کیست گفت آنکه محنت نفس خویش باشد و فنی
عالمی بزرگی نوشته بود اما بعد من حاسب نفسه ربح و من غفل عنها خسر و من رحم رحم و من
اعتبر ابصر و من ابصر فهم و من فهم علم و من علم عمل و من عمل سلم فی الدارین والسلام
ای درویش خود را از چشم خلق افکندن آسان کاریست مردی آنست که خود را از چشم خود
افکنی و پیش خود نه بینی که هر که در خود دید در وی نبیند عزیز من در خود منگر تا همه در تو نگرد ای
برادر هر که هست در خود تواند دید اما کاری می باید کرد تا برکت آن در تو بیند آری هر که چیزی
یافته است از برکت چیزی یافته است سمنون محب را پرسیدند این درجه یافتی بچه
یافتی گفت بانس گرفتن با کسی که شما با او انس نگیرید یعنی تنهایی و بوحشت گرفتن
از کسی که شما از و وحشت نگیرید یعنی خلق و بدیدن غایبی یعنی عقبی و بنادیدن حاضری یعنی
دنیا و بر پا ندیدن مرده یعنی دل و بمیرانیدن زنده یعنی نفس قطعه نخستین نفس خود بکش
ام خود ٭ مردن نفس زندگی دانی ٭ بحیات ابد کهی نرسی ٭ تا توان زنده را نمیرانی سلک
بیست سیوم صاحب قدمانی که جز در صراط مستقیم قدم نمی نهند چنین گویند هر مرد راه جواب
هست که در هر قدمی که باشد داد آن قدم بدهد هر چه او داد آن قدم داد آن قدم نیز داد او بدید
بس برین قضیه سالک می باید که کار لایق جامه خود کند حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم
میفرماید ویل لمن لبس الصوف فخالف قوله و فعله آری اگر یکی در قبا کار گلیم کند مستوجب آفرین
شود و اگر یکی در گلیم کار قبا کند مستحق نفر گردد بشنو بشنو اصمعی میگوید در راه کعبه از من یکی بگریخت
چون بمقصد رسیدم او را دیدم حلقه کعبه گرفته می گفت خداوندا اصمعی را بیامرز گفتم من
ترا بر کجا دیدم تو مرا چگونه دعا میکنی گفت ای خواجه کار مناسب حال خود می باید کرد ترا هر چه
باید بکن اما پدر مرا محسن نام نهاده است مرا کار مناسب نام خود باید کرد قطعه نخستین
هم بنام غره مشو ٭ مگس نوش کار نیش کند ٭ مرد کامل کسی بود که بدهر ٭ کار در خورد نام
خویش کند سلک بیست چهارم ای قدم در راه مردان نهاده زنانی که درین راه مرد

قبا و گلیم درویشی

زنان نیک

رفته اند اگر شمه از مناقب ایشان با تو در میان آرم معجز خجالت بر سر خود اندازی چنین گویند
محمد بن سیرین را خواهری بود پانزده ساله از جای نماز نخاسته بود مگر از برای تجدید طهارت
همو گفتی اگر مرا در خواب روی نامحرمی دیده شود هم در خواب سوی روی او ننگرم وقتی
بزرگی این سخن بشنید گفتی گرفت ما لیت ما در بیداری همچنان می بودیم که او در
خواب بود عزیز من درین راه نظر در کدورت و الوثیت نکنند کار معامله باطن دارد چنین
گویند روزی خواجه کنیزک بخرید چون شب درآمد گفت ای کنیزک جامه خواب من راست
کن تا بخسبم کنیزک گفت یا مولای الک مولی ام لا قال نعم قالت اترقد مولاک ام لا قال
لا قالت الا تستحیی ان ترقد و مولاک لیقظان مثنوی وقتی زنی صالحه با مردی
فاسقی میگفت عقل میان مردان و زنان چگونه قسمت شده است مرد گفت عقل را ده
جزو کرده اند نه از ان بمردان قسمت کرده اند و داده اند و یکی بزنان گفت شهوت چگونه
قسمت شده است گفت شهوت نیز ده جزو کرده اند اما نه از ان بزنان داده اند و یکی بمردان
آن زن گفت الفسق بجزو عقل ما بر نه جزو شهوت ما غالب می آید نه جزو عقل شما بر یک
جزو شهوت شما غالب نمی تواند آید قطعه تخشبی عقل باش نی شهوت ∴ اهل شهوت
ز عقل بیخبر اند ∴ عاقل محض شهوتی نشود ∴ عقل و شهوت نقیض یکدیگر اند ∴
سلک بیست و پنجم بباید دانست که میان عقل و عشق تضاد است علما اهل عقل
اند و فقراء اهل عشق علما بر عشق فقراء غالب است و عشق فقراء بر عقل علما و انبیا را
صلوات الله علیهم اجمعین این هر دو حالت بود عاشقی که بهمه تن مشغول و مفتون
معشوق اند چنین گویند انما یکون البدن حیث یکون القلب فاذا کان القلب مع الله
۲ تعالی فالبدن یکون هناک اری المرء مع من احبه هر که جز برا دوست دارد بهمه تن
در او نیز چنین گویند طاوس رحمة الله علیه که طاوس گروه اهل طریقت بود وقتی از
غایت محبت نظر در خانه کعبه داشته بود و آفتاب گرم بر و تافته گفتند چرا در سایه نمی روی
گفت دعونی فوالله النظر الی هذا البیت افضل من عبادة الصائم القائم المجاهد ای
همه وقت دعوی محبت دوست کرده و چشم در غیر دوست گشاده عاشق صادق
آنست که هر چه بنگرد جز معشوق را نه بیند وقتی مهتر ادریس صلواة الله علیه و سلام که مدرس

مدرسه بالاست

مدرسه بالاست ماه را بر سید دوستی تو با آفتاب تا چه حد باشد گفت من در اصل ظلمانی ام و مرا
نور ذاتی نه سر و پای مرا آفتاب روشن کرده اند بدین سبب چون هر چه من دارم همه از وی دارم بس گاه
وقت که در خود نبینم گواهی او را بینم قطعه تخشبی هم بخود طلب مطلوب ∴ هر که در نعمتی
نگو بیند ∴ نعمت خود نهانه داند ∴ منعم خویش را در و بیند سلک بیست و ششم ای سرمست
شراب خانه عشق امم سابق را شراب حلال بود و برین امت شراب حرام شد این
چیست آری از ساقیان ابدی در حلق امم پیشین جرعه آن مقفل عشق چکانیده بودند
شراب مایه طربست جرعه از ان بخوردندی اهتزازی در باطن ایشان ظاهر شدی باز
این امت سرمست جمهبای عشق و سرخوش مشغبه ذوق اند ایشان را بشراب چه احتیاج
آری در جگرهای آتش تعبیه کرده اند اگر همه دریاها در حلقه حلق او بریزند ذره از تشنگی جگر او
کم نشود علما ظاهر گویند قوله تعالی یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم خطاب مر آتش ظاهر را
بود اما علما سر گویند این خطاب مر آتش باطن ابراهیم را بود تا بی گردد از برای ابراهیم چه آتش
می افروزی آتش کرده اون سینه ابراهیم نهاده اند اگر شراری از ان در خبر ظهور آمد
آید هم نمرود خاکستر شود و هم آتش او ای برادر سوختگان آتش محبت ابدی و سر
مستان باده مودت سرمدی دیگر اند مثنوی معروف کرخی که در کرخ معروف
ترد معرفت از و نبود فردا در عرصات قیامت در آید چنان نماید که مست است مردمان
پرسند این کیست آوازی شنوند این مست محبت ماست بعده او را گویند در بهشت در رو
او گوید مرا به بهشت چکار من حضرت جلال احدی را از برای بهشت نه پرستیده ام و
من خدا را از برای خدائی او پرستیدم ملائک سلاسل نور در گردن او کنند او را
جانب بهشت کشان کنند او طریق مستان فریاد میکند و میگوید نمیرویم نمیرویم
قطعه تخشبی مست باده عشق است ∴ نیست مستی شدن ز مستی عشق ∴ گرچه
مستی چهار نوع بود ∴ نرسد مستی بمستی عشق سلک بیست و هفتم ای محرم حرم
معرفت الهی بعضی از مردمان احرام از برای خانه کعبه بندند و بعضی از برای رب کعبه
کسی که احرام از برای خصم خانه بندد خانه او را استقبال کند و لهذا اقبل الکعبة اذا
رفعته لزیارت ارباب القلوب فصلوة المتوجهین الیها جایزه رابعه بصری که در
چهارم حد نبی مرد وش چون او نبود چون بار اول قصد کعبه کرد کعبه او را استقبال

کرد درویشی صاحب نظر در حرم کعبه بود چون کعبه را بدید متحیر گشت که کعبه چه شد در سر او
فرو خواندند ضعیفی از راه دور قصد این کعبه کرده ست ما خانه با ستقبال او فرستاده ایم
چنین گویند وقتی یکی از اهل معرفت چون از مناسک حج فارغ شد در حال بار دوم
احرام بست اورا گفتند ایام حج گذشت این احرام چیست گفت احرمت من الوطن
الی البیت والآن احرمت من البیت الی صاحب البیت ای حاجی کعبه معرفت
اگر کسی خواهد که پای در راه بادیه وصال نهد چون جان نهد که این جوانمردان نهاده اند
بعضی از جانبازان درین راه با شتر و گوسفند شیر در ختند الله وجوان اشتر و گوسفند خود
را قربان ساخته اند بشنو بشنو ذوالنون مصری میگوید رحمة الله علیه روز عید قربان مشغول
بود و کسی یکی می برد جهت جوانی نزدیک من ایستاده بود هیچ نمیگفت زمانی
بگذشت رو سوی آسمان کرد و گفت الهی ان هولاء تقربوا الیک بقرابینهم وانا لا
اجد هدیا سوی نفسی انا اتقرب بذبحها ثم اشار بسبابته الی حلقه فخط فیه خطا کما
یفعل بالسکین فخر میتا قطعه بخشی جان ابجاز در ره عشق ٭ عشق در چشم عقل
خاری وان ٭ در ره عشق دوست جانبازی ٭ عاشقانرا کمینه کاری دان سلک
بیست هشتم اهل تحقیق گویند مردمان در دنیا دو چیز خواهند وآن دو چیز در بهشت
بیش نباشد و هما السلامة والعافیة خواجه جنید از صبح که صادق روشن تر بود هیچ
مریدی را گفت کیف اصبحت مرید گفت بالسلامة والعافیة خواجه بانگ بر زد گفت
ای بیخبر سخن اهل بهشت اهل دنیا چگونه گوید کسی را که یکپای درون بهشت باشد
و دوم بیرون بهشت اورا این سخن گفتن حرام ست ترا که از حضیض دنیا تا اوج بهشت
هزار هزار عقبه در پیش ست تو این سخن چگونه گویی عزیز من سر گذشت یک مرید
شنیدی لطیفه مرید دیگر ام بشنو چنین گویند وقتی خواجه ابوبکر وراق می گفت
امروز خلق چهار چیز میطلبید اما نیابید تا که نیابند مریدی پرسید آن چهار چیز کدام اند
ابوبکر گفت یک لقمه حلال دوم یار موافق سیوم طاعت بی ریا چهارم عالم بی طمع
مرید گفت این چهار یافته ام گفت چگونه گفت امروز لقمه حلال خشم ست و یار موافق
قرآن ست و طاعت بی ریا تفکر ست و عالم بی طمع علام الغیوب ست تعالی و تقدس
ابوبکر گفت ای فرزند چون تو آن لقمه تناول کردی و بدان یار موافق رسیدی و

ان طاعت

ان طاعت بجا آوردی و بدان عالم آشنا گشتی ترا اینجا هیچ جز احتیاج نماند قطعه بخشی
نقد دین ز دست مده ٭ خلق فضل کلیم بر همه تافت ٭ فقر اپای بر سر گنج اند ٭ نقد
دین هر که یافت هر همه یافت سلک بیست و نهم رواة اخبار حقایق و دراث اذکار دقایق
چنین گویند حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در شب معراج از عالم حقیقت بر گذشت
و بحق قایم شد خطاب آمد ترا الی ربک بی او بدو رسیدن گرفت چون از برای تبلیغ
رسالت در عالم حقیقت باز آمد متعجب شد و می گفت خطاب آمد ترا کسی گشت که او
بصفت بقا موصوف باشد چون هستی من از انوار تجلی همه در من محو شده بود محل
خطاب که بود و ذلک سر من لا یدرک العقول ای درویش اگر تو امروز هستی خود در
نیستی بدل کنی بجاآت کردی که هرگز گرد نیستی بر سرادق هستی تو نتواند نشست
اما هیچ نمیدانم که امروز بچه مشغولی قیل ینبغی للعاقل الکامل ان یکون الیوم مشغولا بما هو
فی الغد مسئولا عزیز من امروز روز کار نیست اما کدام کار کاری که مرا فردا بکار آید چون حضرت
صمدیت را در حق کسی ارادت خیر باشد بر و در عمل بگشاید و در کسل فرو بندد یکی
از علامات گرفتن آن باشد که کسی را بکاری مشغول کنند اورا هرگز آن کار کار نخواهد آمد مسکین
آدمی را عمر اندک داده اند و حرص بسیار آن اندک هر لحظه اندک اندک تر می شود و آن
بسیار هر لحظه و لمحه بسیار تر میگردد آدمی کار قیامت کی کند بشنو بشنو ابراهیم موصلی
را غلامی بود که از جلاب معرفت چاشنی تمام داشت اما خواجه از خواجگی اولی علم بود
او را سقائی فرموده بود روزی پرسید ای غلام چونه غلام گفت نیک بد خواجه گفت
از چه سبب گفت کدام سبب ازین فاحش تر که مرا کاری فرموده که نه خلق سیر
خواهد شد و نه دجله کم من کار قیامت کی خواهم کرد قطعه بخشی نیک مفلسی ز عمل ٭
عاقلان اندرین نمونه روند ٭ بندگان پیش پادشاه قدیر ٭ با دو دست تهی چگونه
روند سلک سی ام بباید دانست که هیچ مخلوقی ضعیف تر از انسان نیست خلق
الانسان ضعیفا و با خدای قوی و قاهر هیچکس عاصی نشود مگر این انسان که ان
الانسان لربه لکنود و قیل لبذر جمهر ای الدواب اعجب قال الانسان وضع بین یدیه
مضمار الموت والفقر والنار والله تعالی رایضه والانبیاء سایقه والکتب قایده وهو جموح لم

بلیغ بزرگی همواره در مراقبه مامور به و منهی عنه بود کفتی مسکین آدمی او در همه عمر مامور و منهی است و توفیق امر و عصمت نهی در قبضه ارادت دیگری امر جانبی میکشد و نهی جانب دیگر و او را القدرت التصرف نه کری ارادت سبحانی دمی جانب بر آرد و یا قدمی سوی نهی کذارد طرفه انکه او را با چندین اضطرار فاعل مختار میکویند کسی که او را بلفظ من و ما تلفظ و تکلم کردن جایز نیست او خود را چکونه فاعل مختار خواند و دعوی طاعت که ملایکه را طاقت آن نیست چکونه کند و خود را از میان صلحی که لشکر وقت او کمین است چکونه شمرد بشنو بشنو وقتی موسی را صلوات الله و سلامه علیه فرمان شد صلحای که میان قوم تواند ایشان را از دیگران جدا کن موسی هفتاد کس را از خلق بیرون آمدند فرمان شد از میان ایشان که صالح تر اند اختیار کن موسی هفتاد کس اختیار کرد فرمان شد هنوز از آن هفت کس سه کس اختیار افتاد وحی الله تعالی الیه یا موسی هذه الثلثة ابغض خلقی الی لانهم لما سمعوا انداء الصالحین عدوا انفسهم من الصالحین عزیز من این راهی است اگر یک طاعت نکند بهتر از انکه دعوی کند در شرع شریعت مدعی علیه را حبس کنند اما در عالم طریقت مدعی را حبس در زندان فرستند قطعه تختیی تا نظر نکنی مثل این راه مردان نکنند هر که را سوی خود نکه باشد هیچکس سوی او نکه نکند سلک چهارم بباید دانست صحبت زندکانی که سالک را از مشغولی حق تعالی مانع باشد صحبت مردکان بران صحبت شرف دارد و اسلی که واسطه قلاده طریقت بود میکوید امیرالمومنین علی کرم الله وجهه غالب احوال در کورستان بود او را کفتند ای زنده باطن حیست که صحبت مردکان اختیار کرده کفت این صحبت از آن اختیار کرده ام اگر میان ایشان با شم طیبتی غیبتی نکنند و از ایشان هیچ وقت قولی و فعلی در وجود نیاید که موجب تا فتکی و سبب کوفتکی من باشند شبی بر عادت معهود در کورستان رفت و کفت السلام علیکم یا اخوانی و اخوانی هیچکس جواب نکفت کفت مالکم لا تردون الجواب آوازی شنید ان رد السلام من الطاعات وقد علقت علینا باب الطاعات علی مغفر مایه رضی الله عنه چون این سخن شنیدم کفتم یا معشر الاموات ان اموالکم قد قسمت و ان دیارکم قد ورست و ان نساکم قد زوجت و ان ابنائکم قد ذللت فهذا خبرکم عندنا فما خبرنا عندکم اگر وی را اذن

بگوید امیرالمومنین

صحبت مردکان

١١٢

شنید یا امیرالمومنین ربحنا ما اکلنا و وجدنا ما قدمنا و خسرنا ما خلفنا عزیز من سفر بر دو نوع است سفر دنیا است و سفر آخرت توشه خود پیش از خود باید فرستاد قطعه تختیی توشه در سفر شرط است راه بی توشه وه چه سان باشد هر چه کس بیشتر فرستادست توشه راه او همان باشد سلک دوم اهل تحقیق که افضل خلق اند چنان کویند که خلق بر سه نوع اند نوع اول انکه باطن ایشان آراسته تر از ظاهر ایشان باشد و هم الاولیاء و نوع دوم انکه ظاهر ایشان آراسته تر از باطن ایشان باشد و هم الجاهل و نوع سوم انکه ظاهر و باطن ایشان مساوی باشد و هم العلماء هم علما کویند العلم اکثر من ان یحصی فخذوا من کل شیء احسنه عزیز من علم بسیار و عمر اندک و طالب علم حریص بدین عمر اندک که او را داده اند احراز جمیع علوم نا ممکن و نا منصوبست سالک را می باید علمی که اهم است بدان بپردازد اگر فرصت دست داد العلوم دیگر شروع کند و اگر عمر مهلت ندهد باری عملی که کرده باشد از علم خالی نبوده باشد ای برادر علم همان علم است که پیشینیان داشتند اما علما آن مردانند پس از این علما صاحب کردار بودند و این ساعت همه صاحب گفتارند عزیز من چنین کویند وقتی دلیل خواجه سفیان ثوری رحمة الله علیه در قاروره کردند بر طبیبی ترسا بردند چون دلیل طاهر بدید کفتن کرفت ما علمت ان فی الملة الحنیفیة مثل هذا از خجلت ترسا در حال مسلمان شد عزیز من بعض از مردمان از اینها بودند که بدیدن قول ایشان زنار دار هفتاد ساله زنار می بریدند و بعضی مردمان از آنهااند که از شنیدن قول ایشان مسلمان هفتاد ساله زنار می بندد قطعه تختیی شوم خلق بد باشد لقمه زشت حلق میکرد خوب پهلوی زشت زشت شود خلق را شوم خلق میکرد سلک سیوم بباید دانست کسی که مستغرق یاد محبوبست زنده است اگر چه بمیرد و انکه از یاد محبوب غافل است مرده است اگر چه زنده نماید عبدالله مصری رحمة الله میکوید وقتی قصد شستن مرده کردم چون خواستم که میزر او بکشایم او بهر دو دست بکرفت و کشادن نداد کفتم احیوة بعد الموت از کوشه خانه آوازی شنیدم اما علمت من عرف الله تعالی لا یموت عزیز من زنده دلان نه هر زنده را زنده کویند نه هر مرده را مرده توانند نزدیک ایشان زندکی و مردکی تعلق بمعامله دار و چنان کویند وقتی جنید قدس الله روحه در نماز جنازه پنج تکبیر بکفت او را کفتند هر مرده از چهار تکبیر بیش نیامده است تو پنج چه کفتی کفت من چهار بر این مرده کفتم و پنجم بر ...

زنده و مرده

برین زندگان که ایشان مرده تر ازین مرده اند عزیزی من زنده مرده کسی را گویند که او از گناه
بنزدیک پیش ازین مردمان بوده اند که شنیدن گناه ایشان دیگران را تب آمدی
و تر از سبب گناه خود باطن هم گرم نمیشود رسمی ست قدیم که او وقت رسیدن کل
مردمان بلهو و نشاط مشغول کردند ازین بیم هر سال که وقت رسیدن کل قریب
شدی خواجه معروف کرخی که بهار عالم طریقت بود رنجور شدی و گفتی وقت آمد باز
مردان بلهو مشغول خواهند شد بشنو بشنو وقتی خواجه شبلی رحمة الله علیه روز عید
جامه سیاه پوشیده و نوحه میکرد گفتند چرا نوحه میکنی و چه روز نوحه ست گفت
امروز خلق را می بینم بعید چنان مشغول شده اند که از حق و عید یاد نمی آید بر غفلت
ایشان نوحه میکنم الویل لمن غفل الویل لمن غفل قطعه تخشبی بیک غافلی از دین
وانکه در کنت چرخ فیروزه ست نیست از غفلتی برون باری غفلت آدمی نه
امروزه ست سلک سی و چهارم ببا ید دانست ای سبب رنج و راحت خویش هم
تو ئی ناندانی ترا از سبب دیگری خواهند گرفت هر رنج و راحت که بتو خواهد رسید بسبب
آن هم تو ئی چنانچه وبال طاوس بال او باشد و وبال روباه موی او و وبال عاشق
چشم او مصراع پس خانه که شد خراب از گریه چشم عزیزی وقتی از کثرت گریه
مردم دیدهٔ عاشق جامه سپید و ابیضت عیناه پوشیده بود روزی طبیبی او را گفت
اگر بگوئی یا من ابی بدار و چشم ترا چنان روشن کنم که بود عاشق گفت ای خواجه تو داروی
خود جای دیگر کار بند که مرا این محنت همه از چشم روشن پیش آمده ست آری وقتی
کودکی میگریست یکی پرسید این کودک را که گریانیده ست گفتند هم عمل او و آن شنیده
باشی وقتی حکیمی را پسری بود بمرد او را گفتند علت مرگ او چه بود گفت همان زندگانی او
بشنو بشنو تزوج اعرابی امرأة اشرفت منه حسبا و نسبا فقال یا هنده انت مهزولة
فقالت هذالی و سحنی فی بینک قطعه تخشبی دست کس بکس نرسد سر این حرف
در زمانه کر است مردم از شوم خود شود کشته نه ز کس هم ز ما بهت انکه بما ست
سلک سی و پنجم تاجداران سلطنت حقیقت و دو واج پوشان مملکت طریقت
گویند چون بادشاهان مجازی خواهند یکی را قریب حضرت خود گردانند او را کلاه و قبا دهند
بادشاهی حقیقی تعالی و تقدس چون خواهد یکی را بمرتبه قرب و لباط انبساط نشانند کلاه

وقبا بستانند

وقبا بستانند بلکه او را عریان گردانند ای برادر بمعامله که با خلق زندگانی کنند بران معامله کنند
با حق زندگانی نتوان کرد لان من خاف شیئا هرب منه و من خاف الله تعالی هرب الیه
بشنو بشنو وقتی معشوق با عاشق میگفت اگر چه من بصورت بتو نمیتوانم رسید اما
بدل پیوسته با توام عاشق گفت مرا جانب دل راه نیست تو بصورت با من باش
و بدل هر جا که خواهی برو عزیز من بدین معامله با حق کار نتوان کرد زیرا که اگر کسی را سودا
این حضرت در سر افتد می باید که بدل دران حضرت باشد و بصورت هر جا که او را باید ولهذا
شبی درویشی صاحب وقت در مسجدی نماز میگذارد باران باریدن گرفت دل او
جانب حجره خانه میل شد از گوشه مسجدی آوازی شنید که ای درویش بدین که می گذاری
بیرون منت غیبت نا باران که هر چه در تو لطیف ست هر ساعت در خانه میفرستی و هر چه
در تو کثیف ست اینجا می گذاری قطعه تخشبی دل شکرف کالائیست هر چه جز دل
بود تمام گل ست گر چه در چشم کار بسیار ست انچه کاری بود بچشم دل ست
سلک سی و ششم سر ائی گر چون دستار سر افتاده مردان الله چنین گویند خواجه
شقیق بلخی رحمة الله علیه که طره بلخ طریقت بود گفتی اگر کسی خواهد که همه وقت خوش باشد
آن خورد که یابد و آن پوشد که دارد و راضی باشد بدانچه حق با او کند و لهذا الکنایت عن
الفقر الجمعی میگوید که در بیابانی اعرابی دیدم با دو چشم بخسته اما هیچ نمی نالید گفتم چشم تو
درد میکند اما الطبیب امرنی بالصبر یعنی کران علت فقر گویند اگر کسی را دردی باشد
او را هیچ داروی بهتر از صبر نباشد که خاتمت کار صابران بخیر بود بشنو بشنو بزرگی
میگوید در بیابانی زن و شوی دیدم آن زن در خوبی خوب ترین زنان آن وقت
بود و آن شوهر در زشتی زشت ترین مردان آن عهد بود زن شوهر را گفت که فردا
هم من در بهشت خواهم بود و هم تو شوهر گفت بچه دلیل گفت بدان دلیل که امروز ترا بمن
مبتلا کردند و مارا بتو ترا الحسن من مبتلا کردند و تو بران شکر میگوئی و مرا بقبیح
تو گرفتار گردانیده اند و من بران صبر میکنم موضع الشاکرین و مقام الصابرین فی
الجنة قطعه تخشبی صبر کار ها دارد وقت او خوش که این محلات شناخت هر که بر درد او خوش
صبر کند درد او را خدای دارو ساخت سلک سی و هفتم طائفه که بر وعده و ما من دابة
فی الارض الا علی الله رزقها وثوق تمام و اعتماد کلی دارند چنین گویند رزق الله طاعت و معصیت
بر زمین مگر بر خداست رزق او

ودانایی ونادانی وطلب واهمال نه کم شود ونه بیش کردد ابو حازم مکی قدس سره کفت همه دنیا
را دو چیز یافتم یکی انکه روزی منست دویم انکه روزی دیکریست انچه روزی منست اکر
برباد سوار شوم از وبکریزم آن عاقبت بمن رسد وانچه روزی دیکریست
اکر برباد سوار شوم وطلب آن کنم آن هرکز بمن نرسد پس در طلب هردو عمر ضایع کرده
باشد درویشی کفت چون در طلب رزق سرکردان شود نه انکه خودرا سرکردان کند بلکه
رزق را هم سرکردان کرده باشد قال علیه السلام الرزق یطلب العبد کما یطلبه العبد
عزیز من چنانچه از مرک چاره نیست از رزق هم چاره نیست الرزق اشد طلبا من اجله
ابوالقاسم حکیم کوید الشک فی الرزق والشک فی التوحید واحد چنین کویند وقتی در
بصره قحط افتاده رابعه را ازان حال خبر کردند کفت اکر هر دانه غله بمثقال زر رسد من باک ندارم
برای رزق الله وهکذا الشیخ قال علینا ان عبده کما امرنا وعلیه ان یرزقنا کما وعدنا
بشنو بشنو وقتی توانکری چند درویشی را کفت وجه شام از کدام مطبخ ست کفتند
هم ازان مطبخی که وجه چاشت شما ست **قطعه** نخشبی از خدا ست رزق همه می برد
ز آفتاب عالم نور هست اندر جهان کون فساد خان شاه وکدا از یک تنور
مسلک سی وهشتم اهل انصاف کویند ظلم بر هیچکس ستوده نیست مکر بر نفس خویش
یکی از خانه براندازان عالم خاکی روزی در خرابه نشسته بود میکفت هر کسی بر کسی ظلم
کند خانه او ویران شود قال الله تعالی فتلک بیوتهم خاویة بما ظلموا کسی با او کفت تو
بر که ظلم کرده که خانه تو ویران شده ست کفت بر نفس خویش بنا بر انکه نفس من
از من پیوسته رنجیده ست ومن هیچ وقت آرزوی او بدو نرسانیده ام **بشنو بشنو**
سلطان العارفین قدس سره را همسایه بود جهود روزی مردی او را کفت کسی که
او را همسایه چون ابو یزید باشد چکونه جهود ماند کفت ای خواجه اکر اسلام این ست که شما
دارید خود ایمان نا آورده به آن مرد این سخن بغایت کران نمود بر خواجه ابو یزید
رفت کفت ای خواجه ازان مجاهده که تو در راه دین می بینی باید که شمه با من در میان
نهی خواجه کفت اکر از مجاهده میکویم باطن تو دران مسامحت نکند اما چیزی از اصغری
خواهم کفت از مجاهدات خویش خواهم کفت وآن اینست که وقتی نفس من در امری
از امور دین کاهلی کرد بعضی کار بکه او را اول وقت بایستی کرد آخر وقت کرد یکسال مدام

الکنه دادم

آتش ندادم **قطعه** نخشبی نفس در ریاضت به مرد با نفس خویش پنجه کند صد شکنجه
شمر ریاضت نفس نفس خود را که در شکنجه کند **مسلک سی ونهم** بندکان خاص درکاه
الهی که از بندکی این درکاه خواجکی دارین کسب کرده اند چنین کویند العبودیة ثلثة
اشیاء منع النفس عن هواها وزجرها عما نهاها والطاعة فی امر مولاها ومن فعل هذه
الثلثة نادی منادی کل یوم ولیلة انت خیر فی الدارین بزرکی را پرسیدند بندکی
چیست کفت که خداوند را بهمه حال خداوند خود دانی بندکی آنست که خود را بهمه وجوه بنده
او خوانی وبر بساط عبودیت بیک بیش از عیسی علیه السلام قدم ننهاد حیث قال انی عبد الله
ای برادر بنده بودن دیکر ست وبندکی کردن دیکر اکر بنده بودن وبندکی کردن یکی بودی
هرکز ابلیس را روی سیاه نکردندی وکنجرا ان علیک لعنتی مجروح نکردانیدندی **بشنو
بشنو** قریب نماز شام بود که عزرائیل بقبض روح خیر نساج آمد خیر نساج کفت ای
قابض ارواح وکاسر اشباح تو ام بنده خدائی ومن ام بنده خدائی ترا امر فرموده اند
جان من بر کیر ومرا فرموده اند نماز بکذار انچه ترا فرموده اند از تو فوت نخواهد شد وآن چه
مرا فرموده اند از من فوت میشود یکلحظه توقف کن تا نماز شام بکذارم در ساعت عزرائیل فرو
خواند نند همچنان کن خیر نساج آب طلبید وآبدستی تجدید کرد و نماز شام بکذارد وطالب
جان داد این چیست که تا جهانیان بدانند هر که در بندکی این درکاه چست باشد عزرائیل
را فرمان بردار او کردانند **قطعه** نخشبی بندکی نکو چیز ست نافه را خون شمر چو بو نبود هر که
در بندکی نکو باشد جز نکوئی نصیب او نبود **مسلک چهلم** مردان دین وجوان مردان
یقین کویند مردانی که در راه دین ناقص اند بناقصات عقل بر ایشان شرف دارند
ذو النون مصری که عزیز مصر طریقت بود میکوید در بعضی از سواحل شام زنی دیدم
هر دوش کفتم از کجا میرسی کفت من عند اقوام تتجافی جنوبهم عن المضاجع یدعون ربهم خوفا وطمعا
کفتم کجا خواهی رفت کفت الی رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله تعالی عزیز من چون
فردای قیامت در معرکه مردان دین ندا آید که ایها الرجال اول کسی که دران
راه قدم نهد مریم باشد **عزیز من** چنین کویند در شهری زنی بوده در غایت حسن وجمال خود را
دام مرغان زیرک ساخته بود هر که او را بدیدی شیفته وقت او شدی واو تاده ونبار
نشدی کسی را بخود اجابت نکردی روزی زاهدی او را بدید اسیر کمند عشق او شد

الا الها بازدا دشتی

وارد مجمع

ان الکریم وذو الاسلام یحتلب هرچند خواست از سر او بگذرد و شحنه بی محابا دست گریبان گیر وقت او شد در صومعه رفت از تسبیح و مصلی هر چه داشت بفروخت وده دینار راست شدی کسی را نجوید اجابت نکردی و حاصل کرد و در خانه او رفت چون با او هم زانو شد نقیبان عنایت ازلی بانگ بر وی زد که ای زاهد دعوی مردی چند ساله در کار زنی خواهی کرد خفقانی در دل او پدید آمد و اثر آن بر روی او ظاهر گشت زن گفت ترا چه افتاد گفت هیبت خدای در دل من افتاد و من این کار کردنی نه ام این بگفت و از خانه او بیرون شد و ایمان بسلامت ببرد زن چون این حال بدید رغبتی در باطن منیر او ظاهر شد گفتن گرفت از خدای که او می ترسد و من که چندین گنه کرده ام نمی ترسم در حال توبه کرد و یکی از رسیدگان این راه شد

قطعه

تخته جنبت باش در ره حق ❊ فهمی شد بدهر نافه زبو ❊ مرد کو جهت بنست در ره دین ❊ نزد مردان راه زن به از و

سلک چهل و یکم

ارباب یقین که یقین ایشان واثق و عقیده ایشان راسخ است چنین گویند الیقین رویة العیان بنور الایمان و بعضی گویند الیقین مشاهدة الغیوب بکشف القلوب بملاحظة الاسرار بمخاطبة الافکار جنید میفرماید رحمة الله علیه من لم یصل علمه بالیقین و یقینه بالخوف و خوفه بالعمل و عمله بالورع و ورعه بالاخلاص و اخلاصه بالمشاهدة فهو من الهالکین حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم میفرماید که بیشتر خوف من از این امت از ضعف یقین ایشانست چنین گویند هیچ توانگری بالاتر از یقین واثق نیست سبحان الله چگونه همت طایفه که مایم در وعده کسی که خلق تصور نداردند ضمان رزق ما شده است ما از برای رزق تنگ دل میشویم آری این همه لئت از شومی آنست و لهذا وقتی درویشی صاحب عیال را چند روز چیزی نرسیده بکروز از صومعه بیرون آمد و از یکی چیزی بخواست در حال او را بتهمت دزدی بگرفتند و دست او ببریدند درویش آن دست بریده برداشت پیش زن برد و گفت لامراته رفعت یدی الی الخلق فعوقبت بالقطع و لو رفعت القلب الی الخلق عوقبت بالقطع عن الرب نعوذ بالله منها و من ذلک

بشنو بشنو

مسروق می گوید رحمة الله علیه حسن ظن من برزاق علی الاطلاق آن ساعت واثق تر شود که خادم خانه بیاید و بگوید

امروز در مطبخ

امروز در مطبخ ما وجه چاشت نیست بگو بیم زنی و بنده که بهاین عنایت بی عون و عنایت بکس خواهد رسانید

قطعه

تخته بنگ از یقین بردار ❊ رسم آزادگان همین باشد ❊ پای بر آسمان نهد جنگ ❊ هر که را در یقین یقین باشد

سلک چهل و دوم

حاتم اصم گراز صحبت مناقب او گوش کردن کر بود میگوید الحمار یعرف طریق المعلف و المنافق لا یعرف طریق السماء اصمعی میگوید رحمة الله علیه در بیابانی بدوی دیدم راه زن چون نظر او بر من افتاد تیغ برکشید و گفتن گرفت اخلع ثیابک گفتم اندری من انا گفت لبس عندی قاطع الطریق معرفة فقال له گفتم اما تعلم ان الله تعالی یطالبک بما تفعل گفت لابد من الرزق ان یطالبنی لفعلی طالبته برزقی گفتم انک تطلب رزقکم فی الارض گفت فاین اطلبه گفتم و فی السماء رزقکم و ما توعدون بدوی چون این سخن بشنید تیغ از دست بینداخت و گفتن گرفت استغفر الله رزقی فی السماء و انا اطلبه فی الارض او هم درین سخن بود که دو گرده گرم و یک کاسه شوربا در رسید بدوی چون این بدید مرا عذر خواست و گفتن گرفت بدا کما الله کما یهدینی الی الرزق

عزیز من

نظر کلی تو بسبب بر می باید داشت و دل بر مسبب می باید داشت

بشنو بشنو

چنین گویند که در عهد مهتر موسی علیه السلام امساک باران شد مهتر موسی علیه السلام غمگین گشت فرمان شد دو دیگ نصب کن در یکی آب و گل و تخم کن و در زیر او آتش مکن و در دوم همین تخم کن بحسب و در زیر او آتش کن مهتر موسی ع همچنان کرد چون بعد از زمانی بدید آنکه در و آب و تخم و گل بود و در زیر او آتش نه در هیچ نرسته بود و آنکه در و تخم بود و آتش زیر او در و هم سنبل تر رسته بود ای خاک بر آن سر که دل از چنین مسبب قادر بردارد و نظر بر سبب ضعیف کند

قطعه

تخته بر سبب منه دل خویش ❊ مثل این از تو چون عجب باشد ❊ انتظام امور بر همه کس ❊ از مسبب نه از سبب باشد

سلک چهل و سیوم

بباید دانست که حضرت صمدیت تعالی و تقدس دنیا را سه جزوی کرد جزوی بمومن داد و جزوی بمنافق داد و جزوی بکافر فالمومن یتزود و المنافق یتزین و الکافر یتمتع چون نکو بنگری هیچکس را از دنیا چاره نیست در یا تو رحمت و با ارسلناک الا رحمة للعالمین پیغمبر صلی الله علیه و سلم از دریای بی آب دنیا چنان بگذشت که شد نعلین او تر نشد میفرماید اهل دنیا برو ندگان آب مانند کسی باشد که بالای آب رود و قدم او

دینا

او بتر نشود عزیز من کسی را که بدی دنیا معلوم شده باشد باید که از بدی ابنا دنیا نرنجد و ایشان
را بدیشان گذارد و در اهل دنیا کدام بدی ازین فاحش تر که نه از اندک سیر شوند و نه در بسیاری
قانع گردند حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم فرماید بعد از من در دنیا قومی پیدا آیند
اما چگونه قومی لهم بطون من القلیل لا تشبع و من الکثیر لا تقنع عزیز من این ایام آن
ایام نیست که کسی از کسی توقع نیکی کند اگر امروز کسی از کسی بدی خود باز دارد همان کار نیست
پیش ازین مردمان بوده اند اگر در حق کسی نیکی کردندی منت آن بر خود نهادندی و درین ایام
مردمانند اگر در باب کسی نیکی کردندی نمیکنند منت آن بروی می نهند طرفه حالتی مردمان نام مسلمانی
بر خود نهاده اند و آنچه در مسلمانان باید در ایشان نه و این بدان ماند که وقتی یکی گفت من
از فلان دوتاهی یافته ام که در وی نه استر است و نه ابره قطعه تخشبی در کسی نماند نیاز
همه که دیده ام تباهی دیده هرچه آن دیدنی ست در مردم چون به بینی بدان نه خواهی دید
سلک جمیل و جهیم بباید دانست که آدمی را سه مصاحب اند مصاحب اول تا قبض
روح و مصاحب دوم تا لب گور و مصاحب سوم تا قیامت فو الذی یتبعه الی قبض روحه
ماله و الذی یتبعه الی قبره اهله و الذی یتبعه الی محشره عمله عزیز من مردم را هیچ همراهی بهتر
از عمل نیک نیست چنین گویند وقتی مهتر داود علیه السلام مناجات کرد خداوندا نامه اعمال
من بمن بنمای نامه اعمال بدو نمودند چون بدید پس دست از طعام و شراب دراز بکرد و روی
انه ما رفع راسه الی السماء حتی مات حیاء من الله چنین گویند چون آن مهتر داود علیه السلام
آن ذلت در وجود آمد سعادت حسن صوت او سلب کردند مثنوی یحیی بن [illegible] میگوید
چون آن مهتر داود علیه السلام خواستی که از سبب ذلت خود بر خود نوحه کند یک هفته طعام و
شراب بگذاشتی بعد فرمودی تا منبری در صحرای نصب کردندی بعده سلیمان را گفتی
آواز ده تا آدمی و پری و وحوش و طیور و سباع گرد آیند چون گرد آمدندی بر سر
منبر رفتی او هم خود بر خود نوحه کردی ای بی انصاف پیغمبر مرسل از سبب یک
ذلت بر خود چنین نوحه کردی تو که روزی هزار گناه بیش میکنی ترا شب چگونه
خواب می آید قطعه تخشبی با خوشی چکار ترا سینه مجرمان فگار بود دم
خوش هیچ وقت بر نارد هر که چون تو گنه کار بود سلک جمیل و جهیم فرقه که هیچ وقت
پای در دامن گنه نکشیده اند چنین گویند جمال عبدالله که پای او در خوان بود گربه

وقت تبارک

وقت تبارک عرش رو و اغلب حال بر سر دو پای نشستی اگر او را گفتندی چرا وقتی مربع نه نشینی
گفت ملک جل ذکره الا من و انا عبد عزیز آمین عزیز من در آدمی هیچ بلایی از آن صعبتر نیست
که او خود را ایمن داند اگر یکی را یکپای درون بهشت باشد و دوم بیرون بهشت او را ایمن نباید
بود تا هر دو پای درون بهشت نرود و امن دولتی ست که جز در بهشت جمال ننماید اهل دنیا که ازین
دولت جز نام بیش نشنیده اند ایشان را از حقیقت او چه خبر عزیز من چرا که ما ایمن نام نهاده ایم
آن ایمن نیست آن غفلت ست خلق ابن آدم ذا غفلت و لو لا ذلک ما تهنا عیشه عمر عبد العزیز
گفتی هیچ میدانید حکیم مطلق تعالی و تقدس این غفلت چرا در خلق نهاده است کیلا یموتوا
من خشیة الله تعالی ای برادر این همه نتیجه غفلت ست که خلق در گوشت و پوست یکدیگر
افتاده است بعضی ازین مردمان از گوشت خوردنی احتراز کردندی اکنون از گوشت نا
خوردنی هم احتراز نمیکنند روزی مهتر عیسی علیه السلام یکی را دید گوشت میخورد متعجب شد و گفتن
گرفت الناس ابتدا باکل اللحم لحا مثنوی روزی درویشی را پرسیدند گوشت کی میخوری شد
گفت مرا گوشت چنان فراموش شده است که نمیدانم کجا فروشند قطعه تخشبی تنگ غافلی
هی هی مرد را نور سینه زنده دید غفلت از دین ضلالت ست قوی غافلان را خدای مرده دید
سلک جمیل و جهیم ملاحان بحار محبت و غواصان انهار مودت گویند اطلاق لفظ محبت بر کسی
روا ست که او از محبوب هیچ چیز دریغ ندارد اگر چه جانست وقتی توانگری درویشی را گفت من ترا
نیک دوست میدارم درویش گفت دروغ میگویی گفت تو چگونه میدانی که من دروغ میگویم
گفت آن میدانم که یک اسپ تو دو جل میدارد و من درین چنین زمستان یک گلیم هم
ندارم این چه محبت ست قیل حقیقت المحبت ان تهب کلک لمن احببت و لا یبقی لک منک
شی آری تو از برای مشاهده معشوق جوان دادم همه تن چشم تشوی معشوق نظر از نظرهای
خویش در تو نکند بزرگی میگوید در دست این مشتی خاک که تو او را آدمی میخوانی کمانی داده
اند که معموران عالم بالا از زه کردن آن عاجز اند اعنی به العشق عزیز من عاشق همه وقت در بند
آن باشد که بکدام تدبیر بمعشوق رسد و بکدام حیله معشوق بدو پیوندد عزیز من چنین گویند
وقتی بازوی دختر بادشاهی بشکست در آن شهر جوانی بود در غایت لطافت و ظرافت شکسته
بندی موصوف او را بیاوردند تا دست دختر بندد چون دختر او را بدید به صد جان عاشق او شد
طرفه شکسته بندی که بیک نظر بند بند او را بشکست جوان هر روزی آمد و تعهد میکرد چون ساعد

رهنت شد جوان در خانه ماند دختر نزدیک شد که از خانه بیرون افتد این راز بر دایه خود بگشاد گفت
به چه حیله باشد که آن جوان باز اینجا آید گفت دایه حیله این نیست مگر شکستن دست قطعه تخشبی
زلف عشق خونریز ست ؛ هر کسی را چه علاج از شب عشق ؛ عاشقان را وضوء خوان خون ست ؛
بو العجب مذهب ست مذهب عشق سلک چهل و نهم بباید دانست که هیچ مخلوقی این فضل
و عشق و قهر و لطف در میان نهاده اند که با آدمی گاه او را نبوید والقد کرمنا بنی آدم بر تخت کرامت
جلوه میکند و گاه بعتاب ان الانسان لفی خسر وف و در دیه عالم میکرد الله حضرت رسالت حضرت
رسالت که همه عالم و عالمیان طفیل شراک نعلین او بیند نمیدانیم چه وقت بود که بدین لفظ تلفظ فرموده
ست یا لیت رب محمد لم یخلق محمد ابو سره که در میمنه و میسره طریقت مبارزی چیست بود وقتی
می گفت کاشکی که من از مادر نزادمی کسی گفت چندین کرامت که ترا اگر امت کرده اند این سخن
چرا میگوئی گفت هم چنین ست ولکن الله تعالی قد بین لی انا وارد ولن الفار ولم یبین لی انا
صادرون النار صدیق رضی الله عنه با چندان جلالتی که حضرت بلال احد او را داده بود گریست گفتی
کاشکی من الصوت آدمی افریده نشدمی بندهٔ تخشبی میگوید یا لیت من درختی بودی که دقتی
بوجود خشک من هیزم دیگدان محتاج شدی بودی قال عثمان رضی الله عنه وددت اذا امت
لم ابعث وقالت عائشه رضی الله عنها یا لیتنی لم اک شیأ مذکورا عزیز من هیچ میدانی که آن همه با
امیدی از هیبت از بیم آتش ست که او از هزار سال تافته اند عزیز من جنین وقتی هارون رشید
قدس الله روحه در گرمابه بود حامی بغیر قصد آبی گرم بر سر و اندام او ریخت جنانچه وجود او متالم شد
بیرون آمد چندین هزار دینار صدقه کرد میگفت امروز طاقت آب گرمابه نمی آرم فردا در آتش
دوزخ که سه هزار سال او را تافته اند حال چگونه شود قطعه تخشبی نیک غافلی از حشر ؛
اندرو نم زمهر تو نیس ست ؛ در چه کاری تو هیچ میدانی ؛ تا چه روزی عظیم در پیش ست ؛
سلک چهل و هشتم قیل اعز مقام العبد مراقبته حدود العبودیت و محافظته حقوق الربوبیته
هلال غلامی بود که او را خواجه ثقلین کسی شناخت و او از اینجا جان متواری رفت که از مردان
او خواجه او را خبر شود چون خواستند او را بشویند امیر المومنین عمر رضی الله عنه درین گاه میان
بر بست هلال چون آن بدید آه از میان بر داشت گفت یا عمر انت لست مثلی ای عمر تو همه
وقت خواجگی کرده توجه دانی که ذل بندگی چگونه باشد هلال چون در بندگی مرده ست شستن
او حق هلال ست گریه در عمر افتاد حضرت رسالت چون در عمر بدید گفت وعمر یا بلال کنتم الی الله

بنده کو قصه غلام

تعالی بشنو بشنو خواجه میگوید وقتی غلامی خریدم هم شب او را آواز دادم و آنجنان لسته بود و او در خانه
و گفت ای خواجه هر روز ترا مثل این یکبار خواهم دادمی باید که مرا شب کار نفرمائی چند روز
بر من قومی آمدند که این غلام تو شبها نباشی میکند گفتم او را امتحانی بکنم چون شب او بیرون
آمد من در عقب او شدم در گورستانی برفت جامه خود بکشید و ژنده پوشید و در عبادت
شد چون قریب صبح شد روی سوی آسمان کرد و گفت الهی انت اجرت مولای المجازی
فوقع در هم من الهوی فاخذه وجعل فی جیبه چون من این حال معاینه کردم متحیر شدم و
از آن گمان فاسد مستغفر گشتم و با خود گفتم چون او به بندگی حق مشغول ست من او را
آزاد کردم و چون از آنجا باز گشتم یک قطره نرفته بودم که روز شد آن مقام نشناختم متحیر بودم
همدرین یک سوار بر اسپ نقره پیدا شد او را گفتم که فلان شهر از اینجا چند باشد گفت
دو ساله راه ست فاما تو ام در اینجا تشنه باش شب آنکس باز در اینجا خواهد آمد همانجا
نشسته بودم وقت شام غلام باز آمد و گفت ای خواجه تو خود مرا از بهر الله تعالی آزاد کردی
شکرانه بستان از اینجا بار کرد چند سنگریزه او در دامن جمع اند خت با من حکایت کنان
روان شد چون چند گامی با او رفتیم ایستاد گفت که برو در شهر خود چون دیدم شهر
خود ست چون طرف چهره او دیدم نزدیک خود ندیدم در دامن خود نگاه کردم آن همه
سنگریزه جواهر قیمتی شده بود چون در خانه رسیدم آن قوم که او را نباش میگفتند
پرسیدند و از حال او استفسار کردند گفتم هو نباشی النور لا نباش القبور و اخبرتهم
بحاله فبکوا و قالوا تبنا الی الله وندموا و رجعوا متحیرین قطعه تخشبی خواجه و غلام بیبن ؛
بنده خواجه شود ز فضل احد ؛ اهل تحقیق خود چنین گویند ؛ بنده نیک به ز
خواجه بد سلک چهل و نهم بباید دانست که توبه بدل طاعت ست چنانکه خاک بدل
آبست اگر عوض طاعت حسنه هست ثمره توبه محبت ست ان الله یحب التوابین
عزیز من اگر وقتی دست بدعا بر داری که ان بغیر اجابت مقرون نشود زنهار از بن درگاه
نومید نشوی اگر ترا و زیر خویش نکند امیر خویش کند اما اگر خدای ترا نیامرزد که تو اند
آمرزید و من یغفر الذنوب الا الله بزرگی را پرسیدند قرآن میفرماید ادعونی
استجب لکم چونست بعضی از اهل طاعت میخواهند نمی یابند و بعضی از اهل معصیت
میخواهند می یابند گفت عن انس عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال ان جبرئیل

علیه السلام موکل بحاجات العباد فاذا دعا الله تعالی عبده المومن قال یا جبرئیل اخبس حاجة عبدی
فانی احبه واحب صوته واذا دعا عبده الکافر قال یا جبرئیل اقض حاجته فانی ابغضه وابغض
صوته عزیز من بعضی از بندگان از آنها اند که حضرت صمدیت تعالت الاوه چنانچه ایشان را
دشمن دارد التماس ایشان را دشمن دارد و بعضی از آنها اند چنانچه ایشان را دوست دارد
بشنو مسافر سبحانی الذی اسری بعبده لیلا شب معراج در زاویه از زوایات سماوات
شنید که یکی باوازی حزین تری گفت ارنی ارنی پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت یا جبرئیل
من الذی زاحم موسی فی ورده جبرئیل گفت یا رسول الله ازین چنین ناله جز موسی که جرعه
تواند نوشید هو موسی هو موسی قطعه گفتی نالها خود را باش ‌ؑ طمع بی درد
بس ملول بود ‌ؑ ناله کس قبول نبود لیک ‌ؑ ناله اهل دل قبول بود سلک
پنجاه ام قبل السرور بالله السرور والسرور بغیر الله الغرور ای با انبساط و اختلاط
همچو خودی مغرور هیچ نعمتی ورای ان نیست که یکی از خلق بی نیاز باشد عزیز من حیله آن چه
میکنی که بحیله بخلق بپیوندی حیله آن کن که از خلق جدا افتی که ازین سرای سرسری که سراسر
موی ام نمی ارزد از درد سر سری سالم ماند نه او را کسی شناسد و نه او کسی را
فطوبی لعبد لا یعرف الناس ولا یعرفونه عزیز من چنین گویند پادشاهی که سنائی
در وقت سلطنت او بود و هوس دیدن سنائی کرد هر جا که او را بدیدند نیافتند تا
عاقبت از خانه مخنثی بیاوردند چون پادشاه دستها در کش کرده آمد و چون بنشست پای
دراز کرده نشست پادشاه گفت ای خواجه ما شنیده ام که تو حکیم سنائی گفت در من
خلاف چه دیدی گفت من سه چیز در تو دیدم که آن هر سه چیز از قاعده حکمت خارج اند
گفت آن کدام اند پادشاه گفت اول آنست که تو در خانه مخنثی چه کنی سنائی گفت
من هیچکس را در عمل همچون خود نیافتم مگر آن مخنث را بنابر آنکه مرا تمام هیبت مردان آفریده
اند اما از من کار مردان نمی آید و مخنث را نیز بر هیبت مردان آفریده اند اما از وی هم کار
مردان نمی آید پس من مخنث طریقم و او مخنث شریعت گفت چون آمدی گفت ۲ دستها بسته چرا آمدی
از آنکه پیش تو وقتی بسوال نخواهم گشاد گفت چون نشستی پای برای چه دراز کردی
گفت از بهر آنکه تا بدانی که من شخصی ام بی ادب تا بار دیگر مرا نخوانی و وقت من مرا
و وقت خود را ضایع نکنی قطعه گفتی اهل گوشه گوشه نگو ‌ؑ وه ترا روزگار ضایع کرد
گوشه نشین

گوشه نشین چون ز گوشه بیرون رفت ‌ؑ وقت خود را تمام ضایع کرد سلک پنجاه و یکم
ایها الکون اطیعوا الله بقدر حاجتکم الیه واعصوه بقدر طاقتکم علی النار ایاکم واعمروا الدنیا
بقدر مسکنکم فیها وتزودوا للآخرت علی قدر المقام بها عزیز من مرد هشیار می باید که همه
وقت خود را مشغول دنیا و دنیا ندارد که از دنیا بهمان قدر پیش کار نیاید که بدیگری دهند
کسی که بامداد برخیزد و اندوه او از دنیا باشد و اندوه او هرگز کم نشود ای برادر بی آبی دنیا
را چه آب دهیم چون مهتر آدم علیه السلام در دنیا آمد و بی آبی دنیا را دید جهل روز
بیهوش بود دنیا که تمامی او یک مشت خاک پیش نیست در طلب او عمر خود خاک
نمی باید کرد طرفه این که با چندین طلب هیچ مطلوب هم در دست نمی آید بشنو بشنو
وقتی حکیمی یکی را می پرسید تو دنیا را چه طریق می طلبی گفت بجهد تمام گفت آنکه آنچه
مطلوب است می یابی گفت نی حکیم گفت دنیای فانی را که با چندین جهد می طلبی
نمی یابی عقبی باقی را که در طلب او هرگز جهد نکرده چگونه خواهی یافت اهل حلاوت
گویند من مرض بحب الدنیا لا یجد حلاوة ذکر الآخرة لان المریض لا یجد حلاوة الاشیاء
کما هو سبحان الله امروز در هر کنجی صد مریض ازین جنس پیش است و در شهری یک طبیب
این مریض هم نیکویی نیکان را برداشته اند و بدان را بگذاشته آری چون روز قیامت
قریب گردد هر چه در دنیا نیکوست آنرا بردارند ابن عباس میگوید رضی الله عنه
اذا کان آخر الزمان یبعث الله تعالی جبرائیل حتی یرفع خمسة اشیاء من
الارض الی السماء القرآن والعلم والرکن الیمانی ومقام ابراهیم والانهار خمسة
یعنی السیحون والجیحون والدجلة والفرات والنیل وهذه الخمسة من الا
النهار الخمسة زهی بی آبی دنیا که در آخر وقت آبی هم نخواهند گذاشت عزیز من
دنیا خود بی آب است اما از وی آب ترکیب است که بدین بی آبی راضی گردد
قطعه گفتی دل مبند بر دنیا ‌ؑ طرفه مرغی که دل بگل بندد ‌ؑ نیست دنیا مگر که
که خاکی ست ‌ؑ کس بخاک چگونه دل بندد سلک پنجاه و دوم انگبین بیابانی که
هیچ وقت زنبور خانه دنیا نشورانیده اند و هم حال چون زنبور انگبین بر بهم شهد
افشانده چنین گویند ان النحل مع خستها لما اکل بالهام الحق صار ما یخرج من بطنه
شفاء وآدم علیه السلام مع صفوته لما اکل بغیر الهام الحق صار ما یخرج من بطنه

خورد و خوش نیست بسیار

ننشانی و عنایی ای پاک لقمه پاک کارها دارد بزرگی را پرسیدند خوردن حلال چیست
گفت خورنده او نه درین جهان ضامن باشد و نه در آن جهان مو اخذ قیل الحلال
الذی قد انقطع عنه کالحلیه عقلا النفس خود را همه وقت از آرزوی حلال مانع
شد نفس او هیچوقت آرزوی حرام نکند هر که بسیار خورد اگرچه حلال است گوشت
او بسیار شود و هر که گوشت بسیار خورد باشد در وشهوت بسیار باشد و هر که
در وشهوت بسیار بود گناه بسیار باشد و در هر که گناه بسیار باشد در و قساوت
قلب باشد و هر که قساوت قلب باشد مقلب القلوب تعالی و تقدس در و نظر
رحمت نکند چنین گویند هر که یک لقمه حرام خورد چهل روز تیر دعاء او بر نشانه
اجابت نرسد و چیزی حلال کردن از اعظم امور و اصعب اعمال است و از اینجاست
که حضرت رسالت ایم او را جهاد خوانده است قال علیه السلام طلب الحلال جهاد

حاصل

بشنو بشنو وقتی سالم القلبی بر امام شعبی رفت و گفت مرا آرزوی خوردن حلال
میکند امام شعبی بر سبیل طیبت گفت اگر همچنین میخواهی برو در جزیره از جزایر
دریا ساکن شو بدست خود ماهی میگیر و در آفتاب می پز و میخور او برفت و دوازده
سال همچنان کرد چون امام شعبی از بیم حجاج بیرون شد اتفاقا اتفاق بهد آن جزیره
او را دید ضعیف و نحیف و سیاه شده ماهی در آفتاب انداخته و خود بنماز مشغول شده
امام شعبی گفت حرامی شناسی گفت بگو می شناسیم گفت من کیستم گفت تو آنکسی
که مردمان را حلال خوردن میفرمایی و خود نمیخوری اگر تو لقمه حلال خوردی از بیم حجاج تا اینجا نرسیدی

قطعه نخست تا توان حلال طلب ❊ دوره شبهه خار ها دارد ❊ نان بی شبهه را کجا بینند ❊
لقمه پاک کارها دارد سلک چهارم در بیان قیل نقصان الدنیا زیادت الآخرت و نقصان الآخرة
زیادة الدنیا ای همه کامل و هم مکمل مردان کامل گویند آدمی را استعداد و کمالات
داده اند و در دنیا ناقص فرستاده تا کمالی حاصل کند عجب حالتی از ناقصی میخواهند کمالی
حاصل کنند بعضی میکنند زهی استعداد مردان دین که از ناقصی کمال حاصل کرده اند
که ایشان را بواسطه آن کمال نه انکه کامل بلکه مکمل میخوانند و کمال مردان در آنست
که ایشان مکمل کردند و این درجه انبیاء است و درجه بعضی از اولیاء عزیز من
کمال تو در نقصان معین مدیح است و همه نقصان تو در کمال معین مدیح است

آری نقصان الاخرت و زیادة الدنیا نقصان الآخرة عزیز من لما ولدت فاطمة لما
رضی الله عنها توقف النبی صلی الله علیه وسلم فی تسمیتها فجاء جبریل وقال یا رسول الله
سمها فاطمة فقال النبی صلی الله علیه وسلم لما ذا قال لانها فطمت عن حظوظ الدنیا اینک
ازین خواهد بود که کرامات حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمودی بین قبری
ومنبری روضة من ریاض الجنة زیرا که فاطمه آنجا خفته است و در این همه تنویره
کمال دین از نقصان دنیا بود بشنو بشنو یعقوب فاریابی که یعقوب کنعان
طریقت بود میگوید وقتی زاهدی مهمان مترهدی بود مترهد مایده با تکلف
پیش او آورد زاهد چون آن بدید گفت ای یعقوب هیچ میدانی یا بادا
نی این مایده از چیست گفتم نمیدانم گفت از خرابی محراب آن صاحب مایده
مطلع نخست فقر شحنه الیست درشت ❊ هر کس او را چگونه دارد دوست ❊ نان
درویش در نمک نرسد ❊ فقر ترک جهالت و هر چه در وست سلک پنجم و چهارم
ارباب مروت گویند قیل الراهب لم ترکت الدنیا قال لان ترکها مروة بزرگی را
پرسیدند مروت چیست گفت بذل الندا و ترک الاذی حسن کر سرا حسن بود گفت
المروة صدق اللسان واحتمال عثرات الاخوان وبذل المعروف لاهل الزمان
وکف الاذی عن الجیران دیگری را پرسیدند مروت چیست گفت المروة ترک
معصیت الله حیاء من الله والمحافظة علی طاعة الله لوجه الله الفرار من غیر الله تعالی
الی الله عزیز من مروت آنست که تو در نظر پادشاه تعالی آنچه پسندیده آنحضرت نیست
نکنی و آنکه ترا محروم کند او را بهره مند گردانی کسی که ترا از و رنجی رسید او را راحت رسانی
بزرگی میگوید کسی که او مروت ندارد گواهی او هیچ ندارد بنده نخست گوید صاحب مروه
کسی است که از وی مروتان نرنجد بعضی گویند صاحب مروت کسی است که او دشمنان را
در نظر دوستان ببیند ای برادر طایفه که ایشان را دشمن دوست کرده هرگز باشد دوستان
دشمن کردند و این همه ثمره آنست که این طایفه از غایت مروت با دشمن خود هم می سازند
بشنو بشنو ماری را پرسیدند چون افسونگر بر در سوراخ تو آید و چیزی نرم نرم بگوید تو
از سوراخ بیرون چرا می آیی که ترا بگیرد گفت از مروت نباشد که یکی بر در خانه من آید
و گوید بیرون آی من بیرون نیایم قطعه نخست رفق کارها دارد ❊ عنف تو با رفیق

شیون است ٭ رفق با دوستان نمیکوییم ٭ رفق کن با کسی که دشمن است سلک چهارم و پنجم عبدالواحد که بنده الکاله بود میگوید العاقل اذا امر بشیء کان من اعمل الناس به و اذا نهی عن شیء کان من اترک الناس اتی بمه و قست دیگران را در صدق وصیت کرده خود در محبت کاذب بوده در محبت دوست کسی صادق باشد که خانهٔ دل از غیر دوست خالی دارد و هرچه دون او ست در حجره باطن نگذارد از ری یکی در توجه اصلی متوجه شود و گوید انی وجهت وجهی لله و فی قلبه فی تلک الحالت شیء سوی الله فهو کذاب ای دوست روی چون روی بدوست آورده از همه روی بگردان و رخ از همه بتاب اگر از ین تا فتن کو فته مالی من ضامنم و اگر در یک دل دو محبت را جای دهی و بیک جان دو کس را دوست داری از تیغ غیرت هرگز سر نبری و قتی درویشی که شیر بیشه این راه بود یکی او را دید در راهی میرفت دست بر چشم نهاده و گوش او بر سید این چیست گفت این را بر من موکل کرده اند و فرموده اند هر گاه که این در غیر ما آویزد تو در روی او بزن آری مرد بینا کسی است که او چشم بهر سوی نگشاید و ملک از و بیا جانب دنیا که غیر او ست ننگرد چنین گویند و قتی شخصی دیناری چند بر درویشی برد درویش نظر بپوشید و می گفت دیر بازیست که من دینار را سه طلاق گفتم در مطلقه ثلثه نظر کردن حرام است عزیز من هر که چشم خود از حق بپوشد و هم نظر در باطل کند او هرگز از وسواس شیطانی نجات نیابد و قتی احمد صغیر با شیخ خود که کبیر عالم طریقت بود میگفت مرا وسوسه شیطانی زحمت بسیار میدهد شیخ می گفت پیش ازین صوفیان به سخر میکنند ای درویش اگر بینائی باطن داری بکلی چشم از خلق بر بند و نظر از عالمیان بردار و از گفتگوی خلق مترس که از زبان خلق ابو یزید خلاص نیافته است تو کی یابی بشنو بشنو وقتی ابو یزید قدس الله سره که عارف ترین از واز مادر نزاد زاد خود را بر شتری نهاده در راهی میرفت مردمان گفتن گرفتند شیخا چندین بار بر پشت شتر چرا نهاده گفت یکی جانب او و بار من نگرید چون نگریستند یک بلیتی بار از پشت او دور همه متحیر ماندند بعده گفت سبحان الله عجب کاریست اگر حال خود را از خلق پنهان میدارم ملامت میکنند و اگر آشکارا میکنم طاقت نمی آرند هیچ نمیدانم که با ایشان بچه طریق زندگانی

توان کرد قطعه تحتسبی از زبان خلق که رست ٭ لطف شوری میان خلق فکند ٭ خالق کو زبان بخلق داد ٭ سلک پنجاه و ششم ٭ قد جاء رجل الی النبی علیه السلام وقال یا رسول الله ما الفقر قال خزانة من خزاین الله تعالی صلوات الله علیه که یکی از نیکان در بابی فقر بود کفی الفقر مشقة فی الدنیا و مسرة فی الاخرة والغنی مسرة فی الدنیا و مشقة فی الاخرة عزیز من مسرتی و مشقتی که در دنیاست چون هر دو را زوال در عقب ست نه آن مسرت را مسرت توان گفت و نه آن مشقت را مشقت توان خواند اما مشقت و مسرت آنست که لا یزال است و او را اسلار و ال در عقب نه ای برادر در فقر اگرچه مشقت ست اما مشقتیست که نتیجه او مسرت ست درویش را کدام مسرت ازین بالاتر که نه در دنیا کسی را با او حسابی ست و نه در آخرت خدای را با و عتابی ابو حازم گفتی ما در و بیشی خویش با توانگران دو روز مقاوم دیگر روز مخالف یعنی دردی و فردا موافق آیم و یکروز مخالف یعنی دردی ازان موافق ایم که امروز نه راحت دیدیم او بر قرارست و نه محنت دیده باد در فردا ازان موافقیم که هیچ معلوم نیست که فردا محنت و راحت من داو بر قرار خواهد ماند یا نه فبقی الیوم الذی نحن فیه بشنو بشنو درویشی چگونه بی چیزی نباشد یکی را پرسیدند درویش را روا باشد که از کسی چیزی بستاند گفت اگر بداند در حال ستدن بدیگری خواهد داد روا باشد درویش آنست که او چیزی نباشد و اگر چیزی باشد هم او چیزی نباشد روزی حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم با وجود خزاین آسمان و زمین خود را میان درویشان تعبیه کرده بود در حجره از حجرها منتظر بر نشسته چیزی از برای خوردن است بشنوای خانه گفت یا رسول الله خواجه خانه تو هیچ چیزی آورده که میخوانی پیغمبر صلی الله علیه وسلم درین سخن تبسم کرد و گفتن گرفت مرحبا بشعار الصالحین مرحبا بشعار الصالحین قطعه تحتسبی ان الفقر خوش میباش ٭ گرچه کس در غنا نباشد خوش ٭ فقر آن چنان خوش شد از فقر ٭ که کس در غنا نباشد خوش سلک پنجاه و هفتم محنت نشان عالم عشق که از طوقان محبت طوقی در گردن دل دارند چنین گویند من یرید ثواب الشدة لا یشتهی المخرج عنها لان الذهب الخالص یجرب بالنار والرجل الصالح یجرب بالبلاء عزیز من هر که با شد از بلا احتراز کند مگر عاشق که این قوم نه از مضرت خود گریزند و نه در منفعت خود آویزند آری کسی که او خود را فراموش کند او چه داند که منفعت و مضرت

اوصیت فمن لایدری معنی الخلاء من این یدری ان الخلاء موجود او محال ای برادر
هوشیار هرچه کند اگرچه تمام ست بتول نبود و دیوانه هرچه کند اگرچه تمام ست نتولسد
این حیثیت کسی که بقدم رود قلم بر وی رود اما کسی که در عدم رود قلم بر وی چه رود عزیز
من هر سری را طاقت صداع عشق نباشد عاشقی را دیدند رنجور شده گفتند ترا چه
افتاده برآور دا الطبیب امرضنی الطبیب امرضنی **بشنو بشنو** کلمات قدسی التفسیر قرار
کردن حلال ست اما رموز عشق را بیان کردن حرام بزرگی میگوید وقتی من در واقعه
حسین منصور فکر میکردم که او چون بنده بود از بندگان صادق با او آن سیاست
از چه رفت در سر من فرو خواندند سری از اسرار عشق با او در میان نهادند و او
آن را کشف کرد انا الحق گفتن گرفت و هرکه سر پادشاهان کشف کند او مستحق و مستوجب
سیاست گردد **قطعه** نخشبی سر عشق کشف مکن ** مرد معنی که هر بهره نسفت
عاشق کامل آن کسی ست که او ** گرچه سر داد سر عشق نگفت **سلک هجدهم و هشتم**
معلوم عالمیان و مفهوم آدمیان ست که آدمی درین سرای دو دری بمنزله ۲ برادر
مسافرست اما مسافری که راه سلوک گذاشته در جهت راست
میرود ای در منزل دنیا فرود آمده و این منزل را خانه خود تصور کرده مسافر هم اگر در
اثنای راه خانه کند بکعبه مراد کی رسد ای رونده بهر منزلی فرود آید باید که چندان بگرید
که خاک آن منزل گل کند اگر گویند این چه میکنی گوید خاک این منزل را از غبار قدم
آلوده خود می شویم عاشقی را دیدند در کوی معشوق آب از دیده گشاده بود و زار زار
میگریست گفتند این چیست گفت خاک کوی محبوب را از مشک اشک می بیزم
تا میان من و او روزی غباری نخیزد عزیز من درین راه که تو قدم در و نهاده هیچ غباری
تیره تر از تن خاکی نیست اگر هم در راه معنا دان نیکو که غبار از میانه نخیزد اما درین راه
آن نیکو که این غبار از میانه برخیزد اندر آنچه شیخ ابوبکر موی تاب که موی در موی خود
کاری داشت از این عالم بدان عالم خواهد خرامید بنده نخشبی بعیادت او رفت او را دید
هر زمان این نظم که صد هزار سر درو منظم ست بر زبان می راند عزیز من قالب چون غبار
ست میان من و تو آمد که اینکه از میان برخیزد وقتی شیخ المشایخ عبدالله خفیف
قدس الله روحه بیمار شد طبیبی بر سر وقت او رسید گفت ایها الشیخ ما العلة
قال الوجود اذا بزال زالة العلة **قطعه** نخشبی جسم کن چو روح لطیف ** اگر شناخت

همه

همینه لیبی نیست ** بهر قطع علایق دنیا ** پای بندی که هست آن نیست **
سلک نجاه و نهم حکام احکام طریقت که جهان محکوم حکم ایشان ست چنین
گویند وقتی کسی که محکوم کریم باشد به که حاکم نفس خود باشد و لهذا یکی از سجاده نشینان
هر جمعه که از خانقاه بیرون آمدی یاران را پرسیدی در مسجد کدام راه می باید رفت
روزی یکی با او گفت سالهاست که تو در مسجد میروی راه نمیدانی گفت تمیدانم
اما راهی که ما در و قدم نهادیم در و محکوم بودن بهتر از آن که حاکم بودن آری خود را
طفیل دیگری دانستن کاریست **بشنو بشنو** وهب منبه میگوید کعب اخبار
در مسجد پس همه صفها استادی او را پرسیدند درین زیر چه سریست گفت
من در توریت خوانده ام در امت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم و علی آله
مردان باشند چون یکی از ایشان سر بسجده نهاد سر از سجده نیکو بر ندارد که حضرت
عزت هرکه در پس او باشد او را آمرزیده بود من نیز پس همه می ایستم باشد که درین
میان کسی باشد که بطفیل سجده سره او کار من هم سره گردد **قطعه** نخشبی در میان
مبین خود را ** قطره را چه سیل میدانی ** همه کس در طفیل تو گردد ** گر تو خود را
طفیل کس دانی **سلک شصتم** بباید دانست که طاعت بر دو نوع ست
یکی را طاعت لازم گویند دوم را طاعت متعدیه خوانند طاعت لازم آنست
که منفعت آن هم بصاحب او منحصر باشد کالصلوة والصوم وغیر ذلک و طاعت
متعدیه آنست که منفعت آن بغیری سرایت کند کالانفاق و لاشفاق وغیرهما
الکنون بدانکه تایب آنست و متقی را برابر ندو متقی آنست که او گناهی نکرده باشد
و تایب آنست که او را گناهی نمانده باشد پس در عدم گناه هر دو برابر باشند اگرچه بعضی
متقی را بر تایب راجح میدارند و میگویند تایب آنست که رشته اعتقاد او وقتی
گسسته ست و متقی آنست که رشته اعتقاد او هیچ وقت نگسسته ست و گسسته
را اگرچه باز بپیوندند اما در زور چون چیزی نباشد که او گسسته باشد **بشنو بشنو** وقتی
یکی از انبیای بنی اسرائیل دو کس گفت گوکنان بر پیغمبر آن وقت رفتند و گفتند
متقی راجح ست و یا تایب آن پیغمبر را فرمان رسانیدند ایشان را بگو امشب شما
هر دو در مسجدی ملازمت کنید بامداد گفتند بخیزید هرکه اول در نظر شما آید از و مسئله
خود را بپرسید همچنان کردند مردی پیش ایشان آمد از و مسئله خود را استفسار کردند

اوگفت من مردی ام جولاهه از اینها ندانم اما جوابی ام از علم خویش خواهم گفت ای عزیزان در
وقت بافتن بعضی تارها از اینهاست که وقتی نمی گسلد و تا کمی رنجانند و بعضی از اینها
که می گسلد و مرا میرنجانند و نزدیک من آن تار که نمی گسلد بهتر از آن تاری که میگسلد
قطعه تخمی اعتقاد را سبحه دان بیشتر بود نیست در نه کل گرچه رشته به
گردان تو کشند رشته اعتقاد خود مگسل سلک شصت و دوم روشن باطنان که از نور
ضمیر خفا با عالم برهنند چنین گویند اگر شمع توفیق طاعت در ضوء باطن تو افروخته اندی باید
که آن را از نظر نامحرمان پنهان داری اگر چه شمع پنهان نماند مردان غیب خود را همه وقت
داشته اند پنهان حق تعالی همه وقت ایشان را ظاهر گردانیده است آری مردان دین
از آفتاب طالع طالع تر اند و از مهتاب لامعه لامع تر و آفتاب طالع را که تواند پوشید
و مهتاب لامع را که مستور تواند داشت ابراهیم ادهم رحمة الله علیه که آفتابی پنهان بود
در بسیج مرحله چند روز یکجا نبودی از بیم آنکه نباید که او را بشناسد خواجه ابوالحسن نوری
نور الله مضجعه وقتی در مناجات خویش میگفت الهی استرنی فی بلادک بین عبادک
آوازی بشنید یا ابا الحسن الحق لا یستره شیء بشنو بشنو وقتی درویشی را پرسید بلخ
بعضی درویشان نقل میکنند بعد از نقل مشهور همه جهان میشود گفت کسی که در
حال حیات در استتار خود کوشیده است او بعد ممات چنان می شود که نام او منتشر
میگردد و آنکه در حیوة در خمول خود کوشیده است او بعد از ممات چنان می شود که مشهور
همه جهان میگردد فطوبی لمن لا یعرف الناس ولا یعرفونه قطعه تخمی در زبان خلق فتاد
مرد را عافیت بمستوریست هر که کم نام زیست خیری یافت اندرین راه خمول مشهوریست
سلک شصت و سیوم طایفه که از مایده الجوع طعام الصالحین وجه چاشت ایشان است
چنین گویند زحمت گرسنگی از آنهاست که بدانگی دفع شود اما زحمت سیری از آنهاست
که بگنجی هم دفع نگردد و حجاب این راه احتلام را عقوبت خوانند بنا بر آنکه احتلام
علامت سیری است هر که سیر خورد حلاوت عبادت نیابد و حفظ او کند و او را بر
خلق شفقت نباشد بنا بر آنکه همه را همچون خود سیر داند و عبادت کردن بر
گران نماید بامداد چون مومنان گرد مسجد گردند او گرد مزابل گردد چنین گویند آدمی
چون سیر شود اعضای او بشهوت گرسنه شود و چون گرسنه شود اعضا را او از شهوت
سیر گردند شب در جهان وقتی در آید که آفتاب فرو شود و شب دل وقتی در آید که

معده پر گردد

معده پر گردد عزیز من دنیا نه همین مال و اسب و خدام است بلکه بزرگی میگوید بطنک
دنیاک هر چه کمتر خورند از تارکان دنیا باشند و هر چه بیشتر خورند دنیا شد شیطان گوید
سیری که در نماز باشد من با او معانقه کنم و گرسنه که در خواب باشد من از و بیرون
شوم پس توان دانست که سیری که در خارج صلوة باشد شیطان را بر و چه حد تسلط
باشد و گرسنه که در نماز باشد از و تا چه غایت نفرت بود بشنو بشنو وقتی مردی بر درویشی
رفت و گفتش گرفت مرا عبادت کردن بیاموز درویش گفت تو طعام چگونه می
خوری گفت سیر با نیم کلا گفت سیر درویش گفت سیر خوردن رسم ستوران است
اول تو برو طعام خوردن بیاموز بعده بیا تا من ترا عبادت کردن بیاموزم قطعه
تخمی معده پر نمی باید راه درویش خارها دارد شکم پر نشان نفسانیست
قلقل فوت کارها دارد سلک شصت و چهارم اصحاب تجربه گویند این آیا هست هر که در
روز نیکی میکند شب جزای آن می یابد هر که در شب بدی میکند در روز سزای آن
می بیند عزیز من هر که بصدق از سر شهوت برخیزد حق تبارک و تعالی از آن کریم تر است
که او را عذاب نکند اگر غافلان بدانند که از ایشان چه فوت می شود همه بمرگ مفاجات
بمیرند اما غافلان را آن کجا که صورت معرفت توانند دید اگر معرفت را بر چیزی صورت
کنند بر روشنایی که در دنیاست پیش او تیره نماید اما چنین دانم که این روشنایی
در دنیاست از عالم برده اند و اگر نه عالمیان مشت در تاریکی چرا میزیستند پیش از ین
مردمان همه دارو بوده اند که از وجود ایشان اصلا یک دردی نرسیدی و این زمان
همه درد اند که از وجود ایشان اصلا یک دارو نمیرسد اگر چه درد را دارویی که هست از عالم
دیگر است بشنو بشنو وقتی یکی از خلفاء پسر زالی را حبس کرده زال بر و رفت و گفت
پسر مرا آزاد کن او گفت که من حکم کرده ام تا من خلیفه باشم پسر تو از حبس بیرون نیاید
زال چون این سخن بشنید بادرد تمام روی سوی آسمان کرد و گفت ای سلطانی که حبس
و اطلاق عالمیان در قبضه قدرت تست خلیفه تو این حکم کرده که شنودی نمیدانم که تو چه
حکم خواهی کرد این سخن در واندوز در گوش خلیفه افتاد دل او بغایت نرم شد فرمود
تا پسر او را از حبس بیارند خلعتی فاخر بپوشانند و بر اسبی قیمتی سوار کنند و در کوچهای بغداد
بگردانند و این ندا کنند هذا عطاء الله علی رغم خلیفته قطعه تخمی حکم خلق چیزی نیست

مرد این راه کیست در عالم ٭ در جهان حسکم هیچکس نشود ٭ حکم حکم خدیست در عالم ٭
سلک شصت و چهارم بباید دانست که زکوة بر سه نوع است یکی زکوة شریعت و آن
آنست که از دویست درم پنج درم بدهند دوم زکوة طریقت است و آن آنست که از
دویست درم پنج درم نگاهدارند سوم زکوة حقیقت و آن آنست که همه بدهند و وجه
افطار برای خود ذخیره نکنند و لهذا بزرگی را بر سیدند حکم زکوة چیست گفت بر دیگران
واجب گفتند بر تو واجب نیست گفت اگر بدست من مالی افتد من آن را تا آن زمان
نگاهدارم که بر من زکوة واجب گردد هر که چیزی بکسی دهد از سه قسم بیرون نباشد یکی را
زکوة گویند دوم را وقایه سوم را صدقه اما از برای قبول صدقه پنج شرطست دو
پیش از عطا و دو در حالت عطا یکی بعد از عطا از آن دو که پیش از عطاست یکی آنست
که آنچه خواهد داد می باید که از وجه حلال دهد دوم آنست که نیت کند که آن بکسی دهد
که او آن را در وجه صلاح خرج کند نه در وجه فساد و آن دو که در حالت عطاست یکی آنست
که بتواضع تمام دهد و دوم آنکه خفیه دهد و آن یک شرط که بعد از عطاست آنست
که آنچه دهد بس آنرا بر سر زبان نیارد بشنو بشنو آن روز که صدیق اکبر رضی الله
تعالی عنه تجرید اختیار کرد و چهل هزار دینار بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
آورد و گلیمی پوشیده و بسیخی در و زده همدران حال مهتر جبرئیل علیه السلام
نازل شد همدران لباس پیغمبر صلی الله علیه و سلم و علی آله بر سید که این چه لباس
ست گفت یا رسول الله امروز ملایکه فرمان است تا موافق ابوبکر گلیمی بپوشند
و بسیخی بر دوزند قطعه تخسیس در سخاست سود همه ٭ کیست گو این سخن
بیان نکند ٭ تا توانی بکس بده چیزی ٭ هیچکس در سخا زیان نکند سلک
شصت و پنجم سرمایه داران سود آخرت گویند تا سرمایه ایمان با توست هرگز زیان
نخواهی کرد عزیز من وقتی یکی از پادشاهان بر امینی مصادره کرده بود و هر چه برد
بود بستد روزی دوستی او را بر سید چونی گفت نیک و خوش گفت همه
چیز از تو ستده اند خوشی تو از چیست گفتند تا دین هنوز با من ست ای
درویش جائیکه زنار دار خود را سرمایه خود داند تسبیح از تسبیح خود زیان دارد اما کار بعبدی تعلق
باطن دارد و مردان خدای هر چه کنند از برای خدای عز و جل کنند و نیت ایشان همه حق

بر زنار

باشند بردوام حق

باشند بر دوام حق و لهذا وقتی درویشی بود بغایت معتبر بر کرانه آبی صومعه داشت
روزی طعامی مهیا کرد و زن خود را گفت این طعام ببر و بگذار بکرانه آب درویشی نشسته
ست او را بده زن گفت آب عرق آب ست من نتوانم گذشت گفت برو آب را
بگو ای آب بحرمت آنکه این شوهر من هیچ وقت با من صحبت نکرده ست که مرا راه
دهی زن بر کرانه آب رفت و این سخن بگفت آب بشکافت و راهی پدید آمد آن
زن گذاره شد و آن طعام بدان درویش داد و آن درویش هم پیش او بخورد و گفت
اکنون تو باز گرد زن گفت مرا شوهر من سخن گفته بود من از برکت آن از آب
بگذشتم اکنون بکدام استظهار باز گردم درویش گفت برو آب را بگو ای آب بحرمت
آنکه این درویش سی سال طعام و آب نخورده ست مرا راهی ده زن همچنان کرد در حال
راهی پدید آمد زن در خانه آمد و گفت ای خواجه سالهاست که تو با من صحبت میکنی و آن
درویش هم پیش من طعام بخورد من دو دروغ یاب گفتم مرا چگونه راه داد شوهر گفت تو
دروغ نگفتی من هر بار که تردیکی با تو کرده ام از برای ادای حق تو کرده ام نه از برای هوای
نفس خود و آن درویش نیز سی سال ست که طعام خورده ست بهوای نفس نخورده
ست مگر از برای قوت طاعتی حاصل شود قطعه نکاح مردمان پیشینه ٭ اگر اجزای
شان آلوده ست ٭ هر چه در وقت خویش میکردند ٭ همه بهر رضای حق بوده ست ٭
سلک شصت و ششم بباید دانست درمیان بنده و خداوند هیچ بابی نزدیکتر
از افتقار نیست و هیچ حجابی درشت تر از دعوی نیست هر که مدعی باشد خایف نباشد و هر که
خایف نباشد امین نباشد و هر که امین نباشد او را بر خزاین پادشاهان اطلاع ندهند
و خدای بی علت تعالی و تقدس هر ساعت بنده را عطای دهد هیچ معصیتی بالاتر از
فراموشی حق نیست بندگان خاص حق اگر وقتی دم زدنی از یاد حق غافل شوند آوازه
موت ایشان در ملکوت آسمان و زمین افکنند که آن فلان مکر بمرد که از یاد حق غافل
شد ای برادر اگر تو همه وقت در یاد حق باشی وقت رفتن ترا ازین سعادت محروم
نکردانند کما تعیشون تموتون طلحه مالک گوید آن روز که سهیل در دنیا آمد روزه دار بود
و آن روز که از دنیا برفت هم روزه دار بود اگر در جهان طاعتست همین ذکر حق ست و ذکر
حق کردن کار زنده دلانست تا نفس کسی نمیرد دل او هرگز لباس حیاة نپوشد یکی

بزرگترین عطا یا آنست که او را در دل حق خود الهام دهد که

برسیدند که کدام سفر سخت تر گفت از نفس خود سفر کردن درین وقت هر نفسی که
هست از یکی ازین سه حال خالی نیست یا کافر یا منافق یا مرائی عزیز من جهد کن
تا ازین سه صحبت صحیحی دیگر بدست آری بشنو بشنو روزی یکی بر درویشی رفت
و گفت من میخواهم که چند روز با تو باشم درویش گفت چون من نخواهم بود با که خواهی
بود گفت با خداوند تعالی گفت همچنین پندار که من نه ام تو همین ساعت با خدای
باش قطعه نخستین با خدای خود می باش ✽ نیست عاقل گر تو جدا باشد
خوشی وقت با خداست تمام ✽ وقت او خوش که با خدا باشد سلک شصت و هفتم
باید دانست که یکی از علامات اهل صلاح آنست که ایشان سخن نگویند مگر بجائی چنانچه بگفتن
ما بسته چندین کسان بوده باشند که ایشان سالها سخن نگفته باشند مگر بزبان قرآن
زرودی وقتی بزرگی سالها بمهر خاموشی بر درج دهان نهاده بود او را گفتند چرا سخن نگوئی
گفت از نگون گویم یا از مکون مکون در سخن نمی گنجد و مکون خود بگفتن نمی ارزد چنین
گویند روزی شخصی از درویشی چیزی پرسید درویش او را جواب نگفت آن
شخص آغاز کرد چون سست من با تو سخن میگویم تو هیچ نمیگوئی درویش گفت
ای خواجه من چون تو بیکار نیستم که بگفت و شنید مالایعنی مشغول گردم قیامت
چون حبل الورید در گردن آن نشسته است من باستعداد آن مشغولم عزیز من
سالک می باید که وقت خود را بگفت و شنید ضایع نکند که عمری بگفت و شنید
رود آن را عمر نتوان گفت بیشتری از روندگان مباهات بتکلم بسیار و کشت شمار
کنند وقتی صوفی کردنده پیش عزیز فضولی میکرد که من آنجا گشته ام آن عزیز گفت
افسوس که از آنجه بوده هیچ نگشته مرد کامل کسی است که او بی جهت سخن نگوید از هیچ
شادی شاد نشود و از هیچ غمی غمگین نشود و نگردد و با این همه از عتاب نفس خود غافل
نباشد که احتساب با نفس خود کردن کاریست که چنین گویند در بنی اسرائیل زاهدی
بود هفتاد سال عبادت کرده وقتی حاجتی او را پیش آمد دعا کرد مستجاب نشد
با نفس خود در عتاب شد ای نفس اگر طاعت تو خالص بودی دعای تو مستجاب
شدی در حال پیغمبران وقت را فرمان رسانیدند که آن زاهد را بگو این یک ساعت
عتاب تو با نفس خود بهتر از عبادت هفتاد ساله قطعه نخستین در عتاب نفس

بدانی

میاش ✽ ورنه خود باطن تو خون گردد ✽ هر که با نفس خود عتابی کرد ✽ از عتابی همه
مصون گردد سلک شصت و هشتم باید دانست که از علم عمل مطلوب است نه
روایت چنانچه از شمع نور مقصود است نه حکایت و اگر کسی از اندک علم در حجره وقت
او افتاده باشد می باید که هم بدانستن امر دیگر است الله الکتفا نکند که دانستن
امر دیگر است و بران کار کردن امر دیگر بشنو بشنو وقتی میان ابو علی سینا
و خواجه سعید ابو الخیر ملاقات شد ابو علی از آن مجلس بجاست صوفی بود
از دوستان ابو علی و از مریدان شیخ ابو علی گفت می باید که بعد از من حاضر و هر چه
درباب من شیخ بگوید بر من بنویسی چون ابو علی برفت شیخ درباب او هیچ
نگفت صوفی پرسید ابو علی چگونه مردیست شیخ گفت مرد حکیم است و طبیب
است و علوم بسیار دارد اما مکارم اخلاق ندارد و صوفی این معنی بر او نبشت
ابو علی بر شیخ مکتوبی نبشت و این چنین نبشت که من در مکارم اخلاق چندین
کتاب ساخته ام شیخ از کجا میفرماید که ابو علی مکارم اخلاق ندارد شیخ چون این
مکتوب بخواند تبسم کرد و گفت من این چنین نگفته ام که ابو علی مکارم اخلاق
ندارد شیخ چون این مکتوب بخواند تبسم کرد گفت من این چنین نگفته ام که ابو علی
مکارم اخلاق نداند و اما این چنین گفته ام که ابو علی مکارم اخلاق ندارد قطعه نخستین
علم با عمل بگو ✽ بر تو باد اگر کار چند کنی ✽ همچنین دان که تو نمیدانی ✽ هم بدانش
اگر پسند کنی سلک شصت و نهم ای پیش همت بلند تو همه بلند همتان پست اگر
ملک سلیمان بیکی دهند و او بدان ننگرد و خسیس همت باشد از مشرق تا مغرب
آن قدر نیست که کبری بدان خوش گردد و نمرود را همه ملک روی زمین بدادند او تیر
و کمان برگرفت و روی بآسمان نهادند تا ملک آسمان هم بگیرد عزیز من درین امت
٢ بهشت که خیر الامم است عالی همت شند که اگر یکی از آن انرا آراسته نمایند که بیا بدین مشغول
شو او گوید این بیهوده ی دهید و مرا از حضرت صمدیت مشغول نکنید وقتی علی
موسی که یکی از خلفا بود شبلی را گفت شنیده ام هر جامه که بدست تو می افتد
تو آتش در و میزنی شبلی گفت اگر مرا دست رسد من آتش در بهشت و
دوزخ زنم که مشغول کننده روندگانند و لهذا چنین گویند دنیا دشمن خدا است

ودشمن دوستان خدای ودشمن دشمنان خدای دشمن خدای ازانست
که دوستان او را از راه می برد ودشمن دوستان خدای ازانست که ایشان را
بخود مشغول میکند ودشمن دشمنان خدای ازانست که ایشان را از
سبب او استدراجی حاصل میشود عزیز من هرچه ترا از دوست مشغول
دارد دشمن تو همانست **بشنو بشنو** رابعه را پرسیدند که تو ابلیس را
دشمن داری گفت نه گفتند چرا گفت با دوست چنان مشغولم که مرا از دشمن
یاد نمی آید **قطعه** نخستینی دوستی عجب کاریست ٭ دلی از وکی بیرون
جاکی نیست ٭ هر که مشغول دوستی کسی است ٭ گر جهان دشمنست او را
باکی نیست **سلک هفتاد و دوم** ایها الطالب اگر طالب مردان راهی ایشان
را در جامه مطلب که صاحب صفر خلقت را چون در پله منجنیق نهادند برهنه کردند
این حضرت ابراهیم همه ایمان بود والایمان عریان **عزیز من** چون ابراهیم با تش
رسیدند آتش را چنان مسکین یافت که ابراهیم را با تش دل بسوخت هم از
اینجاست که صاحب لولاک لما خلقت الافلاک میفرماید بر راه بجکس چندان خار قهر
نروماند که در راه ما آن نه بلا بود که ابراهیم را در آتش انداختند وآن نه محنت بود که زکریا
را اره کردند بلا و محنت این هست که بر سر ما نجستند ما را بر اهل آسمان و زبان مقدم کردانیدند
ومعصیت قربانات آدم بر دامن شفاعت ما بستند راه بی راهان ما را می باید رفت
وازحق عذر مجرمان می باید خواست کار کاهلان ما را می باید کرد که ما را بر مسند قاب قوسین
میرسانند وگاه بر آستانه بوجهل ابوجهل میفرستند گاه ما را شاهد و مبشر القلب میکنند
گاه ساحر و مجنون میخوانند گاه جبرئیل را بر رکاب داری ما میفرستند گاه بی عهد نامه در مکه
نمیگذارند گاه خزاین ملکوت بدر حجره ما می آرند وگاه برای قدر جو بدر انگشت میفرستند
گاه در خیبر بدست جاکری از جاکران ما میکشایند گاه دندان ما را بسنگ ناکرویدگان می شکنند
تا جهانیان بدانند که راه ما راهیست پر بلا اگر سر این راه داری پای از سر کن واگر نه جهت
خود ازین راه یکسو نه که بپای معتاد قطع نتوان کرد **بشنو بشنو** وقتی فرمایند مگر
خمی الکلیه لعایت سنتی تنش محرق داشت یکی دست بر پشت او نهاد گفتن گرفت
یارسول الله من مثل این چنین تب هیچ کس را ندیده ام رسول علیه السلام فرمود چنانچه

نفر ازان

ما ما پیش از شرف و منزلت دیگران باشد محنت و رنج ما نیز سخت تر از
شرف و منزلت محنت ورنج دیگران باشد **قطعه** نخستینی قرب بلی بلا نبود ٭ زخم محکم همیشه بر
دل کانست ٭ هر که از دوست دور از غم دور ٭ غم و محنت برای نزدیکانست ٭
سلک هفتاد و دوم طایفه که نظر ایشان بر کرم اکرم الاکرمین افتاده است اگر نمک
دیگ خواهند از و خواهند واگر علف گوسفند طلبند از و طلبند که کرم کریم تعالی وتقدس
بر ایشان امروز پنهان نیست چون خطاب فقولا له قولا لینا بموسی رسید موسی متعجب شد
که با چنان کسی این چه فضل است خطاب آمد ای موسی چرا امروز تعجب میکنی باش
تا فردا شود آنگاه فضل ما معاینه کنی آورده اند که فردا فرعون بعون را گویند موسی
بر تو رفت تو ایمان چرا نیاوردی او منکر شود از موسی گواه طلبند موسی در
مانده بر حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم رود گوید فرعون کرده و گفته خود را
منکر شد و قاضی بمثل از من گواه میطلبد رسول صلی الله علیه وسلم بعضی امتان
خود را گوید بروید گواهی دهید چون ایشان بیایند گواهی دهند فرعون گوید خداوندا
ایشان امت محمد اند آن روز ایشان کجا بودند که گواهی میدهند ایشان را باز گردانند
بر رسول آیند و گویند فرعون ما را جرح کرد رسول ایشان را تلقین کند که بروید
و بگوئید مقصود از گواهی علم قطعی است و ما را از نص اذهب الی فرعون
انه طغی علم قطعی حاصل شده است چون ایشان برین نوع گواهی دهند فرمان
رسد هذا عدلی مع من قال انا ربکم الاعلی فکیف یکون فضلی مع من قال
سبحان ربی الاعلی **قطعه** نخستینی آنکه گرد خارستان ٭ بوستان را لکجا کند
ضایع ٭ هر که بر دشمنان ببخشاید ٭ دوستان را کجا کند ضایع **سلک هفتاد و دوم**
بباید دانست که امروز روز کار است اگر کاری خواهی کرد هم امروز بکن و هرچه خواهی
آورید امروز آر اگر امروز آب کرمی به از آنکه فردا خون گریی و سود نکند هیچ توانگر
نباشد که او در خانه نزع این تمنا نکند که یا لیت من درویش بودمی ملک الموت
بر سر بالین یکی بر سر آنهالی حریر تکیه کرده و بالین از دیبج زیر سر نهاده اعوان ملک الموت
لکدی بر پهلوی او زنند و میگویند هنوز دعوی خواجگی میکنی وآن دیگر برا به بیند
در گوشه مسجدی و یا در کنج گورستانی بستر از خاک ساخته و بالشت از خشت
بر دخته هنوز او را بجاک پوشانیده باشند که او بخداوند پاک رسیده باشد عزیز من

لکد زن ملک الموت

٣ او را بیند بر

چون دران عالم خواجگی غلامی هست و غلامی خواجگی پس یکی غلام را بانچه بهتر از انکه خواجه ای
من غلام آن خواجهام که غلام وار زندگانی میکند خواجه از غلام گفتن غلام شود و غلام
از خواجه خواندن خواجه نگردد اما کار معامله دارد بشنو بشنو وقتی جهودی حسن بصری
را پرسید شما مارا چه خوانید گفت دشمن خدای تعالی گفت خود را چه خوانید گفت
دوست خدای جهود گفت زنهار هم بنام مجرد غره نشوی که وی در خانه من پسری
زاد من او را خالد نام نهادم و خالد جاودانه باشد و او امروز بمرد قطعه نخستین این
بنام غره مشو ٭ دوست یا دوست این بنام کند ٭ عملی نیک کی تواند کرد ٭ انکه
او اکتفا بنام کند سلک هفتاد و سیوم بباید دانست که کارگذاران کارخانه حقیقت
گویند اگر کسی کاری خواهند کرد باید که گرده خود را کار بندانند در ولایتی که شیر بیشه کرامت
بود گفتن جعفر برای دیدن تو می آید گفت چه شود سگ تر سگ می آید جعفر
صادق را گویند که از صبح صادق صادق تر بود پرسیدند کدام طاعت است
که بنده را از خداوند دور افکند و کدام معصیت است که بنده را بخداوند نزدیکی
گرداند گفت طاعتی که اول آن عجب باشد و آخر آن پندشت و معصیتی که اول
او غفلت باشد و آخر او ندامت بشنو بشنو بشر حافی که سالها سر و پا برهنه بود
میگوید مرا هیچکس تازیانه بهتر از دخترکی نزد و آن دختر حسن بصری بود
رحمة الله علیه و علیها و آن همچنان بود که روزی بر در حسن رفتم و در بزدم دخترکی آواز
داد که بر در کیست گفتم بشر حافی گفت ای خواجه هم ازین راه در بازار رو و نعلین بخر پای
کن تا بار دیگر خود را هم خود بشر حافی نخوانی قطعه نخستین مرد خودستا نبود
باطنی من بی تصور کرد ٭ کس نباشد یقین تصور کن ٭ آنکه خود را کسی تصور کرد
سلک هفتاد و چهارم پیش روان رحبه طریقت و مقتدیان فرقه حقیقت چنین
گویند که هر کسی لائق اقتدا نباشد اقتدا بهر کسی کردن کار مردان سرسری و هر دری است
ابو سفیان مردی بخیل بود چنانچه نان بخیلی کردی یزید اقتدا بدو کرد و کار بجای
رسانید که در کربلا آب بخیلی کرد اقتدا بکسی باید کرد که از برکت او ترا انتباهی
حاصل شود ای درویش انتباه اصحاب کهف از سگ دگر به بود و تو از آدمی هم
منتبه نمیشوی ای راست ای اگر مرد زیرکی بجا آگاه خوش غره مشو که هیچ جا آگاهی

خوشتر

خوشتر از بهشت نخواهد بود و آدم از بهشت دید آنچه که دید طاعت بسیار فریفته
مگرد که ابلیس از عبادت خود فریفته هر چه که یافت و بزهد و معرفت تکیه مکن که حکایت
بلعم باعور شنیده باشی و بصحبت صالحان اعتماد مکن که قصه ابوطالب پوشیده
نیست بشنو بشنو چون ابوطالب نقل کرد پیغمبر صلی الله علیه و سلم و علی آله دنبال
جنازه او میرفت و هر بار جنازه میدید و دست در ردای خود میزد و بعد از دفن او
پرسیدند که آن دیدن چه بود گفت ملایکه عذاب در رسیده بود میخواستند تا او
را از بالای جنازه بربایند من هر بار سوگند در ردای خود میدادم که یک ساعت توقف کنید
قطعه نخستین قابل نکویی شو ٭ خوان او باز مایده ندهد ٭ گر تو نیکو نه ترا هرگز ٭
صحبت نیک فایده ندهد سلک هفتاد و پنجم ای دیباچه کتاب سعادت کتب
امم سابق همه یکبار نازل شده و قرآن که کتاب این امت است نجم نجم بتدریج فرود
آمده درین زیر چه سر است عزیز من امم سابق از عالم عشق بیخبر بودند و از جهان ذوق
بی علم نامه ایشان همه یکبار برایشان فرستادند اما این امت سوخته آتش عشق
دوخته ناوک شوق اند نامه ایشان نجم نجم فرود آمد بنا بر انکه اگر بر عاشق زمان مع
معشوق مکتوب برسد توان دانست که آن عاشق را چه مایه شادی باشد اگر گویند
فردا از سعادت وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة عاشقان از مشاهده چون
خود باز گردند یا ایشان را باز گردانند اگر باز گردند ملامت باشند و اگر نه باز گردانند
بخل بود جواب آنست که ایشان نه باز گردند و نه ایشان را باز گردانند اما در جمال
می نگرند و می بزند و در جمال می بینند و می پرهیزند عزیز من هشت بهشت با آدم
دادند در روز از و بگرفت اما ذره از عشق بدو نمودند ابد الاباد در او گرفت
آری ذلت آدم از مشغولی عشق بود و گناه ابلیس از فراغ خاطر قطعه
نخستین از فراغ دل بپرهیز است ٭ غم دل جز چراغ دل نبود ٭ دل فارغ نشان
بیکاریست ٭ عاشقان را فراغ دل نبود سلک هفتاد و ششم صاحب عهدالی
که شیمه عهد ایشان از سنگ شکستن مصون است چنین گویند فردا
که الحاقة ما الحاقة عبارت از وست القارعة ما القارعة اشارت بدو بنده عاصی
را حاضر کنند فرمان رسد ای فلان نیم نماز را توجه شد گویند خداوندا همه خصمان بردند و

وصدقه وحج وجهاد چه شد گویند مظلومان غارت کردند ندا آید آن عهد محبت
که روز ازل است با ما بسته ان حال چیست گوید بادشاها الحال آن هنوز بر مهر کلمهٔ بلی است
دیده هیچ نقصانی راه نیافته بهت خطاب آید ای بنده پاک مدار دیدانه به سر جای بالست از سود کم مخطوط آمد
بنده جنتی فادخلی وبنده رویتی فانظر عزیز من امروز از عالم قرب مهمان عزیز بر تو رسیده
است وآن روح است اورا بجد امهمان گرامی دار اگر امروز دست وپای وچشم
وگوش وسایر اجزای واعضای تو اورا گرامی دارند وبگفتهٔ او کار کنند واورا بشناسند
ونرنجانند چون از تو جدا شود ودر عالم خود باز گردد همه شکر تو گوید خداوندا آن اجزای واعضای
گرامی داشته اند در حق ایشان خلعت احسان واجب است جامه دار کرم از انجه جاره قدم خلعت
آوردن کبیر وخلعت پای چه باشد ادخلوها بسلام آمنین وخلعت دست چه باشد تنازعون
فیها کاسا وخلعت دهن چه باشد ولهم طهیر تماما تشتهون وخلعت گوش چه باشد سلاما
قولا من رب الرحیم وخلعت زبان چه باشد الحمد لله الذی صدقنا وعده وخلعت وجه چه باشد
وجوه یومئذ ناضرة وخلعت چشم چه باشد الی ربها ناظرة این همه چیست جزاء بما کانوا
یعملون قطعه تخم نیکی ملا توان نکوهی کن سلعهٔ نیک را بها نیک است از نکوهی
کسی زیان نکند عمل نیک را جزا نیک است سلک بیست ویکم عمال معامله مجاهده گویند
خواجه ابو الحسن خرقانی قدس الله سره خداوندا با من بدو وجه معامله کنی یکی آنکه وقت نزع
ملک الموت بر من مفرست که مرا با او خصومت شود بنا بر آنکه من جان او نستده ام که
بدو باز دهم مرا جان تو داده تو هم بخواه بیا که چگونه باز نخواهم داد الهی از تو کفاش بده زما
دادن دوم آنکه چون مرا در گور نهند ملایکه سوال هر من مفرست که جواب من همان است که یکبار
گفته ام این چیست این همه از برکت نیک معامله او بود آری معاملت ستوده در همه ادیانها
ستوده است بشنو بشنو بزرگی میگوید وقتی در میان کفار مسته جز دیدم که آن هر سه همه نشان
صدیقان است یکی از آنها این است که یکی را دیدم افتاده وجان داده گفتم این را چه افتاد
گفتند ناگاه چشم این بر تیر مکافه یکی افتاد واز شرم آن افتاد وجان داد دوم آنکه یکی را
دیدم بردار کرده گفتم این چه گناه کرده است گفتند او سِرِ اعظم را در میان بازار بیاد کرده
است سیوم آنکه بقالی را دیدم در دوکان نشسته کم می ستد وراست می داد گفتم این
چه میکنی است جوابی بلند از دستهای انکشید گفته از این شرم می آید که راست لب تابم دکم بریم

قطعه تخمی باک کن عقیدهٔ خولیش زهر بر معتقد عصیده شود هر چه
آری گمان بری بیشک کار اندازهٔ عقیده شود سلک بیست ودوم اصحاب دل که
محل جبت القلوب در دلها جای کرده اند چنین گویند لطیفه از لطایف حضرت
خود در خاک تعبیه کرد آن را دل نام نهاد تا هر گاه که خواهند نظری در و کنند نظر بران
لطیفهٔ لطیف افتد نه بر خاک کثیف ابو علی سینا سیاح میگوید همه عالم دل
خواهند وما بیدلی خواهیم زیرا که کار بیدلان دارند فردا قالب را رنگ دل
دهند تا بقاء ابد یابد واگر نه قالب خسیس را محل آن باشد که اورا بقاء ابد
بخشند الصاحب دل فردا بیکی خطاب آید ای بنده تو ما را در دنیا شناختی
یا نه اگر شناختی دعوی شناخت چرا کردی واگر شناختی کسی با آشنایان
آن کنند که تو کردی ای بی باک آنچه در کنج خانه میکنی اگر مردی میان بازار کن تا
معلوم شود که از خلق می ترسی یا از خالق اگر تو از خالق ترسی همه جای ترسی
همه روز آن خوری که می خوری وهمه شب آن کنی که میکنی بشنو بشنو وقتی بحضرت
رسالت آمد گفت یا رسول الله گناهی عظیم کرده ام توبه میکنم توبه کرد وباز گشت
ساعتی شد باز آمد گفت یا رسول الله اندر آنچه من گنه میکردم بصیر مطلق وتعالی
وتقدس میدید آن بیحرمتی پنهان خود کجا بر دخسید نعره بزد وجان بداد قطعه
تخمی شرم کارها دارد سخت اندل بود که شرم نکرد هر چه خواهد کند ز پیش
می هر که او از خدای شرم نکرد سلک بیست وسیوم بیداران شبهای عشق گویند
فرماینده تنام عینای ولا ینام قلبی همه شب بیدار بودی وعبادت کردی
آری این همه از دولت بیداری او است که تو همه شب می خسپی امید است
چنانکه از برکت بیداری او شبها این امت را استراحت میکذارد از عون
شفاعت او روز قیامت هم برحمت خواهد گذشت عزیز من امم سابق خدای را
تعالی وتقدس دوست داشتندی خدای بر ایشان رحمت کرد این امت
را خدای تعالی دوست میدارد وبر ایشان چگونه رحمت نکند بشنو بشنو ذو النون
مصری میگوید رحمة الله علیه مرا کنیزکی بود بغایت سیاه وقتی نیم شبی خاسته
بود ومیگفت ومناجات میکرد خداوندا بحق آنکه مرا دوست میداری که چنین

کن و پنهان کن کفتم ای کنیزک سیاه چگونه دانی که خدای ترا دوست میدارد کفت
از ان میدانم که مرا درین نیم شب توفیق آن داده ست که بر خود استم و او را می
پرستم و ترا در بستر غفلت در خواب کذاشته ست قطعه تخت عون حق کجا
یابند ؛ تا توانی بکن رعایت حق ؛ نتوان برد دولتی ابدی ؛ مگر از دولتی عنایت
حق سلک هشتادم ای چون قلم همه از معانی جنبیده فرماینده ن والقلم تعالی و تقدس
قلم را بیافرید فرمان آمد اکتب علمی فی خلقی قلم از برای امتثال امر بسر روان شد رقمی نوشت که قوم
نوح چنین کنند ما بر ایشان چنین کنیم و قوم شعیب چنین کنند ما بر ایشان چنان کنیم چون نوبت
بدین امت رسید حکم در قلم رفت که این امت از همه امم کناه بیشتر کنند قلم متحیر وار بایستاد که
در حق ایشان چه عقوبت فرمان خواهد شد خطاب آمد بنویس هی امة مذنبة و انا رب
غفور ای ملائکه آسمان شما درین نظر چکنید که بعضی از فرزندان آدم از دست بخون ریزند
نظر دران کنید که بعضی از چشم خون ریز و میان شماست که همه شب بند خواهند نهاد [illegible]
ایشان کسانی اند که همه سنت صالح خواهند نهاد انی اعلم ما لا تعلمون الوالبشر صلوات الله علیه
چون بر زمان آمد او را ملامت میکردند که ای آدم چه کردی خانه چون بهشت را بچند دانه کندم
بفروختی آدم کفت باکی نیست فرزندان من چون بچند دانه چون بهشت باز خواهند خرید بالجمله
چون آدم در دنیا آمدی کریه بسیار کردی ای آدم چندین کریه چیست کفت آری نهال عشق در مزرع سینه ۲ فرمان آمد که
نشانده ام و بهوای هندوستان از یمه چو هوا کرم تربیت از چشم چشمه ساخته ام و نهال تازه
را آب میدیهم تا بثمر کردد ای آدم از همه عالم درد و اندوه چرا اختیار کردی کفت از ان اختیار
کردم که نوح من اختیار می کنم پس من نمیکذارند تا باشند که این همه از من بستانند قطعه
نخشبی اختیار چیزی نیست ؛ مار باید زدن بکنج طلب ؛ کر بخواهی که راحتی ببری ؛
جای راحت ز چرخ رنج طلب ؛ سلک هشتاد یکم ای حاجی کعبه قبول وقتی اعرابی دست
در زنجیر کعبه زده برین عبارت مناجات میکرد خداوندا تو خبر [illegible]
کی اما من خبر تو کسی نیابم که بر من رحمت کند فردا عاصی را بیارند بجرم نامه خود باز کنند هیچ معصیت
نه پسند کوید خداوندا معاصی من چرا شد فرمان آید من از سران کند نیستم قرم ازاد آن بکذار بنده
من نه آنست که کناه نکند اما بنده من آنست که چون کنا کند زود بدر من باز کردد تا عفو و مغفرت
بهم جمع شود یکی را کفتند عالم ترین خلق کیست کفت عاصی تر سناک کفتند جاهلترین خلق

کبت کفت عالم

کیست کفت عالم بی باک آری نتیجه بی باکی همه عداوت است ثمره ترس پاکی همه محبت و نزدیک
جوهریان بحقیقت در حقه دو کون کوهری کران بهاتر از محبت نیست لطیفه در عالم محبت
چون محمود ایاز شد و ایاز محمود کشت کراست محمود کفت ای ایاز محبت مستقیم مسله معکوس
کردان کذشته که ما خواجه بودیم و تو غلام بعد ازین ما غلامیم تو خواجه آری هر کرا خلعت دوستی
بپوشانیدند سر همه توانکران او کشت اکر چه از مال حبه ندارد و هر که را رقم عداوت بر ناصیه
او کشیدند سر همه کدایان او کشت اکر چه خزاین همه عالم او راست موسی کفت ای فرعون
ترا با این همه ملک زهره آن نیست که درین حضرت دم سوال زنی و من با این همه درویشی
فریاد میکنم رب ارنی انظر الیک قطعه تخت دولت قبول طلب ؛ باغ اقبال را خزان
نبود ؛ کر قبول خدا بدست آری ؛ هیچ دولت ورای آن نبود ؛ سلک هشتاد دوم صرافان نقود
دین و جوهریان جواهر یقین چنین کویند که دو کون بمنزله حقه اند و جوهر آن حقه وجود آدم علیه السلام
خراطه [illegible] امساکها باید تا در تخمین درو نهند ظاهر آدم از کل بود و در
کل مهلتی بی بایست مهلت در دل می بایست اما نه مهلت قدرت بلکه مهلت حشمت
اکر آدم را بیک لحظه در وجود آوردندی آن اظهار قدرت خود بودی یا چهل صبح بر دست
کاری قدرت رفت تا اظهار حشمت آدم باشد که دران حضرت حشمت دوستان
خود دوستر دارند یا اظهار قدرت خود لطیفه اندر آنچه زمین را بر قارون
مسلط کردانیدند بموسی خطاب آمد ای موسی فرعون ما را آزرد و قارون ترا
ما زمین را بر قارون مسلط کردانیدیم نه بر فرعون تا جهانیان بدانند که آزار دل
دوستان ما نزدیک ما بزرکتر از دعوی خدائی فرعون است قطعه
نخشبی رنج دوستان مطلب ؛ کرچه کشته ست دوستی مسلوب
هیچکس را ز خلق تا ز خالق ؛ نیست آزار دوستان مطلوب سلک هشتاد
سوم اهل انصاف کویند بهیچ انصافی از ان بالاتر نیست که کسی انصاف خود
خود بدهد و چون در افعال و احوال ناشایسته خود نکرد و هم خود را هم خود
حد اشنیع زند محمد واسع که جهان وسیع در چشم همت او تنگ تر از چشم مور نمودی کفتی
اکر کناه را بوی بودی هیچکس پهلوی من نشستی عزیز من اگر کسی
بری زمین و بری آسمان کناه کند چون خود را درین معرض دارد و مثل این شکستکی را

در باطن خود جای دهد غالب آنست که آن گناه او نا خیر کرده **حکایت** در بنی اسرائیل
بت پرستی بود که او چهارصد سال بت پرستیده بود و وقتی او را حاجتی بخواستن
آن بت گفتا ای دون همت اگر وقتی از سر غفلت دو رکعت نماز کنی در حال زبان
بحکم بگشای که مال من بسیار کن و فرزندان مارا عمر دراز ده و بیامرز مارا بعد از
چهارصد سال او را فرزندی بود رنجور شد پیش بت رفت و گفت چهارصد سال
است که ترا می پرستم و از تو حاجتی نخواسته ام امروز مارا حاجتی پیش آمده است
می باید که فرزند مارا شفا دهی هیچ شفا حاصل نشد نومید شده بازگشت و گفت
از خدای موسی بخواهم از سر امتحان نه از سر صدق گفت ای خدای موسی و هارون فرزند
مارا شفا ده فرزند او در حال شفا یافت و از بستر مرض برجست و پیش او بایستاد
مرد متحیر شد بر موسی رفت و گفت چهارصد سال بت پرستیده ام اگر باز آیم قبول
کند موسی چون نام بت بشنید از آنجا که صلابت او بود گفت بی آن مسکین از
پیش موسی شکسته باطن بازگشت در حال فرمان رسید ای موسی برو سلام ما بران
بت پرست برسان و بگو چهارصد سال دیگر بت پرستی و یکبار از سر عجز و شکستگی
بگوئی یارب هفتاد بار بگویم لبیک عبدی **قطعه** تخشی فضل حق بیان که کند ٭ بجز او وافی
ست کامل هم ٭ تا چه دریاست رحمتش کامروز ٭ غرق این رحمت ست کافر هم ٭
سلک هشتاد و چهارم شب روان راه محبت گویند عاشق شب را بیش از آن دوست
دارد که روز را بنابر آنکه در روز وقت او را عاقبت ساعتی غیرت غارت میکند
اما شب همه شب با دوست میگذارد و شبی که با دوست باشد روشن تر از روزی
بود که با غیر دوست بود آری چون با غیر باشی و چون با دوست باشی دوست
باش بزرگی میگوید اگر تو صحبت حق یافته صحبت خلق ترا چه کار آید و اگر محبت
خالق نیافته از صحبت مخلوق ترا چه گشاید خوشوقت کسی که همیشه وقت با دوست
باشد اگر چه قرب کم از بعد هم نیست خواجه ابو الحسن خرقانی گفتی قرب القرب
فیما لحن فیه بعد البعد آری چون یکی در آینه بیند صورت خود نگرد بغایت قریب
اما اگر او را شوق آن الصورت در سر افتد و خواهد آن صورت او را دوست آید عمر
بپایان رسد و آن صورت در دست نیاید **مصراع** نزدیکان را بیش بود حیرانی عزیز من

حکایت
هرکه بآب قریب تر او غریق تر و هرکه بآتش نزدیک تر او حریف تر امام الجمعی که شام او روشن تر از
صبح صادق دیگران بود میگوید در شام نزدیک یکی از اهل قرب رفتیم او را دیدیم بانواع بلا
مبتلا گفتم چندگاه است که تو بدین حالی گفت سی سال است تا من بدین حالم اما هیچ
وقتی نگفتم اشتکی الغم **قطعه** تخشی قرب الشی ست اگر چه ٭ اهل او را نباشد از وی بیم
مرد او را نگر که در آتش ٭ همچنان خوش رود که ابراهیم **سلک هشتاد و پنجم** خضر قدمانی که سیراب
چشمه آب حیات اند چنان گویند وقتی شخصی دنیادار از خانه درویشی آب خواست
آب گرم و ناخوش بدو دادند گفت این آب بغایت ناخوش ست درویش گفت ای
خواجه ما اهل زندانیم و اهل زندان هرگز آب خوش نخورند آری یحیی معاذ رازی العداز فوت در
خواب دیدند گفتند در عالم بالا با تو چه معامله گذشت گفت بمن خطاب رسانیدند که ای معاذ
از دنیا چه آورده گفتم از زندان میرسیم و از زندان چه توان آورد اگر مرا جزی بودی من خود
هفتاد سال در زندان نمی ماندیم **حکایت** آن شب که ربیع فوت شد مالک دینار میگوید من
او را در خواب دیدم گوئی سر و پا برهنه میرود گفتم کجا بودی گفت بگذار که از زندان خلاص یافته
ام چون بیدار شدم در خانه او رفتم او را مرده یافتم **قطعه** تخشی این جهان است زندانی
ای بسا دل که از غمش خون شد ٭ کیست اندر جهان نگوئی تو ٭ که ز زندان بخواست بیرون
شد **سلک هشتاد و ششم** ارباب معنی معانی طریقت و اصحاب تجربه حقیقت گویند اگر سه کار
نمی توانی کرد باری سه کار هم مکن یعنی اگر نیکی نمی توانی کرد باری بدی هم مکن اگر روزه نمی توانی
داشت باری گوشت مسلمانی هم مخور اگر مسلمانی را منفعت نمی توانی رسانید باری مضرت
هم مرسان که این هر سه کار از قاعده انصاف خارج اند و در عالم هیچ چیزی خوب تر
از انصاف نیست و هیچ چیز زشت تر از بی انصافی نه بزرگی را پرسیدند بی انصافی چیست
گفت از دوست پیش دشمن گله کردن **عزیز من** وقتی خواجه شقیق رحمت شقیقه داشت
خلیفه طبیبی ترسا برو فرستاد طبیب گفت چگونه گفت ای خواجه هیچ عاقل از دوست پیش
دشمن گله نکرده ست طبیب از آنجا برابر ابراهیم ادهم رفت که استاد شقیق بود و ابراهیم هم زحمت
عظیم تمام داشت گفت چگونه گفت ابراهیم تمام کیفیت شدت زحمت خود با طبیب گفت طبیب
گفت شقیق چرا در زحمت خود محرم تو داشت تو که استاد اوی چگونه محرم میداری گفت محرم
نمیدارم اما حال خود را با تو از آن میگویم تا بدانی جائیکه با دوستان خود از نهان میکنند ر

باد شمنان خود چها خواهد کرد قطعه نخشبی عشق مذهبی است عجب ۞ شد تلف کسی به این چه
خواهد کرد ۞ آنکه از ره لطف دوست نهد ۞ بر سر دشمنان چه خواهد کرد سلک هشتاد و هفتم
بیداران این راه گویند پیش ازین دولتی بود چون مرد چهل ساله شدی جوجامه
خواب در نوشتی و خواب را وداع کردی و گفتی بعد از چهل سالگی خواب نتوان کرد
ای هفتاد سالگان دیده اعتبار بگشائید و این سخن را آیینه وقت خود سازید و پیش
ازین خود را در خواب خرگوش مدارید که بعد از هفتاد سال در خواب غفلت نتوان
خفت فضیل عیاض که چشم وقت او بکحل بیداری مکحول بود گفتی اگر دنیا که همه را در خواب
غفلت میدارد زرین بودی و گور زنده بودی و بهشت سفالین بودی و پاینده بودی مرد
بیدار کسی بودی که او این سفالین اختیار کردی نه آن زرین ای دل بر حطام دنیا بسته
باش هیچ کس را از دنیا چیزی نخواهند تا بهمان قدر از دین او کم نکنند چون حال این است پس
ای خواجه هرچه می خوری گویی تو از کیسه خود میخوری کیسه باشد که پنبه غفلت از گوش هوش
بیرون کند و این نصیحت بسمع باطن بشنود وقتی یکی میگفت چنین دانم که همه
دنیا خراب است اگر آبادان بودی آخر مرا کی از آنچه میکنم مانع شدی و گفتی این
ای ... چه میکنی و آبادانی دنیا از مردان دین باشد چون مردان دین کم شدند گویی
دنیا خراب است بشنو بشنو وقتی درویشی ابلیس را دید برهنه میرفت گفت شرم
نداری گفت از که گفت از مردم گفت اگر این مردم بودندی من با ایشان بازی
همچون کودکان نکردمی قطعه نخشبی بر زمین نماند کسی ۞ خون من از زمانه
آب شده است ۞ دیر شد کاین جهان ز اهل صلاح ۞ شکل ویرانه و خراب
شده است ۞ سلک هشتاد و هشتم کریمان عالم طریقت گویند نزدیک ما فاسق
کریم بهتر از پارسای لئیم ای خاک بر سر مرد لئیم که پریشانی عالم هم از شومی قدم اوست
کریمان از ابرها اند که از یاد ایشان دلهای خسته مرده زنده گردند لئیمان از ابرها اند که
از دیدن ایشان دلها از زنده پژمرده شوند طایفه که از شومی ایشان باطن دیگران
ظلمانی گردد باطن ایشان کی نورانی بود و زهی روشنایی است که فرود نیاید مگر
در دل روشن و عقیده صافی بشنو بشنو وقتی سهیل عبدالله تستری رحمة الله علیه
که جد ملک بزغاله خوان وقت او بود گوسپندی بفروخت کسی بخرید بعد از زمانی

بازآورد

بازآورد گفت این گوسپند باز ستان که من او را بیرون برده بودم و در کشتی رها کردم
اصلا او هیچ چیزی نخورد سهیل گفت ای خواجه گوسپند ما گشت مردمان خوردن
عادت نکرده است برو او را علف بهائی ده او برفت و همچنان کرد در حال خوردن
گرفت عزیز من پیش ازین گوسپندان مسلمانان بدین طریق بوده اند و درین
ایام در فرزندان مسلمانان این عقیده نمانده قطعه نخشبی زادی صلاح طلب ۞
روز اهل کنه بود بی نور ۞ جز ز اهل صلاح صد بلی به ۞ یا که فرزند اهل فسق و فجور ۞
سلک هشتاد و نهم عالی همتان گویند مرد عالی همت کسی است که او طاعت بکند و
عوض نخواهد عزیز من کسی که ترا بعوض آفرید انصاف این اقتضا می کند که تو او را بعوض
پرستی و عاشقی که از معشوق بعوض راضی گردد با او همان معامله باید کرد که زبیده کرد حکایت
گویند وقتی جوانی بر در زبیده آمد و گفت من بر زبیده عاشق شده ام این خبر بر زبیده
رسانیدند زبیده او را درون خواند با او گفتن گرفت زنهار بار دیگر مثل این سخن نگویی
که هم ترا زیان دارد و هم مرا هزار درم بستان و از سر این سخن بگذر گفت نتوانم گذشت
گفت دو هزار بستان گفت نتوانم همچنین تا ده هزار آمد چون نام ده هزار درم بشنید
راضی گشت زبیده چون این حال بدید فرمود تا او را گردن زنند و او را گردن زدند ابدا میگفت
جزاء من ادعی محبتنا و لم یکتف بنا عاقلانا عارفانی که در آن ایام بودند هر که این قصه می شنید
بهوش می شد و میگفت مخلوقی که دعوی محبت مخلوقی می کند اگر بغیر او راضی می
شود با او این ماجرا میرود و بنده که دعوی محبت خالق کند اگر بدون او میل کند با او چه
کنند بشنو بشنو بزرگی بود که او هیچ وقتی جیب درست نکردی گفتی من شرب
شربة من کاس المحبة لا یحب الالتفات منه الی غیره وقتی در اثنای طواف کعبه یکی
او را آواز داد و دوست تا جانب او ننگرد از هوا آوازی شنید من التفت منا الی غیرنا
فلیس منا قطعه نخشبی چشم از همه بر دوز ۞ دیدن زید و عمر آسان نیست ۞ گرچه
دنیاست پر ز نظاره ۞ لیک دیدن بغیر فرمان نیست سلک نودم طبقه که اشتیاق را
استی بمثابه نیستی است و نیستی بمثابه استی چنین گویند درویشی حقیقی کسی است
کرا او در نیستی جهان خوش باشد که دیگری در نیستی و از نیستی جهان ناخوش گردد که
دیگری از نیستی و خود را ضیان مشغول محبوب کند که نه او دست در دامن محبت

عزیزی زنده نه عزیزی را گذارد که دست در دامن محبت او خواجه سری که سری او نه سری با
بود مسکو بدیسی سال در طلب عزیزی بوده ام روزی او را در کوهی قد یافتم و هو قائم
علی الصخرة فدنوت منه و اخذت ذیله فقال خل ذیلی یا سری فان الحبیب غیور
ای کسی که دعوی محبت کند اگر یک چشم زدنی بدیگری پردازد او را از
ارباب قلوب معذور ندارند بشنو بشنو اندر آنچه حسن علی رضی الله عنه هنوز خورد بود
در طفولیت بود روزی امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه او را بر زانوی خود نشانده
بود و از غایت محبت سر او را می بوسید حسن گفت ای پدر این ساعت خدای تعالی
در تو می نگرد و می بیند گفت آری می بیند گفت شرم نداری که خدا و بندرا در تو نظر باشد
و تو غیری او را دوست داری فبکی علی البکاء شدیدا من مقالته ثم قال و ما الحیلة یا بنی
قال الحب لله و التشفقة علینا قطعه نخستی در دوستی حق را باش ¤ چند باشی
چنین بباطل کس ¤ دل بدین و بدان مده زین بیش ¤ دوستی دوستی حق دان
بس سلک نود و یکم صدر نشینان صفه علم گویند روا باشد که فعل بنده بر خلاف مامور به
باشد اما روا نباشد که بر خلاف محکوم به باشد قدریان قدر قدرت او ندانستند و
جبریان به نهایت حکم او نرسیدند جبریان گفتند همه او کرد قدریان گفتند همه ما کردیم
اهل سنت و جماعت گفتند او از آن عزیزتر است که آن کند که ما کنیم و ما از آن عاجزیم که
آن کنیم که او کند سلطان جلال بی نیازی دیر باز است که در عالم این ندا در داده
است که وجود شما در جنب عظمت ما چون عدم است و عدم شما نیز در یک قدرت ما
چون وجود هرگاه که بعظمت ما نظر کنید همه موجودات را معدوم دانید و هرگاه که بقدرت
ما چشم انداز کنید همه معدومات را موجود انگارید عزیز من هر کرا وجود است آن وجود
بین العدمین است و وجودی که میان دو عدم باشد آن همه بمنزله عدم باشد الوجود
بین العدمین کالظل المتخلل بین الاماکن چنان گویند وقتی بزرگی را که او بکلی از
خلق بریده بود گفتند چرا با خلق نیامیزی گفت من پیش از این معدوم بوده ام و
بعد از این هم معدوم خواهم شد چند روزی که خلعت وجود یافته ام باری با موجود دل گذارم
که او از محنت عدم مصون باشد تا من در غم دو عدم در غم نمانم یکی عدم خویش دوم عدم
او بشنو بشنو اندر آنچه لیلی مرد این خبر بمجنون رسانیدند گفت ما جرای من است چرا کسی را

دوستدارم

دوست دارم که او بمیرد قطعه نخستی مرگ دوستان نه بس است ¤ چند بر روز
کار خود خندی ¤ هر دم از مرگ شان ترا مرگیست ¤ آنکه میرد در وچه دل بندی
سلک نود و دوم بباید دانست لا وحشة مع الله و لا راحة مع غیر الله عزیز من با دوست
بودن بی هیچ چیز همه خوشی است و بی دوست بودن با همه چیز نا خوشی است
هر کرا از دوست محجوب است اگرچه کلید خزائن و بنادر آستین وقت او است
او در عین بلیت است و هر که بالطاف دوست مجذوب است اگرچه نان شب
ندارد در اثناء عطیت است چون دریاء مغفرت لم یزلی موج زند جمله زلل و معاصی
منعدم و متلاشی گردد زیرا که زلل لم تکن است و نعمت لم تزل و لم تکن با لم
تزل مقاومت نتواند کرد سبحان الله من حیران قومی ام که با وجود چندین باغ
دم بی نوائی زنند و از برای چیزی حقیر خود را در تهلکه خطر اندازند ای درویش آنچه
آنچه ترا کافیست بی رنج بتو میرسد اما این همه رنج دیوان تو از برای زیادتی است بشنو بشنو
روزی توانگری با درویشی میگفت امروز پنج روز است که من چیزی نخورده ام درویش گفت
ای خواجه گرسنگی تو از بخل تو خواهد بود نه از مال قطعه نخستی چند رنج خواهی دید ¤ بدترین رنج
رنج بخردنی است ¤ وانچه تو بتو رسد بی رنج ¤ رنج تو از برای افزونی است سلک نود و سیوم اهل
معرفت گویند پیش از این مردمان بودند که از طاعت همه چیز داشتند و چنان می نمودند که هیچ
چیز ندارند و شما هیچ چیز ندارید و چنان می نمائید که همه چیز دارید عزیز من اگر هزار سال
در این راه قدم زنی اگر در خاطر تو بگذرد این را قبول یافتستی هنوز تو مرد جاه طلب باشی
نه مرد راه طلب خود کسی که او دو بار از راه بول بیرون آمده باشد او را با جاه چکار همه بیچاره
چند را از ماء مهین و حماء مسنون در وجود آورده اند ضعیف من ضعیف تراب من تراب
مفلس من مفلس عاجز من عاجز متحیر من متحیر آنگاه گریبان گرفته در معرکه شجاعان آورده اند
او بر جانبی می کشد و حکم جانبی ای برادر اگر می خواهی این راه را بمنزله رسانی زنهار خود را در میان
نه بینی طایفه که از طاعت توانگر بوده اند هم وقت خود را مفلس تصور کرده اند طبقه که ایشان
هم وقت مفلس اند خود را چگونه توانگر تصور کنند بشنو بشنو وقتی طباخی بود تخم در تنور گرم بیان
کرده زدی اگر بر وی گرمی درم قلب آوردی اگر چه او بدانستی که این درم قلب است از سر وقت سر
خویش بر روی او ظاهر نکردی و آنچه از درم سره آمدی او را بدادی وقت نزع روی سوی آسمان

کرد و گفت الحمد لله خداوند تو میدانی که سالها خلق بر من درم قلب آورده است و من
آن بر روی ایشان باز نزده ام من نیز امروز بحضرت تو طاعت قلب آورده ام بر روی
من باز مزن **قطعه** تخشی مفلس است در دنیا ٭ مفلس مال شادمان باشد ٭ هر که بینی
توانگر عقبی ٭ او بدنیا چو مفلسی باشد **سلک نود و چهارم** اهل تحقیق که تعلق ایشان
بهمه پاک نیست که او را باکسی تعلق جایز نیست چنانچ گویند تعلق کسی که بدنیا باشد
او از عقبی باز ماند و تعلق کسی که با عقبی باشد او از دنیا باز ماند و تعلق کسی که بمولی باشد همه
از برای اوست تعلق باطن اندازه باطن باشد امیر المومنین علی کرم الله وجهه میگوید شبی
در مسجد در آمدم اعرابی را دیدم در گوشه مناجات میکرد و خداوندا من از تو هیچ نمی
خواهم مگر بریانی در گوشه دیگر صدیق اکبر رضی الله عنه میگفت خداوندا من از تو هیچ
نمی خواهم مگر ایمان ترا آری التماس مرد اندازه همت باشد ای درویش چون تو از کسی
میخواهی که حقیقت میدانی که هر چه خواهی خواست او خواهد داد و باری از و چیزی خواه که
دیگران نخواهند داد عزیز من هر چه ترا خوش آید اگر تو آن همه از خلق خواهی غرض تو
بحصول نا انجامد زیرا که خلق همه خبر ندارد و همه از کسی باید خواست که او همه دارد **بشنو بشنو**
وقتی یکی بر سر گور درویشی رفت و دنیا خواستن گرفت شب آن درویش او را
بخواب آمد گوئی میگوید ای خواجه هر کس چیزی دهد که او را آن چیز بوده باشد چون ای شیخ
وقت دنیا نداشتیم ترا از کجا دهیم چون بر سر خاک درویشان آیی ترا دنیا نباید خواست
اگر دنیا خواهی ترا بر سر خاک خواجگان دنیاداران باید رفت **قطعه** تخشی از همه مطلب ٭
آب حیوان نه هر سبو دارد ٭ همه کس زان طلب که او همه وقت ٭ هر چه خواهی همه بمول
دارد **سلک نود و پنجم** به باید دانست که هر ده کرم بحکم قدیم قدم از روی حلف ابلیس بر گرفتند هر
طاعت او همه معصیت باشد و تبق عفو بحکم فضل سابق زلت آدم داشتند زلت آدم همه طاعت
گشت ای درویش یک روز از بامداد تا شب با نفس خود جنگ کن به بین تا چها ظاهر خواهد
شد مردان با خود جنگ کنند که ان را صلحی نباشد زیرا که نفس ضد دین است و مرد
دین با ضد دین هرگز صلح نتواند کرد لهذا وقتی یکی پیش درویش رفت و گفت من ترا
غیبت کرده ام مرا ببخش درویش گفت چیزی را که خداوند تعالی و تقدس حرام گردانیده
من او را حلال نتوانم گردانید و در اصطلاح فقرا جنگ که با نفس خویش کنند ان را

اصحاب

اصحاب طریقت خواند چنان گویند وقتی بهر المومنین اعرابی بخدمت امیر المومنین عمر خطاب
رفت او را دید زرد چوبه بر اندام مالیده و چون لت خورندگان می نالید او را آن محل
بود که از و تفتیش احوال کند بر پسر او رفت و از ان حال استفسار کرد پسر عمر
بگریست و گفت پدر ما را رسم است در هر هفته شش روز با خلق احتساب کند
روز هفتم با خودی آن روز بوده باشد در امری از امور دین نفس خود را کاهل
یافته است هم بدست خود بر خود چندان تازیانه زده است که خود را همه مجروح گردانیده
است عزیز من کسی با نفس خود دایم حسابی کند از و همه دعوی برود و همه معنی
ماند و معلوم همه عالمیان است که دعوی همه عیب است و معنی هنر **بشنو بشنو** وقتی
بقالی با نیازکی میزان آسمان با سنگ و ترازوی او شاید گفت یکی را دید بر شیر سوار
شده و از مار تازیانه ساخته گفت این همه سهل است کار الفیست یکی میان دو پله
ترازوی بنشیند و کلا از برای حق کند **قطعه** تخشی هیچ نیست دعوی دین ٭
مدعی از قبیله زندان شد ٭ اندرین راه هر که دعوی کرد ٭ او سزاوار بند و
زندان شد **سلک نود و ششم** بباید دانست مرید یا متعلم هر چه از پیر و یا از
استاد بشنود می باید که او را بعمل مقرون کند آنگاه سخن دیگر پرسد و لهذا
در نوبت دولت محمدی چون قرآن نجم نجم فرود آمدن گرفت صحابه هر چه نازل
شدی یکجا نبردندی چند آیت ببردندی که آن بعمل مقرون گردندی آنگاه دیگر
بردندی چنین گویند وقتی مریدی بخدمت خواجه اجل سنجری ارادت
آورد منتظر نماز داو ادمی بود که خواجه چه فرماید خواجه یکبار بر زبان راند هر چه بر خود
روا نداری بر دیگری هم روا مدار مرید از آنجا باز گشت بعد از چند روز باز آمد گفت
من در مجلس اول منتظر بودم که شیخ مرا بوردی و نمازی ارشادی خواهد کرد و نداد
امروز باید که بکند شیخ گفت آن روز تخته توجه بود مرید حیران ماند هیچ نگفت
شیخ گفت آن روز تخته آن بود که هر چه بر خود روا نداری بر دیگری هم روا مدار
چون تخته اول را هنوز ضبط نکرده تخته دیگر نتوان داد ای درویش ترا که در تخته
خاک فرستاده اند برای آن فرستاده اند تا تخته قیامت فرو خوانی و یک لمحه
از ذکر آفریدگار تعالی و تقدس غافل نباشی اگر خواهی غافل شوی زیانی عظیم کرده باشی

چنین گویند در بهشت وادی ست چون بنده بذکر مشغول شود فرشتگان بنام
او آنجا درختان نشانند چون از ذکر باز ایستد فرشتگان از آن کار باز ایستند **بشنو**
بشنو وقتی امام شافعی رحمة الله از برای اقامت سنت لب خود بشی مزین
داشته بود و نرم نرم می جنبانید مزین گفت یا خواجه یک ساعت لب را ساکن
دار تا بریده نشود گفت لب من بریده بهتر از آنکه از ذکر حق ساکن گردد **قطعه**
نخشبی یاد حق قوی چیزیست ✽ گفت بی ذکر جمله خاموشی ست ✽ هر چه از یاد
حق بود بیرون ✽ آن نه یادست آن فراموشی ست **سلک نود و ششم** قیل من
عبد الله تعالی لاجل الجنة فهو عبد الجنة ومن عبده خوفا من النار فهو عبد
النار عزیز من اگر تو بنده خدای باش بی اندیشه بهشت و دوزخ از دل بیرون کن
که بهشت بر مهتر آدم زندان شد و آتش بر مهتر ابراهیم گلستان گشت بنده
نخشبی گوید اگر ترا مخیر کنند که تو دو رکعت نماز میخواهی یا هشت بهشت می باید که دو
رکعت نماز خواهی زیرا که از هشت بهشت دو رکعت نماز حاصل نشود اما از دو
رکعت نماز تر اچون هشت بهشت حاصل شود ارباب حضور گویند عاشق چنان
می باید که همه او بمعشوق مشغول باشد و مصلی نیز چنان می باید که همه او بمعبود
مشغول بود امام ابو یوسف را رحمة الله علیه پرسیدند جهود را و ترسا را صدقه باید
داد گفت بباید داد گفتند مردم بی نماز را بباید داد گفت نی گفتند چه میفرمایی مردم
بی نماز از جهود و ترسا کمتر ست گفت نی این سخن از آن میگویم تا او را ننگ آید و از
بی نمازی توبه کنند **بشنو بشنو** روزی شخصی بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
آمد و گفت هر چند من رنج بیشتر می بینم کرسنه تری مانم پیغمبر گفت مگر تو نماز نمیگذاری
گفت میگذارم فرمود اهل و عیال تو چگونه اند گفت از من مصلی تر اند رسول متعجب
ماند و گفت در خانه که نمازی گذارند و آن خانه درویشی چه کند فرمان آمد وقتی بی نمازی
درین راه می گذشت و در خانه این باز بود و نظر آن بی نماز در خانه این افتاد چهل سال
برکت این خانه برگرفته اند عزیز من در خانه که یک نظر بی نماز می افتد چهل سال برکت
از آن خانه بر میگیرد در خانه که چهل روز نماز نگذارند نعوذ بالله منها و زان خانه چگونه
برکت بشود **قطعه** نخشبی تا توان نمازی باش ✽ تن بباکی دین سپرده نگو ✽

کرچه مردن

بی نماز

کرچه مردن نکو نباشد لیک ✽ مردم بی نماز مرده نکو **سلک نود و هفتم** بباید دانست هر کاری که خواهی
کرد اول خطرات قلب باشد یعنی اندیشه در خاطر بگذرانند بعد از آن عزیمت باشد یعنی بر آن اندیشه
راسخ شود بعد از آن فعل باشد یعنی آن اندیشه را بالفعل مقرون گردانند عوام تا بالفعل مقرون
نکنند ماخوذ نگردند اما خواص هم بخطرات قلب ماخوذ گردند **بشنو بشنو** خواجه جنید رحمة الله علیه
درویشی شکرفی را دید که از کسی چیزی می خواست در خاطر خواجه گذشت اگر این درویش
را خواست بودی نیکوتر بودی آن شب او را در خواب نمودند گویی طایفه درویش را آورد
اند و پیش او بسمل کرده و گوشت او را مینهند که بخور خواجه گفت ای عزیزان این آدمی مسلمان
و درویشی من گوشت او را چگونه خورم گفتند که این همان گوشت ست که چنانچه یکبار در
بازار خورده این بار هم بخور **قطعه** نخشبی اندک از تو بسیارست ✽ از قلیل و کثیر هوش میدار ✽
اندک هم بکس تو بهی مرسان ✽ کاندک از اهل دل بود بسیار **سلک نود و هشتم** بباید دانست که فقرا
نه آنانند که ایشان دنیا ندارند فقر قطع علایق دنیا ایست چون نکو بنگری میان فقر حقیقی و میان غناء
حقیقی هیچ فرق نیابی آن چنان ملک به سلیمان دادند و او خود را میان زنده
پوشان افقیه میشمرد و مسکین جالس من المسکین وقتی طایفه پیری را پرسیدند که بکدام طریق و راه
که بخدا او رسیم پیر گفت بکدام طریق در آمده اند که شما را راه ندادند فقال الطریق الی الله تعالی
اکثر من نجوم السماء فما بقی منها طریق الا طریق الفقر وهو اوضح الطریق عزیز من اگر همچنان است
اما فقر خصمی است بس درشت قوی ایمان حالی باید که با او برسیند تواند زد وقتی
او را بر علی بن ابی طالب کرم الله وجهه آمد گفت بر تو آمدم تا مرا الفقر چه ی ازخصمی که او
از برضعف را زبسب مصنوع ایشان می بخشند و نه بر کسانی را زسبب کبر ایشان فقال علی
من هو قال الفقر فامر الخازن بعشرة الاف درهم وقال یا ربها الورب ما الله و رسوله علیک
کلما اتاک خصمک متعرضا فارجع علی متعوذا ای برادر فقر راهی است که خبر نمایند الفقر فخری
این راه کسی بمنزل رسانید که آدمی ازین جهان سر نمی باید که چنین دردسری را
تحمل می تواند کردکه این دردسریست که بسر گردد و دردسر بگردد اگر تراین راه داری بر این راه
را انصور سرسری مکن که اصحاب دل آن را در ونت آن را زیباتر از دنیا دانند و خرقه
دل ایشان را رعنا تر از تسبیح نخرند و از نفس قاطع آن ایشان چنان نرسند
که دیگران از تیغ برنده **بشنو بشنو** دمی یکی از زاهدان خواجه اجل سرخسی با خواجه گفت مرا

در خطره گناه

صفت فقر

۱۲ اما زهد انست که قطع دنیا کند

مرا همسایه ست اکر بسیار میرنجاند سقطی خواجه کفت مکر او نمیداند که ترا بابا ابوبندی
ست کفت میداند آنکاه کفت جونست که کردن مهره او نمیشکند مریدان مجلس
بکاست جون بر سر کوی خود رسید در خانه آن همسایه غوغای شنید برسیده در این
خانه چه افتاد کفتند خواجه این خانه نعلین چوبین پوشیده بالا بام میرفت ناکاه
بیفتاد کردن مهره او بشکست **قطعه** کشتی فقر تیغ تیز شمر تیغ خونهای
بیدریغ کند کفت درویش را تو هرزه مدان نفسش آن کند که تیغ
کند **سلک صدم** بزرکان میکویند اکر یکی را بانواع بلا مبتلا بینی بر او استهزا
مکن بنا برانکه چنانکه اکنجان همه عافیت اقتضا کند سفیان ثوری رحمة الله علیه
میکوید فردای قیامت اهل عافیت درجات اهل بلا معاینه کنند خواهند کوشت
و پوست خود را بمقراض آهنین بردارند عزیز من در ظاهر آلوده درویش نظر نباید کرد
در باطن پالوده او نظر باید کرد که درین امت هیزم فروش باشد اکر از خداوند تعالی
بخواهد که این پشتواره هیزم مرا زر کردان در حال زر کرداند **شنو شنو** وقتی بزرکی
پیری را دید پشتواره هیزم بر سر کرده میرفت آن بزرک کفت ای پیر ترا بروزان فی
علی الاطلاق اعتماد نمانده است که این محنت میکشی هیزم فروش روی سوی
آسمان کرد و کفت خداوندا این هیزم مرا زر کردان در حال آنهمه زر شد آن بزرک
جون آن قدر بدید کفت من کان له بهذه المنزلة فماله حمل الحطب فقال انما افعل
ذلک لیعلم نفسی انی عبد ولا یتجاوز عن حد العبودیت ای مردان دین همه
وقت خود را کوشیده داشته اند ای دیندار اکر سرمایه دین در دست تو افتاده
ست زنهار تا بدان نقد دنیا نخری که درین سودا هرکز سود نکنی جنان کویند مردی
که بود که خدمت موسی علیه السلام کردی چندی و از خدمت موسی علیه السلام
غایب شد روزی شخصی بر موسی علیه السلام آمد و خوکی در دست او کفت ای
موسی این را میشناسی کفت نه کفت این خادم تست موسی علیه السلام متعجب
شد مناجات کرد خداوندا او را باز آدمی کردان تا تفتیش حال کنم که او از شومیت
کدام فعل بدین بلا مبتلا شد فرمان شد اکر تو مرا بدان نام خوانی که از برکت آن تو بر
آدم قبول کردیم ام او را باز آدمی نکردانم اما ترا خبر خواهم کرد که از سبب کدام فعل مسخ

کفت انه

کفت انه کان یطلب الدنیا بالدین **قطعه** کشت طبع سیم نبت دنیا دون تا نکردانه
کار عود نکرد هر که و بنا نقد دین بخرد جز زیان هیچ وقت سود نکرد **سلک صد و یکم**
کرم روان عالم معرفت کویند هر که حق را شناخت آتش را بدو عقاب نکنند
و هر که حق را نشناخت او را عذاب باتش کنند یحتج بقوله تعالی کیف اعقل عمن هو غیر غافل
عنی و انی علمت ان من عرف الله تعالی فهو عذاب علی النار و من لم یعرف الله تعالی فالنار
عذاب علیه خواجه جنید البغدادی از فوت وی بخواب دیدند کفتند کار خود در انکار بساختی
کفت کار عقبی از آن دشوارتر است که ما در دنیا کمان می بردیم **شنو شنو** یکی از صلحا کوشت
با در بازار برده و چیزی نخرد دیناری که در خانه فراموش کرده بود که ید ان صالح افتاد کفتند
چرا می کری کفت امروز حکایت خانه در بازار راست نمی آید فردا حکایت دنیا در آخرت
چکونه راست خواهد آمد عزیز من اکر خواهی حکایت امروزه تو فردا انجمه نیکی باز خوانند اکر
امروز عمل خیری کنی باید که هم امروز اجر طمع نداری کرد وقتی موسی خضر را پرسید صلوات الله علیهما
برکت کدام فعل ترا حضرت صمدیت تعالی الاوه بر علم غیب اطلاع داد کفت هر عملی که
بکردم هرکز از آن اجر طمع نداشتم لاجرم معطی مطلق تعالی و تقدس چندان عطا کرد که هرکز تحت
حساب نیاید عزیز من نزدیک این جوان مردان اکر یکی عملی کند بهتر از آن که عمل کند و
از آن اجر طمع دارد العامة یتوبون من سیئاتهم و الصوفیة یتوبون من حسناتهم
قطعه بخشش بی طمع بکن کاری عمل خود مکن باجر تباه کر بخواهی که کار پس
رود کار می کن ولیک مزد مخواه **سلک صد و دوم** اولو الالباب کویند ان احسنتم فلکم
حماله و ان اسأتم فلکم و بالکم اکر چه در عالم کون و فساد نیکی و بدی متنوع است اما کر
همه نیکیها آنست که دلی از تو خشنود کردد و سر همه بدیها آنست که باطنی از تو
ناخشنود کردد مرد راه درین راه قدم چنان می باید نهاد که وقتی از دم موری هم
خسته نکردد **شنو شنو** روزی علی رضی الله عنه در راهی میرفت بند نعلین او که
بر کلم کلاه قیصر و کسری افتخار داشت بر موری رسید مور خسته شد دو دست
و پای زدن کرفت آن شیر بیشه فتوت جون آن بدید پس آن مور بشکست
و از او اعتذار خواست همدران شب حضرت رسول صلی الله تعالی علیه و آله و سلم در خواب
دید که وی میکوید کفت ای علی چرا درین راه پای بهوش نمی نهی که امروز از تعدی تو

۲ چو از آن او بازار آورده و نه کردند کم از آن تا آمد که در خانه وزن کرده بود دینار

۲ عزیز

حضرت علی کرم

شور در عالم بالا افتاده است آن مور که از تو خسته شد یکی از صدیقان حضرت الهی است
و پیشوای جن و انس است تا او در وجود آورده اند یک لحظه از تسبیح خالی نبود مگر همان
لحظه که تو پای بر و نهادی علی میفرماید کرم الله وجهه از ین خبر جان کندن هم در خواب
بیهوش شدیم و لرزه در من افتاد گفتم یا رسول الله حال من چه شود گفت خاطر جمع
دار همان مور شفیع وقت تو شد ترا با چندان شفاعت بردار من شفاعت
آنمور پسند اندای علی اگر شفاعت آنمور نبودی آبروی چندین کاهنه تو درین درگاه
ریخته شدی چنین گویند وقتی مهتر سلیمان صلوات الله علیه بر نمله تند شد فقالت
النملة ما هذه الصولة اما علمت انی عبد من انت عبده قطعه نخستین
راه حق قوی راهیست رهروان کاری فریب کنند اندرین راه بهر موری
ضعیف گر سلیمانست هم عتیب کنند سلک صد و سوم اهل شکر گویند نعمت
خدا انه همین خوردن و پوشیدن است بلکه نعیم الهی متنوع است چون بر تو نعمت
خدای متنوع باشد باید که از تو هم انواع شکر در وجود آید روزی مهتر آدم علیه السلام
مناجات کرد الهی من شکر نعمت تو چه طریق گذارم فرمان شد هرگاه که نعمت خود را داده تا او الی
بتمام شکر نعمت گذارده باشی عزیز من مناقب شاکران بسیار است شنیده باشی
حکایت ناشاکری هم بشنو چنین گویند بهر دو در دور اهغت شهرستان بود در
هر شهرستانی حکما طلسمی عجیب و غریب ساخته بودند بر در شهرستان اول بطی ساخته بودند
هرگاه دروازه شهر غریبی در آمد از ان بط آوازی برآمدی که در هم شهر شنیده شدی تفحص کردندی
تا که در آمده است و در شارستان دوم طبلی زدی از ان طبل آوازی برآمدی که کم شده تو در فلان
موضع است و فلان برده است و در شارستان سیوم آینه ساخته بودند که هرگاه مسافری
مفقود بودی در ان آینه بدیدی آمدی حال آن مسافر در هر شهر و هر جایی که بودی معاینه کردی
و در شهرستان چهارم حوضی بود که مردم هر سال یکروز معین بر لب آن حوض جشن کردی
هر که بیامدی نوعی از شربها با خود بیاوردی و در ان حوض انداختی کسی آب آوردی و کسی
گلاب آوردی و کسی شربت آوردی و کسی شراب چون ساقی از ان حوض جام پر کردی
دیگر وا نهیدی بدست هر کسی همان دادی که آورده بودی و در شهرستان پنجم غدیری
بود پر آب بر لب او نشستندی قطع دعاوی و خصومات کردندی هرگاه که دو کس بدعوی

آمدندی

آمدندی هر دو در آب رفتندی آنکه باطل بودی در ساعت آب از سر او بگذشتی چنانچه هم
غرق شدن شدی و در شهرستان ششم درخت بودی اگر کسی زیر آن درخت ایستادی
درخت سایه کردی تا هزار کس اگر هزار یک زیاده شدی همه در آفتاب بودندی و هلاک
سایه بر ایشان نیفتادی و در شهرستان هفتم حوض بود مدور و در هر اطراف او صورت
شهرهای که در مملکت او بودندی همه نگاشته بودند اگر اهل شهر سرکشی کردندی
و او خواستی تا ایشان را عذاب کند جوی از ان حوض جانب صورت آن شهر
بگشادی آن شهر در ان سال غرق شدی الله تعالی و تقدس او را چنین ملک داد
و شکر نعمتهای بجا نیاورد بلکه دعوی خبری دیگر گردان گرفت لاجرم دید آنچه دید قطعه
نخستین شکر کارها دارد هر که شکری کند همون خبری است نا توانی شکور باش
بدهر شکر نعمت نکو خوی خبریست طایفه که فکر شعار ایشان است و عبرت دثار
ایشان چنین گویند الفکرة دلیل الانتباه والتباعد عن الاشتباه و بعضی میگویند
الفکرة معیار صدق القول و مضمار قبول الفعل آری فکرت بمثابه آینه است که
صاحب چهره حسنات خود در و معاینه و مشاهده میکند عجب میگوید در عالم تفکر کردم
طایفه که در گوشه عدم اند ایشان را خوشتر از ان یافتم که در صحرای وجود اند اهل معرفت
گویند عاقل کسی است که ده چیز را بده چیز بدل کند حرص را بصبر و نسیان را بذکر و کفران
را بشکر و عصیان را بطاعت و بخل را بجود و شک را بیقین و ریا را باخلاص و اصرار را
بتوبه و کذب را بصدق و غفلت را بتفکر عزیز من اولو الابصار در هر چه بنگرند به تفکر
نگرند داستان بشنو چنین گویند در بنی اسرائیل رسم بود هر عابد شصت سال
باخلاص عبادت کردی بر سر او ابر سفید سایه کردی وقتی عابد شصت سال
عبادت کرد او را از ین سعادت هرگز هیچ نصیب نشد عابدان دیگر بر او رفتند
که چگونه عبادت کرده که ازین سعادت محروم مانده عابد گفت من درین مدت
شصت سال هیچ خلاف این راه نکرده ام مگر آنکه یکبار بی تفکر سوی آسمان
نگریسته ام گفتند درین راه گناهی ازین عظیم تر دگر چه خواهد بود این همه از شومی
آن یک نظر است قطعه نخستین فکر کارها دارد غافلان از بلا حذر نکنند آنگه زانان
که چشم دل دارند جز تفکر یک نظر نکنند سلک صد و پنجم فقال رسول الله صلی الله

سلک صد و چهارم

علیه وسلم وعلی الله اقرب الناس الی الله تعالی یوم القیمة من طال حزنه بزرگی را پرسیدند
حزن چیست گفت الحزن حمی الروح اذا کان لاجل الخلق وسرور القلب اذا کان لاجل
الخالق عزیز من روزی که از توانگر سلب اندوه کنند گویند الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن
و روزی که از درویشان سلب شادی کنند گویند الحمد لله الذی اذهب عنا الفرح ای همت
ورای دو عالم ناله دردزدگان راه محبت تنگ قیمتی باشد که ان الله یحب کل قلب حزین
چنین گویند راهی که سالک با درد یک روز قطع کند سالک بی درد یکماه قطع کند و در عصر می
یک اندوه کهین باشد که همه عالم در پناه درد او بگذرند بزرگی میگوید لما مات الفضیل اذهب
الحزن من الارض یکی از صفات حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آنست که او متواصل
الحزن ودایم الفکر بودی آری و فتنی دو کس منازعت میکردند یکی گفت من عرف الله تعالی
اخرانه و دیگری میگفت من عرف الله تعالی طالت احزانه خواجه سری سقطی را جنید رحمة الله
علیهما وقت نزع بر وجه باد میکرد سری میگفت الفرزند تو مرا باد میکنی و درد تنور سینه با آتش
شوق افروخته اند نمیدانی که آتش از باد زیادت گردد عزیز من هیچ اندوهی راحت آمیز تر
از اندوه محبت نیست **نظم** یکی از پیران طریقت میگوید ده سال آب گرم گریستم و ده
سال خون گریستم اکنون ده سال دیگر است میخندم **قطعه** تخم شادمان ز اندوه است
دل جز این شادیی طلب نکند آنچه اندوه کرد در دل من در دل دیگری طرب نکند
سلک صد و ششم توانگران عالم فقر گویند چنین دانیم توانگری همان درویشی است و
درویشی همین توانگری اید درویش زنهار گوی درویشی خود را نشبه توانگری با بدل نکنی
که اگر توانگران را درجه درویشان میسر شود صدبار اطلس و کسوت توانگری ببرند
و گلیم درویشی دوخته باشند توانگران را از توانگری چهار چیز رسد رنج تن و شغل دل
و نقصان دین و حساب قیامت و درویشان نیز از درویشی چهار چیز رسد آسایش تن
و فراغت دل و سلامتی دین و رستگاری قیامت توانگران گفتگوی منکر و نکیر
خلاص یابند درویش فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر رسیده باشند **عزیز من**
شبلی را بعد فوت در خواب دیدند گفتند از سوال منکر و نکیر چگونه خلاص یافتی ای
بیخبران چه جای این سخن است اگر آن ساعت شما آنجا می بودید نظاره میکردید که از پیش
من چگونه بیرون شدند چون با من آغاز کردند که خدای تو کیست من گفتم ای فرشتگان

مرا میگویند که خدای تو کیست خدای من خدای آنست که شما را با همه ملایک پیش تخت
عزت پدر من سجده فرموده و اسجدوا لادم و من آن نسب عشقم در صلب پدر خویش
با همه برادران شما را امید بودم گفتند ما را از پیش این بباید رفت که ما سوال از او میکنیم
و او جواب جمله ذریات آدم میدهد **قطعه** تخم فقر خوشتر زغنی مرد ره را این است
نشانی است چون اسیری به از امیری شد آن نه موری است آن سلیمانی است
سلک صد و هفتم عاملان عمل صالح گویند کارکنان عمل صالح چون کاری کنند آن را
ناکرده انگارند حکی عن بعض الصالحین الصادقین من اهل واسط انه صام
سنین کثیرة وکان یفطر کل یوم قبل غروب الشمس الا فی رمضان و آن شب که
باشی که وقتی مردی ماهی بگرفت ماهی با او آغاز کرد من مسبحم مرا از وظیفه چرا مانع می
شوی ماهی دیگر با او گفتن گرفت اتمن علی الله سبحانک **نظم** حضرت رسالت
علیه السلام در شب معراج که روز بازار محمدی بود چون قدم در عالم بالا نهاد فوجی از
ملایک پیش آمدند گفتند یا رسول الله ما را بندیی ده حضرت رسالت فرمودی تا باید
که بار دیگر گستاخ وار نگویید نحن نسبح بحمدک و نقدس لک چنین گویند آن ملایک
از خجالت چنان سر در پیش افکندند که تا قیامت همچنان سر افکنده خواهند بود **قطعه**
تخمی فکر کار خویش بکن بار منت منهید بار خدان گر نخواهی که کار پیش
رود کار میکن ولی تو کار مدان **سلک صد و هشتم** ارباب معرفت گویند که اگر
درویش در خاطر گذرانید که در همه عالم کسی از من بدتر هست او را منکر خوانند
زیرا که در معنی این همه دعویست سبحان الله طایفه که ایشان خود را مسکین و بیچاره
خوانند ایشان از عشائی خالی نه اند طبقه که ایشان دعوی نخوت و رعونت میکنند
حال ایشان چگونه شود مجروح و تشنه و عصی آدم ربه در خوردن گندم قصدی صحیح
و عزمی درست نداشت بنا برانکه از وقت نهی تا وقت خوردن دانه پانصد سال بر آمده
بود و یا او نهی فراموش کرده بود و یا شجره ولهذا قرآن در حق او نوید میدهد فنسی ولم
نجد له عزما با این همه معذور نداشته شد زیرا که ناسی جایز المواخذه است اما این مواخذه از این
امت بدعا صاحب امت رفع شده است لا تواخذنا ان نسینا **نظم** آدم علیه السلام
گر نسیان قلبی کرد با او چندین عتاب شد تو که عمدا چندین گناه کبیره میکنی نمیدانم که با تو چه

تحقیق حال تو خواهد شد آدمی همه را نمونه بود

معامله خواهد بود بیت در محلی که نیکوان نرسند حال تو چون کسی چگونه شود سلک
صد و نهم مسیح قدمان گویند اگر در مسجد باشی با حق باش و اگر در کلیسا باشی با حق
باش کسی که در کلیسا باشد و با او باشد بهتر از کسی که در مسجد باشد بی او مشایخان
گویند وقتی در بنی اسرائیل چهارده سال باران نبارید و دعا کس مستجاب نشد
گفتند بخداوند چون است دعای کس مستجاب نشد پیغامبران علیهم السلام را خطاب رسانیدند
این قوم خود را پاک نمیدارند و همه از راه در مسجد میروند همی را آلوده میکنند از
از سبب آن ادعیه ایشان را اثری نیست بشنو بشنو حق در امم سابق بعضی از مردمان اگر
در مسجد میرفتند مسجد را ملوث میکردند و در این امت کر بعضی در کلیسا می‌روند کلیسا را
پاک میکردانند عزیز من روزی مریدی از مریدان خواجه نساج بنظاره کلیسا رفتند
چون از آن جا باز آمدند شیخ فرمود بیایید تا من شما را کلیسا رفتن بیاموزم چون آنجا رسیدند
دیدند آن قوم صورت عیسی و مریم را بر دیوار کلیسا نقش کرده اند و می پرستند
شیخ بانگ بر آن صورت زد و گفت ءانت قلت للناس اتخذونی و امی الهین
من دون الله در حال آن صورت از دیوار کلیسا فرو ریختند از هر دو کار ایشان این آواز
می آمد لا اله الا الله قطعه تحقیق یار ما چه سنگدل اند آنکه معبود خود در سنگ کنند
کر بیان راز زبان بود بر دم با بر شکسته نا چه جنگ کنند سلک صد و دهم سالکان
ملک طریقت و مالکان مملکت حقیقت که از نفس جهان بیرون آمدند که مار از بوت
چنین گویند راه محرمانی است که در و بارخت وجود قدم نتوان نهاد عزیز من حق
مشکل راهی و طرفه بارگاهی و این کس را هم این کس مزاحم میشود بشنو بشنو
حضرت رسالت عم که این راه جز او کسی بمنزل نرسانیده اند چون فرمود لی مع الله
وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب جبرئیل علیه السلام شکسته باطن شد فرمود خاطر
جمع دار ولا نبی مرسل و از نبی مرسل هم خود را خواست بنا برانکه در عهد دولت
او قفل ختم بر درج نبوت نهاده اند نبی مرسل دیگر مرسل نمانده ای جبرئیل اگر گفتم
مرا با حضرت ذو الجلال احد وقتی است که در و ملک نگنجد شکسته مشو که آنجا محمد نیز
نمیگنجد بشنو بشنو چون کمان کش قاب قوسین او ادنی از عالم قاب قوسین
باز گشت جبرئیل علیه السلام می پرسید یا محمد از آن عالم که می آیی در وجه دیدی او

میکفت ای برا

میکفت ای برادر چه جای این سوال است که محمد هم از محمد می پرسید که چه دیدی علم
من علم فهم من فهم قطعه تحقیق راز وصل دوست مپرس بو العجب عاشقی
که وا گوید انکه از خویشتن بی خبر باشد خبری دیگری کجا جوید اهل قبول گویند
التواضع قبول الحق من الحق للحق عزیز من اگر آدم بداند که اول چه بود و او سط چیست
و آخر او چه خواهد بود او نباشد مگر تواضع بزرگ را پرسیدند مرد متواضع کرا گویند
گفت کسی را که او خود را او خاکی که بی بر خلق است یکسان داند آری مرد خاکی
کسی است که میان او و میان خاک جامه واسطه نگردد و لهذا بزرگی را پرسیدند
درویش بچه ماند گفت بزمین گفت از چه وجه گفت از نیک و بد دور دو او جمع
شود و قد کان قوم من اصحاب الصفه یکرهون ان یجعلوا بینهم و بین التراب
حایلا عزیز من طایفه که امروز بر بساط منقش می نشینند مبادا که ایشان را فردا بر کدام
بساط خواهند نشاند و فردا که اینجا هم لباس ملون می پوشند هیچ معلوم نیست که در
حشر ایشان را کدام لباس خواهند پوشانید عزیز من بزرگی میگوید در بغداد مردی بود
که در زمستان و تابستان یک جامه پوشیدی او را گفتند چرا وقتی جامه دیگر نه
پوشی گفت من پیش ازین اینچنان میکردم تا مرا شبی بهشت در خواب نمودند
گروهی از یاران خود دیدم بر مقام رفیع بر سر مایده نشسته من هم برفتم و میان ایشان
نشستم فرشتگان مرا از آنجا دور کردند گفتم ایشان یاران منند مرا از میان ایشان
چرا دور میکنید گفتند میان تو و میان ایشان فرق بسیار است هوا لاصحاب ثوب
واحد و لک قمیصان فانتبهت و نذرت ان لا البس الا ثوبا واحدا عزیز من
در عالم ظاهر خود هر که یک جامه پوشد او پوشیده می شود و در عالم باطن هر که
دو جامه پوشد او برهنه گردد قطعه تحقیق زان ابا زکنده شده است که ندارد
چو سوسن او یک پوست هر که او را دو پیرهن باشد نزد اصحاب دین برهنه
هم او نست سلک صد و دوازدهم بباید دانست که نفس آدمی بمثابه بیماریست و از
روی او بدور سانیدن زهر قاتل که تریاک او نیست مگر هوای او و ذا بدانکه چون
آنی پای بر هوا نهند او پای بر هوا نهد اکنون بدانکه نفس بر سه نوع است یکی
را مطمئنه گویند و هی التی اطمانت لطاعة الله ولا یطلب مخالفة امره و دوم
و اماره است

صد و یازدهم

را لوامه گویند وهی التی تلوم صاحبها علی معاصیه و سیوم را اماره گویند وهی التی تامر بالسوء
وتدعو الی المهالک **عزیز من** من سلامتی نفس قدم مخالفت باشد و بلا او در متابعت
او **بشنو بشنو** ابراهیم خواص میگوید وقتی بر سر کوهی بوده ام آنجا انار بسیار بود نفس مرا
آرزوی انار کرد دانه انار برگرفتم و در دهان نهادم ترش بود باز آن دانه از دهن بیرون
انداختم بیشتر شدم مردی دیدم با نواع بلا مبتلا و زنبور بسیار گرد بر گرد آمده گفتم
السلام علیک گفت و علیک السلام یا ابراهیم گفتم کیف عرفتنی گفت من عرف الله لا یخفی
منه شیء گفتم ای خواجه ترا با حضرت جلال احد تعالی و تقدس حالی می بینم چرا از آن حضرت نمی
خواهی تا این زحمت زنبور از تو دفع گرداند **قطعه** نخسپی سر ز حکم حکم متاب ٭ کار نامابالعتاب
شور و خروش ٭ هیچ دانی که صدق چیست بحق ٭ اره بر سر نهند تو خاموش **سلک یکصد و سیزدهم**
طایفه کسانی را در بی خبری همه خبر هاست و ایشان در بیخودی همه وقت با نوا آن
کدام طایفه اند باید گفت از طبقه درویشان و توانگر باطن اند اهل تحقیق غنا ظاهر را غنا نگویند
اما غنا باطن را غنا گویند سئل ارسطاطالیس عن رجل یعرف هل هو غنی ام لا فقال اعلم
انه ان کان مالا ولکنی لا اعلم اغنی هو ام لا لانه لست ادری کیفیت عمله فی ماله ای درویش تا
ندانی که درویش کسی را گویند که او هیچ خبر ندارد بلک درویش کسی را گویند که او همه خبر دارد بعضی
از پادشاهان ~~از پی قوت قناعت~~ از درویشان همچنان التماس کنند که بعضی
درویشان از پادشاهان آری قوت قناعت قوی است که سلاطین پیش او حقیر است
عزیز من چنین گویند وقتی یکی از درویشان پای دراز کرده بود و زنده خود را بالای آن
افکنده بود میکرد در ان حالت یکی از خلفا برای دیدن او آمد هیچ از حال نگشت
و پای گرد نیاورد حاجبی که برابر خلیفه بود آغاز کرد که شیخ پای گرد آر شیخ هیچ نگفت
و التفات نکرد بار دوم گفت که شیخ پای گرد آر شیخ گفت ای خواجه دیر است که ما دست
گرد آورده ایم اگر پای گرد نیاریم روا باشد **قطعه** نخسپی دست پیش کس مکشا ٭ نیست از غیر
مو است گر گذشت ٭ هر که او دست خویش گرد آورد ٭ هیچکس پیش او نیاورد دست ٭
سلک صد و چهاردهم ارباب معرفت گویند خلق با پنج بلای عظیم مبتلا است و بی نظامی
کار ایشان از این خمس است یکی از آنها حب شبع است و فیه قساوة القلب و دوم حب
النوم است و سیوم حب راحت است و فیه الافلاس من العمل و چهارم حب مال است و فیه
و فیه نقصان العمر

الحساب الشدید

الحساب الشدید و العذاب الشدید و پنجم حب شماتت و فیه ذهاب التواب و این پنج از همه
عظیم تر است بنابر آنکه مردم را هیچ عیبی فاحش تر از خودپرستی نیست و هیچ کفرانی
زشت تر از خودبینی نیست **بشنو بشنو** صاحب کرامتی را گفتند شنیده ایم تو بر آب
میروی گفت اگر صد سال بر آب بخواهم رفت بهتر از آنکه دوزخ بخواهم رفت و دیگران گفتند
تو در آتش می باشی گفت اگر عمر خواهم بود خوشتر از سمندر بخواهم بود و این مقام طایفه
است که ایشان را اصلا در خود نظر نمانده باشد و لهذا صاحب مقامات را گفتند انصاف صحبت
آنکه انصاف دیگران از خود بدهد و انصاف خویش از کسی نطلبند **قطعه** نخسپی کمتر از
خسی است بدهر ٭ منطق الطیر کم کسی داند ٭ آنکه او در جهان کسی باشد ٭ خویشتن را کم از
خسی داند **سلک یکصد و پانزدهم** اهل ریاضت گویند الریاضت سد باب النوم
والتعبد عن صحبت القوم و بعضی گویند الریاضت طهارات حکم الشریعت و مداوات
سقم الطبیعت و اصل ریاضت گرسنگی است الجوع تهذیب الاولیاء و تعذیب
الاشقیاء روزی ابراهیم ادهم که او هم نفس را همچنین بهتر از در ریاضت نداده بر
دوستی مهمان بود و او گمید است که ابراهیم طعام اندک خورد گفت مرا آرزو میکند
که تو امروز طعام بیشتر خوردی ابراهیم گفت ای خواجه تو کار خویش کردی اکنون
ما را کار خویش می باید کرد و علیک بتقریب الطعام و علینا بتادیب الاجسام **عزیز**
من یکی از ثمرات شجره ریاضت انجلاء باطن است سبحان الله این چه انجلاء
است که اهل ریاضت را در سنجلی باطن است تا هر چه نیست ایشان را بعینه
در آیینه دل متصور است **بشنو بشنو** اند رانکه میان سکندر و دارا منازعت شد
شبی سکندر خواب دید گویی با دارا که جنگ میکرد و دارا بر زبان اند چهتر است
سکندر این خواب پیش یکی از اهل ریاضت بگفت او گفت خاطر جمع کن
که دارا زمین بتو داد **قطعه** نخسپی عیب عالم است دگر ٭ غیب را گر و غیبها روشن ٭
هر که او جوشن صفا پوشد ٭ گردد ش جمله غیبها روشن **سلک صد و شانزدهم** معماران رواق
باطن گویند خانه چون عمر خراب میشود و خلق پیش خود در او برمی آید ای در عمارت
کاخ و خورنق پای در گل مانده مگر بتو این خبر نرسیده است که ما وضع رسول الله علیه السلام
لبنا علی لبن چنین گویند چون یکی خانه بر آورد بلند تر از بالای خویش ملایک گویند الی این

یا ملعون در آثر آمده است که در آخر الزمان مردمان باشند که ایشان خانه خود را چنان نقش کنند که
گویی بردیمانی است نظر عمر رضی الله عنه فی طریق الشام الی صرح مبنی بالجص والآجر فکبر وقال
ما کنت اظن ان یکون فی هذه الامة من یبنی بنیان هامان لفرعون حکایت روزی یکی بر
امام اعظم که مایی مبانی حقیقت بود رفت و گفت من مسجدی بنا کرده ام و دلم این تمنا می کند که
قراضه زر از کسب تو در آن مسجد خرج شود باشد که از برکت آن خلق روی بدو آورد امام اعظم
بعد از تامل بسیار یک قراضه زر آورده بدو داد او برفت بعد از زمانی آن قراضه زر باز آورد و
گفت از برای مصلحت که این برده بودم آن بی این برآمد امام اعظم تبسم کرد و آن قراضه زر
باز ستد حاضران گفتند چیست که وقت دادن این قراضه تامل بسیار کردی و وقت باز
ستدن فرحت در تو ظاهر شد گفت در خبر آمده است که وجه حلال در گل و خشت صرف نشود
و در وقت دادن از آن فکر کردم که چون وجه من حلال است در گل و خشت چگونه صرف خواهد شد
اگرچه مسجد است و وقت باز آمدن از آن خوش شدم که حقیقت این وجه حلال است که بدان
مهم صرف نشود انشد قطعه تخشی خانه بر زمین چه کنی ٭ نقد خود کس بخاک ره نه نهد
هر که بیرا همن جهان دیده است ٭ خشت بر خشت هیچکه ننهد سلک بمقصد هفتم طلاب صادق
گویند خلاق باید که مطلوب را بخواسته دوست دارد نه بواسطه آری لم اران مادح بکمی باید
بود حکی انه قیل لشاعر لم تمدح سلیم بن وهب بعد عزله عن الولایة قال عزله اکرم من ولایة
غیره و اما اجر کرم ولا علم و کرم معرف لی ام غزل ایها العزیز اگر وقتی عملی خیری کنی می باید که در حال
اجر طمع نداری که موسی علیه السلام خضر را بر سید برکت کدام فعل تر ابر علم غیب مطلع
گردانیدند گفت هر عمل خیری که کردم از آن اجر طمع نداشتم لاجرم معطی مطلق تعالی و
تقدس چندان عطا داد که هرگز در تحت حساب نیاید ای برادر این راهی است اگر درین
راه کسی عمل نکند بهتر از آن که عمل کند و اجر طمع دارد از عمل خود مزد طمع داشتن کار
مردان هیچ خواه است و مردمان بر چهار صنف اند یکی صنف ایشانند که هم خود را نیک خواهند
وهم دیگران را صنف دوم ایشانند که نه خود را نیک خواهند و نه دیگران را صنف چهارم
ایشانند که دیگران را نیک خواهند و خود را گلیمی صنف دارد بشنو بشنو یکی از صحابه
میگوید در حرب تبوک بیشتری از یاران از تشنگی از پای در آمده بود و عم زاده
من با مجروحین میان بود و من مطهره آب برگرفتم و در طلب ایشان شدم چون بر سر وقت

فکر کردم

[illegible]

عم زاده رسیدم

عم زاده رسیدم گفتم آب خواهی که خورد او بدیگری اشارت کرد چون ببردم او بدیگری
اشارت کرد چون بران سیوم رسیدم او جان داده بود برو دومی آمدم او مرده بود بر
اول رفتم او هم مرده بود قطعه تخشی نیک خواه خلقی باش ٭ مثل این کار در جهان
کار نیست ٭ مردمان جمله نیک خواه خود اند ٭ نیک خواهی مردمان کار نیست سلک بمقصد
هشتم اهل معرفت گویند عجب باید داشت از طایفه که ایشان را حضرت واهب
المواهب تعالی و تقدس چیزی بخشیده باشند که آن چیز هزار بار بهتر از بهشت است
یعنی المعرفت و ایشان بدنیا که مشغول کردند مرد هوشیار کسی است که او نه
خود را مشغول دنیا دارد نه مشغول عقبی بلکه خود را مشغول حق دارد اصلا ذکر دنیا
نکند اگرچه سید لیست و آن مشنیده باشی که روزی درویشی بر یکی از اهل ترک خدمت میکنم من
از دوستان او چگونه باشم تارک گفت شکسته کالا خریدار کالا باشد اگر تو دینار را دوست
نداشتی هرگز چندین ذکر او نکردی اگرچه بیدی است و از مثل این کارها احتراز کردن کار
سالکان با علم نیست و از علم همچنان که عمل کنند ثواب نیز همچنان یابند بشنو بشنو امام محمد
را همسایه بود توانگر اما بخیل روزی بر امام محمد آمد و گفت مرا حیله بیاموز که زکوت از
من ساقط شود هر چند امام محمد بگوشید او را حیله تلقین نکند میسر نشد او را حیله
بیاموخت چون او در خانه رفت از غایت خوشی و فرحت سر اندازی میکرد و در صحن
خانه گوسپندی بود و میرزن او همچنان تصور کرد که او با او میخواهد که سر زند حمله کرد و بر
بر سر خواجه چنان زد که متوم سرا و از آن گوش بر آمد این خبر با امام محمد رسانیدند فرمود ای
کسی که زکوت جان بدهد ثواب چنین یابد قطعه تخشی جان زکس دریغ مدار ٭
مال زحکم تو بر نیابی باز ٭ جوب رحمت در جهان خرد ٭ هر چه بدهی همان بیابی باز ٭
سلک بمقصد نهم توانگران باطن گویند آن قدر تعلق آدمی که بار رزق است اگر برزاق باشد
او هرگز گرسنه نماند ابراهیم ادهم چون دید به فقر خود از چهار حد عالم شنیدن گرفت بارها
گفتی ما در طلب فقر بیرون آمدیم خود بخود توانگری پیش آمد و الحمد که ذرا و را درویشی
توانگر باطن در نظر نیامدی گفتی هر چند میخواهم توانگری را ببینم درویشی پیش می آید
بزرگی میگوید وقتی در مسجد حرام جوانی دیدم زار و نزار جامه کهنه پوشیده اما باستغراقی
تمام مشغول کعبه داشتم با صد دینار پیش او بردم بهیچ التفات نکرد و بدان

[illegible]

نکرلیست چون الحاح بسیار کردم گفت یا شیخ هذه حالات لا ابیعها بکل الآخرة فکیف
ابیعها ببعض الدنیا ازین کس را که نظر بر خزاین باقی افتاد بنقد فانی کی التفات کند
کسی که قرب پادشاه حقیقی یافت او بعطای مجازی کی گراید عزیز من امرای که بر در فقرا
آیند سعادت آن امرای باشد و فقرای که بر در امرای روند شقاوت فقرای بود بعضی
از درویشان از پادشاهان چنان احتراز کنند که بعضی از پادشاهان بدیدن درویش رفت
و دیناری چند برد درویش آن قبول نکرد پادشاه گفت اگر دیناری نمی ستانی
از من حاجتی بخواه درویش گفت حاجت من آن است که بار دیگر مرا زحمت ندهی
قطعه بخت بی نقد گنج بر گنج است ٭ اهل غیبت همیشه در رنج اند ٭ پای
درویش بر دری نرود ٭ فقر را پای بر سر گنج اند ٭ ای موسی طور طریقت در قوله
فقولا له قولا لینا لقرکن ببیان کرم اکرم الاکرمین حد اقتضا کرده است بنده که دعوی خدائی
میکرد پیغامبر خود را برادر او میفرستد و ایشان را وصیت میکند که با او سخن نرم گویند
این حیث این بیم تکلم من ولست عزیز من اگر وقتی از زیر دستی جرمی معاینه
کنی گمان نزدیک تو محمود نباشد می باید که او را بدوال بزارتش ادب نکنی ملک
او را بدان عیب بر سیتی منتبه گردانی که هر که بشنود بر حسن خلق تو آفرین کند و درین
معنی حکایتی بشنو بزرگی میگوید وقتی بر مائده متوکل که خلیفه بس متوکل بود حاضر بودم
کاسه ناخورش پیش خلیفه بود در وی مگسی یافتند آن را بکشیدند و خلیفه همان ناخورش
میخورد چون مطبخی خواست که مائده بردارد خلیفه فرمود که بامداد برای ما همان ناخورش بپزی اما
مگس از آن کمتر اندازی که امروز در انداخته و مثل این معامله خشم نتوان داشت مگر از صاحب
مکارم اخلاق و بشنو بشنو اینکه امیر عمر عبد العزیز را زهر دادند غلامی که آن حرکت کرده بود
او را آوردند گفت این کار تو کرده گفت آری مرا فلان و فلان طمع کرد از وسوسه آن دیو
مردم این کبیره مرا ارتکاب کرده شد عمر گفت این زهر بغایت مرا کاری آمده است
من از زیستن نو امید ام و این حکایت بهر کس رسیده است نباید که بعد از من او را سبب
من بیازارند پس از آنکه من مرده ام تو در گوشه شو قطعه بخت به خوی خوش کجا یابند ٭
طیب صندل بهر خسی ندهند ٭ خلق نیکو سعادت ازلیست ٭ این سعادت
بهر کسی ندهند سالک یکصد و دوم قیل ادب الخدمة اعز من الخدمة بزرگی میگوید خدمت

نوکر تربیت

با امرای

سالک صد و سیوم

منه عزیز

ملازر درینه گردد

منه عزیز من سنة ما مددت رجلی وقت جلوسی فی الخلوة رعایة حسن الادب مع الله
تعالی آری اگر در عمل اندکی ادب بسیار باشد بگذرد و اما اگر در عمل بسیار ادب اندک باشد
نگذرد یکی را پرسیدند در مردی که ادب نیست چه مانند گفت خانه آراسته که در و
هیچکس نباشد و دیگری را پرسیدند در کسی که ادب نیست او چگونه کسی است گفت
هو کحق من ذهب فیه الخل الحامض ای برادر ادب و تواضع از همه کس بهتر است
و از بزرگان بهتر تر است شیخ الشیوخ میفرماید قدس الله سره العزیز من با شیخ خود در سفر
شام بودم فبعث بعض ابناء الدنیا طعاما علی رؤس الاساری من الافرنج وهم فی قیودهم
فلما مدت السفرة والاساری ینتظرون الاوانی قال للخادم احضر الاساری حتی یقعدوا
علی السفرة مع الفقراء فجاء بهم واقعدهم علی السفرة صفا واحدا وقام الشیخ عن سجادته
ومشی الیهم وقعد بینهم کالواحد منهم فاکل واکلوا وهذا من محض التواضع عزیز من
بزرگان پیوسته با خلق ادب و تواضع همچنان نگاه داشته اند و اینکه وقتی نگاه نداشته است
همان شنیده است که سکندر از زاهدی شنید بشنو بشنو وقتی سکندر شهری را فتح
کرد و بعد پرسید درین شهر عابدی هست او را بعابدی نشان دادند چون سکندر
بر سر او رسید او را خفته یافت بپای بیدار کرد چون او بیدار شد مردی بزرگ را دید
بر سر خود ایستاده پرسید تو کیستی سکندر گفت من کسی ام که این شهر تمام فتح کردم
عابد گفت از پادشاهان این عجب نیست که شهری را فتح کنند اما این عیب است
که درویش خفته را بپای بیدار کنند قطعه بخشش با عقیده نکو ٭ ملک بی رفق
ترک نازهی دان ٭ پادشاهی که داد نبود ٭ پادشاهی که آوازهی دان سالک یکصد و دوم
مستمعان حاتم وش کم گوش هوش ایشان از سخن شنیدن ناشنیدن احمر
است چنانکه گویند اگر سخنی لایق شنیدن است سخن است که در و ذکر خدای قدیر باشد
تعالی و تقدس خواجه علی سیاح گفتی مرا از این تمنائی نیست که من سخن حق بگویم کسی
بشنود و یا کسی بگوید من بشنوم عزیز من اگر کسی در هر گوش سخنی زشت بگوید سالها
باید تا حرارت آن از دل تو بیرون رود و جایی سخن باطل را چندین اثر بود و باید که
سخن حق را در دل اثر تا باشد و سخن حق نتوان شنید مگر از بزرگان دین ابدار دیش

چندکن تا خود را در پناه بزرگان اندازی خواجه حمال موصلی که حمال جهر طریقت بود سالها
خون خورد آنگاه مقابله روضه رسول صلی الله تعالی علیه واله وسلم و علی اله یک گور وار جائی
یافت و لعده چون وصیت کرد گور من برآرند باید که بر گور نویسند کلبهم باسط ذراعیه
بالوصید ای من سگ آن سگ که دنبال صاحب سعادتی گیرد که صحبت نیک را
اثر بسیار است چنان گویند وقتی مالک دینار را با دهریه معارضه دینی شد هر یک میگفت
که بر حقم اتفاق کردند که هر دو دست بدست یکدیگر گرفته در آتش رویم هر که
نسوزد او بر حق باشد همچنان کردند هر دو نسوختند مالک متامل ماند و متفکر شد با خود
گفتن گرفت چون این باطل باشد از چه نسوخت در سر او فرو خواندند که از برکت صحبت
تو ای مالک او دست تو گرفته در آتش رود آتش کی باشد که با او گرم تواند شد عزیز من
اگر فردا گناهکاران همه عالم دامن صاحب اقبالی گرفته در دوزخ روند ایشان چنان
گردد که بهشت از دوزخ در غیرت افتد ذوالنون مصری را پرسیدند صحبت که اختیار
باید کرد گفت کسی که او را من و تو در میان نباشد عزیز من اگر چه صحبت نیک بغایت نیک است
اما مردی چون بدرجه کمال رسد نه او صحبت کسی گزیند و نه کسی را گذارد که صحبت او
گزیند محققان گویند عزلت سالک بهتر از صحبت خضر بود صلوات الله وسلامه علیه بشنو بشنو
ابوبکر وراق مدتی آرزومند صحبت خضر بود صلوات الله وسلامه علیه هر روز بدین نیت در
گورستان رفتی و در حالت رفتن و آمدن قرآن خواندی و روزی خضر علیه السلام را
با او مصاحبت شد یکجا حکایت کنان در گورستان رفتند چون بازگشتند خضر فرمود
مدتی آرزومند صحبت خضر بوده اینک من خضرم امروز با من صحبت یافتی از خواندن
قرآن باز ماندی عزیز من جائی که صحبت خضر چنان باشد صحبت دیگری چگونه خواهد بود
قطعه نخستی راه دین عجب راهیست ، نشود جز بپای خود کوتاه ، گرچه در
راه همرهان یابند ، مردان ره نترسند از همراه ، سلک یکفند و سیوم بزرگان گویند در
طلب چیزی چه عمر صرف باید کرد که آن چیز را همه درین جهان باید گذاشت اگر کسی
عمر صرف کند باری در طلب چیزی کند که آن چیز را با خود در آن جهان تواند برد وقتی
شقیق بلخی در گورستانی میگذشت میگفت اینجا همه دروغ گویان خفته اند گفتند از چه وجه

گود
۳ دوزخ بر
صحبت

گفت بدان وجه

گفت بدان وجه که ایشان در حالت حیات می گفتند ما مال داریم واسب داریم وچشم داریم
و حاشیه داریم و باغ داریم و بساتین داریم اگر از ایشان می بودی آخر از میان چندین
چیزی کم با خود می بردند آری سکندر وقت کوچ آخرت میگفت چون مرا برون آرید می باید
که هر دو دست من برون کنید گفتند در زیر این چه سر است گفت تا جهانیان بدانند که
وقت رفتن دست خالی میرود عزیز من در آن کوش که ازین جهان چیزی نصیبی در آن
جهان توانی بردن وقتی پادشاهی درویشی را گفت مرا پندی ده درویش گفت تو مال خود را
دوست میداری یا خصم خود را گفت مال خود را گفت آنگاه چون است که تو همه مال خود را
اینجا می گذاری و هم خصمان خود را با خود می بری انصاف آن بانصاف که خصمان خود را هم این جای
گذاری و مال خود را آنجا با خود ببری چنانچه آن وزیر کرد بشنو بشنو وقتی وزیری بود ثقات مشفق
روزی بر پادشاهی پیغام کرد که این چه اضاعت مال است که تو میکنی اگر تو مال را دوست
نمیداری باری ما را ده تا خرج کنیم وزیر گفت مال خود را شما دوست نمیدارید که همه
می خواهید همه اندرین عالم بگذارید اما من مال خود را چنان دوست می دارم که میخواهم
همه مال خود را با خود در آن عالم برم قطعه بخشی مال خویش با خود بر ، نیست چیزی بر آنچه
گو نوشته است ، بر چه درویش را دهی امروز ، دیده گور و حشر نوشته است ،
سلک یکفند و سیوم رهروان راه طریقت که هم وقت پای بر صراط مستقیم نهاده اند چنانی
گویند این راه راهی است که جز بهلاک خود بمنزل نتوان رسید علی محمد کلاه عطار که عطار
بازار طریقت بود سکونی در روزی درویشی بانواع بلا مبتلا بجز دانگه دلمن برد
بسوخت درویش بر من بانگ زد و گفت یا مکلف ما دخولک فما بینی و بین ربی
و عه یملی بی ما شاء بعده آغاز کرد الهی بعزتک و جلالک لو قطعتنی اربا اربا ما ازددت
علی البلاء حبا حبا حبا ما ازددت لک الا شوقا وحبا بشنو بشنو چون آن آتش باز
کرما کرم سوی آتش نمرود روان شد صدره پوش سدره آغاز کرد یا خلیل الله
هل لک من حاجة ابراهیم گفت اما الیک فلا وانا الیه حسبی من سوالی
علمه بحالی ای جبرئیل حبیب که میان بنده و خدا و بندری می آید تیغ عنی فان
حرارتی اشد من حرار نمرود و علیه اللعنة چنان گویند سلطانی که آب و آتش در

۲ دیدم

سلطنت
تحت اعراو بیند معامله که میان ابراهیم و نمرود گذشت بیشتری آن خلق را بنمود این حیث
لیعلموا ان کل من احبه لا یغره شیء فی الدارین لیعلموا ان لاهل المعرفة فی الدار الآخرة
عیشا واحسن حالا واشد سرورا مع الله سبحانه وتعالی من اهل الجنة فی الجنة سلطان
العارفان میگوید که فردا از اهل بهشت مشاهده فی کیف محجوب دارند از اهل بهشت همان
ناله بر آید که از اهل دوزخ **قطعه** تحشی جمال عزیز از یاران نیست ، گرچه امروز خود عزیزی
نیست ، بی جمال عزیز هم لقمان ، گرچه خلد برین است جز هیچ نیست **سلک یکصد بیست پنجم**
طایفه که ایشان دست از دنیا و عقبی باز داشته اند چنان گویند که خواجه ابویزید بسطامی
که سلطان عالم معرفت بود وقتی شنید یکی قرآن میخواند چون بدین آیه رسید منکم
من یرید الدنیا ومنکم من یرید الآخرة ابویزید بگریست و می گفت هذا من الله شکایة
علی عبده کانه یقول امنکم من رضی عنی بی **عزیز من** مرد کامل کسی است که او از خدای
هم بخدای گریزد و از و هم بدو راضی گردد کسی که از خدای هم بخدای راضی شد نه او وقتی
از کسی رنجد و نه وقتی کسی را رنجاند و در عالم هیچ کاری از آن شنیع تر نیست
که کسی باطن را تفرقه کند ای برادر اگر میخواهی باطن تو همواره جمع باشد باطن کسی
تفرقه مکن **عزیز من** وقتی شخصی دمی چند زیر درختی فرود برده بود آن را کسی برد هر چند
آن شخص بطلبید نیافت بخدمت امام اعظم رفت رحمة الله علیه رحمة واسعة قصه
باز نمود امام اعظم فرمود تو امروز باز گرد من تدبیر درم تو بکنم امام اعظم بر طبیب آن شهر
رفت و گفت هیچ آن فلان درخت کدام زحمت را سود دارد گفت فلان زحمت را
گفت درین چند روز بیماری بر تو آمده است که تو را دران هیچ اشارت کرده گفت آری
چند روز باشد که آن فلان را گفتم که بیخ آن درخت بخور امام اعظم بران بیمار رفت
گفت چگونه گفت بغایت زحمت دارم گفت اگر می خواهی که آن رنج از تو بکلی رفع
شود تو خصم آن درم را زحمتی مرسان و درمی که از زیر آن درخت برده بخصم باز ده
قطعه تحشی چند ذکر زحمت خود ، خلق را جز که زحمتی مرسان ، گر نخواهی که زحمتی
نرسد ، بجلس را تو زحمتی مرسان **سلک یکصد بیست ششم** بباید دانست که زهد سه
حرفست زی و هی و دال زی اشارت بترک زینت دارد و هی اشارت دارد

[illegible]

بترک هوا و دال اشارت

بترک هوا و دال اشارت دارد بترک دنیا سعادت مردی که او دنیا را که همه صفت زنان دارد
مطلق ثلث کرد اندیشه است محمد اسود میگوید رحمة الله علیه شبی از هاتف آواز شنیدم
که عبد الله مبارک را بگو از عمر تو یکسال بیش نمانده است چون آن حکایت با عبد الله
گفتم عبد الله بگریست و می گفت مرا هنوز یکسال در دنیا خواهند داشت آری چون مرد
بدرجه کمال رسد خواهد در و دیوار تن در هم شکند و مرغ روح را از قفص دنیا در عالم علوی
برد که در همه عمر دعوی ریاضت کردن کم جرمی نیست و لهذا خواجه ابوسعید ابو الخیر
قدس الله سره العزیز را پرسیدند ریاضت چیست گفت آنکه کودکان را گویند بینی پاک کن
عزیز من اگر سری عشق در سر داری سر بدنیا فرو میار و بخش این سرگشته را نیز سری
مدان که در عشق کسی سر تواند شد که اگر چه در دنیا سرداری است بر بدو سر بدنیا فرود
نیارد حلاج را که سر این درد و سر جز او کسی را نبود بعد از فوت در خواب دیدند که ۲ منصور
گوئی سر او بریده اند و جام در دست او است گفتند این چه حال است گفت دوست هم جام
به بریدگان میدهد بندای من دلش اگر سر آن داری که با این سران سر و سینه
توانی زد هر سر موئی که داری از سر دور کن و سر حلقی خود را بی سر خلق ساز و سر موئی رعونت
را در سر جا مده و سر اسرار درین معامله چنان باش که آن سر عارفان بود **شنو شنو** سلطان ال
العارفان یعنی ابویزید بسطامی که بحر حروف او بسطامی بود بیگاه تر از گورستان
در خانه می آمد یکی از پیران بسطام که به بزرگ زادگی آن مقام منسوب بود پیش در
خود نشسته رباب میزد چون آواز رباب در گوش خواجه افتاد گفت لا حول و لا
قوة الا بالله العلی العظیم آن بزرگ زاده بغایت این سخن گران نمود برخواست و
کاسه سر رباب بر کاسه سر خواجه چنان بزد که هر دو کاسه بشکست خواجه سر بلس نکرد
و سر خود گرفت و همه شب در تعهد سر خود بود چون بامداد صوفی گرم رو آفتاب مصلا نور در
هوا افکند خواجه خادم خانقاه را گفت درین شهر رباب بچند درم میفروشند گفت
بچندین درم گفت برو چندین درم بیار و در فلان محلت بر فلان بن فلان بزرگ
زاده بر و او را از من معذرت کن که بگو دوش از سبب سر من رباب تو شکسته
شده است این بهای آن رباب است بدین درم ربابی دیگر بستان و خود را
خوش دار **قطعه** تحشی خلق خوش کجا یابند ، چند باشی چنین سر افکنده ، ناتوانی تو

خوی خوب گزین ؛ خلق خوش خلق اکند بنده **سلک یکصد و بیست و هفتم** بباید دانست
اگرچه درویشان گویند خیریت درویش در آن باشد که از برای هیچ ترک دنیا گیرد اما سلطان
جهارپاش قومی فرمایند لیس خیرکم من ترک الدنیا للآخرة والآخرة للدنیا ولکن
خیرکم من اخذ من هذه وهذه ای نور دیده سعادت زیاده زهد نه آن نیست که
که چیزی نخورند بلکه زهد آن نیست که هرچه خورند حلال خورند روزی درویشی را
دیدند طعام لذیذ میخورد گفتند این طعام چه لایق اهل حال اند درویش گفت ای خواجه
ما در دنیا مهمانیم و مهمان را هرچه دهند بباید خورد چنانکه گویند حسن بصری رحمة الله علیه
که از سرتاپای همه حسن بود فرزدق را برسید ای فرزدق شنیدم که طعام چرب
و شیرین نمی خوری گفت آری عمدا نمی خورم گفت چرا نمی خوری گفت از آنکه
شکر آن نمی توانم رسید حسن گفت وقتی آب سرد میخوری گفت میخورم گفت
به شکر آن می رسی گفت نه گفت طعام لذیذ چرا نمی خوری برو ای ظالم بگو ای
درویش اگر وقتی برمائده توانگر حاضر گردی از اطعمه لذیذ او اجتناب منمای و اگر
بر کلبه درویشی مهمان شوی از نان بی نمک او هم ترک مکن و او را نیازار بانان بی
نواهی حرکجان **عزیزمن** وقتی درویشی توانگری را مهمان خواند توانگر چون در کلبه بینوای
او نظر کرد روز دیگر دو من نقدی برو فرستاد درویش آن را باز گردانید فرستاد و گفت
نرای وازین بتر که ترا او درویشی خود محرم کند **قطعه** تخشبی برفقر مخفی به ؛ نوش خود را
ستم تو نیش مکن ؛ گرچه بر داد دینت خلق را ؛ محرم سر فقر خویشتن مکن **سلک یکصد
و بیست و هشتم** شیران بیشه براعت گویند رسم است چون سگ شکاری را
دنبال صیدی رها کنند از دور کنند و سگ دنبال شکاری بسیار دود بخلاف یوز که یوز
را در کمینگاه صیدی دارند یوز قصد شکاری یکبار و یا دو بار بیش نکند دو دنبال
شکاری بسیار نرود و نیز باید که چون سگ دنبال بسیار نرود و اگر چیزی از پیش برسد
چون یوز آن را قبض کند دیگر آنکه اگر یوز در شکار کاهلی کند سگ را بیارند و پیش او
بزنند تا یوز بترسد مردم را هم می باید که انتباه از حال دیگر گیرد که السعید من وعظ بغیره ای درویش
انتباه اصحاب کهف اول از گربه بود و آخر از سگ دلنواز آدمی هم منتبه نمی شوی گم راست
آید اگر مرد زیرک از رد دیگری دردمند شود از حال دیگری انتباه گیرد وقتی گرگ و روباهی **بشنو بشنو**

بگذشت شیر بود

بگذشت شیر بود و فضلا که از صید شیر باقی ماندی ایشان بدان روزگار خود گذرانیدی
وقتی شیر صیدی صید کرده گرگ را گفت این صید را میان ما هر سه قسمت کن گرگ آن را سه
بر کاله کرد یک پیش شیر نهاد و یک پیش روباه نهاد و یک پیش خود شیر چون آن حال بدید
پنجه بزد و سر گرگ بپرانید روباه را گفت این صید میان ما و میان خود قسمت کن روباه همه بر
گرفت و پیش شیر نهاد شیر گفت ای روباه این ادب از که آموختی گفت از سر بریده
این گرگ **قطعه** تخشبی اعتبار عبرت نیست ؛ معتبر همچو جهان گیرد ؛ صاحب اعتبار
اوست که او ؛ عبرت از حال دیگران گیرد **سلک یکصد و بیست و نهم** عاکفان صومعه محبت و زایران کعبه مودت
چنان گویند یکی از علامات موقنه محبت است لان من عرف احبه ومن احبه لزم بابه
وقیل المحبة میل القلب الی الله تعالی والی بالله همنون را پرسیدند محبت چیست گفت هر
ما خلق الله شیئا الا والمحبة اطلق منه فکیف اعبر و عمالا عبارت له درد مندان درد عشق
گویند المحبة علة فیها الکل شفاء **عزیزمن** طرفه دردی باشد که در وهم دارو نامدرج بود درد دارد
نکرد و مگر در محبت صاحب آن درد این درد گم نشد و لقد در وجود الصد هزار دارو
لفرد مند و چشم از دیدن غیر دوست چنان بربندد که کور دلان چنان تصور کنند که
او کور است قیل عمر بن عبدالعزیز کان اذا خرج الی طریق غمض عینیه مخافة ان
یری ما یکره الله را چه شبلی رحمة الله علیه محجوب شد بحالی بر در رفت و گفت اگر بگویی من
چشم ترا معالجه کنم شبلی که بینای عالم طریقت بود بانگ بر وزد و گفت ای بطال
من الصد جهد یکبار چشم از دیدن غیر دوست فرو بسته تو میخواهی آن را تا باز گشایی
بیا تا امیل تحت دیده ترا نیز کور کنم تا توهم بعد از این بر طریق من بحکم لا نه بینی ملک خدای
را تعالی و تقدس **عزیزمن** محبت خدای محبت طاعت خدای باشد و اگر نه اینچنین خالی
را با آن چنان پاک جهانکانی محبت بنده چه کند که خداوند خود را دوست ندارد اما
دران می باید کوشید که خداوند بنده را دوست دارد **بشنو بشنو** وقتی مردی بر مهتر
یوسف رفت صلوات الله وسلامه علیه گفت من ترا دوست میدارم یوسف م
گفت من نمی خواهم که بجز خدای کسی دوست دارد فان ابی احبنی فطرحنی اخوتی
فی الجب وان امراة العزیز احبنی فالقتنی مع خدامها فی السجن **قطعه** تخشبی دوست دار
حق را باش ؛ که در دولت جز همه رحمت ؛ خلق را بیهوده چه داری دوست

غیب این دوستی بکرزمت سلک بکعبدیه ام قیل للعجوز فی دور الفلک ولا فی ترکیب
الطبایع ولا فی القیاس ولا فی الوهم ولا فی الممکن ولا فی الواجب ان یکون محب
ولیس بمحبوبه الیه تمیل ای عاشق محبت از جوب بباید آموخت اگر اره بر سر رانند
جون ذکریا سر نخارد و اگر در آتش اندازند جون ابراهیم دم نزند جنان گویند پیش از آنکه
در مسجد رسول صلی الله تعالی علیه واله وسلم منبر آوردند حضرت رسالت پناه صلی الله
تعالی علیه واله وسلم جون خطبه آغاز کردی متصل ستونی شدی آن روز که منبر آوردند
وپیغامبر بالای منبر رفت از شوق پیغامبر صلی الله تعالی علیه واله وسلم آن ستون جنان
در ناله شد که همه حاضران از ناله او در ناله شدند انس رضی الله عنه میگوید من در آن
جمع حاضر بودم تا آنکه پیغامبر صلی الله تعالی علیه واله وسلم از منبر فرود آمد آن ستون را کنار
گرفت آنگاه از نالیدن باز ایستاد عزیز من خاک حبشه را فرو بیختند ذره درد بر آمد
وخاک روم را فرو بیختند ذره عشق بر آمد وخاک فارس را فرو بیختند ذره شور بر آمد
از آن ذره درد بلال را آفریدند واز آن شور سلمان را آفریدند واز آن ذره عشق
صهیب را آفریدند واین ندا در جهار حد عالم در دادند بلال سید الحبش وصهیب سید الروم
وسلمان سید الفارس همیدانم بحره فرعون از کوام در در آمدند تا ما هم از آن درد راهیم
وبلال درد بلال جبر کردند تا ما هم بجان کیم اما آنجه ایشان کردند مگر هم ایشان توانند کرد خلوت
یحی علیه السلام آن روز بود که او را سر می بریدند وخلوت ابراهیم خلیل آن روز بود
که او را در آتش می انداختند وخلوت زکریا آن روز بود که او در کشاکش اره
بود جون اره بر فرق آن ثابت قدم نهادند ندا از دو بر رسید این ساعت جه میخواهی
گفت میخواهم تا نیمی از من در مشرق آویزند ونیمی در مغرب تا جهانیان بدانند
راهی که در وی ما قدم نهاده ایم جنان خون خواره راهی است که در وبا وجود خود قدم
نمی توان نهاد قطعه بخشید را دو جود خود که او بوست ✽ اندوه دلبران هلاکش کرد ✽
عشق دو رمز نشان من نگذاشت ✽ بس وجودی که وجد خاکش کرد ✽
سلک بکعبدیه دیگر اطباء حاذق یعنی فقراء صادق که علت فسق را مداوات ایشان
توانند کرد جنانچه گویند العالم طبیب الدین [۲] یجر الداء الی نفسه فکیف مداوی غیره ای ۳ و الدراهم داء فاذا کان الطبیب
برادر اول سکه دیناری که در جهان بزدند ابلیس آن را ببوسید وبر جشم نهاد

ومیکفت ای دینار

ومیکفت ای دینار تا از سبب دوستی تو جندین کسان دوست من خواهند شد عوام جون فقرا
در امور دین همه وقت اقتدا بعلما می کنند در ترک دنیا علما را باید که اقتدا بفقرا کنند فقیه ابو اللیث
۳ شبهه خوار شوند عوام خلق حرام خوار شوند ربجای علما
می گوید جون علما بجمع کردن مال حلال مشغول کردند عوام خلق شبهه خوار شوند وجون علما حرام
خوار کردند عوام خلق کافر شوند نعوذ بالله منها عزیز من عالم می باید که درویش باشد ودرویش
می باید که عالم بود عالمی که در وی جاشنی فقر نیست سبعی است ضاری ودرویشی که در وی
حلاوت علم نیست عاملی است در بیکاری جنانچه گویند وقتی بزرجمهر که کوکب فلک
دقایق بود درویشی را دید که او بغایت جاهل بود گریبان گرفت گفت مسکین این شخص نه
از سبب فقر دنیا خود را اصلاح می توان آورد ونه از سبب جهل عقبی خود را سر و پای می
تواند کرد یعنی فساد دنیا از سبب فقر است ~~وسبب فقر~~ و فساد آخرت او از سبب جهل او
۲ هوس حکایت جنان گویند وقتی دو برادر بودند یکی را هوس علم در سر افتاد ودوم را زهد آن متعلم
برادر او را گفتی اول جیزی بخوان بعد از آن بدین کار مشغول شو که زهد بی علم بغایت
شنیع باشد او این سخن نشنید تا کار بجای رسید که او ترک عمرانات گرفت و
بر قله کوه ساکن شد وآنجا عبادت کردن گرفت جون این برادر متعلم عالم شد
وانواع علوم را حاوی گشت گفت اکنون بروم آن برادر را ببینم که او کار خود کجا
رسانیده است جون بر سر قله کوه رسید جای دید بغایت نزاهت واو بنماز مشغول
جون از نماز فارغ شد وشرط مصافحه بجا آورد بوی زشت در دماغ متعلم رسید
گفت در جنین جای این بوی زشت از کجا می آید او گفت از من می آید گفت
بر تو این بوی جه کند گفت جندر وز شد بوی در غایت خوشی در مشام من رسید
گفتم جون بقهر تن در یافت نفس مشغول شدم این جنین بوی در دماغ من جه
کند از نجاست دو بلیه کرده ام ودر بینی خود نهاده ام متعلم گفت ای بدروز من ترا نمی
گفتم که جیزی بخوان نیم سیر نجاست در بینی تو نماز گذاردن کی روا باشد قطعه نخستین
فقر با علوم نکو ✽ شهد بی منفعت همه زهر است ✽ هر آنجه در آدمی بکار آید ✽ فقر با علم و
۳ ساعة واحدة ما ادید حتی افعل
علم بر فقر است سلک بکعبدیه دوم حکی ان الله تعالی قال فی بعض الکتب عبدی افعل [۳] فی
الابد حاضر بود عزیز من کدام تجارت خواهد بود از این مربح تر که کسب در یک ساعت سعادت
ابدی کسب کنند اما کاسب این کسب طالب ساکنان عالم دنیا طرفه قومی اند خداوند ارزاق

دانند و اعتماد بر کسب خود کنند و خود را بنده دانند و کار آزادگان کنند در جهان حریت
ست یا عبودیت عبودیت بتعریف محتاج نیست بندگان دانند که بندگی
چه باشد اما بشنو که حریت چیست قیل الحریة الاعراض عن الکل والاقبال علی من
له الکل حسین منصور میگوید هر بنده که مقامات عبودیت را بکلی طی کند او را حر
خوانند و ذلک مقام الانبیاء والصدیقین جنید رحمة الله علیه را پرسیدند اگر بر
سالک از دنیا آن مقدار مانده باشد که مقدار حصاة کند او را حر گویند قال
المکاتب عبد ما بقی علیه درهم بزرگی می گوید من کان فی الدنیا حرا من الدنیا فهو
فی الآخرة حر من الجنة عزیز من کسی که طریق عبودیت بجا آورد او را حقیقة مسلوک
داشت حر حقیقت همو نست قال الحسن من اراد الحریة فلیصل العبودیة اندا
زلیخا از عشق یوسف ضعیف و نحیف و بی جمال و بی کمال شد روزی بر راه گذر
یوسف نشسته بود دید به یوسف بر آمد چون او آن دید به معاینه کرد و دور باش
آه از دور باش خانه جگر بر کشید و گفت اگر آدمی بتقوی از آنهاست که احرار
را عبید احرار کند و هوای نفسانی از آنهاست که احرار را عبید گرداند ای برادر
ترا از برای بندگی آفریده اند تو بستم خواجگی می کنی کی راست آید عزیز من روزی
بشر حافی در خانه می گذشت و دران خانه غوغای بشنید پرسید درین خانه
چه میشود گفتند حشم این خانه شراب می خورد در بزد کنیزکی بیرون آمد پرسید حشم
این خانه بنده ست و یا حر گفت راست میگوئی اگر او بنده بودی کار بندگان
کردی قطعه بخشی بجو بندگان می باش ورنه آفاق بر تو خنده کنند کار احرار
کار احرار ست بنده باید که کار بنده کند سلک یکصد و سی یکم اهل فکرت که از تفکر
دور اندیش رموز عالم علوی و سفلی معلوم و مفهوم ایشان است چنان گویند
تفکر بدرجه از عبادت بالاتر ست بنابر آنکه در بهشت از مومنان عبادت
منقطع خواهد شد اما تفکر نه و ما کان علی الدوام فهو اصل مثل التوحید والمعرفة
و فکرت بر پنج نوع ست فکرت فی آیات الله تعالی یتولد منه المعرفة و فکرت
فی آلاء الله تعالی یتولد منها المحبة و فکرت فی وعد الله تعالی یتولد منها الرغبة و
فکرت فی وعید الله تعالی یتولد منها الرهبة و فکرت فی جفاء النفوس یتولد منها

الحیاء

[illegible]

الحیاء عزیز من تفکر در خلق جایز ست اما در خالق جایز نه اگر کسی خواهد که همه وقت
سنی ملازم باید که پیوسته بالله کند نه اثبات عبودیت باشد نه در اندیشه
اثبات ربوبیت بشنو بشنو چنان گویند وقتی مولانای فخر الدین رازی در سفر
از اسفار خویش در جوار زالی فرود آمد زال رسم مولا معرفة بود چون غوغای او
بشنید یکی از مریدان خود را گفت برو سلام من این بزرگ را برسان و بگو تو
خدای تعالی و تقدس را شناخته یا نه آن مرید هنوز پیغام درست بمولانا برسانیده
بود که مولانا تبسم کرد و گفت برو او را بگو من چندین کتاب در اثبات وحدانیت
خدای تعالی ساخته بودی وحدانیت او ثابت نشود از برای ان مبهم قل هو الله
احد بسند ست برو بکاری بهتر ازین مشغول شو قطعه بخشی که نه وحدتش کم رسد
چه سهی در میان چه گوید مشترک از سر وحدتش برسد وحده لا شریک
له گوید سلک یکصد و سی و چهارم کلهداران دار الملک فقر چنین گویند کلاهی که درویشان بر سر
نهند بر سه نوع ست یکی را لاطیه گویند دوم را ناشره خوانند لاطیه کلاهی باشد که
با سر متصل بود و ناشره کلاهی بود که از سر قدری بلند تر باشد و تاجدار لولاک لما
خلقت الافلاک صلی الله تعالی علیه و آله و سلم کلاه لاطیه بر سر نهاده ست نه ناشره
اهل ترک که کلاه چهار ترکی ایشان از ترک الدنیا راس کل عبادة مرکب است
چنان گویند از هیچ چیزی نباید خواست و هر چه دارد هیچ چیزی نباید داشت تا دیگری
نخواهد وقت او را هم آن قدر مشغول ندارد هم ایشان گویند الدنیا سوق الناس
فلیس للعاقل ان یشتری منها فوق الکفاف و نزدیک بعضی ترک نه تنها ترک
درم و دینار مراد ست بلکه از ترک هر چه غیر خداست ترک او مراد ست ای
برادر زنهار ترا این وهم رحمت ندهد اگر من ترک همه عالم گیرم همه عالم ترک من
گیرد هر که از برای خدای ترک خلق گیرد خلق هر گز ترک او نگیرد عزیز من بزرگی میگوید در
بیابانی شبانی را دیدم نماز میگذارد و گرگ گوسپندان او را نگاه میداشت
گفتم گرگ با گوسپند کی باز صلح کرده ست گفت کما صلح الراعی مع رب
الغنم صالح الذئب مع الغنم قطعه بخشی گر به بسیار بسته خود تا جهان زیر
خنده تو بود گر تو در بندگی او باشی همه آفاق بنده تو بود سلک یکصد و سی و پنجم شیران

بشر حافی گویند قاعده ایست که سبک وقت رفتن در جیب در است بسیار نکرد اما بر
امیر المومنین علی کرم الله وجهه که شیر بیشه دین بود هر وقت که در مسجد در آمدی
سر فرو افکنده و پشت دوتاه کرده آمدی وقتی یکی از او پرسید تو که بر پشت هیچ
باری نداری پشت دوتا کرده چرا می آیی گفت کدام بار از آن گران تر که از حمل آن
آسمان و زمین و جبال ابا کرده اند و ما حمل کرده ایم کما قال الله تعالی انا عرضنا الامانة
علی السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان
بیچاره نشان مخنثان راه دین نیست نه علامت مردان یقین وقتی عمر زرق
را در مکه دیدند گفتند راکبا جئت ام راجلا گفت ما حق العبد العاصی الهارب ان
یرجع الی باب مولاه راکبا لو امکنی لجئت علی راسی عزیز من اگر کسی خواهد که قدم درین
راه نهد اینک چنان نهد که این جوان مردان نهاده اند و این قاعده مسلم نشود تا
کسی خانه دل را از محبت دنیا و تمتع او بکلی خالی نکرداند ای درویش ابلیس از دوستی
دنیا بهشت بر باد داد و تو دل از دوستی دنیا نکنده میخواهی در بهشت روی کی راست آید
آدم علیه السلام در بهشت گناه کرد در دنیا نگریست و تو در دنیا گناه میکنی مگر در بهشت خواهی
گریست هیچ معلوم نیست که بر کدام عمل تکیه کرده که همه امید مغفرت داری علامت
سعادت آنست که طاعة آنست که معصیت کنند و امید دارند که عاقبة خواهند
امر زید شنو شنو بایزید قدس الله سره العزیز هر باری که سلام نماز بدادی هر دو دست
بر روی خود نهادی گفتند این چیست گفت می ترسم نباید که این نماز من بر روی
من باز زنند ای درویش مردان دین کار ما چنین کرده اند و خود را همه وقت
در نظر خود و در نظر خلق خوار داشته اند قطعه تخشی غم خلق چیزی نیست، حال
معلوم او بتمیز نشود، هر که نزدیک خلق خوار زید، نزد خالق همون عزیز شود،
سلک بکلیه و بنی و شینم اینجه حقیقت گویند بنده چنانچه با قوال بنده است می باید که
بافعال هم بنده شود وقتی طایفه یحیی معاذ را گفتند ما را پندی بده گفت کونوا عبیدا
بافعالکم کما کنتم عبیدا باقوالکم ای چنان باشی که بنمائی و چنان نمائی که باشی و چنان
بودن و چنان نمودن کار نیست بس عظیم وقتی حسن بصری رحمة الله علیه یکی از یاران
خود را گفت تو چرا خلق را نصیحت نکنی گفت انی اخاف ان اقول مالا افعل حسن

گفت یرحمک الله

گفت یرحمک الله واینا نفعل ما نقول عزیز من طایفه که قول ایشان موافق فعل ایشان بود کم
باشند اما طایفه که فعل ایشان مخالف قول ایشان است بسیار اند حکما گویند کان الناس
علی اربعة قرون القرن الاول کانوا یفعلون ولا یقولون ثم صاروا یقولون ویفعلون
ثم صاروا لا یقولون ولا یفعلون ثم صاروا یقولون ولا یفعلون ای برادر از گفتن و نا
گفتن کار پیش نرود کار می باید کرد اگر از کار ما اینک هم نمی توانی کرد باری گفتن هم مگذار
در عهد دولت رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم مردی کبیره داشت بغایت فاسق آن
کس وفات یافت پدر برو نماز نگذارد فقیل له فی منامه لم ترکت الصلوة علی ابنک
قال لانه ابن سوء فقیل له قد صلی علیه من هو خیر منک یعنی صلی علیه ملائکة السماء فقال
بم قیل لم لانه کان فی شرب الخمر یوما سمع ان رسول الله قدم من سفره سالما ففرح بذلک
غفر الله تعالی وتقدس باندک چیزی معروفست و بسیار بخشی موصوف اگر امروز
یک سجده تو قبول افتاده است فردا سر تو کی بردارد عزیز من زبیده را بعد از فوت
در خواب دیدند گفتند با تو چه معامله گذشت گفت مرا آمرزیدند گفتند تا بکدام طاعت
گفت وقتی بر پشت پیل سوار می رستم و قران می خواندم چون به آیت سجده
رسیدم خواستم که همانجا سجده کنم لیکن از هیبت الهی بانگ بر من زدند که ای ضعیفه
چون تو کی الخیال درگاه را بر پشت پیل سجده کند فرود آمدم و بر ریگ گرم سجده
سجده کردم آن سجده که نه سجده سهو بود و نه سجده عبادت از من قبول افتاد و
سبب مغفرت من شد قطعه بخشی غم نیاز بسته خود، شاهبازان بدین بریده هم
زان سوی کاینات بر همه گذشت، عجز و نیاز کی خرند همه سلک بکلیه و بنفشم قال سهیل
ابن عبد الله رحمة الله علیه لما خلق الله تعالی الدنیا جعل فی الجوع العلم والحکمة و
جعل فی الشبع الجهل والمعصیة ای ثمره شجره فطرت ثمره جوع همه رحمانی است و
نتیجه شبع همه شیطانی سعادتی چون علم و حکمت در گرسنگی مندرج کرده اند
و شقاوتی چون جهل و معصیت در سیری التعبیه کرده اند شیخ محمد حنبلی رحمة الله
علیه گفتی الدنیا یوم ولنا فیه صوم یعنی ما را از دنیا هیچ نصیبی نیست خود صاحب نصیب کامل
کسی باشد که او را از دنیا نصیبی نباشد خواجه شبلی رحمة الله علیه در اول حال قبا پوش
بود آن قبا بکلیم بدل کرد چهار صد دینار در دجله انداخت گفتند این چه کردی گفت چکار

باب اولیستر گفتند چرا بکسی نبادی گفت چیزی که بر خود روا ندارند بر دیگری هم روا
نداری نو نباید داشت از قاعده انصاف خارج باشد که من حجاب از دل خود بر دارم
و بر دل برادر مومن نهم اگر این نیکو بودی هم من بنداختمی حتمی اری کسی را که خصم
چون ملک الموت در قفا باشد اگر او خود را باشغال دنیاوی مشغول کند از همه نادانان
نادان تر باشد سلطان تخت خلافة صلی الله علیه وسلم فرمودی دنیا بی ملک الموت
دانگی هم نیرزد گفتند چرا فرمود لانه یوصل الحبیب الی الحبیب اما بنده بخشی گوید دنیا بی
ملک الموت حبه هم نیرزد اگر پرسند چرا نباید گفت چون می باید مرد هر چه هست
می باید گذاشت اگر همه دنیا بدانگی می فروشند قوی نادان خریدار کسی که خریداری او کند
اری مرگ چنان و تو چنان فراموش کرده گوی همین دیگران خواهند مرد بشنو بشنو
وقتی بقالی نزدیک دروازه شهر دوکانی داشت هم وقت کوزه پهلوی خود داشتی
هر باره که مرده از ان دروازه بیرون بردندی او یک حصه دران کوزه کردی بعد از
ماهی بشمردی که چندین حصه شدند گفتی درین ماه چندین کسی در کوزه شدند
اتفاق یک روز او هم بمرد بعد از مدتی دوستی از دوستان او انجا رسید او را
ندید پرسید بقالی که درین دوکان نشستی و حصه در کوزه کردی چه شد گفتند
او هم در کوزه شد قطعه بخشی مرگ داد دلیت تلخ کرد گر سلیمان است یا خود مور شوخ
هیچکس را از مرگ نیست خلاص کور کس هم نشی بکور شود سلک یکصد و بیست و هشتم شهنشاها
تخت ریاضت که نفس خود را همه وقت در شکنجه ریاضت داشته اند چنان
گویند بنده خایف کسی باشد که او از نفس خود بیش از ان ترسد که از ابلیس زیرا
که ابلیس از بنده منفصل است و نفس بنده با بنده متصل و عاقلان از خصم قریب بیش
از ان ترسند که از خصم بعید و لهذا چون ملوک کسی را خواهند که هلاک کنند انکه
بدو قریب تر است بر و گمارند عزیز من بتو گوید نفس بجز به تیر عنایت لم یزلی دفع
نتوان کرد بشنو بشنو شیخ احمد خضرویه رح میگوید بعد از انکه من نفس خود را در محنت ام خود
کرده بودم و به شکنجه ریاضت سر و پای او را کوفته روزی بنشاط غزوی در واقتاد گفتم
ای نفس از تو نشاط نیاید درین زیر کیدی خواهد بود در مکر کید تو انست که من ترا
همه وقت در شکنجه داشتم و همه روز در روزه میدارم منخواهی بحکم شرعی روزه بخوری

درحفت سوزا

درحفت سغزاد و ستور سازی گفت تو مرا نیز ابر عهد کردم هیچ روزه نخورم گفتم
هر روز در حضر چهار صد رکعت نماز می گذاری گفت عهد کردم در سفر هم بگذارم گفتم چون
چون از گوشه بیرون ایی با خلق انس گیری و امیزش کنی و این ریاضت
۱۲ النسی چندین گاه مارا باطل کنی گفت عهد کردم بگیرم چون از جوابها نفس عاجز شدم گفتم
خداوندا این نفس را درین زیر چه غرض است در سر نفس فرو خواندند غرض که تو دار
از رفاقت غزو داری صاحب خود فرو خوان نفس گفت ای احمد اسم که تو بر نمردی
غرض من ازین ما هیچ نیست اما غرض من انست که تو مرا بر بار بخنجر نامرادی
میکشی که اگر مرا بغزو بری تو اند بود که بیکبار کشته شوم تا یک فرد و یک مرگ
باشد و هم درجه شهادت یابم قطعه بخشی بشد خراب با هیچ نگرد خانه نفس خویش
را ماله دیگران کز نفس ناله کنید نفس او میکند از ناله سلک یکصد و بیست و نهم ببا باید
۱۷ رحمه الله علیه قبیله یا الغیبی و دانست که خواجه اویس قرنی زبده تابعین و قدوه از تابعین بود و افتاب نهان
ونفس رحمان بود در آن خواجه ثقلین روی سوی یمن کردی و فرمودی انی لاجد ریح
نفس الرحمان من جانب الیمان در خبر است که فردا قیامت حضرت احمدیت ده هزار
فرشته بر صورت خواجه اویس در وجود ارد تا اویس میان ایشان شده در عرصات
در اید این حیث اویس در دنیا مارا دو ذقیبه تواری بر سنده است و او را اینجا حجاب
کسی نشناخته امروز می باید که اویس چو ماکشنا سد چنان گویند فردا خواجه
صلی الله تعالی علیه واله وسلم از کوشک خود بیرون اید چنانکه نرگس مرگس را طلب
کند خطاب اید کرامی طلبی گوید اویس را خطاب اید که او را در دنیا نو ندیدی اینجا هم
نبینی گوید الهی او کجاست فرمان اید فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر گوید چون تو
گاه را نه بیند فرمان رسد محمد اتراز برای ما نه بیند کسی که ما را وید ترا بر چه بیند دیدن
۲ از ذیلد رسید تو نی سود کند و دیدن مابی توجه زیان دارد نقلست چون حضرت رسالت صلی الله
علیه واله وسلم ازین عالم دران عالم جلیمه نذیر رسید نذیر یار رسول الله مرقع تمامی بعد از
تمامان بکه وصیت فرمود باویس بعد از مدت فاروق و مرتضی بطلب او بیرون امدند
ونشان او جای پرسیدند گفتند او شتربان است که اشتران مردم می چراند و هیچ
وقت در ابادانی نیاید ما بطلب بسیار او را دریافتند مرقع مرتفع باو در دادند و گفتند

فرمان پیغمبر ما بچنان است که وقت پوشیدن این مرقع باید که امت مرا فراموش نسازی
مرقع بستد و در گوشه رفت میگفت خداوندا این مرقع بپوشم تا امت حضرت محمد تمام
بمن نه بخشی و بر سر او فرود خواندند بعضی بتو بخشیدم گفت نی تمام خواهم و درین گفت و
گوی بود که عمر و علی رضی الله تعالی عنهما نزدیک او رفتند که او دران گوشه چه میکند
چون ایشان را بدید گفت افسوس بتعجیل کردید و مرا از وقت بیوقت کردید
واگر نه من این مرقع نپوشیدمی تا تمام امت حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم
بمن نمی دادند چون امیرالمؤمنین عمر بچشم باطن عظمت و جاه او دیدند گفت کس
باشد که این خلافت از من رایگان بستاند بعده عمر فرمود ای اویس چرا در عرب
نیامدی و حضرت رسول را ندیدی گفت شما دیده بودید گفتند ما هم وقت دران
حضرت بودیم گفت شما ندیده بودید مگر که دندان مبارک رسول عم چه خسته
شده بودند گفتند دیده بودیم گفت پس چرا دندان خود را سالم گذاشتید
بعد ازان دندانهای خود را نمود که هر یکی دو دندان شکسته بودند بسبب
موافقت رسول عم تا آن دندان شکسته است درین داخل بود پس عمر
گفت مرا دعای بکن گفت در اسلام میل نیامده است هر روز در تشهد اللهم اغفر لی
وللمؤمنین گویم و درین دعای تو نیز داخل زمانه بگذشت ایشان را معذرت کرد
که زحمت دیدند باز گردند قیامت نزدیک است من از ساختن زاد آن مشغولم چنان
گویند هیچ وقت او شب نخفت یک شب گفتی هذه لیلة القیام شب دیگر گفتی
هذه لیلة الرکوع شب دیگر گفتی هذه لیلة السجود بشنو بشنو وقتی او را گفتند که ای اویس ۱۷ وفات حضرت اویس قرنی
شب ها بدین درازی بر یک حال چگونه می توانی بود گفت در سجده گفتن
سبحان ربی الاعلی سه بار سنت است من یکبار تمام نمیگویم که روز میشود
بشنو بشنو وقتی ازو پرسیدند ~~چگونه~~ چگونه گفت چگونه باشد کسی که او
بامداد برخیزد و نداند که شبانگاه خواهد زیست یا نه همچون گفتی السلامة فی الوحدة
والآفات بان الاثنان و ازین تنهایی مراد آنست که در خدمت فرد باید بود و وحدت
فرد آن باشد که خیال غیری را مدخل نباشد عزیزمن همچون گفتی طلب الرفعة فوجدته
فی التواضع وطلب الریاست فوجدت فی النصیحة وطلب المروة فوجدته فی الصدق

وطلب الفرح

وطلبت الرزق فوجدته فی القنا...

وطلب الفرح فوجدته وطلبت القربت فوجدته فی القناعت وطلب الراحت
فوجدته فی الزهد چنان گویند چون ازین عالم دران عالم خواهد رفت در غزوی با امیر المؤمنین
علی رضی الله عنه موافقت کرد همان جا درجه شهادت یافت عاش وحیدا و مات فریدا
اولئک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم نظم بخشی دولت است تنهائی
تاج دولت که مرد تنها برد ،، آنکه تنها نزیست با حق زیست ،، و آنکه با حق نزیست تنها مرد
سالک یکصد و چهلم بباید دانست که حسن بصری که کعبه عمل و علم و قبله ورع و حلم بود
مناقب او بسیار است مادر او از موالی ام سلمه بود رضی الله عنها چون مادر او بکار
مشغول شدی حسن گریستن گرفتی ام سلمه پستان در دهن او نهادی قطره چند شیر
فرود آمدی حسن آن را مکیدی هرچه در حسن بود از برکات آن شیر بود چون او در دنیا
آمد او را پیش عمر بردند عمر رضی الله عنه فرمود سموه حسنا فانه حسن الوجه و ارادت او با
امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه بود و حرفه او درشت داد و در ابتدا حال گوهر فروشی کردی
و لقب او را حسن لؤلؤی گفتندی بعده ترک تجارت گرفت و در بصره ساکن شد و کار
ریاضت و مجاهده بجای رسانید که در هفت روز نیاید هر هفته یکبار لنگر کردی چون بالای منبر
رفتی اگر رابعه نبودی باز فرود آمدی او را گفتندی چندین هزار مرد اینجا حاضر است اگر
یک زن نیست گو مباش گفتی شربت که از برای حوصله پیلان ساخته ایم در حلق موران
نتوانیم ریخت چون مجلس گرم شد گفتی یا سیدی هذه ثمرات قلبک وقتی تذکیر میکرد
طایفه نگاه نشسته که ای خواجه دلها ما خفته اند سخن تو اثر نمیکند فرمود کاشکی خفته
بودی که خفته را امید بیداری است اما دلهای شما مرده اند اصلا در ایشان امید
بیداری نه وقتی از او پرسیدند مومن با مومن حسد کند گفت برادران مهتر یوسف
را همان ساعت فراموش کرده روزی مردی زار زار میگریست گفت چرا میگریی
گفت در مجلس سعد و قرضی بوده ام او میگفت فردا مردی باشد که از شومی گناه
خوارش چند سال در دوزخ ماند حسن فرمود ای کاشکی حسن آن مرد بودی باری بعد
از چند که امید خلاصی بودی در نقل است بر بارکه حسن دعا کردی حبیب عجمی آمین
فراز کردی و گفتی حقیقت دعا او مستجاب خواهد شد چنان گویند وقتی ابو عمر مقری

[illegible] ... سال در ... [illegible]

کودکان را تعلیم قران میکرد جانب کودکی بنظر خیانت نگریست در حال از الف الحمد تا من
والناس قران از دل او محو گردانیدند بخدمت حسن رفت و واقعه خود باز نمود حسن
بغایت ملتفت شد و گفت شنیدی از سعادت که از ساعد وقت تو بریده است مگر بدعاء
خواجه خفیف باز در دست وقت تو آید از آنجا بیرون آمده اول در کعبه رفت کعبه را شفیع
آورد بعده بر خواجه خفیف رفت و ماجری تقریر کرد خواجه خفیف نیز متامل شد بعد از زمانی
بگوشه چشم جانب آسمان نگریست در زمان درون او علم بر قرار اصلی باز آمد بعده
بپرسید ترا بر من که فرستاده است گفت حسن بصری خفیف گفت در شهری که
مردی چون حسن باشد چندین را بر خفیف چون آیند چنین گویند حسن را همسایه بود
آتش پرست شمعون نام حسن وقت نزع بر بالین او رفت و گفت ای شمعون
مسلمان شو شمعون گفت هفتاد سال آتش پرستیده ام اگر ضمان میکنی و خطی بنویسی
که خدا تعالی مرا در بهشت برد مسلمان شوم حسن همچنان کرد شمعون گفت آن خط باید
که با من در گور نهند خط در دست گرفت و کلمه طیبه گفت مسلمان شد ازین عالم در آن عالم
رفت چون او را در خاک نهادند حسن بغایت متامل شد که این چه فضولی بود که من
کردم باری مرا در بهشت خواهد فرستاد که من ضمان دیگری شدم آنشب شمعون را در
خواب دید گوهی الخط در دست گرفته در بهشت میخرامید پرسید که ای شمعون چگونه گفت
همچنان که می بینی تو باری از ضمانت خلاص یافتی اکنون این خط باز ستان که مرا بدین خط
احتیاجی نمانده است حسن از خواب بیدار شد الخط بعینه در دست خود یافت //
قطعه مخنثی از خدا مشو نومید // اهل بر خود همیشه دل شاد اند // که بصدق درون برد
این در // که بر و قفل بسته بگشادند [illegible] بباید دانست که ابراهیم ادهم سلطان دنیا
و دین و سیمرغ کوه یقین بود در ابتدای حال عالم در تحت ضبط سلطنت خود داشت وقتی
او بر سریر مملکت خود نشسته مردی با هیبت درون خانه او آمد ابراهیم پرسید ای خواجه چه
آمدی گفت درین سرای فرود خواهم آمد گفت ای خواجه این سرای نیست این خانه منست
گفت پیش از تو درین خانه کی بود گفت پدرم گفت پس ازان سرای نیست مگر همچنین که
یکی در آید و دیگری برود موجب انتباه او همین سخن بود بعد ازان شیخ در ان خانه نشست ابراهیم

ابراهیم بگوید

میگوید پانزده سال محنت کشیدم آنگاه بر من فرو خواندند کن عبداً فاستراحت یعنی فاستقم
کما امرت یعنی گوایند چنین گویند روزی ابراهیم مرد درویشی را دید که او از درویشی خود
می نالید فرمود مگر تو درویشی را رایگان یافته که از دنیا می نالی گفت ای خواجه درویشی
به بهای ستانند گفت باری من بمملکت بلخ خریدم اما چون نیک نگریستم بیش از آن می
ارزد همچون گفتی درین راه کامل کسی است اگر هر دو عالم بدو دهند خوش نشود اگر باز
ستانند اندوهگین نگردد و به هیچ مدح و ستایش غره نشود چندین بار
ابراهیم در حج رفت و هیچ وقت آب زمزم نخورد گفتند درین ز[illegible] چه
سر است گفت چه دلو و رسن از خزانه سلاطین میرسد آن وجه از وجه حلال
نیست وقتی او را پرسیدند [illegible] توجیست گفت شما نمیدانید که کارکنان خدای
بر نیستند محتاج نه آنکه روزی یکی او را گفت ای بخیل گفت ای خواجه کسی که ملکی بلخ بجوی بخشد
او را چگونه بخیل خوانند گفت وقتی [illegible] نشسته بودند ابراهیم در میان ایشان درآمد گفتند
ای خواجه باز گرد که از تو بوی [illegible] می آید سبحان الله جایی که باری چون ابراهیم این سخن بگویند
با دیگران چه خواهند گفت [illegible] گفتند [illegible] گفت دیگر نکشیده باشد روزی ابراهیم
قصد حمامی کرد درون حمام [illegible] میگفت امروز با دست تهی در خانه سلطان
راه نمیدهند فردا [illegible] در خانه رحمان چگونه راه خواهند داد روزی یکی در آمد
او را دعا کرد او گفت چه گویی [illegible] من آن خانه کنم [illegible] ابراهیم گفت من این ساعت
از سبب تو مستوجب بهشت نشدم نخواستم که تو از سبب من مستحق دوزخ شوی روزی
بر سر وقت مستی گذشت دهان او را آلوده دید آب بیاورد و دهان او بشست و میگفت
دهنی که نام حق گذشته باشد او را آلوده نتوان گذاشت چون مست هوشیار شد او را
ازان حال اطلاع دادند در زمان توبه کرد ابراهیم را در خواب نمودند اگر تو دهان او را
از آلودگی ظاهر شستی تا بموافقت تو من دل او را از آلودگی باطن شستم وقتی ابراهیم بر
سر کوهی نشسته بود یکی او را پرسید مرد کامل کرا گویند گفت کسی را که اگر او کوه را بگوید
برو کوه روان شود کوه در حال در جنبش آمد و خواست تا روان شود ابراهیم تبسم کرد
و گفت ای کوه جمع باش ترا نمیگویم قطعه مختبی نرم کن دل سنگین // آنچه نرم است

[illegible] ... [illegible]
سالها چو ... چیزی ... بدست نداشت

زود گرم شود ۞ هر که او کوه دل چو موم شود ۞ کوه پیشش ز موم نرم شود سلوک یکصد و چهل و دوم بباید
دانست که خواجه ابویزید بسطامی رحمه الله علیه که سلطان العارفان و برهان المجتهدین
بود مناقب او بسیار است چنانکه یکروز خواجه جنید میگفت ابویزید میان ما همچنان شرف دارد
که جبرئیل میان ملائکه همچون گفتی نهایت کار جمله روندگان راه توحید بدایت کار
ابویزید است چنان گویند اندر آنکه ابویزید در شکم مادر بود اگر مادر او لقمه با شبهه خورده
شدی او درون شکم طپیدن آمدی تا مادر او آن لقمه را استفراغ نکردی او ساکن نشدی
چنان گویند از خانه او تا مسجد چهل گام بود از سبب حرمت مسجد هیچگاه در خانه آب
دهن بدان جانب نینداختی هرگاه که در مسجد آمدی [illegible] یک لحظه بودی و
بگریستی اگر گفتندی این چه حیلتی گفتی من خود را آلودگی مستحاضه می بینم می ترسم
اگر درون روم مسجد آلوده گردد چنان گویند وقتی ابویزید در کوچه میرفت سگی پیش آمد
راه به سگ ایثار کرد گفتند این چه بود گفت گویی این سگ بزبان حال میگفت در
ازل از من چه نقصان در وجود آمده بود و از تو چه توفیر حاصل شده که پوستین سگی
در سر من کشیدند و خلعت بایزیدی در بر تو افکندند شکرانه این را ایثار کردم باز
چنان گویند روزی میرفت سگی پیش آمد خواجه دامن از وی درچید سگ گفت اگر خواهم
اگر من خشکم در من هیچ خللی نیست اگر ترم میان من و تو هفت آب صلح میبود اما تو
که این دامن از من از سر رعونت برچیدی اگر تو خود را در هفت دریا بشویی پاک
نشوی خواجه این سخن بشنید گفت ای سگ تو پلیدی ظاهر داری و من پلیدی
باطن بیا امروز هر دو یکجا باشیم تا فردا پاک برویم آید وقتی احمد خضرویه ابویزید را گفت
ابلیس را دیدم که پیش در تو بر دار کرده اند گفت او با ما عهد کرده بود که گرد بسطام نگردد
امروز بدزدی آمده است و مریدی را وسوسه کرده و جزای دزدان آن است که
پادشاهان ایشان را بر دار کنند روزی [illegible] میگفت عجب دارم از کسی که
خدای را بشناسد و طاعت نکند یعنی عجب نباشد که او هر جایی بجا نیز ابویزید گفتی
اول قدمی که درین راه برداشتم بعرش رسیدم عرش را دیدم چون سگی دهن
آلوده و شکم گرسنه گفتم ای عرش بعضی بحکم الرحمن علی العرش استوی مرا بتو نشان

میدهند از تو

سوم مناقب

میدهند عرش گفت ای خواجه چه جای این سخن است ما را هم بتو نشان میدهند انا عند المنکسرة
قلوبهم ابویزید را پرسیدند بنده بدرجه کمال کی رسد گفت وقتی که عیب خود بشناسد و
همت از خلق بردارد آنگاه او رب العزة دوری او از نفس خویشتن بخود نزدیک گرداند او
را پرسیدند درویشی چیست گفت آنکه یکی را در کنج خویش یابی در کنج فرو شود ابویزید
بیشتر مریدان را مجاهده فرمودی اگر گفتندی این چیست گفتی فرعون اگر گرسنه
بودی هرگز نگفتی انا ربکم الاعلی وقتی او را پرسیدند چون است تو بر سر آب می روی
گفت آنکه چه اثر دست خس هم بر سر آب می رود باز وقتی میگفت هر کس در
دریای عمل غرق شده است اما در دریای عمل در من غرق شده چنان گویند ابویزید هفتاد
بار بحضرت عزت قرب یافت هر بار که باز آمدی زنار بر بستی باز بریدی چون آخر
عمر شد در محراب شد و زنار بربست و پوستین باز گونه پوشید و کلاه باز گونه بر سر
نهاد و میگفت الهی ریاضت همه عمر نمی فروشم و نماز همه شب عرض نمیکنم و روزه همه عمر جلوه
نمیدهم ختمهای قرآن نمی شمرم اوقات مناجات و قربت باز نمیگویم تو میدانی که هیچ
باز میگردم و اینکه بزبان نیاز شرح میدهم نه از طریق افتخار و اعتماد است بلکه شرح
میدهم که من هر چه کرده ام از آن ننگ میدارم و این خلعت هم تو داده که خود را
چنان میدانم بد کامی بوده ام هفتاد سال موی در کبری سپید کرده از بیابان اکنون
می رسم و خدای خدای کنان اکنون می آموزم و زنار اکنون می برم و قدم در دایره اسلام هم
اکنون می نهم زبان بشهادت اکنون می گشایم کار تو علت نیست قبول تو بطاعت
نه من هر چه کرده ام هباء منثورا انگاشتم تو هر چه از من دیده ای نپسندیده خط عفو
بروی کش و گرد معصیت از من فرو شوی که من گرد پندار از طاعت خود فرو شستم
بزرگی او را بعد از فوت در خواب دید گفت مرا بدی چه گفت خلق چون دریای
بی نهایت اند و دوری ایشان بمنزله کشتی است جهد کن تا خود را درین کشتی بعمر
اندازی و تن مسکین خود را ازین قاعده غرقاب خلاص دهی قطعه تا نخشبی خلق مایه
غم جانست ۞ بنشست زین غم دو دیده از غم دور ۞ تا توانی ز خلق دوری جو ۞
هر که از خلق دور از غم دور سلوک یکصد و چهل و سیوم بباید دانست که خواجه جنید رح

حکایت

شیخ علی الاطلاق و قطب الاستحقاق و منبع اسرار و مرجع انوار بود اول و آخر او همه
بستوده و مقبول و محمود خلایق بود سخن او اهل طریقت را حجت است و او خواهرزاده
خواجه سری سقطی بود و مرید او نیز بود وقتی سری سقطی را پرسیدند درجه مرید از درجه پیر بلندتر تواند
بود گفت اینک امر فی درجه جنید از درجه من بلندتر است مع هذا از فساد و خلل بس
نمی یافت چنانکه خلیفه را با او بد کردند روزی خلیفه بر سبیل امتحان کنیزکی که عشق
صورت او زیبا در از صومعه بمصطفیٰ پیر دبیر فرستاد که برو و بگو که شیخ مرا بنی قبول
کن چون کنیزک بخدمت خواجه آمد خواجه آثار امتحان در وی بدید نفرت سر از خرقه بر
آورد کنیزک از پای در افتاد و بیجان شد خلیفه چون این بشنید تعجب متامل شد
و می گفت هر که با ایشان آن کنند که نباید کرد ضرورت آن بیند که نباید دید و
خواست تا جنید را ببیند گفت این چنین شعله را در خانه خود نباید آورد هم در
زاویه جنید رفت و گفت ای خواجه از دل چگونه رخصت یافتی که این چنین حوری
را ناچیز کردی گفت تو از دل چگونه رخصت یافتی که خواستی ریاضت چهل ساله
درویشی را باطل کنی من در میان چیستم مگر تا نکنند جنید می فرماید مدتی
چنان بوده ام که اهل آسمان و زمین بر من می گریستند باز چنان شدم که من بر
ایشان می گریستم اکنون چنانم که نه من از خود خبر دارم و نه از ایشان همچنین گفتی ده
سال بر دل نشستم و پاسبانی وی کردم و آنگاه داشتم ده سال دیگر دل بر در من
نشست و پاسبانی کرد و مرا نگاه داشت اکنون بیست سال است که نه من
از دل خبر دارم و نه دل از من همچنین گفتی تا مرا سر ان الکلام لفی الفؤاد معلوم شد
سی سال را نماز قضا کردم همچنین گفتی شصت سال در جماعت تکبیر فوت نشد
اگر در نماز مرا اندیشه دنیا در خاطر گذشتی آن نماز باز گردانیدمی و اگر اندیشه عقبی
در خاطر گذشتی سجده سهو بجا آوردمی جنید را گویند جنید خرقه کم پوشیدی
وقتی او را گفتند چرا خرقه نمی پوشی گفت هر ساعت در چهار حد باطن من این تواتر
میکنند لیس الاعتبار بالخرقة انما الاعتبار بالحرقة روزی یکی جنید را گفت یک
ساعت حاضر باش با تو سخن گویم گفت ای خواجه محالست که میخواهیم یکساعت

حاضر شوم

حاضر شوم دست در نمی شود بزرگی میگوید شبی پیغامبر صلی الله علیه وسلم و علی آله در خواب
دیدم فتوی داشتم خواستم که در دست پیغامبر دهم جنید حاضر بود مرا بجنید اشارت فرمود
گفتم یا رسول الله حضور تو فتوی چگونه بدیگری توان داد رسول فرمود چنانکه انبیا بجمله امت خود
مباهات است مرا تنها بجنید است میگوید وقتی زحمتی داشتم روزی گفتم اللهم اشفنی
در سر من فرو خواندند ای جنید این چه تصرف است که میان بنده و خدا در می آیی روزی
یکی جنید را میگفت خوشی دل چه وقت باشد گفت آن وقت که دوست ~~بسیار~~
در دل باشد وقتی یکی هزار دینار با او آورد گفت دیگر هم داری گفت بسیار گفت
این هم میتوانی که از این جنس ترا باشد که قبول کند او را بسیار داری نه بر من که از این
جنس هیچ ندارم حکایت گویند در بغداد وقتی دزدی را بر دار کرده بودند جنید رفت و
بوسه بر پای او زد و میگفت رحمت بر این باد که در کار خود چنان چست بود که جان در سر
کار خود کرد شبی دزدی در خانه جنید آمد جز پیراهن چیزی دیگر نیافت آن ببرد دزد دیگر
بدلال داد و دلال آن را بر من عرضه کرده بود خریدار آشنا میطلبید جنید آنجانب
میرفت چون پیراهن خود بدید گفت الخواجه این پیراهن بستان که آشنا این پیراهن منم روزی
یکی بر جنید آمد و از گرسنگی و برهنگی گله کردن گرفت جنید فرمود بعد از این از گرسنگی
و برهنگی ایمن باش که او گرسنگی و برهنگی بکس ندهد که او از آن گله کند روزی مریدی هزار
دینار بر گرفت که بر جنید برم با یاران شنید که حضرت او حضرت دنیا نیست بدین چه آلوده کرد از آب
بنشست الماس الماس در آب می انداخت چنانکه همه را در آب انداخت بجای نعمت جنید آمد فرمود
چیست رأیی که بیک قدم توان نمود امروز بهزار قدم نموده وقتی در دل مریدی از مریدان جنید
اندیشه گناهی بگذشت تمام روی سیاه شد سیوم روز شد هیچ نیکو نشد خواجه بر در رقعه فرستاد
که درین راه افتادم بهوش آمد نمی که سه روز و شب است مالکا دیگر تو مشغولیم وقتی جنید را
پرسیدند اخلاص چیست گفت فرض فی فرض یعنی هر چه آن فرض است اخلاص در وی فرض است
گفتند بلا چیست گفت بو تر امتحان گفتند تنها بودن کی راست آید گفت وقتی که از نفس خود
عزلت گزیند گفتند صحبت که اختیار باید کرد گفت صحبت کسی که هر نیکویی که در حق
تو کند آن او را یاد نماند گفتند حجاب چیست گفت حجاب عوام نفس و خلق و دنیا و حجاب خواص
نظر در طاعت و نظر در ثواب و نظر در کرامت گفتند زلت چیست گفت زلت عوام میل

حکایت

از حلال بحرام وزلت خواص میل از بقا بالفنا وزلت عارف میل از کریم بکریمات کفتند فرق چیست
میان دل مومن ومنافق کفت دل روزی هزار بار بکردد ودل منافق هفتاد سال هم نکردد کفتند
طایفه اند که بر روی آب میروند کفت طایفه که بر تشنکی می میرند بهتر از آن طایفه کفتند علم چیست
کفت دو حرفست تصحیح ملت وتجرید خدمت کفتند مدعی کیست کفت آنکه بمشاهده حق
کوید کفتند سالم کیست کفت کسی که علم او بیقین ویقین او بخوف وخوف او بعمل وعمل او
بورع وورع او باخلاص واخلاص او بمشاهده کفتند نهایت ریاضت چیست کفت هر کاه
که دل خود را باز جوید ملازم حق باید کفتند تصوف چیست کفت ذکریست باجتماع ووجدیست باستماع
وعملی باتباع همچون کفتی عارف را چندین مقامات هست یکی از فقدان مرادات این جهانست
کفتند توحید چیست کفت سالهاست علم توحید در نوشته است ومردمان از خوشی او
سخن میکویند کفتند محبت میان دو کس کی راست آید کفت آنکه که یکی مر دومی را کوید
ای من تو کفتند محبت چیست کفت افراط میل اما بی نیل کفتند میان مراقبه وحیا فرق
چیست کفت مراقبه انتظار غایبست وحیا خجالت از حاضر کفتند وقت کفت عزیزی
که چون سفر کرد دیگر باز نیاید همچون کفتی اگر یکی هزار سال روی بحق آورد وبعده یکساعت از
اعراض کند آنچه دران یک ساعت از و فوت شده باشد بیش از آن باشد که دران
هزار ساله حاصل کرده بود یعنی احتمال آن دارد که دران یکساعت خیری در دست آید که هزار
سال بدرد دست نتوان آورد کفتند توکل چیست کفت کسب کردن وباکسب ناکردن کفت
نه این اما توکل دل بستن است بر وعده اصدق القائلین تعالی وتقدس کفتند یقین
چیست کفت غم رزق ناخوردن وقتی جنید رحمه الله علیه میکفت هذا وهذا امرا فروانا بیقا
برانکیز کفت چرا کفت از برای آنکه تا کسی که ترا دیده باشد من او را نه بینم عزیزی جنید
رحمة الله علیه را در خواب دیدند بعد از فوت کفتند از منکر ونکیر چکونه خلاص یافتی کفت
چون آن دو مقرب باهیبت مرا پرسیدند من ربک من در ایشان نکرستم بخندیدم کفتم
آن روز که پرسنده الست بربکم مرا پرسید که من جواب بلی کفتم شما از کجا بودید
کفتند کسی که جواب پادشاهان داده باشد او از جواب غلامان کی اندیشه کند قطعه
نکفتی نیکو زنی به خواهی مرد ۞ مرد خوش عیش کوئی دولت برد ۞ تا توانی که رنک
بد میرو ۞ هر که نیکو زیست نیکو مرد سلک یکصد [illegible] بباید دانست که خواجه عبدالله خفیف

مقرب

مقرب واحد صمد

مقرب احدیت صمدیت بود وبرکشیده درکاه وبرکزیده الله بود واو را خفیف از آن
کویند که او کار بهفت مویز رسانیده بود وقتی خادم او هشت مویز بدو داد او ندانست
که یکی زیادتست آن شب حلاوت عبادت نیافت از خادم حال مویز تفتیش
کرد او کفت من امشب ترا هشت مویز داده ام کفت برچه کفت ترا ضعیف
شده کفتم باشد در تو قوت حاصل شود کفت تو دشمن من بوده نه دوست دوستی
آن بودی که تو مرا شش مویز دادی تا مرا در عبادت بیش از آن حلاوت بودی
آن خادم معذرت کرد بس از آن بر خود نکذاشت در نقلست که پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم وعلی آله بر سر دو انکشت پای نماز کذارده است عبدالله خفیف
شخصی بود که هیچ سنت از و فوت نشده بود خواست که او نیز آن نماز بکذارد
یک رکعت نماز بر سر انکشت بکذارد چون خواست که دویم رکعت نماز شروع کند کوئی
رسول علیه السلام از محراب سر بیرون کرد کفت ای خادم این فعل خاص منست بدین
تو نکوشمار سان روزی خفیف خادم خود را کفت از برای من زن خطبه کن همچنان کردند هر چند
ماه طفل در وجود آمد و آن زن را رها کرد کفتند درین چه سر بود کفت شبی
قیامت را در خواب دیدم مردمی را بر صراط درمانده طفل در آمد و دست
او بکرفت و از آن جا بسلامت بکذرانید مقصود من ازین خطبه آن بود که مرا هم طفل
شود و هم در طفلی برود باشد که در چنان محلی دستگیری تواند کرد چنین
کویند وقتی دو صوفی از راه دور برای دیدن او آمدند او را در خانقاه نیافتند
پرسیدند شیخ کجاست کفتند در وثاق [illegible] بر در سلاطین چه مصلحت این بکفتند
و از خانقاه بیرون آمدند ایشان را در زمان باتهام متهم کردند وبر در
سرای عضد الدوله آوردند عضد الدوله بقطع دست ایشان
حکم کرد شیخ کفت آری هر که دست اعتقاد از دامن درویشان کوتاه
کند باتهامی کرفتار کردد و دست بباد دهد پس ایشان را شفاعت کرد و
می کفت ای عزیزان آمدن من بر در سلطان بعبث نبود آمدن من از برای

آن بود تا شمار ابی دست کردن نگذارم **قطعه** تخشبی از عبث گران می کنی
کار بیهوده جز رفت نبود ¤ قول و فعل حکیم می باید ¤ که بر سوزنی عبث نبود
سلک یکصد و چهل و نهم باید دانست که حسین منصور حلاج بشر بیشه
تحقیق و شجاع معرکه تصدیق بود و او را حلاج از آن گویند که وقتی
جانب انبار پنبه بانگشت شهادت کرد در زمان محلوج جدا شد و دانه
جدا شد **بشنو بشنو** گفتی من و حلاج یکی ام مرا نسبت بدیوانگی
کردند خلاص یافتم اما او را عقل عقیله گشت و وقتی جنید او را
گفت نزدیکست آن روز که تو سر چوب پاره سرخ کنیم تو جامه اهل صورت پوشی
چنین گویند که آن روز ائمه بقتل حسین فتوی دادند جنید در جامه تصوف
بود در مدرسه در رفت و رداء و دستار پوشید آنگاه گواهی نوشت که نحن
نحکم بالظاهر وقتی او را پرسیدند صبر چیست گفت آنکه یکی را دست و پای
ببرند و او را بردار کنند او جمع باشد و این ماجرا همه بدو برفت و او در
طبقه خویش از همه کار دیگر داشت چنانکه وقتی ابراهیم خواص را پرسیدند
در چه کاری گفت راهی توکل راست میکنیم گفت تو در همه عمر در عمارت شکم خواهی
بود چنین گویند چون واقعه او نزدیک رسید روزی شبلی را گفت خاطر جمع دار
که مرا کاری عظیم پیش آمده است خلیفه را با وی بد کردند که او انا الحق میگوید
و ائمه بر قتل او متفق شدند و او را گفتند همچنین مگو همچنان بگو هو الحق گفت
ما هم همان میگوییم اما شما میگویید که او گم شده است **عزیز من** آنروز که حسین
را حبس کردند شب اول او را طلب کردند نیافتند شب دوم او را طلب
کردند هر دو را نیافتند گفتند این چه بود او گفت شب اول من بر دوست بودم
از آن مرا ندیدند و شب دوم دوست اینجا بود از آن زندان را ندیدند ما شب
من اینجا ام هر چه حکم شریعت است بجا آرید چنین گویند در آن زندان سیصد

حرمت ... گفت انا الحق

نیافتند و زندان را باز شب سوم طلب کردند

محبوس بودند

محبوس بودند گفت من شما را آزاد کردم بروید گفتند اگر میتوانی خود چرا
نمیروی گفت در حبس خداییم و پاس شریعت میدارم پس اشارت
بدیوار زندان کرد چندین رخنه ظاهر شد که همه بندیان بیرون شدند و
بامداد او را پرسیدند بندیان چه شدند گفت همه را آزاد کردم گفتند تو چرا
نرفتی گفت حق را با ما عتابی است از آن نرفتم این خبر بخلیفه بردند گفت
فتنه عظیم خواهد شد کار او را زود بآخر رسانید او را بیرون آوردند و سیصد
چوب بزدند باشد که ممتنع شود زننده چوب هر چوب که میزد از چوب آواز
فصیح آواز می آمد که یا ابن منصور لا تخف شیخ عبد الجلیل صفار گوید من عجب
میدارم از آن زننده چوب که در کار شریعت چه قوت داشت که مثل این آواز
در گوش می افتاد و او چوب میزد آنروز که او را خواهند کشت درویشی از او پرسید
که عشق چیست گفت ترا بر عشق امروز و فردا و پس فردا معاینه خواهد شد آن
روز بکشتند روز دوم بسوختند روز سیوم بر بادش دادند چون او را بر پایه دار
آوردند پایه دار را ببوسید و میگفت اینک معراج مردان چون دست او ببریدند می
گفت آدمی بسته را دست بریدن آسان کاریست مرد آنست که کلاه از تارک عرش
می رباید آنرا قطع کند چون پای بریدند تبسم میکرد و میگفت سهل است پای دارم که بدان
سفر بر دو عالم میتوان کرد پس بازوی خون آلوده بر روی می مالید گفتند این چه میکنی
گفت وضو میسازم لان فی العشق رکعتان لا یصح وضوهما الا بالدم نقل صاحب جهان
گویند جمله اعضای او بریده بودند سر و گردن بالای دار مانده بود از آن سر و
گردن این آواز می آمد که انا الحق خلیفه فرمود این مرد بعد از مردن هم فتنه بیش از آن
خواهد انگیخت پس روز دویم جمله اعضای او را گرد کردند بسوختند از خاک آواز می
آمد انا الحق انا الحق روز سیوم خاک را در آب روان انداختند بالای آب از هر ذره
خاک همین آواز می آمد **قطعه** تخشبی پاک فرد مردی دان ¤ که بهر موی خود شنا گوید
¤ خاک او را اگر بآب دهند ¤ بر سر آب مرحبا گوید **سلک یکصد و چهل و ششم** باید دانست
که رابعه عدویه از علما مخدره خدر خاص و مستوره ستر اخلاص و ذکر او را در سلک رجال موجب
مواخذه نیست بنا بر آنکه زنی در راه خدا تعالی مردانه رود او را زن نتوان گفت

۶۲ است صفائی

عدویه

بشنو بشنو چنانکه گویند پدر رابعه مردی معیل حال بود و سه دختر دیگر داشت چهارم رابعه شد و او را
رابعه هم ازین گویند آن شب که رابعه متولد شد پدر او وجه روغن چراغ نداشت که بدان
خانه روشن کند پدر بغایت ملتفت شد بهمان شب حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
علیه وسلم را در خواب دید که میگفت جمع باش آن دختر تو کسی خواهد شد که فردا
هفتاد هزار عاصی بشفاعت او خواهند گذاشت بشنو بشنو گویند وقتی رابعه بزرگ شد
روزی هزار رکعت نماز بگذاردی و بعضی گویند اول حال در مطربی افتاده بود بعد از آن بدست
خواجه حسن بصری توبه کرد و در صومعه نشست چون عزم حج کرد خانه کعبه را دید به
استقبال او کرد چون خانه بدید میگفت خانه چکنم مرا خداوند خانه باید چنانچه در راه حج خری
که رخت رابعه می برد سقط شد رابعه گفت الهی پادشاهان با عورت بیچاره چنین
کنند مرا در خانه خود خواندی در اثناء راه خر که مرا بمیرانیدی و مرا بدین راه تنها گذاشتی
هنوز این سخن تمام نگفته بود که خر بجنبید و برخاست هم درین راه چندین بار دیگر او را
یاری داد چون رابعه را هوس حج در سر افتاد در سرا و فرود خواند بند فقر خشک سال
قهر ماست که در راه مردان نهاده ایم تا تو هفتاد مقام نگذری با تو ذکر فقر نتوان کرد اما
در هوا نگریست دریای خون دید در هوا ایستاده گفت این چیست گفتند این خون
دیده عاشقان است که همه در منزل اول فرو شدند نام و نشان ایشان در دو عالم هیچ
جای نیاید بشنو بشنو گویند وقتی دو صوفی بدیدن رابعه آمدند رابعه دو نان داشت در
پیش ایشان نهاد در زمان درویشی در آمد رابعه آن دو نان بدرویش داد
ساعتی بگذشت کنیزک بیامد دسته نان بیاورد که کدبانوی ما برای تو فرستاده است
رابعه بشمرد هژده بود باز فرستاد کنیزک برفت و باز آمد رابعه بستد و پیش صوفیان نهاد گفتند
این چه حال بود گفت دو نان پیش شما نهادم شرمنده شدم درویشی رسید بردم و بدو
دادم گفتم خداوندا تو این ساعت بحکم وعده خویش بیست خواهی رسانید کنیزک بار اول
اول بیامد هژده نان پیش بیاورد گفتم یا این از آن من نیست یا کنیزک در میان تصرف
کرده است بار دوم بیست آورد گفتم حقیقت از آن من است بشنو بشنو رابعه در بیابان
بود و آهوی چند گرد او برگرد آمدند حسن بصری در رسید آهوان برمیدند حسن گفت ایشان از من
چرا رمیدند گفت تو امروز چه خورده گفت پیه گفت از پیه ایشان آب سازی ایشان از — هرگاه که تو

تو چگونه

تو چگونه برمند چنانکه گویند شبی حسن بصری با تنی چند بر رابعه آمد در زاویه او چراغ نبود رابعه دم بر آورد
و بر سر انگشت خود دمید تا صبح سر انگشت او چون چراغ میسوخت روزی حسن میگفت
ای رابعه تو خدا را چون دانی گفت چون تو دانی اما من بیچون دانم گفتند از کجایی آیی — وقتی او را
گفت از آن جهان گفتند درین جهان چه میکنی گفت نان این جهان میخورم و کار آن جهان
میکنم همون را پرسیدند بنده را راحتی کی گیرد گفت وقتی که در محنت چنان شاکر شود
چنانکه دیگری در نعمت همون گفتی استغفار بزبان راندن کار دروغ گویان است همون
گفتی عارف کسی است که از خدای تعالی دل خواهد چون بیافت در حال هم بخدای تعالی
باز دهد عزیز من روزی یکی از اندوه خود می نالید رابعه گفت اگر ترا اندوه بودی خود وقت نالیدن
نبودی روزی یکی را دید عصابه بر سر بسته گفت این چیست گفت سر من درد میکند
~~بعد از چند~~ گفت بعد از چند گفت بعد از سی سال گفت ای خواجه سی سال است که صحت
دادند بگرد عصابه شکر نبستی اگر یک شب درد سر داد از عصابه شکایت بسته میگیری
وقتی در ایام بهار او را یکی گفت چرا یک ساعت جانب باغ نیایی تا آثار صنع
مشاهده کنی گفت شغلتنی مشاهدة الصانع عن مطالعة الصنع وقتی جماعتی امتحان را بر در رفتند
و گفتند اگر زنان را شرف بودی وقتی زنی پیغامبر بودی گفت زنان را نه همان
بس است که وقتی مردان که گفت انا ربکم الاعلی وقتی او را زحمت بود بزرگی بپرسیدن
او آمد گفت چرا از خدای صحت نخواهی گفت چون خداوند بر زحمت من است اگر من — خواست
صحت خواهم خلاف خواست او خواسته باشم و دوست را خلاف دوست کردن
روا نباشد پس آن بزرگ گفت ترا چیزی آرزو نمی کند گفت من بنده ام و بنده را با آرزو
چکار اگر من بخواهم و خداوند نخواهد این کفر بود روزی مالک دینار او برفت او را بغایت
مقل حال دید گفت اگر بگویی من از دوستان توانگر برای تو چیزی بخواهم گفت ای — چیزی
مالک غلط عظیم میکنی رزاق ایشان یکی است اگر خواهد مرا هم بدهد اما چون او نمیخواهد من هم نخواهم — ۲ ... رزاق
و نمیخواهم که او نمیخواهد چنانکه گویند وقتی رابعه خواست شوربایی سازد وجه پیاز نداشت
مجرد آنکه اندیشه پیاز در خاطر گذرانید مرغی سبز دید دسته پیاز بدهن گرفته در رسید
رابعه گفت نباید که این شیطان باشد دیگ را بر زمین زد و میگفت شوربایی که
که با چندین شبهه خورند ناخورده به عزیز من در عصر سابق از حلال با شبهه احتراز میکردندی

بازاین چه عصرست که در و از حرام بی شبهه هم احتراز نمی کنند قطعه نخستین ذکر خلق قوت مکن
خود کلامت کلام بی شبهه نیست قوت گر نبُد حلال با شبهه اینک اکنون حرام بی شبهه
است سلک یکصد و چهل و هفتم بباید دانست که ذالنون مصری یوسف مصر طریقت و
یعقوب کنعان حقیقت بود و او را ذالنون از آن گویند که وقتی در کشتی سوار بود بازرگانی
گوهر گم کرده چون او را جامه ژنده دیدند گفتند همانا دزد دیده است با او شدت آغاز
کردند او روی جانب اهل دریا کرد و گفت ای اهل دریا اگر ایشان ما را نمی شناسند شما باری
می شناسید جمله ماهیان یکان گوهر گرفته بیرون آمدند و گوهر از آن بستد و بدان گم کننده
داد و از کشتی فرود آمد و پای بر آب نهاد و ناپدید شد و بار ما با یاران خود میگفتی ای
یاران چنان باشید که صدیق رضی الله عنه با پیغمبر بود صلی الله علیه وسلم یعنی هیچ که در دنیا
و دین مخالفت نکرد همچون گفته هیچ طبیب از آن جاهل تر نباشد که مستان را در
حالت مستی علاج کند یعنی سخن دین گفتن با کسی که او مست دنیاست هیچ سود
نکند عزیز من ذوالنون نزدیک دیواری نشسته بود دست بر دیوار زد و گفت ای
مردانی که با خدای تعالی راستند اگر دست بر دیوار زنند و گویند ای دیوار ما را خرما بده
خرما تر از دیوار بیرون آمد در حال خرما تر از دیوار بار بدان گرفت بشنو بشنو همو گفته بنده را
هیچ عزت بالاتر نباشد که خواری نفس او بدو نماید و هیچ خواری از آن بالا
تر نبود که ذل نفس او از و محجوب دارند همون گوید عارف را یک حال لازم نباشد زیرا
که هر ساعت از غیب بر و حالت نازل شود پس او صاحب حلاوت باشد نه که صاحب
حالت همون گوید حقیقت معرفت حاصل نشود مگر بمعرفت آری آفتاب بدان نتوان
دید مگر هم بنور آفتاب همون گوید باید که چنان باشی که حق را یار باشی در خصمی نفس
خود نه نفس خود را یار باشی در خصمی حق وقتی او را یکی گفت مرا پندی ده گفت
خود را نه پیش فرست نه پس گفت این سخن باشد گفت دم تقدر را باش نه گذشته
دانید را بشنو بشنو گویند چون جنازه ذالنون بیرون آوردند اتفاقاً موذن آن ساعت
در مسجد بانگ نماز میگفت چون شهادتین رسید ذالنون انگشت برآورد خلق
دانستند مگر او زنده شد جنازه فرود آوردند هر چند خواستند انگشتان فرو نشانند
نه نشست دفن کردند و او را آن کرامت که کم از ملکی هم نیست نتیجه معرفت او بود آری

بحوال کی

همچون گفتی اهل معرفت زیادت بر اهل آخرت بمنزله امیرانند و اهل معرفت بر اهل زیادت
چون پادشاهان قطعه نخستین معرفت عجب ملکیست چشم او سران عبا داند
زاهدان پادشاه آخرت اند عارفان پادشاه زهاد اند سلک یکصد و چهل و هشتم
بباید دانست که معروف کرخی را معروف عالم زیادت و مشهور کشور عبادت
بود چنین گویند که او ترسابچه بود چون سه ساله شد پدر او را بر معلم ترسایان برد تا معلم
ترسایی بیاموزد معلم نخست و گفت ثالث ثلثه او گفت قل هو الله احد عزیز من وقتا او نماز ۲ بگو ثالث
میگذارد و اسپ داشت قیمتی ترسید در کشت افتاد چون از نماز فارغ شد اسپ
را همراه آن کشت بگذاشت و میگفت من تر ایم بدان کشت بخشیدم که تو کشت او
جریدی همون گفته عاقل کسیست که چون او را مصیبت رسد روز اول همان
کند که او در روز سیوم خواهد کرد همون گفته مروت چو رسندی بهتر از مروت دادن و قطع
او را بر سید بند دار وی درد دل چیست گفت از خلق دور بودن همون گفته اصحاب
دنیا را خدمت بندگان کنند و اصحاب آخرت را احرار کنند همون گفته مرد کامل
کسیست که در توانگران به نظر نصیحت نگرد نه بچشم حسد و در مردان بچشم
تواضع نگرد نه بچشم تکبر و در زنان بچشم شفقت نگرد نه بچشم شهوت همون
گوید عجب باید داشت از کسی که او از طعام پرهیز کند از بیم علت و از گناه پرهیز نکند
از بیم عقوبت همون گفته فوت سحر بتر از موت باشد زیرا که موت انقطاع است
از خلق اما فوت انقطاع است از خالق همون گوید ادنی مراتب انبیا اعلی مراتب
شهدا باشد و ادنی مراتب شهدا اعلی مراتب صلحا بود و ادنی مراتب صلحا اعلی مراتب
مومنان بود همون گوید قیمت هر آدم اندازه همت او باشد پس بیچاره کسی که او را
همت نباشد مگر دنیا یعنی او را هیچ قیمت نباشد چنان گویند روزی یکی او را
برنجانید چون دید که او هیچ نگفت معذرت کردن گرفت خواجه خوش باش
ما خود تر از میان ندیدیم و از آنجا که آن بمار سید آنجا چو غلط بر نرود قطعه نخستین از جفای
خلق مرنج این نصیحت ز عالم ملکیست آدمی گو ز نیز زخمی هر بد و نیک
کان رسد فلکیست سلک یکصد و چهل و نهم بباید دانست که سفیان ثوری
از آنها بود که ثور اسمال لاکو گرفتی و او را ثوری از آن گویند که او اول پای چپ نهاد از گوشه

۲ که او در وی در مسجد

مسجد آواز بشنید ای سفیان مگر تو ثوری که در معبد جا که بیت الله میگویند بی تامل
درآیی با تو فرمود از نهادن پای و برآمد و میگفت ای سفیان اگر تو درین راه پای
بهوش ننهادی از دایره انسان بیرون ننهادی همچنان گفت اصحاب حدیث را
زکوة حدث می باید داد یعنی اگر بهمه عمل نتوان کرد بر پنج از دویست می باید کرد و از آنچه
سفیان قدر کرمابه تو داده دی آنجا بیامد گفت او را بیرون کنید که با هر زنی دلو مسلط
ست و با هر مردی بزده و قتی او را پرسیدند این روز کدام کار ست گفت هذا زمان
السکوت ولزوم البیوت همچون گوید هر چه از وجه حرام صدقه دهند یا خیری کنند آن چنان باشد
همچنان باشند که جامه پلید را الخون شویند و یا به بول همچون گوید امروز بهانه در
انداخته اند فردا همه آن کنند که وی ساخته اند همچون گفت باد و ست بودن
بی همه چیز بهتر و خوشتر است و بی دوست بودن با همه با همه چیز ناخوش ست چون
سفیان را سفر آخرت پیش آمد بس گفت کاشکی که جمله سفرها چنان بودی که
مرد در کوزه و عصا کافی باشد چنین گویند سفیان ثوری وقت نزع همیانی که
در وی ده هزار دینار بود از زیر خرقه بکشید و بیاران داد که این را صدقه کنید
گفتند تو همه وقت از داشتن زر مانع می بودی و خود چندین زر داشتی گفت
دین خود را از شیطان بدین زر نگاه داشتم یعنی هر بار که وسوسه کردی که امروز
چه خواهی خورد و فردا چه خواهی پوشید میگفتم اینک زر ست بر من مایوس
شده ما رفتی و نتوانستی که مرا ببرد و قطعه مختصر زیر سقف آن چه که
هست همه هست بی ستون منفعتی ... زیر قائل که نشد مغفرت جان
نیست او هم برون ز منفعتی سلک یکصد و پنجاهم بباید دانست که شقیق
بلخی که بلی طره طریقت و طره حقیقت بود چنین گویند روزی او در بازی
نشسته بود و گل می بوئید فریاد برآمد که لشکر کفار در رسید او بجد و بالی
لشکر را منهزم گردانید هم در آن حال منافقی آنجا در رسید و او را دید میان توده
گل نشسته گفت ای خواجه در چنین روز این چه رعنایی ست خواجه گفت ای
منافقان ... منافقان هم در توده گل هستند اما در شکستگی لشکر نه
رافضی شقیق تذکیر میکرد روی جانب خلق کرد که ای قوم اگر مرده بید ایک گورستان

اگر کودک آید

اگر کودک آید اینک دبیرستان و اگر دیوانه اید اینک بیمارستان اگر کافر آید
اینک کافرستان و اگر مسلمانید نشان اسلام گویند روزی بر پیری آمد
و گفت گناه بسیار کرده ام میخواهم توبه کنم گفت نیکو باشد پیر گفت بعد از دیری
می آیم شقیق گفت هر چه پیش از مرگ آید دیر نباشد روزی او را گفتند بدترین
مردمان کیست گفت آنکه گناه کند بامید عفو و توبه نکند بامید زندگانی عزیزی
گوید حضرت عزت چون اهل طاعت را مرگ دهد ایشان را چنان دارد که زندگان را
و اهل معصیت را و اهل معصیت را هم در حاله زندگانی چنان دارد که مردگان را
بشنو بشنو او را پرسیدند صدق چیست گفت هست هم پرسیدند صادقان زیرا
ذکر او در زبان کاذبان مانند روزی او جامه پوشیده بود میگفت یا لیت امروز
دل من میان دلها چنان بودی که جامه من میان جامهها سپید ست وقتی او را
گفتند تو زن نخواهی گفت من طاقت وسوسه شیطان ندارم همچون
گوید اول حال ضعف من از سیری شد و قوت من از گرسنگی شد هم او را پرسیدند
متوکل کیست گفت کسی که از کسی چیزی نخواهد و اگر ناخواسته برسد قبول کند
چون قبول کند نگاه ندارد عزیز من او را پرسیدند مرد کو هری کیست گفت
ذره ولتی که او خود را بشادمان نماید و مردی که با دشمن دوست نماید قطعه نخستین
دوست را مدان دشمن وقت او خوش که این زبان دان ست دشمن
کش نشد کسی کاکس دشمنان بجود دستان دانست. سلک یکصد و پنجاه و یکم
بباید دانست که بقاء عالم از برکت قدوم مردان دین ست که لولاک الصالحون
لاهلک الطالحون چنین گویند سیصد تن اند از بندگان خدای عز و جل که دلهای ایشان
مانند دل آدم ست علیه السلام یعنی از آفتاب روشن تر و چهل تن اند که دلهای ایشان
مانند دل موسی ست علیه السلام و هفت تن اند که دلهای ایشان مانند دل ابراهیم ست علیه السلام و پنج
تن اند که دلهای ایشان مانند دل جبرئیل ست علیه السلام و سه تن اند که دلهای ایشان
مانند دل میکائیل ست علیه السلام و یکی ست که دل او مانند دل اسرافیل ست علیه السلام صلوات
الله علیهم اجمعین چون آن یک که بهتر و گزیده تر همه ست بمیرد حضرت صمدیت تعالی
و تقدس از آن سه تن یکی را بدرجه او رسانند چون یکی از آن تن بمیرد حق تعالی یکی را

و از ان بخشش بدرجه او رساند و چون پنج تن از انجا بنشست و چون ازان پنج تن یک بمیرد
ازان هفت یکی را بمحل او برند و چون ازان هفت یکی بمیرد ازان چهل یکی را مرتبه او بخشد
و چون ازان چهل یکی بمیرد ازان هفتاد یکی را خلعت او بپوشانند و چون ازان هفتاد
یکی بمیرد ازان سیصد یکی را جای او پر می کنند و اگر ازان سیصد یکی بمیرد از عامه خلق
یکی را میان سیصد برد بادشاهان تخت این اصطلاح آن سیصد را نقبا خوانند زیرا که ایشان
نقیبان این امت اند و آن هفتاد را نجبا خوانند زیرا که ایشان گزیدگان حق اند و آن چهل
را ابدال خوانند زیرا که ایشان بدل انبیا اند و آن هفت را اخیار خوانند زیرا که ایشان
بهترین خلق اند و آن پنج را عماد خوانند زیرا که ایشان ستون عالم اند چنانکه قوام عالم از
برکت ایشان بود و آن سه را اوتاد خوانند زیرا که ایشان ... اند و مدار دنیا و آن یکی
را غوث گویند زیرا که او فریادرس جهانیان است چون در جهان حادثه ظاهر گردد
و آن سیصد تن دعا کنند اگر بدعاء ایشان دفع نشود و آن هفتاد تن دعا کنند اگر رحمت
پدید نیاید آن چهل دعا کنند اگر باجابت مقرون نگردد و آن هفت دعا کنند اگر از
از دعای هیچکس از ایشان اثری ظاهر نشود آن یکی دعا کند که غوث است از وی
نگذرد و دعای او هیچ وجه رد نشود چنین گویند بودن نقبا در مصر است و نواحی آن
و بودن نجبا در مغرب است و نواحی آن و بودن ابدال در شام است و نواحی او
و بودن اخیار در حجاز است و نواحی او و بودن عماد در اطراف روی زمین است
و کرانهای او و بودن اوتاد متفرقست اند میان مسلمانان و بودن غوث
در مکه است بمجاوری کعبه سلطان مملکت فقر اصلی الله علیه وسلم و علی اله و اصحابه
و احبابه معلوم باید که حضرت صمدیت را تعالی و تقدس بندگانست زنده پوشش که
از سبب ظاهر ایشان خلق در ایشان ننگرند اما ایشان هر چه از خداوند تعالی بخواهند
در حال بعز اجابت مقرون گردد ای خالق پوشش و پوشش دانی رازق شاه و درویش
بعزت آن بندگان که تو از ایشان خشنودی و ایشان از تو خشنود که خفتگان
خواب غفلت را انتباهی کرامت کن و برهنگان عالم جهالت خلعت طاعت
بپوشان و تشنگان بادیه ضلالت شراب عنایت بنوشان بحق النبی
و آله اجمعین و سلم تسلیما کثیرا کثیرا برحمتک و فضلک و کرمک و جودک یا ارحم الراحمین

چنانکه قوام خانه از ستون

اللهم

اللهم اغفر لکاتبه و لقاریه و لصاحبه و لجمیع المومنین و المومنات و المسلمین و المسلمات
الاحیاء منهم و الاموات انک مجیب الدعوات یا رافع الدرجات برحمتک یا قاضی الحاجات
برحمتک یا ارحم الراحمین تمت الکتاب بعون
الملک الوهاب تحریر فی التاریخ
شهر صفر المظفر سنه ۱۲ ... این
کتاب سلک السلوک تمام
یافت باقی خیر باد
بحق نبی و اله الامجاد
...

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بیحد و ثنا بیعد مر موجودی را که وجود جمله کاینات بوجود اوست و باقی که بقای
همه عالم منوط بشرع و دین اوست و حکیمی که جمیع احکام مربوط باحکام اوست و مومنی
که ایمان همه مومنان و خلاصی از کفر بهدایت و موفقی که اتقا از محرمات و مکروهات بتوفیق
و فضل اوست و ولی که ولایت اولیا و مقربان باصطفا و تقریب اوست و عاصمی که عصمت
همه پیغمبران از عصمت اوست و تحفه تحیات و صلوات بر روضه مطهره و عنصر معطر
ختم المرسلین و خاتم النبیین محمد علیه افضل التحیات و علی آله خیار البرایا بعدد الرمل و الحصی
واصل و متواصل باد **اما بعد** میگوید بنده امیدوار بعفو و رحمت پروردگار المعتمد
بفضل الله القوی فیض ابن محمد بن علی چون مکلف را چاره نیست از دانستن ایمان
و دوام بران و معرفت کفر و مناهی برای اجتناب ازان و مسطور است در رساله
که منسوب است بامام الراسخین و مقتدی المجتهدین شمس الائمة الحلوانی
رحمة الله علیه روایت میکند از ابوامامة الباهلی رضی الله که پیغمبر گفت علیه الصلوات

والسلام که زمانه بر امت من پس آید کسانیکه چند بدید آیند که بامداد مؤمن باشند و شب
کافر خسپند و بعضی باشند که در شب مومن خسپند و روز کافر باشند بسبب آنکه بر زبان
ناگفتنی بسیار گویند و آن کفر بود و ندانند یعنی هر که دایم مسلمان باشد بسبب علم پس رسول
علیه السلام فرمود که الأمن احیاهم الله تعالی بالعلم والعلماء یعنی مگر آنکسانیکه بعلما دین
باشند تا دین ایشان نیز سلامت ماند و در زبان ایشان کلمهٔ کفر نرود و در مقدمه
شیخ المشایخ صدر الحق والدین مذکورست که بنده بخوار داشتن گناه اندک کافر شود
نعوذ بالله من ذلک و خوار داشتن گناه آن باشد که بنده دروغ گوید و یا غیبت کند از
کسی و در دل خود هیچ ترس و پشیمانی نیارد و پس بسیار کسانی که ایمان برباد داده
اند ایشان را خبری نیست در صلوة مسعودی آورده گفته است چون در دل خود ای مشوره
کردن با دل خود برای ترک گناه و غیر ذلک از قبایح منقاضی در آکنده نباید ایمان را راکنده
باشد و وی را خبری نباشد و برای تذکره استقامت برای ایمان و اجتناب از کفر و محرمات
و مکروهات و غیر ذلک بر چهار فصل نوشته شده بود و در یک فصل تعدات محرمات و
مکروهات بود بغیر تفصیل و فرق میان ایشان مذکور نشدند و در دین وقت این مقدمه
مراتب بر چهار باب و هشت فصل کرده شد و تحفهٔ خانی نام نهاده آمد باب اول در بیان
ایمان و معرفت حق تعالی ست فصل اول در بیان رکن ایمان فصل دوم در بیان شرایط
ایمان فصل سیوم در بیان حکم ایمان باب دوم در بیان کفر ست و آن نیز متضمن بر سه فصل
ست فصل اول در بیان تعریف کفر و شرایط و حکم آن فصل دوم در بیان کلمات کفر
فصل سیوم در بیان افعال کفر که موجب کفر ست باب سیوم در بیان منهیات که غیر
کفر ست و آن مشتمل بر دو فصل ست فصل اول در بیان محرمات ست فصل دوم در بیان
مکروهات ست که بدانند باب چهارم در بیان متفرقات و مسایل بیت المال ست باب
اول در بیان ایمان و آن مشتمل بر سه فصل ست فصل اول در رکن ایمان بدانکه رکن ایمان
تصدیق کردن ست مر رسول علیه الصلوة والسلام را بدانچه آورده ست از نزد حق آن را
و آن چیز را معلوم شده ست از وی ما را بطریق قطع و یقین و اقرار کردن است بدان چیزها
بزبان چون در زبان عذری نه چنانچه کنگی و کری و کودکی و جاهلی و مرضی همه را عذر نیست
مگر کودکی و جاهلی که در کفار مسلمان شده باشد و عجز باشد چنانچه در میان کفار کلمه ظاهر گفتن

نتواند

نام کتاب تحفهٔ خانی

نتواند والا التصدیق بدل بنده بود یعنی اگر عجز و عذر ست و ایمان بر دو نوع ست مجمل چنانکه
گوهی آمنت بالله کما هو باسمائه و صفاته و قبلت جمیع احکامه یعنی اقرار
کردم دین مسلمانی را آنچه در وی ست و بیزارم و بیزار شدم از کفر و کافری آنچه در وی ست
و ایمان مفصل چنانکه گوهی آمنت بالله و ملائکته و کتبه و رسله والیوم الآخر والقدر
خیره و شره من الله تعالی والبعث بعد الموت معنی وی این ست که بر وجه
تفصیل و ایضاح گرویدم بدل و اقرار کردم بزبان که خدای تعالی است و بود و
باشد و هستی او را آغاز نیست و خدای تعالی بذات و صفات کمال همیشه
بود و همیشه باشد و همیشگی خدای را بزمان و مکان تعلق نیست که زمان و مکان
نبود و او بود زمان و مکان آفریدهٔ اوست و نشسته نیست و هیچ جای و هیچ چیز
از علم و قدرت و دید او بیرون نیست و او زاده نیست و از وی کس زاینده نیست
و کاهنده نیست و افزاینده نیست و یکی مانند نیست و از زن و فرزند منزه ست
و از خیال و مثال مبرا است و بی نیاز ست و لی انباز ست و هر چه مانندگان
بدان محتاجیم چنانچه خوردن و آشامیدن و خندیدن و گریستن و بر جای از جای
قرار گرفتن و غنودن و خفتن و آمدن و رفتن و جز آن خدای تعالی از آن
منزه ست و هر چه در وهم و خیال تو صورت بندد که خدای تعالی این ست آن وهم
و خیال تو بود نه آن قصد خدای راست و حق تعالی موصوف ست بصفات و ا
کمال منزه ست از هر صفتی که در آن عیب و نقصان و خلل و تغیر و زوال بود و
ممکن نیست جدا شدن صفتهای حق تعالی از ذات او و جدا شدن ذات حق
تعالی از صفات کمال و ذات و صفات او نیز از چونی و چگونی مبرا است چنانکه
او یکی ست نماند صفات او نیز بصفات کس نماند و زنده ست نه بجان و روان
و دانا ست بهمه دانستنها از هر چه است و نیست بهمه ست و داند چنانکه آن
ست و باشد و نیست را نیست داند که هست شود هست کردن او آن
نیست را و هر چه شدنی نیست داند که هست شدنی نیست و اگر شدنی
بودی چگونه بودی و دانایی او بدل و فکر و استدلال نیست و دانایی او مانند
دانایی خلق نیست و شک و گمان و نادانی و فراموشی و سهو و غلط بر وی روا

نیست و هیچ ذره در آسمانها و زمینها و جز آن از علم او بیرون نیست و داند شمار ذرات کوهها
و ریگها و جز آن از علم او بیرون نیست و توانا ست بر همه چیزها ممکن با آفریدن و میرانیدن
و زنده کردانیدن و بحالی از حالها کردانیدن حق تعالی تواناست که معدوم ممکن را
موجود کرداند بخطاب کن و بیچون و بیچگونه و تواناست که موجود ممکن را معدوم کرداند
و توانائی او بآلت و سبابی نیست و عاجزی و ضعیفی بر وی روا نیست و حق تعالی موجود
موصوف است بعدل و فضل منزه است از ظلم و جور و عقوبت کردن کفار و عاصیان
عدل است و ثواب دادن مطیعان فضل است و جزا دادن بر حق تعالی واجب نیست
و خدای تعالی بلکه سزاوار است رب و آله و آفریدگار همه عالم است و حق تعالی آفریده
شده نیست بلکه قدیم است و آفریده شده و نو پدید نیامده باشد و آنچه از مخلوقات است
چون عرش و کرسی و لوح و قلم و آسمان و زمین و بهشت و دوزخ و ارواح و جز آن از
دنیا و آخرت نبود و هست شود و نماند و آسمان و زمین نابود است و نماند و حق
تعالی خواهان است همه خواستنیها را و خواست و قضا صفت حق تعالی است و همه عالم
از هر چه بود و هست و باشد از ذات شیء و افعال او و خیر و شر و ایمان و کفر و طاعت
و معصیت و احوال خلق و اوصاف ایشان همه بخواست و تقدیر و قضاء حق تعالی
است و هیچ یکی را از خلق و دیو و پری و آدمی و فرشته را خواست نیست مگر آنکه
حق تعالی شنواست همه آوازها را که حادث میشوند بغیر حادث شدن یعنی حق تعالی
شنواست آوازها و بلند را نه بگوش و شنواست مرنداها و دلها و آوازهای پرندگان را
و خزندگان و نعرهای کرمان که در سنگها اند و آوازهای ماهیان که در قعر دریا اند
و جز آن و هیچ آوازی باز دارنده نیست حق تعالی را از شنودن آواز دیگر اگرچه همه
عالم بیکجا آواز بردارند بشنود آواز هر یکی را بغیر التباس و آفت کری و بیوشیدگی
بر وی روا نیست و خدای تعالی بیناست هر موجودی را از عین و عرض بی آلت
چشم و بی اتصال شعاع و بیناست مر ذات قدیم خود را و معدوم قابل نیست که
دیده شود و مر دان آمدن معدوم از دیده شدن چرا که معدوم خود موجود نیست پس
حق تعالی چه چیز را ببیند فاما آن قدر صادق است که آن معدوم را معدوم میداند
دلیل نمیکند بر نقصان صفت دیدن بیننده و جایز است که خدای تعالی دیده شود یعنی

محال نیست

محال نیست از روی عقل و شرع در دنیا و آخرت لیکن وعده کرده است مؤمنان
را در آخرت ذات الله تعالی خود را بیچون و بیچگونه و بی جهت و بی مکان و بی مثال بنماید
و حق تعالی گویاست بی کام و بی زبان و بی حروف و خاموشی صفت وی نیست و
گویائی او صفت همیشگی است بیچون و بیچگونه و لیکن بندگان خود را کلام خود
معلوم کرد اند بحروف و شنوانند بصوت و صوت و حروف آفریده وی است و آن
معنی که معلوم می آید از آن حروف منظوم که دال است بر مفهومات خویش قایم است
بذات حق تعالی بیچون و بیچگونه حق تعالی موصوف است بفعل واحد و آن را نامها
بحسب اختلاف آثار چون زنده کردن و میرانیدن و روزی دادن و سایر نسبتها
باختلاف آثار یعنی خبر دادن از کار و بار اصحاب و بزرگان چنانچه امامان مذاهب
و نحوها و صفات حق تعالی عرض نیست چون سرخی و سفیدی و صفات او فرود آینده
نیست در ذات او و گوییم که وی قایم است بذات خود و صفات وی قایم است
بذات وی بیچون و بیچگونه و روا بود که حق تعالی را صفتی و نامی باشد که ما آن را به
تفصیل نشناسیم و بهر صفتی و نامی که حق تعالی ذات خود را بدان نام خوانده است
و ستوده است و انبیا علیهم السلام والصلوة بدان خوانده اند و ستوده اند ما مؤمنان
نیز بدان صفت و نام خوانیم و هر نا سزایی که جمله پاکیان گفته اند ما از آن بیزاریم و گرویدیم
بدل و اقرار کردم بزبان که همه فرشتها آفریده و بندهٔ حق تعالی اند و فرمان بردارند
و معصوم اند از گناه صغیره و کبیره و پاک از بدیها و ایشان را عقل است و شهوت
نیست و در عبادت کردن ایشان را سستی و کاهلی نیاید و ایشان را خوردن و
آشامیدن و خفتن و حدث نیست و توالد و تناسل نیست و ایشان را نری و
مادگی صفت نیست و ایشان را دعا نیاید و کس از آدمیان طاقت دیدار ایشان
ندارد بدان صورت که هست مگر پیغمبران علیهم الصلوات والسلام و فرشته را قدرت
است تا مانند صورت آدمی شوند و بعضی را بر بعضی فضل است و چهار فرشته مقرب
اند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل علیهم الصلوة والسلام ما را بیچونی و چرائی
و دانستن نامهای ایشان حاجت نیست و بپذیرفتیم بدل و اقرار کردم بزبان که
همه کتابهای که حق تعالی بر پیغمبران خویش فرستاده است همه خلق حق است

است و ساخته آدمیان نیستند لیکن تعیین عدد نکنیم که دلیل قطعی ثابت نشده اند
هیچ کتاب را بر کتابی فضل نیست از آن روی که کلام حق تعالی اند لیکن ما فرموده
شده ایم بعمل کردن بقرآن نه بکتابهای دیگر و گرویدیم بدل و اقرار کردیم بزبان که پیغمبران
علیهم الصلوات والسلام آفریده شده اند و بندهای حق تعالی اند عزوجل و فرمان بردارند
مر خدای را و معصوم اند از گناهان خرد و بزرگ ولیکن زلت پیغمبر فصدا افتد و بر آن
ثبات نباشد و آنچه حق تعالی با ایشان فرستاده و ایشان بر خلق رسانیده اند همه حق
و راست است و ان نیز چنانکه گفته اند و بعضی از ایشان مرسل اند یعنی آنکه جبرئیل علیه الصلوة والسلام
بر وحی آورده باشد و حق تعالی او را صاحب شرع گردانیده است و بعضی از ایشان نبی اند
غیر مرسل یعنی آنکه بر وحی و الهام آمده باشد و یا ندا شنیده باشند و یا در خواب دیده باشند
و خواب پیغمبران وحی است و بعضی را بر بعض فضل است ما را بکیفیت و عدد و اسامی
ایشان حاجت نیست اول ایشان مهتر آدم علیه الصلوة والسلام بود و آخر ایشان محمد
رسول الله صلی الله علیه وسلم ابن عبدالله ابن عبدالمطلب ابن عبدالهاشم بن عبد
المناف است و محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم بر همه افضل تر است و فرستاده
شده است سوی آدمیان و پریان و دیوان و آنچه او رسانیده است از حق تعالی همه حق
است و راست است و شریعت او باقی است تا روز قیامت و پیغمبران را معجزات است
دعوه پیدا شدن امر الهی است بخلاف عادت بر دست آنکه دعوای پیغمبری کند در غیر وقت
معارضه با منکران و عاجز شدن از آوردن مثل آن معجزه پیغمبر ما محمد علیه الصلوات والسلام
بسیار است و ظاهرتر از آن قرآن است و پیغمبران علیهم الصلوة والسلام از سهو و فراموشی
در وصول دین بوقت شنیدن وحی و رسانیدن وحی معصوم اند و هیچ پیغمبری از پیغمبران
معزول نیست نه در حالت حیات و نه در حالت ممات و ایشان از خوف خاتمه ایمن نه اند و گرویدیم
بدل و اقرار کردیم بزبان که روز قیامت و مقدمات و علامات آن و آنچه بعد از بعث
خواهد بود که از قرآن و اخبار رسول علیه الصلوات والسلام معلوم و محقق شده است
همه حق است و راست است و موت همه را حق است و سوال گور حق است و عذاب
گور نیز حق است چنانکه حق تعالی خواهد عذاب کند مر جمله کافران را و بعضی از عاصیان را
بمشیت الله تعالی اگر بیامرزد فضل کرده باشد و اگر عقوبت کند عدل کرده باشد و بعضی را

همه از

را عذاب قبر نیز

را عذاب قبر نیست و پس از میرانیدن در قیامت همه را زنده گردانیدن حق است از آدمیان
و پریان و دیوان و پرندگان و خزندگان و فرشته‌ها و جمله جانوران و جزای کردار بد بد و انصاف
مظلومان را از ظالمان ستانیده بد هد نیکان را بر عملهای نیکی ثواب بد هند و کافران
عذاب کند همیشه در دوزخ و عاصیان بمشیت الله تعالی اند اگر بیامرزد فضل کرده
باشد و اگر عقوبت کند عدل کرده باشد بقدر گناه ایشان و عاقبت ایشان را در
بهشت باشد و خواندن نامه‌های اعمال حق است مر مومنان را بدست راست بد هند
و کافران را بدست راست و بند و از پشت کشیده و حساب روز قیامت حق است از نیکی
جزا بهشت و لقا است و از بدی عقوبت در دوزخ سزا است و میزان که بدان اعمال
را وزن خواهد کرد تا از نیکی و بدی نیم حق است هر که را نیکیها گران تر آید او از رستگاران
باشد و هر که را بدی گران تر آید او از زیان کاران باشد و صراط حق است و آن پلی
است بر روی دوزخ کشیده اند که گذر همه خلایق آنجا خواهد بود و مومنان از و بگذرند
در بهشت روند بفضل حق تعالی و کافران در دوزخ روند و مانند و حوض کوثر حق است
و شفاعت رسول صلی الله علیه وسلم و کسانی که ایشان را مقام شفاعت بود و له
بفرمان حق تعالی عزوجل حق است و بهشت و دوزخ حق اند امروز هستند و همیشه
خواهند بود و هرگز نمیرند و کهنه نگردند و اهل هر دو جا و ید مانند و هرگز تغیر نپذیرند و هرچه حضرت
رسالت علیه الصلوة والسلام از امور آخرت خبر کرده است همه حق است و راست
است و گرویدیم بدل و اقرار کردیم بزبان که تقدیر نیکی و بدی همه از حق تعالی است
و کسب بنده لیکن نیکی‌ها بخواست و حکم و محبت و رضا و تقدیر حق تعالی اند اما بدیها بخواست
و تقدیر و حکم حق تعالی است لیکن نه با مر او و نه برضای او و نه محبت او عزوجل و بنده
در کردن آن مختار است نه مجبور و این همه صفت ایمان تفصیلی است فصل دویم
در بیان شرایط ایمان است بدانکه ایمان مشروط است بشرایط بعضی از آن غیب است
یعنی ایمان بغیب آوردن پس ایمان باس یعنی آنکه بمعاینه عذاب و احوال
آخرت آرد درست نیست و علامتهای ایمان باس آن است که شنیده نشود یعنی
آنکه قابل شنیدن نبود مر حاضران را و شرط دیگر عقل است و اختیار پس ایمان در
حالت خواب و دیوانگی درست نباشد و ایمان مکره نیز در حق سعادت آخرت درست

نباشد اگر چه جبر درو بنا بر اسلام صحیح است و شرط دیگر خوف و رجا است پس ایمن بودن از
عذاب بغیر دلیل و ناامیدی از رحمت خدای تعالی کفر است و شرط دیگر ثابت بودن است
یعنی نیت این بود که همیشه مسلمان خواهد بود تا اگر نیت کند که بعد از هزار سال کفر خواهم آورد
فی الحال کافر شود نعوذ بالله منها اگر چه هزار سال نماند و یا بماند و شرط دیگر بزرگ داشتن
امر و نهی حق تعالی است و بزرگ داشتن آیتها و دلیلها که پیدا کرده است در باب واحد
وحدانیت پس تحقیر کردن آنچه حق تعالی آنرا تعظیم کرده است چون ایمان و طاعت
و تعظیم کردن بدان چیزها که حق تعالی آن را محقر کرده است چون کفر و ضلالت کفر باشد
و در عمدة الاسلام آورده است که شرط دیگر آنست که همه حلالهای حق تعالی را حلال اعتقاد
کند و همه حرامهای حق تعالی را حرام داند و اعتقاد کند و در مضمرات مرویست از امام ابو شجاع
او گفته است من شرط الاسلام الشفقة علی اهل الاسلام والفرح بفرحهم والحزن بحزنهم
یعنی از شرط اسلام است که شفقت کردن بر اهل دین اسلام و شادمان شدن بشادی
ایشان و اندوهگین شدن باندوه ایشان و در جامع الایمان گفته است که آرام دل شرط
صحت ایمان است یعنی آرامی که از طریقه دلیل و نشان و اخبار بود نه از طریقه مشاهده و
عیان که آن منافع فی ابتدای ایمان است چنانچه ذکر این مسئله در مسئلهٔ ایمان یأس
رفته است و در عقیده حافظ است که ایمان مقلد یعنی آنکه دلیل نداند درست است
اگر چه او عاصی است بترک استدلال و چون استدلال فرض است چاره نیست از آن
تا به حجت شناسد و ایمان او بر قول کل علما ثابت شود و آن دلیل مبنی بر مقدمات
است یکی دانستن خبر متواتر یعنی خبری که روایت کنند آن را قومی که در شمار نیاید و در
عادت وهم نتوان برد که ایشان اتفاق کرده اند بدروغ و این چنین خبر فایده میدهد
مر علم ضروری را بصدق مخبر به و دیگر آنکه معجزه دلیل بر صدق پیغمبری است و این
بدیهی است دیگر دانستن عصمت همه پیغمبران از کذب تا مقصد رسالت حاصل آید
والا اعتماد نبودی و فایده حاصل نشدی و دیگر دانستن حجت عقل و چون این
مقدمات معلوم شده بدانکه بتواتر بما رسیده که پیغمبر ما محمد بن عبدالله بن عبد
المطلب بن هاشم بن عبد المناف دعوی پیغمبری کرد و حق تعالی برای تصدیق پیغمبر
او معجزات بسیار پیدا کرد و ظاهرترین معجزات او قرآن است که جمیع خلایق را از آوردن

مثل آن عاجزاند

مثل آن عاجزاند پس پیغمبری او بدین معجزات ثابت شد و هم بتواتر معلوم شد که خبر کرده
است که قرآن کلام حق تعالی است و خبر کرده بحجت اجماع مسلمانان و خبر کرده از پیغمبران
گذشته و بقرآن و اخبار رسول علیه الصلوة والسلام و بتواتر اجماع مسلمانان معلوم شد
که حق تعالی یکی است بحقیقت نه بشمار موصوف است بصفات کمال و منزه است
از نقصان زوال و قدیم است باسمائه و صفاته چنانچه در صفت ایمان مجمل ذکر کرده شده
است و هم بدین دلایل معلوم شده است ثبوت ملائکه و کتب الله و رسول الله
چنانچه در صفت ایمان مفصل ذکر کرده شده است و روز قیامت و آنچه در آنست
و تقدیر خیر و شر من الله تعالی و احکام دیگر که ذکر آن رفته است پس بحجت قطعی
شناختیم که آن همه حق است و راست است و نیز بتامل و تفکر در خلق آسمانها و زمینها
و آفتاب و مهتاب و ستارگان و اختلاف در شب و روز و در هر مخلوقات از عالم از ذوات
و صفات و تغیر احوال معلوم شده است که حق تعالی آفریدگار همه عالم است و او پاک است
و بیچون و بیچگونه است و موصوف است بصفت الکمال و منزه است از نقصانات و زوال
زیرا که هیچ حادثی بی موجد کننده نیست و هیچ اثری بی موثری نیست و هیچ چیزی
خود موجود نشده و نمیشود و هم بعقل دانستیم که او یکی است والا تمانع و تنازع لازم
آید و هم بعقل دانستیم که او موصوف است بصفات و کمال منزه است از نقصان
و احتمال زوال والا النقصان لازم آید و هر چه ناقص باشد او خود محتاج باشد برای دفع
نقصان و هر چه ناقص و عاجز باشد لایق خدای نباشد پس معلوم شد که حق تعالی مو
صوف است بصفات کمال چنانچه در صفت ایمان مذکور است فصل سیم در حکم ایمان
بدانکه حکم ایمان درین جهان آن است که جان و مال مؤمن از کشتن و برده کردن و غارت
کردن در امان درآید و حکم ایمان در آن جهان آنست که از عذاب ابدی خلاص یابد
و در مطلوب اصول کفار آورده است هر که ایمان آرد آنچه بحالت کافری کرده بود او را لازم
نبود پس از آوردن ایمان با آخرت گرفتاری او را نباشد بلکه عفو کرده شود باب دوم
در بیان کفر که آن متضمن بر سه فصل است فصل اول در تعریف کفر و شرط و حکم آن گوید
بدانکه کفر در شرع عبارت است از انکار چیزی که بقطع و یقین معلوم شده است که
رسول علیه الصلوة والسلام آنرا آورده است میان کفر و ایمان واسطه نیست و در شرح

متفق که آنست که ارتداد انکار آوردن است باختیار خود بدانچه اقرار کردن بدان فرض
است مسئله شرط کفر وردت قصد او و عقل او و اختیار اوست باوردن موجب کفر
پس مجنون و صبی و غیر عاقل و خفته و مست و بیهوش و خاطی بگفتن کلمه کفر کافر
نشوند حکم کفار غیر عرب این است مسئله چون لشکر اسلام بر حربیان مستولی
شود اول طلب اسلام کنند چون ایشان از اسلام امتناع آرند بایشان جزیه
از ایشان طلب کنند چون از آن امتناع آرند بایشان قتال کنند بهر چه ممکن
باشند و بکشند ایشان را مگر زن و صبی و مجنون و آن کس را که قدرت بر حرب
ندارد مانند ضعیفان و معلم ایشان مگر آنکه حرب کنند و یا صاحب رای و تدبیر باشند
یا ملک ایشان باشند مسئله چون امام فتح کند دار حرب را بالقهر و غلبه مخیر است قسمت
کردن زمین ف در میان اهل اسلام بر حسب استحقاق و در میان مقرر داشتن
آن زمین برا اهل آن و گذاشتن ایشان را احرار ذمی نهادن جزیه بر نفس
ایشان و خراج بر زمینهای ایشان و میان کشتن مگر اشخاصی که مستثنی
و میان برده کردن ایشان مسئله حکم کافر در زمان غیر تغلبی و غیر بنی نجران و
جزیه از نفس ایشان و خراج بر زمین ایشان و حکم تغلبی دو چند خمس عشر
است و حکم بنی نجران دو هزار حله است هزار حله در ماه محرم است و هزار حله در
ماه رجب و یک روایت هزار و دویست حله و حله اسم دو جامه است ازار
و ردا مسئله حکم کفار عرب چون از اسلام امتناع آرند قتل است مسئله حکم ردت
آنست که چون یکی از دین اسلام بگردد جمیع اعمال خیر و طاعت او باطل شوند
و زن او حرام و مذبوحه او حرام شود و مستحق قتل گردد چون مرتد مرد باشد و اگر
مرتده زن باشد یا در ارتداد او شبهه مستحق بود حبس و تعزیر کردن تا آن
زمان که توبه کند و حکم جمیع کفار در آخرت خلود ایشان در دوزخ بتفاوت
درجات مسئله چون مرتد توبه کند بشرائط صحت توبه واجب باشد بر اعادت حج
نه تصدق ف زکوة و صیام چون مرتد توبه کند و اسلام از جهت آنکه پیش
ارتداد ادا کرده بود در عود آن اختلاف است و در فتاوی یتیمه فهم میشود که مختار
آنست اعمال مرتد که ثواب متقدم عود نمیکند لیکن خیرات متقدم که باقی

صحی

است

است چنانچه مسجد و چاه و قرآن که در حالت اسلام کرده بود بعد از اسلام آوردن از ردت
در ثواب آینده اثر کند فصل دوم در کلمات کفر است در فتاوی تاتارخانی مسطور
است که بدین تفصیل نوعی که متعلق بذات الله تعالی و صفاته مسئله اگر یکی منکر
شود وجود حق تعالی یا آفریدن او را چنانچه تمامی عالم را یا بعضی عالم را کافر گردد
مسئله اگر یکی شریک آرد چیزی را بحق تعالی کافر گردد مسئله اگر کسی گوید که خدای را
زن است یا ولد است کافر گردد مسئله اگر کسی صفت کند حق تعالی را بچیزی که لایق
نیست بذات و صفات او کافر گردد مسئله اگر کسی نسبت کند حق تعالی را بچیزی
که مختص بمخلوقات است چون پای و چشم و روی و سایر اعضا بر وجهی که تشبیه
بمخلوقات شود کافر گردد مسئله اگر کسی نسبت کند بحق تعالی خوردن و آشامیدن
و رفتن و خواستن و نشستن را و آنچه بدین مانند باشد کافر گردد مسئله اگر کسی
مسخره کند بنامی از نامهای حق تعالی یا بفرمانی از فرمانهای او یا صفتی از صفتهای
او او را حادث گردد یا فعل او را بعدم حکمت نسبت کند کافر گردد مسئله اگر کسی صفت
حق تعالی را بجهل یا نقصان علم یا بعجز یا بظلم یا بسزا رفتن ظلم کافر گردد مسئله اگر کسی
گوید مرد دیگر را که حق تعالی بر تو ستم کند چنانکه تو بر من ستم کردی بر قول اصح کافر گردد
و بعضی علما بر مجازات حمل کرده اند یعنی بعضی گفته اند که کافر شود زیرا که غرض او
آنست که حق تعالی ترا جزای ظلم تو دهد مسئله اگر کسی شک آرد او صاف حق تعالی
یا نفی کند صفات کمال او را چون علم و قدرت کافر گردد مسئله اگر کسی گوید که این دروغ
ترا حق تعالی راست کند نزدیک باشد بکفر و اگر گوید که بارک الله فی کذبک کافر شود
نوع دیگر از کلمات کفر تعلق دارد بمکان و غیر آن مسئله اگر کسی گوید که حق تعالی
برای انصاف نشسته است یا خواسته است کافر گردد مسئله اگر کسی گوید که حق تعالی
متمکن بر عرش است یا بر کرسی تا در آسمانها یا در مکان دیگر از امکنه دیگر یا گوید که حق تعالی
در همه جا است کافر گردد اگر مسئله اگر گوید که این کار کنم بی انشاء الله یا گوید
بی انشاء الله تعالی کافر گردد مسئله اگر گوید در مونث کسی که
حق تعالی میایست یا بد رازی عمری کسی گوید که خدای تعالی

فلان را فراموش کرده ست یا کوید که منی الله ست کافر کردد نعوذ بالله
مسئله اگر کسی کوید که حق تعالی رحمت خود را از من دریغ مدار کافر کردد
مسئله اگر کسی مر خصم خود را که من با تو بحکم خدای میکنم لعده خصم او بکوید که
حکم خدای را ندانم اما برسم کار کنم نه بحکم شرع بر وجه رد حکم شرع کافر کردد
داکر بوجه فساد زمانه و اتباع رسم کوید کافر نشود مسئله اگر کسی کوید که حق
تعالی حکیمی و یا حاکمی را شاید کافر کردد مسئله اگر کوید کسی را که حکم حق تعالی
چنین ست جواب کفت که من حکیم و حکم خدای را چه دانم کافر کردد
مسئله اگر حکمی از احکام حق تعالی را منکر شود یا حکم را نه بسندد
چنانکه حلال کردن چهار زن حره را و جز آن کافر کردد مسئله اگر کسی
کوید که حق تعالی باشد دیگر هیچ نباشد کافر کردد مسئله اگر مردی
زن را کوید که تو دوستری سوی من از حق تعالی کافر کردد مسئله
اگر کوید مدیون خود را اگر تو خدای هر دو جهان کردی سیم خود را از تو
کافر کردد بخلاف آنکه اگر کوید بپیغمبری سیم خویش از تو بستانم
کافر نکردد مسئله اگر کسی در حالت ظلم کوید که درین کار از خدای تعالی نمی
کافر کردد مسئله اگر کسی کوید ظالم را که این از خدای ظالم ترست یا کوید که
خدای ظلم میکند و تو ظلم نمیکنی یا کوید که بازبان تو خدای بس نیاید من چکونه
من بس ایم یا کوید که با فلان کس خدای و فرشته بر نیاید من چکونه برآیم کافر
کردد مسئله اگر کسی را کفتند که این کار را از بهر خدای کن او کفت که نکنم این
کار کافر کردد مسئله اگر کوید که خدای میداند که من ترا از فرزندان خود دوست تر میدارم کافر کردد

مسئله اگر کسی را کوید که از خدای تعالی شرم دار او کفت که شرم ندارم کافر کردد از جهة
اهانت اسم الله تعالی مسئله اگر کوید که من سوکند خدای نخواهم اما سوکند بطلاق
خواهم بطریق استحقاق سوکند خدای یا بکوید که نه سوکند است تنک ست استخفاف
و نه سوکند دروغ یا کوید کسی را سوکند خورد دل تو مانند تیر خر برابر ست کافر
کردد مسئله اگر کوید که حق تعالی میداند که بغم و شادی تو همچنانم که بغم و شادی خود
نزدیک عامه مشایخ کافر کردد اما اگر کوید که حق تعالی میداند که پیوسته ترا بدعا یاد
میدارم یا کوید حق تعالی میداند که همت یا پیوسته خواهر را یاد میکنم در
در کفر او اختلاف ست و در اساس الاسلام این مسئله را یاد کرده ست
مسئله اگر شخصی بکناه دیگری راضی شود و آن رضا را داند رضا بکناه داند عاصی
باشد و اگر کناه نداند کافر کردد در رساله اما نیه آورده ست اکر آن رضا خوب داند
و بکناه آنکس شاد کردد کافر شود مسئله اگر مسلمانی بی ایمان شود و مرتد کردد
و مسلمان دیگر بدان دلکیر و اندوهکین نکند کافر کردد زیرا که ناحق را حق دانسته
باشد و اگر کافری مسلمان شود و مسلمان دیگر بدان شادمان نشود کافر
کردد زیرا که حق را و باطل را یکی داند کافر کردد مسئله اگر کوید من خدایم بر وجه
مزاح یعنی من خود خدایم کافر کردد مسئله اگر مریض در شده مرض کوید اگر مرا عقاب
کند حق تعالی با آنکه بر من زحمت و مشقت و سایر اشتغال ست پس ظلم کرده
باشد و لیکن اگر مریض در شده مرض و ضیق عیش کوید که الهی که حق تعالی
کوید مرا چرا آفریده ست چون از لذتهای دنیا مرا هیچ نصیبی نیست بعضی
کفته اند که کافر شود و بعضی کفته اند که نشود ولیکن این کلام خطا ست
نشاید کفت مسئله اگر کوید که حق تعالی چه تواند کرد چیزی دیگر نتواند کرد بجز دوزخ
بردن یا کوید که یارب جمع کردی بر من عقوبت را استخطار علی الله
کافر کردد مسئله اگر شخصی را کفتند که خدای بر دل تو بخشاید او کفت خدای
بر دل تو بخشاید بر دل من نی اکر از او استغنا از رحمت حق تعالی باشد
کافر کردد مسئله اکر کوید بوقت خصومت با غیری اکر من دروغ میکویم خدای
دروغ نمیکوید کافر شود و همچنین اگر کوید که این کار خدا مرا افتاده ست

ولیکن این کلمه قبیح ودرین خوف کفرست مسئله اگر گوید اگر ما بتر میشوم خدای
نیز با ما بتر میشود واگر ما نیک میشوم حق تعالی با ما نیز نیک میشود فقد قیل هذا کفر
مسئله اگر گوید بخدای وبخاک پای تو کفر بود اما اگر گوید بخدای وبجان وسر تو
در کفر او اختلافست بعضی گویند که کافر نشود وبعضی گفته اند که کافر شود فاما
صحیح آنست که گفت باید که این لفظ خطا نیست مسئله دیگر متعلق
است بغیب مسئله اگر کسی دعوی دانستن علم غیب کند بهر کاری
که کند کفر بود اما اگر گوید که حق تعالی را ورسول را درین گواه کردانیدم ومراد او
تهدید باشد در کفر او اختلافست از مشایخ مسئله اگر کسی گوید در وقت
نکاح بغیر شهود خدای ورسول را گواه کردم یا گوید که خدای را یا فرشتها را گواه
کردم کافر شود اما اگر گوید فرشتهای دست راست را ودست چپ را گواه
کردم کافر نشود مسئله اگر کسی گوید که خردار بانگ از بهر آن میخوانم که گران خواهد
شد یا گوید که فلان بدین زحمت خواهد مرد یا گوید که غله گران خواهد شد وآنچه
بدین ماند باشد در کفر او اختلافست نزدیک بعضی علما درین کلمات
کافر نشود زیرا که بقراین وعلامات استدلال میکند بطریق تجربه نه بر
سبیل اعتقاد مسئله اگر کسی گوید که از صد وبیست وچهار هزار ستاره یکی ستر
در آسمان نیست یا گوید بوقت دیدن دایره که گرد ماه تاب باشد باران
خواهد شد بدعوی علم غیب یا گوید که من دزده ونابرده بدانم کافر شود اما
اگر گوید که فلان بمرگ خویش نخواهد مرد درین سخن خوفست از کفر مسئله
اگر گوید که من میدانم مسروقات را کافر گردد متعلق کفر با نکار وعیب انبیا
علیهم الصلوة والسلام مسئله اگر کسی عیب پیغمبری را بخری یا انکار کند ویرا
کافر گرداند ومرویست از ابن مقاتل که انکار آوردن از پیغمبری که اجماع کرده
است امت بر پیغمبری او چون خضر وذو الکفل معتبر نباشد یعنی کافر نشود
مسئله اگر کسی گوید که ایمان آوردم بهمه پیغمبران ونمیدانم که آدم پیغمبر بود
یا نه کافر گردد مسئله اگر نسبت کند فواحش را بر پیغمبران علیهم الصلوة و
والسلام چون قصد زنا وآنچه بدین ماند باشد کافر شود مسئله اگر کسی گوید

که اگر فلان

که اگر فلان پیغمبر بودی ایمان بدو نیاوردمی یا شک آرد در چیزی که پیغامبران آورده
اند کافر گردد مسئله اگر کسی درین زمان گوید که من رسول الله ام یا بپارسی گوید
که من پیغمبرم کافر گردد مسئله واگر کسی دیگر ازو معجزه طلبد در کفر او اختلاف
است بعضی گفته اند که مراد او اظهار عجز وافتضاح او باشد کافر نگردد واگر مراد او
صدق نبوت باشد کافر شود مسئله اگر موی رسول را مویک گوید بتصغیر
اهانت کافر شود مسئله اگر عیب کند پیغمبری را یا شک آرد در بودن او از
جنس آدمی یا جن بود یا گوید که محمد درویش بود کافر شود مسئله اگر کسی گوید
که جامه پیغمبر ریمناک بود یا گوید که پیغمبر ناخن دراز بود بوجه اهانت کافر شود
مسئله اگر قذف گوید کسی را که نام محمد بود یا احمد یا کنیت او ابو القاسم
است پس گوید هر که خدای را بدین نام وبدین کنیت بنده است کافر نگردد
نزدیک از گروه علما بسبقت فهم سوی پیغمبر ودر مواضع است اگر او ذاکر باشد
مر پیغمبر را وقت گفتن کافر شود مسئله اگر کسی را گفتند که رسول علیه
الصلوت والسلام کدو را دوست داشتی واو گفت که من دوست ندارم
کدو را کافر گردد وهمچنین حکم دارد غیر کدو وهر چیزی که آن را رسول علیه الصلوات
والسلام دوست داشته وبعضی متاخران گفته اند که اگر بر وجه اهانت گوید کفر
بود والا نباشد مسئله اگر کسی گوید که رسول علیه الصلوة والسلام گفته است
بین منبری وقبری روضة من ریاض الجنان پس دیگری گفت که من منبر وحظیره
میبینم چیزی دیگر نمی بینم فقد قیل یکفر کافر گردد مسئله اگر کسی را گفتند که آدم علیه الصلوة
والسلام کرباس بافته است ودیگری گفت که پس ما همه جولاهگان باشیم بسبب
اهانت کفرست مسئله نسبت کردن فعل رسول را بر بی ادبی کفرست چنانچه
اگر کسی گوید که رسول علیه السلام هر بار که لقمه خوردی انگشتان مبارک خود را
بلیسیدی پس دیگر گفت که این هم بی ادبی است لیسیدن انگشتان کافر
گردد مسئله اگر گویند کسی را که حلق کن سر خود را وبه بر ناخن خود را زیرا که سنت
است از سنت رسول علیه الصلوة والسلام پس او گفت که نه کنم من اگر که سنت است

کافر گردد بسبب اهانت سنت و همچنین در باقی سنتها خصوصا در سنتهای معروفه
که خبر آن متواتر شده است چنانکه مسواک کردن و همچنین اگر کسی گوید که برابر کردن
سبلتهای خود را یا قیچی کردن زیرا که سنت است پس او گفت که من نکنم اگر انکار
مطلق آورده باشد که اصلا نکنم کافر گردد بسبب اهانت سنت مسئله اگر کسی گوید
مردیکر برا که بغیر سنت مرد بقایان را که طعام میخورند و دست نمیشویند بر سبیل
نهادن سنت یا گوید که چه کار آید سبلت کم کردن یا گوید که چه زشت و ناگوار
است سبلت پست کردن بسبب اهانت کردن سنت کافر شود و از قاضی
کمال الملة والدین محکی است اگر در روز عاشورا یکی را گوید که سرمه کن که سنت است
درین روز سرمه کردن و او گوید که سرمه کردن کار زنان است و یا کار مخنثان است
کافر گردد از کردن اهانت سنت مسئله اگر گوید که ندانم که فرشتهها فاضل ترند یا پیغمبران
یا آدمیان دیگر یا گوید آه ازین پیغمبران کافر گردد بسبب اهانت مسئله اگر گوید که آن مرد چنان
بد گفته است و مراد از رسول خدای دارد کافر گردد زیرا که استخفاف در رسول است
مگر آنکه بر سبیل تعظیم گوید که آن مرد بزرگوار است کافر نشود مسئله اگر گویند کسی را
که نام او محمد است که یا حرام زاده و بر که تم نام لوتیست اگر دران ساعت نام رسول را
یاد دارد کافر گردد و اگر یاد ندارد کافر نشود مسئله اگر قذف گوید مر عایشه رضی الله عنها را
بزنا کافر شود بخلاف دیگر زنان پیغمبر که بقذف ایشان کافر نشود فاما مستحق لعنت
گردد مسئله اگر گوید ابوبکر رضی الله تعالی عنه از صحابه نبود کافر شود زیرا که خدای تعالی او را
صاحب خوانده است یعنی صاحب آن حضرت صلی الله علیه وسلم فی قوله تعالی اذ یقول
لصاحبه اما اگر گوید که عمر و عثمان و علی رضی الله تعالی عنهم از صحابه نبودند کافر نشود ولیکن مستحق
لعنت گردد مسئله اگر منکر خلافت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما شود بر قول صحیح کافر گردد و
نزدیک بعضی مبتدع باشد مسئله در جواهر الفتاوی آورده است که سوال کرده شد
که درست باشد گفتن لولا نبینا محمد علیه الصلوة والسلام لما خلق الله
تعالی آدم علیه الصلوة والسلام یا نی جواب داد که این سخن واعظان
بر منابر میگویند برای تعظیم پیغمبر محمد صلی الله علیه وسلم ولیکن اولی آن است که احتراز

کند از گفتن

کند از گفتن مثل این مسئله دیگر تعلق بامر و امر شرعی دارد مسئله اگر کسی گوید که اگر مرا حق تعالی
بفرماید که همچنین بکن همچنین نکنم یا گوید که اگر قبله بگردد اینجانب نماز نگذارم کافر گردد
مسئله اگر کسی گوید که اگر بدهد حق تعالی مرا بهشت نخواهم آن را بی تو یا گوید که در ... کافر
گردد بسبب اهانت امر الله تعالی و همچنین اگر گوید که اگر فرموده شود که درآی در بهشت
با فلان کس در نیایم یا گوید اگر بدهد خدای تعالی مرا بهشت از کرده تو یا کرده این عمل نخواهم
بهشت را و نخواهم رویت خدای را کافر گردد مسئله در فتاوی سراجی آورده است اگر
گوید که خدای تعالی مرا بهشت بدهد بی تو نخواهم اصح آنست که کافر نشود مسئله اگر گوید که
گوشت سگ مرده در غیر حالت اضطرار حلال است کافر شود اما اگر گوشت بز زنده را
حلال گوید کافر نشود مسئله اگر کسی را مدرا گوید که بنشین از بهشت که از آن بوی نیاید
بر قول اکثر علما کافر گردد مسئله اگر کسی گوید که لقدرا ترک نمازم برای کرد اسنه یعنی
دنیا را ترک نمازم از برای کرده آخرت کافر شود مسئله اگر کسی گوید اگر حق تعالی ده نماز
فرمودی اینجا مانکردمی و نیاز زیاده بر بخیدرم زکوة فرمودی کامن ندادمی یا زیاده از
یک ماه روزه فرمودی من نداشتمی کافر گردد مسئله اگر کسی گوید که اگر کعبه نبودی
من نماز بکعبه کردمی نه بر بیت المقدس یا گوید اگر فلان قبله گردد یا ناحیه کعبه من
روی بسوی او نکنم کافر گردد و حاصل آنکه رد کردن امر حق تعالی و امر رسول کفر است
مسئله اگر کسی گوید ندانم در بهشت کافر خواهد بود یا در دوزخ کافر گردد زیرا که انکار نص
و شک میارد که در نص ثابت است که کافران را جای در دوزخ است مسئله اگر کسی را
گفتند که طلب کن رضای خدای را پس او گفت که مرا رضای خدای در کار نمی آید
کافر گردد و همچنانست اگر گوید که خدای تعالی مرا در بهشت امر کند عبادت کنم آن را
یا گوید که از دوزخ نیندیشم کافر گردد مسئله اگر گفته شد کسی را که مخور بسیار که حق تعالی
دوست ندارد پس آن کس گفت میخورم خواه دوست دارد خواه ندارد کافر گردد مسئله
اگر گوید که من غذای خدای را یک دست بردارم زیرا که او را گفتند که عذابهای
حق تعالی بسیار است و او چنین گفت کافر شود و همچنین اگر بگوید ای ابلیس
کار من تا هر چه فرمای همان کنم کافر گردد مسئله در تاتارخانی آورده است که سوال

کرده شد از صدر الشهید جلال الدین از مردی که گفته شد مر او را که بکدام مذهبی
در مذهب امام اعظم یا در مذهب شافعی پس او گوید که من لعنت میکنم این هر دو مذهب
را اگر توبه کند تعزیر کرده شود والا کشته شود مسئله اگر گوید که بیزارم از مذهب
امام اعظم ابوحنیفه رح تا از مذهب امام شافعی کفر لازم نیاید اما این سخن را نشاید
گفت مسئله در رساله یتیمه آورده است که پرسیدند از والد خود از حکم مردی که گفته
شد مر او را که حق تعالی لعنت کرده است بر ابلیس پس آن مرد گفت که نیستم
من لعنت کننده بر و جواب گفت مر او که حرام شد بر و زن او و توبه و تجدید نکاح کند
و هم در یتیمه است که پرسیده شد ابوذر را از کسی که شک کند تحریم ربوا را یا خمر را
داو قریب عهد بکفر و جاهل بود بحکم اسلام جواب داد که متمسک است بحکم عقل
پس اگر بداند او را الحکم شرع و حلال داند آن را بعد علم بحرمت کافر گردد نوع دیگر
که تعلق است بملائکه مسئله اگر کسی گوید مرد را که دیدار تو بر من مانند دیدار
عزرائیل است و مراد او عداوت ملک الموت بود نه مهابت و کراهیت ملک
الموت کافر گردد اگر کسی گوید که نشنوم گواهی فلان اگر چه جبرئیل و میکائیل
باشند کافر گردد نوع دیگر تعلق است بقران مسئله قران خواندن بضرب دو دست
یا بدف و یا بالقضیب بر وجه لعب و استخفاف کفر است مسئله اگر گوید مردی را در
وقت خواندن قرآن دیگری را که این چه بانگ الحان است یا گوید مرد را که قل
هو الله احد را پوست باز کردی و دیگری بر آوردی کافر گردد مسئله اگر کسی مر قاری را
گوید که الم نشرح لک را گریبان گرفتی یا گوید کسی را که سوره یس میخواند بر ریش
دیگری گفت که ای ملا یس را در دهان این مریض منه کافر گردد مسئله اگر گوید
والتفت الساق بالساق مر کسی را که وقت قراءة قرآن مانده شود و باد کمی
آیدش کافر شود مسئله اگر کسی گوید مرد را که ای کوتا تر از انا اعطینا کافر گردد
مسئله اگر گوید و کاسا دهاقا مر کسی را که قدح پر کرده بیارد و یا گوید که شرابا
بطریق مزاح و استهزا کافر گردد از برای اهانت کردن قرآن مسئله اگر
گوید در وقت وزن و یا وزن و اذا کالوهم او وزنوهم یخسرون بقصد مزاح و لعب

کافر گردد

کافر گردد مسئله اگر گوید در وقت جمع کردن او مر اهل موضعی را و حشرناهم فلم نغادر
منهم احدا و یا گوید که و جمعنا جمعا بطریق بازی کافر گردد مسئله اگر گوید کسی را که نماز را به
جماعت بگذار و او گفت من تنها نماز میگذارم زیرا که حق تعالی فرموده است که
ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر کافر شود مسئله اگر کسی گوید که سیر شدم
از قران در جواب آنکه او را گفت چرا نمی خوانی قرآن کافر گردد بسبب اهانت قرآن
مسئله در رساله صدر جهان آورده است اگر مردی سوره را بسیار بار تکرار میخواند
و دیگری گوید که این سوره را زبون کردی کافر گردی گویند و اگر خواننده نیز اعتقاد
کند که راست میگوید هر دو کافر شوند مسئله در نصاب الغناوی حکایت که صدر
الشهید آنگاه که قدوم کرده بود از خراسان و لقب او برهان بود مردمان استقبال
کردند خاص و عام این آیت خواندند که یا ایها الناس قد جاءکم برهان من ربکم امام
زاهد صاحب تفسیر طویل تهم کفروا برب العزة یعنی ایشان کافر شوند و گفت که
ای مردمان نسبت آن برهان کنید که خدای تعالی ذکر آن فرموده است در قران
و نسبت غیر از آن کردن نوع دیگر که متعلق است به نماز و روزه و زکوة مسئله انکار
آوردن از فرضیت خواندن قران در نماز کفر است زیرا که اجماع امت است
و این مسئله را در عتابی آورده است که توبه کند تا کافر نگردد از کرده تاویل مسئله
اگر گفته شود مریض را که نماز بگذار پس او گفت والله نگذارم نماز همه کافر گردد
مسئله اگر گفته مر شود مردی صحیح را نماز بگذار او گفت نگذارم نزدیک بعضی
مشایخ کافر شود و بعضی گفته اند که چون گوید نماز فریضه نگذارم در وقت کافر شود
اگر مراد او آن باشد که نگذارم بامر تو کافر نشود فاما این لفظ نیز خطا است که عام
مردم بهر طور که از راه دور افتد مسئله اگر گوید چه گذارم که همه مردمان از برای من
میگذارند کافر شود مسئله در واقعات آورده است که گفتند شخصی را که
نماز بگذار و او گفت که نگذارم درین چهار چیز احتمال دارد یکی آنکه گذاریده ام این
زمان نگذارم دویم آنکه نگذارم بامر تو سیوم آنکه نگذارم از کرده فسق و مجانت
درین هر سه صورت کافر نگردد چهارم آنکه نگذارم از کرده آنکه واجب نیست
بر من یا گوید که من فرموده نشده ام یا بعدم مبالات امر الله تعالی درین صورت

کافر شود از کرده انکار فرضیت نماز اما باطنی کفته نیست که چون مطلق گوید که بگذارم نماز
را حکم او بکفر کرده نشود از کرده احتمال این وجوه مذکوره مسئله اگر گوید که
قلتبان بود که نماز کند و کار بر خود دراز کند و یا گوید که دیر است بیکاری
نکرده ام یا گوید که نتواند که این کار بسر بردن یا گوید که خرد نمیبندد در کاری و در نباید که
کسی نتوان بسر بردن کافر گردد مسئله اگر عاقل گوید که نماز نکنم که چیزی نمی آید
یا گوید مر دیگری را که تو نماز نا کردی چه کار تو برآوردی
کافر گردد و هم چنین کفر نیست اگر گوید که نماز گزارم که مادر و پدر من مرده اند
یا گوید که زنده اند یا گوید که نماز از بهر چه کنم که زن ندارم بچه ندارم کافر گردد
مسئله اگر کسی گوید که نماز مرا نمیسازد و یا گوید که نماز را در طاق نهاده ام یا گوید
که نماز کردن و نا کردن یکی است کافر شود مسئله اگر گوید که چندان نماز ها گزارده ام که مرا
دل گرفته شده است یا گوید که نماز چیزی نیست که اگر مانند کنده بوی است و یا گوید که این
نماز هم مرا مانده کرد و یا گوید که این نماز هم در زمان غرق شود و یا گوید که مرا از این نماز
در روزه ملال گرفت کافر شود مگر آنکه مراد از ملالی طبع باشد مسئله اگر گوید که
خوش کاری است بی نمازی یا گوید که تو نماز مکن تا حلاوت بی نمازی
چگونه بیابی در آن گفته شد اورا اگر نماز بگذار تا حلاوت نماز گزاریدن بینی
کافر شود و هم چنین کفر بود اگر گوید که نماز گزاریدن بهمه سخت گران کاری است در
انجا اور الگفتند نماز بگذار مسئله اگر گوید که من بسیار نماز گزاردم بسبب حاجت من روا
روا نشده است بر وجه استخفاف و طعن یا گوید که هر چند که طاعت میکنم هیچ
چیز زیاده نمی شنوم یا گوید که تا کی کنم این بیکاری را یعنی نماز را بیکاری داند
کافر گردد مسئله اگر گوید در وقت طلب مال زکوة که تا کی کنم و هم این تاوان را یا
گوید بنده که نماز بگذارم زیرا انکه ثواب مر مولی است در انکه اورا گفتند تا نماز کن کافر
گردد مسئله اگر گوید که حق تعالی نقصان میکند در مال من پس من نیز در نماز او
نقصان کنم یعنی نگذارم نماز اورا یا گوید که جز ماه رمضان نماز نمیگذارم که آن خود بسیار
است که در ماه رمضان میگذارم یا گوید که زیاده می آید زیرا نکه هر نمازی که در ماه رمضان
است مساوی هفتاد نماز است کافر گردد مسئله اگر گوید که نه مرا نماز است و نه خر

ونه چیزی دیگر

ونه چیزی دیگر زیرانکه اورا گفتند که نماز بگذار و او گفت بخدای که پیش از این بگذارم که
چندین نماز ها گذاردم حق تعالی خیانت از من بر نداشت کافر گردد و در تتمه آورده
است که پرسیده شد اگر کسی مسلمان شد در دیار ما لعده ازوی پرسیده
شد از نماز یا او گفت که نمی دانم که بر من فرض است یا لی جواب گفتن که
کافر شود مگر انکه قریب العهد باشد بکفر و حدثان اسلام مسئله اگر گوید بنزدیک
آمدن ماه رمضان گفت که آمدن ماه که گران است یا مهمان گران آمد یا گوید
که به نزدیک آمدن ماه رجب که آمد لعقوبتهای آن در افتادیم بر وجه استخفاف
بر ماهها ی معظم یا گوید که چند بدارم این روزه را که دل ما را بگرفت بطریق اهانت
کافر گردد نوع دیگر که متعلق است بذکرهای حق تعالی اگر یکی گفت که لاحول و لا قوة
الا بالله و دیگر اورا گوید که لاحول بکار نیست و یا گوید که لاحول بکار نه را جلغم
حق خرانده یا گوید که لاحول از گرسنگی نماز نمیکند یا گوید که لاحول اندر کاسه
نتوان شکستن یا گوید که لاحول بجای نان سود ندارد یا گوید که از لاحول چیزی
بکار نیاید کافر گردد بسبب استخفاف ذکر الله تعالی مسئله اگر شخصی
گوید مرد را که سبحان الله را که سبحان الله ثواب بردی یا پوست
اورا باز کردی کافر گردد مسئله اگر کسی گوید بسم الله در وقت گرفتن قدح
خمر برای خوردن یا در وقت زنا کردن یا در وقت لعبتین گرفتن در حالة
قمار بحکم استخفاف نام حق تعالی کافر گردد مسئله اگر کسی مر موذن را
گوید که در وقت اذان گفتن که این همه دروغ میگوید کافر گردد مسئله
اگر کسی موذن که بانگ نماز میگوید که این چه غوغاست یا آواز جرس
است بر وجه انکار یا باز کرد آید بانگ نماز را بر وجه استهزا کافر گردد بر
مسئله اگر موذن را گوید که این مانند خر آواز دادی یا این چه نقاره است میزنی
یا این چه آواز نا حق میکنی یا این چه درد ها ناحق بر سر حلق می اندازی یا این
چه آواز شور و شر میکنی بوجه اهانت گوید کافر گردد نعوذ بالله منها نوع دیگر
که تعلق دارد بامور آخرت یا اهانت و استهزا او آن مسئله منکر شدن از
قیامت یا از بهشت یا از دوزخ یا از میزان یا از حساب یا از صراط یا از نامهاء

که دران اعمال بندگان نوشته شده است کفر است مسئله منکر شدن از
وعد یا وعید که در قران مذکور است یا منکر شدن از بعث مطلقا کفر است اما منکر
شدن از بعث مردی معین کافر نشود و همچنین امام زاهد کلاباذی گفته است
مسئله اگر کسی منکر شود از رویت حق تعالی بعد از در آمدن در بهشت یا گوید
که نمیشناسم عذاب گور را کافر شود مسئله اگر گفته شد مر کسی را که کشته مکن
جهانی دیگر هم هست پس او گفت که ازان جهان که امد و خبر که داده است
بوجه انکار کافر گردد مسئله اگر کسی گوید که نمی ترسم از قیامت یا گوید که
همه چیزها درین جهان می باید بان جهان هرچه خواهد بکنند یا باشد کافر
گردد نوع دیگر که تعلق دارد با نکار امر معروف و نهی منکر مسئله اگر یکی را
گفتند بخانه فلان برو امر معروف کن واو گفت که مرا او چه کرده است یا
گوید که مرا از وی چه آزار رسیده است یا گوید که من عافیت گزیده ام یا گوید که مرا
باین فضولی زاینده چکار است کافر گردد بسبب اهانت امر معروف مسئله دیگر
که تعلق دارد بحلال و حرام مسئله اگر گفته شد کسی را که حلال بخور پس او گفت
که حرام سوی من دوست تر است از حلال یا گوید که درین جهان یک حلال
خوار بیار تا او را سجده کنیم کافر شود مسئله اگر گوید که حرمت خمر در قران ثابت
نشده است کافر گردد نوع دیگر که تعلق با اهانت ورد علم و علما و ابرار و صلحا
دارد مسئله اگر کسی گوید که این مردمان که علم می اموزند و انها که داستانها
می اموزند برابر است یا گوید که برباد است انچه میگویند یا تزویر است یا گوید که
که من از حیله علما منکرم کافر گردد پس از حیله علما منکر شدن کفر است فاما حیله
دران وقت شاید که حیله لازم شود و الا نه بغیر ضرورت مانند جاهلان نکند
مسئله اگر کسی گوید که من علم را چکنم یا من علم را چه دانم مارا خود ترس است
کافر شود بسبب اهانت علم دین مسئله اگر گفته شد مر کسی را که در مجلس علم
بیا پس او گفت که تواند براوردن انچه میگویند علما و یا گوید که مرا با مجلس
علم چه کار است یا گوید که درم باید علم چه کار آید یا گوید که علم در کاسه و کیسه نتوان
کرد یا گوید که مارا از علم دنیا بهتر است یا گوید تعلم آن مجلس خیری حاصل نکرد که ما بکنیم

یا گوید که پدران

یا گوید که پدران و جدان ما علم نکرده اند ما را نیز شرم است که علم بکنیم یا گوید که بغیر علم ها
هم خدای نیکی میدهد پس علم بچه کار یا گوید که علم کردن هم بیکاری است فرض نیست بدین همه
کلمات کافر گردد برای اهانت علم دین مسئله اگر کسی گوید مر عالم را که سوی علم بکاسه انداز
سکن یا گوید در وقت ذکر علم فقه مر عالم را بار دایت کردن او مر حدیث صحیح
را که این هیچ نیست که تو میگوی یا گوید که سخن بچه کار اید ازین درم خوب
است که بکار می اید که امروز حشمت مردم را است علم را نیست کرا بکار آمده
یا می اید کافر گردد بسبب اهانت علم دین ودر ذخیره است هر که دشنام گوید عالم
را یا متعلم را یا فقیه را و جای دیگر گفته است که مصلی را نیز اگر دشنام دهد
و گوید که دیدار تو بر من مانند دیدار خوک است بر وخوف کفر است اگر
توبه نکند ترس است که کافر شود فاما در دشنام مصلی اختلاف است اگر از وجه
حصلتی که از وی ظاهر شود گوید کفر نیست و اگر گوید که کلاه ترا دشنام
سخت دهد کافر گردد زیرا که کلاه مصلی محمد مصطفی است صلی الله علیه و سلم
و این سخن اهانت بر محمد رسید پس مطلق کافر شود اگر کسی گوید که فساد
کردن بهتر است از دانشمندی کردن یا گوید زنی که لعنت بر شوهر
دانشمند باد یا گوید که لعنت بر شوهر دینی باد یا گوید که لعنت بر شوهر
قران خوان باد یا گوید که از شوهر عالم شوهر بی علم در هر دو جهان برگزیده است
یا در هر کار از عالم دانا بهتر است بدین همه الفاظ زن کافره گردد ودر
مصباح الدین است اگر فقیه معین را گوید کافر نشود و اگر همچنین فقیهی معین
را گوید که ای دانشمندک و یا علوی معین را گوید که ای علویک کافر نشود و
اگر او را قصد استخفاف دین نباشد بلکه از کرده خصلتی بد و یا فعلی بد که دران
معین است و آن چه مانند این باشد کافر نشود اگر کسی را گوید روایت
فتوی را که دران جواب ائمه است که این چه بار نامه فتوی آورده است
نزدیک بعضی کافر شود مسئله اگر کسی مر خصم را گفت بیا با من سوی شرع پس
او گفت تا پیاده نیاری نروم یا گوید بی جنبر پیاده نروم کافر شود از کرده اهانت
شرع فاما اگر خصم او را گفته باشد که با من پیش قاضی بیا او گفت برو پیاده بیار

یا بروم کافر نشود نوع دیگر که تعلق دارد با قوال که صادر میشوند نزدیک
تعزیه و مرض مسئله مر شخصی را گفتن که فلان کس بمرد و جان
بتو سپرد کفر است واین مذهب تناسخ است و در رساله قاضی
کمال الدین صدر جهان مذکور است اگر یکی گوید که خدای داند و یا حق
علیم است که مراد ازین مصیبت که ترا رسیده است همچنان درد که
ترا رسیده است این کفر بود از برای انکه خدای را بگواهی دروغ خوانده
است مسئله اگر مریض گوید که اگر خواهی بمیران مرا مسلمان و اگر
خواهی بمیران مرا کافر کافر گردد و همچنان انکار کند بر خدای تعالی
در رسانیدن مصیبات نفس و ولد و مال و سخن با امانت گفتن
درین باب کفر است چنانچه عوام الناس میگویند که این خدا بر ما همه
زحمت و سختیها می اندازد و فراغتی و تندرستی نمی تواند داد و یا
گوید که این خدا باران نمی تواند کرد کفر شد و یا گوید که بدین خدای
باران استاده نمیشود و یا گوید که ای خدایا اگر توانای استادن
باران نداشتی چرا می بارانیدی و یا گوید که بباریدن قوت دارد
و باستانیدن قوت ندارد و یا گوید که این خدای هم مسخره شده که تیرها
میزند و باران نمی بارد در وقتی که رعد آواز کند و یا گوید که حکم خدای بر ملایکه
نمیرسد که ملایکه ازوی زور آور شده اند که باران نمی بارند و یا گوید که حکم
از خدای فرشتها گرفته اند یا غنی شده اند و در آسمانها و خدای ایشان را
گرفته نمی تواند یا گوید که حکم خدای نبود فرشته یا آدمی کرد یا گوید خدای
هم در میان مردم یا فرشتها یا آسمانها و زمین ها و یا کوه ها گم شده یافته
نمیشود و یا گوید خدای هم به بسیار باریدن باران زهیر شد و یا گوید
مردم بسیار شد خدا اینها را از رزق دادن کی می تواند مردم از خود در
مشقت میکنند بغیر مشقت خدای کی رزق میدهد نمی تواند و یا گوید
که خدای چندین توان داشت که مردم دیگر مال و اولاد و زنان و غیر
ذلک داده است مرا کی می تواند که بدهد با ما دشمنی میدارد من میدانم

بعضی

یا گوید که خدای

یا گوید که خدای هم بدکار است مردم را بدکار کرد یا گوید که خدای دو اند یکی نیکوکار و دیگری
بدکار خدای بد از بدان است و خدای نیک از نیکان است و یا گوید که خدایا نابود
شوی که مرا و مال مرا و اولاد مرا نابود کردی باز از کجا پیدا کنم مشقت مرا ضایع کردی
یا ساختی و مراد او از خدای نباشد از خود دارد که من پیدا کرده ام حق تعالی
پیدا نکرده است بدین همه الفاظ اگر یقین دارد که این همه را از خدای تعالی نمی
داند و پیدا کننده و ضرر رساننده او را نداند و یا پیدا کننده داند بهمه وجوه کافر
شود مسئله که تعلق دارد بتکفیر نوع دیگر اگر زنی گفت مر شوهر خود را که یا کافر
و گفت یا یهود پس مرد گفت که هم چنین ام از من بیرون ای کافر شود و
همچنین اگر مرد گوید مر زن را که ای کافره و ای یهودیه در جواب او بدین لفظ
زن نیز کافره گردد مسئله اگر یکی دیگری را کافر خواند مختار آنست که مراد او شتم
است بغیر اعتقاد کردن مسلمانی را بکافری کافر نشود و اگر اعتقاد کند بکافری
بغیر انکه در روشه کفر بداند کافر گردد مسئله اگر کسی گوید فرزند خود را که ای
مغبچه یا گوید که ای کافر بچه بر قول اکثر علما کافر نگردد اما اگر گوید مراد نفس خود بود
و اگر نبود کافر نشود مسئله اگر کسی گوید مر دابه خود را که ای کافر خداوند کافر نگردد باتفاق
علما و در موضعی دیگر است که اگر نتاج آن دابه نزد او باشد کافر گردد و در خلاصه
است که کافر نگردد اگر چه نتاج آن دابه نزد او باشد مسئله اگر گفت یکی را که
یا کافر و یا یهود و یا مجوس پس او جواب گفت که لبیک و آنچه بدین مانند الفاظ
باشد درین تصدیق کافر نشود مسئله اگر یکی را گفت که چندان رنجانیدی مرا
که کافر شدن خواستم و گفتن مسلم خود را که من ملحدم کفر نبود زیرا که ملحد کافر
است مسئله در جواهر است اگر مسلم را گوید که خدای تعالی مسلمانی را از تو بستاند و دیگری
گوید آمین هر دو کافر گردد و در موضع دیگر تفصیل کرده است اگر باستحسان
کفر گوید کافر گردد مسئله در ملتقط است اگر زن میگوید که زنار در میان بندم
و ترا نخواهم گرد این بعید است مراد از انکاح او را کافر نگردد و همچنین است اگر گوید
هر ساعت رگ کافری بر می آید کافر نگردد مسئله اگر گفته یکی را برغم که تو
کلمه کفر گفته و او در حقیقت آن کلمه کفر نبود پس او کافر شده کیر کافر شود

مسئله اگر فاسقی گوید وقت وعظ از پس آن هم کلاه مغان بر سر نهم یا زنی گوید
مر شوهر خود را که کافر بودن بهتر است از آنکه با تو بودن کافر گردد مسئله اگر کسی گوید
مر کافری را که میخواست که اسلام آرد ترا همین کفر بس است کافر گردد مسئله اگر زنی
گوید با وقت جنگ با شوهر مسلم بیزارم از دین تو کافر شود و همچنین بر عکس
آن مگر آنکه مرد عالم باشد و گوید که مراد من عادت است و این معروف باشد میان
ایشان مسئله اگر زنی گوید مرد را که مرا طلاق ده تا کافر شوم فی الحال کافره شود
نوع دیگر متعلق است به سلاطین جبابره مسئله عادل گفتن مر پادشاه ظالم را مطلقا
بغیر تاویل کفر است و همچنین باز داشتن کسی را از گفتن یرحمک الله مر پادشاه
را در وقت عطسه سلطان و حمد گفتن او کفر است مسئله گفتن یکی خدای کم
سلطان را و یا دیگر بر اکفر است اما در گفتن پادشاه با رخدا یا اختلاف است بعضی گفته
اند اگر قایلی معنی این کلمه میداند و مراد میدارد کافر شود و اگر نمیداند رجاء عدم کفر
است و در مضمرات آورده که صدر الشهید گفته است کافر نگردد و علیه الفتوی مسئله
اگر کسی گوید که خدای همه دوست میدارد ظالمان را کافر گردد زیرا که در قرآن مجید واقع
است که ان الله لا یحب الظالمین مسئله ظالم گفتن عادل را یعنی گوید که عدل در اصل ظلم است
کافر گردد یا گوید خدای عادل نیست پادشاه و غیر را کجا عادل کند کفر بود یا گوید که خدای جور و ظلم
کند که سلاطین را بر ظلم گماشته است یا گوید که خدای در ظلم راضی است کفر بود یا گوید که پادشاه ظالم این
نزدیک هر کس و نزدیک خدای هم خوب مینماید کافر گردد از آنکه ظالم را عزیز داند مسئله اگر یکی
بر دیگری ظلم ناحق میکند و دیگری میگوید که رحمت خدای بر ظلم تو باد و آنکه ظلم هم بجای عدل است پس
دانستن ظلم را از عدل مطلقا کفر است زیرا که ظلم در اصل کفر است و کفر را حسنت دانستن کفر
است نوع دیگر که متعلق است به الکلام در فسق و فساد و خواندن مسئله فاسقی که اول بار فرزند خود را
خمر میخوراند پس اقربای وی بیایند و در حق وی دعا و شکر کنند و یا گویند مبارک باد کافر شود مسئله
اگر کسی گوید در وقت شروع در فساد بیائید که یکجا نوشته بزنیم کافر شود و همچنانکه در آن وقت
گوید شاد مباد کسی که از شادی ما شاد شود یا گوید در وقت اشتغال شرب خمر
مسلمانی آشکارا شد کفر بود مسئله مسئله مسئله

مسئله گفتن مناهی

مسئله گفتن مناهی را که این نیز راهی است و مذهبی است نزدیک بعضی
کفر بود و اصح آن است که کفر نیست اگر مراد او را باطل باشد کافر شود نوع دیگر
که متعلق است با موختن کفر و تلقین آن مسئله تلقین کردن غیری را کلمه
کفر تا تکلم کند بکفر کفر است اگرچه بطریق بازی و خنده باشد مسئله اموختن
و فرمودن کسی را کلمه کفر تا بگوید و از نذرها و کفارات و قضاء صیام و
صلوة ساقط شود یا از شوهر مبانه گردد و بعده اسلام آرد کفر است خواه
آن مامور کلمه کفر گوید خواه نگوید نوع دیگر که در متفرقات است مسئله اگر کافری
گوید طلب کند عرض اسلام از مذکری پس آن مذکری گوید که باش تا
فلان مجلس آید فتوی بکفر او داده اند مسئله اگر مضروب گوید مر ضارب را
مرا مزن که او مسلمانی است پس آن ضارب گوید که لعنت بر تو و بر
و بر مسلمانی تو کافر گردد مسئله اگر گوید که فلان کافر تر است از من یا گوید
که من آن بدی از تو میدانم نه از حکم خدای پس کسی که در حق وی بدی
کرده است کافر گردد مسئله اگر یکی بر دیگری درستی کند و او بگوید که
لا اله الا الله محمد الرسول الله یعنی حرج و دشوار کار پس مرد دیگر گوید که ای لا اله
الا الله کافر گردد از بهر آنکه کلمه اخلاص را باستخفاف گفت مسئله اگر
گوید درین روزگار تا خیانت نمیکنیم و دروغ نمیگوییم روزگار نمیگذرد یا
گوید در خرید و فروخت تا دروغ نگوید کسی نان کجا یابد که بخورد یا گوید که این
اجازه نیست در آنکه او را گفت که خیانت میکنی یا چرا دروغ میگویی بدین
لفظ ها کافر شود از بهر آنکه بسکه انگشت محارم خدای میکند مسئله اگر یکی گوید
مر دیگری را در وقت منازعت و معامله کفر بهتر است از آنچه تو داری نزدیک
بعضی کافر شود و به نزدیک بعضی گفته اند اگر مراد تقبیح معامله اوست نه
تحسین کفر کافر نگردد مسئله اگر کسی گوید که این سخن برابر است
از کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله در آنکه گفته است مرا دار و راکه دروغ بگو کافر شود
مسئله اگر مرد سخنی گوید که آن منهی است دیگری او را گوید که چه میگویی من
کفر بر تو لازم میگردانم او گوید چه کنی اگر مرا کفر لازم آید این گوینده کافر گردد

مسئله اگر کسی گوید که بنده هیچ اختیار در فعلی ندارد و مجبورست در فعل یا
گوید که حق تعالی نمیداند هیچ چیزی را مگر چیزی را که خواهد و تقدیر کند و یا گوید که
که حق تعالی نمی بیند و دیده نشود کافر گردد فصل سیم در افعال که موجب کفر
ست مسئله ایمن بودن از عذاب حق تعالی بغیر دلیل و نا امید بودن از رحمت
حق تعالی کفرست مسئله اگر کسی تحقیر کند خدای را و یا پیغمبر خدای را و یا شک کند
که از جنس ملک یا آدمی بود یا دشمن دارد پیغمبر را کافر گردد مسئله اگر تحقیر کند
پیغمبر خدای را کافر گردد مسئله اگر تحقیر کند قرآن را در کتاب یا در قراءة
و نهادن پای بالای آن عمداً کافر گردد مسئله اگر تحقیر کند علمای دین را از کرده علم
دین یا حلال داند حرامی را که مجمع علیه است چون زنا و لواطت و شرب خمر
و مانند آن یا حرام داند حلال را که مجمع علیه است چون حل چهار زن حره را کافر
گردد مسئله اگر یکی ترک آرد نماز فرض را عمداً به نیت آنکه قضا نکند و نترسد از
عذاب حق تعالی کافر گردد مسئله نماز گذاردن سوی غیر قبله اگرچه موافق
قبله افتد بغیر قصد او نزدیک امام اعظم کفر بود و همچنین نماز گذاردن بغیر
طهارت و یا بجامه پلید بغیر ضرورت کفرست و امام علی سغدی گفته
ست که نماز گذاریدن سوی غیر قبله عمداً و با جامه پلید عمداً کفر نیست اما نماز
گذاریدن بغیر طهارت عمداً کفرست صدر الشهید رح همین قول گرفته
ست و این اختلاف در صورتی ست که استخفاف نه نماز باکند و
بالاتفاق کفرست و در مصباح الدین است که سجده بغیر طهارت کفر نیست و در روایت دیگر
ست از امام اعظم اگر شخصی نماز گذارد بغیر جهت تحری بر خوف کفرست
و مشایخ دیگر در کفر او اختلاف کرده است مسئله اگر بی وضوئی مبتلا شود
با قومی که نماز میگذارند و شرم کند از اظهار حال خود پس نماز بی طهارت
بگذارد و بعضی مشایخ گفته اند که کافر نگردد زیرا که مستهزی نیست و باید
که قصد نکند بدین قیام قیام نماز و نخواند چیزی را و وقت رکوع قصد
رکوع نکند و تسبیح نگوید تا آنکه مردم نماز را تمام کنند و هر افعالی که در نماز
فرض است آن کند و اما نیت نماز نکند و تسبیحات سجود نیز نگوید تا از نماز برون

کردد

ایند پس استغفار

آیند پس استغفار کند و وضو کند و نماز را باز قضا کند اگر وقت قضا باشد و
اگر وقت ادا باشد ادا کند تا آنکه کافر نشود اما گناه کبیره است استغفار بسیار
کند کند و بغیر عذر این چنین نکند که اینجا کافر خواهد شد بر قول امام اعظم رضی الله
عنه مسئله اگر نماز گذارد پس جنب و کودک و مجنون و بی وضو یا نماز گذارد
وقتیه با تذکر فائته کافر نگردد بقول جمیع علماء مسئله اگر نماز کند بریا ثواب نیابد
و بزه کار گردد و نزدیک بعضی کافر گردد و نزدیک بعضی نه ثواب یابد و نه
عذاب و در مصباح الدین است که پرسیده شد از ابو حفص کبیری از کسی
که ترک کبیره یک نماز را او یا دو نماز را میان مشرکان جواب داد که اگر
ترک نماز کرده تعظیم ایشان بود کفرست و نماز قضا نکند و اگر از کرده فسق
ست کافر نیست و قضا بگذارد نوع دیگر که تعلق دارد بحلال و حرام و حرام
مسئله امید داشتن ثواب از صدقه مال حرام کفرست و دعا کردن فقیر
بعد صدقه با علم آن حرام بودن که این صدقه از مال حرام ست و آمین گفتن
دهنده صدقه مال حرام وقت دعا کردن فقیر کفرست هر گوینده آمین را مسئله
حلال پنداشتن گناهان قطعی از صغیره و کبیره کفرست مسئله در محیط
ست هر که دشمن دارد فقیهی را یا عالمی را بی خوف کفرست مسئله
اگر یکی را بنشانند بر بلندی و یا غیران بر طریق مذاکران و از وی مسائل
پرسند و بخندند و او را بزنند بر سبیل استخفاف بر مذاکران کافر
گردند مسئله اگر کسی تشبیه کند بمعلمان و چوبی بدست گیرند و کودکان
گرد بر گرد نشانند بطریق استهزا کردن بمعلمان دین و خندند بدان قوم کافر
کافر گردد و همچنین زدن چوبها فتوی را بر پاین و گفتن که مرا چه شرع ست
و همچنین هر وجه که اهانت آید شرع را کفرست نوع دیگر که تعلق ست باز رو
بردن کفر و حلال داشتن اشیا که محرم اند و حرام مسئله تمنا کردن بکفر خود
کفرست مسئله اگر آرزو برد بحلال بودن چیزی که هیچ وقت حلال نبود
بعقل حرمت او معلوم شده است چون زنا و لواطت و ظلم و قتل نفس
بغیر حق کافر گردد بحلال داشتن و باز رو بردن نیز در آن اما اگر آرزو برد

بحل چیزی که حرامت او بشرع معلوم شده است نه بعقل چون شرب خمر و لوا و
نکاح با خواهر و جمع کردن در نکاح دو خواهران و در دین بعضی پیغمبران جائز
بوده است پس در حالیت اینها کفر است و در آرزو بردن این ها کافر نشود
و همچنان اگر کسی گوید که کاشکی نماز و روزه فریضه نبودی کافر نگردد در این
آرزو بردن اما اگر مطلق انکار کند کفر است مسئله اگر آرزو برد در پیغمبری اگر که
پیغمبر نبودی بقصد بدل اهانت یا عداوت کافر گردد اما اگر گوید که مراد من آن
است اگر حق تعالی او را بعث نکردی بر پیغمبری خارج از حکمت نبودی کافر
نگردد نوع دیگر که تعلق دارد به تشبیه کردن مسلم را بکفار و ترجیح کفار بر
مسلم نهادن کلاه مجوس بر سر خود بغیر ضرورت و بغیر فریب دادن
برای حرب کفر است مسئله اذا وضع قلنسوة المجوس علی رأسه الصحیح
انه یکفر سواء کان بضرورة نحو دفع البرد او غیره بان البقرة لا تعطیه اللبن
بدونها من رساله نکاح صورته ان اشتری البقرة من المجوس وهی لا تعطی
الحلب الا لمن کان قلنسوته کقلنسوة المجوس ولا یجوز للمشتری المسلم
ان یلبس قلنسوة المجوس ویحلبها والحیلة فی ذلک ان یخرقها و یلبسها
لقدر ضرورة مسئله بستن زنار در میان بغیر ضرورت و فریفتن برای حرب
کفر است نوع دیگر که متعلق است به بیرون آمدن و رفتن سوی مهمان داری
مجوسیان و هدیه فرستادن سوی ایشان و غیر آن مسئله بیرون آمدن
سوی کنشیده یعنی معبده مجوسیان برای تعظیم آن مکان کفر است مسئله
اگر شخصی در روز نیروز مجوس موافقت کند با ایشان در آنچه میکنند
از افعال کفر یا خرید کند چیزی در روز نوروز مجوس موافق با ایشان که
پیش از آن نمی خرید برای تعظیم نوروز کافر گردد اگر مراد او محض اکل و شرب
و تنعم است کافر نگردد و همچنان اگر مسلمان هدیه فرستاد مسلمانی را
بغیر تعظیم آن روز بلکه بحکم عادت که میان مسلمانان است کافر نگردد و
همچنان است حاضر شدن مسلم در دعوة المجوس نه برای تعظیم مراسم
کفر کافر نگردد و در واقعات است اگر مسلمان پنجاه سال عبادت کرده

باشند در روز

باشد در روز نه روز هدیه فرستد بسوی مشرک برای تعظیم آن روز کافر گردد و همه
اعمال که کرده است ناچیز گردد بخلاف حاضر شدن مسلم در دعوت مجوس که برای
حلق سر کودکان است و هدیه فرستادن بسوی او چیزی را که کفر نبود و لیکن ترک
اولی است مسئله اگر کسی تحسین میکند رسم کفر را کافر گردد نوع دیگر که تعلق
دارد باعتقاد اهل بدعت و هوای آن مسئله اعتقاد کردن که بنده خالق فعل است
حقیقت چنانکه قدریه میگویند کفر است و همچنان گفتن تناسخ ارواح و همچنان
منتظر بودن پیدا شدن پیغمبری از عجم و نفی کردن صفات حق تعالی چون
خارجیه و منکر شدن شفاعت شافعان کفر است مسئله اعتقاد کردن که
خراج ملک سلطان است کفر است مسئله راست گوی داشتن کاهنان
را که سخنان از غیب میگویند و ادعاء علم غیب میکنند کفر است نوع دیگر در
تعلق کفر
متفرقات و در رساله قاضی کمال الدین صدر جهان است اگر یکی بوقت
خلعت پوشیدن شه یا بوقت تهنیت برای هر پوشیدن تشریف
در رضا او قربانی کند کافر گردد و قربانی مردار باشد و خوردن او روا نباشد و
آنچه در زمان ما شایع شده است و بیشتر عورات مسلمانان بدان مبتلا اند
آنست که بوقتی که آبله کودکان را بیرون می آرند که عرب آن را جدری
گویند بنام آن آبله صورتی از سنگ کرده اند و آن را می پرستند و شفای
کودکان از و میخواهند و اعتقاد میکنند که آن سنگ مر این کودکان را شفا
دهنده است این عورات بدین فعل و بدین اعتقاد کافر میشوند و شوهران
ایشان که بدین افعال ایشان و بدین اعتقاد ایشان رضا میدهند ایشان
نیز کافر میشوند و دیگر از این جنس آنست که بر سر آب میروند و آب
را می پرستند و نیتی که دارند گوسفند را بر سر آب ذبح میکنند این پرستنده
گان آب و ذبح کنندگان گوسفند همه کافر شوند و گوسفند مردار گردد و خوردن
آن روا نبود و همچنان که در رضاها صورت میکنند چنانچه معهود پرستیدن کیران
است آن را می پرستند و وقت زادن کودک شنگرف نقش میکنند و روغن
میریزند و آن را بنام بتی که آن را بابلی می خوانند و می پرستند و مانند این هر چه

میکنند بدان کافر شوند واز شوهران جدا گردند نعوذ بالله منها من جمیع الاقوال
والافعال والاعتقاد در عقیده نجاح آورده است از روش سلف صالحان
رحمهم الله علیهم آن است که چون از شخصی کلمه کفر شنوند که ظاهر آن موجب
کفر است بر تعجیل کرده نشود به حکم تکفیر او زیرا که احتمال دارد بغیر قصد
از زبان او رفته باشد با آنکه معنی آن کلمه را ندانسته باشد اما اگر
کسی معنی آن را میداند ولیکن نمیداند که آن کفر است و نشو
او در دار اسلام است معذور نباشد و کافر گردد مگر آنکه نامی از غرایبی باشد
که نادر است سماع آن چنانکه از غرایب اسمهای پیغمبران شنود و
از نادانی انکار از نبوت او کند کافر نگردد و معذور باشد و در اصول صفار
مسطور است از امام ابو القاسم سمرقندی رح روایت کرده اند که سه
چیز است که ترسیدن از آن خوف نزع ایمان است اول آنکه ترک شکر بر
اسلام و ترک صلوة خمس دوم آنکه ترک خوف از زوال ایمان
و سوم آنکه ظلم بر اهل اسلام کردن اما از امام شمس الایمه عثمان
خلیلی رح روایت است هر که خواهد که دایم با ایمان باشد بر سه چیز
ملازمت کند یکی شکر بر اسلام علی کل حال دوم آنکه بترسد از زوال
ایمان در جمیع عمر خود سیوم آنکه رحمت بر اهل اسلام در عموم
احوال در فتاوی ظهیری آورده است باید هر مسلم را که عادت کند
ذکر این دعا را در صباح و مسا که سبب نجات است از ورطه کفر لوعده
پیغمبر علیه الصلوة والسلام دعا این است اللهم انی اعوذ بک من
ان اشرک بک شیئا وانا اعلم واستغفرک لما لا اعلم
انه تبت عنه واقول لا اله الا الله محمد رسول الله
و در تاتارخانی آورده است که مشایخ ما رحمهم الله گفته اند تعلیم صفت
ایمان و بیان خصایل مذهب اهل سنت و جماعت از اهم امور است
و هر سلف را در تصانیف است و مختصر آن است که قبول کردم آنچه
حق تعالی بدان امر کرده است و باز بودم از آنچه خدای تعالی باز داشته است

خوف کفر

پس چون

پس چون این قدر اعتقاد کند بدل و بزبان اقرار کند ایمان بهمه چیزها که بدان
واجب شده است آورده باشد **باب سیوم در بیان مناهی غیر کفر** و آن مشتمل بر دو
فصل است **فصل اول** در محرمات بدانکه محرم آنست که نهی از آن ثابت شده است
بی معارضه دلیل اباحت و حکم او ثواب بترک آن است و استحقاق عقاب است
بکردن آن و کفر است بحلال داشتن آن چون حرام اجماعی باشد بغیر شبهه در حصن
الایمان ابو طالب مکی رح روایت کرده است که گناهان کبایر هفده اند چهار از آن
بدل است الشرک بالله والاصرار علی المعصیة والقنوط من رحمة الله والامن من مکر الله
و چهار از آن بزبان است اول گواهی دروغ دادن و قذف محصنه یعنی حره عاقله
بالغه مسلمه عفیفه و سوگند غموس یعنی سوگند ناحق بدروغ عمدا که حق کسی را
باطل کند یا باطل را حق سازد و سحر کردن بالکلام و یا بالفعل و سه دیگر تعلق بشکم
دارند شرب خمر و مسکرات دیگر از اشربه و خوردن مال یتیمان بناحق با علم و خوردن
ربوا و دو دیگر تعلق دارد بفرج و آن زنا و عمل قوم لوط است و دو دیگر تعلق بدستها
و آن یکی خون بناحق و ایذا کردن بدست چون ظلم و سرقه و یکی تعلق دارد بپای است
و آن فرار است از صف قتال با کفار باید که یک مسلم از دو کافر نگریزد و
یکی دیگر متناول بر جمیع جسد راست و آن عقوق والدین است نعوذ بالله منها
و بعضی گفته اند که هر گناه که عمدا است کبیره است و محرمات بسیار است اما آنکه
ابتلاء عام بدان بیشتر است تذکره نوشته شده است تا از آن احتساب کنند
و اگر افتند فی الحال توبه کنند و بدانند چون این محرمات متعلق اند بدل و اعضای
ظاهری به تفصیل ذکر کرده شده است مسئله آنکه متعلق اند بدل این اند مسئله
عجب بر طاعت خود حرام است مسئله حسد کردن بر زوال نعمت از غیری بهوای
نفس حرام است مسئله شرک خفی که آن التفات کردن به غیر الله است
منهی است مسئله در رساله مولانا شمس الایمه الحلوانی آورده است که یکی
از انواع اشکال شرک خفی توکل کردن است بر خلق و هم اعتماد بر ایشان داشتن
مسئله حقد کردن یعنی کینه کردن بر مسلمانان لغیر الله و دشمن داشتن
اهل اسلام را و طاعت بغیر حق حرام است و هم چنان نفاق انداختن میان

گناه کبیره

دو دشمن مسلمانان مسئله دوست گرفتن کفار حرام است و همچنان محبت
داشتن با اهل فسق و معصیت حرام است مسئله دوست داشتن قبایح و مشهور
شدن فاحشه منوسه چون زنا و آن چه بدین مانند از جهت دشمنان
یکی دنیا حرام است مسئله دوست داشتن ستودن مردمان او را بچیزی که نکرده
است آن را الصفح که در دوست بدروغ حرام است مسئله قصد کردن ظلم
و هر حرام که هست و قصد کردن ترک هر چیزی که برو واجب است حرام است مسئله
تمنا کردن خطا خصم و تغیر کردن او حکم شرع را در وقت بحث برای مواخذه
و الزام او که آن بهوا نفس است حرام است مسئله طول امل یعنی امیدهای
دراز برزندگانی خویش که سبب تاخیر توبه است و مانع از خیرات و طاعات
است و باعث بر شر و فتنه هاست حرام است وانکه تعلق دارد با عضای
ظاهری این اند وانکه متعلق اند بسر مسئله نگاه داشتن جعد در سر
کودکان حرام است و مرویست که این فعل اول ابلیس علیه اللعنة کرده
است اما در حق غیر کودک از بدعت و سوا است مسئله برهنه کردن
زن حره خود را در نماز بغیر عذر و برهنه کردن سر خود را عمدا پیش
نامحرم بغیر ضرورت که سبب فتنه است حرام است و هم چنان جنگ کردن
بزدان نیز همچون بازی کردن بور غلانیدن گوسفندان بر یکدیگر که
دران تعذیب حیوان است بغیر حاجت منهی و همان حکم دارد جنگ کنانیدن
هم حیوانات دیگر مسئله در شرح متفق است که پوشانیدن زر و نقره
و ابریشم مر کودکان را حرام است پس ازین فهم میشود که کلاه زر
و نقره و ابریشم یا از کرباس که دوخته شده است بر ابریشم بسیار و یا از زر
و نقره بسیار که زیادت از چهار انگشت باشد حرام است ولیکن در
سراجی آورده است که پوشیدن ذکور کلاه را که از ابریشم یا از زر
یا نقره یا از کرباس که آن را دوخته اند از ابریشم بسیار و یا از زر و یا
نقره بسیار زیاده بر چهار انگشت مکروه است و همچنان ظرف عمامه و علم
جبه را ظاهر آنست که مراد ازین مکروه حرام است از کرده اطلاق حدیث

الف

ابریشم

تحریم

تحریم زر و ابریشم بر ذکور یعنی بر مردان و کودکان و در مفید المستفید آورده است که حواله
بشرعیب الصلوات کرده است کلاه زرین و مغرق و جامه ابریشمی مر مردان را پوشیدن
حرام است وانکه تعلق دارد بروی مسئله نموده عورت روی خود را مر مردمان بیگانه بغیر
ضرورت بر وجه شهوت و فتنه حرام است مسئله حلق کردن ریش بغیر ضرورت منهی
است مسئله سجده کردن مر سلطان را و امیران را بر وجه تحیت بر طریق سلام
مر سلطان را به نیت عبادت و با آنکه وقت سجده کردن او را هیچ نیتی نباشد کافر گردد
کذا فی المفید وانکه تعلق دارد بچشم مسئله نظر کردن بر عورت بیگانه بغیر حاجت بر
امرد عمدا بر وجه شهوت حرام است و همچنان نظر کردن عورت بر مرد بیگانه به شهوة
حرام است مسئله نظر کردن عورت عمدا بغیر حاجت در عضوی که غیر عورت است
بر وجه شهوت نیز حرام است و همچنین نظر کردن زن بزن از ناف تا زانو بغیر
ضرورت منهی است و درین منهی است که میان عورات در وقت غسل و غیر
آن ابتلاء عام است مسئله نظر کردن در هر عضوی که عورت است بعد از
جدا شدن از عضو از آدمی بر قول اصح حرام است چنانکه نظر در ذکر مقطوع
از مرد و نظر کردن در موی زهار بعد از حلق کردن مسئله نظر کردن در حرامها
بهوا نفس و رغبت کردن دران حرام است چنانکه نظر کردن در کلوپیچه
که متعارف است در نصف اول شعبان و آنچه مانند این است که مجمع
فسادهاست وانکه تعلق دارد بگوش تنها مسئله پیرایه زر و نقره انداختن
مر مردمان را و کودکان را چون پیرایه زنان در گوش کردن حرام است
و این نیز منهی است مردمان و زنان را که لباس اهل نار است مسئله
شنیدن آواز عورات بیگانه عمدا بغیر ضرورت بشهوت حرام است
مسئله شنیدن آواز ملاهی چون چنگ و رباب و آنچه بدین مانند
است عمدا بهوا نفس حرام است و همچنان شنیدن سرود نی که دران
ذکر فسق و خمر و امرد است عمدا برغبت دران حرام است مسئله شنیدن
غیبت و سخن چینی و نوحه و شنیدن هر کلامی که منکر شرع است عمدا برغبت

زر و گوش

آواز حرام

دران حرام است مسئله امتناع آوردن از شنیدن خبری که واجب است
بر وی شنیدن آن بغیر عذر حرام است و آنکه تعلق دارد به بینی مسئله بوی
کردن گلها و خوشبویها معصوب و انتفاع گرفتن بدان بغیر
اذن مالک با علم بغصب عمدا حرام است مسئله بوی کردن خوشبوای
از دست و از جامه و غیر ذالک که از زنان باشد بر وجه شهوت
و رغبت حرام است و آنکه تعلق دارد بلب مسئله تقبیل اجنبیه و امرد
به شهوت حرام کذا فی المفید مسئله بوسیدن زمین پیش
علما و پیش سلطان و پیش امیر حرام است آنکه تعلق دارد به دندان
مسئله گزیدن کسی را بدندان بتعدی حرام است و یا جامه کسی را
پاره کردن بدندان بتعدی حرام است مسئله خاییدن طعام و گوشت
غیری بغیر اذن مالک حرام است آنکه تعلق دارد بدهن مسئله خوردن
گوشت سباع الطیور چون عقاب و باز و شاهین و چرغ و آنچه
بدین انواع اند حرام است مسئله خوردن گوشت ددگان که ذی ناب
اند و بدان صید میکنند چون شیر و گرگ و پلنگ و یوز و روباه
و کفتار و سگ و گربه و فیل حرام است مسئله خوردن گوشت خر و
استر حرام است و همچنان شیر ماده خر و شیر آدمی بالغ را و
صبی را نیز که مدت رضاع او تجاوز کرده باشد بغیر ضرورت حرام
است مسئله خوردن گوشت مذبوحه که برو نام خدای تعالی نگفته باشند
عمدا حرام است و همچنان خوردن هر مذبوحه که بغیر اسم الله است حرام است
مسئله شرب خمر و مسکرات دیگر بلهو و بازی و طرب که بغیر ضرورة
است حرام است مسئله خوردن طعام غیر بوجه تعدی حرام است مسئله
ترک خوردن مباح طعام که بدان ترک هلاکت شود با قدرت خوردن
خوردن حرام است مسئله خوردن صاحب زمین عشری و خراجی محاصله
را بغیر ضرورت پیش از ادا عشر و خراج منهی است و نزدیک بعض حرام

مولف

مولف همین حکم دارد مسئله در هدایه است که روا نیست اکل و شرب و ادهان
و طیب مالیدن در اوانی زر و نقره مردان را و زنان را و در جامع صغیری آورده
آورده است در اداو تحریمه است و در تاتارخانی این ذکر کرده است که همچنان
است خوردن بملعقه زر و نقره و وضو کردن در ظرف زر و نقره و همچنان است
ابریق و در خلاصه هم چنان سرمه کردن بمیل زر و نقره و سوختن عود در مجمر زر
مکروه است مردان را و زنان را درین برابر است مسئله خوردن طعام بر سر
سیری بغیر غرض صحیح چون رعایت مهمان و قوت بر صوم و برای
قی کردن بر قول حسن بصری رح حرام است و اما خوردن سیری در ۲
مکروهات مذکور است مسئله در تاتارخانی حواله بر یتیمه کرده است که
مرویست از ابو یوسف بن محمد و حسن بن علی مرغینانی رح که خوردن
گوشت خوک اگرچه طبیب گوید حلال نیست و همچنان اگر خلط کند در دارو
و همچنان خوردن مار و خوردن هر دارویی که گوشت مار خلط کرده شده است
بر روایت حسن بن علی حرام است مسئله خوردن دارویی که کرده شده
از خوک منهی است مسئله در شرب خمر و اکل میته بر جهی نیز حرام است
ولیکن بزه کاری حرکت را است که سعی کند و نخورد اند و آنکه تعلق دارد بزبان
مسئله مولانا شمس الائمه الحلوانی رح ذکر کرده است که شکر سپاس
داری غیر الله کفر است محض نبود ولیکن در آن خوف کفر بود چنانچه گوید
که فلان کس این نعمت هم مرا داده است و همه از وی است و خود هیچ از
خدای تعالی نمی بیند یعنی در خاطر نیارد و هیچ از حق تعالی یاد
نکند مسئله دروغ گفتن و غیبت کردن و سخن چینی کردن و بد
گفتن کسی را که بی موجبی باشد و فحش گفتن چنانچه نام ذکر و فرج یاد
کردن در مجلس و قذف به زنا کردن حرام است در اختیار العلوم و کیمیا
سعادت میگوید که رسول علیه الصلوة و السلام گفته است که بهشت
بر کسی حرام است که فحش گوید و نیز فرموده است علیه الصلوة و السلام

گفته است که بهشت بر کسی حرام است که فحش گوید و نیز فرموده است علیه الصلوة
والسلام که در دوزخ از دهن او بوی کند که خلق میرود که همه اهل دوزخ فریادها
کنند و هر که فحش گوید حشر او در روز قیامت بصورت سگ باشد مسئله
در تاتارخانی آورده است که اگر مردی نماز گذارد و مردمان را بدست
و زبان می‌آزارد در دل او بدانچه در وی است غیبت نیست مسئله نوحه کردن
و گفتن کلمات که در آن اشارت بر عدم رضا بقضاء حق تعالی است حرام است
مسئله سخره کردن بر مسلم و خندیدن قهقهه حرام است مسئله مجادله کردن
بهوای نفس در وقت بحث و در غلط افگندن کسی را بهوای نفس حرام
است مسئله فتوی دادن و حکم کردن بغیر استجماع شرائط صحت دعوی
حرام است مسئله اجازت فتوی دادن برنا اهل را و اجازت کردن بگفتن
وعظ مر نا اهل را بغیر شرائط آن که سبب فتنه است حرام است مسئله گفتن بکسی را که
چنین کند جان و مال او سلطانی شود حرام است مسئله گفتن بکسی مر ظلم برا
در محل عدول کردن او از حکم شرع بر وجه احتجاج که حکم دیوان چنین است
حرام است مسئله لعنت کردن مر مسلم را که او مستحق لعنت نیست
حرام است مسئله ملامت کردن کسی را که او بر سر زن نبی دیگر را نکاح
کند با قدرت بر عدول و یا کنیزک که برای سری خود حرام است و در بین [illegible]
خوف کفر است مسئله اف گفتن یعنی کلمه تعجب و سخن بلند گفتن بر مادر
و پدر بمنازعت بر وجهی که اهانت ایشان میشود حرام است مسئله شعر
گفتن که مشتمل بر دروغ و یا هجو مسلم بود و یا موجب حرام است مسئله
منع کردن کسی را از طاعت و قربت حرام است مسئله امر معروف
و نهی منکر کردن با قدرت غوغا گفتن و سکوت از امر معروف و نهی
منکر کردن با قدرت بر امر معروف و نهی منکر حرام است مسئله فرمودن
مر کسی را بستدن زیاده بر خراج که موظف امیر المومنین عمر رضی الله عنه
است در زمین خراجی حرام است و همچنین فرمودن از برای ستدن زیاده

از عشر کرا زمینی

غیبت کردن روا است

فتوای عالم

حرام سکوت از امر معروف

از عشر که از زمین عشری است و زیاده از زکوة مال گرفتن حرام است مسئله و اصول
صغار گفته است که نهادن عمر رضی الله تعالی عنه خراج بر اندازه طاقت مزارع و بساید
و می باجماع دلیل سنت و تاویل کتاب حق تعالی وانی و هر چه زیاده از تقدیر عمر رضی
الله عنه شده است و یا شود همه ظلم حرام است و بدعت است مسئله تعیین
کردن سعر در خراج مقاسمه بزیادة از روز نرخ بغبن فاحش بجبر بغیر رضا که در آن
ضرر ایشان میشود حرام است مسئله فرمودن مر کسی را بستدن مال بنام
زکوة از غیر نصاب شرعی چنانکه از گوسفندان و آنچه بدین مانند باشد و بغیر گذشتن
سال بر مال او و از نصابی که مشغول بدین است بغیر رضا بجبر حرام است مسئله
فرمودن کسی را برای گرفتن مرسومات بغیر شرعی چون کنوزنه و کندی مورود و
و دالکانه و سلامی و جز آن حرام است مسئله فرمودن خوط را برای طلب جزی
از غیر حق بغیر اجرت زمین با اسم تهکرایی از غله و شیر و جغرات و گوشت و ماهی و
جز آن بجبر و رشوه حرام است و همچنین گرفتن دربانان دروازه‌ها که برای این عمل
مال داده‌اند با اسم دربانی از خلق بجبر و تعدی میگیرند حرام است مسئله فرمودن
برای گرفتن مال از اهل محترفه چنانچه جایگان و قصابان و صابون گران و تره و سبزی
دکه و در رزک و پیاز و سیر و ترب و خربوزه فروشان و بزازان و کارزران و جز
ایشان بجبر حرام است مسئله فرمودن برای طلب کردن مال از خماران و بنگ
گران و شکاریان که سعی برای فساد اند و این معنی سبب برای تباه بر فساد است و
ترک نهی منکرات حرام است و هم چنین فرمودن برای گرفتن مال از ماهی گران
بطریق مقاطعه بر دهندگان و جز آن از مقاطعات دیگر بجبر حرام است مسئله
فرمودن کسی را به بیگار گرفتن محترفه را چون درودگران و آهنگران و باغبان
و درزیان و کمان گران بجبر بغیر اجرت و یا بنقصان اجرت بغبن فاحش حرام است
تنبیه سالها شده و قرنها گذشته که درین ابتلاء عام است و این معنی اولیاء
فرمان دهان و متعلقان ایشان عادت گرفته است و اگر ایشان را ازین ظلم و از
ظلمهای دیگر منع کنند عجیب پندارند و نیز گویند بیت پیش ازین همه اللیل
و نهاری بوده است ودر شرعهده بزرگواری بوده است وبعضی گویند که

که این کار ملکی است بغیر این کارها دست نمی آید هیهات هیهات طریق ملکی را ملکی میکنند
و از طریق حق آزرده خسته و دنیا حبیب علم و آلم کرده اند و در راه شیاطین و هلاکت
دین خود را انداخته اند و از گمراهی خویش را از دادن اجرت عدول امتناع
می آرند و دعای بد و دشنام این متحرفه اختیار کرده اند عجب آنکه این فرمان دهان
و دیوانیان چندین مالها باسراف برای فخر و ریا در رسومات غیر شرعیه صرف
میکنند و از دادن اجرة مثل که آن واجب است امتناع می آرند و ایشان
را بر خود در قیامت خصم میگیرند مگر حساب قیامت را یاد نمی آرند و خود را انکار (?)
کرده می انگارند در روز قیامت معلوم خواهد شد و در آن وقت پشیمانی
سود ندارد و همچنین دوستان دنیا بیکدیگر دشمن شوند **بیت** ای که دستت
میرسد کاری بکن ؛ پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار **مسئله** گفتن الکلام اللغو
برای خندیدن مردم که آن هوای نفس است حرام است **مسئله** عقود معاملات
چون بیع و شراء و جز آن بر وجه باطل کردن عقد حرام است **مسئله** مشغول
شدن بتجارت و انواع دیگر پیش از دانستن احکام آن از روایی و ناروای
منهی است **مسئله** بغیر الله سوگند بر وجه تعظیم غیری منهی است **مسئله**
منع کردن قضاة مر اولیاء صغیر و صغیره را از نکاح مشروع برای ستدن
جزی از ایشان حرام است **مسئله** افسون خواندن بذکر دیو و مانند آن
منهی است و همچنین افسون بغیر فهم معنی خواندن حرام است **آنکه تعلق دارد**
بگلو مسئله طوق زر و طوق نقره و طوق آهن چون قلندران و حیدریان و هر
پیرایه که مختص بزنان است در گلو انداختن مردان را حرام است و همچنین زر بزر (?)
زر و نقره پوشیدن مردان را در هر عضوی منهی است مگر انگشترین نقره در انگشت
قاضی و امام را مباح گفته اند اما آن را نیز در انگشت نباید کرد و در جیب و جامه
نگاه کند **آنکه تعلق دارد بدست مسئله** جراحت کردن و زدن و کشتن مرغی را (?)
بغیر موجب شرع حرام است **مسئله** پاره کردن جامه و کندن موی و شکستن
دست و پای او گوو دست زدن بر سر و روی و جراحت کردن خود را در مصیبت
عمداً بهوای نفس و ریا و عدم رضا بقضاء الهی منهی است و همچنین است دست

زدن

بر دست زدن برای لعب و ریا نمودن حالت بدروغ حرام است **مسئله**
پوشیدن انگشتری زر مردان را حرام است اما انگشتری نقره مقدار مثقال
یا کمتر از آن مردان را مباح گفته اند چون بشکل انگشتری زنان نباشد که در
انگشتری زنان دو نگینه یا سه نگینه میباشد **و در خلاصه مسطور است مسئله**
در تاتارخانی است که پوشیدن انگشتری آهن و لرزیر و روی و برنج حرام است
بر مردان و زنان همچنین است انگشتری سنگ جز یشم بقول بعضی **مسئله**
گرفتن مال کسی را بناحق بدزدی و غصب و خیانت حرام است **مسئله**
برداشتن زلت از میزبانی بغیر اذن مالک مهمانی حرام است **مسئله** دست
گرفتن پیاله شراب و هر مسکری که معد برای لهو و طرب است بقصد خوردن و
خورانیدن دیگران بغیر ضرورت حرام است **مسئله** گرفتن هدایا که بر وجه رشوه
زمان دیوان و کارکنان چنانچه قاضی و مفتی و حکام می آرند غیر مشروع است و اگر
گرفته باشند باید مالکان را باز دهند اگر قادر باشند بر یافتن ملاک و اگر قادر
نباشد در بیت المال بدهند **مسئله** دست گرفتن زن بیگانه و امرد بغیر حاجت
و ضرورت بر وجه شهوت منهی است **مسئله** علاج کردن بدست برای انزال
بقصد شهوت منهی است **مسئله** گرفتن مصحف مر جنب و محدث را و حایضه
و النفسا را بغیر غلاف حرام است **مسئله** تصدق کردن در مسجد جامع بر فقیر در
وقت خطبه و در غیر وقت خطبه چون تخطی بر رقاب کند منهی است **مسئله** نوشتن
خطهای غیر مشروع و نوشتن گواهی دروغ که تلبیس است حرام است **مسئله** نوشتن
جواب در صورت استفتا بغیر تحقیق و بغیر شرایط حرام است **مسئله** سعایت
نامه و هر چه بدین مانند باشد ایذاء کسی بغیر استحقاق حرام است **مسئله** نوشتن
جادو و جنبا تا شوهر مر زن را دوست دارد منهی است **مسئله** بازی کردن بنرد
و شطرنج و آنچه بدین مانند باشد بقمار حرام است **مسئله** در شرح منفق (?) است
که ضرب زدن مزامیر و دف و طبل برای بازی بهوای نفس بغیر عذر شرعی
حرام است **مسئله** صورت حیوانات کردن حرام است **مسئله** زیاده کردن
در وزن و کیل در وقت ستدن و نقصان کردن در وقت دادن حرام است

مسئله اشاره کردن محرم برای صید صیاد را و گرفتن او مر صید را حرام است
مسئله هوا د پراق کردن و گذاشتن سوی آسمان که از هوای نفس است
غیر مشروع است و همچنین لعب های دیگر بهوای نفس حرام است مسئله
گرفتن و دادن مال مدیون را از غیر جنس حق خویش بجبر حرام است انکه
تعلق دارد بفرج مسئله زنا و لواطت کردن حرام است مسئله وطی کردن
جاریه کافره غیر اهل الکتاب حرام است مسئله وطی کردن کنیزک که در ملک او
آمده باشد مس کردن و تقبیل کردن و نظر کردن در فرج او پیش از استبراء
حرام است و استبراء در جاریه که حامله است بوضع حمل است و در غیر حامله اگر
حیض می بیند بیک حیض است و اگر حیض نمی بیند بسبب صغر و یا از جهت ایاس
استبراء او بیک ماه است مگر آنکه بحیله شرعی اسقاط استبراء کرده باشد مسئله جمع
کردن در وطی کردن میان دو خواهر که ملک او باشند حرام است مسئله وطی کردن
زن مستاجره و وطی میته و بهیمه حرام است مسئله وطی کردن صغیره که طاقت
جماع ندارد و سبب هلاکت باشد حرام است مسئله وطی کردن در حالت
احرام و اعتکاف که واجب است بنذر حرام است مسئله خصی کردن آدمی
را حرام است و همچنین بریدن ذکر حرام است مسئله خصی کردن اسپ و سایر
حیوانات باک نیست و بعض مردمان علماء مکروه داشته اند و شیخ الاسلام
گفته است که خصی کردن اسپ حرام است اما خصی کردن غیر اسپ را از
بهایم چون دران منفعت باشد باک نیست مسئله کشف کردن
فرج خود بر وجهی که غیر را نیز نظر افتد بغیر ضرورت حرام است انکه تعلق دارد
بپای مسئله گریختن از حرب بکفار و آنچه در معنی ایشان بود بوجود قدرت
و عدم موانع حرام است اگر یک مسلم از دو کافر بگریزد و دو مسلم از چهار کافر
و هم برین قیاس بغیر مانع و ضعف نگریزد مسئله گریختن بنده از مولی بغیر
عذر شرعیه حرام است مسئله بیرون آمدن برای قطع راه و برای باغی بر امیر
حرام است مسئله بیرون آمدن بنده که مشترک است میان دو نفر سوی
جهاد باذن یکی از ایشان بی دستوری دوم مباح نیست مسئله بیرون آمدن

زنان جوان

زنان جوان بسوی مقابره بر بیاراستن جامه بر وجهی که در دیار ما رسم و عادت شده
است که عورت جوان با جامه های زینت با نامحرمان مسئله زنان در رقص کنان
بسوی مقابرات و مقامات مشایخ و قبور کاذبه و سوی تماشا میان
مردمان بیگانه بهوای نفس بیرون می آیند که آن سبب فساد است حرام
است مسئله در کیمیاء مذکور است که حرام است بر زنان بیچادر سفید و روی بند
پاکیزه بتکلف در بسته بیرون آمدن و هر زنی که چنین کند او عاصیه باشد و شوهر
و پدر و هر که بدان رضا دهند دران معصیت با وی شریک اند مسئله بیرون آمدن
زنان برای نوحه و معاصی دیگر حرام است و همچنین جمع شدن زنان میان مردم
در کارهای و خرابی زینت تمام برای بازی کردن با نامحرمان و سخن فحش گفتن
بر وجهی که شهوت انگیزد و سبب فتنه شود حرام است مسئله بیرون مردمان
و زنان سوی دیوالی که مستجمع فسادهای عظیم است حرام است مسئله
بیرون آمدن برای دزدی و ایذای مسلم و سوی کنوحش خانه و خمار خانه و
حمام خانه و مانند اینها که باشد از برای آنکه شرب شبهات است حرام است
مسئله بیرون آمدن زن سه مدت سفر بغیر محرم در زمان ما و همچنین و همچنین
بیرون آمدن بسوی جمع که دران لهو و طرب و رقص ماردان باشد و سوی
بازیها که مستجمع فسادها است بهوا و رغبت دران غیر مشروع است
بیرون آمدن فرزند از مادر و پدر بر وجه عقوق بهوای النفس حرام
است انکه مخصوص نباشد بعضو مخصوصه مسئله پوشیدن جامه محض
ابریشمی مر ذکوران را حرام است بر قول امام اعظم هم مطلقا در حالت حرب
و نزدیک صاحبیه پوشیدن این جامه برای دفع شدت اثر سلاح در حالت
حرب مکروه است مسئله جامه که تار او ابریشم باشد و پود او بغیر ابریشم باشد
چون پنبه و مانند آن پوشیدن این جامه در حرب و غیر حرب باک نیست
باجماع مسئله خلاف کردن و علاء را بغیر عذر حرام است مسئله جامه پوشیدن
که تنه او غیر ابریشم باشد و پود او از ابریشم در حالت غیر حرب حرام است
و در حالت حرب پوشیدن این جامه باک نیست باجماع مسئله جامه ابریشم

دیواله

پوشیدن مرصعی را حرام است ولیکن اثم او بر پوشاننده است و همچنین پوشانیدن
زر بینه و گوشواره و خلخال و مانند آن مر کودکان را در نصاب الاحتساب است
مسئله تجدید کردن تعزیت حسن و حسین رضی الله عنهما در هر سال و زدن
دست بر روی و سینه و سر و بازوها و ایها و نوحه کردن همچون نوحه گران منهی است
مسئله پوشیدن صوف فقیران را برای پیدا کردن خویش حرام است مسئله
محروم کردن دختران از میراث و محروم کردن اولاد کنیزک را که نسب آن از مولی ثابت
شده است از میراث و ترک کردن عدل میان فرزندان و محروم کردن زنان تنها
از ترکه بغیر شوهران موجب حرام است مسئله استعمال کردن موی آدمی در
چرخه و جز آن حرام است مسئله زیاده اسراف کردن در هر چیزی حرام است مسئله
ترک اطاعت سلطان و والی در چیزی که مصلحت عام است حرام است و
همچنین عقوق استاذ و مادر و پدر در غیر معصیت حرام است مسئله اعانت کردن
ذمی را در پوشیدن لباس تجمل که مختص بر مسلمانان است و سوار شدن او
بر اسب با زین تجمل و گرفتن کافران را انصار و اعوان و اظهار محبت کردن با ایشان
بغیر ضرورت خصوصاً عمل فرمان دهی دادن مر ایشان را با مسلمانان که سبب ذل
مسلمانان است منهی است مسئله گذاشتن بندگان مسلم در خدمت کافران
مر کسی را که قادر است بر فروشانیدن ایشان منهی است مسئله سوگ داشتن زنان
مسلم را زیاده از سه روز پس از میتی که چون مادر و پدر و جز آن مگر پس شوهر چهار
ماه و ده روز حلال نیست مسئله اسقاط کردن حمل زن و کنیزک چون چیزی از
خلقت ظاهر شده باشد حلال نیست و در ذخیره است که مدت ظاهر شدن خلقت
و نفخ روح مقدر است بصد و بیست روز مسئله کشتن نفس جان خویش با آلت
جارحه و جز آن خفه کردن در دریا انداختن یا از درخت یا در چاه و خوردن چون
خوردن زهر و انداختن خود را از بلندی حرام است مسئله مشغول کردن مولی
مر غلام خود را و کنیزک خود را در کار خویش عمداً در وقتی که بتأخیر آن وقت نماز
فرض فوت شود حرام است مسئله خیانت کردن قصاب و طباخ
و جز ایشان در وزن و قیمت و عذر کردن و ریمودن گوشت و دادن غیر آن

حکم ذمی

بندگان کافر

حرام است

حرام است مسئله انداختن طباخ و قصاب و جز ایشان گوشت در جایی که پلید
شود چون سرگین و خون و جز آن حرام است و همچنان در دیگهای نجس که سگ لیسیده
باشد و جز آن حرام است و هر چه که بسبب تنجیس پلید شود حرام است مسئله استعمال کردن
گادر جامه غیر بی اذن مالک و دادن آن غیر بر او و پوشیدن آن غیر با علم که آن جامه
غیر است حرام است مسئله تصرف کردن در بیع که بشرط کیل و یا وزن خریده باشد
بخوردن و فروختن پیش از وزن و کیل بعد از بیع حرام است مسئله جمع شدن
زنان در شب که آن را جاگاه میگویند در کار خیرها و جز آن با استجماع اسباب فتنه ها
برای سرود گفتن زنان جوان باواز بلند و زدن دهل و دف و جز آن ببازی که
شهوت انگیز بدین است و خنده کردن ایشان و سخن ناشایسته گفتن و با بیگانگان
بازی ها کردن و دست اندازی کردن و جز آن و حجام و بندگان و یا غیر آن نزدیک خود
نشاندن و سرود گفتن و بیت ها گفتن با ایشان و خلوت کردن زنان با مرد بیگانه که
سبب فتنه است اگر چه غلام ایشان باشد حرام است مسئله در تاتارخانی آورده
است که حلال نیست سوار شدن در کشتی برای تجارت یا غیر آن اگر از آنجا است
که اگر کشتی غرق شود هیچ سببی خود را خلاص نمیتوانند والا حلال باشد مسئله پیش
گرفتن شارع عام در ماتم و مهمانی که در آن مضرت عام است چنانچه نشستن
زنان در راه‌ها و بستن راه برای نوحه و مثل آن منهی است مسئله بستن امیران
اهل محلت در وقت آمدن شه برای کار جبر بجنگ بزدن چوب و سنگ و طلب
کردن سرای کوچی و سپاری با جبر و زور و منع کردن ایشان را از رفتن شارع
عام منهی است مسئله هدیه فرستادن ستاننده قرض مر دهنده را بشرط هدیه
حرام است و قرض دهنده را قبول آن شاید مسئله قبول هدیه بنده ماذون چون
بسیار چون بخشیدن جامه و دراهم و دنانیر که غیر معتاد است روا نیست مسئله
کسی که او را در دعوت طعام طلبیده اند اگر بدهد چیزی را از طعام دیگری
را که او را نطلبیده اند بغیر رضای مالک روا نیست و همچنان دادن هر
سگ را از طعام مگر سوخته و استخوان بخلاف گربه که دادن مهمان
مر گربه را روا است فصل دوم در بیان مکروهات مسئله بدانکه مکروه

زنان جمع شدن

طعام گربه و سگ

آن است که نهی از آن ثابت شده است با معارضه دلیل اباحت وحکم او
ثواب است بترک آن الله تعالی وخوف عقاب است بکردن آن و
عدم کفر است بحلال کردن وروا داشتن آن کذا فی الخلاصه انکه تعلق دارد آرزو کردن مرگ
بدل مسئله تمنی کردن موت از کرده تنکی عیش ویا سبب غضبی که در آمده
باشد اورا از دشمن ویا انکه می ترسد که مال او ببرد واو بی مال بماند
مکروه است واکر از سبب تغیر زمانه وخوف وقوع در معصیت تمنی موت
کند باک نیست مسئله کراهیت داشتن طعام مکروه است مکر طعام
که مضر باشد انکه تعلق دارد ببر مسئله خضاب کردن برنک سیاه
مر غیر غازیان را برای تزین نفس خویش برای زنان نزدیک عامه مشایخ سر برهنه نماز
مکروه است وبعضی روا داشته اند اما خضاب کردن مر غازیان را برنک
سیاه برای القای مهابت در حرب مکروه نیست اما خضاب کردن
برنک سرخ مردان را سنت است مسئله در خلاصه آورده است
که تارک سر برهنه کذاشتن نماز مکروه است فاما سر برهنه تمام کذارند آن
نماز با وجود دستار اکر از سبب سبک داشتن نماز است مکروه است واکر
برای تضرع است باک نیست مسئله کیسو ها کردن کرد سر بستن در
نماز مکروه است مسئله اکر صورت جانور جانب سر مصلی بر سقف یا
برابر روی یا بیش او معلق باشد مکروه است وچون در دیوار جانب
قبله باشد کراهیت سخت تر است مسئله برداشتن سر از سجده
بیش از امام مکروه است سجده کردن بنای چون دانه چیدن از سجده
خروس مکروه است در هدایه آورده است که چون سر از سجده اول
برداشته باشد ونزدیک نشستن نباشد وسجده دویم
کند قول اصح آن است که سجده دویم اورا نباشد بس نماز او درست
نباشد ودرین ابتلاء عام است مسئله سجده کردن بر بند بیچ دستار
وتا انکه سختی زمین در نمی آید مکروه است مسئله در مفید المستفید
است که نماز کذاردن با کلاه زرین مفرق وجامه ابریشمی مردان را

مکروه است

مکروه است اما اکر کلاه باشد مرصع بمروارید یعنی غیر از ابریشم وزرین نزدیک امام اعظم جامه او در نماز
با این نماز کذاردن مکروه نیست به نزدیک امام ابو یوسف وامام محمد مکروه است
مسئله جامه بر سر انداختن واطراف آن آویزان کذاشتن از جوانب در نماز
مکروه است مسئله انحنا کردن بنیت تحیت کردن بیش بادشاهان
وامراء ومشایخ وقبور ایشان کسر وتشت مکروه است مسئله تشبیه
کردن مردان را بزنان بوشیدن دامنی وچادر وسر بافتن بطریق زنان
مکروه است همچنان تشبیه کردن زنان خود را در لباس مردان مسئله
سر برهنه نشستن در مستراح برای قضای حاجت مکروه است
مسئله کرد زنی با موی خود موی دیکری را وصل کند مکروه است بس منع
کرده شود مشاطه را ازین چنین فعل مسئله تارک سر استردن وکرد
بر کرد کذاشتن ویا کرد بر کرد ستردن وتارک سر کذاشتن مکروه
است مسئله حلق کردن زن موی خود را از کرده تشبه مردان مکروه
است واز کرده زحمت مکروه نیست مسئله در مفید المستفید آورده است سر سوی کاسه
که بیش بردن سر سوی کاسه وقت در آوردن لقمه در دهن مکروه است
مسئله تعلق دارد به بیشانی مسئله بیشانی کشادن زن جوان بیش نامحرم
بغیر حاجت مکروه است مسئله بوسه دادن بیشانی مردی را یا سر او را
مکروه است مسئله انکه تعلق دارد بچشم مسئله نکریستن در نماز در آسمان نظر کردن بروی اجنبیه
وچیزی زیاده از قدر ضرورت یا کردانیدن روی چنانچه از جهت قبله
روی بکردد مکروه است واکر بغیر کردانیدن روی باشد بکوشه چشم بوشیدن چشم در نماز
مکروه نیست مسئله نظر کردن بسوی روی اجنبیه بغیر حاجت
اکر چه بروجه شهوت نیست مکروه است مسئله نظر کردن بسوی
لقمه غیر مکروه است مسئله چشم بوشیدن نماز کذاردن مکروه است
وبروایتی اکر قصد حضور میکند مکروه نیست مسئله نظر کردن در آینه
نزد مکروه است مسئله تعلق دارد بلب مسئله در مفید المستفید حواله
صلوة مسعودی کرده است که موی لب بست کردن سنت است

دوراز داشتن موی لب بدعت است مسئله تعلق دارد بزبان مسئله
سخن گفتن بعد طلوع صبح صادق تا آنکه نماز بگذارد بامداد بکلام
مباح خیر بی‌ضرورت مکروه است و نزدیک بعضی مکروه است بعد نماز
بامداد نیز تا طلوع آفتاب و نزدیک بعضی تا بلند برآمدن آفتاب اما کلام
فاحش در جمیع اوقات حرام است مسئله در مفید المستفید آورده
است که سخن گفتن پنج جا مکروه است یکی پس جنازه دوم نزدیک
خواندن قرآن سیوم بوقت خطبه و در محل ذکر چهارم در خلا پنجم
در حالت جماع مسئله سلام دادن مر کسی را که قرآن می‌خواند و مر کسی که
به درس مذکور علم است و بر قاضی چون براه قضا نشسته باشد مکروه است
و اگر بدهد آثم باشد مسئله در شرعة الاسلام آورده است که سلام دادن
بر امردی که خوب‌روی است و بر زنان جوان چون بیگانه باشند نشاید
گفت و اگر ایشان سلام دهند جواب واجب نباید مسئله سخن گفتن
موذن در میان بانگ نماز مکروه است مسئله در مفید المستفید آورده است
که قرآن خواندن بالحان چنانکه درین روزگار قاریان می‌خوانند مکروه است
و ستودن وی خلاف سنت و بعضی گفته‌اند که اگر کسی که نیکو میخواند کافر
شود یعنی تغیر کلام فاحش کرده باشد پس ازین معلوم میشود که ازین
مکروه حرام است مسئله در مفید المستفید آورده است که تغیر کردن بانگ
نماز بالحان یعنی دراز کار مکروه است مسئله خواندن قرآن باواز بلند
نزدیک قومی که مشغول اند مکروه است کذا فی المفید مسئله ذکر گفتن
پس جنازه در حالت رفتن مکروه است مسئله مکروه است که یکجا جمع نشستن
شوند مردمان و قرآن باواز بلند بخوانند که درین ترک استماع و انصات
است مسئله درود گفتن بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم بزبان در وقت
خطبه خواندن و در وقت رواج دادن کالا و در وقت بیع بجای
در مجمعهای بازیگران و قصه‌خوانان و در بازارها و جز آن برای نفع دنیاوی
و برای بسیار شدن خلق انبوه مکروه است مسئله بانگ زدن بر سایل غیر ملیح

منهی است مسئله طلب کردن

سخن گفتن

قرآن خواندن مکروه

منهی است مسئله طلب کردن فقیری که کاسب است مر صدقه را مکروه است و گرفتن
او مر صدقه را بغیر طلب حلال است کذا فی المغنیه مسئله نزدیک امام ابو یوسف رح
تا خرج حج و زکوة مر کسی را که بر وی فرض شده است مکروه است مسئله ذکر
مرض و موت بر مائده و تناول طعام مکروه است و همچنان عیب کردن
طعام اگرچه معیب باشد مکروه است مسئله خاموش بودن در وقت طعام
خوردن مکروه است مسئله فروختن سلاح بر دست اهل فتنه در لشکرهای
ایشان مکروه است مسئله فروختن غلام امرد بدست فاسق چون معلوم
باشد که بی‌فرمانی خواهد کرد مر خدای تعالی بدان غلام مکروه است و نزدیک
بعضی فروشنده را گناه بزرگ باشد چنانچه بیع مالی کننده را از برای
آنکه سبب شود گناه را مسئله فروختن خصی و خریدن میان صغیر و کبیر که محرم
اند بقرابت یا میان دو صغیر که محرم اند بالقرابت مکروه است و همچنین تفریق
کردن میان ایشان در قسمت میراث و غنیمت مکروه است و خریدن و
فروختن بعد از بانگ نماز جمعه مکروه است از حیث آنکه مفضی سوی ترک سعی
است مسئله اجیر گرفتن مرد زن اجنبیه را و یا کنیزک را که خدمت کند او را
و خلوت کند با وی مکروه است مسئله خواندن مر پدر و مادر خود را بنام مکروه
است مسئله گفتن که رمضان آمد یا رمضان رفت مکروه است اما گفتن
که ماه رمضان آمد و یا ماه رمضان رفت مکروه نیست مسئله ستودن
بمبالغه مر کسی را چنانکه ممدوح را عجب و تکبر شود بغیر حق منهی است آنکه
تعلق دارد بدین و شکم مسئله خوردن گل مکروه است و آنچه خوردن آن
سبب آفت و مضرت است چون طعام گرم مسئله خوردن سیر
پیاز مر زن را چون شوهر او در خانه باشد مکروه است و مر شوهر را است
که او را منع کند مسئله خوردن فرج مذبوح و خایه و غدود و صلب و جار
بول و تلخه و خون مکروه است و در بعضی مواضع حرام است و فتوی برین است
مسئله بچه بز را اگر شیر سگ پرورده گوشت او مکروه است در حالت شیر
دادن اما چون علف خوردن گیرد گوشت او مکروه نیست مسئله خوردن

ایشان

آنکه تعلق دارد
بدین و شکم

پس خورده درندگان و پرندگان چون چرغ و باز و شاهین و پس خورده سواکن البیوت چنانچه مالغان کوچه گرد و شتر و ماده گاو و میش که عذره که عذره خواران اند و خوردن گوشت ایشان پیش از نگاه داشتن مقداری که پاک شوند مکروه است مسئله خوردن گوشت مذبوحه که برای آمدن امیر است مکروه است مگر اهل بیندی خانه را مسئله خوردن ذبایح از خوف ایذار جن یعنی مذبوحه که ذبح کنند بوقت خریدن سرای و بیرون آوردن چشمه وانچه مانند آن است از خوف ایذاء جن ذبح میکنند مکروه است مسئله اکل و شرب مر جنب را پیش از شستن دهن و دو دست مکروه است بخلاف حایضه که در حق او مکروه نیست مسئله مداومت کردن در خوردن با کافر مکروه است اما یکبار و یا دو بار خوردن با کافر برای میل قلب او بر اسلام باک نیست و مروّیست و در نصاب الاحتساب است که رسول علیه الصلوة والسلام با کافر خورده است یکبار مسئله اکل و شرب در اوانی مشرکان پیش از شستن مکروه است مسئله خوردن و توضی کردن بآبی که دران آب دهن و یا آب بینی افتد مکروه است و همچنان آبی که دران دست کودکی افتد که او را محافظ نباشد نباید خوردن مسئله خوردن آبی چنین سبوی که ازان موش زنده بیرون آید مکروه است اما چون بخورند و وضو سازند جایز باشد مسئله نوشیدن آب مستعمل مکروه است مسئله خوردن میانه نان و ترک آوردن از کرانه نان مکروه است و در تاتارخانی گفته است لیکن آن کراهت وقتی باشد که غیر آن مترو که را نخورد مسئله خوردن در تاریکی و ترک آوردن طعام که دران مگس افتاده باشد و ایستاده خوردن یا وقت رفتن راه خوردن مکروه است مگر بعذر مسئله دمیدن در طعام تا بدین و خوردن طعام گرم که مضر است مکروه است مسئله مسح کردن کارد و انگشت بنان و ترک آوردن آن را از اسراف است و مکروه است اما اگر مسح کرده را بخورد اسراف و مکروه نیست مسئله ترک آوردن لقمه چون

از دست افتد

از دست افتد و نا خوردن آن از اسراف است مسئله اختیار کردن خشک آرد مر ممالیک را و خواری یعنی میده برای خود مکروه است مسئله خوردن و نوشیدن بتکیه نهادن دست چپ بر زمین و در حالت اکل تکیه کردن بر پشت تکبر مکروه است مسئله چشیدن شهد و یا روغن مر صایم را بوقت خریدن مکروه است مسئله چشیدن طعام مر صایم را مکروه است مگر زنی را که از شوهر بدخوی بترسد و یا کنیزک که از مولای بدخوی بترسد مسئله اگر موش در شیر یا شربتی درآمده و زنده بیرون رفت خوردن آن اشیا مکروه بود و تصدق باید کرد کسی را که غنی نباشد مسئله زن حایض را نشاید که در ماه رمضان مر بدیدن مردمان طعام بخورد و همچنین مسافر را در شهرها و دیها مسئله خوردن طعام بادار و مردان را برای فربه شدن مکروه است مسئله خوردن آب بایستادگی مکروه است مگر بقیه وضو و آب زمزم و آب پس خورده مومن و آب وقف مسئله آب دهن در مسجد انداختن یا بالای بوریا مسجد مکروه است و اگر مضطر شود انداختن آن بالای بوریا اهون است مسئله در حالت نماز چیزی در دهن داشتن مکروه است اگرچه مانع قرائت نباشد مسئله خوی انداختن بسوی قبله مکروه است مسئله آب دهن و بینی انداختن در اندک آب مکروه است مسئله هرکه نماز بامداد در خانه کند بعده مسافر شود افطار صوم ماه رمضان او را مکروه است مسئله اگر وقت بامداد مسافر روزه دار بود پس درآمد در شهر خود یا در شهر دیگر و نیت اقامت کرد افطار کردن او را نیز مکروه بود دران روز مسئله اگر مردی صایم را دید در ماه رمضان که بنسیان می میخورد و ضعف ندارد ترک اخبار کردن او را مکروه است و اگر ضعف دارد ترک اخبار کردن او را مکروه نیست مسئله روزه داشتن در روز شک در ماه رمضان به نیت فرض مکروه است مسئله تعلق دارد بدست مسئله نوشتن بقلم زر و نقره و از دوات زر و نقره مکروه نیست کذا فی المفید مسئله نوشتن قرآن بر گستردنیها و بر دیوارها مکروه است مسئله محو کردن نام خدای تعالی باب دهن مکروه نیست مسئله در

خوردن دارد ... بر فربه شود

خوی در آب

روزه فرض در روز ...

دعوات

متفق آورده است که مکروه است خضاب کردن مرد کور را بدست و پای
و در شرح گفته است چنانست سر غر زنان را و مکروه است مردان را
بچه که فرق ندارد میان پاکی و پلیدی اگر دست در آب انداز د مکروه گردد
مسئله کشیدن پوست مذبوح پیش از آنکه سرد شود مکروه است مسئله
در مفید المستفید حواله بکجانی از و نقل کرده است که نهال کردن درخت
در مسجد مکروه است زیرا آنکه تشبیه بمعبد اهل کتاب میشود مگر آنکه درو
منفعت مسجد باشد چنانچه استقرار ستونهای مسجد چون
مسجد ذهاب گردد مسئله گستردن هر دو ذراع دست در وقت
سجده در نماز و نهادن شکم بر ران و بر داشتن سر اندکی از سجده
مکروه است مردان را و امام زنان را باید که بگسترانند ذراعین را و
بچسبانند شکم را بر ران ها زیرا آنکه مبنی زنان بر سترست مسئله
نگاه داشتن چیزی از جامه و دراهم بدست خود در نماز مکروه است
زیرا آنکه مشاغل خواهد شد او را از نماز و مانع خواهد شد از وضع یدین
بر وجه سنت اگر مشاغل از نماز و مانع از وضع ید بر وجه سنت نیست
درین امساک باک نیست مسئله رگ کشادن و حجامت کردن و
خوف ضعف باشد مکروه است کذا فی المفید و در صلوة مسعودی است
که انگشتری بود که بروی کلمه نوشته باشد نشاید که در وقت استنجا
و استبرا در انگشت داشتن که کراهیت بود و اگر کلمه نباشد حروف
دیگرست نوشته بعضی گفته اند که باکی نبود و اما ظاهر روایت آنست
که آن را هم نشاید مسئله گرفتن فلوسی که بران اسم الله باشد بدست
بغیر وضو مکروه است مسئله دستار چه گرفتن برای تکبر مکروه است
اما خرقه گرفتن برای پاک کردن روی و دست بر قول صحیح مکروه
نیست مسئله مسلمانان را مصافحه کردن با ذمی مکروه است و در
ترغیب الصلوة آورده است اگر مومنی متوضی ذمی را مصافحه کند
باید که وضوء را باز گرداند و مراد ازین وضو شستن دستهاست

سر باز گردانیدن

سر باز گردانیدن بهمه وضو تمام اندامها مسئله سنت در مصافحه مسلم بدو دست
است پس بیک دست بدین روایت مصافحه کردن ترک سنت لازم آید
مسئله دست خود بوسیدن بعد از گرفتن دست دیگری مکروه است و بوسیدن
دست غیری اگر عالم باشد یا سلطان عادل از کرده علم و عدل ایشان
باک نیست و اگر دست غیر از عالم و غیر از سلطان عادل باشد اگر به نیت
تعظیم مسلم و بزرگ داشتن او است نیز باک نیست و اگر مراد طمع دنیا دارد
مکروه است و امام صدر شهید فتوی بکراهیت میداد مطلقا مسئله
در مفید المستفید حواله بکبیری کرده است که اجرت مشاطه که استجاره
کرده شده است برای تزین عروس مکروه است مگر آنکه بر وجه عطیه باشد
بغیر شرط و از قاضی فخر الدین رح مروی است که اگر استجار کند مشاطه را
بمدت معلوم و عمل معلوم این اجاره درست باشد و او را اجرت طیبه
باشد غیر مکروه مسئله صید کردن قصد لهو و طرب مکروه است اما صید کردن
بقصد ریاضت نفس و طلب رزق حلال غیر مکروه است مسئله تعلیم
باز و چرغ و شاهین بجانوری زنده مکروه است مسئله در سرایی است که
بیت الخلا ساختن بسوی هدفی که جانب قبله است یا بسوی هدفی که در آن
نام فرعون و یا ابو جهل نوشته اند مکروه است از آنکه مرتبه حروف را
حرمت است مسئله ذبح کردن گوسفند حامل در وقتی که قریب بولادت
رسیده باشد مکروه است مسئله نهادن نمکدان بر نان مکروه است
فاما نهادن قلمدان بر کتاب وقت کتابت مکروه نیست از کرده ضرورت
مسئله خوردن و آشامیدن بدست جنب بغیر عذر مکروه است مسئله
افشاندن دست در کاسه بعد از لقمه در دهان کردن مکروه است
مسئله اشارت کردن بانگشت سوی مهتاب بعد دیدن او
مکروه است مسئله استنجا کردن بدست راست بغیر عذر مکروه است
مسئله در مفید المستفید است که دریدن جامه و کشادن موی
سر و باواز بلند گریستن مکروه است و همچنین خراشیدن روی در

مصیبت مکروه است مسئله تجدید کردن تعزیت حسن و حسین رضی الله عنهما در
هر سالی و برهنه کردن سر و زدن دست بر سینه و همچنان نوحه کردن منهی
است مسئله کندیدن موی و سیاه کردن رخساره و پاره کردن جیبها
و پراکنده کردن موی و انداختن خاک بر سر و زدن دست بر رانها و بر
سینه و افروختن آتش بر سر گورها این مجموع از رسوم جاهلیت
است و باطل است کذا فی المفید مسئله جا کردن بر گور و سر و جزی
بناکردن مکروه است مسئله دفن کردن میت را در خانه اگرچه صغیر باشد
مکروه است آنچه تعلق دارد به پشت و کمر مسئله الحنا کردن برای سلطان
و غیر مکروه است پوشیدن ازار از ابریشم بر قول امام ابو یوسف رح
و محمد رح مکروه است و بر قول امام اعظم رح مکروه نیست آنچه تعلق دارد
بفرج مسئله وطی کردن زن بحضور اتباع او مکروه است مسئله مکروه
است عزل کردن یعنی انزال کردن منی در غیر فرج در وقت قربان
بغیر رضای منکوحه حره اما در امته منکوحه رضای مالک شرط است
نزدیک امام اعظم رح و نزدیک صاحبین رضاء امته منکوحه شرط است
مسئله جماع کردن در آن موضع که دیگران را از فعل ایشان علم
باشد و یا نزدیک خفته که اهل تمیز باشد مکروه است مسئله جماع کردن
بالای مسجد و بول کردن و غایط نشستن بالای مسجد مکروه است مسئله
وطی کردن کنیزک که به بیع فاسد خریده باشد مکروه است مسئله ترک
آوردن ختنه بغیر عذر مکروه است مسئله کشف عورت کردن برای اکمال
وضوء مکروه است مسئله بول کردن استاده مکروه است مگر بعذری
مسئله بول و غایط کردن مستقبل قبله مکروه است و نزدیک بعضی
این حکم در صحراست مسئله بول کردن در موضع غسل و در آب
استاده و در شارع عام و در سوراخ موش و مار مکروه است
و در جامع الفقه آورده است که مختار آنست که در آب استاده
در رون مکروه نیست مسئله قضا کردن حاجت انسانی در شارع عام

و در کران

و در کران جوی و زیر درخت میوه دار و زیر درخت که در سایه آن خلق
آسوده میشود مکروه است آنچه تعلق دارد بپای مسئله در نصاب الاحتساب
است که اتخاذ خلاخل در پای صغیره یعنی پوشانیدن آن مکروه است و
انداختن آن در پای بالغ اشد کراهیت است مسئله بیرون آمدن از
شهر روز جمعه بعد از بانگ نماز جمعه مکروه است به نزدیک بعضی بعد از
بانگ نماز اول و به نزدیک بعضی بعد از بانگ نماز دوم مسئله در تاتارخانی
آورده است که بیرون نیاید کسی که مادر و پدر او زنده است برای جهاد
کردن بغیر اذن ایشان مگر در نفیر عام مسئله دور دست سفر کردن
در طلب مال مکروه است مسئله در فتاوی حجت آورده است که امیر المؤمنین
علی کرم الله وجهه مکروه داشته سفر کردن و نکاح کردن در یک ماه
و چون ماه در برج عقرب بودی مسئله پای دراز کردن بجانب قبله
عمداً مکروه است برای خواب و جز آن مسئله کشیدن پای بجانبی که
مصحف باشد و کتب تفسیر مکروه است مسئله زیر پای کردن
گور و نشستن بر گور مکروه است و همچنان نماز گذاردن به نزدیک
گور و نهادن سر بر گور برای خفتن مکروه است مسئله تخطی رقاب
در مسجد بغیر حاجت منهی است و صدقه دادن در مسجد جامع بر فقیری
که تخطی رقاب میکند مکروه است آنچه تعلق مختص نیست بعضوی
مخصوصه مسئله مکروه است پوشیدن جامه معصفر مردان را و همچنان
جامه رنگ کرده شده بزعفران و یا بورس و بیک روایت لبس جامه
معصفر مکروه نیست چون پوشیدن برای دوست گردانیدن نفس
خویش بسوی زنان و بر روایتی دیگر مکروه است مطلقاً مسئله پوشیدن
پیراهنی را که بپشت او جیب است مکروه است کذا فی المفید مسئله جامه
لعل کرده شده برنگ زعفران و رد این هانندان مردان را پوشیدن
کراهیت است اما زنان را مباح است مسئله لباس شهرت ذر کهنگی
یا در حسن مکروه است کذا فی المفید مسئله پوشیدن زنان را جامه

باریک که اندام او از ان نموده شود منهی است از انکه موجب لعنت است
کذا فی المفید مسئله فرو هشتن ازار که بر لیت یا افتد مردان را بزینت
تکبر مکروه است مسئله او یختن جامه در دیوارها خانه وجز آن برای زینت
وتکبر مکروه است مسئله پوشیدن جامه بغیر ابریشم بقصد تکبر منهی
است مسئله جامه که در وصورت ذی الروح باشد و در نظر اید پوشیدن
در نماز وغیر نماز مکروه است مسئله در امدن مسلم جنب در مسجد مکروه
است مسئله در مفید حواله بفتاوی نوادر کرده است که باشیدن امام
ومؤذن در خانه وقف مسجد مکروه است مسئله مردلیست از ابن سیرین
بر زیادت بنا کردن که احتیاج مردمان بدان نباشد مکروه است واکر
بدان احتیاج باشد مکروه نیست کذا فی المفید مسئله برهنه شدن در مسجد
مکروه است مسئله در مسجد چاه اب کردن مکروه است کذا فی المفید مسئله
در تاتارخانی مذکور است که حجامت کردن بعد از نصف ماه روز سه
شنبه حسن ونافع است ومکروه است پیش از نصف شهر مسئله
ناخن دور کنانیدن وموی تراشیدن حالت جنابت مکروه است مسئله
اکر فرزندی زاده شود مکروه است آلوده کردن سر او را بخون در ترجمة
الاسلام آورده است که سنت است مر والی وقاضی را بانکه اهل علم و
فضل را مقرب خود کردانند ومصاحبت ومجالست بایشان کنند و
صحبت با اسافل واراذل مکروه است مسئله مجالست با کودکان وسفها
وبرنایان وباهل دنیا که خوض در دنیا کرده اند مکروه است اما مجالست
مشایخ واهل خیر وانکه رغبت در اخرت کنند ودر ذکر موت باشند
مستحب است مسئله مکروه است مر حاکم را که در وقت غضب یا کرسنگی
یا تشنگی یا خواب آلوده باشد ویا بیمار ویا سوار باشد که حکم کند مسئله سوار
رفتن وبا خود غلام را بردن که طاقت رفتن ندارد مکروه است مسئله
کسی که قدرت بر نکاح حره دارد نکاح کردن به کنیزک او را مکروه است مسئله

در فتاوی خانی

در فتاوی خانی آورده است که استعمال حیله شرعی وتعلیم آن در موضع که
حق کسی باطل نمیشود باک نیست واکر حق کسی باطل شود مکروه است
مسئله در مفید است که استادن با مدن کسی بر مائده ویا استادن
در کار نماز وادرا حاجت باشد سوی طعام مکروه است مکر انکه بترسد
از فوت جماعت واز فوت شدن وقت نماز وهمچنان استادن از
از مائده بعد از فارغ شدن از خوردن پیش از برداشتن مائده از پیش
او مکروه است مسئله ضیافت کردن در ایام مصیبت مکروه است
وایام مصیبت سه روز است اما اکر طعام کنم جمیع ورثه از ترکه در این
ایام برای فقرا میسازند مکروه نیست بلکه حسن است اکر ورثه صغیری
نباشد مسئله استادن برای تعظیم جنازه مکروه است مکر انکه پس
روی جنازه کردن یا اعانت کردن باشد مسئله نشستن مردمان
به نزدیک کور پیش از نهادن جنازه بر زمین وهمچنان بعد از نهادن
جنازه استادن مکروه است مسئله در مفید المستفید است که
در مسجدها بر درواز ها وخانه نشستن تا خلق تعزیت کنند مکروه است
در بستان ابو اللیث گفته است که باک نیست مر اهل مصیبت را در خانه
ودر مسجد نشستن تا سه روز ومکروه است بر در سرای نشستن
که آن عمل جاهلیت است مسئله حاضر کردن مجامیر مصوره بصورت
ذوات الارواح مکروه است مسئله نقل کردن میت بعد دفن منهی است
مکر بعذر چنانکه زمین مغصوب باشد وصاحب زمین طلب اخراج
کند ومانند آن ونقل کردن میت پیش از دفن از بلدی ببلدی
مکروه است مسئله چراغ نهادن در کورستان ها بغیر انکه کسی در آن
کورستان برای زیارت برود منهی است مسئله چراغها ومشعلها
بسیار افروختن در شب برات بدعت است مسئله اجابت کردن
از کروه طعامی که برای مرده ساخته باشند مکروه است مسئله اکر یکی در
زمان غضب بیمار شود نشاید در عبادت او در آمدن مسئله نماز

نقل میت

چراغ نهادن

گزاردن پس امام که حریر پوشیده مکروه است به نزدیک امام قاضی خان و
به نزدیک بعضی مکروه نیست مسئله شروع کردن در نماز با شغل باطنی
چنانچه حاجت بول و غائط و جز آن مکروه است مسئله تخصیص کردن جای
برای نفس خود در مسجد نزدیک امام شمس الائمة الحلوانی رح
مکروه است مسئله در مفید است که نماز جنازه گزاردن بر میتی که صاحب
سواد معروف ببدعت و فسق است و مکروه است و همچنان مکروه است
مردی را که در دین مشهور و مشار الیه باشد حاضر شدن در جنازه
مبتدعان مسئله عاریت دادن مصلاهای مسجد برای مسجدی دیگر بغیر
اذن مالک روا نیست پس کم از رسمی که جاری است در دیار ما که بغیر بهار
بوریاها و مصلاها مساجد دیگر جمع میکنند و در محلی که وقف و اذن برای آن
مقام نیست از آن منع کرده نشوند و کسی را که علم باشد که از مسجد بیا
دیگر آورده اند شرعا جائز نیست که بر آن بنشیند تا سبب اعانت بر معصیت
نشود مسئله نهادن در مسجد میتی را که میسر نشود بردن آن میت
بسوی مقبره مکروه است مسئله پوشیدن علمی که بافته شده است بزر زیاده
از چهار انگشت مر مردان را و زنان را مکروه است مسئله در یتیمه است که
مروی است از اصحاب مالک که نشست گذاشتن زن در خانه پدر و مادر بغیر
اذن شوهر مکروه است مسئله نشستن بر کرسی زر و نقره مر مردان را
و زنان را مکروه است مسئله اگر نگاه میدارد حرامی را برای غیری که معتقد
است اباحت آن را چنانچه نگاه داشتن خمر برای کافری مکروه است
و اگر برای کسی نگاه دارد که معتقد حرمت است چنانکه مسلم مکروه نیست
از آنکه ظاهر حال مسلم آن است که برای برکه کردن نگاه میدارد مسئله
علاج کردن با استخوان خوک مکروه است مسئله قربانی کردن خروس
و مرغ در ایام اضحیه مر کسی را که بروی اضحیه نیست از گروه فقرا برای
تشبه کردن بکسانی که قربانی میدهند مکروه است مسئله مرهون
را در خانه مرهون بودن و از آن انتفاع گرفتن مکروه است اگرچه خصم

دستوری

دستوری دهد او را مسئله نگاه داشتن سگ در خانه بغیر حاجت محافظت و صید
منهی است مسئله در مفید المستفید است که اوانی صفر و نحاس در مکروهات
عدد کرده است و در هدایه گفته است که باک نیست استعمال رصاص و زجاج و
بلور و عقیق نزدیک امام شافعی رح مکروه است آبگینه مسئله نزدیک امام
ابو یوسف رح مکروه است شرب در آوند نقره کوفته و سواری در
زین نقره و نشستن بر کرسی و تخت نقره کوفته و نزدیک امام اعظم
رواست بغیر کراهت چون بپرهیزد از جای نقره یعنی در او نه
دهن بجای نقره نهند و بیک روایت دست در جای نقره نهند
و در زین و تخت و کرسی بجای نقره ننشیند و همچنان اختلاف
است در تیغ نقره کوفته و حلقه آیینه و در مصحف مذهب
و مفضض یعنی آنکه زر و نقره در وی کوفته باشند و این اختلاف
در صورتی است که زر و نقره از آن جدا توانند کرد اما تمویه یعنی آب
داده شده که زر و نقره از آن جدا کرده نشود بدان باک نیست
باجماع و در رساله مولانا ضیاء الدین رح مذکور است در باب
بدعتها که آن منهی است در کار خیر با بدین تفصیل فرستادن
زنانی که شوهران ایشان را دوست میدارند بر چاه برای
آب آوردن غسل شه و عروس و بودن حجام میان
ایشان و گل انداختن ایشان بر شه و همچنین در تیلوانی
منتظر بودن به برآمدن ستاره که آن را تنک اختر میگویند
و نهادن آرد و قند در روغن ستور و یک چراغ آرد با چهار
بلیته در زیر سپید و شاندن مر شه را بر آن سپید و نهال
نهادن حجام و استادن و دست زدن اقارب بر آن و مالیدن
آن بر شه و کنکنا بستن بر دست شه و عروس و حاضر
شدن عورات آراسته نزدیک شه و گردانیدن شه
را گرد وی هفت بار و انگشت زدن را بشیر و شرب شستان

وشته را خورانیدن و نمودن عورت بیگانه بر سمان مغصوبین اعقاب
شته را و نهادن گنبد و شکر بر دست زن و نهادن او بر دست
اقارب شوهر و حاضر شدن عورات و خفتن زن بیگانه بپهلوی
او در وقت شب بعروس و صورتها ساختن از آرد و نام
آن صورت از داماد پرسیدن و قافیه آن دشنام گفتن و
تعاین کردن وقت برای دور کردن کنکن با میزبانی که مجمع
معصیتهای دیگرست این همه منهی ست مسئله حکایت مباشرت
زن خود را و آنچه بادی گذشته باشد بر غیری اظهار کردن منهی است
و چون شمردن جمیع محرمات و مکروهات به تفصیل و تعیین درین
مختصر متعسر بود بعد ذکر این مجموع بضابطه کلی تنبیه کرده آمد حاصل
آنکه چون کسی خواهد که در امری از امور که قوام عالم بدانست چون
ملک و اماره و اقطاع و استیفاء اموال الله تعالی چون خراج و عشر و جزیه
و زکوات و تجهیز جیوش و قضا و سایر اشتغال و مثلا معاملات
و جمیع اشتغال عقود معاشرت کردن با صحاب حقوق شروع
کند باید که اول بشناسد روایی و ناروایی آن و شرائط صحت هر
چیزی را به پرسیدن از عالم متقی پس از آن شروع کند در آن کار
که پیش از علم شروع کردن منهی ست کما قال الله تعالی ولا تقف
ما لیس لک به علم و باید که در جمیع افعال و اقوال و احوال از
اتباع رسوم جهال و ظالمان بی نوال که مخالفان امر ذی الجلال مخالفان
اند و اسیران دام هوا و نفس و شیاطین ضلال ابدان نکنند
که نهایت حجت ایشان تمسک کردن بساز و ماو ظالمان متقدم
ست و گفتن که کار کار ملکی بغیر این دست نمی آید و این سخن
گفتن بهوای نفس است زیرا که برای قوام ملک عالم حق تعالی اظهار
شرایعات و معاملات و عقوبات چون کردن قصاص و حدود
و کفارات و تعزیرات و سیاسات بر حسب جنایات مفوض

برای اولی

برای اولی الامر کرده است پس هرچه خارج از احکام شرعست او از راه
شیاطین هوای نفس ست عجب ست آنکه بعضی مردمان بزبان دعوی
میکنند که ما بنده خدائیم و هوا را بندگی و طاعت میکنند و از سر قول حق
تعالی افرأیت من اتخذ الهه هویه غافل اند و نمیدانند که در
اتباع این بساز و ما متقدم معذوریم کلا که درین خوف عظیم ست بیت
بدانی که روشن شود این غبار ٭ که بر لاشه یا بر اسپی سوار ٭ بلکه باید
که این طایفه در خوف مواخذات و رجاء عفو و ارضاء خصمان باشند
و از افعال مخالف شرع ترسان و هراسان و گریان باشند تا برکت
خود رجاء آن باشد که بمغفرت و عفو حق تعالی و خشنودی خصمان روز
قیامت خلاص یابند و چون ولادت و امراء اگرچه در بعضی امور ظالم
اند سبب صلاح اند در اکثر امور و پناه عالم اند چنانچه مرویست که لولا
السلطان لاکل الناس بعضهم بعضا و این معنی بر حکم لیس الخبر
کالمعاینة مشاهده گشت پس باید مرائمه و سادات و سایر
خلق را بدعاء و صلاح سلطان و امراء و ولادت کسانی که بجای
سلطان اند مشغول باشند و این را اهم دانند و در تحفة الملوک مذکور
ست که به نزد حسن بصری رضی الله تعالی عنه فساد حال ولادت گفته
شد او فرمود که آنچه حق تعالی صلاح می آرد از دستهای ایشان بیش
از آن ست که فساد خواهند کرد و منقول است از امام محمد سیرین که او
گفت که اگر مرا از آسمان فرمان آید که امروز یک دعای تو مستجاب
ست همه دعا سلطان خواستمی از بهر آنکه دعای که از برای خود کنم
صلاح آن مرا تنها باشد و دعای که از برای سلطان کنم صلاح آن مر
عام خلق را باشد و ولات چون نایبان بجای سلطان اند دعای
ایشان نیز ازین قبیله ست مسئله در مختصر احیاست که ولایت
داشتن و فرمان دهی کردن کاری که بزرگ ست اگر عدل و انصاف
ورزند و برای تنعم دو روزه لعنت ابدی بباد ندهند و مالی که حکم حرمت

وندامت ست در جمع آن بکوشند وحضرت عزت ولایتی ومنصبی
بتو دهند باید که عدل وانصاف شعار و دثار خود سازی و پیغمبر علیه
الصلوة والسلام میفرماید که عدل یک روز از سلطان عادل فاضل
ترست از عبادت شصت ساله که بردوام ست و گفته اند که سلطان
عادل را در هر روز عمل شصت صدیق مجتهد مدهند چون چنین باشد چه
غنیمت بود رعایت حقوق آن والله اعلم **باب چهارم** در مسایل متفرقات
ست **مسئله** بدانکه در عقیده نجاح آورده که همه پیغمبران افضل اند از
جمیع فرشتگان وعوام بشر افضل اند از عوام ملک یعنی اتقیا
واولیا افضل اند از عوام فرشتگان وخواص فرشتگان افضل
اند از عوام بنی ادم واین قول مختار ست **مسئله** در عقیده نجاح ست
که نصب کردن امام بر خلق فرض ست یعنی کفایت ست نزدیک
اهل سنت وجماعت وامام آن ست که قیام نماید بمصالح عامه خلق
از روی دین و دنیا واقامت شعایر اسلام چون جمعه وعید ورعایت
بلادها وشهرها واصلاح حال عباد واستیفا کردن حقوق خلق و
انصاف دادن بعضی را از بعضی وتجهیز جیوش ورعایت همه
مواجب دیگر **مسئله** چون یکی امام گردد باجماع شرایط متقی باشد
یا فاجر اطاعت او در غیر معصیت حق تعالی فرض گردد وبیرون آمدن
بروی ضلالت ست **مسئله** نزدیک بعضی بیعت پنج نفر از اهل علم
وعقل ودیانت کافی ست برای انعقاد امامت را ونزدیک بعضی
بیعت چهار نفر ونزدیک بعضی بیعت یک نفر اهل علم وعقل ودیانت
کافی ست برای انعقاد امامت چنانچه حکم اولیا در تزویج ایتام چون
برابر باشند در قرابتی والیان **مسئله** امامت بارث ثابت نمیشود
اصلاً . خلافت بعد رسول علیه السلام از ابوبکر رضی الله عنه وبعد از عمر رضی الله عنه
بعد از عثمان رضی الله عنه بعده از علی رضی الله تعالی عنهم اجمعین وافضلیت
ایشان هم برین ترتیب دانی **مسئله** اصحاب پیغمبر افضل اند از خلایق

دیگر بعداز

دیگر بعداز پیغمبران وهیچ یکی از اصحاب دشمن داشته نشود **مسئله** گواهی دادن برای عشره مبشره
به بهشت حق ست یعنی ابابکر وعمر وعثمان وعلی وسعد بن وقاص وسعید وطلحه وزبیر
وابوعبیده بن جراح وعبدالرحمن ابن عوف رضی الله تعالی عنهم اجمعین ودر عقیده نجاح
مولانا عبدالعزیز رحمة الله آورده ست که کرامت اولیا حق ست وکرامت آنست که اظهار کند
حق تعالی بردست ولی از اولیا چیزی بخلاف عادت چنانچه رفتن شخص در یک شب
از بخارا تا بمکه یا انکه بر روی آب برود بغیر کشتی یا علاج دیگر یا ظاهر شود ازو اهل بیک سبب
ونعب **مسئله** ولی در خطر ست از عاقبت همچون عامه مومنان **مسئله** کرامت
نباشد مگر مسلم متقی را وانکه ظاهر شود مر فاسق ومبتدع را خلاف عادت آن مکر واستدراج
ست **مسئله بیت المال** چهار قسم ست وقسم **اول** چهار نوع ست **نوع اول** زکوة سوایم
یعنی مواشی که بیشتر سال بیرون چریده باشد چون بنصاب رسد وسایر شرایط وجوب
زکوة موجود شود **نوع دوم** عشر در زمین عشری **نوع سیوم** نصف عشر در زمین که آب
داده شده باشد بغرب ودالیه **نوع چهارم** کرفته ست آنرا عاشر از تجار اهل اسلام مصرف این
اموال هفت طایفه اند فقرا ومساکین وعاملان ومکاتبان برای ادای مال کتابت
ومدیونان وفی سبیل الله یعنی منقطع غزات که محتاج برای اسباب غزا اند
وابناء سبیل الله یعنی انکه بایشان مالی نباشد لکن در وطن خود مال بسیار دارد
قسم دویم بر دو نوع ست **نوع اول** مال غنیمت ست **دویم** رکاز ومعدن ومصرف این
مال سه طایفه اند یتامی وابناء سبیل ومساکین **قسم سیم** از بیت مال هفت نوع ست
نوع اول خراج ست نوع دویم جزیه ست نوع سیم انکه عاشر ستانند از تاجر حربی که بامان
درآمده ست نوع چهارم انکه عاشر میستانند از تاجر ذمی نوع پنجم انکه عاشر میستانند از
تغلبی که آن دو چندان عشر ست نوع ششم هدایای حربی که بسوی امام میفرستند
نوع هفتم انکه ادا میکنند بنونجران از نصاری از حله که حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه وسلم بایشان صلح کرده ست از خراج وجزیه وزکوة ومواشی بروایتی دو هزار
حله ست وبروایتی هزار ودویست حله ست وحله نام دو جامه ست ازار وردا و
مصرف اموال قسم سیوم انکه صلاح اسلام ومسلمانان ست وآن را بر سه نوع ذکر
کرده اند **نوع اول** سد ثغر یعنی عمارت حصارها که سرحد ست وانچه محتاج اله امراد وغزات اند

کالجامعة اند برای قتال از عطا او سلاح و اسباب و مانند آن که بدان قتال کنند نوع دویم عمارت
و پلها برای ممر و کلافق و جویها که در تحت تصرف کسی نیست چون فرات و جیحون و دجله و مانند
آن نوع سیم محتاج الیه ولات و قضات و محتسبان و مفتیان و معلمان و طالبان علم و
حافظان قرآن و در بعضی کتب مرویست از امیر المؤمنین علی رضی الله تعالی عنه در باب
حفاظ که داده شود هر قاری را در هر سالی از نقره دو هزار درم شرعی که بالفعل بستانند است
و یا دو دولیت دینار زر که آن مثقال پنج تو است و در تاتارخانی گفته است اگر بستانند این
قاری در دنیا فیها و اگر نه در آخرت بگیرد یعنی او را حق طلب باشد که بکند از کسی که واجب است
بروی دادن آن قسم چهارم از بیت المال و آن دو نوع است نوع اول ترکاتی که او را هیچ
وارثی نیست نوع دویم مالی که مدعی و مدعی علیه از آن اعراض کرده باشند و مصرف این قسم
چهارم بر چهار نوع است نوع اول نفقه لقیط نوع دویم دیت جنایات لقیط نوع سیم نفقه
بیماران و خریدن داروهای ایشان و علاج آن چون فقراء باشند نوع چهارم نفقه کسی
که عاجز است از کسب کردن و ندارد کسی که نفقه بر او واجب شود پس واجب بر ولات که
بدانند این بیوتات اربعه و مصارف آن را تا رعایت عدل در آن کنند این بیوتات اربعه
و تصرف در مصارف آن چنانکه بتفصیل رفته است بکنند تا در موقف حساب [illegible]
از عهده این بیرون آیند و هیچ از بیت المال در غیر مصرف آن صرف نکنند مسئله نشاید در
مر مسلم را که در ذل خدمت کافر باشد مسئله اگر ذمی بنده مسلم بخرد جبر کرده شود بر بیع
بدست مسلم تا مسلم در ذل خدمت کافر نباید مسئله نشاید مر مسلم را که سرای یا خانه خود را بدست
ذمی بفروشد و اگر ذمی از مسلم سرای یا خانه او بخرد بیک روایت جبر کرده باشد [illegible]
تا بیع کند بدست مسلم و بر روایتی دیگر این شراء روا باشد و جبر کرده نشود بر بیع مگر آنکه این
شراء بسیار گردد و این مسئله از فتاوی خانی مفهوم شده است مسئله چون ذمی جزیه
بدست نایب خود فرستد قبول کرده نشود تا آنکه خود بیاید بایستد و قبض کننده نشسته
باشد و این روایت اصح است از قبول کردن از دست نایب او و بر روایتی آمده است که جیب
آن ذمی نیز گرفته شود در وقت اداء جزیه و جنبانیده شود و گفته آید که ادا کن جزیه ای
ذمی مسئله در محیط آورده است که فرض کفایت بر مردمان طعام دادن محتاج را در وقتی
که عاجز باشد از بیرون آمدن و طلب کردن مسئله چون محتاج [illegible] شود و عاجز باشد از بیرون

قسم چهارم

جزیه ذمی

آمدن فرض است بر هر که علم دارد بحال او و قادر باشد اینکه طعام کند او را مقداری که او را قوت شود
به بیرون آمدن و ادا کردن عبادات تا اگر کسی او را طعام ندهد و از آن سبب بمیرد کسانیکه
علم بحال او داشتند همه در بزه کاری شریک شوند و همچنین چون کسی علم بحال او دارد
و قدرت بر طعام ندارد و لیکن قدرت بر بیرون آمدن بر مردمان دارد و خبر کردن بحال او دارد
بر وی نیز فرض است که اعلام کند مر اهل قدرت را تا اگر او نیز اعلام نرساند حکم قادران
دارد تا اگر یکی بجای آرد از کردن همه دیگران ساقط شود والا نه بر همه لزوم آن باشد مسئله چون
محتاج قدرت به بیرون آمدن دارد و لیکن قدرت بر کسب ندارد پس بر وی واجب است
که بیرون آید و هر که علم بحال او دارد اگر بر وی چیزی از واجب است واجب است بر وی که
ادا کند و اگر محتاج قدرت بر کسب دارد کسب کند سوال نکند مسئله در حسن الاعمال آورده
است که تفکر کردن در عیوب نفس خود تا این را اصلاح آرد بمنزله عبادت یکساله است
مسئله تفکر کردن در نعمت حق تعالی تا شکر آن بطاعت بگزارند بمنزله عبادت
یکساله است مسئله تفکر کردن در آفرینش آسمانها و زمین تا استدلال کردن بر وحدانیت
حق تعالی تا حاصل کرده برای اثبات بر آسمان بمنزله عبادت شصت ساله است مسئله روایت
میکند جابر ابن عبدالله از رسول صلوات الله والسلام که یکساعتی که عالم را بر بستر وی بگذرد در
حال تفکر در عالم بهتر است از عبادت هفتاد سال عابد مسئله تفکر کردن در ذات حق تعالی
نشاید که عقل در آن نرسد و خوف کفر و لغزیدن ایمان بود اما باید که تفکر کند مخلوقات حق
سبحانه و تعالی تا خالق را بشناسد و بدان مخلوقات استدلال کند بر معرفت حق تعالی جل جلاله
مسئله در تاتارخانی آورده است که مرویست از ابوحنیفه رحمه الله و ابو یوسف رحمه الله که در نباید در خانه
برادر و خواهر و دختر الا بدستوری ایشان اما بر زن چون در آید سلام دهد و دستوری خواستن
حاجت نیست مسئله در یتیمیه آورده است که اگر مردی را در راه مخمصه شد و نزدیک او
طعام نیست و نزدیک همراه او طعام است و از وی طلب کرد و نیافت و بزور از وی ستد تا اگر
مرد از گرسنگی هلاک شود صبر باید و بر وی فرض نیست اینکه بزور بستاند و قیمت آن ادا کند
مسئله در تاتارخانی آورده است که اگر مردی در بیتی صغیر در حمام که در آن مردمان برای
حلق عانه و شستن لنگ میزر نپوشند برهنه در آیند تا آنکه شستن میزر را در [illegible]
روا باشد و ابوالفضل کرمانی گفته است که باک نیست و بعضی گفته اند که بزه کار شود سوال کرده شد

از صد دبوسی بعد از حکم کسی که متجرد یعنی برهنه غسل کند در آب روان یا در غیر آن در خلوت مکروه باشد
یانی جواب داد مکروه نباشد مسئله در معرفت المذاهب آورده است که مرد را مکروه است اظهار کردن
عورت خود بغیر عذر اگر چه در خلوت گوشه باشد و اگر مضطر شود شخصی و میزر نیابد پس
کو که اعضای خود را ضم کند و نالستد برهنه مگر بعد تقاعد و جام ها مسئله در تاتارخانی حواله الفتاوی
ظهیری کرده است که مستحب است حجامت کردن مر یکی را ازین امت و شیخ علی محمد ترمذی
گفته است که آنکه در افواه عام است که چون از پنجاه سال بگذرند تقلیل حجامت مستحب است
این سخن غلط است و آن سخن در غیر این امت است در روایت از کعب رضی الله عنه که
روز قیامت انبیاء علیهم الصلوة والسلام چون برخیزند با هر یکی از متابعان ایشان یک نور
باشند و محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم چون قیامت شود برخیزد بعدد هر موی هر او را نوری
باشد و با هر یکی از متابعان او دو کان دو کان نور باشند پس در امت رسول الله علیه الصلوة
والسلام جمع شده است دو حرارت حرارت از نور مویها و حرارت از خون پس در ترک
حجامت و خون کشاندن مسئله گفته است امام محمد که باک نیست یکسر دان مردم تخت
از زر و یا نقره و بر و فرشها دیبا باشد برای تجمل نه برای نشستن و نه خفتن بر او و هم چنان
منقول است از بعضی صحابه و تابعین و هم چنین در خلاصه است که آونیدن زر و نقره برای تجمل نه برای شرب
و اکل مسئله چون مورچه ایذا کند باید اکشتن او باک نیست اگر ایذا نکرده است مکروه
است کشتن او و فتوی هم برین است مسئله سوختن سپش و کژدم با آتش مکروه است
مسئله در تاتارخانی آورده است که اگر کسی فارغ دارد ایام و اوقات خود را در طلب علم
و گفتن آن صرف کند بهتر باشد یا بنماز نفل و مانند آن جواب او چنان گفته شد که بتعلم و تعلیم
صرف کردن اولی تر است زیرا که نفع نوافل نفس او را سود مند است و نفع تعلم و تعلیم
متعدی است و در مقدم الدین حواله بمصابیح کرده است و گفته اند که علامت سواد اعظم یعنی
سنت و جماعت آن است که ترک شک گیرد در ایمان بترک استثناء در ایمان یعنی نگوید که من
مؤمنم حقا و ترک مخالفت اجماع مسلمانان در نماز گذاردن پس هر نیکو مرد و بد مرد جوان او
عالم باشد باحکام نماز و عدم تکفیر اهل قبله بگناه و بدعت که در و شبه تاویل باشد و استغفار
کردن در نماز جنازه بر خورد و بزرگ و گذاردن آن و دانستن تقدیر نیکی و بدی از خدای تعالی و
ناکشیدن تیغ بر پادشاه مسلمانان بنا حق اگر چه اهل جور باشد و حق دانستن نماز جمعه و عیدین

فعل موجه

مسح الخف

و مؤمنم انشاء الله تعالی و گفتن که من

دنبال برابری

دنبال برابری مسلم و حق دانستن مسح بر موزه در سفر و حضر و اعتقاد کردن و گفتن که ایمان عطاء
حق تعالی است و اعتقاد کردن و گفتن که فعل خیر و شر از جمله خلایق آفریده حق تعالی است
و قرآن را نامخلوق گفتن یعنی که قایم است بذات حق تعالی و این قرآن که منزل است دلیل
است بر کلام قدیم که آن بی صوت و بی حرف است و دانستن حقیقت عذاب قبر مر جمله
کافران را و بعضی از فاسقان را و منکر و نکیر و منفعت دعا و صدقه زندگان مر مردگان
را از اهل اسلام و شفاعت رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم را حق دانستن و هر که از حق
تعالی خواهد مر اهل کبایر را و معراج رسول الله علیه الصلوة والسلام مر تن را بود از مسجد حرام
تا بیت المقدس تا آنجا که حق تعالی خواست و دادن نامهای اعمال میزان اعمال و پل صراط و
وجود بهشت و دوزخ و آنچه در ایشان است و عدم فنا الشان و اهل ایشان بعد دخول
و حساب قیامت و گواهی عشره مبشره به بهشت و فاضلتر دانستن حضرت ابا بکر را رضی الله عنه
بعد از انبیاء در جمیع و خلافت بعد از رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بعده عمر را رضی الله عنه
بعده عثمان را رضی الله عنه بعده علی را رضی الله عنه و فضل ایشان هم برین ترتیب و ترک
شروع در طعن و لعن و عیب صحابه و در آنچه گذشته است در میان و دانستن حقیقت
رویت حق تعالی بغیر کیف و بغیر مثال و کرامت اولیاء و جواز تبدیل نیک بختی و بد بختی
و اعتقاد کردن عدم تغیر در ذات و صفات حق تعالی و دانستن همه چیز مخلوقات با
خواست حق تعالی و دانستن تفاوت عقل در عقلاء و فروتر بودن عقل کافران از مومنان
و اعتقاد کردن بجواز عذاب مومنان اهل کبایر بقدر گناه و ترک اعتراض و کلهم از هر چه
بدو رسد از خیر و شر و اعتقاد کردن که آنچه در مصحفها نوشته اند حقیقت قرآن است
نه مجاز او اعتقاد کردن قصاص نیکی و بدی میان یکدیگر و عدل دانستن از حق تعالی بر خود
نه جور و دانستن حقیقت ایمان چون موجود شود بارکان و شرایط نه مجاز او دانستن
توفیق بافعال از طاعت و غیر آن و دانستن که ایمان را دو رکن است اقرار و تصدیق
و اعتقاد کردن که ایمان زیادتی و کمی نه پذیرد و معرفت بی اقرار ایمان نیست و اقرار
بی تصدیق نفاق است و ترک تشبیه حق تعالی را بچیزی و ترک کردن وصف حق تعالی
را بتمکن بمکان از عرش و جز آن و اعتقاد کردن بفرضیت کسب در بعضی اوقات
و اعتقاد کردن که عمل جز و طاعت در ایمان داخل نیست و اعتقاد کردن در برابری

در ذات ایمان نیک و بد مرد با تفاوت درجات در ثمرات طاعات و اعتقاد کردن بحقیقت بر آنکه بعض
اکثر بود از مردان و اعتقاد کردن که دختر بهتر گفت سنت نیک سلام و اعتقاد کردن بجا نبودن حدث امام
در نماز مر روئی نماز مقتدیان را و اعتقاد کردن بشستن پای بعد فرود آوردن موزه و نا روا
دانستن مسح کردن بغیر موزه و اعتقاد کردن بشکستن وضو به بیرون آمدن نجس
از غیر سبیلین و اعتقاد کردن که ابلیس علیه اللعنه پیش از آنکه مسلمان بود عند الله و عند
الملائکه و ابوبکر و عمر در حالتی که بت پرستی کافر بودند عند الله و عند الناس مسلمین و اعتقاد کردن سقوط
تکالیف از اهل محبت در دار تکلیف بسبب محبت با وجود شرائط تکالیف و اعتقاد کردن
بخوف خاتمه جز آنانکه بشارت یافته اند و نا روا دیدن خوشنودی از رحمت حق تعالی و داد دن
ایمن از عذاب و حق دیدن قیامت و آنچه در آن حرارت و اعتقاد کردن که کلمات اقامت
دوگانه است و اعتقاد کردن نا روای قرآن خواندن پس امام مگر کافر بر قول امام محمد رحمه الله
برای احتیاط و نا بر داشتن دست در نماز مگر تکبیر اول و تکبیر قنوت و تکبیرات عیدین و اعتقاد
کردن لزوم وجوب وضو از پس خوردن گوشت شتر و جز آن از ماکولاتی که آتش پخته
شده است و نا روا دیدن وضو با آب گرم و روا دیدن گزاردن روزه با جنابت در مصابیح آورده است
که حق مسلم بر مسلم پنج است رد سلام و عیادت مریض و اتباع جنازه و اجابت دعوت و تشمیت
عاطس و بر والی نصیحت کردن او را وقت طلب کردن او نصیحت و نصرت مظلوم نیز و حق
والی بر رعیت اطاعت کردن او را در غیر معصیت و نیک خواه بودن او را و ترک خیانت
کردن از او و ترک اهانت کردن و محاربت کردن و خروج بر تیغ نبرد و اگر جابر باشد و دعا
کردن او را به توبه و حقوق رعیت بر ولات و امرا است و در رعایت آن باید کرد در مختصر
احیاء در باب حسن رعایت والی و امیر مر رعیت ذکر کرده است بدین تفصیل اول آنچه بر خود
نه پسندد بر دیگری نه پسندد در روایت که در روز جنگ بدر پیغمبر علیه الصلوة والسلام
در سایه نشسته بود و اصحاب رضی الله عنهم در آفتاب بودند جبرئیل علیه السلام بیامد
عتاب آورد که تو در سایه نشسته و اصحاب در آفتاب دوم آنکه حاجت مسلمانی
موقوف ندارد و به نوافل مشغول نشود که قضاء حاجت مسلمانان فاضلتر است از نوافل
پس باید که رعایت دلهای حاجتمندان که بر در ولات بر آن کارها ایستند مهم دانند
و با وجود انتظار حاجت بزیارت مشایخ و فقرا و اولیاء و جز آن که ایشان بدان محتاج نه اند

بس از قضاء

پس از قضاء حاجت محتاجان نپردازند دوست در خانه مالک دو جهان میکردم سیوم آنکه بشهوت
و لذت عادت نکند چهارم آنکه در کارها تا تواند نرمی و آسانی بر رعیت کند تا کارهای او در
او در دنیا و آخرت آسان شود و اگر والی بر رعیت دشواری کند رسول علیه الصلوة والسلام بر
دعا کرده است که بدشواری کار در دو جهان گرفتار خواهد شد پنجم آنکه جهد کند تا همه رعیت از وی
خشنود باشند با موافقت شرع ششم آنکه رضای خلق نطلبد بخلاف شرع که در خبر
است که اطاعت غیر حق تعالی را روا نیست بمخالفت امر خدای تعالی هفتم آنکه بداند که
ولایت داشتن کاری سخت و دشوار است و خطر عظیم است پس باید که چون از وی رعیت
برحمت بخواهد رحمت کند و چون از وی حکم خواهد عدل کند و خیانت و جور نکند و شفقت
از رعیت دریغ ندارد و جدا که از اهل خارج خود و حقوق مسلمانان بکلی بجا آرد که فردا از قیامت
از وی پرسند که حق را بتنگی گذارده است یا نه و حقوق بیت المال را بمستحقان رسانیده داد
و از حال ضعیفان و بیچارگان و مظلومان و رعیت خویش متفحص باشد هشتم آنکه بر ثبوت
را نیکو بیارد و همیشه با علماء دین صحبت کند و نصیحت ایشان در گوش کند و علماء که حریص
بر دنیا اند و محبت جاه اسیر انواع احتراز کند و بر جرد و قول و قلم ایشان اعتماد نکند که ایشان برای
دنیا و در بعضی مواضع دین مفسد باشند و برای رعایت خواطر والی و امیر حق را پوشند
تا هلاک شود و کسی که از وی بزرگ باشد او را پدر داند و کسی که از وی خورد باشد
او را مانند پسر داند و کسی که همسر او باشد او را مانند برادران داند نهم آنکه تابعان
و چاکران خود را تفحص کند تا از حدود شرع تجاوز نکنند و منع و زجر ایشان کند در خلاف
شرع واجب بیند و کسی که در کارها نصب کند باید که او را خدا ترس بود دهم آنکه
تکبر نکند و خشم نکند و حلم اخلاق نیک پیش گیرد و عفو و کرم شعار خود کند و در
حالت غضب و رضا از حق تجاوز نکند و در حالت قدرت عفو کند تا تواند و در فوز النجات
آورده است که حق مادر و پدر رسانیدن داشتن است محتاج ایشان در حالت فقر ایشان
و بسیار فرزند و با قدرت او بر کسب و ایصال رسانیدن ما یحتاج ایشان و خدمت کردن
فرزند بنفس خود یا بخادم بملک یا باجارت عند الحاجت و اجابت کردن فرزند آنرا در وقت
خواندن ایشان و اطاعت کردن بدانچه فرمایند بغیر معصیت و حرمت و سخن نرم گفتن
با ایشان بیدرشتی و بیآواز بلند و بر در دشتی و جز آن که در آن ترک حرمت ایشان

است اگر نام بردن و ناگفتن کلمه تف و ناخواندن ایشان بنام که آن بی‌حرمتی است و پدر را
خواجه گفتن و مادر را کدبانو گفتن و نارفتن پیش از ایشان و برابر ایشان و نانشستن
زبردست ایشان و نشستن زیردست و ناگفتن بالای سخن پیش ایشان بی‌دعوة
و همیشه دعا کردن مادر و پدر را و احسان کردن برایشان خاصه مادر که اجر آن دو حصه
است از اجر پدر و در عین العلم آورده است که نیکوئی کردن بر مادر و پدر افضل است از
نماز و روزه و حج و عمره و جهاد یعنی از نوافل و تنفیذ کردن عهدها و وصیتهای ایشان و
گرامی داشتن دوستان ایشان و قطع کردن زبان سفیه را از مادر و پدر بجدال و حق
استاد را مقدم داشتن بر حق مادر و پدر زیرا که حق استاد سبب حیوة روح است
و نیکو بود پدر استاد را در خلاصه آورده است که حق عالم بر جاهل و حق استاد بر شاگرد یک حکم
دارد و تفصیل کرده است افتتاح نکند پیش از و بکلام و نه نشیند در مکان او در
غیبت و در حضرت او و کلام او رد نکند با مانت و در وقت رفتن تقدم نکند بروی
و دریغ ندارد از وی انواع احسان را و حقوق فرزندان بر والدین بانگ نماز گفتن است در
گوش راست و اقامت در گوش چپ او و برای حسیان عقب ولادت و ختنه کردن
بهفتم روز و بر قول بعضی وقت ختنه بهفتم سال است و ختنه کردن دختر مکرمت است و فرزند را
نام نیکو نهادن تا افکانه را نیز و اگر مجهول باشد چون ذکورت و انوثت او را نامی نهند
که هر دو را صالح باشد چون طلحه و عمره ولیکن جمع نکند میان نام رسول علیه الصلوة والسلام
و میان کنیت او که ابوالقاسم ... و بر قول بعضی کنیت نکند بابی عیسی زیرا که عیسی پیغمبر
علیه السلام را اب نبود و در این روزگار فرزندان را بعبدالله و عبدالرحمن نام کردن مستحب
است اگر کرده نیز و محافظت کردن حال ولد را و ناگفتن دشنام ایشان را و تلقین کردن
کلمه توحید در اول انکه قادر شوند بر تکلم و نفقه و ما یحتاج ایشان صغیر بر والد است و تعلیم کردن علوم
دین و کتابت و تیر انداختن و اشناب کردن و ادب کردن او را و چون شش ساله
شود و جدا کردن فراش او را چون هفت ساله شود و بر وی امر کردن او را بجهت ترک
صلوة چون ده ساله شود و در بعضی روایت چون سیزده ساله شود و عدل کردن در دادن
هدیه و تزویج کردن او را چون شانزده ساله شود و ابتدا کردن قسمت با اطفال و دختران کند و حقوق
اقارب محارم چون صغیره و فقیر باشند و یا زن بالغ فقیره و یا مرد زمن یا نابینا بر

اندازه

حق استاد

حق فرزند

اندازه میراث بر اقارب محارم چون توانگر باشند و صله رحم واجب است و نفقه دختر بالغ فقیره و پسر
بالغ بیکار مانده بر مادر و پدر اثلاث است ثلثان بر پدر و ثلث بر مادر و صله رحم بهر انچه ممکن است از عطا
و زیارت و دعا و خیر در غیبت حضرت سبب مزید عمر معلق است حقوق شوهر بر زن اطاعت کردن زن
است او را بستر و در خانه شوهر بودن و نارفتن از خانه او بغیر اذن او مگر بضرورت و نادادن
چادر کسی را که شوهر او کاره باشد از ان در غیبت شوهر و نگاه داشتن مال و متاع شوهر و تنگ خواهی
کردن او را و ترک روزه نفل کردن در حضور شوهر چون او را حاجت بستر باشد و حقوق زنان بر شوهر
نفقه او و خادم او و ما یحتاج دیگر دادن مقدار دسترس و تعلیم احکام دین و شریعت از فرایض و سنت
و اداب و اداب حیض و عدل میان زنان در قسم یعنی در نوبت شب و ترک ایذا است
در زبان و خوار نداشتن بروی اگرچه زیادتی کند و تحمل کردن همه در وقت بدخوئی مستحب است
و در فتوح النجات آورده است که همسایه اگر قریب تو مسلمان است بر تو سه حق است و همسایه
مسلم اجنبی را بر تو دو حق است و همسایه اجنبی کافر را بر تو یک حق است بعضی حقها یکی در حضرت است
که همسایه را ده حق است دادن وام در وقت طلب و اجابت دعوة و ترک تکبر بروی و خواندن
وی را در مهمانی خود و ترک چشم نظر کردن در خانه او و ناو دان ناگذاشتن بجانب او و حاضر آمدن در
عیادة وقت مریض شدن و تعزیت وقت رسیدن مصیبت و تهنیت وقت رسیدن شادی
و حاضر شدن در جنازه او و تعهد اهل و فرزندان او در غیبت و نارنجانیدن ایشان
او را بسوی دیگر هجر و منع کردن او را ازان و در عین العلم آورده است که حد همسایه چهل سرای است
در هر جهتی حقوق بندگان بر ملاک دادن نفقه و جامه و ما یحتاج دیگر و نافرمودن ایشان را
کار زیاده از طاقت که نتوانند و نارنجانیدن ایشان را بغیر گناه در خبر است که حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وسلم فرموده است که نیکوئی کردن با بندگان و زیردستان خویش و عفو کردن از گناهان
ایشان فرموده است که بخورانید ایشان را از انچه خود خورید و بپوشانید ایشان را از انچه خود پوشید
از انس بن مالک رضی الله عنه مرویست که چون پیغمبر علیه الصلوة والسلام از دنیا خواست رفتن
آخرین سخن او این بود که الصلوة و ما ملکت ایمانکم یعنی نماز فریضه نگاه دارید و حقوق بندگان را
به نیکوئی مراعات کنید والسلام والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب و صلی الله علی خیر خلقه محمد واله واصحابه اجمعین
ختم تحریر فی یوم الجمعة من شهر جمادی الاول سنه من هجرة النبویه صلعم
فی ید الفقیر الحقیر محمد رحیم بن بهرام الحداد غفر الله له

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

ای عزیز من بدانکه علامت علمای آخرت پنج چیز است کما قال الله تعالی انما یخشی الله من عباده العلماء هرکه خدای ترس است عالم است اگرچه امی است و هرکه خداترس نیست جاهل است اگرچه مفتی روی زمین است زیرکه انما مقتضی نفی و اثبات است یعنی نمی‌ترسد از خدای مگر علما

نظم عالم است کز خدای ترسان است ٭ ورچه علم زبان نمیخواند ٭ جاهل است او زحق نمی‌ترسد گرچه فقه و اصول میداند ٭ دوم فروتنی کما قال الله تعالی خاشعین لله لا یشترون بآیات الله ثمنا قلیلا سیوم تواضع کما قال الله تعالی واخفض جناحک لمن اتبعک چهارم خوش خویی قال الله تعالی فبما رحمة من الله لنت لهم و پنجم زهد قال الله تعالی وقال الذین اوتوا العلم ویلکم ثواب الله خیر و علم دنیا آن است که بدان دنیا بدست آید چون مال و جاه و علم آخرت آن است که بدان عقبی بدست چون نجات و درجات قال النبی صلی الله علیه و سلم قلیل العمل مع العلم وکثیر العمل مع الجهل قلیل و ثمره عبادت عبادت است بر قدر علم معرفت است نظم مثل او اندران سرای سرور ٭ هست همچون مهندس مزدور ٭ آن ستاند مهندس دانا یکدم که ششمه آن بنا ٭ و رسول صلی الله علیه و سلم گفت معاذ را که اگر حق تعالی یک کس را بواسطه تو راه نماید ترا بهتر است از دنیا و آنچه در دنیاست و عالم چون درخت بار آور است که ساعتی ساکن بود و ساعتی متحرک و در ترجع و تراجع و جاهل چون درخت خشک است که میوه ندارد و جز برای هیزم نشاید آموختن علم امر و نهی واجب است و بر علمی که بدان محتاجند و جمیع علوم که برای دانستن کتاب الله بدان احتیاج است و از کتاب الله مستنبط است ده نوع است پنج قشر است و پنج آن لب است قشر علم لغت و علم تصریف و علم نحو و علم قرائة و علم اعجاز لب علم کلام و علم فقه و علم اصول و علم تفسیر و علم حدیث و دانستن علم مخارج هم شرط است سبب تمیز معنی و یک علم لب لباب است و آن علم حقایق و سلوک است و صحت و فساد اعمال تعلق بفقه دارد و قبول و رد طاعات در یافتن تعلق بسلوک دارد و هر تعلیم که نه لله بود حرام و باطل است و علامت معلم ناصح قطع طمع است نظم هرکه بر خود در سوال گشود ٭ تا قیامت نیازمند بود ٭ از بکذار پادشاهی کن ٭ گردن بی طمع بلند بود ٭ انکه از از حرص

درست بداشت

تو دست بداشت ٭ بر همه خلق ارجمند بود ٭ تعلیم علم سحر حرام است زیرا که کلمات کفر و فحش مخالف شرع میگویند بدان وسیلت یاری از دیوان میطلبند و آن مجموع بحکم جریان سنت الهی است در مسجود و غریب پدید میآید هیچ مانند نظم روی در خلق مقتدا ز دهست ٭ که نه راه خدای را هموار است علم فاسق هزار بار بهتر از عابد جاهل زیرا که ازاله فسق بیک توبه از و زایل شود و ازاله جهل بغایت دشوار است و دیگر از برای علم سعی باید نظم جز و از علم حاصل نشود ٭ تا بدو کل خویشتن ندهی ترک دنیا و خلق اولی تر ٭ ورنه از بند معصیت نرهی ٭ دیگر خود را با منتهیان قیاس نکند زیرا که سبو بیک قطره بول پلید شود و دریا از هیچ پلیدی زیان ندارد نظم از گمان نکو شوی صدیق ٭ در شوی بدگمان شوی زندیق ٭ و دیگر نیت علم برای ریاست و ریا و طلب جاه و مال نبود نظم بهر دنیا کسی که علم آموخت ٭ گوهری به ترب کنده فروخت ٭ معلم را نیز آداب هاست اول آنکه علم را العمل مقرون کند نه همچون سوزنی که دیگران را پوشاند و خود را برهنه دارد و نه چون شمع که خود را بسوزاند و دیگران را روشن سازد و دیگر باید که تلامید مشفق و مخلص و ناصح و مجتنی باشد از خصلتهای مذمومه و اگر از شاگردان منتی بروی رسد قبول کند زیرا که بواسطه ایشان از مقربان خدای میگردد و دیگر آنچه از معاش او که از قوت و جامه و مسکن باید که وسط اختیار کند بیت عالم که او خسیس و گدا طبع و دون بود ٭ او حقه ادناصح و دین دار چون بود ٭ دیگر بحث رد است که البحث تردد بین الاثنین لقصد کل منهما اظهار الحق و جدال حرام است الجدال تردد بین الاثنین لقصد کل منهما تصحیح قوله وابطال قول الاخر و دیگر باید که عالم بر ملوک و حکام نرود که رفتن بر ملوک از طمع است دلقم الله مرد بمروت زن است و فقیه با طمع دون است مرد دین گر بی مروت شد زن است ور بطمع گردد اگر خود ده زن است و حرمت عارف از زاهد و عالم بالاتر است نظم مرد اگر است بجز عارف ربانی نیست ٭ عالم و عابد و زاهد همه طفلان رهند ٭ مروت که هر که بر چشمان خود را دوست دارد باید که بعد از نماز دیگر نخوابد محمول بران است که عادت نسازد و اگر ناگاه افتد شاید و تعلم سخن عربی مسنون است و علما سه نوع اند یکی آنکه علم ظاهر داند دوم آنکه علم باطن داند سیوم آنکه هر دو علم را داند و این نادر بود و به برکت او شرق و غرب عالم بگیرد او قطب وقت بود و عالمیان در پناه دولت و سایه همت او باشند و او صاحب هدی و لایق اقتدی بود و هر که لله الله کما اخرت ضد دنیاست و ضدان لا یجتمعان او از علما

نیست و جمع کردن کتب علمیه و اشتغال مناظره و مکابره و معارضه و مناقضه عمر نگذراند
بلکه برای عمل کوشش نماید که در قیامت از فضل مسئول است زیرا که احتمال دارد که عمر وفا
نکند که بعمل مقرون نگردد نظم بحث و جدل جهت عرض حاصل است ٭ هر چه نه مشغول
خویست باطل است ٭ و بهشت دنیا مجلس علم است و طلب علم نزد دو شنبه و پنجشنبه
و جمعه پسندیده است البته بمطلوب رسند و امیر المومنین علی کرم الله وجهه فرموده است
که علم جوی است و حکمت دریا علما گرد جو طواف میکنند و حکما در دریا غواصی مینمایند نظم
عامیان در سود و سودا میروند ٭ عالمان با شور و غوغا میروند نظم علم نوریست در درون
دل ٭ علم بسیاری روایت نیست ٭ عرض دین کی شود حاصل ٭ از هدایت گر ترا هدایت
نیست نظم علم سوی در اله برد ٭ نه سوی نفس مال و جاه برد ٭ قال الله تعالی یوتی الحکمة
وقال النبی صلی الله علیه وسلم ربک بالحکمة وایضا ویعلمهم الکتاب والحکمة وقال النبی صلی
الحکمة ضالة المومن یعنی حکمت کالای گم شده مومن است هر جا که بیابد بدان اولی است
قال النبی صلی الله علیه وسلم الحکمة عشرة اجزاء وتسعة منها فی العزلة وواحد فی الصمت کم
من سکت سلم وقال علیه الصلوة والسلام باب من الحکمة یتعلمها الرجل خیر من الدنیا
اکنون نظر باید کرد که کدام خیر است مراد از آن حکمت است نه چنانکه امروز طبیب و شاعر و منجم
و قرعه کرداننده را حکیم میگویند و در بعضی کتب مذکور است که حکمت در دو حرف است آنچه میدانی
که خیر است در عمل آر و آنچه میدانی که شر است از آن خود را نگهدار نظم گفتمش با حکیم
حکمت چیست ٭ بعد دیری جواب داد و گریست نظم حکمت آنست که خیرش کنی ٭
حذر از شر نفس خویش کنی ٭ هر چه خیر است در عمل میار ٭ و آنچه شر است از آن تو دست
بدار ٭ در خبر است که مجالست با کبرا کنید و از علما استفسار و با حکما مخالطت نمائید و در خبر است
که اگر مردی را ببینید که در دنیا زاهد است و اندک سخن بدو تقرب جوئید که از اهل حکمت
است و قیل حکمت آنست که هر چه او را نافع است در دنیا و عقبی طالب آن بود و هر چه
مضر است در دنیا و عقبی تارک آن باشد عن ابو هریره رضی الله عنه هر که خدای را در جوانی
نیکو عبادت کند خدای او در کبر سن نعمت حکمت او را روزی کرد لقوله تعالی فلما
بلغ اشده آتیناه حکما و علما و کلمه حکمت در سینه منافق مضطرب است تا را مذکر
بر اهل حکمت و هر قولی حکمت قرآن است یا نور فطنت یا مواهب سنت یا علم

معقولات

معقولات قال النبی صلی الله علیه وسلم من اخلص لله اربعین صباحا ظهرت ینابیع الحکمة
من قلبه علی لسانه و لقد الله اقتدا التخلق است در اخلاق لقوله علیه الصلوة والسلام تخلقوا
باخلاق الله و آن آنست که جهد کند که علم او پاک بود از جهل و عدل او از ظلم و جود او از بخل و حلم
او از خشم لیکن در طاقت بشری قبل حکمت در دلها از ایمان فرود آمده است در هر دلی
که چهار خصلت بود در آن نیاید حب دنیا و غم فردا و حسد مومن و دوستی جاه و گفته اند هر که
سخن حکمت قبول نکند فاسق است و چون قبول کرد و در عمل نیاورد منافق است و
صحیح آنست که حکمت عبارت از شناختن حق در اعتقاد و صدق در اقوال
و حسن در افعال فسق دو نوع است بدعت و معصیت بدعت آنکه مخالفت کند و بداند
که مخالفت میکند و معصیت آنکه مخالفت کند و بداند که مخالفت میکند و معصیت دو نوع است
کبیره و صغیره و کبیره گناهی است که در آن حد و حسبت یا با اصرار کردن در چیزی که موجب
حد است و صغیره گناهی است که در آن حد نیست بسبب خفت یا عدم اصرار و نزد که با مردی
گفت ترا علمی بیاموزم که از علما حاصل نشود و طبی که از اطبا نیابد و حکمتی که حکما نگویند
علم آنکه اگر ترا پرسند مسئله تو نمیدانی بگو الله اعلم و طب آنکه در وقت غلبه گرسنگی طعام
بخوری و پیش از سیر شدن دست بکشی و حکمت آنکه اگر در مجلسی باشی تا ...
ساکت باشی تا اگر سخن خیر گویند ترا از آن منفعت بود و اگر سخن شر گویند ترا از زبان
نگاهدارد که عالم آنست که اکتفا کند بسماع و روایت و فقیه کسیست که بمعنی و حقیقت
رسیده است و حکیم آنکه مشتمل است بفقه و حقیقت و علم و عمل و گفته شده زبان حکما
کلید خزاین خلایق است آنچه از زبان ایشان بیرون می آید همه جواهر است آنرا نیکو نگاه
دارید صحیح متن و گفته اند هر صدقی که نافع است مستحب است و هر صدقی که مضرت حرام
است خواه در دین باشد خواه در دنیا و هر صدقی که نفع و مضرت را بدان تعلق نیست مباح
صدق ممنوع فضول کلام و مالا یعنی فضول آنست که از آن سخن غرض حاصل شود و گوید
و مالا یعنی آنکه بلفظ آن حاجت ندارد صفت عقل قال الله تعالی ان فی خلق السموات والارض
واختلاف اللیل والنهار الی آخر الآیة یعنی لقوم یعقلون وایضا واتقون یا اولی الالباب
وقال النبی صلی الله علیه وسلم العقل لا غایة له ولکن من احل حلال الله وحرم حرام الله سمی
عاقلا وقال النبی صلی الله علیه وسلم قوام المرء عقله ولا دین لمن لا قوام له وقال النبی صلی الله علیه وسلم

العاقل صدیقی الاحمق عدوی وقال النبی صلی الله علیه وسلم لا تصحبوا مع الاحمق ولا تقطعوا عن العاقل وقال النبی صلی الله علیه وسلم اول ما خلق الله العقل چون عقل را بیافرید گفت بنشین بنشست گفت بایست ایستاده شد گفت پیش آی پیش آمد گفت باز گرد باز گشت گفت سخن بگوی سخن گفت گفت خاموش باش خاموش شد گفت بعزت و جلال من که هیچ خلق از تو گرامی تر نیست بتو شناخته شوم و بتو مرا عبادت کنند و بتو بخشم و بتو شناسم و بتو ثواب دهم و بتو عذاب کنم در خبر است که جهد ملایکه در طاعت بقدر عقل عقول ایشان است هر کرا العقل بیشتر است طاعت او بیشتر است و عایشه رضی الله عنها پرسید از پیغمبر صلی الله علیه وسلم که فضیلت مردمان در چیست حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که بعقل در دنیا و آخرت و عایشه گفت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم جزای حق با عمال است رسول فرمود صلی الله علیه وسلم نه عمل در طاعت بعقل است که بقدر عقل عمل میکنند و بقدر عقل جزا خواهد یافت و ثواب بر اندازه عقل او است و در خبر است که هیچ چیز برای توسل کردن بحق تعالی فاضلتر نیست از عقل و مردمانرا خیر دنیا و عقبی بقدر عقل ایشان است رسول صلی الله علیه وسلم ابو درداء را گفت در عقل زیادت کن تا بحق تعالی ترا قرب زیاده شود گفت این چگونه بود گفت از حرام پرهیز و فرایض را اداکن و غافل مباش و اعمال صالح بجا آر در دنیا رفعت و کرامت زیاده شود و در عقبی قربت و عزت نزدیک حق تعالی افزون گردد در خبر است که بر امت حدیثی روایت کنید که عقل ایشان آن را احتمال تواند کرد و معنی این را چنین گفته اند که عقول آدمیان متفاوت است و همه آدمیان برابر نیست و دیگر عقل و هوا دو ضد اند و امیر المومنین علی کرم الله وجهه فرموده است که عقل درختی است اصل آن تقوی است و فرع آن حیا است و ثمره آن ورع است و حسن البصری رضی الله عنه گفته است گوسفند سوایم عاقلتر است از بیشتر مردمان که ببانگ راعی منزجر میگردد و مردمان امر خدای و رسول و کتب منزجر نمیگردند و از حکیمی پرسیدند که زینت آدمی در چیست گفت در عقل گفت زینت عقل در چیست گفت در اسلام و زینت اسلام در علم و زینت علم در حلم و در خبر است که زینت و منزلت بنده در نزد باری تعالی بمقدار عقل او است و یحیی معاذ رازی فرموده است که حق تعالی بر مردمان

حجت ظاهر علم است و

دو حجت است حجت ظاهر است و حجت باطن حجت باطن عقل است حکیمی گفته است عقل دو نوع است عقل اثبات است حجت که هر مومن و کافر را هست اگر این نبودی اقامت حجت نشدی و عقل ادب و صیانت بود و هم مشترک است میان مومن و کافر الا کافری باشد که با ادب و صیانت بود که بتعلیم و ضبط و استعمال است آن جمیع حیوانات را هست از وحوش و طیور و بهایم والا عیش نبودی و در خبر است که عاقل کسی است که مطیع خدای بود با آنکه محقر و بسیار بود و زشت صورت بود و احمق کسی است که معصیت کند با آنکه خوب صورت و شریف منزلت بود گفته اند علامت عاقل چهار است رزق از خدای داند و توکل پیش گیرد و طاعت واجب است بدان مشغول شود بدانکه مرگ آمده نیست استعداد آن بکند بدانکه عقوبت که بسبب گناهان ترک کند و علامت احمق سه چیز است اول از ضایع شدن عمر التفات نکند و از فضول کلام سیر نشود و هر که عیب او بگوید صحبت او را طاقت نیارد اما در حقیقت عقل اقوال است قول آنکه جوهر است و حقیقت جای او در دماغ است و نور او در دل و غایبات را بوسایل در یابند و محسوسات را بمشاهده و بقول جوهر بسیط است که ادراک حقایق اشیا بیک او رسد و بقولی نوعی از علم است که تامل در عواقب امور در کشف آن بیچ او رسد و کمال عقل با نقصان علم نافع است و کمال علم با نقصان عقل نافع نیست و عقل علم کمال پذیرد و اما علم بعقل کمال نه پذیرد و بقولی نور است که بسمع و کسب زیاده گردد و بقولی حس تمیزی است غریزی که فرق کند میان خیر خیرین و میان شر شرین کم یاب است قیل آن است که از غایت دنیا و عقبی خلاصی دهد قیل باز آوردن نفس است از شهوات و پاک گردن دل از زلال شبهات و خالی داشتن سر از نظر کردن خلق و رجوع بکلی سوی حق تعالی بدانکه عقل جوهر است که قیام اعراض بدوست چون فکر و ذکر و صواب و خطا و شک و یقین و نزع او ممکن نیست هر گاه که عرض بدو قایم بود و نزاع او ممکن نباشد ضرورت جسم نباشد و عرض خود نیست که اعراض لعرض محال است و هر گاه که انتفاء جسم حاصل شد ثابت آمد که جوهر است اما روح جسم است لقوله تعالی والنازعات غرقا و صحیح آنست که جوهر عقل نورانی است و روح جسم لطیف است و نفس جسم کثیف است و علم و عرض را بالفانیست و جوهر را بقاست و عقل هر آنست لعلم خلق فاضلتر است از علم و به نسبت علم خالق علم فاضلتر است

که حق تعالی را عالم توان گفت اما عاقل نتوان گفت و عقل سبب تکلیف است و لهذا صبی و مجنون در تحت
خطاب داخل اند و حق تعالی بهر که است عقل بدهد از دوست و دشمن اما علم نه دهد مگر بر دوست یوتی
الحکمة من یشاء اگر علم فاضل تر از عقل نبودی اولیا بدو مخصوص نشدی جواب قوت عقل بر قوت
علمی مقدم است پس علم بتصرف عقل است عقل سه نوع است ناقص و متوسط و کامل ناقص آنکه
تمام بدنیا مشغول است متوسط بقدر لابد بدنیا مشغول است و باقی اوقات بحق تعالی مشغول است
و کامل آنکه تمام توجه او بسوی حق تعالی است شعر فارغ از لذت مراد همه ۵ برتر از کثرت نهاد همه
جسمهای ز خاک پایین تر ۵ زاهر شاقی ز شهد شیرین تر ۵ ما عبده ناک اعتقاد همه ۵
ما عرفناک اعتقاد همه ۵ قواعد عقاید بدانکه ایمان و اسلام یکی است لقوله تعالی و من یبتغ غیر الاسلام
دینا فلن یقبل منه و ایمان عبارت از تصدیق است بدل و اقرار شرط اجرای احکام است نزد امام اعظم
ابوحنیفه رحمة الله علیه و بر قول اهل حدیث اقرار و تصدیق است زیاده و نقصان نشود و اعمال داخل
ایمان نیست و ایمان خاص نیست و عام است چون نسبت قرص آفتاب چه او را زیاده و نقصان نیست
اما در حرارت و نور او زیاده و نقصان است و ایمان آنست که بدانی و استوار داری و اقرار کنی
که تو مخلوقی و ترا خالقی است که خالق همه عالم اوست و او یکی است و او را شریک نیست یگانه است
و یرا مثل نیست دایم البقاء است و یرا آخر نیست واجب الوجود است لشیء را ابدی را نیست
ازلی است او را بدایت نیست ابدی است او را نهایت نیست همه چیز محتاج اوست و او جسم نیست
جوهر نیست عرض نیست عرض در جواهر و اجسام میباشد و همه چیز بقدرت و ارادت و قضا و
مشیت او است اما ایمان و طاعت بقدرت و ارادت و قضا و رضا و محبت و امر
اوست و کفر و معصیت بر رضا و محبت و امر او نیست ذات او مستجمع جمیع صفات
کمال است و جمیع انبیا بر حق است و پیغمبر ما محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم ختم همه انبیا است و او
پیغمبر است بر جن و انس و شریعت او جمیع شرایع منسوخ است و معراج حق است در بیداری بروح
و جسم بوده و سوال منکر و نکیر حق است همه را از صغیر و کبیر و آنکه در آب مرده و یا دده خورده سوال
است انبیا و شهید را سوال نیست عذاب گور حق است کافر را و بعض عصات را و حشر جسد
با روح حق است و قرائت کتاب و میزان و صراط حق است وعده و وعید و بهشت و دوزخ حق است
و تکفیر اهل قبله و لعنت کردن ایشان جایز نیست دیگر بدیم ۵ بر یزید پلید لعنت نیست ۵
لیک تا کس مگیر و لعنت کن ۵ و علم ولی بولایت خویشش ممکن است اظهار کرامت برای ترغیب

خلق در طاعت

خلق در طاعت جایز نیست و سبب صدور گناه کافر خواندن روا نیست و بر هیچکس از اهل قبله گواهی به
دادن بکفر و شرک جایز نی احوال ایشان از اقوال و احوال مفوض کردن اولی است و بر اهل قبله
نماز جنازه باید گذارد بدخروج بر امام بر تیغ بر هیچ مسلمانی روا نیست و دعا بر ایمه اسلام بصلاح
و خیر و عافیت و استقامت در امور دینی واجب است در بر عملی که باشد که صلاح خلق بواسطه
او بیشتر است از فساد نفس او و اطاعت او بجزی که در دین مباح است واجب است
اگرچه غلام حبشی باشد و آنچه میان اصحاب گذشته جواب اینست تلک امة قد خلت لها
ما کسبت و لکم ما کسبتم و لقدر مقدور مناقب ایشان بگویند برای تألیف ۲ قلوب بایشان
و ایشانرا برای محبت رسول صلی الله علیه و سلم دوست باید داشت چنانکه رسول صلی الله علیه و سلم
را بمحبت خدای دوست میدارد و ایمان مقلد درست است و در جمیع امور بقیاس حکم
نباید کرد که اول قیاس ابلیس کرد و ان من شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم
حکم تدبیر اول ازلی اصلیات قضا وضع کلی است برای اسباب دایم قدر توجه این اسباب
برای مناسبت که هر لحظه حادث میشود و دو کس در قدر سخن نگویند مگر آنکه یکی منقر البود در
خدای و السلام سواد اعظم بود قال علیه الصلوة و السلام علیکم بالسواد الاعظم هم طایفة القایمة
بامر الله المتمسکة بسنة رسول الله صلی الله علیه و سلم و منهج الخلفاء الراشدین المهدیین
بعده فلا تخلفوا الکل فطر منهم ابدا و محبت اولاد رسول صلی الله علیه و سلم واجب است قال النبی
علیه الصلوة و السلام ان الله تعالی جعل ذریة کل نبی من صلبه و جعل ذریتی من صلب علی
در ارسال موی غیر سادات را جایز نیست سبب تشبیه سادات و این تشبیه محض تلبیس
است و فضل اولاد خلفاء اربعه بترتیب فضیلت آبای ایشان است مگر اولاد علی که از فاطمه
اند و بعد خلفاء اربعه فضیلت عشره مبشره است بعده علمای با عمل بعده کسیکه خلق را از ان
منفعت بود و فضیلت اولاد رسول صلی الله علیه و سلم باشد مگر سبب علم و تقوی است ستین
سنن قال الله تعالی و ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا و ایضا و ما ینطق عن
الهوی ان هو الا وحی یوحی و ایضا من اطاع الرسول فقد فقد اطاع الله قال النبی صلی الله
علیه و سلم من احیی سنتی فقد احیانی و من احیانی فقد احبنی و من احبنی کان معی
یوم القیمة فی الجنة و اگر عمل بر ضد آن مطلق عمل باشد یعنی من امات سنتی فقد اماتنی
و من اماتنی لم یکن معی فی الجنة یعنی هر که جهد کند که تارک سنت باشد پس احیا نکرده باشد



برخوی

هر آینه امامت سنت امامت رسول ثابت شود ضرورة ثابت شود که کل یوم صلاة آن نوا آنکه متابعت
سنت واجب است که خواص نبوت و خلق عظیم وست در ناخن بریدن ابتدا بسبّحه دست راست
مقدم دارد و ختم بابهام دست راست کند و در پای آغاز بخنصر پای راست کند و ختم بخنصر
پای چپ نماید و از سلطان بایزید منقول است که گفت اگر از حضرت رسالت بمن رسیده
بهم بکردم مگر سه چیز یکی نتوانستم دوم نتوانستم سیوم گردان نداد ند اگر نتوانستم اکل خربزه
بود که کیفیت اکل رسول صلی الله علیه و سلم چه طریق بوده با کارد یا بی کارد بی تخم یا با تخم
خربزه نخوردم دوم بعد نتوانستم آن آنست که روزی رسول علیه السلام در خانهٔ فاطمه
در آمد فاطمه رضی الله عنها و علی رضی الله عنه هر دو خفته بودند برهنه و چادر را دو کرده رسول
علیه الصلوة والسلام ایشان را پوشید و بیدار کرده گفت صبح نزدیک است برای نماز
مستعد شوید سیوم آنکه گردان نداد ند میخواستم که خانهٔ کعبه را سوار طواف کنم
مجاوران گفتند چه میلی گفتم حضرت رسالت کرده است گفتند ترا با او چه نسبت تکلیف
مرا از شتر فرود آورد ند و اگر در عبادات متابعت او تقصیر رود دری از درهای سعادت
بروی بسته شود و اگر در خواطر کسی گذرد که فایده متابعت چیست بدانکه فائده این بر دو وجه
است اول آنکه علاقتی که میان ملک و ملکوت است همان میان جوارح و قلب است و کیفیت
تاثیر دل بعمل جوارح ثابت است و دل چون آئینه است و حقایق ملکوت در وی منکشف شود
مگر بر تفصیل و تنویر بانوار ذکر و فکر و ادای عبادات باخلاص و کمال حرمت و مقتضای سنت
دوم در بر طبیعتی از برودت و رطوبت و یبوست که علاج هر یکی بصفات است و علم آن
بعقل ممکن نیست علم نوحی و الهام است چنانکه مقناطیس آهن را جذب کند و سقمونیا دفع
اختلاط نماید همچنین تاثیر اعمال در دل نیز باسباب است چنانکه اشتغال بشهوت
دنیا موجب محبت اوست و مداومت بذکر حق تعالی موجب انس اوست و سبب محبت
ضرورت در فراق دنیا لذت عظیم یابد که فراق موجب وصال محبوب اوست که از معرفت
بمشاهده خواهد رسید و هر گاه که رسول علیه الصلوة والسلام از دو مباح یکی را اختیار
کرد بدانکه او بنور نبوت بخاصیت او مطلع شده و او را از عالم ملکوت کشف شده چنانکه فرموده
است ای مردمان مرا حق تعالی فرموده است تا شما را بیاموزم بدانچه مرا بیاموزیده اند و ادب
کنم چنانکه مرا ادب کرده اند سیوم آنکه مردم در ترک شهوات و شکستن نفس اماره سعی نماید

تا از خرش

مجامعه

تا از خرش است بهایم بیرون آیند که در وی یک چیز است یعنی هوا و در ملائکه یک چیز است یعنی عقل و در آدمی
دو چیز است عقل و هوا اگر هوا او بر عقل غالب آید بتر از بهایم بود قوله تعالی اولئک کالانعام بل هم اضل
باید که در وقت مجامعت سخن بسیار نگوید که فرزند گنگ آید و در فرج زن نظر نکند که فرزند
نابینا آید و تقبیل در آن وقت نکند که فرزند کر آید و در حدیث ابو هریره است که در اول شب
مجامعت نکند که فرزند تنگ دل آید و در شب عید اضحی فرزند شش انگشت یا چهار انگشت آید
و در شب چهارشنبه فرزند عاق و فاسق و خونی و ظالم و عوان آید و در شب یکشنبه فرزند عاق آید و در
آفتاب فرزند شوم آید بر نفس و بر اهل خود و زیر درخت باردار مجامعت نکند که فرزند کشته شود و یا
بزهر هلاک کرده و زیر دیوار غرق شود و نظر در فرج نکند که آن سبب کوری والد و ولد باشد و در
دو وقت سه مجامعت نکند که فرزند مسرف خرد و مال و رعنای آواره نماید و در شب دوشنبه
مجامعت کند که فرزند حافظ کلام الله خرد و راضی بقضای خدای و بقسمت او بود و در شب سه شنبه
فرزند سخی و متقی خرد و در شب پنجشنبه پیش از تمام شدن آفتاب فرزند صالح و فقیه خرد و نیز
بر دو کار نکند و نماز پیشین و نماز دیگر مجامعت نکند که فرزند احول آید یعنی کاژ و مستقبل
قبله مجامعت نکند که فرزند زانی خرد اما در عبادات سنت بغیر عذر وجهی نیست مگر کفر خفی یا
حمق جلی مثلاً رسول فرموده است صلی الله علیه وسلم که نماز بجماعت فاضلتر است از نماز تنها
به بیست و هفت درجه اکنون این معنی را تصدیق کرده است یا نه اگر نکرده کفر خفی و اگر کرده و در
عمل نمی آرد حمق جلی یعنی اگر در خواطر نگذراند که همچنان نیست کفر و اگر بداند که همچنین است و تقصیر
کند بدان ماند که مردی یکی را گوید ترا در خانه یک درم دهم و در بازار ده درم اگر او بیک راضی شود خلق
او را احمق خوانند و اگر در خاطر نگذرد که برای تکثیر و ترغیب جماعت کنند خیرت و الا میان جماعت
و میان این عدد مخصوص و میان سایر اعداد چه نسبت است این انکار محض است که کاهن
و عراف را تصدیق میکنند و مصطفی صلی الله علیه وسلم که مکاشف اسرار ملکوت است او را تصدیق
نمیکنند پس باید که در جمیع افعال از عبادات و عادات اتباع سنت کند و اگر
نکند البته زیان دارد چنانکه قاضی این حدیث را منکر بود که من جعل قاضیا فقد ذبح
بغیر سکین بگفت و حجام حلق او را حلق میکرد ناگاه سر فرا مد یا عطسه در حال استره در حلق
او رفت و حلق او بریده شد در خبر است چون عورتی فرزند آرد اول چیزی که بخورد باید که رطب
بود و اگر نیابد خرما خورد زنان بر بودی حق تعالی مریم را وقت ولادت عیسی آن دادی قوله وهزی الیک بجذع

شیرینی هم کند باید که قیدی ایشان بر حبث والکلطیب کرد که بدست کیرد و بیوید و در آثار آمده است
که متمسک سنت را وقت فساد خلق و اختلاف مذاهب اجر صد شهید است یاران پرسیدند
شهیدان ما یا شهیدان ایشان گفت شهیدان شما و مراد و سنتی است که تمسک
بدان واجب است وان در قرنی است که رسول در آن قرن بوده و خلفاء راشدین یعنی
عصر حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و صحابه و تابعین نبود و هر چه بر خلاف منهاج ایشان
حادث شده است آن بدعت است و کل بدعة ضلالة و دیگر از سنت ترک بحث و تفتیش
است بدانچه سنت وارد شده است بعد از آنکه سند او صحیح شده باشد و مسلم گشته که آن
موجب تعصب است در دین و این مفتاح باب ضلالت است و هلاکت امم ماضیه از سبب
طول بحث و جدل و کثرت قیل و قال بوده و هر چه ثابت است از سنت آن را در عمل آرد و خلق
را بدان دعوت کند که رسول صلی الله علیه وسلم فرموده است اللهم ارحم خلفائی من بعدی
یاران پرسیدند خلفاء تو کیانند فرمود بعد از من پیدا شوند احادیث و سنت مرا طلبند
و در عمل آرند و خلق را بدان دعوت کنند و بیاموزند و اصلاً سخن اهل بدعت نشنوند و با
ایشان نیامیزند که صحبت ایشان خاصیت کژ است بیان خلق خلق وانک لعلی خلق عظیم و قال النبی
صلی الله علیه وسلم اللهم حسن خلقی کما حسنت خلقی حق تعالی او را بجمایل اخلاق آراسته و از رذایل
اوصاف پاک کرده است تولد آن حضرت در روز دوشنبه بود دوازدهم ربیع الاول سال
بر مقصد و هشتاد و نه از ذو القرنین و چهل سال از ممالک نوشیروان در مکه در شعب ابوطالب
منزلگاه عبدالله بر دست چپ خانه کعبه گشاده روی بود و روشنائی ابرو تافتی بر درازمردی
که بالا و رفتی از دو فرو تر نمودی کردسر بود موی او بر بناگوش استاده بودی چون فرو نشستی
بر کتف رسیدی چون بلند شدی باز بجای خود شدی باریک بینی و باریک لب و گشاده
دندان و گردروی و شیرین سخن و لطیف آواز و سیاه موی و سپید عارض
و خوب گردن و معتدل اندام پشت با شکم راست بود فراخ بر و از سینه تا ناف او مهر
خطی بود از موی خرد دمیده چنانکه بقلم نگارند دراز ساعد پهن کف بود باریک انگشت
و دراز انگشت بود و دراز ناخن و انگشتان او گشاده از دنبال چشم نگریستی و آهسته
بودی بی ترش روی شادان بودی بی خندیدن حلمش عدل گفتارش حکمت پیشه اش
سخاوت بود و بر دل نرم خوی خوش جزای بدی را مکافات نکردی و عفو کردی میان دو

کفدا

کف دست او خال بود سیاه چنانکه بر زدی از وی بوی مشک آمدی که کسی را پیش از وی نبود از مادر
ختنه کرده و ناف بریده زاده و در حال سر بسجده نهاد و انگشت بر آورد و کلمهٔ شهادت گفت مسواک
او جنبید انگشت خود در انگیدی شیر و انگبین بیرون می‌آمد و بول و غایط او را کسی ندیده نیت
کردن قال النبی صلی الله علیه وسلم نیة المؤمن خیر من عمله که عمل مشابهی است و نیت مشابهی نیت
از نیت بی عمل صد ثواب حاصل است و از عمل بی نیت یک ثواب هم حاصل نشود و لهذا امرائی
یعنی کسی که بر بانگ نماز میگذارد بر قول بعضی علماء کافر است و بر قول آثم و المقبول اجرت نه در زر
در خبر است که مردی را خدای تعالی علمی و مالی داده باشد او موافق علم مال را صرف کند یکی گوید
حق تعالی مرا همچنان علمی و مالی بخشد من نیز مال را موافق علم بمصرف رسانم در اجر هر دو برابر باشند
و اگر مردی را حق تعالی مالی دهد بی علم و او بجهل خویش مال را اسراف کند دیگری گوید اگر مرا
مال بودی من نیز همچنان کنم در وزر برابر باشند و در بنی اسرائیل مردی بود در ایام قحط بر یکی
بر ریکستانی بگذشت و در خواطر آورد و اگر این ریگ طعام بودی خلق را بدادمی بر پیغمبر آن
وقت وحی آمد که بگوی او را که حق تعالی صدقه تو قبول کرد و مزد اجر او بدیم بقدر آن ریگ که طعام
داده باشند در خبر است اگر دو مسلمانی بهم بکر تیغ کشند یا کشته شود قاتل و مقتول هر دو در
دوزخ روند پرسیدند که مقتول بچه سبب گفت نیت قتل قاتل داشت در خبر است که هر که
زنی بر مهری بخواهد و نیت ادا آن ندارد او زانی است و هر که وام کند و نیت ادا آن ندارد
او دزد است زیرا که اعمال قلب در جوارح موثر است اما عمل جوارح را بحضور دل اعتباری
نیست چنانکه خوردن دارو نافع تر است از طلا کردن در بدن و میان عالم ملک و ملکوت
رابطه آن است و میان عالم غیب و شهادت واسطه از ظاهر اثر در باطن پیدا شود
و از معاملهٔ باطن در ظاهر مثلا اگر مجامعت کننده در آن حالت نظر تیز در بیاض بر سپید
و یا در سواد و یا در حمرت یا در صورتی چنانکه آن لون و آن صورت در دل او متمکن
شود لون مولود بدان لون مایل بود و اگر وقت جنبیدن کودک عورت جانب صورت خوب
و یا صورت زشت نظر کند چنانکه آن صورت در وهم او متمکن صورت کودک بدان صورت
مشابه بود و اثر وخت دل در بشره پدید میگردد و نیت بی تحقیق باطن حدیث نفس
است تا اگر یکی از غلبه شهوت وطی کوید نیت وطی دارم برای حراثت ولد و تکثیر اولاد
که مباهات رسول بدان است تا مادام حظوظ نفس و شهوات بدنی و متاع دنیاوی

اخلاص و ریا

در نظر حقیر نماید و ثواب آخرت و لذت بهشت در دل عظیم نباشد نیت صالح حاصل نشود حقیقت
اخلاص تجرد باعث واحد است اما باعث خیر چون از جمیع شوایب صافی بود آنرا اخلاص
گویند که افعال سه نوع است لله اخلاص است للخلق ریا است لله والخلق مشوب است و
شوایب اغراض چنانکه مردی روزه دارد قصد او هم عبادت بود و هم احتمال صحت از پرهیز و مردی
غلام آزاد کند تا از بدخوی او و علوفه دادن خلاصی یابد چون این اغراض و اعواض در خواطر
گذشت اخلاص رفت و خواجه معروف کرخی خود را میزد و میگفت اخلاص ورز تا خلاصی یابی
در فتاوی کبری مسطور است اگر مردی می خواهد نماز بگذارد یا تلاوت کند اما از سبب ریا می ترسد
او را نشاید که ترک نماز و تلاوت کند که ریا موهوم است اگر افتتاح نماز خدای کرد وسوسه ریا
در دل او در آید نماز او همچنان است که بنا کرده است زیرا که اگر در نماز پیش می آید از آن
احتراز ممکن نیست و متصوفان میگویند نماز او درست است اما گرگ بنی بریده را ماند که
از دست بهم کار آید اما لایق خدمت پادشاه نیست و در ذخیره مسطور است که ثواب حج تطوع
در فرایض کرده است بریا باطل نشود و در نوادر است که ریا را در فرایض مدخل نیست و این
مذهب مستقیم است که بدخول ریا اصل ثواب نرود اما مضاعف ثواب برود و باعث
سه نوع است اول مستقل است تا اگر تنها باشد هم بگذارد اما اگر تنها نگذارد که بویدان
خلق میگذارد و اینجا نقصان بود دوم باعث ضعیف که اگر تنها بود نگذارد و اینجا عبادت جایز
است بسبب وجوب شرایط و ارکان اما در ثواب اینجا نقصان بیشتر بود سیوم باعث مساوی
باشند یکی کفارت دیگری گردد و در الملتقط تحریمه خاص باشد که حق تعالی میفرماید بوحی خفی انا
اغنی الاغنیاء عن الشرک و در وحی جلی میگوید ولا یشرک بعبادة ربه احدا قال النبی
صلی الله علیه وسلم نیة المؤمن خیر من عمله مراد آنست که بعمل واحد ثواب اعمال بسیار
حاصل میشود مثلا جلوس در مسجد یک عمل است و بنیت صحت عمل را ثواب حاصل میشود
یکی آنکه هر که در مسجد نشیند او زایر خدا است و اکرام زایر بر مزور حق است دوم مرابطه لقوله تعالی
ورابطوا مراد انتظار صلوة است بعد الصلوة سیوم کف جوارح است از حرکات معتاد
چهارم خلوت و دفع شواغل برای فکر کردن برای کار آخرت و استعداد آن پنجم تجرد آن
برای ذکر و سماع ششم قصد افادت علم و نیت امر معروف و نهی منکر هر که در عمل او داد
شریک است هفتم ترک گناه بسبب شرم از ملائی که در خانه خدای چگونه توان او تصور دارد

که از همه گناه

که از همه گناه باز آید و ممکن است که همین جلوس در مجلس سبب ارتکاب معاصی گردد چون حکایت
کردن باطل و غیبت و طیبت کردن و خراج با کودکان در بیرستان و نظر کردن در ایشان
و مجالست کردن با اصحاب بلهو و لغو و مجادله با اقران بر سبیل مناجات و مرایات با نمود از
خلق و اظهار تفوق بر حمان خویش و در مباحات نیز باید که از حسن نیت خالی نباشد
سلف در بعضی مباحات اقدام نمی نمودند ازین سبب بود که ابن سیرین در جنازه حسن
بصری حاضر نشد و از طاوس یمانی مردی طلب دعا کرد او دعا نکرد و گفت دعا نکنم گفت
دعا نکنم تا نیت نیک نیابم و درویشی گفت یکماه شد که میخواهم عیادت بیماری کنم نیت نمی
یابم و عمل بی نیت چون جسد بی روح است و به نیت مباح فاضل میگردد چنانکه اکل و شرب
بنیت قوت عبادات فاضلتر از عبادات است بیان طهارت قال الله تعالی فیه رجال
یحبون ان یتطهروا وقال النبی صلی الله علیه وسلم الوضوء شطر الایمان بدانکه طهارت را
چهار مرتبه است اول طهارت از احداث و انجاس و این طهارت عوام مسلمانان است
دوم طهارت جوارح از گناه چون حرام خوردن و حرام کردن و این طهارت پارسایان است
سیوم طهارت دل از اخلاق ذمیمه چون حرص و کبر و بخل و حسد و حقد و این طهارت
متقیان است چهارم طهارت سر جز از خدای تعالی و این طهارت انبیاء و صدیقان است و
طهارت در مرتبه نصف عمل است بیان زکوة و زکوة قرینه صلوة است کما قال الله تعالی
اقیموا الصلوة واتوا الزکوة هیچ کدام ازین دو عمل بی دوم بالا نبرند و هر مالی که در آن صدقه
آمیخته شود هلاک گردد و سایل را بر در بانگ نزند که هزار سال در دوزخ عذاب کرده شود
واگر چیزی نباشد بگوید رزقنا الله وایاک و هر که سوال کند البته او را چیزی بدهد و هر که است
گو سایل احق است و لو جاء علی فرس و آنچه بدهد بدست خود بدهد بغیر واسطه و آنچه بنیت صدقه
جدا کرده باشد آن را در خانه ندارد نظم درمی صدقه از کف درویش از هزاران توانگر
آید بیش از هزاران هزار به یک او زانکه اندک نباشد اندک او و قرض دادن فاضلتر
است از صدقه تا هژده درجه که آن نمیرسد مگر محتاج و زن را از مال شوهر صدقه لا باس است
و متقی باید که از اخذ صدقات واجب احتراز کند که آن اوساخ مردمان است و کل تقی
من آل رسول الله و صدقه مر آل رسول را حلال نیست و خوردن چیزی که فقیر آورده باشد
از صدقه لا باس است چه امیرین خورده اند چون پنج شرط در صدقه موجود شود قبول افتد اول وجه

بیان زکوة
سایل را بانگ نزند
قرض دادن

٥

حلال دهد بمردی صالح دهد بتواضع دهد و خفیه دهد بعد عطا آن را ذکر نکند و بکلام فاضلتر
است میان یاران خرج کردن از ده درم صدقه دادن و اگر سائلی بر ملا خواهد بر ملا دهد و صدق
را ترک نیارد از خوف ریا دل را نگاه دارد و هر که دوستی مال غالب است او را از دوستی
خدای نصیبی نیست و منفقان سه طبقه اند طبقه اول صدیقان اند که هر چه داشتند نفقات سه طبقه است
در راه خدای تعالی فدا کرده اند و گفته اند از دویست درم پنج درم کار بخیلان نیست ما همه
بدهیم و گروهی نصف از مال بدادند چنانکه ابوبکر را رضی الله عنه مصطفی صلی الله علیه وسلم
فرمود برای عیال چه گذاشتی گفت خدای و رسول خدای و عمر رضی الله عنه نیمه مال بیاورد
رسول علیه الصلوة والسلام گفت برای عیال چه گذاشتی نیم چندان این بعده فرمود
تفاوت درجه شمارد و در خبر چون تفاوت معامله شماست طبقه دوم سالکان که مال یکبار
خرج نکردند لیکن منتظر حاجت فقرا بودند و خود را اندر دیشان برابر میداشتند و زکاة
هم اختصار نکردند و درویشان را چون فرزندان خود میداشتند طبقه سیم عوام مومنان
که بر فریضه اختصار کردند و فرمان برداری بجا آوردند و منت بر فقرا ننهادند و این درجه پارسیان
ست که پنج درم برای خدای دادند و دویست درم باقی برای خود نگه داشتند
معلوم است که دوستی او سخت ضعیف است ولیکن دوستان دیگر او بخیل است
و برادر برای خدای در درجه اقارب است در صدقه دادن و ستاننده باید که
آنچه حلال بود نستانند از مال ظالمان و ربا ستانان نستانند و بمقدار حاجت بدان
حاجت بستانند که اگر در کفایت سال وی ده درم باشد و یازده ستاند آن یکی نکو نباشد مگر
ست صرف کردن بود در حق غیر والقول بعضی در نفقه خود توسیع کند و اگر مستغنی باشد بلکه
بعرض ستد که او حاجت مند تر است و گفته اند هر که فتوح رد کند بسوال مبتلا شود در خبر است
که شیطان را در نفس مردم راه است چون خون روان است پس تنگ کنید راه
های او را بگرسنگی و تشنگی و در خبر است که اگر شیاطین را بر دل آدمیان استیلا نبود
بر اینه ملکوت آسمان را بدیدی در روزه معین است در شکستن شهوتها و گفته اند صائم
مفطر و مفطر صائم و صائم مفطر آنکه گرسنه و تشنه و اعضا را از گناه نگاه ندارد و مفطر صائم
آنکه بخورد و بیاشامد و اعضا را از گناه نگاه دارد و در خبر است احب الی عبادی اعجلهم افطارا
و باید که طعام بسیار نخورد با آنکه حلال بود که هیچ آوندی نزدیک خدای تعالی مبغوض تر از معده

پر نیست

پر نیست و سالک نماز نیم راه برسد و روزه بدر حق برسد و صدقه و بحق برسد و چون مرید بکثرت
اکل مبتلا شود ملائکه از ذکر بیزارند و صائم باید که آنچه مالایعنی است ترک کند و دشنام نگوید و با کسی
مناقضه و معارضه نکند و اگر کسی خواهد با او بگوید انا صائم و چون ماه نو بیند سه بار تکبیر گوید و
سه بار تهلیل گوید آمنت بالذی خلقک اللهم اهلله علینا بالامن والایمان والسلامة
والاسلام و وقت افطار کند دعا آنچه اعلم باشد و در اول لقمه بگوید یا واسع المغفرة اغفر لی
بگوید الحمد لله الذی اعانی فصمت و رزقنی فافطرت و سبب سر شب قدر آنست که تا شبهای
دیگر بی قدر نکردند و در مذهب ما عمل صحابه راست گویند چون تراویح و امام شافعی رحمه الله
جمع عمل رسول راست میگوید و شیطان از گرسنه خفته گریزان است پس اگر در قیام باشد
گریزان تر و سیری که در قیام است او را در کنار میگیرد پس سیر خفته را چه حال است و شیخ
شقیق گفته است که عبادت حرفت است و دکان او خلوت و آلت آن جوع است و جمع
میان دو ادام طعام منافقان است گفته اند الباب العظیم الذی تدخل فیه علی الله قطع الغذا و دو خو
بیش از طعام فقرا ببرد زیرا که دست شستن استقبال نعمت است شکر و منکر موجب مزید
نعمت است بیان حج حق تعالی با کعبه وعده است که هر سال شش صد هزار کس حج کنند حکایت و فتی
بری گوید برابر کردن سوار کرده در حج میبرد گفتند این چه حرکت است گفت بر نشیدم نباید
که در راه بمیرد و هر سال ثواب حج یابد باری همین یک حج کند و هر بار که بر بلندی بر آید سه بار
بگوید اللهم لک الشرف العالی علی کل شرف ولک الحمد علی کل حال و هر بار که از بلندی فرود آید با خوف
و خشیت بدل شرف نزول کند بگوید سبحان الملک القدوس ربنا و رب الملائکة والروح
و اگر بعد خروج تشبیه با اهل حرام کند بهتر باشد تا آن زمان که بمیقات رسید و بعد از
حج بیت زیارت رسول کند چنانکه گویی در حیات زیارت کرده باشد و مستحق شفاعت
ذکر باشد و در حالت تقبیل حجر بگوید اللهم انی اسئلک ایماناً و تصدیقاً بکتابک و وفاء بعهدک
و سیر خوردن آب زمزم بیزاریست از نفاق و در خانه آوردن پسندیده است و تبرک
دادن نیز آمده است مدینه رسول را صلی الله علیه وسلم را تعظیم دارد که مهبط وحی است و مسکن
و مدفن رسول است صلی الله علیه وسلم و رسول علیه الصلوة والسلام چون مدینه را بدیدی راحله
تیز راندی بسبب محبت هم نیز و زیارت بیت المقدس فضیلت بسیار دارد که زمین حشر
و نشر است و یک نماز برابر هزار نماز جای دیگر است اما یک نماز در مسجد رسول صلی الله علیه وسلم

برابر پنجاه هزار نماز ست و یک نماز در حرم کعبه برابر صد هزار نماز **نظم** بار آوارکی همی خواهد
رفتن حج بهانه افتاده ست • چند کویی ز خانهٔ کعبه • کار با خصم خانه افتاده ست • و بادیه در
پیش خانهٔ کعبه افتاده ست تا حاجیان سوخته کردند و کعبه بزیارت ایشان آید **نظم**
احرام عاشقانه احرام حاجیان • کین راه بسوی کعبه و آن را بسوی دوست • کعبه کجا روم
چکنم رنج بادیه • کعبه ست کوی دلبر و قبله ست روی دوست • اما اگر عاشق غالب
گردد و طلب طالب بیش شود و در سرعت واجب بی توقف رود و عذر نفس نشود
نظم جمال کعبه چنان میدواندم بنشاط • که خارهای مغیلان حریر میاید • و در شرح **طحاوی**
مذکور ست که کعبه اسم ارض ست تا اگر دیوارهای کعبه را در موضع دیگر انتقال کنند نماز گذاردن
بدان دیوار روا نباشد و اگر بزیارت اصحاب کرامت رود در ان حالت نماز کسانی
که بر زمین کعبه گذارد درست و در فتاوی حجت ست که نماز در جاهای عمیق و کوهها بلند جایز
ست و بر ظهر کعبه هم جایز ست زیرا که قبله از ثری تا عرش ست و بعضی مشایخ گفته اند که
کعبه قبله اهل مسجد حرام ست و مسجد حرام قبله اهل مکه و مکه قبله اهل حرم ست و حرم قبله
افاق برای توسع مسلمانان و در حدیث ست ما من مسلم یسلم علی الا رد الله روحی
حتی ارد علیه السلام بعد از نماز بامداد باید که مقابل قبله مبارک بایستد از جهت کعبه
مقدار یک دست راست میل کند تا مقابل روی قبله مبارک شود هم از اینجا زیارت کند
و منظور نظر او گردد و بعلیک السلام او مشرف شود و برین طریق سلام گوید السلام علیک
یا رسول الله و علیک السلام یا حبیب الله السلام علیک یا خاتم النبیین السلام علیک
یا سید المرسلین السلام علیک و علی ازواجک و امهاتک و اهل بیتک اجمعین الحمد
لله رب العالمین حلاوت تلاوت قال الله تعالی و رتل القرآن ترتیلا و قال النبی صلی الله علیه
و سلم من شفیع افضل عند الله من القرآن و در خبر ست که القرآن حبل الله المتین که عجایب او
منقضی نشود هر که از قرآن گفت راست گفت و هر که بعمل مقرون کرد راست رفت بصراط
مستقیم و در خبر ست هر که در قرآن ماهر ست او با کرام بنده ست **نظم** چند گویی عاشقم
بر روی دوست • روی زرد و دیده گریان کجاست • چند گویی صادقم در راه عشق • دل
کباب و سینه بریان کجاست • خلق گوید جان بجانان ده ولیک • خواجه کو راه خود او جان
کجاست • قال علیه السلام من استظهر القرآن ادرج النبوة بین جنبیه الا انه لم یوح الیه

ای حفظ

ای حفظ و در مصحف خواندن فضیلت بسیار ترست و نیت تلاوت مسواک کنند و جامه خوب پوشند و
خوشبوی بروی خود و جامه بمالد و مستقبل قبله نشیند و تکیه کرده و راه روان نخواند و اطراف
و اعضا او ساکت باشد و در ناله و آن آواز بلند برنیارد و در حالت خشیت و بکاء جامه پاره نکند
و طپانچه بر روی نزند که صحابه بر تشاک ترین مردمان بودند در حالت سماع قرآن بر بکاه زیاده
نکردی و حق تعالی در صفت اهل خشیت فرموده ست قوله تعالی تقشعر منه جلود الذین یخشون
ربهم یعنی فرا هم اید پوست آن کسانیکه از حق تعالی بترسند و اگر در حدیثی مضطر شود دوم بار تجوید
کند برای قرارت و با گریه خواند و اگر گریه نیاید بدترین مصیبت ها ست قال النبی صلی الله علیه
و سلم جمود العین من قساوة القلب و امیر المومنین علی رضی الله عنه گفته ست اگر خواهم
هفتاد شتر بار کنم از تفسیر فاتحه که اسرار قرآن بی نهایت ست و عجایب آن نامتناهی و ادراک
بر اندازه طهارت دل و صفای باطن ست و در تاویل سماع شرط نیست چنانکه در تفسیر
و تاویل مسموع نیست چون تنزیل که رسول ابن عباس را دعا کرده ست که اللهم فقهه فی
الدین و علمه التاویل چون تنزیل مسموع بودی پس فایده تخصیص و دین دعا چیست
قوله تعالی الذین یستنبطونه منهم یعنی حق تعالی اثبات کرد مر اهل علم را از ینجا معلوم شد
که تفسیر متوقف نیست بر محض سماع بزرگی را پرسیدم که قران بی فهم نافع بود گفت
دارو خوردن نافع ست اگر بدانند و اگر ندانند **بیت** بخور هرچه باشد ز دست طبیب
نه بیمار دانا ترست از طبیب • قال علیه الصلوة و السلام لیس منا من لم یتغن با
القرآن و در حالت تلاوت آواز نیک بلند بر نیارد لقوله تعالی و لا تجهر بصلاتک و لا تخافت
بها و ابتغ بین ذلک سبیلا **بیت** زبان از حرف بیهای بلی بلخند کوتر کن • چو در
ظاهر خمش کردی همه باطن زبان کردی • و هر که کمتر از سه روز ختم کند او معنی قرآن
در نیابد و در یک روز ختم کردن مکروه ست و اقل ختم در سه روز ست و در هفته بهتر ست
و یکماه از ان خوشتر و چهل روز بغایت نیکوتر و پسندیده تر امام جعفر صادق رضی الله عنه
گفته ست ان الله لیتجلی لعباده فی القرآن و احزاب قرآن هفت ست حزب اول سه سوره
ست دوم پنج سوره سیوم هفت سوره چهارم نه سوره پنجم یازده سوره ششم
سیزده سوره هفتم از قاف تا آخر قرآن صحابه برین وجه ختم کردندی و درین باب
لفظ بعض صحابه وارد ست و این بیش از ان بود که اخماس و اعشار سازند و این محدثات

است و نکها بسیارست از محدثات که آن حسن ست چنانکه جماعت تراویح از محدثات امیر المومنین
عمرست رضی الله عنه و بدعتی حسن ست اما نزدیک امام اعظم فعل صحابه هم سنت ست السنة
طریق الحسنا المسلوک فی الدین و هم بدعتها فی شیخت اما بدعتی که سنتی بر ندارد لعد
طعام دست شستن سنت مراد لطافت نست و در اشنان لطافت بیشتر و بر خوان خوردن
بدعت ست و بر سفره سنت بسبب اکرام طعام طعام خوردن در خوان اکرام بیشترست
و هر بدعتی که مقصود سنت زیاده کند حسن ست چون آیه رحمت بخواند از حق تعالی سوال
رحمت کند چون بآیه عذاب رسد استعاذه طلبد و چون بآیه جلال و عظمت باری
تعالی رسد تسبیح گوید که حضرت رسالت چنین کرده باید که قرآن را معرب خواند و اعراب
اد آن ست که حرفها پیدا کند و میان کلمات فاصله نگهدارد و مبهم نخواند و حرفها را بوده
نخواند اما ترديد آنست که چون از آیتی ذوق حاصل گردد آن را تکرار کند و تکرار آیات تحریک
فکرست برای فهم معانی و تنبیه دل برای اقتباس انوار قرآن و حافظ باید که تعهد کند
تا فراموش نکند و گفته مردم از قرآن چیزی فراموش نکند مگر بسبب شومی معصیتی بیان فراموش کردن قرآن
گویند مردی حافظ بود طرفی کودکی بشهوت نظر کرد تمام قرآن فراموش کرد کیفیت
را بر درویشی بگفت آن درویش توبه امر کرد تایب شد در حال قرآن یادش آمد و نسیت
خلق سبب معصیت ست آنم از سر گذشت گذشت زبس گوبه این بلاها هم از ما
نوبت و بد یادیل قرآن غلو نکند و تا دیل را ترک نکرد و بد یا دیل ان مراد نکند والمراد هو
الاعراض علی کلام الغیر باظهار خلل فیه فی اللفظ او فی المعنی و که در خبرست ان المراء فی
القرآن کفر یعنی این دو مار امسکنند کننده کاذب ست که در حالت تناقض صدق بر دو
قضیه محال ست و بعضی آیات را با بعضی معارضه نکند چنانچه ما اصابک من حسنة فمن
الله و ما اصابک من سیئة فمن نفسک و قال الله تعالی قل کل من عند الله چنانکه یک آیه
دلالت میکند که شیطان از ملایکه بود و دوم آیت دلالت میکند که از جن بود ملک دیگرست
وجن دیگرست که در میان جن توالد و تناسل ست چنانکه خلقت در میان ملایکه نیست و خلقت
جن بفعل ایشان نیست چنانکه خلقت انسان اما خلقت ملایکه بابداعست چون خلقت عقل
و نفس و گفته اند دلو دو نوع جنی و انسی و ملایکه کذالک باید که از خود تفسیر نکند که من فسر القرآن
برایه فقد کفر و چون خواهد که قرآن یاد گیرد زیاده از پنج آیه یاد نکند افضل آنکه برای حفظ پنج آیه

است و بحکمان

است و بحکمان آیه منزل شده است و مستحب ست که اتمام ختم در اول شب تا آخر شب باشد و اهل
خود را جمع کند و میان ایشان ختم کند که وقت نزول رحمت ست و بعضی گفته اند که مستحب آنست که
در رکعتین سنت صبح تمام کند و یا در رکعتین سنت فجر و دعا وقت ختم قرآن غنیمت بندارد که آن
مستجاب ست و هر که وقت تمام شدن ختم حاضر شود چنانستی که وقت قسمت غنیمت حاضر شده است
یعنی البته او را اجری نصیب شود و بزرگی گفته است اگر علم مطلوب داری بدریای قرآن غواصی کنید
فان فیه علم الیقین الاولین و الآخرین و امیر المومنین علی کرم الله وجهه فرموده ست هر که قرآن
فهم کرده است او تفسیر جمیع علوم ست و مستحب ست بکاه اگر گریه نمی آید
بزرگترین مصیبت ماست بیت مانع گریه جز قساوة نیست ۰ از قساوت بتر شقاوه
نیست ۰ اگر مقتدی در نماز آیتی تامل میکند و امام آیتی دیگر میخواند و مقتدی از قرائت
امام غافل ست این وسواس ست و حضور آنست که دل هم در آن مشغول باشد که
جوارح مشغول ست و هر که با قرآن مجالست کند البته پیدا شود در وی تغیری بزیاده یا نقصان
کما قال الله تعالی و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمومنین و لا یزید الظالمین
الا خسارا اما باید که زبان پند دهنده باشد و عقل بیان کننده و دل پند گیرنده هر که
دل مجرد شده باشد از جز خدای تعالی او را هر بار از تلاوت مطلعی جدیدی ست ان الله
تعالی لیتجلی لعباده فی القرآن و معرفت قرآن موقوف ست برین وصول اضمار قوله تعالی
و آتینا ثمود الناقة تبصرة فظلموا بها ای آیة مبصرة فظلموا بها ای ظلموا انفسهم بقتلها الکفور
هر که بظاهر ترکیب عربی نظر کند گمان نبرد که مبصرة صفت ناقه ست یعنی این ناقه بینا
بود نابینا نبود و این چنین نیست بلکه صفت لفظ مضمر ست ای آیة مبصرة و قوله تعالی
ضعف الحیات و ضعف الممات یعنی ضعف عذاب الاحیاء و ضعف عذاب الاموات
یعنی دو چند عذاب اهل حیات را و دو چند عذاب اهل ممات را درین آیه عذاب و اهل
مضمر ست و تجعلون رزقکم ای شکر رزقکم قوله تعالی ما اصابک من حسنة فمن الله ای
یقولون و اگر نه این آیه مناقض این آیه میشود که قل کل من عند الله دوم منقول منقلب
قوله تعالی و طور سینین مراد طور سینا ست و جای دیگر سلام علی الیاسین مراد این
ازین الیاس ست و بقول ادریس و در مصحف ابن مسعود ادریسین ست افتاده است
سیوم موخر داشتن قوله تعالی و لولا کلمة سبقت من ربک لکان لزاما و اجل مسمی تقدیر

مجالست قرآن

معرفت قرآن

تقدیر کلام همچنین است ولولا کلمة واجل مسمی لکان لزاما واکر همچنین نبودی اجل را قضیب
بودی چنانکه لزاما عطف بر لزام واجل بر لزام عطف نیست دیگر لیستلونک کانک حفی
عنها ای لیسالونک عنها کانک حفی دیگر قوله تعالی لهم درجات عند ربهم ومغفرة ورزق کریم
کما اخرجک ربک من بیتک یعنی غنیمتها ترا است که بانشراح دل بیرون آمده بودی
ومنافقان کاره بودند پس این غنیمت ترا باشد دیگر ام خلقوا من غیر شیء ای من غیر خالق
دیگر قال قرینه هذا ما لدی عتید مراد ازین قرین ملک موکل است وقال قرینه ربنا ما اطغیته
مراد ازین قرین شیطان است چهارم ابهام است چنانکه امت معنی این بر هفت
وجه آمده است اول جماعت چنانکه وجد علیه امة من الناس ای جماعة دوم متابعان
انبیا چنانکه کنتم خیر امة سیم مردی که جامع خیرات باشد چنانکه ان ابراهیم کان امة چهارم
دین انا وجدنا آباءنا علی امة پنجم زمان چنانکه الی امة معدودة ای زمان ششم قامت چنانکه
حسن الامة ای حسن القامة هفتم کویند هذه امة زید ای ام زید وابهام در کلمه
باشد چنانکه کذشت ودر حروف بود فاثرن به نقعا فوسطن به جمعا اول کنایت است
از مغیرات فوسطن به مراد جمع مشرکانست دوم فانزلنا به الماء یعنی سحاب
فاخرجنا به ای الماء پنجم تدریج در بیان چنانکه اول کفت شهر رمضان الذی انزل
فیه القران وبیان نکرد که نزول در شب بود یا در روز بعده کفت انا انزلناه فی لیلة
القدر المبارکة تا اینجا نیز روشن نشد کدام شب بعده فرمود انا انزلناه فی لیلة
القدر وهر که بظاهر عربی بسنده کند چنانکه میان خلق مشهور است ودر جمیع احوال
یک معنی استعمال کنند قران را برای خویش تفسیر کرده باشد واوب در عمل دلیل
قبول عمل است وآنچه در حدیث انزل القرآن علی سبع احرف مراد این است فصل
امر است ودیکر نهی پس الکاه جدل است پس وعد و وعید وقصص پس مثل است
کفته اند با ادب علم حکمت وبعلم عمل صحیح میشود وبعمل حکمت بدست میاید
وبحکمت زهد درست میکردد وبزهد ترک دنیا میسر شود وبترک دنیا رغبت آخرت
زیاده کردد وبرغبت در آخرت مرتبه قرب حاصل آید وعظمت قران بداند تا بعظمت
متکلم برسد که کلام حق تعالی است وقدیم است وصفت وی است وصفت وی قدیم
است چون ذات وی وآنچه بزبان میرود حروف است همچنانکه نام آتش بر زبان راندن

السان است

آسان است هر که است طاقت آن دارد اما طاقت نفس آتش ندارد همچنین معانی آن حروف
که اکر آشکارا شود هفت طبق آسمان وزمین طاقت تحمل آن ندارد کتابت کتاب الله قال الله تعالی
ولیکتب بینکم کاتب بالعدل قال علیه الصلوة والسلام عظموا کتاب الله باید که بخط باریک
وحروف ننویسند که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه مردی را که بخط باریک نوشته بود زده زد
باید که بخط خوب وکشاده ترو خانا نویسد که مستحب است که رسول علیه الصلوة والسلام هر که

بسم الله الرحمن الرحیم

پاکیزه بنویسد حق سبحانه وتعالی او را بیامرزد ومعاویه را کفت رضی الله تعالی
عنه در حالتی که پیش او می نشست که دوات نیکو برسیاه کن وقلم محرف تراش
ومیان با وسین فرق نکهدار ومیم را کور مکن والله پاکیزه بنویس ونون رحمن را دراز
کن ورحیم را خوب بنویس وفرعون پیش از دعوای خدای قصری عمارت کرد وبر در او
نوشانید که بسم الله الرحمن الرحیم بکرو زمهتر موسی علیه السلام مناجات کرده بود
که فرعون اینچنین دعوی میکند برو عذاب نمیشود فرمان آمد که ما را بر نوشته نظر است
ونه نظر بر کفته اوست وحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم قلم بر داشت والسلام
بنوشت وسایه قلم بر نقش اسم الله افتاد این معنی دشوار نمود کتابت ترک کرفت
ونام خدای محو نکند که مکروه است وبسم الله نشستن برای شفا امید است که صحت یابد
لا باس است وبرای تعلیم قران اجرت شرط نکند که رسول الله صلعم از بیع قران نهی کرده است
ثمن آن را قال الله تعالی ولا تشتروا بایاتی ثمنا قلیلا وبیع علم فقه هم ممنوع است
وثمن آن مکروه وفاش کرفتن وقرعه زدن جایز است بیان تاویل تنزیل قال الله تعالی
وما یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم یقولون امنا قال الله تعالی وتلک الامثال نضربها
للناس وما یعقلها العالمون وقال النبی صلی الله علیه وسلم ان للقران ظهرا وبطنا
وحدا ومطلعا بدانکه علم دو نوع است علم ظاهر وعلم باطن وهیچ عاقل علم باطن را انکار
نکند مکر جاهلی که او را بمقامات علما در راسخ ترقی ممکن نباشد وابن عباس رضی الله
عنه کفته است اکر تفسیر آیة الله الذی خلق السموات ومن الارض مثلهن یتنزل
الامر بینهن بکویم مرا سنکسار کنند یا کافر خوانند وهر آینه آن سر تعلق بقواعد دین دارد
وسهل تستری قدس الله سره العزیز کفته است که عالم را دو نوع علم باید علم ظاهر که

علم

که با اهل ظاهر گویند و علم باطن که با اهل باطن گویند و بعضی عارفان گفته اند سر ربوبیت فاش گردن
کفرست گفته اند ربوبیت سری ست اگر ظاهر گردد نبوة باطل شود یعنی او از انبیا و رسل
بی نیاز ست و نبوت را سری ست اگر ظاهر کند احکام شرع باطل گردد و این سخن حق نیست
که سر ربوبیت را با نبوت منافقه نیست که اگر باطن ناقص ظاهر باشد ابطال شریعت
اقتضا کند و اینجا این اقتضا کند که حقیقت عبارت از باطن اما همان نیست که ذکر یعنی سفا
بقی خلق را زیان دارد چنانکه نور خورشید و بوی گل جعل را زیان دارد مثلا چنانکه گویند کفر و زنا
و همه شرها بقضا و مشیت و ارادت حق تعالی ست اگر چه حق ست جماعتی را زیان داشته
ست که این دلیل سفه و نقیض حکمت ست و این زیوندی و جماعتی از اشقیا در انجا
افتاده اند و علومی که علمای راسخ و مقربان حضرت باری تعالی بدریافت آن مخصوص اند
و ایشان از اظهار آن امتناع نمایند پنج نوع ست اول انکه چیزی که در نفس خود دقیق
باشد چنانکه روح انسان بدریافت این مخصوص باشند و با غیر مستحق نگویند چه بر ایشان
فتنه شود بسبب قصور فهمهای ایشان و حضرت پیغمبر را شرح روح مکشوف بود که هر که
روح را شناخت نفس خود را شناسد و هر که نفس خود را شناسد پروردگار خود
را چگونه شناسد بعضی اولیا و علما را نیز مکشوف باشند و لیکن ادب شرع نگاه دارند
و از انکه پیغمبر از ان ساکت باشند دوم انکه ان علم در نفس خود مفهوم
و لیکن ذکر ان بیشتر خلق را زیان دارد و انبیا و صدیقان را از زیان کار نباشد و شب
قدر را که اهل علم فاش نکنند ازین قسم ست و علم قیامت نیز شاید که نیز نزدیک
باشند خوف استیلا یابد و دست از کار باز دارند و دنیا خراب شود سیم انکه برمز
و اشارت گویند تا اثر آن در دل بیشتر باشد که معقول محسوس یا باطن را بظاهر
عبارت کنند چنانکه خوکان را از مرواریدقلاده نکنند یعنی نااهلان را علم نیاموزند پس
خوبی و زشتی خوک محسوس ست و نفاست علم و خساست نااهل معقول چنانکه
در حدیث ست که نمیترسد یکی از شما که سر خویش از امام بر میدارد که سر او چون سر دراز گوش
شود اکنون حقیقت او سر خر نمیشود در لون نه در شکل بلکه مراد خاصیت و معنی ست
و آن حماقت ست که جمع میان اقتدا و امامت محال ست در خبر دیگر ست که مسجد
از آب بینی و بلغم خود چنان گرد می آورد که پوست بر سر آتش و در ظاهر دیده نمیشود که صحن

مسجد

سر خر

مسجد هیچ منقبض نمیگردد و لیکن این کنایت ست که حقیقت مسجد معظم ست و آب
بینی زدن انداختن اهانت باشد و اهانت ضد معنی مسجد است چنانکه آتش ضد پوست
و حق تعالی میفرماید انما قولنا لشیء اذا اردناه ان نقول له کن فیکون ظاهر ست مجمع
ست زیرا که خطاب اگر پیش وجود باشد محال ست که در تکلیف فهم شرط ست
و معدوم را فهم نیست چون فهم نباشد امتثال چگونه تصور دارد اگر بعد از وجود ست
تحصیل حاصل لازم آید آن هم محال ست چه حاجت ست که موجود را گویند موجود شو لیکن
این کنایت است سرعت وجود یعنی چون خواهیم چیزی را موجود کنیم آن چیز در زمان موجود شود
و بی تکلف در انکه تاثیر کنایت بیشتر ست دوم انکه حمل او بر ظاهر ممکن نباشد
و لیکن بروایتی شاید مراد از ان غیر ظاهر بود لقوله تعالی انزل من السماء ماء فسالت
اودیة بقدرها که مراد از آب قرآن ست و از اودیه که بعضی بیشتر احتمال کرده ست
بعضی کمتر و بعضی هیچ احتمال نکرده ست و کفر مثل کف ست اگر چه ظاهر شود و بر سر آب
آید اما ثباتی ندارد و هدایت که مردمان را سود دارد ثابت باشند و جماعتی درین قسم
مبالغه نموده اند و آنچه در آخرت وارد شده ست از میزان و صراط همه را تاویل کرده ست
چون فلاسفه و باطنیه و آن بدعت ست که دران تاویلات روایتی نیامده ست چهارم
انکه مردم چیزی بینند و بر سبیل اجمال دریابند پس از ان بر سبیل تفصیل دریابند بذوق
و حال و این در علم متفاوت باشند اول چون پوست باشند دوم چون مغز چنانکه یکی
مردی را وقت صبح بیند بعده همو را وقت چاشت بیند میان رویت اگر فرقی یابد
یا از دور بیند بعده نزدیک و رویت ثانی مثل اول نباشد بلکه استکمال اول بود چنانکه
وجود عشق مرض پیش از وقوع دوم حال وقوع سیوم پس از گذشتن انکه تحقیق
پیش از زوال پس همچنین از علما چیزی باشد که ذوق شود و کمال پذیرد پنجم انکه
زبان قال از زبان حال عبارت کرده شود بکمال قال الله تعالی فقال لها وللارض ائتیا
طوعا او کرها قالتا اتینا طائعین بفهم خود این نادان تقدیر کند زمین را حیاتی و فهم
آفریده شود تا خطاب با صوب و با حرفی گفته شود و بصوت و حرف جواب باز دهد
و عاقل داند که آن زبان حالت کما و بضرورت مسخر نیست و مضطر ست
بمسخر کردن قال الله تعالی و ان من شیء الا یسبح بحمده نادان گمان برد که در جمادات

حیوانی وعقلی ونطق بصوت وحرف تقدیر کنند با سبحان الله گویند ودانا داند که مراد نطق
زبان نیست بلکه مراد آنست یعنی گواهی میدهم بوجود خالق خویش که او را باقی میدارد چنانکه
گویندگان صفت محکم گواهی میدهد که صاحب او نیکو تدبیر وکامل علم بوده است نزد ان
معنی که لفظ اشهد میگویند برای این حق تعالی گفت ولا تفقهون تسبیحهم کوتاه
بینان اصلا فهم نکنند وعلماء راسخ اگرچه فهم کنند اما کنه وکمال را ندانند ودرین
معنی اصحاب ظواهر وارباب بصایر در علم آن متفاوت اند ودرین مقام خلق را
افراط وتفریط واعتدال است بعضی در دفع ظواهر افراط نموده اند وهمه اهل ظواهر با به
شتر آن تغیر کرده تا باحدی که این آیات را که وتکلمنا ایدیهم وتشهد ارجلهم وقالوا
لجلودهم لم شهدتم علینا قالوا انطقنا الله الذی انطق کل شیء وهمچنین خطاب
که منکر ونکیر ومیزان وصراط ومناظره دوزخیان وبهشتیان در آنچه گویند ان افیضوا
علینا من الماء جمله را بزبان حمل کرده اند وطایفه در لست حتی این راه مبالغه نموده اند یکی
از ایشان احمد حنبل است که تاویل کن فیکون را هم منع کرده وگفته آن خطاب با حرف و
صوت که بر لحظه بعدد هر آفریده از حق تعالی موجود شود واو مطلقا در تاویل بسته است
مگر در سه چیز یکی قوله علیه الصلوة والسلام قلب المومن بین اصبعین من اصابع
الرحمن در ترجمه احیاست که مراد از اصبعین ملک وشیطان است حق تعالی بواسطه
ایشان دلها را میگرداند تا داعیه خیر وشر این دو داعیه را بگرداند وقوله علیه الصلوة والسلام
انی لاجد نفس الرحمن من جانب الیمن ای تنفیس الرحمن واحمد حنبل میداند است
که استوار ونزول واستقرار وانتقال نیست لیکن از تاویل منع فرموده وصلاح در ان
دیده که اگر این در گشاده شود از ضبط بیرون آید واز حد اعتدال بگذرد وطایفه میانه
روی اختیار کرده اند وآنچه بصفات حق تعالی تعلق دارد تاویل کردند وآنچه به آخرت متعلق
بر ظاهر گذاشتند واز تاویل آن خود را باز داشتند وایشان از اهل سنت
اند ومعتزله از حد تجاوز نمودند که رویت وسمع وبصر بودن حق را تاویل کرده اند ودر
معراج هم در معراج هم تاویل گفتند که آن بتن نبود وعذاب گور ومیزان وصراط وجمله
احکام آخرت را تاویل کردند ولیکن بحشر اجساد اعتراف نمودند که بهشت وآنچه در ان است
ودوزخ وآنچه مشتمل است وجسم محسوس الا سوزنده است که پوست نارا بسوزد ونیهار بگدازد

معتزله تاویل کنند

وفلاسفه

وفلاسفه در تاویل بیفزودند وآنچه ازین باب در آخرت آمده تاویل کردند وگفتند دردها
ولذتها عقلی روحانی خواهد بود وحشر اجساد را منکر شوند وگفتند نفوس باقی خواهد ماند
اما در عذاب واما در نعمت تا که بر دور الخشم نتوان دید ومراد از قبور گفتند اجساد است
وقیامت قیام نفس جزوی است از مرکز خود ورجوع بنفس کلی واحیاء موتی عبارت از اصلاح احوال
است بهشت وترقی نفس است در فضای افلاک ودوزخ هبوط اوست در عالم کون وفساد
وعالم طبیعت ومراد از طوفان نوح علیه الصلوة والسلام استیلای جهالت واهل ظواهر
ومراد از سفینه اساس نوح است وآتش ابراهیم خشم نمرود است وذبح اسمعیل
عبارت از عهد ومیثاق است وعصای موسی مراد حجت است انفلاق بحر نشر علم موسی
است وظللنا علیهم الغمام افاضت علم است ومن وسلوی شرایع وحقایق است
وباطنیه نیز تاویل میکنند ومیگویند اذهب الی فرعون مراد نفس اوست فاخلع
نعلیک مراد دنیا وآخرت است والق عصاک یعنی آنچه بجز خدای اعتماد کند ودر حدیث
مراد استغفار است ودر سحرگاه تا بحدی که جمله قرآن را از اول تا آخر تاویل کرده اند ویا جبال اوبی
معه عبارت است از فحول علماء وجن عبارت است از باطن وشیاطین مراد است
از اهل ظاهر وایشان افراط کرده اند وحنابله تفریط وفلاسفه اعتدال میان افراط
وتفریط حنابله پوشیده است انوار نور الهی در یابند پس در سمعیات الفاظی که وارد
شده است نظر فرمایند در صفات آنچه مطابق جلال وکبریای او باشد مقرر دارند وآنچه
مخالف آن بود آنرا تاویل کنند مثلا پیغمبر علیه الصلوة والسلام فرموده است قلب المومن
بین اصبعین من اصابع الرحمن از عقل مفهوم میشود که حمل او بر ظاهر ممکن نیست اگر دلها
تتبع کنند انگشت نیابند پس آنجا مراد روح انگشت است یعنی تقلب دل آن بقوت بالکیت
است از قدرت تا واقعان در تفهیم کمال قدرت عظیم تر باشد وگفته اند مراد الهام و
وسوسه است که خاطری که محرک رغبت است دو قسم است یکی داعی شر یعنی بخیری که زیان
دارد ودوم خیری که در آخرت سود دارد خاطر خیر را الهام گویند وخاطر شر را وسوسه نامند
سبب خاطری که داعی خیر است فرشته است وسبب خاطری که داعی شر است دیو است
ولطفی که دل را قابل قبول الهام فرشته کند توفیق خوانند وقوتی که دل را مستعد قبول
وسوسه گرداند اغواء وخذلان گویند وفرشته عبارت از خلقی است که بخیر و

[illegible]

اقات وکشف حقایق و وعده نیک دادن معروفست که حق تعالی او را برای آن آفریده است
و دلیو عبارت از خلقی است که شر و جهل و امر بفواحش و بر ترسانیدن از درویشی
دهان جالکم قصد خیر کند موصوف است که در دل دو خطره است خطره فرشته و وعده خیر
و تصدیق حق و خطره دیو ترسانیدن از نیکی و تکذیب حق و باز داشتن از نیکی و
میان قبض و بسط و بیم تواند بود که هر دو صفت اوست والله یقبض و یبسط قوله
تعالی رسلا مبشرین و منذرین و اشعریه معروف از سمع مجرد و منکر تلبیس
قدم ایشان را ثباتی نباشد محکمات خود معلوم است و آنچه متشابهات است مذهب سلف
تفویض است و مذهب خلف تاویل موافق محکمات چنانکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده است
ینزل الله کل لیلة الی السماء الدنیا فیقول هل من داع فاستجیب له یعنی خدای تعالی
هر شبی باسمان دنیا نزول فرماید پس گوید هیچ خواهنده هست که ویرا اجابت
فرمایم معنی ینزل چرا نزول رحمت است بر زمین یا نزول جمعی از اشرف ملائکه یا حق
تعالی چنانکه گویند بنی الامیر قصرا اگر چه بانی قصر غیر امیر باشد اما چون بفرمان او ساخته شد بوی
مضاف شود و لفظ نزول در تلطف و تواضع هم کار بندند که جلال و کبریای حق تعالی آن
اقتضا کند که انبساط سوال و دعا در آن حضرت بغایت مستبعد نماید اما چون حق
تعالی با آن جلال لطف فرماید و دعا مستجاب گرداند بنسبت جلال و استغنا نزول
باشد و تخصیص آسمان دنیا غایت است در درجه آخره و تخصیص شب در آنست وجه
اول آنکه طاعت شب از شایبه ریا دورتر است زیرا که کسی بر آن مطلع نیست
دوم دلها در آن وقت صافی تر بود سوم آنکه وقت کاهلی و خوابست و نفس را
در کار دین حظی عظیم نباشد عبادت را تحمل نماید و از لذت جسمانی روی بگرداند
و قال علیه الصلوة والسلام حکایة عن الله تعالی الا طال شوق الابرار الی لقائی و انا
اشد شوقا الی لقائهم لاشد شوقا اشتیاق سبب آن باشد که مشتاق بر
مشتاق الیه اقبال نماید و آن موجود است فاینما تولوا فثم وجه الله و قال علیه الصلوة
والسلام حکایة عن الله تعالی من تقرب الی شبرا تقربت الیه ذراعا یعنی رحمت و نعمت
من بدیشان زودتر از آن رسد که طاعت ایشان بحضرت من زیرا که الهی طاعت
بنده را اقتضا کننده است نه طاعت بنده رحمت را و معنی اشد شوقا همین است که

اقبال

اقبال و توجه من برایشان بر اندازه من است و اقبال بنده بر اندازه او و اقبال من اقبال ایشان
را اقتضا کرده است نه اقبال ایشان اقبال مرا **بیان اذان** قال الله تعالی و من احسن قولا
ممن دعا الی الله و عمل صالحا قال علیه السلام ید الرحمن علی راس المؤذن حتی یفرغ
من اذانه و ید الرحمن از متشابهات است معنی رحمت بمؤذن محیط باشد و در اقامت
چون مؤذن قد قامت الصلوة گوید باید که سامع بگوید اقامها الله و ادامها ما دامت
السموات والارض اولی آن است که اذان و اقامت یک کس گوید و اگر یکی بانگ نماز گوید
و دیگر اقامت گوید باید که باذن اول بگوید و بهر دو اولی بانی مسجد است اگر اهلیت آن
دارد و مستحب است که پیش از صبح بانگ نماز بگوید تا نایم بیدار گردد و متهجد تهجد کند و هر که
را نیت صوم باشد سحور خورد و اول بانگی راست در مسجد در آرد و بگوید اللهم صل علی محمد
و علی آل محمد اللهم اغفر لی ذنوبی و افتح لی ابواب رحمتک و قصه بانگ نماز آنست
که رسول صلی الله علیه وسلم با اصحاب مشورت میکرد که خلق برای نماز چگونه جمع شوند بعضی
بضرب ناقوس اشارت کردند فرمود که رسم نصاری است بعضی بنفخ صور گفتند فرمود
که رسم معان است چنانکه جهودان راست بعضی باتش افروختن دلالت کردند فرمود که
این نیز رسم مغان است چنانکه رای ایشان متفق نشد و شب رسول علیه الصلوة والسلام غمگین
بخفت چون صبح شد عبدالله زید انصاری بیامد و گفت یا رسول الله میخواستم بخفتم مرا خواب
نمی آمد میان خواب و بیداری دیدم که شخصی از آسمان فرود آمد جامه سبز پوشیده و در دست
ناقوسی بود گفتم این ناقوس مرا ده تا وقت نماز بزنم گفت ترا چیزی بهتر ازین دلالت کنم بعده
بر دیوار بایستاد و مستقبل قبله آغاز کرد که الله اکبر الله اکبر تا اشهد ان محمد رسول الله بعده
طرف راست را بگردانید و گفت حی علی الصلوة پس طرف چپ را گردانید و گفت حی علی
الفلاح بعده زمانکی هم مثل آن بگفت و قد قامت الصلوة دو بار بگفت و رسول صلی الله علیه
وسلم گفت خواب تو راست است او را بیاموز بلند آوازی بعده بلال بر بام بلند بر آمد
و بانگ نماز بگفت پس عمر خطاب بیامد رضی الله عنه گفت یا رسول الله من همین خواب
دیدم اما این دو کس سابق شد میآرند که بیست نفر از صحابه این خواب دیدند و یک
شب اگر گویند همه احکام بوحی ثابت شد و بانگ نماز چگونه بخواب ثابت شد جواب
آنست که بانگ نماز هم بوحی ثابت شده زیرا که رسول علیه الصلوة والسلام امر

بیان اذان

بدانکه پیش از صبح اذان گفتن بدعت

قصه بانگ نماز

و موده است لقوله تعالی و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی چه حکمت بود که رسول امامت
نکرد و بانگ نماز نگفت جواب بر دو وجه است یکی آنکه احتیاج شدی بتغییر اذان مشروع داو
زیراکه بایستی که نگوید انی رسول دوم آنکه بانگ نماز گواهی بر رسالت او است اگر او بگفتی کافران
طعن کردندی که محمد صلی الله علیه و سلم دعوی رسالت میکند بعده خود بر خود گواهی میدهد سیوم
آنکه اگر بگفتی هرکه شنیدی اجابت بر و فرض شدی و هرکه بر جماعت حاضر نشدی کافر شدی
زیرا که تارک او بودی و لقوله بعد تهلیل آیست بگوید محمد رسول الله و الله اعلم در سراجی
است که خوردن و خفتن غیر معتکف را در مسجد مکروه است اگر مطلوب خوردن و
خفتن باشد نیت اعتکاف کند و در آید بقدر نیت ذکر و تسبیح گوید و نماز بگذارد و بعد
آنچه خواهد بکند روا باشد نیت جمعه در ترغیب الصلوة است چنین نیت کند نویت ان
اسقط فرض الوقت باداء رکعتی الصلوة الجمعة و در خلاصه است اگر در جمعه نیت فرض
وقت کند برای نماز جمعه درست نباشد و با اهل خویش شب جمعه یار و روز جمعه مباشرت کنند
تا آن متقاضی غسل شود که در حدیث است رحم الله من غسل و اغتسل یوم الجمعة که سبب مانع
از نظر حرام و سبب بعضی و فراغ نفس است و هرکه جامه او پاک باشد اندوه او اندک بود
و هرکه خوشبوی بر خود دارد عقل او زیاده شود و جامه سیاه پوشیدن بدعت است
و صحابه قصه گوی را از مسجد بیرون کردندی و امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه بر نشست
قصه گوی عصا بشکست که نزدیک حجره عائشه رضی الله عنها قصه میگفت و باید که دعا
و زاری بسیار کند وقت طلوع آفتاب و وقت زوال و وقت غروب و وقت بر آمدن
آفتاب امام بخطبه بر منبر و وقت اقامت و وقت استادن امام در نماز جمعه و بعد از
فراغ نماز فاتحه و اخلاص و معوذتین هفتگان بار بخواند تا جمعه دیگر شیطان غالب نیاید
و بود نه نام باری تعالی بخواند و بعده بگوید اغننی بحلالک عن حرامک و بفضلک عمن
سواک و در روز جمعه را از صدقه خالی نگذارد اگرچه نانی و یا دانگی باشد و هرکه یک جمعه فوت
کند نقطه سیاهی در دل افتد و بالای شود و هرکه دو جمعه فوت کند دو نقطه و هرکه سه جمعه
فوت کند تمام دل او سیاه گردد پس در مافات جمعه روشنایی دل زیادت شود
بیان عید قال علیه الصلوة و السلام من احیی لیلتی العید لم یمت قلبه و آغاز تکبیر در عید
فطر از شب عید کنند تا وقت شروع در نماز عید و در عید اضحی آغاز آغاز تکبیر بعد از صبح

ادکند

عرفه کنند تا آخر روز ایام تشریق بعد از هر نماز فریضه و کفر الله بعد نوافل هم بگوید و روز جمعه و فطر در مصلا از روز
تا چیزی نخورد و اگر خرما بخورد فاضلتر باید که در عدد طاق بخورد و در روز عید اضحی نخورد مگر بعد از نماز عید
فاضلتر آنکه از قربانی خورد و وقت قربانی این آیات بخواند ان صلواتی و نسکی و محیای و مماتی
لله رب العالمین لا شریک له و بذلک امرت و انا اول المسلمین اللهم هذا فداء لحمها و دمها
و بدمی و عظمها بعظمی اللهم تقبل منی لما تقبلت من ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة و السلام
و اگر درویش باشد بعد از نماز عید سه بار انا اعطیناک بخواند ثواب قربانی یابد هرکه خواهد قربانی
کند باید که تا ده روز موی و ناخن فرو نبرد دل تشبیه حاجیان و اهل احرام و اگر یکی حاجت
و اشراق معتاد است اشراق در خانه بگذارد و در مصلا برود اما چاشت خواه در مصلای
عید گذارد بعد از نماز عید و خواه باز گردد و در خانه گذارد و ذکر اذکار قال الله تعالی و لذکر الله
اکبر من کل عبادة و قال النبی علیه الصلوة و السلام افضل الذکر لا اله الا الله بدانکه مقصود از
جمله عبادات ذکر است زیرا که نماز که بالاترین ارکان ایمان است همه ذکر است قوله تعالی اقم
الصلوة لذکری و از تلاوت کلام الله مراد ذکر متکلم است و از صوم مطلوب کسر شهوت است
و مفاد دل تا قرارگاه ذکر شود و از زکوة مراد تطهیر دل است از نجاست بخل تا محل ذکر شود
و از حج که زیارت خانه است مراد ذکر خداوند خانه است پس سر همه عبادات ذکر
است و ذکر اصل مسلمانی است و بالاترین ارکان ایمان کلمه لا اله الا الله است این خود
عین ذکر است و دیگر عبادات تاکید این ذکر است و همه طاعات طفیل این کلمه است
و از این نعمت کدام بالاتر که میگوید فاذکرونی اذکرکم مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم و این
یاد کرد بر دوام می باید چنانکه میفرماید الذین یذکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم و ذکر آن
راهی است تا نعمت جنت و ذکر راهی است حضرت عزت قوله تعالی لیس وراء الله
للمنتهی و کمال ذکر آن است که بر دل مذکور بماند چون بدین درجه رسد دیر اکشف گردد
و آنچه خواص حضرت الوهیت است پیدا گردد و احوال عظیم پدید آید و چون با خود آید از
آن حالت بادی بماند و دل او از دنیا سرد نشود و اصل در ذکر حضور دل است و خلوص نیت
و حلو سر از ماسوی الله و اخفا اولی تر است در عاشورا است باید که روز عاشورا را تعظیم دارد
که حمله عرش حرمت او را می شناسند که درین روز نجات انبیا است و خلقت حضرت
جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عرش و کرسی و لوح و قلم و آسمان و بهشت درین روز

ست و قیامت درین خواهد بود و در عاشورا اختلاف ست بر قولی نهم ست و بر قولی یازدهم
و بر قول اکثر علما بر اسم او دلالت میکند بر مسمی خود و گفته اند عاشورا را عاشورا از آن
گویند که ده پیغمبر را درین روز کرامت کرده است آدم و ادریس و نوح و ایوب و یونس و
و یوسف و موسی و عیسی و ابراهیم و محمد مصطفی علیهم الصلوة و السلام قال النبی صلی الله علیه وسلم
من بشرنی بخروج الصفر بشرته بدخول الجنة صفر را از آن جهت صفر گویند که مردمان زرد
میشدند و بشرای الشان زرد میشدند بر انواع معانی ست اول آنکه رغبت او بر جهاد
بود و خلق بیمار میبودند دوم بعد صفر وعده فتح مکه سیوم وعده تحویل قبله بود و در ربیع
الاول سوی کعبه چهارم مبدالت کرد وعده خروج او از دنیا بعد خروج صفر خواهد بود و او از زرد
میشد بود و ماه رجب را رجب خوانند بسبب ترجیب عرب یعنی عرب تعظیم داشتندی
و قال النبی علیه الصلوة و السلام من ادرک شهر رجب فاغتسل فی اوله و اوسطه و آخره خرج
من ذنوبه کیوم ولدته امه نماز لیلة الرغائب اول پنجشنبه که ماه رجب آید روزه دارید
و شب آدینه بعد از نماز شام دوازده رکعت نماز میگذارد و در هر رکعتی بعد از فاتحه انا انزلنا سه بار
و اخلاص دوازده بار بعد الفراغ هفتاد بار بگوید اللهم صل علی محمد النبی الامی و علی آله پس در
سجده رود و هفتاد بار سبوح قدوس رب الملائکة و الروح پس بنشیند
هفتاد بار بگوید رب اغفر وارحم و تجاوز عما تعلم فانک انت العلی الاعظم باز دوم سجده
کند و هفتاد بار بگوید سبوح قدوس ربنا و رب الملائکة و الروح الرغبة العطاء الکثیر
والجمع الرغائب فی الامانی و هر حاجتی که خواهد بعد فراغ نماز لیلة الرغائب روا شود
نماز لیلة المعراج دوازده رکعت ست بیک سلام در هر دو گانه تشهد و در هر رکعت
فاتحه و سوره از قرآن بعد از فراغ سبحان الله صد بار و استغفر الله صد بار و درود صد بار
بعده دعا کند و بامداد آن روزه دارد مستجاب شود و بروایتی شش رکعت ست در
هر رکعتی بعد از فاتحه اخلاص هفت بار بخواند هر حاجتی که خواهد بیابد و در روز بیست هفتم
روزه داشتن هم فضیلت دارد و ماه شعبان را از آن شعبان گویند که خیر بسیار
از آن منشعب ست و در شب برات لوح بگشایند و اسرافیل درو نظر کند و نسخه
سال تمام از وی برگیرد بعده نسخه ارزاق بمیکائیل دهد و نسخه حروب و زلازل و خسف
و صواعق بجبرئیل دهد و نسخه عمل باسمعیل فرشته آسمان دنیا و او بزرگ فرشته

ست و نسخه

ست و نسخه مصائب بملک الموت دهد و بر لوح غیر اسرافیل کسی را اطلاع نیست
و وی را نیز بر همه مکونات و مقدورات اطلاع نیست و در خبر ست سمی رمضان لانه یرمض
الذنوب ای یحرقها طلب رزق حلال فرض ست قال الله تعالی کلوا من الطیبات
ما کسبتم و قال النبی صلی الله علیه وسلم الکاسب حبیب الله مردمان سه نوع اند یکی آنکه غم معاش
او را از معاد مشغول گردانیده ست او از هلاک شده گان ست دوم آنکه غم معاد یعنی
غم آخرت او را از معاش مشغول کرده او از رستگاران ست سیم آنکه بسبب معاد
بمعاش مشغول شده ست این قسم قریب ست باعتدال که بازرگان صادق بهتر ست از
عابد فارغ و صحابه در بر و بحر تجارت کردندی و اگر توکل درست نباشد از شرک خفی خالی
نبود و اگر توکل صحیح بود افضل المکاسب بود و نیت کند در وقت کسب مثلا وقت
درویدن که غله بدرود ایشان بدهد و غله غصب در خانه نیارد که برکت برود یا تلف شود و بر ماده گاو سوار
نشود و بر دراز گوش جفت نراند که هر یکی از انعام برای کاری آفریده شده ست فایده مائده
قال الله تعالی کلوا من الطیبات و اعملوا صالحا قال النبی صلی الله علیه واله وسلم الوضوء قبل الطعام
ینفی الفقر و بعد الطعام ینفی اللمم و علم اکل و شرب مقدم ست بر علم عبادت که قیام عبادت
باکل و شرب ست چنانچه صلوة بطهارت و نان جو سنت انبیاست و در خبر ست که سه چیزاست
که در آن برکت ست بیع بمهلت و قرض دادن و آمیختن گندم بجو و سیر خوردن و
تنگ بند بدن از میده بدعت ست و رسول علیه الصلوة و السلام روا نداشتی که گندم
شسته و بیخته کنند که برکت برود و در شبانه روز دوبار نخورند که اسراف ست و گوشت
خوردن مواظبت ننماید که سبب سقت و قساوة دل ست و در گوشت نشاطی ست چون
نشاط خمر و در ترک گوشت و چربی نیز مواظبت نکند که چهل شبانه روز طبیعت او متغیر
شود و بدخو گردد و خوشترین گوشتها گوشت پشت ست و رسول علیه الصلوة و السلام
گوشتهای شانه و بازو دوست داشتی و قرصهای خرد سازد و آرد بسیار بمالد که در
مالیدن بیفزاید و بر مائده طعام بقدر کفاف نهند که زیاده نهادن و اسراف ست و در
کمتر دنائت و خساست و گفته اند که در طعام حرام بسم الله و الحمد لله نگویند که موجب لعنت است
و اگر گوید کافر گردد و آغاز بنمک کنند که شفاست از هفتاد بیماری و نان را بسیار گرامی دارد که رسول
صلی الله علیه وسلم فرموده ست اکرموا الخبز فان الله انزل من برکات السماء و در لقمه که آدمی

میمون دو صد و شصت صانع عمل کرده است اول میکائیل و آخر خباز و بحکم امر خدا بندد و
بآشکاره بخورد و بخوف برخیزد که نباید که سبب گرسنگان امت محمد علیه الصلوة والسلام
گرفتار شود و با آنکه آلت معصیت گردد و مستحق حساب قیامت شود و گرسنه را بر طعام
تحریض نکند و صاحب طعام را لاباس است چنانکه در قصه خلیل است علی نبینا و علیه الصلوة
والسلام و از طعام دست نکشد با آنکه سیر شده باشد تا جمع دست نکشند چون رسول
علیه الصلوة والسلام در میان طعام خوردی بعد از همه دست کشیدی و تنها بخورد و از سر
طعام برای کلوخی برنخیزند تا بقدر کفاف بخورد با آنکه اقامت نماز گفته باشند مگر آنکه فوت
مگر آنکه فوت جماعت باشد و گوشت پخته را و نان را بکارد نبرد که رسم عجم است و هر دو
از منهیات است بلکه بدندان بشکن ببرد و بخورد که آن گواراتر است و بر یک نوع از طعام
اکتفا کنند و از سر راه بیرون نشیند کسی قیام نکند و طعام یک لقمه از دو بار نبرد و طعام سرد از
از چهار و چهار ازشت که شبع یکی کفاف دو است و انگشتان را بلیسد که در آن برکت
است بعده بمندیل مسح کند بعده بشوید و کاسه را بلیسد که کاسه برای لیسنده خود
استغفار کند و از سور مومن کراهت نکند که رسول علیه الصلوة والسلام لقمه طعام
طعام که افتادی بلکه کردی و بخوردی و بعد طعام کند که سبب صحت تن و جلب رزق
است و خلال نکند بچوب امرود و انار و نی و ریحان و ترنج و گز و گاه و جاروب
که زیان دارد و اگر بر دست او بی و چربی باشد نخسبد که آفتی رسد از شیطان
و دست صبیان اگر آلوده باشد بچربی بشویانند و بعد از خلال دست و دهن سه بار شستن
سنت است و لبهای خود را اگر شوربا خورده باشد با چربی و رسول علیه الصلوة
والسلام بر تری یا دست روی و ساقها را بمالیدی مردی پیش رسول علیه الصلوة
والسلام طعام میخورد بغیر تسمیه یک لقمه مانده بود تسمیه گفت رسول علیه الصلوة
والسلام تبسم فرمود گفت شیطان با تو طعام خورد چون تسمیه گفتی شیطان
قی کرد و در نفخ کردن طعام برکت برود و در گرم خوردن برکت نباشد و بالای شیری
خوردن حرام است و بر داشتن بغیر رخصت صاحب طعام نیز حرام است هدهد و فاخته و قمری
و طاوس لاباس است کرک و خرگوش و زاغ گوشت حلال است و سرکه سودمندترین
خورشها است و خرما و انگور هم نان خورش است هم میوه و دوست ترین طعام نزدیک

رسول علیه الصلوة والسلام کدو بود که آن دل را نرم کند و بوقت ذکر و مغز دماغ بیفزاید و عقل
زیاده کند صحیح و سپاه دانه از همه زردآلو شفتالو سفالی بهتر است و مکر برگ باقلا با پوست بخورد که همان قدر
و علتها و دردها را از اندام او بیرون آید و انگور یکان یکان بخورد که آن گواراتر است و سبب
دل را روشن کند اگر عورت حامله بخورد فرزند خوب صورت بر آید و هیچ اناری نیست
که در آن قطره از آب بهشت نیست و خربوزه اگر بتواند با مغز و پوست خورد و مثل انار است
و مستحب است که انار تنها خورد تا آب بهشت از و فوت نشود و هیچ دانه از و نگذارد که بعد
و قندی مغز پوست هم بخورد که دباغت دهنده معده است و انجیر دل را نرم کند و قولنج را
ببرد و خیار با نمک و خرما با خیار خوردن سنت است و آغاز از فرد خیار کند و در آمدن
میوه بیشتر خورد و در رفتن کمتر خورد و از هر میوه که خورد طاق خورد و رسول علیه الصلوة
والسلام بادنجان خورده است و فرموده که نعم البقلة لبنبوه و زیتنوه و کلوا منه یعنی نرم کنید
و بیا باشید و بخورید و فرموده که بیشتر خورید که اول درختی که ایمان آورد بادنجان بود
و در دل حکمت پیدا آید و دماغ را تر سازد و هر که در مباشرت ضعیف بود و معطل باشد
چند روز نهار بادنجان خام خورد کار او بر آید پیاز و سیر پخته خوردن لاباس است اما خام نخورد که
ملایکه را ایذا کرده باشد و هر که پیاز خورده باشد بالای آن چراغی بخورد بوی پیاز ببرد در
حدیث است هر که گل ببوید و درود نگوید بر من جفا کرده باشد و آب چاه و جوی در شکم
جمع نکند و شب بعد خفتن آب نخورد که معده را سرد کند و از آن علتها خیزد سور مومن
بزرگ جوید خاصه بزرگان که هر که سور مومن بخورد ده حسنه بنام او بنویسند و ریختن
بقیه آب مکروه است و محبوب ترین آبها بخدمت رسول علیه الصلوة والسلام شیرین
و سرد بود این سرد نافع تر است برای تشنگی و باعث تر است برای شکر چون قومی
را آب خوراند آغاز از سران کند و از راست آغاز کرد اند و الکاه چپ باشد او زند سد
مگر باذن آنکه در راست است و خود آخر همه بخورد بعد فراغ از آب خوردن بگوید الحمد لله
الذی جعله عذبا فراتا برحمته و لم یجعله ملحا اجاجا بذنوبنا و در حدیث است که هر که گناه بسیار
دارد باید که خلق را آب شیرین دهد امید است که حق تعالی غفور باید اللباس
قال الله تعالی و لباس التقوی ذلک خیر و ثیابک فطهر و قال النبی صلی الله علیه وسلم ان الله یحب ان یری
اثر نعمة علی عبده و سراویل را ابراهیم علیه الصلوة والسلام پوشیده و وصیت کرد تا او را بشویند

وحسن وحسین وعبد الله جعفر در آب غوطه میزدند و بر ایشان سراویل نبود و دوستترین
جامه بخدمت رسول علیه الصلوة والسلام پیرهن و عمامه سیاه بر سر بسته است و ذیل آن
میانه دو کتف واقتعاط منهی است واقتعاط دستار بستن و زیر کام در آوردن است
و هر که دستار نشسته بندد بدحال و نامراد شود و هر که استاده ازار پوشد مفلس گردد
و اول پادشاه که گلیم پوشیده است سلیمان علیه الصلوة والسلام بود سبب تشبیه بمسکینان
و محبوب ترین رنگها سفید است و سبز روشنائی چشم بیفزاید و رسول علیه الصلوة
والسلام برد سبز پوشیده است پس سبز پوشیدن سنت است و وقت پوشیدن
خدای را یاد کند که در حدیث است که بر بالای جامه آدمیان و متاع ایشان تمتع میگیرند
و پیغمبر علیه الصلوة والسلام چون جامه نو پوشیدی نام خدای بگرفتی و روز جمعه پوشیدی
و اگر از خانه بخانه دیگر انتقال فرمودی شب جمعه کردی و هر که بر دیگری جامه نو بیند بگوید
البس جدیدا وعش سعیدا ومت حمیدا و وقت پوشیدن فاتحه خواند و وقت
پوشیدن ازار سوره فتح بخواند و رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است که
بدترین و شوم ترین مردمان آن است که خود را بزنان مانند کند چنانکه جامه
ابریشمین پوشد یا پیراهن جیب دار یا ازار فراخ پایچه و جامه در نکنند تا پاره
و پیوند نشود و جامه کهنه درویش را بدهد تا در حرز خدای باشد در حالت حیاة و ممات
و بر خود زیاده از یک جفت جامه ندارد و اگر دو جامه بود یکی درویش را دهد و هر بار
که جامه بکشد نه کند به پیچد تا شیطان نپوشد بعضی علما مکروه داشته اند جامه که
قیمت او زیاده از چهل درم باشد و قیمت جامه علما سلف و خیار تابعین میان
بیست درم تا سی بودی و جامه و نعلین سفیان ثوری را قیمت کردند یکدرم
و چهار دانگ شد و در یک نعلین نرود و یک دست از آستین بیرون نیارد و همچنین
بر یک دوش ردا نیفکند و سنت آنست که احیانا پای برهنه برود و در حدیث است
هر که روغن در سر کند اول ابرو و ابرو چرب کند بعده سبلت و ریش بعده سر بعده بر دو
گوش و ناف و زیر هر دو پا و باطن زانوها ضعف را برد و پا بهاد و باب کرم [illegible]
هم دافع صداع است حکیمی ابن [illegible] مجنونی انکار آورد گفت سر را با پا چه نسبت است
حکیم گفت ریش را با حنفیه چه نسبت است و قال علیه الصلوة والسلام من امر علی حاجبیه

المشط عوفی

المشط عوفی من الوبا و وقت محاسن شانه کردن الم نشرح و وقت ابرو شانه کردن بگوید
اللهم زینی بزینة التقوی اللهم انی اسئلک تعجیل عافیتک والصبر علی بلیتک و
خروجا من الذنب الی رحمتک پس موی لب شانه کردن بگوید اللهم عافنا من کل
بلاء الدنیا وعذاب الآخرة بعد از ان ابتدا از بالای محاسن کند از جانب راست
تا جانب چپ پس از فرود جانب چپ تا جانب راست و بگوید اللهم فرج عنا الهموم والغموم
و وسوسة الشیطان سبحان من زین الرجال باللحی والنساء بالذوائب والم نشرح گوید
و این پیش از گذاردن تحیت وضو است و چون در آینه بیند بگوید الحمد لله الذی خلقنی
فاحسن خلقی وصورنی فاحسن صورتی اللهم حسنت خلقی فاحسن خلقی و در حدیث است
که شانه در ریش کردن عقب وضو فقر را ببرد و حد قص شوارب آنست که برابر
لب زیرین باشد تعلیم تقلیم قال الله تعالی واذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن قال
علیه الصلوة والسلام هن خمس فی الرأس الفرق وقص الشوارب والسواک والمضمضة
والاستنشاق وخمس فی البدن الختان والاستحداد والاستنجاء وتقلیم الاظفار و
نتف الابط وقال علیه الصلوة والسلام لابی هریرة قلم اظفارک فان الشیطان یقعد علی
ما طال منها هر که ناخن زیادتی دور کند انگشتان او طرقد و در خبر است هر که خواهد که از
درد چشم و برص و دیوانگی ایمن گردد روز پنجشنبه بعد از نماز دیگر ناخن فرو دارد
و هارون رشید از ابو یوسف پرسید که شب ناخن چیدن شاید گفت شاید گفت
بچه دلیل گفت بحکم حدیث الخیر لا تؤخر و تا جر داشتن تا جمعه دیگر مکروه است و اگر مردی یکی
را گفت موی سر حلق کن و ناخن فرو دار که این سنت است او گفت نکنم با آنکه سنت
است کافر گردد زیرا که بر سبیل انکار گفته است و اطراف محاسن دور کردن و زیاده
روا نیست و اگر چیزی از موی در جوانب یا در میانه بدارد بدعت است و رسم
روافض است زیرا که ابوبکر صدیق رضی الله عنه معاذ را بصد [illegible] فرستاد گفت چون
بفلان دیار برسی با ایشان حرب کن ایشان را فضیانند معاذ گفت ایشان
را چه نشان گفت تارک ستره باشند و گرد برگرد گذاشته و تارک تارک گذشته
شده محاسن در زیر [illegible] ناخن [illegible] کم باشد [illegible] پیر و جوان

تابستان و زمستان اما بدین روزها از نصف ماه تا آخر ماه روز یکشنبه و دوشنبه و سه‌شنبه
موافق سنت و حکمت است قال علیه الصلوة والسلام من احتجم یوم الاربعاء والسبت فاصابه
وجع فلا یلومن الا نفسه و بعد حجامت نشاید که چیزی شور خورند که هم ریش‌ها و دنبلها
پیدا شود و شیر نخورد و آب اندک خورد و مستحب است که بعد حجامت سرکه
خورد یا شیر بنی و غسل بعد حجامت مستحب است اوراد و اذکار و مقصود از اوراد
انس حاصل کردن است با حق تعالی و آن مداومت است و وقت خفتن این بگوید
البته رسول را در خواب بیند اللهم صل علی روح محمد فی الارواح و علی جسده محمد فی الاجساد
و علی قبره محمد فی القبور و وقت آغاز کار بگوید ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیء لنا من
امرنا رشدا و وقت غضب بگوید اللهم اغفرلی ذنبی واذهب غیظ قلبی واجرنی من
الشیطان الرجیم برای قضای حاجت بگوید غیبک بیابک مسکینک ببابک سائلک
ببابک و در وقت خلوت بعد نوافل دست بالا کرده صد بار بگوید یا رب هر چه
بخواهد بیابد و هزار بار بهتر و هر کرا حاجتی پیش آید تکبیر بسیار گوید و الا صد بار گوید
و وقت خفتن بگوید الهی وضعت جنبی باسمک ربی اللهم ایقظنی فی احب
الاوقات الیک واستعملنی باحب الاعمال لدیک و چون غلامی و کنیزی و ستوری
بخرد اول موی پیشانی او بگیرد و بگوید اللهم انی اسألک خیره و خیر ما جبل علیه و اعوذ بک
من شره و شر ما جبل علیه و چون وام ادا کند بگوید بارک الله لک فی اهلک و مالک
و هر که پیش رسول علیه الصلوة والسلام شکایت کردی بدست راست مسح
کردی بعده بگفتی اذهب البأس رب الناس واشف انت الشافی لا شفاء
الا شفاؤک شفاء لا یغادر سقما دعای مسواک اللهم اجعل تسوکی هذا تمحیصا
لذنوبی و مرضات لک یا سیدی و بیض وجهی کما تبیض به اسنانی چون در خانه
درآید بگوید اللهم انی اسألک خیر هذه المنزل و خیر ما فیه واعوذ بک من شر هذه المنزل
و شر ما فیه و در سفر مدام بخواند اللهم احفظنی واحفظ من معی و ما معی اللهم
احرسنی واحرس من معی و ما معی اللهم سلمنی وسلم من معی و ما معی اللهم بلغنی و بلغ
من معی و ما معی بلاغک الحسن الجمیل اللهم انی استودعک نفسی و مالی و اهلی

دولی

دولی برای تشنگی سنگ ریزه بگیرد و سه بار انا اعطیناک بخواند و بران دمد و در دهان
گیرد برای ایمنی از دزدان آیة الکرسی بخواند چون در دهی و یا مقامی درآید بگوید که
اللهم انا نسألک خیر هذه القریة و خیر اهلها و خیر ما فیها و نعوذ بک من شر هذه
القریة و شر اهلها و شر ما فیها و نعوذ بک اللهم انی اسألک من خیارها
واعوذ بک من شرارها اللهم اجبنا الی اهلها و حبب الینا صالحی اهلها والحمد لله رب
العالمین و سلام بر زن جوان دادن دلقیق مکروه است و اگر زنان سلام گویند جواب
بدهد و زال بی شهوت را مصافحه جایز است و چون بانگ فتنه شنود از خانه بیرون
نیاید و سلام بر غایب رساند که امانت است اگر میان مومن درختی یا دیواری
حایل شود سلام گوید که آن موجب رحمت است و معارف را به سلام مخصوص
نکرداند که از علامت قیامت است تعظیم هفت است سلام سنت است قیام در عهد
رسول علیه الصلوة والسلام و صحابه و تابعین نکرده‌اند رسم عجم است اگر در میان قومی رسم
باشد بکنند و اگر نکنند ایذاء مومن میشود پس ابداع آن لازم است و انحنا بدل میکنند
تحیت مغان است مصافحه سنت است و سر انگشتان بگیرد که شبیه برافضیان
است و معانقه مختلف فیه است در بستان فقیه ابو اللیث است که رسول از مکاعمه
و مکامعه یعنی معانقه و تقبیل نهی کرده است بعضی علما رخصت کرده‌اند که رسول
صلی الله علیه وسلم با جعفر که از حبش بیامد معانقه کرد و میان دو چشم او
تقبیل کرد و چون صحابه از سفر می‌آمدند با همدیگر معانقه میکردند و در مصافحه دست
خود نکشد تا او نگذارد و سجده نکنند و در ملاقات برادران کیف اصبحتم
و مرحبا بکم و اهلا و سهلا گفتن سنت است و آغاز سخن بحمد و درود کند بعده
استعاذه و تسمیه بگوید و افضل لغات اختیار کند یعنی عربی و سخن با مفهوم
بگوید و آواز را نرم کند و در نظم و سجع تکلف نکند که رسول علیه الصلوة والسلام
نهی کرده است و در اثنای سخن گفتن هر بار کلمه توحید و درود و استغفار
بسیار گوید خصوصا اگر سخنی و یا مسئله فراموش شود بر رسول درود فرستد
امید باشد که یاد آید و الا ایشان درود عوض آن باشد و اگر خواهد او را چیزی فراموش

نکرده بگوید الحمد لله مذکر الخیر و فاعله و سخنی که تعلق بمستقبل دارد ان شاء الله گوید و کفارت
غیبت استغفار است یعنی آمرزش خواهد برای آنکه او را غیبت کرده است و هیچ چیز
را از مخلوقات لعنت نکند که لعنت کردن مومن چون کشتن او است و لعنت کننده
را در حشر نه شفیع بود و نه شهید باشد و لب باشد که بر مال خود لعنت کند و از آن
برکت برود و اگر کسی را لعنت کند تدارک او آنست که او را دعا کند برحمت و خیر
او و بگوید اللهم اجعلها له رحمة و قربة و فرزندی که از صلب او بود که قذف نگوید
که لعنه دستارکان و برگ درختان و ریگ بیابان گناه نویسند و سوگند بخوراه
کسی و به بیزاری شدن از اسلام و نحو ما نخورد و اگر براستی باشد بزه کار گردد زیرا که
سوگند بغیر خدای خورد از شرک خفی است و اگر بدروغ باشد نیم کفر باشد و از شعر گفتن
پرهیز کند مگر اندکی در حکمت و یاد نصرت اسلام یا در ثنای حق تعالی باشد و رسول علیه الصلوة
والسلام وقتی نظم را از سنن خود کرداینده و خوانده و وقت در آخر شعری الصاق
داده و فرموده انا النبی لا کذب انا ابن عبد المطلب و از قصص و اخبار
گذشته بی تحقیق و ثقه و بغیر اشتباه و اعتبار احتراز کند که ذکر قصص بدعت
است و در ایام فتنه احداث یافته و مجلس را پیش او مدح کند بگوید اللهم اجعلنی
خیرا مما یظنون واغفر لی ما لا یعلمون ولا تواخذنی مما یقولون فانک تعلم و هم
لا یعلمون مستحق تشمیت وقتی باشد که عاطس حمد گفته است و عمر رضی الله عنه
با عاطسی گفت یرحمک الله ان حمدت الله و درود گفتن در عطسه و تشمیت
آمده است و در تشمیت زن جوان است اختلاف و قال النبی صلی الله علیه وسلم من عطس
العاطس بالحمد امن من الشوص واللوص والعلوص یعنی هر که حمد گوید پیش از حمد عاطس
ایمن گردد از درد دندان و درد گوش و درد شکم و هر که عطسه زند باید که خود
حمد گوید و شنونده یرحمک ربک گوید و عاطس یغفر الله لی و لک گوید و خواب
چنان کند که مرده را در لحد نهند و کف دست راست بزیر رخساره نهند و چنان
تصور کند که در لحد تنها خفته است و با او کسی نیست و خدای را یاد کند تا آنکه خواب آید
و با وضو بخسپد که روح او را باسمان برند و اذن کرده شود بسجود و خوابی که بیدار است

باشد و در شب

باشد و در شب جزوی از قرآن بخواند مقدار سه آیت و از تسبیح و تهلیل و تحمید لقدر مقدور
بگوید که نایم مثل میت بهر کاری که مقدر است هم بران بیدار شود و سوره اخلاص و معوذتین
بر دو دست دمد بر سر و روی و تمام اندام فرود آرد و هر گاه حاجتی و مهمی پیش آید وقت
خفتن وضو کند دو رکعتین تحیت وضو بگذارد و بر فراش پاک بنشیند و سوره یس
و والشمس و واللیل و والتین با تسمیه بخواند تا هفت شب حاجت او بر آید یا آنچه صلاح
او است در خواب بنماید و بعد وضو این کلمات بخواند رب قنی عذابک یوم تبعث
عبادک اللهم اسلمت نفسی الیک و وجهت وجهی الیک و فوضت امری الیک
والجات ظهری الیک رغبة و رهبة الیک اللهم امنت بکتابک الذی انزلت و
برسولک الذی ارسلت خواب سنت قیلوله قال النبی صلی الله علیه وسلم القیلولة تزید
العقل خواب بدعت وقت نماز خفتن پیش از نماز گذاریدن خواب سبب دیوانگی
بعد نماز دیگر اگر هشیار برخیزد عجب بود خواب سبب عقوبت نماز خفتن ناگذاریده
خفتن خواب سعادت نماز خفتن گذاریده خفتن خواب غفلت صبح دم خفتن
که رسول علیه الصلوة والسلام وقت صبح فاطمه را دید گفت برخیز که در این وقت
چه قسمت کنند عافیت و خوی نیک و برکت خواب سبب درویشی بعد از نماز بامداد
خفتن است چون آفتاب بلند بر آید خواب عزت در مسجد خفتن است خواب
ندامت در مجلس علم خواب کرامت خواب بیماران است خواب عبادت خواب
عالمان و روزه داران است خواب راحت در سجود است و در مفتاح ذکر رسول علیه
الصلوة والسلام نهی کرده است از خفتن پیش از ادای عشا و از سخن گفتن بعد از
ادای عشا و عمر عبد العزیز خلیفه را بعد از نماز خفتن عیان بگرفتند سخن نگفت
تا صبح تا از کتاب منهی نکند تشود بالانکه تعریف نفس مباح است و قیلوله کردن
بغیر قیام شب چون سحر خوردن است بغیر صیام قال النبی صلی الله علیه وسلم الرؤیا
الصالحة جزء من ستة واربعین جزءا من النبوة ایام نبوت بیست و سه
سال بود و پس از شش ماهی جزو از نبوت است از آنجمله ابتدا شش ماه
وحی بخواب می آمد و خواب صالح سه قسم است یکی آنکه در تاویل و تعبیر محتاج نباشد
چنانکه خواب ابراهیم که انی اری فی المنام انی اذبحک فانظر ماذا تری دوم تاویل

محتاج بود و بعضی آن خواب چون خواب یوسف علی نبینا علیهم السلام انی رایت
احد عشر کوکبا والشمس والقمر رایتهم لی ساجدین سیوم انکه تمام محتاج بتاویل بود
چنانکه خواب ملک مصر که انی اری سبع بقرات سمان یاکلهن سبع عجاف الآیة و خوابی
که آن را تاویل راست باشد و اگر آن ظاهر گردد مومن و کافر را بود چنانکه زندانیان
اما احدکما فیسقی ربه خمرا واما الآخر فیصلب فتاکل الطیر من راسه و آنکه بنظر نفس
باشد موید بتاویل نی موئید بود بنور الهی جز مومن یا ولی یا نبی را نباشد تا
رویا صالح بود علی الاطلاق و یک جز از چهل شش جز و نبوت بود و کافر را هیچ
جزو نباشد رویا دو نوع باشد رویا صالح و رویا صادق و رویا صالح نباشد مگر از مومن
و رویای صادق مومن و کافر را باشد و آنچه غیر صالح و صادق باشد چون اضغاث که تعلق
بر وسواس شیطانی و هوای حس نفسانی باشد خیال آن را نقشبندی مناسب
کند و در نظر نفس آرد و از تعبیری نباشد خوابهای آشفته و پریشان بود از آن
استعاذ آن واجب بود و با کس نگوید واقعه سیم نوع است واقعه روحانی عام باشد مثل خلاسعه
در بیان که بسبب افراط ریاضت و کثرت مجاهدت و غلبات روحانیت ظاهر شده
باشد واقعه روحانی خاص مومنان را باشد فرق میان خواب و واقعه از دو جهت
است ٭ یکی از صورت دوم از معنی صورت واقعه آن باشد که میان
خواب و بیداری بیند یا در بیداری بیند و از معنی آن باشد که از حجاب خیال برون
آمده باشد و حتی حرف شده چنانکه روح در مقام تجرد از صفات بشری مجرد گشته
آن شود و واقعه روحانی بود و اگر نظر روح موید بود بنور الهی آن واقعه ربانی بود که
المومن ینظر بنور الله و خواب آن باشد که حواس کلی از کار افتاده بود و خیال در کار آید
در غلباب مغلوبی حواس خبری در نظر خیال آید و آن بر دو نوع است یکی اضغاث
دوم احلام چنانکه مذکور شده و هر صفت در واقعه مصور نماید از غضبی و شهوانی
صفت حرص بصورت موش و مور نماید و یا بصورت دیگر حیوانات حریص و صفت
بخل بصورت سگ و موزند و صفت حقد بصورت و صفت کبر بصورت
پلنگ و صفت غضب بصورت یوز و اگر صفت سبعی غالب بود از هر دو
نوع سباع در نظر آید و اگر صفت شیطانی غالب بود صورت شیاطین و غیره

در نظر آید

در نظر آید صفت غدر و مکر و حیله ظاهر شود و صورت روباه و خرگوش و شغال نماید اگر
مستولی بیند داند که از صفات غالبه است و اگر مسخر و مغلوب بیند از صفت نا
غالبه است و اگر تبدیل صورت بیند از تبدیل صفات است و اگر منازعت بیند
از معانده و مجاهده است و اگر آب صافی و روان بیند و چشمها و حوضها و جویها و دریاها
و سبزهای خوش و روضها و بستانها و قصرها و بناهای صافی و جواهر نفیس و ماه
و ستارها و آسمان صافی آن همه صورت صفات و مقامات قلبی است و اگر الوان
باهم است و علمهای نامتناهی و طیران و معارج و طی زمین و آسمانها و رفتن بر هوا و
عالم برزخ و بیچونی و کشف معانی و علوم لدنی و ادراکات بی آلت و تجرد از جسمانیت
و روحانیت این جمله از صفات روحانی است و نمایای روح اگر مطالعه ملکوت و
مشاهده ملائکه و هوا و عرش بهشت و دوزخ و افلاک و عرش که راس ملکوت و اشیا
است در نظر آید در سلوک صفات ملکی است و حصول صفات حمیده و اگر در مشاهدات
انوار غیب الغیب و مکاشفات صفات الوهیت و الهامات و اشارات و تکلیفات
و تجلیات صفات ربوبیت در مقام فنا و لقاء و وصول و تخلق باخلاق حق است
و هر که خواهد که جمال حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم را در خواب بیند باید که درود بسیار
گوید و این دعا بخواند اللهم رب البلد الحرام والشهر الحرام والحل والحرام والرکن والمقام
اقرء علی روح محمد منا السلام دیگر هر که تا این سعادت بخواب بیند شب از نماز خفتن
رکعتین بگذارد و در هر رکعتی بعد از فاتحه اخلاص هفت بار بخواند چون سلام دهد در سجده
رود هفت بار استغفار و هفت بار درود فرستد و دست بر دارد و بگوید یا حی یا قیوم
یا ذو الجلال والاکرام یا ارحم الراحمین یا رحمن الدنیا والآخرة و رحیمهما یا اله العالمین الاولین والآخرین
یا رب یا رب یا رب یا الله یا الله یا الله بعده بر فراش پاک به پهلوی راست مستقبل
قبله بخسپند و صلوة گوید و در صلوات گفتن در خواب برود البته جمال جهان آرای حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم در خواب بیند و دیدن حضرت علیه الصلوة والسلام حق است
و این را منکر نشوند مگر منکران و مبتدعان و شیطان بصورت رسول علیه الصلوة والسلام
و انبیاء و ما تقدم و کعبه و انوار علوی نتوانند شد و برای دیدن جمال آن حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم این درود آمده است اللهم صل علی محمد عبدک و نبیک و حبیبک و رسولک

النبي الامي وعلى آله اللهم صل على روح محمد في الارواح وصل على جسد محمد في الاجساد وصل على قبر محمد
في القبور وصل على تربت محمد في الاتراب **در بشارات است** حديث اتفاقي اذا
رأى احدكم ما يكره عليكم فليتفل ولا يحدث به الناس ودر حديث ديگر است اذا رأى احدكم
الرؤيا يكرهها فليبصق عن يساره ثلاثا وليستعذ بالله من الشيطان الرجيم ثلاثا وليتحول
من جنبه الذي كان عليه ومعبر بايد كه تعبير نيك كند چنانكه عوريني گفته مت رسول گفت
عليه الصلوة والسلام در خواب ديدم كه تير خانه من شكسته است رسول عليه الصلوة والسلام
فرمود غايب تو سلامت خواهد آمد همچنان شد بعده با ابو بكر وعمر گفت شوهر تو خواهد مرد
همچنان شد ورسول فرموده است هر كه مراد خواب بيند اميد باش كه در بيداري نيز
بيند ووجه صالح براي دفع خواب ها آنست كه اين شعر بن گفته است در بيداري از
خداي تبرس وآنچه بخواب بيني بدان التفات مكن **سفره سفر باطن نبوي دل** سوي
حضرت رب العالمين است وسفر مردان دين است كه بحق در خانه باشند وبدل در فردوس
اعلى كه عالم ملكوت دل عارفان است **در حديث است** كه هر كه بكريزد بسبب سلامتي دين
خويش از زميني بزميني اگر چه قدر يك بدست بود مستوجب بهشت گردد وآنجا رفيق ابراهيم
ومحمد عليهم الصلوة والسلام باشد چون رسول صلى الله عليه وسلم از دشمن ترسيدي
گفتي اللهم انا نجعلك في نحورهم ونعوذ بك من شرورهم وذكر خداي وقت سوار شدن
اگر فراموش كند شيطان باو نشيند با او بگويد سرود گوي واگر نه داند بگويد آرزوها
در خاطر بگذران پس بايد كه در سوار شدن وفرود شدن غافل نباشد وبغير اذن مادر
وپدر واستاد سفر نكند كه بركات سفر از دست فوت شود وتنها سفر نكند كه شيطان با تنها
است مگر آنكه صوفي باشد چون سوار شود بگويد بسم الله وچون سوار شد بگويد الحمد لله
وچون اسپ روان شد بگويد سبحان الذي سخر لنا هذا وما كنا له مقرنين وانا الى ربنا
لمنقلبون اي مطيعون واصله من القرآن يقال فلان اقرن فلانا اذا اطاق في القراه
وقيل وما كنا له مقرنين يعني ما را قرين اين ستوران كردانيد وزيادة بار نكند وسه نفر
سوار نشود بر يك مركب كه اهل ايشان ومركب را كرسي نسازد براي حكايات كردن يا براي
انتظار كسي بلكه فرود آيد كه حق تعالى او را براي سواري وبار آفريده است نه براي چيزي
ديگر وبر مركب تتوس التقديم نكند مگر باذن او وبهترين رفيقان چهارند در حديث است كه

صاحب

صاحب مركب آهسته رود وفرود كام امير است بر صاحب مركب تندرو وبلكه بر همه مسافران
كه بر قدم ضعيف ترين ايشان بايد رفت وبر اسب برگ نخسيد كه بر پشت مركب خفتن
رنجش او بود وطعام تناول نكند تا محتاجي راه نديد در حديث است كه ملائكه صحبت نكنند
بجماعتي كه ميان ايشان سگ بود يا جرس كه جرس مزمار شيطان است در خبر است كه هر كه
چهار ركعت نماز بگذارد ودر هر ركعتي فاتحه واخلاص يكبار بخواند بعد فراغ بگويد اللهم اني
استودعك نفسي ومالي واهلي وولدي حق تعالى او را اموال واولاد او را نگاه دارد
واحوال او را اصلاح آرد چون رسول عليه الصلوة والسلام كسي را وداع كردي اين گفتي
زودك الله التقوى وغفر ذنبك ووجهك الى الخير حيث توجهت وميان لسن بيت
صوفيه است ودر خبر است وقت بيرون آمدن يازده بار سوره اخلاص بخواند حق تعالى
از همه سرهاي سفر او را نگهدارد ودر همه خيرها روزي او كند ومستحب است پاس داشتن نوبت
دو دلستان آنكه چون در شهري اول سركه وپياز آن شهر بخورد تا آب وهواي آن زيان
ندارد وسوره يس بهيت كم شده بخواند ودو ركعت نماز بگذارد ودر ركعت اول بعد
فاتحه والضحى ودر دوم الم نشرح بعد سلام دست بردارد وبگويد اللهم يا رادي ارد علي
ضالتي وبرادني آن روز روزه دارد پس از آب خوردن سه بار بگويد انا لله وانا اليه
راجعون وبرداي در حال وضو سازد وروي بقبله آرد پس هفت فاتحه بخواند بعد هر باري
يازده بار والعاديات بخواند چنانكه بيفتاد وهفت بار شود بعده اين دعا بخواند اللهم يا
واحد يا واحد اردد علي ضالتي كي يملني تمليخا مكسلمينا تبونس كشفوطط آذر فطيونس
كت فطيونس يوانس يونس الهي لحق نبيك المبعوث في آخر الزمان محمد مصطفى صلى
الله عليه وسلم ياذا الجلال والاكرام برحمتك يا ارحم الراحمين صم بكم عمي فهم لا يعقلون واز علما
منقول است كه اسامي اصحاب كهف در گوشه كشتي نويسد غرق نشود كشتي ودر قبضه
كمان نويسد تير راست رود وبر كاغذ نويسد در ميان مال خود نهد آن مال در امان
حق تعالى باشد وبر كاغذ بنويسد بر ران راست بندد در راه رفتن مانده نشود
بايد كه با وضو باشد وچون رنج ولادت سخت شود بر دو سفال آب نارسيده بنويسد
وبگويد تا بر زمين نهد وبر بر ودست خود قوت كند تا بشكند حمل بنهد وبعضي گفته
اند بر كاغذ بنويسد وبر جامه بپيچد ودر ران چپ بندد خلاص شود ودر هدايه آورده اند

که برآهل خانه سنت موکده است اگرچه سنگی باشد و رسول علیه الصلوة والسلام چون در
مدینه آمدی گوسفندی یا ماده گاوی یا شتری قربان کردی صحاب اصحاب قال
الله تعالی فاصبحتم بنعمته اخوانا قال النبی صلی الله علیه وسلم المؤمن الف مالوف ولا خیر فیمن
لا یالف ولا یولف مجالست و مصاحبت با خلق شفقت و مصاحبت و مناصحت فاضلتر است
از خلوت و عزلت برای نوافل و در اجر عظیم تر است هر که او را ستم کند یا جفا گوید یا رنج
رساند از و عفو کند و طمع سلامتی نکند از ایذای ایشان که این محال است که حق تعالی زبان
خلق را بر خود نه بسته است بر دیگری چون خواهد بست و بدی یکی از سفها احتمال کند ثواب
ده نیکی یابد و در حدیث است که هر که برای بر آمدن حاجت برادر مومن سعی کند که در آن
رضای حق تعالی هم باشد و صلاح او پس چنان است که حق تعالی را هزار سال خدمت کرده
باشد کر اصلا معصیتی در وجود نیامده باشد و در حدیث است دوستترین مردمان نزدیک
باری تعالی کسی است که از و نافع ترین خلق باشد و هر یکی را بقدر منزلت او اکرام نماید اگرچه
کافر باشد زیرا که حق سبحانه تعالی و بیخ کافر را در کار یکه ظاهر خیر باشد و نماید ضایع نکند اما
بنده رسته و اما بفراغ دست و اما بشادی عن ابن عباس رضی الله عنهما قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان الله عز و جل یامر بالکافر السخی الی جهنم فیقول لمالک خازن النار
عذبه و خفف عنه العذاب علی قدر سخاوته الذی کان فی دار دنیا و از مجالست اولاد ملوک
و ابنای اغنیا و بسیار نظر سوی ایشان احتراز نماید که آن فتنه است و با اهل فسق بکشاده
روی نظر نکند و ملاقات نکند و با کافر و مبتدع وقت ملاقات منقبض باشد و حواله
کار فاسق بخدای نماید و با ظالم در کار او موافقت ننماید و بر و سلام کردن نرود و از
مخالطت او حذر نماید و الاقربین او بود و در دوزخ و اولاد رسول علیه السلام الصلوة را
اکرام نماید و در اجابت ایشان سعی نماید و بدل و زبان ایشان را دوست دارد و در جمیع
امور ایشان را بر خود تقدیم کند و از پیران مسلم شرم دارد بسبب قرب زمان ایشان
بعهد رسول الله صلی الله علیه وسلم و بر ضعیفان رحمت کند و ابتدای زیارت از
کسی کند که در سن خوردتر باشد بسبب قلت صبر و سرعت جزع و در آثار است هر که
غنی را اکرام کند و فقیر را خوار دارد ملعون باشد و ظالم را یاری کند بمنع کردن از ظلم
و مظلوم را بدفع کردن ظلم از و مواخات موالات قال الله تعالی لو انفقتم ما فی الارض

جمیعاً

جمیعا ما الفت بین قلوبهم قال النبی صلی الله علیه وسلم من اراد الله به خیرا رزق الله
خلیلا صالحا فاضلترین خصال مومن دوستی برای خدای و دشمنی برای خدای است
و در حدیث است که اکثروا من الاخوان فان ربکم حیی کریم یستحیی ان یعذب عبده
بین اخوانه یوم القیمة و نیز در حدیث است که آشنایان بسیار گیرید که هر یکی را در جه
شفاعت است روز قیامت در حدیث است که سه خصلت است که مصفا گرداند
دوستی برادران چون ملاقات شود سلام گوی و در مجلس او را جای بدهی و نوسع
کنی و به بهترین نامها او را بخوانی و در هر چیز که از روی شرع مباح است با دوستان موافقت
نماید و در خدمت و حرمت بودن و قبول معذرت از دروغ و راست با او معامله کند
و دوست را در طعام و لباس از خود اولیتر داند و یکی از صحابه بر دیگری هدیه فرستاد
گوسفندی او بر دیگری فرستاد تا هفت خانه بگشت تا هم باول باز گشت و دوست صادق
عزیز است از کبریت احمر و در مکروه و محبوب با او شریک باشد و با او تلون نکند یعنی
رنگ برنگ نشود و بهترین ایشان کسی است که ابتدا بسلام او کند و لا باس است که بسبب
ارتکاب گناهی قطیعت کند تا معلوم شود که او از آن گناه توبه نصوح کرد و چون از مجلس
برخیزد سلام گوید که فاضلتر است از سلام اول مردی برخاست و سلام نگفت رسول
گفت علیه الصلوة والسلام چه زود تر فراموش کردی وصیت مرا که هر که مسلم را وقت
بازگشتن از مجلس سلام گوید حق تعالی بعدد هر موی که بر اندام اوست هزار نیکی از
برای او ثبت کند و فرماید که هزار درجه بنام او بر دارد و اهل مجلس او را استغفار
کنند تا قیامت و مکتوب برای دوست مثلا بنویسند که این نوشته است از فلان
بن فلان بسوی فلان بن فلان اما بعد انی احمد الله الذی لا اله الا هو و اصلی علی رسوله
المصطفی و آله و اگر داند بنویسد از احوال خود و اولاد خود و از نصایح و مواعظ و او را
دعا کند و ختم و السلام است و سنت است که بر مکتوب قدری خاک بنشاند تا آنکه بر زمین
که رسول علیه الصلوة والسلام اتربوا الکتاب فانه انجح للحاجة و در بعضی احادیث است
هر گاه سوار اسپ آید یا وام داری باشد هزار بار گوید لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
بر و آسان گردد مجاورت و مشاورت قال الله تعالی و شاورهم فی الامر و قال النبی صلی الله
علیه وسلم لن یهلک المرء و لا یضل عن سواء السبیل بعد المشورة و مشورت با عقلا و حکما

ودبند اگر کند و اگر از ایشان نباید باران مشورت و خلاف قول او کند و در اتفاق با هیچکس مشورت
نکند و نه با حاسد و استخاره را مقدم دارد و قرعه گردانیدن هم آمده و خیر و عافیت و در صلاح
دین از حق تعالی مسالت نماید و در آغاز کارها اعوذ و تسمیه گوید و اگر مراد بر آید بگوید الحمد لله الذی
بنعمته تتم الصالحات اگر کار بر نیاید بگوید الحمد لله علی کل حال ظریف ضیف قال الله تعالی هل اتیک
حدیث ضیف ابرهیم المکرمین اذ دخلوا علیه فقالوا سلاما قال سلام قوم منکرون فراغ
الی اهله فجاء بعجل سمین قال النبی صلی الله علیه و سلم الضیف ینزل برزقه سلاما بنصب گفتند
و ابراهیم برفع و تحیت ابراهیم نکوتر که رفع بر دوام و ثبات دلالت میکند و نصب بر تجدد
و حدوث و ابراهیم بتعجیل آوردن طعام مهمان را اکرام کرد فراغ الی اهله ای روغان بتعجیل
رفت بر اهل بتعجیل طعام آورد و بعضی گفته اند مراد از عجل عجلت ست و آنچه در حدیث
ست که عجلت از شیطانست پنج چیز از آن مخصوص ست اطعام مهمان و تجهیز
میت و تزویج بکر و قضای دین و توبه کردن از گناه و در حدیث ست که حق ضیف
حقی واجب ست بر همه مسلمانان و اگر در حق مهمان بسیار خرج شود اسراف نه پندارد
و آنچه انفاق کند قیمت نکند که آن از بخل ست و آنچه از غیر مقدور باشد خرج نکند که سبب
عداوت مهمان گردد و هر که مهمان را دشمن دارد خدای را دشمن داشته باشد و ضیافت نکند
مگر مومن متقی را با آنکه مالک قوت یک شبه باشد و مهمان را خود خدمت کند و آغاز بچیزی کند
که عزیزترین چیزها باشد نزدیک او و نان را طاق نهند و سنت ست که اول میزبان دست
بطعام کند اگر با مهمان بخورد آخر بار همه دست از طعام بکشند تا ایشان در اکل ترغیب
کنند اگر داند که کاهلی میکنند در رفت و آمدن با مهمان سبقت نماید و وقت رجوع دنبال
و سنت ست که فقیر غریب را سه روز مهمان دارد قال ابو شریح العدوی الضیافة ثلاثة ایام
و جائزته یوم و لیلة و لا یحل لرجل مسلم ان یقیم عند اخیه حتی یاثمه ای یقیم عنده و لا شیء له یقریه
دعوت مرائی و فاسق را با جای که منکره باشد اجابت نکند و طعام بخیل در دست و از جوال
مرد داد و شیر و روغن و خوشبوی و فرش و تکیه و آب زمزم را رد نکند و از میزبان چیزی
نخواهد مگر نمک و برای بیرون آمدن اذن طلبد و اولی آنست که در خانه چیزی بخورد تا در میان
جمع بشره خورده نشود یعنی بغلبه حرص در حدیث ست اگر دو کس دعوت کنند در خانه که رود
در خانه هر که نزدیک تر باشد در خانه او رود و اگر هر دو برابر باشند هر که در محبت و مودت قریب

تر باشد

تر باشد و در ضیافت چنان طعام خورد که در خانه خود میخورد و این انصاف ست و اگر زیاده از آن
خورد این فضل ست و احسان و اگر کم از آن خورد از خیانت و نفاق بود و سنت ست که
بعد فراغ از طعام میزبان را دعای خیر کند دار و جار قال الله تعالی والجار ذی القربی والجار
الجنب قال النبی صلی الله علیه و سلم من آمن بالله و الیوم الآخر فلیکرم جاره و در حدیث ست
که التمس الجار قبل الدار والرفیق قبل الطریق و در حدیث ست که حرمت همسایه
چون حرمت مادر ست و اکرام او آنست که با او مواسات نماید یعنی برابری کند
و او را برابر با خود دارد در آنچه ممکن باشد در قوت و غیر آن روا ندارد که همسایه
گرسنه خسپد و او سیر و در بعضی احادیث حق جوار را واجب گردانیده است
و یکی از رنجانیدن او آنست که بر دیوارش بول کند و یا سگ او را سنگ زند و از اکرام
او آنست که در باب فرزند او لطف کند و روی او بشوید و در سر او روغن کند
و بر سر او دست فرود آرد و بوی دیگ او را نرنجاند با آنکه همسایه ذمی باشد و از
همسایه تحمل کند آنچه از دیگری تحمل نمیکند و معامله با او چنان کند که دوست با دوست
میکند مناکحت قال الله تعالی فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلث
و رباع و قال علیه الصلوة والسلام النکاح من سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی
و سنت در مهر بدانچه حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام فاطمه رضی الله عنها را
بعلی رضی الله عنه داد و آن چهار صد مثقال نقره بود و رسول علیه الصلوة والسلام
نقد بدوازده اوقیه و نیم خواسته است و آن پانصد درم است و سنت ست که دختر
را بحلل و حلی یعنی به پیرایه و جامه خوب آراسته کند و برای نکاح ماه شوال نیک ست
که رسول صلی الله علیه والسلام عایشه رضی الله عنها را در ماه شوال نکاح کرد و هم در
ماه شوال در خانه آورد و کراهه داشتن میان دو عید از شعایر روافض ست و
سنت تزوج آنست که اول حمد خدای گوید و بعده درود بر رسول علیه الصلوة والسلام
فرستد پس چیزی از قرآن بخواند بعده بر مهر مسمی تزویج کند و نثار کردن شکر
و بادام و درم بر سر خاطب سنت ست و در منیة المفتی لا باس ست و تهنیت کردن
حاضران را برای تبرک هم سنت ست و هر زنی را که دو شوهر کرده است در آخرت
هر کدام که او اختیار کند بدو دهند و قیل آخرین را دهند و ولیمه سنت ست قال علیه الصلوة

حقوق جار

نکاح کردن

ولیمه دادن

والسلام اولم ولو بشاة و بکرها و سبب و نان و گوشت هم آمده است و ولیمه را غنیمت دانند که دران
یک مثقال طعام بهشت است و دران طعام دعا کرده اند دو پیغمبر ابراهیم خلیل و محمد رسول الله علیهما
الصلوة والسلام و سنت است که مرد هر دو پای عروس شوید و گوشهای خانه اندازد تا برکت
در خانه در آید و چون خواهد که بر منکوحه خود در آید باید که هر دو نفر یک یک دوگانه بگذارند
بعده مرد موی پیشانی زن بگیرد و بگوید اللهم بارک لی فی اهلی فیما ارزقتني منهم وارزقهم
مني اللهم اجمع بیننا ما جمعت فی خیر و فرق بیننا اذا فرقت فی خیر و چون خواهد که
با او فراهم آید بگوید اللهم بامانتک استحللت فرجها ما مانتک اخذتها فما قضيت شيئا
من رحمها فاجعله بارا تقيا واجعله مسلما سويا ولا تجعل شريكا للشيطان و باید
که مزوج بر برکت دعا کند بارک الله تعالی فی لک و بارک علیک و جمع بینکما و زوجان
باید که علیحده خرقه موجود داشته باشند تا خود را بدان پاک کنند و زنهار بیک خرقه
پاک نکنند که سبب فرقت بینهما گردد و باید که در حالت بالکی مباشرت کنند والا فرزند
بخیل بلکه از اهل شرم آید یعنی آن چنانکه از خود هم دریغ دارد و بگوید اعوذ بالله من
الشیطان الرجیم اللهم جنبنا الشیطان وجنب الشیطان ما رزقتنا اگر فرزندی تقدیر
شده باشد او را شیطان مضرت نتواند رسانید و سوره اخلاص بخواند و نیت
کند که اگر ازین معامله فرزندی نرینه شود او را نام محمد کنم امید باشد که حق تعالی فرزند
نرینه روزی کند و دیگر از آداب آنست که آغاز ملاعبه کند زیرا که وطی بی ملاعبه
جفاست که در حدیث اذا خالط الرجل اهله فلا ینزو الدیک ای چون خروس نشخ
نکند بغیر ملاعبه و لحظ بر شکم او درنگ کند تا او را هم انزال شود و در حدیث دیگر است
اگر پیش از آنکه زن را انزال شود او منقطع گردد تمام روز آن عورت گماهی
آید واندام او گران گردد و بکلی ترک مباشرت نکند که اگر از چاه آب نکشد
تمام آب او برود و چون منی در رحم افتد میگداز و منجوش شد و دوم ماه همه خون میگردد
و بسته میشود سیوم ماه انگور اعضا بیرون می آید اول انگور سر بیرون می آید و
بقولی دل و بقولی دماغ و بقولی جگر چهارم ماه عورت نهانی مرد و زن ظاهر
میشود پنجم ماه استخوان پیدا میگردد ششم ماه صورت تمام میشود هفتم ماه جان
در قالب می آید قال النبی صلی الله علیه وسلم الولد فی الدنیا نور و فی الآخرة سرور

دعای زفاف

استحللت

وقال علیه

منفعت ادعیه

ادعیه تعویض

وقال علیه الصلوة والسلام ریح الولد من ریح الجنة و بزادن دختر شادی بیشتر کند
برای مخالفت اهل جاهلیت و دیگر آنکه حق تعالی او را مقدم داشته است فی قوله تعالی
یهب لمن یشاء اناثا و یهب لمن یشاء الذکور تعویذ و ادعیه تعویض قال الله تعالی
لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته خاشعا متصدعا من خشیة الله وقال النبی صلی الله
علیه وسلم فاتحة الکتاب شفاء من کل داء الا السام هر که از دردی پیش آنحضرت
صلی الله علیه وسلم مینالیدی بدست راست مسح کردی بعده فرمودی اذهب الباس
رب الناس اشف انت و لا شفاء الا شفاؤک شفاء لا یغادر سقما برای که زخم
و کم شده اگر خراو باشد بیاید بی شبه ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة
و قنا عذاب النار بیشتر دعای حضرت رسول صلی الله علیه وسلم این بود دعای دفع
جن و انس اللهم اعوذ بک بعزتک لا اله الا انت الحی الذی لا یموت والجن
والانس یموتون دعای دمل و جراحت که رسول علیه الصلوة والسلام خواندی
در شقاق است بروایت عایشه رضی الله عنها بسم الله تربة ارضنا بریقة بعضنا
یشفی سقیمنا باذن ربنا انگشت شهادت بر زمین نهادی بعده بر داشته
دعای دفع درد هفت اندام و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین فلا حول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم دعای دفع زهر بسم الله خیر الاسماء بسم الله رب
الارض والسماء بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیء فی الارض ولا فی السماء
وهو السمیع العلیم دعای دفع صداع و لا تحلقوا رءوسکم حتی یبلغ الهدی محله
فمن کان منکم مریضا او به اذی من رأسه ففدیة من صیام او صدقة او نسک
ایضا برای دفع صداع و یطوف علیهم ولدان مخلدون باکواب و اباریق و کاس
من معین لا یصدعون عنها و لا ینزفون وقیل نزف الرجل اذا ذهب عقله
دفع درد نیم سر قال رب انی وهن العظم منی و اشتعل الرأس شیبا و لم اکن
بدعائک رب شقیا دعای دفع درد گوش کان لم یسمعها کأن
فی اذنیه وقرا فبشره بعذاب الیم دعای دفع درد چشم لقد کنت فی غفلة
من هذا فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید دعای دفع درد دندان
بخواند و بدمد در حال شفا یابد وهو الذی انشاکم و جعل لکم السمع والابصار

والافئدة قلیلا ما تشکرون دیگر ایها الضرس المضروس انت فی الفم محبوس اسکن
باسمك الملك القدوس دیگر باسمعلوی دیگر نام ابوبکر صدیق بنویسد و در موم گیرد و بر
دندان نهد دعای دفع درد حلق بلغت الحلقوم وانتم حینئذ تنظرون ونحن اقرب الیه
منکم ولاکن لا تبصرون دعای دفع درد گردن انا جعلنا فی اعناقهم اغلالا فهی الی
الاذقان فهم مقمحون دعای دفع درد روی ومن حیث خرجت فول وجهك
شطره دعای دفع درد سینه رب اشرح لی صدری ویسر لی امری واحلل عقدة
من لسانی وسوره الم نشرح بخواند دعای دفع درد شکم رب انی نذرت لك
ما فی بطنی محررا فتقبل منی انك انت السمیع العلیم دعای دفع درد سپرز ان الله
یمسك السموات والارض ان تزولا ولئن زالتا ان امسکهما من احد من بعده انه
علیماً غفوراً دعای درد پهلو الذین یذکرون الله قیاما وقعودا وعلی جنوبهم ویتفکرون
فی خلق السموات والارض ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانك فقنا عذاب النار
دعای دفع درد پشت یخرج من بین الصلب والترائب انه علی رجعه لقادر یوم تبلی
السرائر فما له من قوة ولا ناصر دعای دفع درد زانوان ان ربکم الله خلق السموات
والارض فی ستة ایام ثم استوی علی العرش یغشی اللیل النهار یطلبه حثیثا
والشمس والقمر والنجوم مسخرات بامره الا له الخلق والامر تبارك رب العالمین
دعای درد استخوان واذا رایت الذین یخوضون فی آیاتنا فاعرض عنهم حتی یخوضوا
فی حدیث غیره واما ینسینك الشیطان فلا تقعد بعد الذکری مع القوم الظالمین
دعای دفع درد ساق والتفت الساق بالساق الی ربك یومئذ المساق فلا
صدق ولا صلی ولکن کذب وتولی دعای دفع درد پای الذین یمشون علی الارض
هونا واذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما دعای دفع تب وبالحق انزلناه وبالحق
نزل وما ارسلناك الا مبشرا ونذیرا وقرانا فرقناه لتقراه علی الناس علی مکث و
نزلناه تنزیلا دعای دفع تب نوبت وقل جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل کان
زهوقا وننزل من القران ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین ولا یزید الظالمین الا خسارا
دعای دفع تب ولرزه وانه لکتاب عزیز لا یاتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه تنزیل
دعای آخرین جمعه ماه رمضان لااله الا الاك وبالحق انزلناه وبالحق نزل والله

من ورائهم

من ورائهم محیط بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ فسیکفیکهم الله وهو السمیع العلیم دعای
دفع تب تاریخ هر سه پاره کاغذ بنویسد هر روز یکی را بشوید و بخورد و در روز اول ذلك
تخفیف من ربکم ورحمة روز دوم یرید الله ان یخفف خلق الانسان ضعیفا روز
سیوم الان خفف الله عنکم وعلم ان فیکم ضعفا دعای دفع احتلام انی استعینك
عن الاحتلام واستجیرك من سوء الاحتلام واعوذ بك من ملعب الشیطان
فی الیقظة والمنام دعای محبت مشروع یحبونهم کحب الله والذین آمنوا اشد
حبا لله ولو یری الذین ظلموا اذ یرون العذاب ان القوة لله جمیعا وان الله
شدید العذاب وعنت الوجوه للحی القیوم وقد خاب من حمل ظلما وخشعت الاصوات
للرحمن فلا تسمع الا همسا الم الله لا اله الا هو الحی القیوم یحبونهم یحبونه ان کنتم
تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله دیگر برای محبت مشروع منقول از رسول
علیه الصلوة والسلام اللهم الف بینهما وحبب احدهما الی صاحبه دیگر دفع حساد و
اعدا بسم الله شهد الله قل هو الله ماشاء الله ربی الله حسبی الله توکلت علی الله
لا اله الا الله محمد رسول الله لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم الله لا اله الا هو الحی القیوم
رسول الله اعلم فسیکفیکهم الله وهو السمیع العلیم کهیعص حم عسق لا تحرك
به لسانك لتعجل به ان علینا جمعه وقرآنه ان شر الدواب عند الله الصم البکم
الذین لا یعقلون لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم مهر حاجتی که این هشت زن
را شفیع آرد ان حاجت برآید الهی بحرمت حوا در دل او الهی بحرمت ساره و
محبت او الهی بحرمت مریم و زلیخا و محبت او الهی بحرمت آسیه و محبت او الهی
بحرمت خدیجه و محبت او الهی بحرمت عایشه و محبت او الهی بحرمت فاطمه و درد
دل او و در روی هر حاجتی که بخواند دوست گردد فلما راینه اکبرنه وقطعن ایدیهن
وقلن حاش لله ما هذا بشرا ان هذا الا ملك کریم دعای درد دل ربنا لا تزغ قلوبنا
بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنك رحمة انك انت الوهاب دعای پیش بزرگان
رفتن قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله دعای دفع دشواری هر مهم و برای
گشته شدن والم هزار بار بگوید لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم دعای یافتن گم
شده اصبحت فی جوار الله دعای نصرت یا فتاح رب انی مغلوب فانتصر دعای

خوف و حزن الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون دعای دفع نازونی ایب
وستور افغیر دین الله یبغون وله اسلم فی السموات والارض طوعا وکرها
والیه ترجعون در شرعه و سراجی است که تعلیق و تعوید لا باس است و وقت قربان
و وقت متوضاء رفتن که از خود دور کنند و در زاهدی است که شفاء قران بکار
بستن است نه تنها خواندن که شفای دارد و خوردن نه بکفتن و از شیخ الاسلام
ظهیر الدین المرغینانی منقول است و از علماء دیگر نیز با صحابه از حضرت رسالت
علیه الصلوة والسلام بر که شک آرد کافر گردد و باید که زن و شوهر بر رو باوضو
باشند مستقبل قبله پیش از گذشتن چهار ماه در پهلوی چپ عورت بنویسد
واگر نداند از دیگری بر کاغذ بنویسانند و بر پهلوی چپ او بندد حق تعالی فرزند نرینه روزی کند
ورای ها و میم ها و حرف چشم دار را کور نکنند و مطموس نه نویسد اعوذ بالله من
الشیطان الرجیم لو انزلنا هذا القران علی جبل لرایته خاشعا متصدعا من خشیة
الله وتلک الامثال نضربها للناس لعلهم یتفکرون بسم الله الرحمن الرحیم
ولو ان قرانا سیرت به الجبال او قطعت به الارض او کلم به الموتی بل لله الامر جمیعا
واگر اصلا فرزند نمیشود این دعا را در کاغذ بنویسد و در موم گیرد و در میان
آوندآب افکند بر دو بجای آب را بخورد نو اعوذ بالله بکلمات الله التامات من
شر شیطان و هامة ومن شر کل عین لامة و این را هم گفته اند بسم الله
الرحمن الرحیم وافوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد برای حمل آن زن
را که او فرزند میبارد بمشک زعفران بنویسد و بر بازوش بندد ای شه علامت
وسة اهیا شراهیا و اصباوت یکی قدوس و بغف الکه علامت دلهیفت
بر استجار یا بر مرغ اگر بیندی بشمار و بیضه ماند شد سخن کوتاه و عقیقه
بر قولی سنت است در روز هفتم از تولد یا چهاردهم یا بیست یکم از ببر
دو گوسفند از دختر یکی و استخوان عقیقه نباید شکست و دیگران عقیقه دایه
را دهد و رسول علیه الصلوة والسلام از جهت بنفس خویش عقیقه داده
است و از حسن یک گوسفند داده در حالت ذبح عقیقه گوید اللهم
هذه عقیقة ابنی فلان ودمها بدمه ولحمها بلحمه وعظمها بعظمه وجلدها بجلده
وشعرها

وشعرها بشعره اللهم اجعلها فداء لابنی من النار و ولیمه عرس موکد تر است بعد ولیمه ولادت
بعده عقیقه و بعده ولیمه کلیمه یعنی ختنه تا سه روز پیش نشست بعده منقطع شود و دعوت
قدوم از سفر از مستحبات است باید که نام والد نام پیغمبری بود و تعبید و تحمید در اسما
بغایت پسندیده است و غلام را یسار و رباح و افلح نام و برکت نام نباید کرد که اگر
پرسند برکت در خانه است گویند برکت در خانه نیست و لفظی که در آن ترکیه
نفس باشد چون رشید و امیر از آن هم احتراز باید کرد و میان نام رسول علیه
الصلوة والسلام و کنیت او هم جمع نکند چون محمد و ابو ابراهیم چون فرزند نام پیغمبر و
یا فرشته کرد روا نباشد که بر و لعنت کنند یا دشنام نمایند یا تصغیر یا اهانت نماید
مگر آنکه در مواجهه بگویند تو چنینی و طرف فرزند کسی بدبینی که قهر او بفرزندش
راجع گردد اگر چه بعد مدتی باشد و بر سر یتیم دست فرود آرد و بر سرش روغن اندازد
که این معنی قساوت دل را ببرد و در حدیث است که من و پرورنده یتیم چون انگشت
شهادت و انگشت میانه باشیم در بهشت اگر کسی را فرزند نرینه نمیشود
نیت کند که اگر مرا فرزند نرینه شود محمد نام کنم حق تعالی او را فرزند نرینه دهد و پسر را
باید که با موختن قران و اخبار و مناقب نیک مردان بیاموزاند تا دوستی
پارسایان در دل او نهاده شود و نگاه دارد و از شعرهای که در آن ذکر عاشق
و معشوق و اهل عشق و عشق بازی باشد و باید که با او سخن به هیبت گوید مگر احیانا
و در روز خفتن ندهد که کاهلی بار آرد و از خفتن شب باز ندارد و عارفان
گفته اند چون مصاف وکشت پاک دلت مجو آیینه زان طریق تو بخراز انتظار
بینت مزاوجه مزاوجه یکی از بزرگان بر بدخوئی زن صبر کردی تا بجدی که او را
گفتند تا چند گفت میترسم که اگر بگذارم کسی را خواهد که برنج او صبر نکند
و واجبست که مردمان بر خود ببرد و بگوید که اگر نیک می بودی در صحبت تو این
نیک شدی چون زن قدری در خشم شود و بدخوئی در و غلبه کند کف
دست خویش میان دو کف او برند و بگوید اخرج ایها الرجس النجس الخبیث
المخبث اخرج من جسد اللطیف و لواز و بیرون رود روزی رسول علیه
الصلوة والسلام در خانه فاطمه رضی الله عنها رفت چون رسول را دید آب دیده

کردو کوزه او بشکست رسول علیه الصلوة والسلام بپرسید گفت یا علی سخنی رفت
علی در خشم شد بهفتاد و دو بار کرد او بگشتم تا او از من خشنود شد رسول
علیه الصلوة والسلام گفت اگر علی خشنود نشدی و تو بمردی من بر جنازه
تو حاضر نماز نمیگذاردم که در خشنودی شوهر خشنودی خدای و در خشم او
خشم خدای است و زن را واجب است چنانکه نماز میگذارد و روزه
میدارد و فرج خود را نگاه دارد و اطاعت شوهر کند و باید که مرد را میان اهل
و بیت او هیبت و وقار بود تا ازان ادب گیرند و در حدیث است که عصا بر
میگیرید از اهل بیت خود و تازیانه آویخته دارید آنجا که اهل بیت ببینند و در
تادیب رفق نماید و چون بزند باید باذن شرع و زن را کتابت نیاموزد
درشتی بیاموزد و از قران سوره نور تعلیم کند که در حدیث است قال النبی
علیه الصلوة والسلام لا تعلموا النسوانکم الکتابة ولکن علموا هن سورة النور
و از لباس فاخر دور دارد تا در خانه نشسته باشد و در حدیث است هر که
هر که مزاح کند با زنی که او منکوحه و مملوکه او نباشد بسبب هر سخنی او را
هزار سال در دوزخ بدارند اگر اسب سرکشی کند و بنده بی فرمانی و
بانو و فرزند در گوش او بانگ نماز گویند و از عامه مردمان توقع نفع
نماید به همه مردمان چون داند ابنای شانه اند و تفاوت مردمان عظمت
بنداد و در حدیث است همیشه مردمان در خیر اند تا آن زمان که میان ایشان
تباین است چون مساوات شد هلاک شدند و کسی را بغیر نام او نخواند
که فرشتگان بر و لعنت گویند و بزرگی کفر است اگر پوشیده معصیت
کند بهوار از یان دارد و اگر آشکارا معصیت کند همه را زیان دارد و
سفیان ثوری رحمة الله علیه اگر منکری بدیدی و تغیر آن نتوانستی
خون بول کردی و صلابت بود تا بخلق بدایت دو سیخ نکند و در امر
معروف بجای آوردن از ملامت و شتم و ضرب و قتل نترسد در
حدیث است که مانع نشود یکی از شما را ترس مردمان که سخن گوید بحق
علم خویش که بسبب امر معروف مرا اندازد چنانچه انبیاء دیگر را و مجاهدت
نکند

درخصوص ... حاجی ...

نکند با فاجر که چون گوید از خدای بترس و سخن حق گفتن با امیر جابر غنیمت بود و که این
فاضلترین از جهادست و با هر که گوید از خدای بترس بر و واجب است که روی
بر زمین نهد به نیت تواضع حق تعالی و برای تعظیم اسلام که هر که با مومنی گوید از
خدای بترس او گوید در اصلاح نفس خود بکوش مرا چه میگوئی از سخن
از بزرگ ترین گناهان است پس باید که بتواضع هر چه پیش آید و زکوة
مال بر سلطان ادا نماید و عهده او در گردن او کند که ابن عمر رضی الله عنهما فرموده
است که زکوة مال بر امر رسانید اگر چه ایشان آن را بوجه شراب صرف کنند
و باید که والی را اکرام کند و تعظیم دارد که در حدیث است که هر که امامت سلطان
را منکر شود او زندیق بود قال النبی صلی الله علیه وسلم السلطان ظل الله فی
الارض که مظلومان در پناه اوست او را دعا کند بفلاح و خیر و اگر سلطان
جور کند باید که هر یکی بداند از رعیت که جور او عذابی است که از حق تعالی منزل
شده است بر ایشان جزاهای گناهان که کرده اند که در حدیث است کما تکونوا
یولی علیکم یعنی چنانکه شما باشید حق سبحانه والی بر شما نصیب کند و گفته
اند که اثر عدل والی در مواشی و زراعت و درختان و مکاسب اثر کننده
است و گفته اند ملک بدین بقا یابد و دین بملک قوت گیرد جهد جهاد و قال الله
تعالی وفضل الله المجاهدین علی القاعدین درجة وقال النبی صلی الله علیه وسلم جاهدوا
المشرکین باموالکم وانفسکم والسنتکم و در حدیث دیگر است که جمیع
اعمال خیر بر نسبت جهاد چون موری ست که در دریای عظیم افتد و در حدیث
است که همه لهوها باطل است مگر تیر انداختن و تادیب استاد و ملاعبه با اهل
خویش که این همه حق است قال الله تعالی وتبتل الیه تبتیلا رب المشرق و
المغرب لا اله الا هو فاتخذه وکیلا واصبر علی ما یقولون واهجرهم هجرا جمیلا و
قال النبی صلی الله علیه وسلم ان الله یحب التقی الخفی و تبتل یعنی از همه چیزها پاک
دل گسسته شود همگی خود در تدبیر دنیا مشغول مشو که او کار تو خود راست کند
چون وی را وکیل کردی تو فارغ گرد و با خلق میامیز و در ایشان میاویز
و طریقه صوفیان نیست و این راه نبوی است اما علم و تعلم حاصل کردن راه علماء

امر سلطان ...

ست آن نیز بزرگ ست ولیکن مختصرتر ست بنسبت راه بسوی که آن بغیر واسطه و
تعلیم از آدمیان ست که از حضرت بدلهای ایشان می جهد و تحقیق این راه تجربه و
برهان عقلا معلوم ست باید که هرکه ست بدین التصدیق کند تا کافر نگردد و حصول این
صفت بکشادن روزن دلست که در دل روزنی ست بسوی عالم ملکوت هرکه
خود را ریاضت دهد و دل از دست غضب و شهوت و اخلاق ذمیمه و نابایست
این جهان بیرون بکند و جای خالی و تاریک بنشیند و همت همواره در خلوت
بزبان حضور الله الله الله گوید چنان شود که از خویشتن بیخبر گردد و مکر خدای آن
روزن را کشاده گرداند ارواح ملایکه در صورت های نیکو دیدن گیرد و ملکوت
آسمان و زمین بوی نمایند و بدایت این علوم مجاهده ست و نهایت
مشاهده تا حدی که حقیقت حق بدل او تجلی کند و سری که مطلوب ست
در و کشف شود قال النبی صلی الله علیه وسلم الشیخ فی قومه کالنبی فی امته و
وقال النبی صلی الله علیه وسلم من لا شیخ له لا دین له هرکه مرید کار آخرت و
طالب لقای حق تعالی نیست بخدای و آخرت ایمان ندارد و حدیث نفس و جنبانیدن
زبان بکلمه لا اله الا الله بغیر صدق و اخلاص ایمان نیست و آن قول کسی را ماند
که خرمهره را به از گوهر داند که از گوهر جز لفظ ندانند و حقیقت آن را نشناسد و
با خرمهره الفت گرفته باشد و با گوهر اشتقاق ندارد و پس مانع رسیدن علوم
سلوک ست و مانع سلوک عدم ارادت و مانع ارادت عدم ایمان و هو دل
چون حوضی ست که آب های تیره و پلید از جویهای حواس درو در آید و مقصود
از ریاضت آنکه حوض را خالی کند از آن آب ها تا قعر او پیدا و دو آب لطیف
پاک از آن بر آید و گفته اند ادب بیاموزید و فقه بعده عزلت گیرید و بعمل
مشغول شوید جاهل زود تر معتقد شود و بجایی رسد اما تا عالم نباشد کامل
حال مکمل نگردد و شطحیات در لغت سخنهای فراخ و بی دار گفتن ست طامات
گردانیدن الفاظ شرع ست چنانکه اذهب الی فرعون مراد از فرعون نفس و لیست
ترهات سخن اباطیل چنانکه امر و نهی شرع را گویند برای ضعفاست باید که
از اینها خود را نگاه دارد و تغنی بقرآن جایز ست بلکه مستحب ست مگر نظم آن را نگه دارد و

روزن دل

شیخ در میان قوم

تشنه دل

جاهل زود در رسد

تغنی بقرآن

پس

لیس منا من لم یتغن بالقرآن و ابو موسی اشعری قرآن بغایت خوب خواندی رسول
علیه الصلوة والسلام در باب او فرموده قال علیه الصلوة والسلام ان هذا لقد اوتی مزمارا
من مزامیر آل داود شریعت و طریقت و حقیقت قال الله تعالی جعلناک علی
شریعة من الامر فاتبعها ولا تتبع اهواء الذین لا یعلمون قال النبی صلی الله علیه وسلم
الشریعت اقوالی والطریقت افعالی والحقیقت احوالی الشریعت وضع الالهی ثابت
بالوحی اما تحقیقا کالکتاب والسنة واما تقدیرا کالاجماع والقیاس و نباید که در خاطر
گذرد که طریقت مخالف شریعت ست که وضع شریعت بر آسانی ست و وضع طریقت
بر دشواری بلکه بداند که شریعت دو حکم ست یکی جواز دوم افضل جایز را حکم شریعت
گویند و افضل را حکم طریقت در اصل هر دو یکی ست با آنکه در ظاهر مخالفت بکدیگر اند
پس تناقض نباشد و حقیقت وصول ست الی ما هو المقصود و شریعت بموت مرتفع
گردد و حقیقت بموت مرتفع نگردد و حکم شریعت متعلق بحیوة ست و حکم
حقیقت در حیات و ممات باقی ست شریعت التزام عبودیت ست و حقیقت
مشاهده ربوبیت آنچه بظاهر ست شریعت ست و آنچه بظاهر و باطن ست طریقت
ست و چون ظاهر و باطن مصفا و مصقول گردد و نفوس سفلی و علوی در وی بدید آید
این مرتبه را حقیقت گویند حال مطیعان و عاصیان قال الله تعالی ان الابرار لفی نعیم
وان الفجار لفی جحیم وقال النبی صلعم انما الاعمال بالخواتیم هرکه فرایض را ادا میکند با
اجتناب کبایر و ادای نوافل و سابق ست و هرکه مقصر ست در ادای فرایض از
کبایر مجتنب ست نقصان فرایض او بنوافل تمام شود حسنات و سیات او بکمال
باشد سبب استوای حسنات و سیات و فقه در از افتد زوال و اهوال
بیند تا آن سبب رجحان حسنات او گردد و او مقتصد ست و هرکه نقصان
فرایض دارد و از کبایر مجتنب ست و نوافل ندارد و پس وزن کرده شود اجتناب
کبایر و نقصان فرایض چون اجتناب کبایر راجح آید بمثقال ذره او اهل بهشت
باشد لقوله تعالی فاما من ثقلت موازینه فهو فی عیشة الراضیة اما او را مقامات
مقربان نباشد و چون سبک آید اجتناب کبایر او از نقصان فرایض او او از
موقوفان باشد در حجاب و در از محتاج شفاعت شفیعان بود و هرکه فرایض

حال مطیعان و عاصیان

اداکرده باشد و مرتکب کبایر است و النوافل دارد صغایرا و بیاوردن فرایض عفو شود
نوافل او بار تکاب کبایر محو گردد لیس برین قول او را خوف دخول دوزخ باشد اما
صحیح آنست که نوافل او بارتکاب کبایر نرود ان الحسنات یذهبن السیئات
گفته او ظالم النفس است واگر فرایض ناقص دارد و مرتکب کبایر است و نوافل ندارد
در دوزخ رود اما مخلد نماند و امید وار عفو باشد و نهایت آن از اهل بهشت گردد
و هر که فرایض ندارد و مرتکب کبایر است و نوافل نیز ندارد احوال او سخت دشوار
است اگر ایمان سلامت برده باشد بعد از مدت مدید از دوزخ خلاص یابد بکرم
بیان معرفت قال الله تعالی وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون ای لیعرفون
و فی الکلام القدسیة کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف
و قال النبی صلی الله تعالی علیه وسلم من عرف نفسه فقد عرف ربه و قال النبی صلی الله
علیه وسلم لو عرفتم الله حق معرفته لمشیتم علی البحور و زالت بدعائکم الجبال و قال
النبی صلی الله علیه وسلم من احب لقاء الله احب الله لقاءه و قال النبی صلی الله
علیه وسلم اذا احب الله عبدا ابتلاه حتی یسمع تضرعه در کلمات قدسی است
که اگر بنده من شکایت کند از مرض پیش از گذشتن سه روز اظهار
مرض کند از من شکایت کرده باشد و باید که بقدر استطاعت بیماری
را پوشیده دارد و قال النبی صلی الله علیه وسلم الفال من الفال من الله والطیرة
من الشیطان ادعیه ادویه دعای دفع سر فه بر فراش بخواند قل ادعوا الله
او ادعوا الرحمن ایا ما تدعو تا آخر سوره کهف و همین آیه را نیز خاصیت است
که هو متاع او را دزد از خانه او بیرون نتواند صورت وصیت این است
بنویسد هذا ما اوصی به فلان بن فلان وهو یشهد ان لا اله الا الله و اشهد
ان محمدا عبده و رسوله وان الساعة اتیة لاریب فیها وان الله یبعث من
فی القبور واوصی من خلف بعده ان یتقوا الله ویصلحوا ذات بینهم
ویطیعوا الله و رسوله ان کانوا واوصی ما اوصی به ابراهیم بنیه ویعقوب علیهما
یا بنی ان الله اصطفی لکم الدین فلا تموتن الا وانتم مسلمون واوصی ان
حدث به حدث الموت ان من حاجته کذا و بهترین وصیتی این است که

وما اتیکم

وما اتیکم الرسول فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا سوره یسن خواندن در حالت
نزع سنت است و حضور صالحان و اهل خیر بسیار خوب است و بار اگر ده نباشد
که در حدیث است گواه باشهادت است هر مومنی را و سنت آنست که بعد موت
بعد کلمه استرجاع بگوید اللهم ارفع درجته فی المهدیین واکتبه فی علیین واخلفه
علی عقبه فی الغابرین اللهم لا تحرمنا اجره ولا تفتنا بعده در خبر است که نوحه کردن
از عمل جاهلیت است و نایحه را حاضر نکند که نایحه و شنونده نوحه در لعنت خدا
اند و مستحب است که وقت دفن فاتحه و معوذتین و اخلاص و آیة الکرسی و شهد الله
و اذا جاء نصر الله و قل یا ایها الکافرون وانا انزلناه بخوانند و سنت آن است که ولی
صدقه چیزی دهد پیش از گذشتن اول بوانچه او را میسر گردد و اگر نباشد دو
رکعت نماز بگذارد و در هر رکعتی فاتحه و آیة الکرسی والهیکم التکاثر یازده بار چون
فارغ شود بگوید اللهم صلیت هذه الصلوة وتعلم ما اردت بها اللهم ابعث ثوابها
الی قبر فلان المیت حق تعالی او را ثواب جبرئیل دهد و درجه و حسنه و مرتبه
شفاعت کرامت کند سنت در زیارت آن است که اول وضو کند و دو
رکعت نماز بگذارد و در هر رکعتی فاتحه یکبار و آیة الکرسی و اخلاص سه بار
ثواب آن میت را ایثار کند بعده نرم نرم برود چون بگور رسد بگوید
و علیک السلام اهل القبور المومنین والمسلمین رحم المتقدمین منکم
والمتاخرین منا انتم لنا سلف ونحن لکم خلف وانا انشاء الله تعالی بکم
لاحقون بعده مقابل گور نشیند و سوره یسن بخواند یا بدانچه میسر گردد
و کلمه توحید تا قدیر و تکبیر تشریق بخواند و مستحب است که در مقابر پا برهنه
بگردد و رسول علیه الصلوة والسلام فرموده است ان المیت لیعذب ببکاء
الحی بیان این دو وجه است یکی آنکه عادت آن زمانه بود که هر که بمردی وصیت
کردی بنوحه رسول علیه الصلوة والسلام این حدیث فرمود دوم آنکه گوری
جهودی بگذشت و اهل او بروی میگریستند و او را در گور عذاب میکردند
راوی گمان برد که بگریه ایشان عذاب میکنند والا این حدیث با آیت
ولا تزر وازرة وزر اخری چگونه موافقت باشد در کافی است که شستن مرده

در شریعت ما نیز چنانکه مهتر آدم علیه نبینا وعلیه الصلوة والسلام نقل کرد جبرئیل با ملایکه علیهم الصلوة
والسلام بیامد او را بشست و فرزندان او را گفت که این سنت فرزندان شماست بعض
طرایق حسنه در احیاست که مومن هر که او را میشوید و هر که جنازه بر میدارد و هر که در گور
او مینهد و نشستن حایض و جنب بپهلوی مرده مکروه است و در هدایه است که ستر
عورت غلیظ اکتفا کنند و غسل صبی و صبیه اگر عاقل باشند حکم بالغ دارند و اتفاق
در وقت غسل قرآن خواندن و دعا بلند گفتن و اگر نرم گوید شاید و شستن صغیر
و صغیره مردان را و زنان را رواست که اعضای ایشان را حکم عورت نیست
و خفی ایشان حکم محل است و شوهر را نشاید که زن را شوید که علاقه نکاح بموت
مرتفع است و لهذا رواست که خواهر زن را بخواهد اما زن را باکی نیست که شوهر
را بشوید زیرا که او در عدت است اما ام ولد مولی خود را نشوید و در خانی است که مراهق
در کفن کالبالغ است اما طفلی که بحد شهوت نرسیده است بهتر آنست که چون بالغ
کفن دهند و اگر بیک جامه اختصار کنند رواست زیرا که اختصار بیک جامه بر الفافه
حکم عورت میت بعد موت نیز همان حکم است و بیرون آمدن زنان را برابر جنازه مکروه
است و در خانی است اگر برابر جنازه نوحه است ببانگ بلند نوحه میکنند او را منع
کنند و اگر ممنوع نشود لا باس است که برابر آن جنازه بروند و در کافی است که در سلام
رفع صوت نکنند در نماز جنازه چنانکه در سایر صلوة و در ذخیره است که در صلوة جنازه
بهیچ وجه جهر نکنند از ثنا و درود و دعا چنانکه در ارکان صلوة و در ذخیره است که
اگر خواندن نداند چهار تکبیر گوید و سلام دهد و نماز ایشان جایز است که ارکان نماز جنازه
تکبیر است و اگر یک تکبیر ترک دارد نماز روا نباشد چنانکه اگر رکوع نماز شان ترک
دهد در مسجد و شوارع و زمین های مردم مکروه است نماز جنازه و بهتر است که در مقبره
گذارد و در فتاوی حجت است که طول قبر بر قدر طول انسان و عرض او بر قدر نصف قامت
او کنند و عمق قبر تا ناف کنند و بقولی تا سینه و در عدد واضعان شفع و تر
برابر اند و نزدیک شافعی وتر اولی است اما واضعان رسول در قبر چهار بودند عباس
و علی و فضیل و صهیب و قرابتان زن مدفون زن را مانند و اگر ایشان نباشند
پیران با صلاح و اگر ایشان هم نباشد جوانان با صلاح در روا باشد روی مرده دیدن در گور

بعدازان

بعدازان خشت خام نهند و در مسعودی است که چون مرده را در خاک نهند مشتی خاک
برگیرند و بران خاک چیزی از قرآن بخوانند و در گور اندازند بعده هر ذره که دران خاک
بود حق تعالی نیکی در دیوان آن مرده ثبت کرداند و مرده را ازان آسایش بود و در
فتاوی حجت است لقنوا امواتکم شهادة ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا
عبده ورسوله بعضی مشایخ وقت حضور اجل حمل کرده اند یعنی در حالتی که موت
قریب باشد و بعضی در حالت دفن و بهتر این است و بعضی هر دو عمل کرده اند وقت
دفن و در خبر است که میت را در حال گور و وقت دفن و در حالی که خشت در زیر سر
او می نهند که سوال محال نباشد تلقین نیز محال نبود و یحیی گفته است که گور رسول
علیه الصلوة والسلام و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما بر طریق تسنیم است مقدار یک
بدست از زمین بلند است صبی شیرخواره را سوال است اما جواب او را ملک
تلقین کند و بر قول صبی را حق تعالی الهام دهد بفضل خویش چنانکه عیسی را علیه
الصلوة والسلام الهام داد که گفت قال انی عبد الله اتانی الکتاب وجعلنی
نبیا الایة و در ینابیع است اگر وصیت کرد بجزیی از اموات با مجمع مرتد است
اگر مرتد شد او در حکم دنیا شهید نیست ازان جهت که او را میشویند و او
شهید است در حکم آخرت والله اعلم بالصواب تمت تمام شد کار نظام

[illegible]

سورة الفاتحة مكية وبقال مدنية وهي سبع آية

بسم الله بنام خداي سزاوار پرستش الرحمن بسيار بخشنده
بر خلق بوجود وحيات الرحيم بخشاينده بر ايشان به بقا وثبات
وحفظ از آفات الحمد هر ثنا وآفريني كه از ازل تا ابد موجود ومعلوم بود وهست وخواهد بود
جمله آن بتمام وكمال لله مر خداي را كه مسمي وموصوفست بهمه اسما وصفات كماليه
رب العالمين آفريننده وپرورنده ودارنده وتركيب وترتيب كننده وكار
سازنده همه عالميان از ملايكه وجن وانس ووحوش وطيور وسباع وحيوانات آبي
وغير آن الرحمن بخشنده وجود بار ديگر در آخرت بعد از فناي جهانيان الرحيم بخشاينده
ديگر بار بر مومنان برافت ودر آوردن ايشان ببهشت مالك يوم الدين خداوند
روز جزا يا متصرف در آن روز جزا بهر چه خواهد يا حافظ اعمال بندگان تا در دادن وستدن
نامها غلط نشود يا قاضي روز حساب كه ميان بندگان بحكم حق حكم كند يا جزا دهنده در روز
باداش اياك نعبد ترا مي پرستيم وبس كه غير تو مستحق عبادت نيست واياك
نستعين وخاص باري ميخواهيم از تو در پرستش وانجاح ساير حوايج ومهمات
اهدنا راه نماي الصراط المستقيم براه راست در اقوال وافعال واخلاق
كه آن راه متوسط بود ميان افراط وتفريط وغلو وتقصير يا ثابت دار ما را براه مستقيم
كه دين اسلام وسنت سيد انام ست وحضرت العارفين قطب الواصلين ناصر الحق
والدين خواجه عبد الله قدس الله سره درين معني نكتهٔ بلند وكلمهٔ ارجمند فرموده اند وآن
اين ست كه بنماي ما را راه راست يعني بمحبت ذات خود مشرف دار ما را از التفات بخود
بغير تو آزاد كشته تمامي گرفتار تو گرديم جز تو نداريم وجز تو نه بينيم وجز تو نه انديشيم يا آنكه بنماي ما را

راه راست

راه راست يعني آن راهي كه حضرت ترا ست بنسبت هر موجود كه آن موجود بآن براي بزاد
وبغايت كمال خود بآن برسد تا در همه چيز جز تو نه بينيم وازتوجه بغير تو آزاد گرديم صراط
الذين بنماي ما را راه آنانكه بفضل خود انعمت عليهم انعام كرده تو بر ايشان
بنعمت نبوت ورسالت وولايت وصديقيت وشهادت وصلاحيت يا راه آنها
كه اهل قربت اند بكمال نعمت ظاهر كه قبول شريعت ست وبكمال نعمت باطن كه اطلاع
بر اسرار حقيقت ست ايشان را معزز ومكرم ساخته غير المغضوب عليهم
ونه راه آن كسان كه خشم گرفته بر ايشان يعني قبل از وجود بمعرض غضب تو در آمده
اند وبدان سبب بكفر اقدام نموده يا راه جهودان كه بسبب تمرد در معانده ومكابره وقتل
انبيا وتحريف كتب بر ايشان خشم گرفته ولا الضالين ونه راه گمراهان يعني كسانيكه
از وجود در طرق مختلفه وسبل منحرفه افتاده اند يا راه ترسايان كه بواسطهٔ افراط در شان
مسيح وتفريط در باب حبيب صلي الله عليه وسلم گمراه گشته اند آمين چنين باد

سورة الكهف وهي مايه وعشر آية

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله
ثنا وستايش مر خداي را الذي انزل آنكه فرو فرستاد على عبده بر بنده
خود محمد مصطفي صلي الله عليه وسلم الكتاب قرآن را تربيت استحقاق حمد بر
قرآن انزال تنبيه بر آنكه قرآن اعظم نعمتهاي ملك مومنان ست كه بر بندگان ارزاني
داشته ست ولم يجعل وننهاد له در وي عوجا كجي از كجي باختلاف لفظ
وتفاوت معني يا عدول از حق بباطل وگردانيدن او را قيما لينذر راست
يعني معتدل بسمت افراط وصفت تفريط يا معتمد عليه يا مراجع اليه يا قايم بمصالح عباد

ودر تاویلات آورده که ضمیر له راجع بعبد است ومعنی آنکه بنده او بنده خود را میلی بغیر خود نگردانید
او را مستقیم در جمیع احوال قایم کند محمد یا قرآن مر کافران را بأسا شدیدا
بعذاب سخت که استیصال است یا عقوبت دوزخ عذابی صادر شده من
لدنه از نزدیک خدای تعالی که معذب اوست نه غیر او ویبشر المؤمنین
الذین یا مژده دهد پیغمبر یا قرآن مر گرویدگان را آنانکه یعملون الصالحات
میکنند کارهای شایسته پسندیده ان لهم اجرا حسنا بآنکه مر ایشان
راست مزد نیکو یا پاداش پسندیده و تمام فیه ابدا در آن اجر همیشه بی انقطاع
سلمی آورده که عمل صالح است که جز برای خدای تعالی نبود و اجر حسن آنکه مانع
دولت نبود وینذر الذین و بیم کنند آنان را که از روی جهل قالوا گفتند
فرا گرفت اتخذ الله ولدا گرفت فرزندی و قایلان یهود و نصاری و بنو ملیح
اند مالهم به من علم نیست این گویندگان را بفرزندان یا بدین سخن که
میگویند دانشی بلکه بتوهم کاذب القا این قول میکنند ولا لآبائهم نه دانش
بود پدران ایشان را درین باب اگر تقلید آبا میکنند کبرت کلمة تخرج من
افواههم بزرگ کلمه ایست آن کلمه که از روی جرأت بیرون می آید از دهنهای
ایشان از همه قولهای کفار این کلمه را بر طریق استعظام ذکر فرمود که مشتمل است
بر نسبت شریک را واحتیاج واتصاف بصفات حدوث ان یقولون الا کذبا
نمیگویند مگر دروغی اما بزرگ دروغی است که نزدیک رسیده که بسبب آن آسمان
و زمین بشکافد و کوهها از جای برود تکاد السموات یتفطرن منه وتنشق الارض
وتخر الجبال هدا ان دعوا للرحمن ولدا آورده اند که حضرت رسالت پناه صلوات الله

وسلم

وسلامه علیه از استماع این کلمه غمناک شد امید که بایمان ایشان داشت نزدیک با نقطاع رسید حق
تعالی برای تسلی دل مبارک او فرمود که فلعلک باخع نفسک علی آثارهم پس مگر تو
کشنده مر نفس خود را بعد از برگشتن ایشان از تو یا پس از انکار ایشان یعنی کار ایشان
بر خود آسان گیر و غم بر دل بی غل منه ان لم یؤمنوا اگر ایمان نیاورند باین سخن
یعنی قرآن و بر بی کفر و عصیان ایشان خود را هلاک مساز از روی اندوه یا جزع یا حسرت
یا غضب بهذا الحدیث اسفا انا جعلنا ما علی الارض زینة لها
بدرستی که ما گردانیدیم آن چیز را که بر زمین است از معادن و نباتات و حیوانات
آرایش مر اهل زمین را محققان بر آنند که ما بمعنی من است و مراد انبیا اند یا علما
یا حفظ قرآن که زینت زمین ایشانند و جمعی گویند آرایش زمین برجال الله است
از آن روی که قیام عالم بوجود شریف ایشان باز بسته اند بیت روی زمین ز طلعت
ایشان منور است * چون آسمان بزهره خورشید و مشتری * و گفته اند مراد از
ما علی الارض مشتهیات محرمات است که حق سبحانه فرمود که ما آنرا آرایش خلق
ساخته ایم یعنی در چشم مردمان آراسته ایم لنبلوهم ایهم احسن عملا
تا بیازماییم یعنی معامله آزمایندگان کنیم تا ظاهر گردد که کدام از ایشان نیکوتر است از جهت
عمل یعنی کیست که محرمات را ترک کند وانا لجاعلون ما علیها صعیدا جرزا
و بدرستی که ما سازندگانیم آن چیز را که بروی زمین است از کوه و درخت و بناها زمینی هامون
بی گیاه یعنی این با خراب عمارت را خواهیم خراب ساخت پس دل بر آن منهید
و بر زینت ناپایدار آن فریفته مشوید بیت جهان را ز رنگ و بو ساده است سیرت
ولی نزدیک ارباب بصیرت * نه رنگ و دلکش را اعتبار است * نه بوی

دلفریبش را مدارست. آورده اند که چون قریش این سه سوال در آموختند که از حضرت
رسالت پرسید با یکدیگر میگفتند قصهٔ جوانان بس عجیبست از وی انکه جواب
آن داند حق سبحانه تعالی این آیت فرستاد اَمْ حَسِبْتَ اَنَّ اَصْحَابَ الْكَهْفِ
وَالرَّقِيمِ نه چنانست که میگویند آیا می پنداری تو انکه اصحاب غار و رقیم که سیصد و نه
سال در خواب ماندند كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا بودند از دلایل قدرت ما چیزی
شگفته یعنی قصهٔ ایشان بنسبت آیات قدرت ما که در آفرینش ارض و سما
ظاهرست چندان عجیب و غریب نیست مراد از کهف غاریست جیرم نام و واقع در کوه
بناخلوس از حوالی شهر افسوس که دار الملک دقیانوس بوده و رقیم نام قریهٔ ایشانست
یا وادی که کوه بناخلوس در انجاست و گفته اند لوحی بوده از رصاص یا حجر که اسمای
اصحاب کهف دران رقم کرده بودند و از در غار آویخته و حدیثی موضوعست که اصحاب
رقیم سه تن بوده اند که در کوهی از خوف باران پناه بغاری برده اند و سنگی بر در
غار فرود آمده و پوشیده گشته و هر یک توسط بعمل خیری کرده چون توفیه مزد اجیر
و مخالفت هوای نفس و بر والدین از حق سبحانه نجات خواسته اند و آن سنگ
از پیش غار دور شده خلاص یافته اند و در باب اصحاب کهف اقوال مختلفه
بسیارست و درین ترجمه آنچه اصح و اشهرست مذکور میگردد آورده اند که دقیانوس
در زمان تسخیر ممالک روم بشهر افسوس رسید و آنجا معبدی برای بتان که
معبود او بوده ساخت اهل شهر را تکلیف پرستش ایشان کرد هر که مسخر او شد
خلاص یافت و هر که تمرد نمود بقتل رسید شش جوان نورسیدهٔ خدا پرست از بزرگ
زادگان شهر گوشه گرفته بدعا و نیاز مشغول گشته و از حق سبحانه درخواست نمودند

که ایشان را

که ایشان را از فتنه آن جبار ایمن سازد القصه مهم ایشان بعرض دقیانوس رسیده و
باحضار ایشان امر کرده تهدید و زر بیده مطلق فرمان او قبول نکردند دقیانوس بفرمود
تا حلی و حلل که در بر داشتند از ایشان انتزاع کردند و گفت شما جوانید و خورد سال
شما را دو سه روز مهلت دادم تا در کار خود تحمل کنید و به بینید که مصلحت شما در
قبول قول منست یا در رد آن پس از ان شهر متوجه موضع دیگر شد و جوانان رفتن
او را غنیمت دانسته انسازی خود مشاورت نمودند (بایکدیگر در باب مهم) از خانه بر فرار قرار یافت هر یک
از خانهٔ پدر قدری مال بجهت زاد و نفقه برداشته و روی بکوهی که نزدیک شهر بود
آوردند و در راه شبانی بر ایشان رسید و بدین ایشان در آمده در مرافقت
موافقت نمود سگ شبان نیز در عقب ایشان دویدن آغاز کرد چندانچه منع
کردند ممتنع نشد و خدای او را بسخن آورد تا بزبان فصیح گفت از من مترسید
که من دوستان خدای را دوست میدارم شما در خواب روید تا من شما را
پاسبانی کنم چون بکوه رسیدند شبان گفت من درین کوه غاری میدانم که
بدو پناه می توان گرفت پس باتفاق روی بغار نهادند و حق سبحانه از رفتن
ایشان بغار بر پیوجه خبر میدهد اِذْ اَوَى الْفِتْيَةُ اِلَى الْكَهْفِ یاد کن چون باز
گشت کردند جوانان و منضم شدند بغار جیرم فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ
لَدُنْكَ رَحْمَةً پس گفتند ای پروردگار ما بده ما را از نزد خود بخششی یعنی
آمرزش یا روزی یا امن از عدو وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ اَمْرِنَا رَشَدًا و مهیا
ساز برای ما از کار ما که موافق کفارست راستی و نیکویی و ثواب فَضَرَبْنَا
عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا پس زدیم بر گوشهای ایشان

جحابی که سخن نشنوند یعنی بخوابانیدیم ایشان را در غار سالهای ذات عدد یعنی
شمرده ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَىٰ لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا پس
برانگیختیم یعنی بیدار کردیم ایشان را تا ببینیم آنچه بعلم ازلی دانسته ایم یا بدانند
بندگان ما که درین قصه کدام از هر دو گروه مراد اهل کتاب اند یا مومن و کافر
یا متقدمین و متاخرین و بر هر تقدیر معلوم گردد که کدام از اینها شمار نگاه دارنده
ترست مدت را که ایشان درنگ کردند در غار یعنی دانسته شود که ضبط
زمان لبث ایشان کدام کرده اند و شماره که راست ترست نَحْنُ
نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ ما قصه میکنیم یا میخوانیم بر تو که محمدی خبر
ایشان را براستی إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ بدرستی که ایشان
جوانان بودند که از روی صدق ایمان آوردند به پروردگار خویش وَزِدْنَاهُمْ
هُدًى یعنی ثبات و یقین وَرَبَطْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ و بر بستیم بر دلهای
ایشان یعنی استوار ساختیم دل ایشان را و قوة دادیم بر اظهار حق و جرات
ارزانی داشتیم در روی سخن بر دقیانوس إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا
رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ چون بایستادند در پیش وی و او ایشان
را بر پرستش بت دعوت کرده پس گفتند پروردگار ما آفریدگار آسمانها
و زمین هاست لَنْ نَدْعُوَ مِنْ دُونِهِ إِلَٰهًا نخواهیم پرستید بجز وی معبودی
لَقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطًا بخدای که گفته باشیم آن هنگام که دیگری را پرستیم
سخن خطا و دروغ هَٰؤُلَاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا این گروه که کسان ما اند
در نسب یعنی جمعی از اهل افسوس فرا گرفتند بسبب تهدید دقیانوس و بیم قتل

مِنْ دُونِهِ آلِهَةً بجز خدای بحق خدایان دیگر بر باطل اند لَوْلَا يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ
بِسُلْطَانٍ بَيِّنٍ چرا نمی آورند کافران بر پرستش بتان و استحقاق ایشان
مر عبادت را حجت روشن و برهان ظاهر یعنی دقیانوس بوعید قتل مردمان را تکلیف
بت پرستی میکند نه بحجت و برهان فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ پس کیست
ستمکارتر از کسی که افترا کند و بر بندد عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغی
که نسبت شرکا کند بروی و قبل ازین گذشت که دقیانوس بعد از معارضه
ایشان را مهلت داد و ایشان فرار کردند تملیخا که مهتر ایشان بود در اثنای طریق
با ایشان گفت وَإِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ یاد کن چون یکسو شدند از اهل شرک و
دوری جستید از ایشان وَمَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ و از آنچه می پرستند
مگر خدای ایشان خدای را معبود میدانستند و بتان را در عبادت شریک
میساختند تملیخا فرمود که چون از ایشان و معبودان باطل ایشان برکناره
شدید فَأْوُوا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ پس باز گشت
کنید بسوی غار و در وجای گیرید تا بگستراند برای شما پروردگار شما و بیا
سازد بر شما از بخشایش خود در دو سرای وَيُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ
مِرْفَقًا و بسازد برای شما از کار شما آن چیزی که بدان نفع گیرید در
دین و دنیا آورده اند که جوانان اتفاق نموده بکوه بر آمدند و شبان ایشان
بغار در آوردند و چون در غار قرار گرفتند حق سبحانه خواب بر ایشان
گماشت همانجا بخفتند دقیانوس بعد از دو سه روزی با افسوس
باز آمده احوال جوانان پرسید از فرار ایشان خبر گرفت آبای ایشان را بر احضار

ایشان تکلیف نمود گفتند ای ملک مبلغ با اموال ما برده بدین کوه متحصن شده اند
دقیانوس با جمعی در عقب ایشان رفت پنداشت که بیدار اند فرمود که در غار را بسنگ
بر آرند تا بمیرند پس در غار استوار ساختند و دو مومن از مقربان
دقیانوس اسامی و احوال جوانان بر لوح نقش نموده در دیوار غار وضع کردند
بامید آنکه شاید روزی کسی بدینجا رسد و از احوال ایشان خبردار گردد و غار ایشان
در طرف جنوبی کوه بتا خلوس بود لاجرم آفتاب در وقت طلوع و غروب دو
جانب او می تافت و عفونت آن را تحلیل کرده هوا را باعتدال باز می آورد
و در درون غار نمی تافت تا الوان و اجساد ایشان را متغیر سازد و ثیاب
ایشان را نکرداند چنانچه حق سبحانه میفرماید وَتَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ
تَزَاوَرُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ و بینی تو ای بیننده آفتاب را چون
طلوع کند میل کند از غار ایشان بسوی راست آنچه در غار در مقابله
قطب شمال افتاده وَإِذَا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ ذَاتَ الشِّمَالِ و چون غروب
کند برد از ایشان و بگردد بسوی چپ نگرنده وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ و
ایشان در فراخی از غار یعنی در وسط آن بحیثیتی که روح هوا بدن ایشان میرسد
و از تعفن غار ایمن اند ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ این خبر ایشان از دلایل
قدرت خدا ایست مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ هر کرا خواهد خدای
راه نماید تو فیق دهد پس او راه یافته است بفلاح و ارشاد وَمَنْ يُضْلِلْ فَلَنْ
تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا و هر کرا فرو گذارد پس تو نیابی مر او را دوستی راه راست
نماینده وَتَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظًا و پنداری تو ایشان را بیدار زیرا که چشمهای

ایشان

ایشان باز باشند وَهُمْ رُقُودٌ و حال آنکه ایشان خفتگان اند در کشف الاسرار آورده
که این حال نمودار کار جوانمردان طریقت چون بظواهر ایشان نگری بینی که جلوه کرده
اند در میدان اعمال و چون سرایر ایشان دریابی که بینی از همه فارغ اند در بوستان ذو الجلال
بباطن مست و بظاهر هوشیار بمعنی بیکار و بصورت در کار بیت ظاهری با
این و آن در ساخته ۞ باطنی از جمله وا پرداخته ۞ ابن عباس رضی الله عنهما فرمود که
که اصحاب کهف را در هر شش ماه از جانبی بجانبی میگردانیدند تا زمین و انچه بر دست
اجسام ایشان را نخورد و گویند هر سالی در روز عاشورا میگردانند و پس بر هر تقدیر
بتقلب ایشان ثابت است کما قال الله تعالی وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ و میگردانیم
ایشان را یعنی ملائکه بامر خدای میگردانندشان وَذَاتَ الشِّمَالِ بدست راست
و بجانب چپ وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ و سگ ایشان
گسترانیده است دستهای خود را به پیشگاه غار یا بر آستانه او و آن سگ
زرد بوده یا سرخ یا خاکستر گون یا خلج و در زاد المسیر آورده که سرش سرخ
بود و پشتش سیاه و شکمش سفید و دمش ابلق و نامش قطمیر است
یا قطمیر یا قطمور یا حمران یا ریان یا صهبا و در تفسیر امام ثعلبی آورده که هر که این — یا قطفیر
کلمات کلبهم باسط ذراعیه بالوصید را نوشته با خود دارد از سگ متضرر نگردد
لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ و اگر اطلاع یابی و نظر کنی بر ایشان لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ
فِرَارًا ایشان بجهت گریختن وَلَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْبًا و هر آینه پر کرده
شوی از ایشان ترس و بیم یعنی دل ترا از ترس ایشان پر سازند مراد
آنست که کسی را طاقت دیدن ایشان نیست بجهت آنکه چشمهای ایشان

کشاده و مویهای ناخنان ایشان دراز شده و ایشان در مکانی مظلم و موحش اند
صورت این مخاطبات که گذشت با حضرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم
و مراد غیر وی بید القصه چون در غار بایشان استوار کرده برگشت و بدار الملک
باز آمد اندک زمانی باد اجل بنای حیاتش در هم افکند و آن ملک و مال و جاه
و جلال مستلاشی شد بیت دی چند نشمرد و ناچیز شد زمانه نخندید کین
نیز شد و بعد از وی چند ملک دیگر در آن ممالک تصرف کردند تا نوبت بملک صالح
تندروس رسید و گویند او مرد مومن و خدا ترس بود و اکثر اهل زمان او را
در حشر جسد شبهه افتاد و منکر آن شدند هر چند ملک ایشان را پند داد
سود نکرد حضرت حق سبحانه خواست که دلیلی بر حشر اجساد بدیشان نماید
اصحاب کهف را از خواب بیدار کرد چنانچه گفت وَكَذَٰلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا
بَيْنَهُمْ یعنی چنانکه ایشان را در خواب کرده بودیم بر انگیختیم بکمال قدرت و
بیدار کردیم که نه جسد ایشان بطول زمان تغیر یافته بود و نه جامهای ایشان
فرسوده گشته ایشان را نوم دادیم و یقظه ارزانی داشتیم بقدرت ما سوال
کنند میان یکدیگر و حال خود بشناسند و یقین ایشان بیفزاید در کمال قدرت
قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ و گفت گوینده از ایشان یعنی مکسلمینا که پس از همه
اکبر بود كَمْ لَبِثْتُمْ چند وقت درنگ کردید درین غار مقصود آن بود تا
مدت لبث بدانند و نمازهای فوت شده را قضا کنند ایشان بامداد بغار
در آمده بودند چون در نگریدند آفتاب را بوقت چاشت رسیده یافتند
قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ گفتند درنگ کردیم اینجا روزی اگر دیروز

در غار در خواب شده باشیم یا پاره از روز اگر درین روز خفته باشیم پس چون ناخنهای
خود را بالیده و مویهای سر دراز یافتند قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ گفتند بعضی
از ایشان بعضی را که پروردگار شما داناتر است بانچه درنگ کرده اید فَابْعَثُوا
أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ پس بفرستید یکی را از میان خود بدین درمی که دارید إِلَى
الْمَدِينَةِ بسوی شهر افسوس فَلْيَنْظُرْ پس باید که فرستاده در نگرد أَيُّهَا
أَزْكَىٰ طَعَامًا تا کدام از اهل مدینه پاکیزه تر اند از جهت طعام یعنی بنگرد که طعام کدام
کسی حلال تر و پاکیزه تر است چه در زمان ایشان در آن شهر کسانی بودند
که ایمان خود مخفی میداشتند غرض آن که ذبیحه ایشان پیدا کنید فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ
مِنْهُ پس بیاورد بشما خوردنی از آن طعام پاک وَلْيَتَلَطَّفْ و باید که
فرستاده نرمی و مدارا کند در خرید و فروخت وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا
و خبردار نگرداند بشما یکی را از اهل شهر إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ بدرستی
که اهالی این مدینه اکثر متابع دقیانوس اند اگر مطلع شوند یا قادر گردند و ظفر
یابند بر شما يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ سنگسار سازند شما را یا باز
گردانند شما را فِي مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذًا أَبَدًا و رستگاری نیابید در آن
وقت که بدان دین در آیید و روی نجات نه بینید هیچ یعنی پیوسته یعنی
پیوسته در عذاب باشید یملیخا که اعقل و اکمل ایشان بود وصیت قبول
فرموده روی بشهر نهاد و بدر دروازه رسید اوضاع آنرا متغیر دید چون بشهر
در آمد بازار و محلات و اشکال و الوان مردم را بر نمط دیگر یافت حیرت بروی
غلبه کرد آخر الامر بدوکان خباز رسید و درمی چند از آنچه همراه داشت بوی داد

تا در عوض نان بستانند نانوا زری دید منقش بنام دقیانوس چنان دانست که او گنج یافته
آن زر را ببازار دیگر نمود بیک لحظه آن خبر ببازار منتشر شده بشحنه رسید یملیخا
را طلبیده و تهدید عظیم نموده طلب باقی زر نمود یملیخا گفت من نیافته ام دیروز
از خانه پدر برداشته ام و امروز ببازار آورده ام نام پدرش پرسیدند و چون گفت
کسی از مردم آن شهر ندانست و برا تکذیب نمودند و او از غایت وحشت گفت
مرا پیش دقیانوس برید که او از مبهم من آگاهی دارد مردم آغاز استهزا کردند که
دقیانوس قریب سیصد سال شد که مرده تو مارا افسوس میگیری یملیخا گفت شما
با من سخریه میکنید دیروز با جماعتی از وی گریخته بکوه رفتیم و امروز مرا بطلب طعام
فرستادند من بجز ازین چیزی نمیدانم القصه او را نزدیک ملک بردند و صورت
حال تقریر کرد ملک با جمعی مقربان بلده روی بغار آوردند یملیخا درآمد و یاران را
از صورت حال خبر داد علی الفور ملک برسید و آن لوح که در دیوار غار بود بخواندند
اسامی و احوال ایشان معلوم کرد و با قوم بغار درآمده ایشانرا دید تازه و بهای
تازه و جامها نو متغیر نماند ایشان سلام دادند حق سبحانه ازین حال اخبار فرمود
وَكَذَلِكَ أَعْثَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ و همچنانکه تندروس
و قوم او را بر ایشان برد تا بدانند که وعده خدای ببعث و حشر راست و
درست است چه خواب و بیداری ایشان بموت و بعث مشابهت تامه دارد و
وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا و دیگر آنکه تا بدانند که قیامت هیچ شکی نیست
در وی پس حق ﷻ اطلاع داد بر ایشان إِذْ يَتَنَازَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ چون
نزاع میکردند اهل آن زمان میان یکدیگر امر دین خود را بعضی میگفتند حشر ارواح

مجرده را خواهد

مجرده را خواهد بود و برخی قایل بودند بحشر روح و جسد بایکدیگر پس بدین حال اینان
ظاهر شد که روح و جسد باهم مبعوث خواهند شد خداوندی که توفی انفس ایشان
کرده سیصد و نه سال بدنهای ایشان از تخلل و تغیر نگاه دارد و پس از سال روحی کند
باین قادرست بر توفیه نفوس همه مردمان و امثال اجزای ابدان ایشان و دیگر
فرستادن بان بیت پیش قدرت کار دشوار نیست ؛ عجز را با قوت حق
کار نیست ؛ آورده اند که جوانان ملک را دعا کردند و در مضاجع خود بخفتند
و ارواح ایشان مقبوض شد در تفسیر ثعلبی مذکورست که حضرت رسالت را
آرزوی آن شد که اصحاب کهف را ببیند جبرئیل علیه السلام آمد که یا رسول الله
تو ایشان را درین دنیا نخواهی دید اما از اخیار اصحاب خود چهار کس را بفرست
تا ایشان را بدین تو دعوت کنند آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که چگونه فرستم
و کرا بر فرش فرمایم جبرئیل گفت ردای مبارک خود را بگستران و صدیق و فاروق
و مرتضی و ابوذر را رضی الله تعالی عنهم بگو که تا هر یک بر یک طرف نشینند و باد را
که مسخر سلیمان علیه السلام بود بطلب که خدای تعالی مسخر تو گردانیده و بفرما تا
ایشان را برداشته بدان غار ببرد آن حضرت صلی الله علیه وسلم همچنان کرد
صحابه رضی الله عنهم بدر غار رسیده سنگی برداشتند سگ ایشان
روشنی دیده بانگ درگرفت و حمله آورد اما چون چشم وی ایشانرا دید
دم جنبانیدن آغاز نهاد و بر اشارت کرد که درآئید ایشان گفتند که
السلام علیکم و رحمة الله و برکاته حق سبحانه ارواح باجساد ایشان باز آورد
تا برخواستند و جواب سلام باز دادند صحابه رضی الله عنهم گفتند نبی الله

محمد بن عبد الله شما را اسلام رسانیده است ایشان گفتند و علی محمد رسول الله الصلوة
والسلام پس دعوت کردند ایشان را بر دین اسلام و ایشان دالیخن قبول نمودند
و حضرت پیغمبر را اسلام رسانیده باز در مضاجع خود تکیه زدند و بار دیگر نزد خروج مهدی
از اهل بیت محمد زنده شوند مهدی بر ایشان سلام و جواب دهند پس بمیرند و در
قیامت مبعوث کردند القصه چون تندروس و قوم ایخالات سابق که مذکور شد مشاهده
نمودند فقالوا ابنوا علیهم بنیانا پس گفتند بنا نهید بر ایشان
دیواری که چون از چشم ایشان پوشیده شوند تا بران بنا موضع ایشان را بشناسند
ربهم اعلم بهم پروردگار ایشان داناترست بکار ایشان از جمعی که منازعت
مینمایند قال الذین غلبوا علی امرهم لنتخذن علیهم مسجدا
گفتند آنان که غالب شدند بر دین ایشان یعنی آن جماعت را که بحشر اجساد قایل
بودند گفتند فرا میگیریم بر ایشان مسجدی که مردمان دران نماز گذارند سیقولون
ثلثة رابعهم باشد که بگویند یهودیان یعقوبیه از نصاری که اصحاب کهف
سه تن بودند و چهارم ایشان کلبهم سگ ایشان ویقولون خمسة
سادسهم و گویند نسطوریه از نصاری ترسایان پنج تن اند ششم ایشان سگ
ایشان و میگویند این سخن را رجما بالغیب انداختن بپوشیده یعنی هر
گفتاریست به پندار یا باختراع خود میگویند ویقولون سبعة وثامنهم
کلبهم و گویند مسلمانان باخبار رسول ایشان هفت تن اند و هشتم ایشان سگ
ایشان قل ربی اعلم بعدتهم ما یعلمهم الا قلیل بگو آفریدگار
داناترست بشمار ایشان نمیدانند عدد ایشان را مگر اندکی از آدمیان که پیغمبر است

صلی الله

صلی الله علیه وسلم و اصحاب او ابن عباس رضی الله عنه فرموده که انا من ذلك القليل
و از مرتضی علی کرم الله وجهه منقول است که اصحاب کهف هفت تن بوده اند و اسمای ایشان اینست
یملیخا مکسلمینا مشلینا مرنوش دبرنوش شاذنوش و اسم راعی مرطونس است و اسم
کلب قطمیر و در روایات دیگر در اسامی ایشان هست اما انچه فی الجمله صحت دارد اینست
در تیسیر از عبد الله عمر نقل میکنند که چون آتش در موضعی افتد این اسما را بر کاغذی
نوشته در آنجا افکنند تسکین یابد و اهل تاویلات در باب اصحاب کهف سخن بسیار است
بعضی گویند این قصه نمودار احوال ابدال اسبعه است که بهفت اقلیم عالم بوجود ایشان
قایم بود و کهف خلوتگاه ایشان بود و کهف نفس حیوانیه و نزد جمعی اشارتست
بروح و عقل و قلب نظری و معیشی و قوت قدسیه و سر خفی که تعلق بکهف بدن
دارد و دقیانوس نفس اماره است و حواله توضیح این سخنان بجواهر التفسیر میرود فلا
تمار فیهم الا مراء ظاهرا پس تو جدال مکن ای محمد صلی الله علیه وسلم در شان
اصحاب کهف از اهل کتاب مگر جدال ظاهر یعنی تعمق منمای در مجادله و بر
ایشان خوان انچه در قرآن است و بر تجهیل ایشان اشتغال منمای ولا تستفت
فیهم منهم احدا و فتوی مجوی یعنی مپرس در شان ایشان از اهل کتاب
یکی را آورده اند که چون سوالات ثلثه مذکوره از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
پرسیدند فرمود که فردا بیایید تا شما را خبر کنم و نگفت ان شاء الله تعالی یازده روز یا
کم یا بیش وحی فرود نیامد و قریش طعنه آغاز کردند و غبار ملال بر مرآت دل آنحضرت
صلوات الله وسلامه علیه نشست حق سبحانه این آیت فرستاد ولا تقولن
لشیء انی فاعل و مگو هر چیزی را و کاری را که قصد داری بدان راستی که من کننده ام

ذلك غدا الا ان يشاء الله آنرا فردا مگر آنکه خواهد خدای تعالی یعنی هر گوئی اگر خدای
خواهد واذكر ویاد کن مشیت ربك اذا نسیت پروردگار خود را چون استثنا
فراموش کرده باشی وبگو ان شاء الله تعالی ویا یاد کن پروردگار خود را وقتی که خود را فراموش
کردی جهت حقیقت ذکر فنای ذاکر ست در مذکور حضرت شیخ الاسلام فرموده است که
ذکر حقیقی آنست که دل ذاکر در سر مذکور شود وجان وی در سر خبر نور عیان گردد از میان
دور بلکه بت بیان چه گنجد اینجا نه عیان ❊ نی منی نی ما و نی نام و نشان ❊ ذکر و ذاکر محو گردد بالتمام
جملگی مذکور ماند والسلام وقل عسی ان یهدین ربی لاقرب من هذا
رشدا وبگو شاید آنکه دلالت کند مرا آفریدگار من بآن چیزی که نزدیک ترست از نشان
اصحاب کهف می پرسید از راه صواب وچون از حق سبحانه لابد است او را راه نمود به
بزرگتر چیزی از قصه اصحاب کهف واخبار انبیا وامم سابقه از انبیا و حوادث و نوازل
آینده ولبثوا فی کهفهم ثلث مائة سنین وازدادوا تسعا ودرنگ
کردند آن جوان مردان در غار وقتی که در خواب بودند سه صد سال وزیادت کردند و برافزودند
سال و دیگر و در لباب آورده که سه صد سال شمسی بوده و نه سال بر وافزودند قمری شده
چه تفاوت بین السنتین در هر سال قریب یازده روز است وتحقیق سه صد سال
شمسی سه صد و نه سال قمری تا دو ماه ونوزده روز باشد ودر خبر است که ترسایان
گفتند ما سه صد را دانیم ونه را نشناسیم حق سبحانه تعالی فرمود که قل الله اعلم
بما لبثوا بگو خدای تبارک وتعالی داناتر است بمقداری که درنگ کردند له
غیب السموات والارض مراو راست پوشیدها از آسمان و زمین یعنی مخفیات
ابصر به واسمع چه بیناست خدای بهر موجودی و چه شنواست بهر مسموعی

مالهم

مالهم من دونه من ولی ولا یشرک فی حکمه احدا نیست مر اهل
آسمان و زمین را بجز خدای هیچ دوستی که متولی امور ایشان بود وانباز نمیکند
خدای در فرمان وقضای خود یکی از موجودات علوی وسفلی واتل ما اوحی الیک
وبخوان آنچه وحی کرده شده است بسوی تو من کتاب ربک از کتاب پروردگار
تو که قرآن است لا مبدل لکلماته تغییر کننده نیست مر سخنان او را که
درشان اصحاب کهف فرو فرستاده است ولن تجد من دونه ملتحدا
ونیابی تو بجز وی پناهی صاحب کشاف آورده که قومی از رؤسای کفره مر حضرت
رسالت را صلی الله علیه وسلم گفتند این پشمینه پوشان یعنی چون صهیب
وعمار وخباب رضی الله عنهم که بوی خرقهای ایشان ما را متاذی دارد از مجلس خود دور دار
تا ما با تو مجالست کنیم این آیت نازل شد که واصبر نفسک مع الذین
یدعون ربهم بالغداة والعشی وباز دار تن خود را وشکیبائی کن با آنانکه
می پرستند پروردگار خود را به بامداد وشبانگاه مراد طرف نهار است یا صلوة فجر
یا عصر یا بجامع اوقات یعنی شب و روز به پرستش حق مشغولند یریدون وجهه
میخواهند رضای ورا یعنی میجویند او را وجویای غیر او نیستند ونزد بعضی این آیت
مدنیست وسبب نزول آن بوده که جمعی از مؤلفة قلوب چون عیینه بن حصین واقرع
بن حابس وامثال ایشان گفتند یا رسول الله ما اشراف عربیم با سلمان و
ابوذر وفقرای مسلمانان همنشینی نتوانیم کرد اگر تو ایشان را دور سازی ما نزدیک
تو آمده بتعلیم احکام شرع قیام نمائیم آیت آمد که صبر کن بر صحبت درویشان که اوقات
صبح وشام برای رضای خدای تعالی بپرستش او میگذارند ولا تعد عیناک

عنهم و باید که در نگذرد چشمهای تو از ایشان یعنی نظر از و بر مدار و بغیر ایشان التفات
منمای تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا میخواهی آرایش زندگانی دنیا بباید دانست که
آن حضرت را صلی الله علیه وسلم هرگز بدنیا و زینت آن میل نبود بلکه معنی آیت آنست که
مکن عمل کسی که مایل بزینت دنیاست چه مایل بدنیا و از فقر معرض و برا اغنیا مقبل باشد
وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا و فرمان مبر آن را که غافل گردانیده ایم
دل او را از یاد کرد ما و آنکس امیه ابن خلف بود یا اتباع عیینه و اشباع او که آنحضرت را
بطرد فقرا امر مینمودند حق سبحانه فرمود که ما دل او را غافل گردانیده ایم وَاتَّبَعَ هَوَاهُ
وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا و او پیروی کرده است از روی نفس خود را و هست کار او تباه
و ضایع و یا موجب حسرت و ندم و هلاکت وَقُلِ الْحَقُّ و بگو مر ایشان را آنچه بشما
آورده ام یعنی قرآن و پیغام راست و سخن درست مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ
فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيَكْفُرْ پس هر کرا خواهد گرویدن بگوی پس باید که بگرود
و هر که خواهد ناگرویدن گو مگرو و امام زاهد رحمه الله آورده که امر توعید و تخویف است نه امر اجازت
و اباحت و ابن عباس فرموده که امر بمعنی اخبار است یعنی هر کرا که خدای تعالی خواهد که ایمان
آرد هر آینه ایمان آرد و هر کرا خواهد که کافر شود کافر گردد وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللهُ
آنچه مشیت ازلی بدان متعلق شده از سمت تغییر مبرا و از صفت تبدیل معرا است هر کرا خواهی
بخوان هر کرا خواهی بران حکم حکم تست کس را چاره جز تسلیم نیست إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ
نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا بدرستی که ما آماده کرده ایم برای ستمکاران یعنی
ناگرویدگان آتشی که بگردد در آرد ایشان را سراپردهای وی آن تشبیه کرده آتشی را که
محیط بود بکافران بسراپرده که مشتمل بود بر اهالی آن و در حدیث ابو سعید خدری هست

که سرادق نار چهار

که سرادق نار چهار دیوار است غلظ هر یک از آن چهل ساله راه که بگرد کافران درآمده وَإِنْ
يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ و اگر فریاد خواهی کنند از تشنگی فریاد رسیده شوند بآبی كَالْمُهْلِ
يَشْوِي الْوُجُوهَ دردی زیت و یا مس گداخته که بپزد رویهای ایشان [illegible] بریان کند
و بسوزد رویها را از فرط حرارت بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا بد شرابیست
مهل و بد آتش است جای بودن إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بدرستی
آنانکه بگرویدند بخدای و کتاب و رسول او و بکردند کارهای شایسته إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ
مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا بتحقیق ما ضایع نگردانیم مزد آن را که نیکو ساخت کردن آن أُولَٰئِكَ
لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ آن گروه مومنان پسندیده کاران
ایشان راست بوستانهای اقامت یعنی بهشتها که دران مقیم باشند از زیر
منازل ایشان یا با مر ایشان الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ پیرایه بسته شوند فِيهَا مِنْ
أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ دران بوستانها از دستوانهای ساخته شده از زر و در
زاد المسیر از ابن جبیر نقل میکند که هر یک از بهشتیان سه دستوانه بود یکی از زر
و یکی از نقره و یکی از لولو و یاقوت وَيَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِنْ سُنْدُسٍ
و بپوشند جامهای سبز از دیبای نازک وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَّكِئِينَ فِيهَا عَلَى
الْأَرَائِكِ و دیباهای ستبر فراخور از روی هر یک تکیه زدگان باشند در بهشت
بر تختها چنانچه عادت منعمان است نِعْمَ الثَّوَابُ نیک یاداشنی است بهشت
و نعیم آن وَحَسُنَتْ مُرْتَفَقًا و نیکویست آن تختها تکیه گاه یا نیکویست بهشت
منزل و آرامگاه وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا رَجُلَيْنِ پیدا کن برای مومنان و کافران
مثلی و آن کلام است از دو مرد که برادران بودند از بنی اسرائیل یکی یهودا و یا یملیخا و او

مومن بوده ودیگر قطروس یا قطفوس واو کافر بوده وهشت هزار دینار از پدر بدیشان رسید
هریک چهار هزار دینار را تصرف کردند وکافر بدان ضیاع وعقار خانه خرید ومومن همه را در وجوه
خیر تصرف کرد وحق تعالی از مال حال ایشان خبر میدهد جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ
مِنْ أَعْنَابٍ دادیم مر هریک از ایشان یعنی قطروس را دو بوستان از تاکهای انکور
وَحَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ ومحفوف کردانیدیم آن را بخرما یعنی درختان خرما کرد اکرد آن در
آوردیم وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زَرْعًا وپیدا کردیم میان دو باغ کشت زاری تا آن موضع که
جامع اقوات وفواکه باشد كِلْتَا الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أُكُلَهَا آن دو
باغ بدادی میوه ومحصول خود بتمامی وَلَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئًا وستم نکردی یعنی کم نکردی
از میوه معهود چیزی را یعنی در اغلب آنست که میوه یکسال تمام آید ویکسال ناقص وهمیشه
میوهای آن باغ تمام آمدی وَفَجَّرْنَا خِلَالَهُمَا نَهَرًا وروان کردیم میان آن بوستانها
جوی آب شیرین تا شراب آن دایم باشد وَكَانَ لَهُ ثَمَرٌ وبود کافر را همه میوه
یعنی از انکور وخرما ومیوهای دیکر هم داشت واختصاص آنها بذکر غالب بوده آورده اند که
یهودا محتاج شد در جوع به برادر نمود واز وی در معیشت توقع مساعدتی کرد قطروس کفت
زر من وتو برابر بود من این همه باغ ومتاع پیدا کرده ام وغلامان وخادمان دارم تو چرا
تنک دست وپریشان حالی یهودا کفت ای برادر تو بدان مالها باغ دنیا خریدی ومن بهشت
خریدم تو سرا ساختی ومن در جنت خانه کرفتم تو کدخدا شدی من مهر حور العین دادم تو غلام
وکنیزک خریدی وجمع کردی ومن طلب غلمان وولدان نمودم قطروس او را ملامت کردن
آغاز نمود کفت نقد را بوعده نسیه از دست دادی وخود را خوار ومحتاج کردانیدی رد
فَقَالَ لِصَاحِبِهِ پس کفت قطروس مر یار خود را یعنی برادر خود را وَهُوَ يُحَاوِرُهُ

انا اکثر

أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا واو مجادله میکرد با او وسخن او باز میکردانید یعنی او میکفت واو
جواب میداد کافر کفت من بیشترم از تو از جهت مال وَأَعَزُّ نَفَرًا وعزیزترم از قبل اولاد وحشم
وخدم پس دست یهودا کرفت وَدَخَلَ جَنَّتَهُ ودر آمد بباغ خود وَهُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وحال
آنکه او ستم کننده بود بر نفس خود بعجب ومفاخرت آنکه از روی محبت دنیا قَالَ
مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا کفت کمان نمی برم آنکه فانی شود وهلاک آید ونابود کردد
این بوستانهای من یا هرکز مظنه من نیست که این دنیا سپری کردد وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ
قَائِمَةً وکمان نمی برم قیامت را آینده وَلَئِنْ رُدِدْتُ إِلَى رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا
مِنْهَا مُنْقَلَبًا واکر باز کردانیده شوم بر غم تو بسوی پروردکار من چنانکه تو میکویی ومرا
بر انکیزند بخدای که بیابم بهتر ازین بوستانها جای بازکشتن یعنی استحقاق من مقتضی
آنست که فردا بهشت بمن دهند چنانچه امروز این باغ بمن داده است قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ
کفت مر قطروس را برادر او یهودا وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ وحال آنکه او جدال میکرد
با او آیا کافر شدی بانکار بعث وتردد در آن بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ بآن
کس که بیافرید ترا یعنی پدر ترا که اصل ماده است یا خود ماده اصل ترا از خاک ثُمَّ
مِنْ نُطْفَةٍ پس از نطفه که ماده نزدیک است ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا پس ترا
راست کرد مردی رسیده درست اندام لَكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي لیکن میکویم اوست خداوند
بحق پروردکار وآفریدکار من از خاک ونطفه وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا وانباز
نمیکردانم بخداوند خود هیچکس را وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ وچرا چون در آمدی
ببوستان خود قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ نکفتی آنچه خدای خواهد آن شود یعنی آنکه کفتی
هرکز زوال بدین باغ نرسد بایستی کفتی که اکر خدا خواهد فانی کرداند وچرا نکفتی لَا قُوَّةَ

إِلَّا بِاللهِ نیست قوت هیچکس را مگر بخدای پس بایستی که بعجز خود اعتراف کنی و دانی که ترا
انچه از عمارت باغ و تدبیر آن میسر شده است بمدد کاری لطف حضرت باریست إِن تَرَنِ
أَنَا أَقَلَّ مِنكَ مَالًا وَوَلَدًا اگر می بینی مرا کمتر از تو از جهت مال و فرزند فَعَسَىٰ
رَبِّي أَن يُؤْتِيَنِ خَيْرًا مِّن جَنَّتِكَ پس شاید که بدهد مرا پروردگار من بوستانی
بهتر از بوستان تو در دنیا یا در آخرت از جهت ایمان من وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا و فرو فرستد
بر بوستان تو بسبب کفر تو حُسْبَانًا مِّنَ السَّمَاءِ صاعقها یعنی عذاب سخت از آسمان
فَتُصْبِحَ صَعِيدًا زَلَقًا پس گردد بوستان تو زمین هامون بی گیاه در و بلغزد
أَوْ يُصْبِحَ مَاؤُهَا غَوْرًا یا گردد آب آن بوستان فرو رفته در زمین فَلَن
تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلَبًا پس نتوانی تو مر آن آب فرو رفته را بزمین جستن یعنی طلب
آن آب مقدور تو نبود پس یافتن و جوی باز آوردن چگونه خواهد بود آورده اند که چون
سخن آن مومن را راست گردانید و عذاب هلاک و استیصال بآن باغ فرستاد وَ
أُحِيطَ بِثَمَرِهِ و فرا گرفته شد عذاب الهی میوه باغ آن کافر و تباه شد جمیع اشجار
و اثمار آن و خراب گشت هر بنا که در آن باغ ساخته بودند فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ
عَلَىٰ مَا أَنفَقَ فِيهَا پس بامداد کرد قطروس و آن حال را مشاهده کرد میگردانید
هر دو کف خود را یعنی از حسرت کف بر کف میزد و پشیمانی میخورد بر آن چیزی که
خرج کرده بود در عمارت آن وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا و حال آنکه بناهای آن
باغ افتاده بود بر سقفهای خود یعنی اول سقوف ساقط و جدران بروی افتاده
ما حصه که بسته بود بیفتاد آنکه تاکها بروی فرود آمد و بر بر تقدیر چون قطروس مشاهده آن
عذاب کرد دست بدست میزد وَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا

ومیگفت

ومیگفت کاشکی من انباز نمی گرفتمی و شریک نمی ساختمی بپروردگار خود دیگری را تا بوستان
من بسبب شرک من خراب نمیشد وَلَمْ تَكُن لَّهُ فِئَةٌ يَنصُرُونَهُ مِن دُونِ اللَّهِ
و نبودند مر او را گروهی که یاری دهند در دفع عذاب از باغ او بجز خدای که بر آن قادر بود بقدرت
بکرد وَمَا كَانَ مُنتَصِرًا و نبود قطروس یاری دهنده و انتقام کشنده از خدای
هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ آنجا یعنی بوقت زوال نعمت یا در روز قیامت یا بموجب
جزا نصرت دادن و یاری کردن مر خدایراست پس خدائی درست کار هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَ
خَيْرٌ عُقْبًا او بهترست از جهت پاداش مر آن را که بدو امیدوار بود و بهترست از جهت
عاقبت مر بنده ترس کار را یعنی عاقبت طاعت او بهترست از عاقبت طاعت او صاحب
تاویلات تمثیل میکند رجلین را بنفس کافره و قلب مومن و جنتین را بهوا و دنیا که مشتمل اند
بر اعناب شهوات و نخیل مستلذات و زرع تمتعات بهیمه و در باقی احوال مناسب
این مثل سخنان دارد و موضع بیان او جواهر التفسیرست وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلَ
الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ و پیدا کن برای جهانیان مثل زندگانی
ایشان و درین جهان مانند گیاه رسته از آبی که فرو فرستادیم آن را از سحاب یا از آسمان
فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ پس بیامیخت بآن آب آن گیاه رسته از زمین
و قوت گرفته و نشو و نمای خود بکمال رسانید و زمین بدو تازه و خرم شد فَأَصْبَحَ
هَشِيمًا پس بامداد کرد یعنی روزی دیگر گشت آن گیاه تازه زیبا خشک گشته و در
شکسته بمثابه که از خشکی و شکستگی تَذْرُوهُ الرِّيَاحُ پراکنده میکردانید آن
را ریاح یعنی بادهای ریزنده از بن بر میکنند و بهر طرف میبرد وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ
كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا و هست خدای بهمه چیز از ذات و افنا توانا تشبیه زندگانی دنیا را

بگیاهی که از آب باران سبز شود و بالد و بکمال نمو برسد و وقت آن درآید که از و نفع گیرند ناگاه
از و منقطع گردد و بیفاید همچنین آدمی که بزندگی دارد خوش برآید همین که تا همه عمر او بپایان رسد
و متقاضی اجل درآید و نهال نهاد البعرصر اجل خشک سازد و خوشه های آرزو را باد نیستی
برد بهد بیت بهار عمر لبی لوزیب رنگین است ولی چه سود که دارد خزان مرگ از پی
رؤسای عرب بمال و فرزند فخر میکردند پیغمبر را با آنکه درویش است و پسر ندارد و طعنه
میزدند حق سبحانه فرمود اَلْمَالُ وَالْبَنُوْنَ زِيْنَةُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا مال و پسران
آرایش زندگانی دنیا اند نه زاد راه قبر و توشه راه معارج اندک زمان بعرصه تلف
و هدف زوال خواهند شد وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ
و کارهای شایسته پایدار که ثمره آن ابد الآباد باقی ماند بهترست و نزد پروردگار تو ثَوَابًا
وَّخَيْرٌ اَمَلًا از جهت پاداش و بهتر است از جهة امید یعنی صاحب آن اعمال هر چه از
حق سبحانه در آخرت می یابد بعضی علما برآنند که باقیات صالحات نماز پنجگانه است و گویند
کلمات حسنه است اعنی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة
الا بالله العلی العظیم یا کلمات سکانه لا اله الا الله و استغفر الله وصلی الله علی محمد و آله وسلم
یا سخنان با ثبات پسندیده که موجبات قبول اعمال بود یا بنات صالحات که بحکم بهن
ستر امن النار سبب خلاصی والدین باشند امام قشیری رحمه الله فرموده که باقیات
صالحات آن عملست که مشوب بطمع و غرض نباشد بلکه خالصاً لوجه الله بود تا نتیجه
آن ابدالسمت لقا موسوم تواند بود و شیخ رویم قدس سره فرموده که خلوص عمل آن است
که روایت عمل از تو مرتفع شود یعنی عمل را از خود نه بینی و ندانی وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ
و یاد کن روزی را که برانیم کوهها را یعنی از بیخ بر کنیم و در هوا پراگنده سازیم وَتَرَى

الارض

الْاَرْضَ بَارِزَةً وَّحَشَرْنَاهُمْ و ببینی زمین را ظاهر شده از زیر کوهها و مردگان
همه بر روی زمین آمده و حشر کنیم همه را یعنی جمع سازیم در موقف فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ
اَحَدًا پس نگذاریم یکی از ایشان را حشر ناکرده وَعُرِضُوْا عَلٰى رَبِّكَ صَفًّا
و عرض کرده شوند بر حساب آفریدگار تو ایستاده صف کشیده و حق سبحانه گوید
لَقَدْ جِئْتُمُوْنَا كَمَا خَلَقْنٰكُمْ اَوَّلَ مَرَّةٍ هر آینه آمدید بما برهنه و تنها خدم و حشم
و مال و منال همچنانکه آفریده بودیم شما را اول بار که هیچ نداشتید بَلْ زَعَمْتُمْ
اَنْ لَّنْ نَّجْعَلَ لَكُمْ مَّوْعِدًا بلکه شما گمان بردید و میداشتید آنکه نسازیم وقتی
برای انجاز وعده یا مکانی که موعود بود برای محاسبه این خطاب خاص از برای منکران
بعث است وَوُضِعَ الْكِتٰبُ و نهاده شود نوشته های اعمال در دستهای
اهل حشر یا کتابهای کردار ایشان در میزان فَتَرَى الْمُجْرِمِيْنَ مُشْفِقِيْنَ
مِمَّا فِيْهِ پس ببینی گناهکاران را ترسان و اعراض کنند از آن چیزی که در
کتابهای ایشان باشد از گناه و فراموش کرده باشند یعنی چون بر آن مطلع گردند
خوف بر ایشان مستولی گردد وَيَقُوْلُوْنَ يٰوَيْلَتَنَا و گویند وای بر ما مَالِ هٰذَا
الْكِتٰبِ لَا يُغَادِرُ صَغِيْرَةً وَّلَا كَبِيْرَةً اِلَّا اَحْصٰهَا چه بوده است این
نامه را که مطلقاً فرو نگذاشته گناهان خورد و بزرگ مگر شمرده است همه را و ضبط کرده
و نگاه داشته وَوَجَدُوْا مَا عَمِلُوْا حَاضِرًا و بیابند آنچه کرده اند در پیش آمده
وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ اَحَدًا و ستم نکند پروردگار تو بر کسی بر نقصان حسنه او
یا زیادتی سیئه او وَاِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوْا لِاٰدَمَ و یاد کن یاد کنید آن را که گفتیم
مر فرشتگان را که سجده کنید مر آدم را فَسَجَدُوْٓا اِلَّآ اِبْلِيْسَ پس سجده کردند مگر ابلیس

وَكَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ بود از جن یعنی قوم بنی الجان یا جن
گروهی اند از ملائکه که از آتش آفریده شده است و ابلیس از ایشان بود و غیر ایشان از ملائکه مخلوقات
انداز نور و قول اصح آنست چه در همین آیه او را ذریت اثبات میکنند و ملائکه را ذریت نیست و
دلیل دیگر آنست که میگوید پس بیرون رفت از امر پروردگار خود فا برای سببیه است یعنی
عاصی شد بجهت آنکه در اصل جنی بود أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ
دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ آیا فرا میگیرید شیطان را و فرزندان او را دوستان
من بجز من یعنی ایشان را دوست میگیرید و فرمان برداری میکنید و بر من عاصی میشوید
و حال آنکه ابلیس و ذریت او شما را دشمنانند بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا بد است
ستمکاران را ابلیس و ذریت او بدلی از خداوند گویند و ذریت بمعنی اتباعت و تسمیهٔ
ایشان بذریت از قبیل مجاز بود و اکثر بر آنند که او را ذریت هست و در تبیان آورده که چون
حق سبحانه ابلیس را براند از پهلوی چپ او زوجه او را که آوه نام دارد بیافرید و او را بشمار
ریگ بیابان فرزندان اند و از اولاد او یکی مره است که کنیه پدر یافته و دیگری لاقیس و
ولهان است و در عین المعانی آورده که لاقیس موسوس طهارت است و ولهان موسوس صلوة
بعضی بر عکس گفته اند و باتفاق زلنبور از اولاد صاحب اسواق که بدروغ و کم فروشی
و خیانت وسوسه میکند و اعور صاحب ابواب زناست و مسوط صاحب اراجیف است و
داسم با خورنده طعام که بسم الله نگفته باشد شریک است در خوردن و مدحش موکل
علی [illegible] که ایشان را بر اطوار مختلفه میدارد مَا أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَ عملهات
الْأَرْضِ حاضر نگردانیدم شیطان و اولاد او را در وقت آفرینش آسمان
و زمین تا با ایشان مشاورت کنم یا مددکاری طلبم وَلَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ و نه بوقت
آفرینش نفسهای

آفرینش نفسهای ایشان اعتقاد جمعی از کفار آن بود که جن بر علوم غیبی مطلع اند حق سبحانه
نفی آن میکند و میگوید ایشان در آفریدن آسمان و زمین حاضر نبودند تا غیب آن را بدانند
و از آفرینش نفسهای خویش نیز بیخبرند پس چگونه ایشان در عبادت انباز میگیرند
وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا و نیستم من فرا گیرنده گمراه کنندگان که
ابلیس و ذریت اویند یاران و مددکاران یعنی من در خالقیت بی نیازم از یار و مددکار
وَيَوْمَ يَقُولُ نَادُوا شُرَكَائِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ و یاد کن آن روز را که گوید خدای
یا فرشته بامر او مشرکان را که برای شفاعت خود یا جهت دفع عذاب از خود بخوانید
باواز بلند شریکان مرا آنکه گمان می بردید که ایشان انباز آن منند اضافه شرکا بی
بر زعم ایشان است و جهت توبیخ و تقریع نیز میشاید فَدَعَوْهُمْ پس بخوانند کافران
بتان را و استغاثه کنند فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ پس اجابت نکنند مر ایشان را
و بفریاد نرسند وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ مَوْبِقًا و گردانیدیم میان کفار و آلهه ایشان جای هلاک
یعنی وادی از وادیهای دوزخ پیدا کنیم میان ایشان که مهلکه عظیم باشد و همه ایشان را
در آن معذب سازیم و از عبد الله بن عمر منقول است که موبق وادی باشد عظیم
عمیق در جهنم که بدان جدا کنند میان اهل لا اله الا الله محمد رسول الله و ما سوای ایشان
وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ و ببینند مشرکان آتش دوزخ را معاینه از چهل هزار
ساله راه فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُوهَا پس یقین دانند که ایشان در افتادنی اند
در آن وَلَمْ يَجِدُوا عَنْهَا مَصْرِفًا و نیابند از آن آتش مکانی که باز گردند بدان مکان
یا گریزگاه نیابند جهت آنکه از همه جوانب احاطه کرده باشد بدیشان وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي
هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ بدرستی که ما بیان کردیم و مفصل گردانیدیم درین

قرآن برای مردمان از هر مثلی که بدان محتاجند از قصص امم گذشته که سبب عبرت گردد و دلایل
قدرت کرده کامل که موجب ازدیاد بصیرت شود حکیم الهی قدس سره گوید حق تعالی
بمحض فضل عظیم در کتاب کریم حکم قدیم آنچه مر جمله را بکار آید گفته است انجنان که میباید
وَكَانَ الْإِنسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا و هست آدمی بیشتر از هر چیزی که خدای آفریده
است از روی خصومت باطله یعنی آدمی از همه مخلوقات جدل کننده ترست و خصومت
او در کار حق بیشتر ابن عباس فرموده که مراد نضر بن الحارث است که در قرآن جدال مینمود
با ابی بن خلف که در امر بعث و حشر خصومت میکرد وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَن يُؤْمِنُوا
إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ وَيَسْتَغْفِرُوا و منع نکرد اهل مکه را و باز نداشت از انکه بگروند
و تصدیق کنند چون آمد بسبب ایشان رهنمونی که محمد است یا قرآن و منع نمود ایشان را
از انکه استغفار کنند از گناهان و آمرزش طلبند مر گناهان از آفریدگار خود بعد از
ایمان بوی إِلَّا أَن تَأْتِيَهُمْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ مگر انکه بیاید بدیشان سنت خدای
در هلاک پیشینان أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ قُبُلًا و یا بیاید بایشان عذاب روی
با روی و مستاصل کردند یعنی در روز بدر وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ
وَمُنذِرِينَ و نفرستادیم ما فرستادگان را مگر مژده دهندگان مر اهل ایمان را
بنوال ابدی و بیم کنندگان مر مشرکان را به نکال سرمدی وَيُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا
مجادله میکنند آنانکه کافر شدند بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ به بیهوده که اقتراح
آیات است بعد از ظهور معجزات و جراحیهن میکنند تا زایل کردانند جلال حق را که قرآن
یا دین قویم محمدی وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَمَا أُنذِرُوا هُزُوًا و فرا گرفتند آیتهای کتاب
یا دلایل قدرت مرا و آن چیزی را که بیم کرده شده‌اند بدان از قیامت و عذاب یعنی

از عمر و مال بازماندن

قرآن و مواعید

قرآن و مواعید اخروی را گرفته افسوس کرده شده بآن وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن ذُكِّرَ
بِآيَاتِ رَبِّهِ و کیست ستمکارتر از کسی که پند داده شود بآیات پروردگار او که قرآنست
فَأَعْرَضَ عَنْهَا پس روی تابد از آن و قبول نکند وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ
و فراموش کند آن عملها که از پیش فرستاده است هر دو دست او یعنی فراموش کرده انداز
کفر و معاصی خود و تفکر نمیکنند در عواقب آن إِنَّا جَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَن
يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا بدرستی که ما نهادیم بر دلهای ایشان پوششها
تا در نیابند آن را و در گوشهای ایشان افکندیم تا نشنوند آن را چنانچه حق استماع است
وَإِن تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ و اگر خوانی تو ایشان را بانچه سبب هدایت است یعنی
قرآن فَلَن يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا پس راه نیابند آنگاه که دعوت کنی یعنی بدعوت تو
براه نیایند هرگز مراد جمعی اند از کفار مکه که علم حق بعدم ایمان ایشان متعلق بود وَرَبُّكَ
الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ و پروردگار تو آمرزنده است و عیب پوش لَوْ يُؤَاخِذُهُم
اگر بگیرد خدای ایشان را یعنی کافران را بِمَا كَسَبُوا لَعَجَّلَ لَهُمُ الْعَذَابَ بانچه میکنند
از گناهان که شرک است و تکذیب پیغمبر و قرآن هرآینه بشتاباند برای ایشان عذاب را در
دنیا بَل لَّهُم مَّوْعِدٌ لَّن يَجِدُوا مِن دُونِهِ مَوْئِلًا بلکه عذاب مشرکان
راهست وعده یا زمان وعده که روز بدرست یا قیامت که چون آن وعده در آید نیابند بجز
خدای پناهی و گریزگاهی وَتِلْكَ الْقُرَىٰ أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا و دیه‌هائی که قصه
ایشان بر تو خوانده‌ام یعنی حجر و احقاف و موتفکات هلاک کردیم اهالی آن را آن هنگام
که ستم کردند بر خود بکفر و تکذیب و مجادله و معاصی وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِم مَّوْعِدًا و
گردانیدیم برای هلاک ایشان وقتی مقرر و معلوم که برسید و از آن پیش و پس نیفتد پس چرا ایشان

بند نمیگیرند واز شرک وبا فرمانی برداری دست باز نمیدارند السعید من وعظ بغیره
رشید الدین وطواط شکر الله سعیه در ترجمه این کلام سعادت اعلام فرموده بیت نیکبخت
آن کسی بود که دلش ٭ آنچه نیکی در دست بپذیرد ٭ دیگران را چو پند داده شود ٭ او از آن
پند بهره برگیرد ٭ آورده اند که موسی علیه السلام بعد از هلاک فرعونیان بنی اسرائیل را جمع کرده خطبه
خواند که فغان از مستمعان برآمد وهمه در ادای آن کلمات وتامل در معانی وحقایقش متحیر شدند
یکی از عظمای قوم گفت یا کلیم الله هیچکس باشد در روی زمین از تو داناتر موسی علیه السلام
فرمود که نشنیده ام در همه حال از خود داناتری ونکوید در ضمیر مبارکش این صورت بی آنکه
تلفظ کند حق سبحانه تعالی بدو وحی فرستاد که ما را در مجمع البحرین بنده ایست که اختصاص
داده ایم او را بالعلم خاص برو با یکی از خواص خود تا منزل وی وبا خود ماهی بریان برکه او ترا ابد
راه خواهد نمود حضرت موسی علیه السلام تهیه نموده روبراه آورد وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِفَتَيهُ
لا ابرح ویاد کن ای محمد چون گفت موسی مر شاگرد وخادم یعنی یوشع بن نون که بطلب خضر
همیشه خواهم رفت حَتَّىٰ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ تا برسم بمجمع البحرین که مکان اوست گویند
آن مکان از افریقیه است ودر زاد المسیر نخه مغرب آورده است با آنجا که مکان اوست
وآن ملتقی بحر فارس وروم بوده ودر بند شیروان نیز گفته اند القصه موسی گفت مدام میروم
تا برسم بمنزل او أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا یا میروم زمان دراز که هشتاد سال باشد بمنزل او
یعنی هیچ وجه روی از سفر برنتابم تا او را نیابم مصراع دست از طلب ندارم تا کام من برآید
ای یوشع لتو بامن موافقت سیمای بطلب این بنده صالح یوشع فرمود آری من
تو موافقم ورفاقت ترا مغتنم میشمارم مصرع خوش است آوارگی آن که همرای جهانی دارد
پس یوشع تایی چند نان وماهی بریان برداشته باتفاق کلیم الله روان شدند

فلما

فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا پس آن هنگام که رسیدند بمیان مجمع که
میان دو دریاست آنجا بر صخره که بکناره چشمه بوده بنشستند وموسی در خواب رفت یوشع
دران چشمه وضو ساخت قطرهای آب از دست او بران ماهی چکید فی الحال زنده شد روی
بدریا نهاد ندید یوشع متحیر گشت ناگاه موسی از خواب درآمده تفقد حال یوشع وماهی نموده روی بدریا نهاد
واز غایت تعجیل سفر فراموش کردند ماهی خود را فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا پس
فرا گرفت ماهی راه خود را در دریا مثل سردابه که دران توان رفت هرجا که ماهی میرفت آب بر
بالای او چون طاقی مرتفع وزمین خشک میگشت فَلَمَّا جَاوَزَا پس وقتی که در
گذشتند از مجمع البحرین قَالَ لِفَتَيهُ آتِنَا غَدَاءَنَا گفت موسی مر جوان مرد خود یعنی
یوشع را که وقت چاشت شد بیار طعام چاشت ما را که بخوریم که گرسنه شده ایم ودمی بیاساییم لَقَدْ
لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَٰذَا نَصَبًا هر آینه دیدیم از این سفر که کردیم رنجی وسختی چون یوشع
سفره پیش آورد وقصه ماهی یادش آمد قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ گفت
یوشع هیچ خبرداری چون جای گرفته بودیم بآن صخره بر کناره چشمه فَإِنِّي نَسِيتُ
الْحُوتَ بدرستی که من فراموش کردم ماهی را یعنی قصه او که با تو گویم وَمَا أَنْسَانِيهُ
إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وفراموش نکرد او را مگر شیطان که مرا مشغول ساخت
اگر یاد دهم ترا وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ وگرفت ماهی راه خود را فِي الْبَحْرِ عَجَبًا در دریا
راه عجب هرجا که میرفت راه فراخ پیدا میشد وزمین دریا نیز خشک میگشت قَالَ
ذَٰلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِ فَارْتَدَّا عَلَىٰ آثَارِهِمَا قَصَصًا گفت موسی این قصه
ماهی است آنچه بودیم که مطلبیم پس بازگشتند بر نشانهای قدم خود از پی رفتنی تا
رسیدند بدان موضع که ماهی بدریا درآمده بود راهی دیدند گشاده وخشک دران دریا آمدند

فوجدا عبدا من عبادنا آتیناه رحمة پس یافتند بنده از بندگان
که بمحض عنایت دادیم او را رحمةً من عندنا از نزدیک ما که آن وحی است و نبوت
بقولی که او را پیغمبر دانند یا طول عمر بمذهب آنها که نبوت او را قایل نیستند وعلمناه
من لدنا علما و بیاموختیم او را از نزدیک ما علمی که خاص است بما و کسی او را نداند
آن تعلیمی در حقایق سلمی از ذو النون مصری نقل میفرماید که علم لدنی آنست که حکم کند بر
خلق و مواقع توافیق و خذلان و گفته اند علمیست که حاصل شود بی واسطه کسب و تلقین حرف
صاحب کشف الاسرار فرموده که داننده این علم محقق است از یافته نحن گوید در فتوحات
از سلطان العارفین نقل میکند که با جمع دانشمندان میگفتند که اخذتم علمکم
میتا من میت واخذنا علما من الحی الذی لا یموت بیت کل شی
که عقل رو دید یک دم است ° کل شی که عشق رو دید خرم است ° کل شی که ز کل علم دمد گردد تباه
کل شی که ز دل دمد وا فرحتاه ° علم چون در دل زند یاری شود ° علم چون بر گل زند باری شود
آورده اند که چون بجای خضر رسیدند او را دیدند تکیه کرده و جامه خود در سر کشیده موسی
علیه السلام کرد جامه از روی دور کرد و جواب داد و گفت تو کیستی گفت من موسی
بنی اسرائیل حق تعالی فرموده که با تو صحبت دارم دار تو چیزی بیاموزم و در جواب کسی که گوید
پیغمبر صاحب شریعت است چگونه از کسی چیزی آموزد گفته اند رسول میباید که اعلم
باشد از مرسل الیهم در آنچه بر ایشان آورده است از اصول و فروع دین و هر چه نه از این
قبیل باشد تعلیم آن منافی نبوت نیست و نکته دانان اعلم بامور دنیاکم موید این قول است
قال له موسی هل اتبعک علی ان تعلمن مما علمت رشدا
گفت مر خضر را موسی آیا پیروی کنم مر ترا بر شرط آنکه بیاموزانی مرا از آنچه تو آموخته اند

علی که

علمی که مستی بر و شده باشد یعنی اصابه خیر قال انک لن تستطیع معی صبرا
گفت خضر بدرستی که تو نمی توانی با من شکیبائی کردن موسی گفت چرا نتوانم گفت آنکه بجهت
پیغمبری حکم تو بر ظاهر است و شاید از من عملی صادر شود در ظاهر که آن منکر و ناشایسته نماید و تو
وجه حکمت آن را ندانی و بر آن صبر کردن نتوانی وکیف تصبر علی ما لم تحط به
خبرا و چگونه صبر کنی بر آن چیزی که احاطه نکرده بآن چیز از روی دانش یعنی علم تو بآن
نرسیده باشد قال ستجدنی ان شاء الله صابرا ولا اعصی لک امرا
گفت موسی که زود باشد که یابی مرا اگر خواهد خدای صبر کننده انچه از تو بینم و نافرمانی
نکنم امر ترا در هیچ کاری قال فان اتبعتنی فلا تسئلنی عن شیء
گفت خضر که ای موسی پس اگر پیروی کنی مرا پس مپرس مرا از چیزی که منکر باشد و وجه صحت
آن ندانی یعنی افتتاح سوال مکن حتی احدث لک منه ذکرا تا من تو سازم
برای تو از آن چیزی بیان کرتو دریابی موسی علیه السلام قبول فرمود و هر دو با هم
روی براه آوردند و یوشع بر عقب ایشان میرفت فانطلقا پس رفتند بر ساحل
دریا تا رسیدند بکشتی و از اهل آن استدعای رکوب نمودند ملاحان اول راضی
نشدند و در آخر خضر را علیه السلام شناختند و بتعظیم تمام در کشتی در آوردند حتی اذا رکبا
فی السفینة خرقها تا چون نشستند در کشتی بمیان دریا رسیدند خضر
تبری برداشت از قوم پنهان و سوراخ کرد کشتی را قال اخرقتها لتغرق اهلها
گفت موسی آیا سوراخ کردی کشتی را تا غرق گردانی اهل کشتی را چه سوراخ سبب
دخول آب است در آن و دخول آب موجب غرق شدن سفینه باشد لقد جئت
شیئا امرا بدرستی که آوردی چیزی شگفت و شنیع بر دل گران قال الم اقل لک

إنك لن تستطيع معي صبرا گفت خضر آیا نگفتم که تو نمی توانی صبر کردن قال لا
تؤاخذني بما نسيت گفت موسی آن سخن از خاطر من رفته بود مواخذه مکن مرا
بآنچه فراموش کردم ولا ترهقني من أمري عسرا و در مرسان مرا از کار من
دشواری یعنی بر من سخت فرا مگیر و با من بدین مقدار مضایقه مکن فانطلقا پس
از سفینه بیرون رفتند تا بدهی رسیدند در خارج دیهی جمعی از کودکان بازی میکردند
دلبری زیبا روی بلند قامت خط سبز بر پشت لب او ظاهر شده نام او حشود یا جیسور نام
پدر او سالار یا کازروی و نام مادرش شاهویه یا رحمی در میان ایشان بود موسی و خضر
میرفتند حتی إذا لقيا غلاما تا چون بدیدند پسری را که ذکر کردم خضر او را از
میان اقران طلبیده در پس دیوار برد فقتله پس کشت او را بذبح یا خناق
قال أقتلت نفسا زكية بغير نفس گفت موسی آیا او را بکشتی نفس پاک را
بغیر نفس که او کشته باشد یعنی او پاک بود از قتل بغیر حق پس بی قصاص او را چگونه
کشتی لقد جئت شيئا نكرا بر آینه آوردی چیزی ناپسندیده را قال ألم
أقل لك إنك لن تستطيع معي صبرا گفت خضر که آیا من نگفتم ترا در اول مصاحبت
که تو قوت نداری و نتوانی با من و بر فعلهای من شکیبائی ورزیدن قال إن
سألتك عن شيء بعدها گفت موسی اگر سؤال کنم ترا از چیزی که صادر
شود مثل این افعال منکره بعد این کرت فلا تصاحبني پس مصاحبت مکن
با من قد بلغت من لدني عذرا بدرستی که رسیدی از نزدیک من بعذری
یعنی چون سه بار ترا مخالفت کنم بر آینه در ترک صحبت من معذور باشی و در حدیث
آمده است که خدای رحمت کند بر برادرم موسی که از روی شرم گفت فلا تصاحبني

الآیة

اگر صحابتم صبر کردی و با مصاحبت خود درنگ نمودی بر آینه چیزهای شگفت دیدی فانطلقا پس
در گذشتند در رفتن حتى إذا أتيا أهل قرية تا چون آمدند باهل دهی که انطاکیه بود
یا ایله بصره و یا ماجروان از ارمنیه یا برقه از زور و یا بر بربر زمین و اهل آن دیه چون شب شد
که دروازه در بستندی برای هیچکس نگشودندی نماز شام بود که موسی و خضر علیهم السلام بدان دیه
رسیدند خواستند که بدیه در آیند کسی دروازه نگشود بر ایشان استطعما أهلها طلب
طعام کردند اهل آن دیه را و گفتند ما بجانب رسیده ایم و گرسنه نیز هستیم چون ما را در دیه
جای نخواهید داد باری طعام جهت ما بفرستید فأبوا أن يضيفوهما پس سر باز زدند اهل آن
قریه از آنکه ایشان را مهمانی کنند ایشان شب گرسنه بر بیرون دیه بودند بامداد روی براه نهادند
فوجدا فيها جدارا يريد أن ينقض فأقامه پس یافتند در نواحی دیه دیواری
مایل شده بیک طرف میخواست دیوار آنکه بیفتد و در گردد از بیخ ارادت دیوار مجاز است
یعنی نزدیک بود به افتادن پس خضر راست کرد آن را بانکه سنگ و گل استحکام داد قال
لو شئت لاتخذت عليه أجرا گفت موسی علیه السلام که اهل آن دیه ما را جای ندادند
و طعام نیز نفرستادند پس که جهت دیوار ایشان را عمارت کردی اگر میخواستی بر آینه فرا میگرفتی
بر تعمیر این دیوار مزدی قال هذا فراق بيني وبينك گفت خضر علیه الصلوة والسلام
این است جدای میان من و تو یعنی گفته بودی که اگر نوبت ثالثه خبر پرسم با من صحبت مدار اکنون
وقت فراق رسید سأنبئك بتأويل ما لم تستطع عليه صبرا از زود باشد که
آگاه سازم ترا یعنی آنچه نتوانستی شکیبائی کردن و از حیثیت ظاهر بران انکار کردی أما
السفينة فكانت لمساكين يعملون في البحر اما کشتی بود مر محتاجان را
که ده برادر بودند پنج بیمار و بر جا مانده و پنج دیگر ملاحان که بجهت تحصیل معیشت کار میکردند در دریا

فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا پس خواستم بحکم خدای انکه اورا سوراخ سازم و عیب ناک
کنم وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا و حال آنست که هست در
پیش راه ایشان بادشاهی که او را جلندی کویند میکیرد هر کشتی درستی که می
بیند بغصب یعنی از کشتیبانان بازمی ستاند من آن کشتی را معیوب کردم تا او غصب نکند
وآن محتاجان بیکبار محروم نکردند مثنوی کر خضر در بحر کشتی را شکست ✽ صد درستی در شکست
خضر هست ✽ وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ واما پسر کشته شده پس بودند
پدر و مادر او کرویدکان فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا پس دانستیم
ما یا ترسیدیم انکه در رساند بدیشان بی باکی و کفران نعمت یعنی شاید که بافسق و کفر او در سازند
از روی مهربانی که والدین را بر ولد هست وآن در ساختن موجب کفر و طغیان باشد
فَأَرَدْنَا أَنْ يُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاةً پس خواستیم ما انکه بدل
دهد پروردکار ایشان فرزند بهتر بود از وی در طهارت و باکیزکی یعنی از لوث کناه و شوب
اخلاق ردیه مزکی باشد وَأَقْرَبَ و نزدیک تر از جهت رُحْمًا بخشایش و مهربانی
بر پدر و مادر آورده اند که حق سبحانه بعوض آن پسر ایشان را دختری داد و پیغمبری او را بعقد
خود در آورده هفتاد پیغمبر از نسل او پدید آمدند بیت آن پسر کش خضر ازو ببرید حلق ✽
سر آن را در نیابد عام خلق ✽ انکه جان بخشد اگر بکشد رواست ✽ نایبست و دست
او دست خداست ✽ پس خرابی که معماری بود ✽ پس عداوتها که او یاری بود ✽ وَأَمَّا
الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ واما دیوار است برای دو
کودک یتیم نام ایشان اصرم وصریم ایشان هستند در شهر مراد قریه مذکور
است وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وهست در زیر دیوار کنجی برای ایشان و آن دیوار

بیفتادی

بیفتادی گنج ظاهر شدی و مردمان بر داشتندی وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا و بود پدر ایشان
مرد شایسته نام او کاشح و کفته اند میان ایشان و پدر صالح ایشان هفت پدر دیکر بوده خدای
ایشان بجهت صلاح آن پدر محافظت فرمود فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا
پس خواست آفریدکار انکه برسند آن یتیمان بقوت و کمال رشد خود وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا
رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ و بیرون آورند کنج خود را به بخشش پروردکار تو وَمَا فَعَلْتُهُ
عَنْ أَمْرِي و نکردم آنچه تو دیدی از رای خود بلکه بفرمان حق تعالی کردم که او خواست که کنج
بمستحقان رسد آورده اند که آن کنجی بود از زر و نقره و کویند کتب علمی بود و اشهر انست
که لوحی بود از زر و نقره بر و نوشته که بسم الله الرحمن الرحیم عجب میدارم از کسی که ایمان دارد
بقضا و قدر چرا اندوه کین کردد و سکفت آرد و عجب میدارم از انکه کرویده است برزاقی حق چرا
خود را در تعب افکند و عجبست از کسی که تصدیق مرگ کند چرا شادمان کذراند و سکفت
از کسی که ایمان دارد بحساب قیامت برای چه غفلت میکند و عجب انکه دنیای دنی و تقلب
آن و انقلاب احوال ارباب او داند چرا دل در بند و لا اله الا الله محمد رسول الله ذَلِكَ تَأْوِيلُ
مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا این است حقیقت آنچه نتوانستی بران صبر کردن آورده که موسی
و خضر علیهما السلام یکدیکر خود را وداع کردند هر یک روی بمنزل خود آوردند و محققان را درین
قصه لبی نکات و اسرار است خصوصا صاحب بحر المعانی بیان دقایق آداب مرید
صادق و اشفاق پیر محقق بعبارت خوش و تقریر دلکش آورده و بعضی از ان در جواهر
التفسیر یاد توان یافت وَيَسْأَلُونَكَ عَنْ ذِي الْقَرْنَيْنِ و می پرسند ترا
مشرکان مکه بامتحان یهود از ذو القرنین که پادشاه شرق و غرب و او را بدین جهت ذو القرنین
کفتندی که بکرانه مشرق و مغرب طواف کرد یا در زمان او دو قرن از مردم در کذشته اند

یا تاج او دو شاخ داشته باشد یا بدست در کاب حرب عمود یا کریم الطرفین بوده یا میان
علم ظاهر و باطن جمع کرده یا دو ضفیره داشته یعنی دو گیسوی بر بافته از دو جانب سر و اشهر آنست
که این اسکندر رومیست و در نبوت او اختلاف کرده اند قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ
ذِكْرًا بگوی زود باشد که بخوانم بر شما از وی خبری بیانی اِنَّا مَكَّنَّا فِي الْاَرْضِ
بدرستی که ما ممکن گردانیدیم یعنی دسترس دادیم مر او را باستیلا در زمین وَآتَيْنَاهُ
مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا و عطا کردیم او را از هر چیزی که خلق بدو محتاج بودند یا از آنچه سلاطین
را بکار آید و در تسخیر شهرها و محاربه با اعدا کردن و دادیم او را از هر چیزی که میخواست دست
آویزی که بدان سبب او را آن چیز میسر میشد آورده اند که حق سبحانه نور و ظلمت او را
مسخر گردانید و در زاد المسیر گوید که سحاب را مسخر او گردانید تا بر وی سوار شده
بر جا میخواست میرفت روزی که از روم بیرون آمد او را مسخر ساخته باز بکسان حرب کرده
و بر ایشان غالب شده عزم مغرب کرده فَأَتْبَعَ سَبَبًا پس از پی در رفت سببی
که بمغرب در توان رفت و بدان سبب توسل جسته میرفت حَتَّى إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ
الشَّمْسِ تا چون رسید بجای فرو رفتن آفتاب یعنی نهایت عمارت بجانب
مغرب وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ در چشمه آب گرم و بعض
حمیه میخوانند یعنی چشمه آب مکدر لای آمیز وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا و یافت نزدیک
آن چشمه بر ساحل بر دریای محیط غربی گروهی را که ناسک گویند و ایشان قومی بودند
بت پرست سبز چشم موی سرخ تن آور با هیبت لباس شان پوست حیوانات
و طعام ایشان گوشت وحوش و جانوران قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ گفتیم ما که
ای ذو القرنین این ندا اگر او نبی بوده باشد بوحی است اگر نبی نبوده است بالهام و یا برسالت

پیغمبری

پیغمبری زمان او و بر تقدیر حق سبحانه و تعالی فرمود که إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ وَإِمَّا أَنْ
تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا آنست که عذاب میکنی این قوم را یعنی اگر میکشی اگر ایمان نیارند و یا نیکو
فرا میگیری در باب ایشان نیکویی اگر بگروند قَالَ أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ
گفت ذو القرنین اما کسی که ستم کند یعنی بر کفر خود مصر باشد پس زود باشد که عذاب کنیم یعنی
من و هر که با من است بکشیم او را و این عذاب دنیاست ثُمَّ يُرَدُّ إِلَى رَبِّهِ پس باز گشته
شود بسوی جزای پروردگار خود فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُكْرًا پس عذاب کند خدای او را عذاب
سخت و منکر که مثل او معهود نه باشد وَأَمَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا و اما هر که بگرود
و عمل صالح کند یعنی بر مقتضای ایمان فَلَهُ جَزَاءً الْحُسْنَى پس مر او راست در هر دو
سرای پاداش نیکویی وَسَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا و زود باشد که بگوییم مر او را
از فرمان ما یعنی از آنچه ما فرماییم کار آسان فراخور طاقت او آورده اند که لشکر ظلمت را بر قوم ناسک
گماشت تا بکوشش و دهن ایشان در آمد و زنهار خواسته روی بایمان آوردند ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا
پس دیگر باره از پی در آمد سببی را که بمشرق توان رفت و قوم ناسک را با خود برد لشکر
او را از پیش روان کرد و عسکر ظلمت را از عقب بداشت و بجانب جنوب متوجه شده قوم
هاویل را که در قطر ایمن بودند مسخر کرد بهمان طریق که در قصه ناسک مذکور شد پس روی
بمشرق نهاد حَتَّى إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ تا چون برسید بجانب بر آمدن
آفتاب یعنی موضعی که مبدأ عمارات است یعنی از جانب شرق وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَى
قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سِتْرًا یافت آفتاب را هر بامداد که بر می آید
و شعاع او می افتد بر گروهی که نگردانیده بودیم و پیدا نکرده برای ایشان از دو آفتاب در وقت
طلوع و پوششی از لباس و بنا که میان ایشان و آفتاب حاجز باشد چه ایشان را پوشش

بود و زمین ایشان بنا نمی‌داشت از غایت نرمی و سستی پس چون آفتاب طلوع کردی
پس در آبها در آمدندی تا وقتی که ارتفاع بپذیرفتی و از سمت راس ایشان دور گشتی از
زیر زمین بیرون آمده ماهی گرفتندی و به آفتاب بریان کرده خوردندی و این قوم منسک
بودند کَذَٰلِكَ همچنان کرده اسکندر با ایشان که با اهل مغرب کرد یا همچنان اتباع سنت
کردند و بجانب قطر اتس(?) روان شد و بقومی رسید که ایشان را تاویل خوانند و با ایشان
همان سلوک نمود که با قوم تاویل وَقَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا و بدرستی که ما احاطه
داشتیم بآنچه نزدیک او بود از روی آگاهی یعنی لشکرها و ادوات حرب و اسباب جهانگیری که
بر وی جمع شده بود بحر محیط بودیم و مجموع را دانستیم ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا پس اسکندر راه پی(?)
در آمد راهی و طریق دیگر از شرق بشمال حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ تا چون
رسیدند در منقطع ارض ترک میان دو کوه که از پس آنها زمین یاجوج و ماجوج است
وَجَدَ مِن دُونِهِمَا قَوْمًا یافت در پیش آن دو کوه گروهی را بهیات های عجیب
و شکلهای غریب لَّا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا نزدیک نبودند که از فطرت که در
یابند سخنی را و کسی از لشکر ذوالقرنین سخن ایشان در نمی‌یافت قَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ
إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ گفتند یعنی مترجم ایشان
گفت ای ذوالقرنین بدرستی که یاجوج و ماجوج تباهی کنندگانند در زمین هرگاه که از پس
این کوه‌ها بیرون آیند از گیاه و آنچه سبز باشد بخورند و آنچه خشک بود با خود ببرند و تمام
انعام را میکشند و میخورند و اگر چهارپایان را نیابند آدمی را عوض آن بکار می‌برند و ایشان
دو قبیله‌اند از اولاد یافث بن نوح علیه السلام و در عین المعانی آورده که آدم علیه السلام
را احتلام افتاد و منی بخاک آلوده گشت آدم علی نبینا و علیه السلام از آن حال اندوهناک گشت

و حق تعالی

و حق تعالی این دو قوم را از آن خاک آلوده منی ابوالبشر بیافرید و بقول کسی که گوید انبیا علیهم السلام
محتلم نمیشوند این قول ضعیف است و در اشکال و احوال ایشان اختلاف کرده‌اند از مرتضی علی
کرم الله وجهه منقول است که قامت بعضی از ایشان بمقدار شبری است و قد بعضی بغایت دراز و
در حدیث آمده که صنفی از ایشان بر مثال شجره ارز اند و آن درختیست در ولایت شام طول
او صد و بیست گز و صنفی را طول و عرض مساویست و صنفی آنند که از یک گوش فراش و دیگری لحاف
سازند و در صفت ایشان گفته‌اند بیت بکوتاه جسمی یکی چنبر جوی • بگوش دراز از خران
برده گوی • نه نرمی و نه بینش دلنواز • یکی گوش کوتاه و دیگر دراز • چو بوزینگان آمده در وجود •
مژه زرد و رخ سرخ و دیده کبود • بهنگام خفتن بخسپند سیر • یکی گوش بالا و دیگر بزیر • شکن
بر شکن چین ابروی‌شان • کشان ریش تا زیر زانوی‌شان • برون آمده اشکم‌شان چون گراز •
شکم پهن و با هر یک گردن دراز • ندارد بجز خواب خور هیچ کار • نمیرد یکی تا نزاید هزار •
القصه آن گروه با اسکندر گفتند که ما ازین قوم بتنگ آمده‌ایم فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا
پس آیا بکنیم یعنی مقرر سازیم برای تو و بیرون آوریم از میان مالهای خود عَلَىٰ أَن
تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا بشرط آنکه بکنی میان ما و میان ایشان بندی که منع
کند ایشان را از بیرون آمدن قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي
بِقُوَّةٍ گفت اسکندر آنچه دست رس داده مرا در آن پروردگار من بهتر است از آنچه شما
میخواهید بمن دهید پس مرا یاری دهید بتوانایی یعنی بمردان توانا یا بدان چیزی که قوت
یابم درین کار أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا آتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ تا بکنم
میان شما و ایشان حجابی سخت که بعضی از آن بر بعضی مرکب باشند بیارید برای من
قطعهای آهن منقول است که فرمود که تا خشت‌ها از آهن بساختند بیت بفارغ دلی جای جان نازد(?)

همه روی ریخته آهن روند آن ابکام حکم کرد میان دو کوه که چهار هزار قدم طول بود و نصف پنج
کز عرض بکندند تا به آب رسید پس در ته زمین روی آب یک رده از سنگ خارا نهادند و خشتهای آهنین
بر بالای آن فرش کردند حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ تا چون مساوی
شد یعنی فرش یافت میان هر دو کوه بنمود تا بهمه بسیار ببالای آن ریخته و هیمه بر جوانب
آن ترتیب کردند قَالَ انفُخُوا حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا تا چون گردانید خشتهای
آهن را مانند آتش قَالَ آتُونِي أُفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْرًا گفت بیارید تا بریزم بر بالای
این آهن گرم شده روی گداخته بیت هر روی گرفتی که انگیختند ۰ بر روی حل گره مبر بخشند
بد نیکو ز دلوار سد دینجاه گز در ارتفاع بر آمد مانند کوه پاره هموار و ملسار فَمَا اسْطَاعُوا
أَن يَظْهَرُوهُ پس نتوانستند یاجوج و ماجوج آنکه بر بالا روند بر آن سد بسبب ارتفاع
و املاس وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا و نتوانستند مر او را سوراخ کردن بواسطه ثخن
و صلابت آن قَالَ هَٰذَا رَحْمَةٌ مِّن رَّبِّي گفت ذوالقرنین بعد از ساختن آن
سد و اقتدار بر اتمام آن بخششی است از پروردگار من بر آنها که می ترسیدند از فتنه یاجوج
و ماجوج فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ پس چون بیاید وعده پروردگار
من بخروج یاجوج و ماجوج گرداند این سد را زمین هموار یعنی وی را از پیش راه ایشان
بردارد وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا و هست وعده پروردگار من درست و در است
خروج این گروه از ماورای سد یکی از علامات قیامت است در آخر سوره انبیا ذکر آن
خواهد آمد وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ و میگذاریم برخی از یاجوج
و ماجوج را آن روز یعنی روز خروج که از دحام نموده اضطراب میکنند و داخل میشوند
در برخی دیگر و گفته اند مراد آنست که روز قیامت انس و جن از روی تحیر و اضطراب

در هم آویزند

قطرا

در هم آویزند وَنُفِخَ فِي الصُّورِ و دمیده شود در صور برای قیام قیامت فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا
پس جمع کنیم همه خلق را جمع کردن برای حساب و جزا در عرصه محشر وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ
يَوْمَئِذٍ لِّلْكَافِرِينَ عَرْضًا و ظاهر گردانیدیم دوزخ را آن روز برای ناگروندگان
ظاهر کردنی و اظهار آن برای ایشان قبل از دخول در آن جهت زجر و تهویل باشد الَّذِينَ
آن کافرانی که از فرط غفلت كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَن ذِكْرِي بود
چشمهای دل ایشان در پوششی از یاد من یعنی از مشاهده آیاتی که بآن یاد کرده میشوم
بتوحید و تعظیم نزد اهل ایمان وَكَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا و هستند کافران
که بجهت ناشنوایی سخن حق نمی توانند شنودن کلام من یا محجوب میمانند از استماع
قرآن بسبب حجاب سمع کما قال الله تعالی و اذا قرأت القرآن جعلنا بینک و بین الذین لا یؤمنون
بالآخرة حجابا مستورا بیت چون تو قرآن خوانی ای صدر امم ۰ گوش شان را پرده سازم از صمم ۰
چشم شان را نیز سازم چشم بند ۰ تا نبینند و کلامت نشنوند ۰ أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا
أَن يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِن دُونِي أَوْلِيَاءَ آیا می پندارند آنان که نگرویده اند
آنکه فرا گیرند بندگان مرا که عیسی و عزیر و ملائکه اند علیهم السلام بجز من دوستان یعنی
معبودان ملخص سخن آنکه آیا می پندارند کافران که فرا گرفتن ایشان بندگان مرا خدایان
ایشان را نفع خواهد رسانید استفهام بمعنی انکار است یعنی باتخاذ ایشان جمعی را معبود
هیچ سود نخواهد داشت إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ بدرستی که ما آماده کرده ایم دوزخ را
لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا برای ناگرویدگان منزل و ماوی یا نزلی که از برای مهمان آرند و درین
معنی تهکم است و تنبیه بر آنکه ایشان را عذابها خواهد بود که دوزخ در پیش او چیزی محقر باشد
قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُم بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا بگو ای محمد آیا خبر کنیم شما را

کارترین مردمان از روی کردارها الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا آنانند
که گم شد و ضایع گشت شتافتن ایشان بعملهای نیکو نمائی در زندگانی دنیا چون کشیشان
و رهبانیان که اکثر اوقات در دیرها بصلوة و صوم میگذرانند و بر سبب کفر آن همه عملها باطلست
و ثوابی بران متفرع نیست و گفته اند مراد ازین طایفه خوارجند یا ارباب بدعت یا جمعی که عمل بریا و
سمع کنند و اشهر آنست که از کفار صله رحم و اطعام فقرا و عتق رقاب واقع میشد حق تعالی
بطلان آنها حکم کرد و فرمود وهم یحسبون انهم یحسنون صنعا و ایشان
می پندارند انکه ایشان نیکو میکنند کار را اولئک الذین آن گروه که ذکر کرده شده اند
آنان اند که کفروا بایات ربهم ولقائه کافر شدند بآیتهای پروردگار خود که
قرآنست یا بدلایل توحید و بدیدار او یعنی بعث و حشر که در انوقت رؤیت میسر خواهد
شد اهل ایمان را فحبطت اعمالهم تباه شد کارهای ایشان که در صورت نیک مینمود و بدان
جزای خیر نخواهند یافت فلا نقیم لهم یوم القیمة وزنا پس اقامت نخواهیم
برای ایشان و اعمال ایشان روز رستخیز ترازوی که بران بسنجند آن عملها را چه همه حبط
شده و نابود گشته و یا ایشان را وزنی نخواهیم نهاد یعنی مقداری و اعتباری نخواهیم
داشت بلکه خوار و مبتذل خواهند بود ذلک جزاؤهم جهنم بما کفروا
آنست کار که گفته شد از بطلان عمل و خست قدر ایشان پاداش ایشان دوزخ است
بسبب انچه نگرویدند واتخذوا آیاتی ورسلی هزوا و فرا گرفتند آیتهای کتاب
مرا و فرستادگان مرا افسوس کرده شده یعنی کتاب و پیغمبر سخریت کردند ان الذین
امنوا وعملوا الصالحات لهم جنات الفردوس نزلا بدرستی
آنانکه بگرویدند بکتاب و رسول و کردند عملهای پسندیده و شایسته هست مر ایشان را

در حکم خدای

در حکم خدای بهشتهای فردوس یعنی بوستانهای مشتمل بر اشجار که اکثر آن تاک بود بیش کشش
در بستان آورده که حق سبحانه تعالی فردوس را بید قدرت خود آفریده و هر بقعه او بر روزی از روزهای
دنیا پنجاه نوبت در وی نظر کرده میفرمود از وادی طیبا و حسنا للاولیائی آفرین بسا رحسن و جمال
و تازگی خود را برای دوستان من و این جنت منزلی را از برای دوستان میگوید تنبیه برانکه ایشان را
عطا باشد که نعیم فردوسی با زار آن متغیر و محاصری نتواند بود و آن عطا نباشد الا دولت لقاء
بیت نعمت فردوس زاهد را و ما را روی دوست • قیمت هر کس بقدر همت والای اوست • و گویند
فردوس ارفع درجات جنانست که حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود فاذا سألتم الله
فاسئلوه الفردوس قولی آنست که اسمی از اسمهای جنانست که اهل ایمان در انجا فرود
آیند خالدین فیها لا یبغون عنها حولا در حالتی که جاویدان در ان نخواهند
از آن بهشت ها بدلی باز طلبند از و تحویل بمکانی دیگر زیرا که همه مطالب ایشان در آن
مهیا باشد قل لو کان البحر بگو اگر باشد آب دریا محیط که شامل ارض است مدادا
لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی سیاهی
برای نوشتن سخن پروردگار من یعنی معانی قرآن و یا معلومات و هر آیینه فانی گردد و فانی شد
آب دریا که جسمست و هر جسمی متناهی باشد پس او بنهایت رسد پیش از انکه برسد
و تمام شد علوم پروردگار من چه آنکه او غیر متناهی است پس کمیت متناهی کلمات نامتناهی نوشته
نشود ولو جئنا بمثله مددا اگر بیاریم مثل دریای محیط مدد آن مداد در آن افزاییم
گویند این آیت وقتی نازل شد که یهود مسلمانان را گفتند که در کلام خود میخوانید که
ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا و زعم محمد صلی الله علیه و سلم آنست که او را حکمت داده
اند پس علم تمام بسیار باشد و دیگر باره میخوانید که وما اوتیتم من العلم الا قلیلا جمع میان این

دو سخن چگونه توان کرد حق سبحانه و تعالی درین آیت که علم حق تعالی نهایت ندارد و هر چند کسی را
علم بسیار تر بود در جنب علم الهی کم از کم میتواند بود بیت علمها از بحر علمش قطره ای . انجم
خورشید است از نهاد ذره ای . گر کسی در علم صدیقان بود . پیش علم کاملش نادان بود . قُلْ إِنَّمَا
أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ بگوای محمد که این نیست که من آدمی ام
مانند شما و دعوای احاطه بکلمات الهی میکنم این مقدار هست که بواسطت جبرئیل علیه السلام
وحی کرده میشود بمن و خبر این نیست که معبود شما یکتا هست بی شریک فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا
لِقَاءَ رَبِّهِ پس هر که امید میدارد دیدار پروردگار خود را در بهشت یا هر که میترسد از رسیدن
بحق یعنی بازگشت بدو در روز رستخیز فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا پس باید که بکند کردار
شایسته یعنی پسندیده خدا در بحر آورده که عمل صالح متابعت پیغمبر است صلی الله علیه و سلم
و سلوک منهاج سنت او بظاهر که ترک دنیا و اختیار فقر و دوام عبودیت است و بباطن که آن
بریدنست از خلق و پیوستن و رسیدن بحق یعنی دیده بستن از مشاهده ما سوی و بر بستن
و جز لب بشهود حضرت مولی نا گشودن کما قال الله تبارک و تعالی مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى
بیت روی از همه برتافتم و سوی تو کردم . چشم از همه پوشیدم و دیدار تو دیدم آورده اند
که جندب بن زهیر عامری رضی الله عنهما بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم عرض کرد که یا رسول من
عمل از برای خدا میکنم اما چون کسی بر آن مطلع شد خوشدل میگردم حضرت فرمود که خدای تعالی
عملی را که غیر در ان شریک باشد قبول نمیکند حق سبحانه بتصدیق سخن پیغمبر خود فرستاد که
وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا آنکه عمل صالح دارد شریک نیاورد و انباز نسازد
در پرستش پروردگار خود یکی را یعنی بریا تضییع عمل نکند که ریا شرک اصغر است
و تباه کننده عمل نعوذ بالله من الریا و نعتصم بالله من وقوع الزلل و صلی الله علی سیدنا المصطفی صلوات الله و سلامه علیه اجمعین

سوره یس

سورة یس المکیة و هی ثلث و ثمانون آیة

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ يس

در ینابیع آورده که هر حرفی از حروف مقطع سری است از خزانه غیب که حبیب خود را صلی الله علیه و سلم
بر آن اطلاع داده بعد از آن جبرئیل علیه السلام بدان نازل شده و جز از خدا و رسول کسی بر آن
وقوف ندارد و بعضی از علما در یس گفته اند که اسم قرآن است و در حقایق فرموده که نامیست
از نامهای الهی و گویند اسم سوره است و حدیث ان الله تعالی قرا طه و یس قبل ان خلق
السموات و الارض بالف عام مؤید این قول میکند و در تفسیر ماوردی آورده که از هفت
نام حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم که در قرآن مذکور شده یکی یس است و آنکه اهل بیت را
آل یس میگویند تائید این سخن میکند سلام علی آل یس امام قشیری رحمة الله علیه فرموده
که یا اشارتست بیوم میثاق و سین عبارتست از اسرار او با احباب از اهل اشواق و در کشف
الحقایق آورده که قسمت بیمن نبوت حبیب و بسر مطهر او و بعضی بر آنست که معنی او یا
انسانست بلغت طی و در اصل یا انیسین بوده بجهت کثرت ندا بر سطری از وی اقتصار نموده
اند چنانچه در ایمن الله ایم الله گویند در حقیقت آنست که کلام عرب آنست که کلمه بحرفی تعبیر کنند قد قلت
لها قفی فقالت لی قاف یعنی وقفت و یس میشاید که حرف سین اشارت بکلمه باشد و آن
بقولی که گذشت انسانست و مخاطبت بانسانیت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
باشد که صفات کمال انسانیت مر آن حضرت را ثابت است و میشاید که آن کلمه
سید باشد یعنی سید البشر و حدیث انا سید ولد آدم تفسیر این حروف بود و دیگر میباید دانست
که از میان حروف سین را نسبتی باعتدالیست که میان زبر و بینات او توافق و تساویست
و هیچ حرف دیگر این حال ندارد لاجرم مخصوص حضرت ختمیت است که عدالت حقیقی خواه در
طریق توحید و خواه در احکام شرع بدو اختصاص دارد بیت سرآمد مرتبه اعتدال در همه حال .

که در خصایص توحید اعدل ازیمه . تمکن است تراد مقام جمع الجمع . بدین فضیلت مخصوص افضل ازیمه
واز فحوای کلمات سالفه روایح ریاحین قلب القرآن یس استشمام می توان نمود بیت حدرت
شکری داده ز قرآن . پس انکه قلب آن شکر یس . در جامع الاصول از صحیح ترمذی
بروایت انس بن مالک رضی الله عنه نقل میکند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود که لکل شیء
قلب وقلب القرآن یس وهر که یس بخواند ویا بنویسد برای وی ده بار قرارت قرآن
واین سوره را متمه گویند که تمام میکرداند بر خواننده خود نیکویی هر دو سرای ودافعه خوانند
که دفع کند از وی همه بدیها وقاضیه نیز نامند که ادا کند همه حاجتهای او را آورده که کفار مکه
گفتند ای محمد تو فرستاده خدای نیستی حق سبحانه فرمود که یس ای سید وَالْقُرْآنِ
الْحَكِيمِ بحکم قرآن محکم یا حکم کننده حق یا خداوند حکمت إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ بدرستی
که تو بی شک وشبهه از فرستادگانی بسوی خلق از آن فرستادگان که بودند عَلَىٰ صِرَاطٍ
مُسْتَقِيمٍ بر راه راست که توحید است یا تو فرستاده شده بر طریق با استقامت که راه
هست موصل بمقصود تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ قرآن فرو فرستاده خدای غالب است
وحفص بنصب لام خواند یعنی فرو فرستاد فرستادن خداوند قوی در ملک خود مهربان بر
خلق خود وتو از فرستادگانی لِتُنْذِرَ قَوْمًا مَا أُنْذِرَ آبَاؤُهُمْ تا بیم کنی وبترسانی
از عذاب ربانی گروهی را که بیم کرده نشده اند پدران نزدیک ایشان بسبب دوری ودیر
زمان فترت تا بیم کنی ایشان را بآنچه بیم کرده شده اند پدران دور ایشان در زمان اسمعیل
علیه السلام فَهُمْ غَافِلُونَ پس ایشان بی خبرانند لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَىٰ
أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ بدرستی که درست شد قول بعذاب بر بیشتر
کافران یعنی کلمه لاملان جهنم من الجنة والناس اجمعین پس ایشان نمیگروند مراد آنانند که ازلی

میدانسته

میدانسته که ایشان بر کفر میرند یا بر شرک کشته شوند چون ابوجهل واضراب او إِنَّا جَعَلْنَا فِي
أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا بدرستی که ما کردیم در گردن ایشان غلها فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ پس آن
غلها پیوسته شده بر زنخدانهای ایشان ونمیگذارد که سر بجنبانند فَهُمْ مُقْمَحُونَ پس ایشان
سر در هوا مانده کانند وچشم بر هم نهادگان تمثیل کرد مشرکان را بجمعی که غلها در گردن
داشته اند آورده اند که ابوجهل سوگند خورد که اگر پیغمبر را در نماز ببیند سر مبارک او بشکند روزی دید
که آن حضرت صلی الله علیه وسلم نماز میگذارد سنگی برداشت ونزد وی آمد چون دست بالا کرد تا بر وی
زند دست او در گردن حبس شد وسنگ بر دست او چفسیده در گردنش بماند واین آیت
آمد که ما ایشان را باز داشتیم چنانچه مغلولان بسیار از کردن او جدا کردند واز کارها باز داشته شوند
گویند که قومی مخزوم دست او را بجهد بی نهایت از گردن او جدا کردند ومخزومی دیگر گفت من بروم
وبدین سنگ محمد را بکشم آورده اند که چون نزدیک آن حضرت صلی الله علیه وسلم آمد نابینا
شد واین آیه آمد که وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وما گردانیدیم در پیش روی ایشان
دیواری وحجابی وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا واز پس ایشان پرده ومانعی فَأَغْشَيْنَاهُمْ
فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ پس پوشیدیم چشمهای ایشان را پس ایشان نمی بینند محققان
گویند که سد پیش از طول امل است وسد عقب غفلت از جنایات گذشته وهر کرا دو چنین
احاطه کرده باشند هر آینه چشم او پوشیده باشد از نظر در دلایل قدرت ونه بیند راه
فلاح وهدایت وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ
یکسان است برای ایشان بیم کنی ایشان را یا بیم نکنی نمیگروند ایشان که علم قدیم بقتل وموت
ایشان بکفر حکم کرده است إِنَّمَا تُنْذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ جز این نیست که با کانی
الکانایندی که فایده بران مترتب باشد که پی روی قرآن کند وموعظه آن بسمع قبول شنود

وَنَخْشَى الرَّحْمَٰنَ بِالْغَيْبِ و بترسد از خدای بپوشید کی در نهان از و ترسنده در نظر خلایق
یا از حق ترسد در آنچه غایب است از وی یعنی امور اخروی فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ پس
مژده ده آن ترسنده را بآمرزش گناهان و مزدی بزرگوار در زمان آینده یعنی بهشت در
اسباب نزول آورده که بنو سلیمه گفتند یا رسول الله خانهای ما از مسجد دور است اگر نزدیک
مسجد خانه گیریم چگونه باشد آیت آمد که إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ بدرستی که ما زنده گردانیم مردگان
را بعث یا دلهای مرده بهدایت وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ و بنویسیم آنچه از پیش
فرستاده اند از اعمال صالحه و طالحه و بنویسیم پیهای ایشان یعنی نشانهای اقدام ایشان که بمسجد
میروند مراد آنست که خطوات ایشان خواهد بود و بهر قدمی رقمی از حسنات بر صحیفه احوال ایشان — تکفیر خطیات ایشان
کشیده خواهد شد وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ و همه چیزها را نگاه داشته تا بیان
کرده ایم در دفتری که پیشوای روشن است یعنی لوح محفوظ بعد از نزول این آیت حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و سلم فرمود که ای بنی سلیمه در منازل خود باشید که ثواب آثار اقدام شما
می نویسند در صحیحین مذکور است که بزرگترین مردمان در مزد صلوة کسیست که دورتر
باشد راه آمدن او بمسجد و بعضی گفته اند که آثار اعم است از آن که حسنه یا بند چون علمی
که بمردم آموزند یا وقفی که بر مواضع خیر کنند و صدقه جاریه چون پل و رباط و مسجد یا سیئه چون
اشاعه باطل و تاسیس ظلم حق سبحانه میفرماید تا همه را می نویسند و بوقت مکافات حساب
هر اثری جزا خواهند داد بیت از مکافات عمل غافل مشو ❊ گندم از گندم بروید جو ز جو ❊ این
چنین گفته است بر معنوی ❊ کای برادر آنچه کاری بدروی ❊ وَاضْرِبْ لَهُمْ و بیان کن
برای اهل مکه مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ مثل اصحاب قریه یعنی اهل انطاکیه إِذْ جَاءَهَا
الْمُرْسَلُونَ وقتی که آمدند بدان دیه فرستادگان آورده اند که حضرت عیسی علیه نبینا و علیه السلام

قبل از رفع

قبل از رفع یا شمعون الصفا که خلیفه وی بود بعد از رفع وی دو حواری را که یحیی و یونان گفتندی
یا باروس و ماروس و بقولی گفته که صادق و صدوق ایشان را بانطاکیه فرستاد که تا خلق را
بخدای دعوت کنند ایشان نزدیک شهر رسیده پیری دیدند که گوسپندان میچرانید
و بدو سلام کردند گفت چه کسانید گفتند ما رسولان عیسی ایم خلق را از بادیه ضلالت
بمنزل هدایت میخوانیم گفت بر صدق دعوی خود هیچ برهان دارید گفتند آری
بیماران را شفا دهیم و ابرص و اکمه را بجمال صحت باز آریم پیر گفت سالهاست که فرزند من
بیمار است و اطبا از علاج او عاجز اند اگر شفا دهید او را دور کنید من بخدای شما بگروم
ایشان بر سر بالین وی آمده دعا کردند صحت کامل یافت بیت قدم نهادی و بر ابر دو دیده
جا کردی ❊ بیک نفس دل بیمار را دوا کردی ❊ پیر ایمان آورد و او حبیب نجار است که صاحب
یاسین گویند و ششصد سال قبل از زمان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم
بود و گروید و یکی از سابقات القصه خبر این دو رسول با نطاکیه فاش شد بیمار بسیار از
برکت ایشان بدولت رسیدند ملک شهر که در معالم التنزیل نام او انطیخس رومی بود
بت می پرستیدند از حال ایشان خبر یافت و بر مضمون دعوت ایشان که منع بت پرستی و
اقرار بوحدانیت الهی بود مطلع شده ایشان را بزندان کرد و شمعون از پی ایشان در آمد
با خواص ملک آشنائی آغاز نهاد و بسبب دانش و حکمت مقرب پادشاه شده و حق سبحانه
قصه ایشان خبر میدهد إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ و یاد کن چون فرستادیم ما بسوی
مردم انطاکیه دو پیغمبر عیسی و یا شمعون فرستادند بامر ما فَكَذَّبُوهُمَا پس تکذیب
کردند اهل آن دیه ایشان را و بزندان باز داشتند فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ پس ما غالب
گردانیدیم ایشان را و حفص بتشدید میخواند یعنی قوت داده ایم بسیوم فرستاده که بقول

اسم شمعون الصفا است و گفتند شمعان با سلوم با بولس فقالوا انا الیکم مرسلون
پس گفتند ایشان یعنی فرستادگان با اهل انطاکیه بدرستی که ما بسوی شما فرستاده شدگانیم
از نزد عیسی یا از پیش خلیفه وی قالوا ما انتم الا بشر مثلنا گفتند مردم آن شهر که
نیستید شما مگر آدمی مانند ما در اکثر صفات بشریت پس بچه مزیت شما را برسالت اختصاص
داده اند وما انزل الرحمن من شیء و نفرستاده است خدای مهربان هیچ چیز از وحی و
رسالت ان انتم الا تکذبون نیستید شما مگر که دروغ میگوئید در دعوی رسالت قالوا
ربنا یعلم انا الیکم لمرسلون گفتند پیغمبران که خدای ما میداند بدرستی که ما بسوی شما
فرستادگانیم وما علینا الا البلاغ المبین و نیست بر ما مگر رسیدن آشکارا و ما کار
کار خود و پیغام رسانیدیم اگر شما قبول دعوت نکنید عذاب بشما فرود خواهد آمد قالوا انا
تطیرنا بکم گفتند که ما فال بد گرفتیم بآمدن شما که با این بلده آمده اید باران نبارید
و هم مزروعات ما خشک شده لئن لم تنتهوا لنرجمنکم ولیمسنکم منا عذاب
الیم اگر باز نه ایستید از دعوی خود هر آینه شما را سنگسار کنیم و برسد شما را
از ما عذاب دردناک قالوا طائرکم معکم گفتند پیغمبران فال بد شما با شماست
یعنی سبب شامت عقاید فاسده اعمال باطله شماست أئن ذکرتم آیا پند داده میشوید
فال بد میگیرید و بقتل تهدید میکنید بل انتم قوم مسرفون بلکه شما گروه گزاف کاران
و از حد درگذشتگانید آورده اند که شمعون با ملک به بتخانه آمدی و خدای را سجده
کردی مردمان پنداشتندی که او پرستش بت میکند ملک بروی اهتمام تمام کردی بی مشورت
او هیچ کار اقدام نکردی روزی شمعون پرسید که ای ملک شنوده ام که دو کس غریب
را بزندان کرده سبب حبس ایشان چیست ملک گفت ایشان دعوی میکنند که غیر بتان

خدای دیگر است

خدای دیگر است شمعون از روی تعجب فرمود که بگوی تا ایشان را حاضر کنند که گفتار این
عجب است ملک امر کرد که ایشان را آوردند و شمعون را دیدند دلیر وار نشستند شمعون پرسید که
شما را گرامی پرستید گفتند آن را که آفریدگار آسمان و زمین است شمعون گفت خدای
شما چه میکند گفتند نابینا را دیده ور میگرداند شمعون از ملک التماس کرد که تا نابینایی را
حاضر کردند و فرمود که خدای خود را بگوئید تا این را بینا سازد ایشان دعا کردند فی الحال بینا
شد شمعون گفت ای ملک ما نیز از خدایان خود درخواهیم تا همین کار بکنند ملک آهسته گفت ای
شمعون تو میدانی که ایشان نمی بینند و نمی شنوند و بر هیچ چیز قدرت ندارند شمعون
دیگر بار گفت ای جوانان خدای شما دیگر چه تواند کرد گفتند مرده را زنده میگرداند شمعون
گفت اگر خدای شما این کار بکند ما همه بدو میگرویم پس دختر ملک را که مدت از وی مرده
بود یا مرده را زنده گردانید ملک با قوم ایمان آوردند و برخی دیگر قصد پیغمبران کردند همان
گردند حبیب نجار را خبر شد که کفار در مقام ایذا اهل ایمان اند از منزل خود متوجه آن صوب
شد چنانچه حق سبحانه فرمود وجاء من اقصی المدینة رجل و آمد از دورتر
جای آن شهری مردی یعنی حبیب نجار یسعی او بود که میشتافت با آن منزل تا برسید
قال یا قوم اتبعوا المرسلین گفت ای گروه من پیروی کنید فرستادگان را
اتبعوا من لا یسألکم اجرا وهم مهتدون پیروی کنید کسانی را که
نمیجویند از شما مزدی بر تبلیغ رسالت و ایشان راه یافتگانند بخیر دنیا و سرای
وما لی لا اعبد الذی فطرنی والیه ترجعون و چیست مرا که از روی
صدق نپرستم آن کسی را که بیافرید مرا از عدم بوجود آورد و بسوی حکم و جزای او باز گردانیده
خواهید شد روز قیامت اضافت بخود اظهار شکر است و اظهار بعث بکافران مبالغه در تهدید

وزجرست ءَاَتَّخِذُ مِن دُونِهِ اٰلِهَةً اِن یُرِدنِ الرَّحمٰنُ بِضُرٍّ لَّا تُغنِ
عَنِّی شَفَاعَتُهُم شَیئًا وَّلَا یُنقِذُونِ آیا فرا گیرم بجز خدا خدایان دیگر یعنی بتان
اگر خواهد خدای مرا بگزندی یعنی اگر خواهد که بمن ضرری رسد کفایت نمیکنند از من در خواست
بتان چیزی را از آن یعنی ایشان از من بلا دفع نکنند و نرهانند مرا و خلاص نکنند پس اگر
من آن را که توانائی ندارد بر ضرر و نفع و رهانیدن از ضرر دست ندارند اِنِّی اِذًا لَّفِی
ضَلٰلٍ مُّبِینٍ بدرستی که من آن هنگام در گمراهی آشکارا باشم چون قوم از وی
این سخن شنیدند قصد قتل وی کردند و اورا پیش پیغمبران آورده گفت اِنِّی اٰمَنتُ
بِرَبِّکُم فَاسمَعُونِ بدرستی که من بگرویدم بآفریدگار شما پس بشنوید ایمان مرا
تا فردا بر من گواهی بدهید وگفته اند این خطاب با قوم کرد و ایشان اورا سنگ میزدند
تا کشته شد و قبر او در بازار انطاکیه است و قولی آنست که اورا کشتند و خدای تعالی اورا
زنده گردانید و به بهشت برد و حسن بصری بر آنست که چون قصد قتل وی کردند حق تعالی
اورا باسمان برد از روی کرامت قِیلَ ادخُلِ الجَنَّةَ گفتند مر اورا که ای حبیب
درای در بهشت پس چون در بهشت درآمد قَالَ یٰلَیتَ قَومِی یَعلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِی
رَبِّی گفت کاشکی قوم من دانا شوند بآنچه بیامرزید مرا پروردگار من وَجَعَلَنِی
مِنَ المُکرَمِینَ وگردانید مرا از نواختگان بإکرام و قولی آنست که پیغمبران و ملک
و مومنان کشته شدند و قولی آنست که بسلامت بیرون رفتند و حبیب کشته
و باسمان رفت وَمَا اَنزَلنَا عَلٰی قَومِهٖ مِن بَعدِهٖ مِن جُندٍ مِّنَ
السَّمَآءِ وَمَا کُنَّا و نفرستادیم ما بر قوم حبیب پس از رفع یا قتل او هیچ لشکری
از آسمان برای هلاک کافران و نیستیم ما مُنزِلِینَ فرو فرستیم لشکری برای هلاک

قومی یعنی کفار

قومی یعنی کفار از آن خوارتر اند و بمقدارتر که هلاک ایشان را لشکری باید و انزال لشکر ملایکه
در روز بدر و حنین برای تعظیم پیغمبر ما بوده صلی الله علیه وسلم نه آنکه لشکر کفار در حسابی بوده
باشند اِن کَانَت اِلَّا صَیحَةً وَّاحِدَةً نبود عقوبت اهل انطاکیه مگر یکی زیاد که جبرئیل
علیه السلام هر دو بازوی شهر ایشان را گرفته و صیحه زد فَاِذَا هُم خٰمِدُونَ
پس آنگاه ایشان فرو مردگان بودند یعنی بیک نعره جبرئیل علیه السلام فرو مردند چون آتشی
که یکبار منطفی شود یٰحَسرَةً عَلَی العِبَادِ ای دریغا بر بندگان مَا یَاتِیهِم
مِّن رَّسُولٍ اِلَّا کَانُوا بِهٖ یَستَهزِءُونَ نیامد بدیشان هیچ پیغمبری مگر بودند
که با او استهزا میکردند اَلَم یَرَوا کَم اَهلَکنَا آیا ندیدند و ندانستند که ما چند
هلاک کردیم قَبلَهُم مِّنَ القُرُونِ پیش از ایشان از اهل روزگار اَنَّهُم اِلَیهِم
لَا یَرجِعُونَ و مشاهده کردند که هلاک شدگان بسوی آنها باز نمیگردند یعنی بدنیا
معاودت نمیکنند وَاِن کُلٌّ لَّمَّا جَمِیعٌ لَّدَینَا مُحضَرُونَ و نیستند همه
ایشان مگر جمع نزدیک ما حاضر شدگان روز قیامت برای پاداش یعنی آنان را که
هلاک کرده ایم از پیشینیان یا این مخالفان پس مانده همه در عرصه گاه حشر حضرت
ما حاضر خواهند شد و مناسب کردار و گفتار خود جزا و سزا خواهند یافت یعنی بعذاب الیم
و عقاب عظیم گرفتار خواهند شد و در محبس حرمان و مضیق خذلان محبوس ابد و مجود
سرمد خواهند گشت و از نعمت جنانی محروم جاودانی خواهند بود وَاٰیَةٌ لَّهُمُ الاَرضُ
المَیتَةُ اَحیَینٰهَا و نشانه از نشانهای قدرت ما مر کافران را زمین مرده است
یعنی خشک و بی گیاه که ما بسبب باران زنده کردیم آن را وَاَخرَجنَا مِنهَا و بیرون
آوردیم از وی حَبًّا فَمِنهُ یَاکُلُونَ دانه در و دانی مراد حبوب غاذیه است پس

از آن دانه میخورند وجعلنا فیها جنات من نخیل وآفریدیم ما در زمین ها
بوستانها از انواع خرمابنان واعناب واصناف تاک بنان وفجرنا فیها من
العیون وروان کردیم در زمین از چشمها لیاکلوا من ثمره تا بخورند از میوه آنچه
مذکور شد وما عملته ایدیهم وآنچه کرده است دستهای ایشان مثل دوشاب و
غیره وحفص ما عملته میخوانند وما را نافیه میدانند یعنی میخورید از میوها دست های ایشان عمل
نکرده است بلکه بمحض قدرت آفریده شده افلا یشکرون آیا شکر نمیکنند بار اراین نعمت ها
ومنعم را پرستش نمیماید صاحب بحر الحقایق فرموده که معنی آیت بزبان اهل اشارت
آنست که دل ترا زنده کردیم بباران رحمت وبیرون آوردیم از آن حب طاعات تا
ارواح را از آن غذائی باشد وساختیم بوستانها از نخیل اذکار واعناب اشواق وعیونها
حکمت در وی روان کردیم تا از مکاشفات ومشاهدات تمتع میگیرند واز نتایج اعمال که کرده
اند از صدقات وخیرات آیا سپاس داری نمیکنند یعنی سپاس می باید داشت
برین نعمت ظاهر وباطن تا موجب مزید آن شود که لئن شکرتم لازیدنکم رباعی گر شکر
کنی زیاده گردد نعمت • وز دل ببرد دغدغه بیش کمت • بس نود بسر منزل مقصود پی
از منهج شکر اگر نلغزد قدمت • سبحان الذی خلق الازواج کلها مما
تنبت الارض پاکست آنکه بقدرت کامله بیافریدیم نوعها از آنچه میرویاند زمین
چون نبات واشجار ومن انفسهم ومما لا یعلمون واز نفسهای انسان یعنی
از بشر چون ذکور واناث واز آنچه نمیدانند از اقسام خلایق وآیه لهم اللیل
نسلخ منه النهار وعلامت دیگر است مر ایشان را بر قدرت ما شب است که از وی
حکمت در میکشیم ودور میکنیم از آن روز را فاذا هم مظلمون پس آنگاه

ایشان درآیند

ایشان در آیند کانند بتاریکی والشمس تجری وآیت دیگر آفتاب است که میرود لمستقر
لها بقرارگاهی که او راست ودر صحیح مسلم وارد است که مستقر آفتاب تحت العرش
باشد وگویند مراد از مستقر حد معین است که دور او بدو منتهی شود ذلک تقدیر العزیز
العلیم آن رفتن او بمستقر خود بتقدیر خداوندیست غالب بقدرت خود غالب بر هر
مقدوری ودانا بهر معلومی والقمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون
القدیم وماه را مقدور ومقرر کردیم یعنی سیر ماه را در منزلهای بیست وهشت گانه از
بروج اثنی عشر که حصه از هر برجی منازل دو منزل وثلثی باشد وهر روز قریب منزلی قطع کند
ودر منزل اجتماعیه نور او می افزاید ودر منازل استقبالیه میکاهد ومیل بانحنا وتقویس میکند
تا وقتی که گردد مانند چوب شاخ یکساله از خرمابنان که خشک شده باشد وخم گشته بشکل
هلالی لا الشمس ینبغی لها ان تدرک القمر ونه آفتاب سزد مر او را وشاید او که
دریابد قمر را در مکان او چه یکی بر فلک اولست ویکی بر سپهر چهارم یا شاید که آفتاب دریابد
قمر را در سرعت سیر او چه قمر تمام حدود بروج را در ماهی قطع میکند وآفتاب در
سالی پس اگر بسرعت آفتاب چون ماه باشد فصول سنه از وضع خود بیفتد وخلل
بکون ونبات وحیوان راه یابد ولا اللیل سابق النهار ونه شب پیشی گیرنده
است بر روز بآن معنی که غلبه کند بروشنی وهمه اوقات شب کند زد بلکه متعاقب اوست
وگفته اند مراد از شب وروز آیتین ایشانند یعنی آفتاب وماه مراد آنست که چنانکه شمس
روی سرعت قمر را در نمییابد قمر نیز از جهت مسابر آفتاب سبقت نمیگیرد وکل
فی فلک یسبحون وهمه کواکب از نیرین وجز آن در فلک بگشاد میروند چنانکه ماهی
در آب وآیه لهم انا حملنا ذریتهم فی الفلک المشحون ونشانه دیگر مر

ایشان را آنست که ما بر داشتیم پدران ایشان را یعنی نشاندیم در کشتی پران مردم و
سایر حیوانات یعنی در کشتی نوح علی نبینا و علیه السلام و گفته اند مراد از ذریه اولاد ند
یعنی خوردند و فرزندان خود را قوت سوزنیت برخشکی برای ایشان کشتی مقرر کردیم و
خَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ و بیافریدیم برای مردمان مانند کشتی آنچه
سواری میکنند بران چون زورق و صندوق و ناو و امثال آن و گفته اند مراد اشتر است که
کشتی بیابان اند وَإِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ و اگر خواهیم غرق سازیم اهل کشتی را فَلَا
صَرِيخَ لَهُمْ پس نباشد فریادرسی مر ایشان را که چون غرق سازیم اهل آن
کشتی را از غرق شدن نگاه دارد وَلَا هُمْ يُنْقَذُونَ و نه ایشان را رها کرده شوند
از غرق إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا مگر آنکه بخشم بر ایشان به بخشیدن از نزدیک ما وَمَتَاعًا
إِلَىٰ حِينٍ و برخورداری ایشان را برخورداری دادنی تا زمانی که اجل ایشان برسد
وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ و چون گفته شود مر کافران را که بترسید از
عذابی که پیش از شما با امم مکذبه رسیده وَمَا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ و از عذابی
که در عقب شماست یعنی در آخرت و ایمان آرید شاید به بخشد ایشان اعراض نمایند و در مکابره
و عناد افزایند وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ و نیاید بدیشان هیچ آیتی
از آیتهای پروردگار ایشان یعنی قرآن یا از دلایل وحدت إِلَّا كَانُوا عَنْهَا
مُعْرِضِينَ مگر باشند از ان روی گردانندگان وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا
رَزَقَكُمُ اللَّهُ و چون گویند مر ایشان را که بر درویشان و محتاجان نفقه کنند
از آنچه روزی داده است شما را خدای قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا گویند
آنان که نگرویدند بصانع یعنی معطله عرب مر آنان را که گرویده اند یعنی کافران از روی

تحکم با مومنان

تحکم با مومنان گویند أَنُطْعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ آیا طعام دهیم آن را که اگر خواستی
طعام دادی او را یعنی خدای بزعم شما که قادر است بر اطعام خلق بایستی که ایشان را
طعام دهد چون او طعام نداد ما نیز طعام نمیدهیم إِنْ أَنْتُمْ نیستید شما ای مومنان
إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ مگر در گمراهی هویدا که ما را بمشیت مخالفت میفرمایید و این سخن
از ایشان خطا بود مگر برای آنکه خدای بعضی از مردم را توانگر ساخته و بعضی را درویش کرده از
بجهت ابتلا حکم فرموده که اغنیا از مال خدا فقرا را بهره مند گردانند پس مشیت را بهانه ساختن و امر
الهی را که بانفاق فرموده فرو گذاشتن محض خطا و عین جهالت بیت درویش را خدا
بتوانگر حواله کرد تا کار او بسازد و فارغ کند دلش از روی بخل اگر نشود ملتفت بوی
فردا بود ندامت و اندوه حاصلش وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ
و گویند کافران کجاست این موعود شما یعنی قیامت و هنگام رستخیز اگر هستید راستگویان
مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ
انتظار نمیبرند ایشان مگر یک فریاد بگیرد ایشان را یعنی نفخه صعقه که بعد از نفخه فزعست
در یابد ایشان را و حال آنکه ایشان در آن وقت در سودا و معامله بجدال و خصومت باشند و مهم
دنیاوی سازند که یک بار اسرافیل علیه السلام بصور در دمد و همه خلق بجای خود بمیرند
الا ما شاء الله فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً پس توانا نشوند وصیت کردن با حاضران
وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ و نه بسوی اهل ایشان که غایب باشند بازگردند یعنی
مجال از بازار بخانه رفتن نداشته باشند وَنُفِخَ فِي الصُّورِ و بعد از چهل سال بدمد در
صور دیگر باره فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ پس ایشان
آنگه از گورها بیرون آمده بسوی پروردگار میشتابند و درین چهل سال کفار را عذاب نباشد چون

برانگیخته شوند قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا گویند وای بر ما که برانگیخت
یعنی بیدار کرد ما را از خوابگاه ما ملایکه جواب دهند که هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ این است آنچه وعده
کرده الرحمن خدای از بعث و نشر و شما میگفتید متی هذا الوعد وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ
و راست گفتند پیغمبران در باب بعث و جزا آنچه گفتند اما شما باور نکردید إِنْ كَانَتْ
إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً نبود این واقعه مگر یک نعره که نفخهٔ اخره است یعنی بمجرد نفخه زنده
شدند فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ پس آنگاه ایشان نزدیک ما حاضر شده کانند
فَالْيَوْمَ لَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا پس امروز ستم کرده نشود هیچ نفسی چیزی را از
جزای کردار خود نه از ثواب ایشان بکاهند و نه بعقوبت زیاده از استحقاق در مانند
وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ و پاداش داده نشوید ای اهل محشر مگر آن
چیزی را که بودید که میکردید از خیر و شر إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغُلٍ
فَاكِهُونَ بدرستی که اصحاب بهشت آن روز در کاری باشند شادان و نازان
و میوه خواران و لذت کنندگان و انکار اختصاص بکار است یا سماع زیادت یکدیگر یا
در مهمانی خدای بوده یا مشغولی باشند ایشان را تنعم و فارغ باشند لو تامل در مهم دوزخیان
انواع تعذیبات ایشان یا خدای مشغول گرداند ایشان را بچیزی که فراموش کنند از کسانی
ایشان که در دوزخ باشند چه یاد ایشان موجب تنغیص عیشست و در عرایس الحقایق گوید که مراد
از اصحاب جنت طالبان بهشت اند که مقصد ایشان نعیم جنات بوده حق سبحانه ایشان را بتنعم
مشغول گرداند و این حال اگر چه نسبت با دوزخیان از جلایل احوالست نسبت با طالبان حق
بغایت فرود مینماید و از ینجاست اکثر اهل الجنة البله پس می توان برد و گویند این آیت نزد
شبلی رحمه الله علیه خواندند شهقه زد و بیهوش شد چون با خود آمد گفت بیچارگان اگر
دانند که

دانند که از که مشغول شده اند فی الحال در ورطهٔ هلاکت می افتند و در کشف الاسرار از شیخ
الاسلام انصاری قدس سره نقل میکند که مشغولی بنعمت بهشت از آن عامهٔ مومنان است
اما مقربان حضرت ذو الجلال از مطالعهٔ شهود و ملاحظهٔ نور وجود یک لحظه بانعیم بهشت نپردازند
رباعی روزی که مرا وصل تو در چنگ آید ❊ از حال بهشتیان مرا ننگ آید ❊ و ربی تو بصحرای
بهشتم خوانند ❊ صحرای بهشت در دلم تنگ آید ❊ هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ عَلَى
الْأَرَائِكِ مُتَّكِئُونَ ایشان یعنی اصحاب الجنة و زنان ایشان از اهل دنیا یا حور العینا
در سایه‌های قصور یعنی در مواضع از حرارت آفتاب و بر تخت‌های آراسته تکیه زدگان باشند
و اتکاء بر تخت دلیل تنعم است لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ مر ایشان راست در بهشت میوه یعنی از
انواع ثمره وَلَهُمْ مَا يَدَّعُونَ و مر ایشان راست آنچه خواهند و آرزو برند در احقاف
از ابن عباس نقل میکند که هر چه بهشتی اندیشد از اطعمه و اشربه بی آنکه بر زبان آرد پیش
او حاضر شود و مر ایشان را باشد سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ سلام یعنی تحیت خطابی
بی واسطه از پروردگار خود که رحیم مهربان در معالم از جابر بن عبد الله رضی الله عنه نقل میکند
که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود که اهل بهشت در نعیم خود مستغرق باشند که ناگاه نوری
بر ایشان ساطع گردد چون سر بالا کنند حضرت عزت جلت شانه گوید السلام علیکم یا اهل
الجنة بیت سلام دوست شنیدن سلامتست و سعادت ❊ بوصل یار رسیدن فضیلتست
و کرامت ❊ وَامْتَازُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ و جدا شوید امروز ای مشرکان از موحدان
و ای منافقان از مخلصان که شما را بزندان دشمنان میرانند و ایشان را به بوستان
دوستان میخوانند أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ
آیا عهد نکرده ام با شما و نفرموده ام ای فرزندان آدم آنکه نپرستید شیطان را یعنی بتنزاع مغوی مو

شیطان إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ بدرستی که او مر شما را دشمنی است آشکارا و
عداوت او باید شما با هم کس ظاهر است وَأَنِ اعْبُدُونِي هَٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ
و نه عهد کرده ایم که مرا پرستید که دوست شما ام این پرستش من راه راست به بهشت وَ
لَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا و بدرستی که گمراه کرد از شما ای آدمیان خلقی بسیار أَفَلَمْ
تَكُونُوا تَعْقِلُونَ نبستید شما که تعقل کنید و خود را دیدام فریب او بیفکنید هَٰذِهِ
جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ این دوزخست آن دوزخی که وعید کرده
میشدید بران اصْلَوْهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ در آئید بدان امروز
بسبب آنکه بودید که می پوشیدید حق را و تصدیق آن نمیکردید الْيَوْمَ نَخْتِمُ امروز مهر نهیم
عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ بر دهن های ایشان چون انکار میکنند که مشرک نبوده ایم و شیطان را
نه پرستیده ایم وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ
و سخن گویند با ما دستهای ایشان و گواهی دهند پایهای ایشان بانچه بودند که در دنیا کسب
میکردند در کشف الاسرار فرموده که چنانچه جوارح اعدا بر افعال ایشان گواهی میدهند اعضای اولیا
بر طاعت ایشان اقامت شهادت ادا کنند چنانچه در آثار آورده که حق سبحانه مومن را خطاب
کند که چه آورده شرم دارد که طاعات و خیرات خود را بر شمارد حق سبحانه اعضای وی را بسخن
در آورد تا هر یک اعمال خود را باز گویند حتی انامل گواهی دهند بر تسبیحات که او در وفا نیم مسئولات
مستنبطات وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَىٰ أَعْيُنِهِمْ و اگر خواهیم در دنیا هر آینه نابیدا
کنیم یعنی رقم محو کنیم بر چشمهای ایشان فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَأَنَّىٰ يُبْصِرُونَ
پس پیش گیرند راهی را که در سلوک او معتاد بودند پس چگونه ببینند آن را وَلَوْ نَشَاءُ
لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَىٰ مَكَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَاعُوا مُضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ و اگر خواهیم
مسخ کنیم

مسخ کنیم ایشان را و صورتهای ایشان را متغیر سازیم بر جایهای ایشان تا هم آنجا
افسرده شوند پس نتوانستند و قادر نباشند بر رفتن از پیش و باز نگردیدند و نتوانند باز گشتن
از عقب یا بصورت اول باز نروند وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ و هر کرا عمر دهیم
و بر گردانیم او را در آفرینش یعنی قوت او را بضعف مبدل کنیم و جوانی او را به پیری أَفَلَا
يَعْقِلُونَ آیا در نمییابند هر که بر نکس خلق قادر است بر طمس و مسخ نیز قادر خواهد بود
نزد قدرت کامله دشوار نیست عجز را بر قدرت او کار نیست کفار مکه گفتند محمد شاعر است
حق تعالی رد قول ایشان میفرماید که وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ و نیاموختیم
ما محمد را شعر و نشاید مر او را شاعر گفتن چه اگر شعر گفتی شبهه بدل قوم در آمدی که قدرت
او بر نظم قرآن و افصاح بدان از قوت فطانت است که در شاعری دارد پس حق سبحانه و تعالی
وی را نیاموخت تا آن شبهه طاری نشدی و هرگاه که آنحضرت بیتی بر سبیل تمثیل ادا فرمودی
بر زبان مبارکش بر وجهی که از سمت نظم و وزن بیتی انحراف داشتی جاری شدی چنانچه
یکنوبت فرمودی که کفی الاسلام والشیب للمرء ناهیا صدیق اکبر رضی الله عنه گفت که یا رسول الله
قایل گفته که کفی الشیب والاسلام للمرء ناهیا حضرت بهمان وتیره که نوبت اول خوانده بود در
ثانی تکرار فرمود صدیق گفت اشهد انک رسول الله و ما علمک الشعر و ما ینبغی لک و از کلمات آنحضرت
صلی الله علیه وسلم آنچه موزون وارد شده مانند انا النبی لا کذب انا ابن عبد المطلب بی تکلف و صدق
بوده است إِنْ هُوَ نیست آنچه ما بدو آموختیم إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ مگر پندی
و ارشادی و کتابی و روشن در معانی و حقایق یا روشن کننده احکام و حدود که فرستاده
ایم لِيُنْذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا تا بیم کند قرآن یا محمد هر کرا باشد زنده یعنی عاقل یا فهیم چه غافل
و جاهل بمثابه مرده است یا آن را که مومن است فی علم الله چه حیات ابدی و بقای سرمدی بایمان

است و تخصیص ابدال وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ و واجب میشود کلمهٔ عذاب بر
ناگرویدگان که قرآن را قبول نمیکنند أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ
أَيْدِينَا آیا ندیدند و ندانستند بدرستی که ما آفریدیم برای ایشان آنچه کردیم و ساختیم
بی واسطهٔ شرکت و وکالت یعنی متفرد بودیم بآفرینش آن میان مردمان مثلست که هر که
کاری تنها کند گوید چون این مهم بدست خود کردم یعنی دیگری مرا در ساختن
آن یاری نداده است اینجا نیز میفرماید که ما فردیم در برای انسان بخودی خود بی
شارکت غیری أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ چهارپایان چون شتر و گاو و
گوسپند پس ایشانها حرمات ایشان را ضبط کنندگان اند و بتصرف در آورندگان وَذَلَّلْنَاهَا
لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ و نرم کردیم و رام گردانیدیم انعام را
برای ایشان پس بعضی از آن مرکوب ایشان است که بروی سواری کنند چون شتر
و بعضی از آنها آنست که میخورند چون گوسپند وَلَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَمَشَارِبُ
و مر ایشان را در آن چهارپایان سودهاست از موی و پشم و گوشت و پوست و آشامیدنیها
از شیر أَفَلَا يَشْكُرُونَ آیا شکر نمیگویند نعمت خدای را که در انعام آفرید و رام گردانید
و منافع بزرگ انعام بدیشان با ایشان رسانید وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ
يُنْصَرُونَ و فرا گرفتند مشرکان بجز خدای خدایان تا شاید ایشان یاری کرده شوند
بمدد ایشان و حال آنست که آن بتان لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَهُمْ لَهُمْ
جُنْدٌ مُحْضَرُونَ نمی توانند یاری دادن ایشان را زیرا که جماد اند و ایشان را شعور و
قوت نیست و بت پرستان مر بت پرستان را سپاهی اند حاضر کرده شده امروز
که نگاهبان ایشانند که با ایشان حاضر شوند در دوزخ فَلَا يَحْزُنْكَ قَوْلُهُمْ پس باید که

ترا اندوهناک

ترا اندوهناک نگرداند سخن ایشان که نسبت با حضرت حق سبحانه و تعالی میگویند از اتخاذ اولاد و
شرکا یا در بارهٔ تو میگویند از نسبت سحر و شعر إِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ
بدرستی که ما میدانیم آنچه پنهان میدارند از حقد و حسد و بغض و آنچه آشکارا میکنند از کلمات کفر
و جزا دهیم ایشان را بدان بیت با آشکار و نهان هر چه کردی و گفتی جزا دهد بتو دانای
آشکار و نهان آورده اند که عاص بن وائل یا ابوجهل و اشهر آنست که ابی بن خلف قدری استخوان
کهنه در دست کرده مالیده بمجلس حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم آورده و بعضی از صنادید قریش
حاضر بودند گفت که این اجزای متفرق را و این اعضای متخرق را جمع ساخته دیگر باره
زنده گرداند حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود که آفریدگار این را لقیت برانگیزد و ترا زنده
گرداند و بدوزخ برد این آیه نازل شد أَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ
نُطْفَةٍ آیا ندید و ندانست آدمی بدرستی که ما آفریدیم او را از آب منی و آن را علقه ساخته
مرتبه مرتبه ترقی داده تا در بطن ام جنین شده و بیرون آمده از طفولیت ببزرگی رسیده و
سخن گوی دولت شده فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ
خَلْقَهُ پس آنگاه جدال کننده ایست هویدا بمقام جدل در آمده برای ما مثلی یعنی امری
عجیب آورده و استخوان کهنه در دست مالیده و خاک ساخته بر باد داده و فراموش کرد آفریدن
او را قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ گفت کیست که زنده گرداند استخوانها را
و حال آنکه پوسیده و تباه گشته باشند بی گوشت و پوست و عروق و اعصاب قُلْ يُحْيِيهَا
الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ زنده گرداند آن کسی را که بر قدرت و کمال بیافرید او نخست بار
و از عدم بوجود آورد وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ و او بهمه آفریدها داناست و تفاصیل
مخلوقات را میداند و اجزاء اشخاص را در حال تفرق و تبدد می شناسد و بر جمع و انضمام آن

قادرست اَلَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا آن خدای
که آفرید و پیدا کرد برای شما از درخت سبز آتشی فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ پس اکنا
شما از آن درخت می افروزید آتش را در اغلب مواضع از بادیه عرب و دو درخت است
مرخ و عفار شاخ از مرخ بشاخی از عفار میمالند آتش بیرون می آید حق سبحانه فرمود آنکه
قادرست بر احداث آتش از درخت سبز که در رطوبت مایه است متضاد و با جوهر نار بر آینه قادر
است بر اعاده طراوت در چیزی که تر و تازه بوده باشد و خشک شده أَوَلَيْسَ الَّذِي
خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ آیا نیست
آن کسی که بیافرید آسمانها و زمین را با بزرگی اجرام ایشان توانا بر آنکه بیافریند مانند
ایشان با اجرام صغیره و اجسام حقیره بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ آری هست قادر بر آن و اوست
آفریننده بسیار خلق دانا بکیفیت احوال مخلوقات إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ
يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ جز این نیست که شان او چون خواهد آفریدن چیزی آنست که گوید
مر او را که بحکم من بباش پس بباشد نزد بعضی تمثیل است مر تاثیر قدرت را و مراد
الله بامر مطاع مر مطیع را در حصول مامور بر امتناع و نزاع و در تفسیر کبیر گفته که مراد ازین سخن
سرعت نفاذ امر است در تکوین اشیا بر اسرع وجهی که ممکن باشد بتکلم بدین نعم و گویند این کلمه
علامتی است که چون ملائکه بشنوند دانند که چیزی حادث خواهد شد پس حرفیست کاف و
نون لعلو امیر صنع او ۴ از قاف تا بقاف بدین حرف گشته دان فَسُبْحَانَ الَّذِي
بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ پس پاکی و
بی عیبی آن کسی راست که که بی شبهه بدست اقتدار اوست و بدو باز گردیده خواهید
شد برای مکافات اعمال وعده دوستان اوراست و وعید دشمنان او که ایمان را گر

شدید العقاب

شَدِيدُ الْعِقَابِ وآنانرا طوبی لهم وحسن مآب سورة الفتح ~~و هی تسع~~
مدنیة وهی ثلاثون آیات

بصحت رسیده که در سال ششم از هجرت رسول صلی الله علیه وسلم در واقعه دید که با بعضی
از اصحاب بزیارت کعبه معظمه زادها الله تعالی شرفا رفت و عمره گذارد و یاران بعد از استماع
رویا پنداشته شد که تعبیر رویا همان سال بظهور خواهد رسید سید عالم صلی الله علیه وسلم
در کارسازی مشغول شد و در روز دوشنبه غره ذوالقعده این سال از مدینه بیرون آمده احرام
بعمره گرفت و هفتاد شتر جهت هدای با خود برد و اغلب با خود اتفاق کردند و چون توجه آن حضرت
با مشرکان مکه رسیده بر منع آن سرور از زیارت خانه اتفاق نمودند و از مکه بیرون
آمده در بلدح لشکرگاه بردند پیغمبر صلی الله علیه وسلم خبردار شده بحدیبیه فرود آمد و از جانب کفار
عروه بن مسعود ثقفی نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد تا سبب آمدن آن حضرت معلوم کند و بعد از آن حلیس
کنانی که مهتر احابیش بود بیامد و معلوم کرد که آن حضرت داعیه حرب ندارد و بزیارت کعبه
آمده اما قریش بر حمیت جاهلیت فرو ایستاده بهیچ وجه راضی نشدند که حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وسلم و اصحاب او رضی الله عنهم بمکه درآیند و عثمان را پیغمبر نزد ایشان فرستاد و
ایشان او را باز گرفتند و سبب قتل او رسید و بدان سبب او بیعة الرضوان واقع
شد چنانچه مذکور گردد ان شاء الله العزیز القدیر کفار از استماع خبر بیعت متوهم شده سهیل بن
عمرو را فرستادند و میان آن حضرت و اهل مکه صلح واقع شد بر آن جمله که ده سال میان
اهل اسلام و کفار قریش حرب نبود و پنهان و آشکارا بیکدیگر و حلفای دیگر نوعی
نرسانند و مسلمانان سال دیگر بیایند و عمره قضا بگذارند و دیگر شرطها نیز واقع شد و اکثر
صحابه از آن صلح ملول شدند و آن حضرت هم آنجا در حدیبیه نفر مود تا سر مبارک ایشان را بتراشیدند
و بعضی شتران را قربان فرمود و برخی را بدست ناجیه اسلمی بمکه فرستاد تا در مروه بکشند

وبر فقرا و مساکین انجا بخش کند و از صحابه نیز حلق و تقصیر واقع شد و هدی خود را قربان
کردند و حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بیست روز در حدیبیه توقف فرمود و در حین مراجعت
شبی از شبها این سوره فرود آمد آن حضرت فرمود که امشب سوره بر من نازل شده که
دوستتر میدارم از انچه آفتاب بران طالع میشود پس سوره فتح را بر یاران خواندند و ایشان را
نیز تهنیت گفته و اصحاب نیز آن حضرت را مبارکباد گفتند بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا بدرستی که ما حکم کردیم از برای تو حکم پیدا و هویدا که آن
صلح است با قریش و از حضرت پرسیدند که افتح هو در جواب فرموده که نعم و لفظ الامر آن
صلح مقدمه فتوح بسیار بود چه مسلمانان که در مکه ایمان خود پنهان میداشتند مرکز از شده
با کفار مجاهده نمودند و قرآن بر ایشان خواندند و بسیار کس مسلمان شدند و سبب فتح مکه نیز
همین بود و از بینست که بعضی مفسران بر نوع تفسیر کرده اند که ما بگشاییم برای تو شهر مکه
را التعبیر بالماضی جهت تحقق وقوع است و گفته اند مراد فتح خیبر و فدک است پس از خدای
امرزش طلب لِّيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنبِكَ تا بیامرزد مر ترا خدای انچه
گذشته است پیش از وی از انچه موجب عتاب تو تواند بود وَمَا تَأَخَّرَ و انچه مانده
است پس از آن یا پیش از فتح پس از آن یا قبل از نزول این آیت و بعد از آن امام ابو
اللیث رحمة الله علیه فرموده که گناه گذشته ذنب آدم و حوا است و آینده جرایم امت یعنی
بیامرزید گناه آدم و حوا را به برکت او و می امرزد گناه امت را بالشفاعت او سلمی رحمة الله علیه
فرموده که ذنب آدم را بوی اضافت کرده چه در وقت طفولت در صلب وی بوده و
گناه امت را بوی اسناد فرمود چه پیشرو و کارساز ایشان است وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ
عَلَيْكَ و دیگر بفضل عمیم خود تمام کرده اند نعمت خود را بر تو بفتح بلاد یا باعداء دین

یا بالغنایم

یا بانضمام نبوت با ملک یا بقبول شفاعت وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا و بنماید ترا راه
راست یعنی ثابت دارد بران وَيَنصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا و یاری کند ترا خدای یاری
کردنی که در وی عزت و غلبه باشد یعنی تو با آن نصرت قاهر و غالب شوی و چون در صلح حدیبیه
صحابه خالی از غم و تردد نبودند حق سبحانه فرمود که هُوَ الَّذِي أَنزَلَ السَّكِينَةَ
فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَّعَ إِيمَانِهِمْ اوست انکه فرو
فرستاد آرامش و سکون در دل مومنان و گرویدگان تا زیادت کنند گرویدنی ایشان
یعنی بیفزاید یقین خود را بالیقین دیگر یا ایمان که باصول دین داشتند افزون سازند آن
را بفروع شرع وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و مر خدای راست لشکرهای
آسمان از ملایکه و جنود زمین از مومنان مجاهد پس ای اهل ایمان جهاد کنید و بنصرت
الهی واثق باشید که هرکه آسمان و زمین در حکم وی بود بلکه ذرات کون سپاه
وی باشند او اولیای خود را در وقت غزا با عدای خود فرو نگذارد بیت نصرت
از وطلب که بمیدان قدرتش هر ذره پهلوانی و هر پشه صفدریست وَكَانَ
اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا و هست خدای دانا بمصالح خلق صواب کار در انچه
کند فایده انست که سکینه بدلهای مومنان فرستاد لِّيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ
وَالْمُؤْمِنَاتِ درآرد مردان و زنان گرویده را ببرکت رسوخ در دین و ثبات در عقیدت
جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا بوستانها
که میرود از زیر منازل یا در تحت اشجار آن جویها جاویدانند در وی وَيُكَفِّرَ
عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَكَانَ ذَٰلِكَ و برای آنکه بپوشد از ایشان بدیهای ایشان
یعنی محو گرداند پیش از دخول بهشت تا پاک و پاکیزه بروضه رضوان درآیند و هست این

وعده مر ایشان را فوزی عِندَ اللهِ فَوزًا عَظِیمًا نزدیک خدای و بحکم اوست رستکاری
بزرگ چه فیروزی عظیم تر از آنکه از مکاره ایمن شوند و به مقاصد فایز گردند وَیُعَذِّبَ المُنَافِقِینَ
وَالمُنَافِقَاتِ و دیگر برای آنست که تا عذاب کند مردان منافق و زنان منافقه را از اهل
مدینه وَالمُشرِکِینَ وَالمُشرِکَاتِ الظَّانِّینَ بِاللهِ ظَنَّ السَّوءِ و مردان مشرک
و زنان مشرکه را از اهل مکه که گمان برند بخدای گمان بد یعنی اسد و غطفان از اهل شرک
و بعضی منافقان گمان می بردند که محمد صلی الله علیه وسلم بحدیبیه میرود کشته خواهد شد و بسلام
بمدینه نخواهد آمد و لشکر او منهزم خواهند شد پس حضرت رسالت سالم و غانم بمدینه باز آمد و حضرت
حق سبحانه فرمود عَلَیهِم دَائِرَةُ السَّوءِ برین گمان برند که لشت گردش بد یعنی ایشان مقهور
و مغلوب خواهند شد وَغَضِبَ اللهُ عَلَیهِم و خشم گرفت خدای بر ایشان وَلَعَنَهُم
و براند ایشان را از رحمت خود وَأَعَدَّ لَهُم جَهَنَّمَ وَسَاءَت مَصِیرًا و آماده
کرده برای ایشان دوزخ را و بد بازگشتیست دوزخ وَلِلهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرضِ
و مر خدایراست لشکرهای آسمانها و زمینها و همه مملوک و مسخر وی اند چنانچه لشکریان مر
سردار خود را انکار این سخن جهت وعده مومنانست تا بنصرت الهی مستظهر باشند برای
وعید مشرکان و منافقان تا از تکذیب زبانی خایف گردند وَکَانَ اللهُ
عَزِیزًا حَکِیمًا و هست خدای در فرمان غالب دانا در آنچه فرماید إِنَّا أَرسَلنَاکَ شَاهِدًا
وَمُبَشِّرًا وَنَذِیرًا بدرستی که ما ترا فرستادیم گواه بر افعال و اقوال امت تو و مژده دهنده
آنانرا که سکینه بر دلهای ایشان نازل کنیم و بیم کننده مر آنانرا که گمان بد برند پس تو امت
را بگو که فرستادن و بیم و بشارت من لِتُؤمِنُوا بِاللهِ وَرَسُولِهِ برای آنست
که تصدیق کنید مر خدای را و مر فرستاده او را وَتُعَزِّرُوهُ وَتُوَقِّرُوهُ وَتُسَبِّحُوهُ

بکره

بُکرَةً وَأَصِیلًا و تقویت دارید دین او را و بزرگ دارید فرمان او را و بپاکی یاد کنید مر
او را یا نماز گذارید برای وی بامداد و شبانگاه و گفته اند ضمیر و تعزروه و توقروه عاید بحضرت پیغمبر است
صلی الله علیه وسلم یعنی او را نصرت کنید و تعظیم وی بجای آورید که تعظیم او بحقیقت تعظیم حق است
چه بامر او وقوع مییابد و در تعظیم حضرت رسالت پناهی تعظیم امر الهی نیز هست و خود که
یارا دارد که تعظیم امر او کما ینبغی بجای آورد بیت درحریم سر تعظیم تو کس را راه نیست
در کمال احتشامت هیچ عقل آگاه نیست إِنَّ الَّذِینَ یُبَایِعُونَکَ إِنَّمَا یُبَایِعُونَ
اللهَ بدرستی آنان که بیعت کردند با تو در حدیبیه جز این نیست که بیعت کرده اند با خدای
چه مقصود بیعت اوست و طلب رضای اوست مراد بیعت رضوانست و ذکر آن بیاید
انشاء الله تعالی سلمی فرموده رضی الله عنه که این سخن در مقام جمع است و حق سبحانه مرتبه
جمع را برای هیچکس تصریح نکرد الا برای آنکه اخص و اشرف موجودات است و از همین
مقام است که مَن یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَد أَطَاعَ اللهَ یَدُ اللهِ فَوقَ أَیدِیهِم قوت خدای در
وفا کردن وعده خود در ثواب آخرت یا نصرت پیغمبر خود زبر قوتهای ایشانست
در وفا بعهد یا در یاری دادن پیغمبر و در معالم آورده که صحابه رضی الله عنهم بوقت بیعت
دست پیغمبر صلی الله علیه وسلم میگرفتند و ید الله زبر دستهای ایشان بود در مبایعت
فَمَن نَکَثَ فَإِنَّمَا یَنکُثُ عَلَی نَفسِهِ پس هر که بشکند عهد را پس جز این
نیست که میشکند بر نفس خود یعنی ضرر آن بنفس او رسد و لیس در موضح آورده است
که سه چیز راجع باهل آن میشود یکی مکر و لا یحیق المکر السیء الا باهله دوم ستم انما بغیکم
علی انفسکم سیوم نقض عهد فمن نکث فانما ینکث علی نفسه و در باب عهد و پیمان گفته اند
بیت پیمان مشکن که هر که پیمان شکست از پای در افتاد و برون رفت ز دست

آن را که درست بود و پیمان الست نشکست هیچ حال بر عهد که بست وَمَنْ أَوْفَىٰ
بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهَ و هر که وفا کند بر آنچه عهد کرده است با خدای بر آن فَسَيُؤْتِيهِ
أَجْرًا عَظِيمًا پس زود باشد که دهد مر او را خدای مزد بزرگ در آخرت که آن بهشت است
آورده اند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم متوجه مکه شد بنیت عمره و بنفس اعراب چون
اسلم و جهینه و مزینه و غفار را بسیج فرستاد که مرا درین سفر مرافقت و موافقت کنید ایشان
از محاربه قریش ترسیدند و تعلل نموده تخلف ورزیدند حق سبحانه خبر داد پیغمبر خود را صلی الله علیه و سلم
که چون بمدینه رسی سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلَتْنَا أَمْوَالُنَا
زود باشد که بگویند مر ترا بازپس ماندگان از بادیه نشینان یعنی قبایلی که مذکور شد عذر
آورند که مشغول کردند ما را مالهای ما که غمخواری نداشت وَأَهْلُونَا و زنان و فرزندان ما
که از بیکسی و بی نوایی بی برگ میماندند فَاسْتَغْفِرْ لَنَا پس طلب آمرزش کن برای ما
بر آنکه تخلف کردیم و در مرافقت و موافقت نه نمودیم يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ مَا
لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ میگویند بر زبانهای خود آنچه نیست در دلهای ایشان یعنی
این اعتذار و استغفار بر زبان میکنند و دل ایشان را از آن خبر نیست قُلْ فَمَنْ
يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا بگو در جواب ایشان پس کیست که مالک شود برای شما
یعنی منع کند از شما از حکم خدای چیزی را إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا اگر خواهد
خدای بشما قهری و زیانی چون قتل و خللی در مال و اهل و عیال یا عقوبتی در تخلف او
أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا یا اگر خواهد بشما سودی چون دولت و نصرت و نگاه
داشت اموال و اهالی بَلْ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بلکه هست خدای بآنچه میکنید
خَبِيرًا دانا و میداند که قصد شما از تخلف چه بوده شما مشغولی مال و فرزندان بهانه داشتید

بل ظننتم

بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ بلکه گمان بردید آنکه باز نگردد پیغمبر صلی الله علیه و سلم
وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَىٰ أَهْلِيهِمْ و رجعت نکنند مؤمنان بسوی اهالی خود بمدینه هرگز بلکه
مشرکان ایشان را بکشند و مستاصل گردانند وَزُيِّنَ ذَٰلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ
و آراسته شد این گمان یعنی شیطان بیاراست استیصال پیغمبر صلی الله علیه و سلم
و اصحاب او رضی الله عنهم او را تا متمکن شد در دلهای شما وَظَنَنْتُمْ ظَنَّ السَّوْءِ و گمان
بردید شما گمان بد که دین خدا باطل شود و ملت اسلام برافتد وَكُنْتُمْ قَوْمًا
بُورًا و گشتید شما برین گمان کرده هلاک شدگان بسبب فساد و عقیدت و بلای
نیت وَمَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ و هر که نگرود بخدای و بفرستاده او و بدل
تصدیق حکم خدا و رسول نکند فَإِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَعِيرًا پس بدرستی که
ما آماده کرده ایم مر ناگرویدگان را آتش افروخته وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
و مر خدای راست پادشاهی آسمانها و زمینها زمام امور ممالک علوی و سفلی در قبضه
قدرت اوست يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ می آمرزد گناه بزرگ هر کرا میخواهد وَيُعَذِّبُ
مَنْ يَشَاءُ و عذاب میکند بگناه خورد هر کرا میخواهد وَكَانَ اللَّهُ
غَفُورًا رَحِيمًا و هست خدای آمرزنده توبه کنندگان را مهربان بر ایشان سَيَقُولُ
الْمُخَلَّفُونَ زود باشد که بگویند بازپس ماندگان از حدیبیه مراد ایشان قبایلند یعنی کمان
اعراب خواهند گفت إِذَا انْطَلَقْتُمْ إِلَىٰ مَغَانِمَ لِتَأْخُذُوهَا ذَرُونَا نَتَّبِعْكُمْ
آنگه که بروید بسوی غنیمتها و مراد غنایم خیبر است بگذارید ما را تا پیروی
کنیم شما را درین سفر آورده اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم در ذی الحجه سنه ستة
از حدیبیه بازگشت و در محرم سنه سبع بغزوه خیبر توجه نموده حکم شد که هر که

در حدیبیه حاضر بوده بدین غزو برد و غیر ایشان را درین جنگ اتفاق نکنند و چون عزم و جزم شد
مخالفان گفتند بگذارید ما را تا موافقت کنیم شما را در خیبر آییم یریدون ان
یبدلوا کلام الله میخواهند مخالفان آنکه تغیر دهند سخن خدای را یعنی حکم او را
که فرموده غیر اهل حدیبیه بحرب خیبر نروند قل لن تتبعونا کذلکم قال
الله من قبل بگو برون نخواهید کرد نفی است بمعنی نهی یعنی با ما بیرون نباید همچنین
گفته است خدای پیش از تهیه شما پیش از آمدن ما بمدینه فسیقولون بل تحسدوننا
پس زود باشد که ایشان گویند خدای برین حکم نکرده است یعنی بلکه شما حسد میبرید بر ما
تا در غنیمت شریک شما نشویم در چنان است که مخالفان میگویند بل کانوا لا یفقهون
الا قلیلا بلکه هستند که در نمیابند مگر اندکی چیزی را قل للمخلفین من
الاعراب ستدعون الی قوم اولی باس شدید بگو مر این پس ماندگان را
از اهل بادیه زود باشد که خوانده شوید بسوی گروهی خداوند کارزار سخت که اهل یمامه اند بحرب
از متابعان مسیلمه کذاب یا قبائل عرب که مرتد شوند بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه وسلم
یا هوازن و غطفان در حیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم که بوادی حنین حرب کردند و گفته
اند اهل فارس و روم اند مطلق یعنی آنکه شما را بجنگ مردی کاری خواهند خواند که شما
تقاتلونهم او یسلمون کارزار کنید با ایشان یا بکشید شان یا مسلمان
شوند اگر این قوم مشرک یا مرتد اند حکم ایشان قتل است یا اسلام و اگر غیر ایشان اند قتال است
یا جزیه و بران تقدیر اسلام بمعنی انقیاد باشد فان تطیعوا یؤتکم الله
اجرا حسنا پس اگر فرمان برید کسی را که خواننده شماست بقتال این گروه بدهد خدای
شما را مزد نیکو که غنیمت است در دنیا و جنت در عقبی وان تتولوا کما تولیتم من قبل

یعذبکم

یعذبکم عذابا الیما و اگر روی بگردانید و پشت بر داعی کنید همچنانکه اعراض کردید پیش
ازین در سفر حدیبیه عذاب کند شما را خدای عذابی دردناک و چون متخلفان را این
همه وعید واقع شد ضعیفان و غیره از مسلمانان اندیشیدند که مال او سبط ضعف و عجز از جهاد
تخلف میکنیم تا مال و حال ما چه انجامد آیت آمد لیس علی الاعمی حرج ولا علی
الاعرج حرج ولا علی المریض حرج نیست بر نابینا گناهی اگر بحرب نرود و نه بر
لنگ بزه اگر بجهاد نرود و نه بر بیمار تنگی و اثمی و اگر با مجاهدان موافقت نکنند چه اینها معذورند
ومن یطع الله ورسوله یدخله جنات تجری من تحتها الانهار
و هر که فرمان برد خدای را و فرستاده او را در جهاد و غیر آن در آرد او را در باغهای بهشتیان
آن چنان بوستانها که پیوسته میرود از زیر مساکن بهشتیان جویها ومن یتول
یعذبه عذابا الیما و هر که اعراض کند از فرمان خدا و رسول عذاب کند خدای او را عذابی
که منقطع نگردد و الم آن منقضی نشود و آن عذاب حرمانست چه بمخالفت امر خدا از دولت لقای
مهجور و بنافرمانی رسول از سعادت شفاعت محروم خواهد ماند نعوذ بالله من الحرمان بیت
مسوز در آتش محرومیم که هیچ عذاب ✻ ز روی سوز و الم چون عذاب حرمان نیست ✻ آورده اند
که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بحدیبیه نزول فرمود خراش ابن امیه را بمکه فرستاد
تا ایشان را اعلام کند که آن حضرت بعمره در آمده و داعیه حرب ندارد و اهل مکه خراش را از درآمدن
و سخن گفتن منع کردند آن حضرت ثانیا ذو النورین را فرستاد و او را در مکه نگاه داشتند و
آوازه قتل او در افتاد پیغمبر صلی الله علیه وسلم اصحاب را طلبید و ایشان بقول اصح هزار و
پانصد بیست تن بودند و بیعت کرد با ایشان بانکه با قریش قتال کنند و از حرب ایشان
روی نتابند و در زیر درخت سمره نشسته بود و در کشاف آورده که چون حضرت رسالت پناه صلعم

در زیر شجره ثمره قرار گرفت و شاخهای آن بر پشت مبارک ایشان فرود آمد عبد الله معقل میگوید من
قایم بر زبر سر آن حضرت صلی الله علیه وسلم بودم آن شاخ را بر دست گرفته از پشت مبارک ایشان
برداشتم و صحابه بیعت کردند بر مرگ و قتل الحکمه مطلقاً نگریزند حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم کرده
فرمود که شما بهترین اهل زمینید و در معالم از جابر رضی الله عنه نقل میکند که پیغمبر صلوات الله وسلامه علیه
فرمود که بدوزخ نرود یک کس از آنها که در تحت الشجره بیعت کرده اند و این را بیعت الرضوان
گویند چه حق سبحانه از این قوم خشنود شد چنانچه میفرماید لقد رضی الله عن المؤمنین
اذ یبایعونک تحت الشجرة به تحقیق که خدای خشنود گشت از گرویدگان صحابه وقتی
که بیعت کردند با تو در زیر درخت شجره فعلم ما فی قلوبهم فانزل السکینة
پس میداند خدای آنچه در دلهای ایشان از اخلاص و وفا و صدق و صفا است پس فرو فرستاد
علیهم واثابهم فتحا قریبا بر ایشان و پاداش داد ایشان را فتح نزدیک که خیبر است
یا مکه یا هجرت ومغانم کثیرة یاخذونها و دیگر داد مر ایشان را از فضل خود غنیمت
های بسیار یعنی از خیبر فرا گرفتند آن را از رخوت و نقود و ضیاع و عقار وکان
الله عزیزا حکیما و هست خدای غالب و غلبه دهنده دوستان حکم کننده مغلوبیه
دشمنان وعدکم الله مغانم کثیرة تاخذونها وعده کرده است خدای
شما را ای امت غنیمتهای بسیار از بلاد فارس و روم بلکه در اطراف و اکناف عالم تا فرا
گیرید آن را تا قیامت فعجل لکم هذه پس تعجیل کرد داد مر شما را این
غنیمت خیبر وکف ایدی الناس عنکم و باز داشت و کوتاه کرد دستهای مردمان
یعنی اهل خیبر و حلفای ایشان که بنی اسد و غطفان بودند از شما تا حلفای یهود نرسیده
بجنگ نیامدند و ایشان از خوف شما حصاری شدند تا شما سالم بمانید ولتکون

آیة

آیة للمؤمنین و تا باشد این غنیمت نشانه مر مؤمنان را بر راستی قول پیغمبر صلی الله علیه وسلم
بر فتح خیبر یا صدق قول الهی در وعده غنایم ویهدیکم صراطا مستقیما و بنماید
آنکه بنماید شما را راه راست که منهج توکل است و مستوثق بودن بفضل الهی و بازگذاشتن
کار بلطف لم یزلی ارباب سیر رحمهم الله تعالی بر آنند که چون حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه وسلم از سفر حدیبیه مراجعت نمود بحکم وعده واثابهم فتحا قریبا کارسازی خیبر آغاز
نمود و با هزار و چهار صد تن از مدینه بیرون آمد و متوجه قلاع خیبر شد و از صهبا براه مرحب
روان شد سحری بود که از موضع طریق وادی خوضه میان قلعهای خیبریان در آمد و آن
بیخبر از قلعهای خود بیرون آمده با بیل و تیشه و ادوات زرع روی بحدایق و مزارع خود داشتند
که ناگاه لشکر اسلام بنظر شان در آمد والله المحمد والجیش روی بحصارها نهادند و آن حضرت
صلی الله علیه وسلم فرمودند که الله اکبر خربت خیبر انا اذا انزلنا بساحة قوم فساء صباح
المنذرین القصه یهودیان حصاری شده دل بر قتال بنهادند و مسلمانان اول با اهل
نطاة حرب کردند و آن قلعه گرفته شد بعد از آن حصار شق مفتوح گشت و در مغازی محمد
اسحاق رحمه الله مذکور است که اول از حصون خیبر حصن ناعم را فتح کردند پس نطاة
و شق را و بعد از آن یهود بحصن صعب بن معاذ متحصن گشتند و جنگ بسیار کرده شد
و اقمشه و امتعه و اطعمه ایشان بدست مسلمانان افتاد پس بمحاصره حصار قموص اشتغال
نمودند و حضرت را صلی الله علیه وسلم صداع طاری شد و بخود سواری نمیتوانست بغایت محکم
بود و آنجا حرب فراوان وقوع یافت و بالآخر بدست مرتضی علی کرم الله وجهه مفتوح گشت
و در آن قلعه مرحب خیبری را کشت و در آهنین از حصار برکنده سپر خود ساخت و یهود
زنهار خواسته شدند و غنایم بسیار بدست صحابه افتاد و کنج الی التحقیق باز یافتند و آنجا

حضرت را زهر دادند و برهٔ زهر آلوده با وی در سخن آمد که یا رسول الله از من مخور که مرا
بزهر آلوده‌اند بیت ز خوان جمع او کرد نواله طلبی حدیث برهٔ بریان متو که ما حضر نیست
وَأُخْرَىٰ لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا و وعده کرد خدای شما را غنیمت‌های دیگر یا فتح
شهرهای دیگر که هنوز قادر نشده اید بران و نمیدانید آنرا قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا
بدرستی که احاطه کرده است علم خدای بآن مراد غنایم هوازن است یا مداین
فارس و روم و شام مجاهد میگوید که هر فتح که تا قیامت این امت را دست دهد درین
داخلست وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا بر همه چیز از فتح
مداین و اعطای غنایم توانا وَلَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوَلَّوُا الْأَدْبَارَ
و اگر قتال کردندی با شما در حدیبیه آنان که کافر بودند از اهل مکه و صلح نکردندی هرآینه
برگردانیدندی پشتها را یعنی هزیمت کردندی ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا
نَصِيرًا پس نیافتندی کارسازی که ایشان را نگاه دارد و نه یاری که ایشان را مددگاری
نماید سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ سنت نهاده است خدای سنت نهادنی
آن سنتی که گذشته است پیش ازین در امتان دیگر که همیشه انبیا بر ایشان غالب بوده‌اند
وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا و نیابی تو مر سنت خدای را تغییر و هرچه در ازل
مقرر و مقدر شده است لا محاله که این خواهد شد و در سنت تصرف هیچ کس
رقم تغیر و تبدیل بر صحایف صفات آن نخواهند کشید تغیر حکم ازلی راه نیابد
تبدیل بفرمان قضا کار رو راه ندارد بیت در دایره امر کم و بیش نگنجد با سر قدر
چون و چرا کار ندارد آورده‌اند که بوقت آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حدیبیه
بود هشتاد تن از اهل مکه هنگام نماز صبح از جبل تنعیم فرو تاختند و شبیخون

آوردند

آوردند تا صحابه را بقتل رسانند یاران رسول صلی الله علیه و سلم غلبه کرده ایشان را گرفته
و پیش حضرت آوردند و حضرت ایشان را آزاد کرده و آیت نازل شد که وَهُوَ الَّذِي كَفَّ
أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ و اوست آن خداوندی که از جنگ
کرم باز داشت دستهای کفار مکه را از شما تا صلح کردند و کوتاه کرد دستهای شما را
از ایشان بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ در وادی مکه یعنی حدیبیه
پس ازان که ظفر داد شما را و غالب ساخت بر ایشان مراد آن هشتاد سوار اند
وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا و هست خدای بآنچه میکنید از مقابله با
کفار برای فرمان رسول خدای و آنکه دست باز میدارید و میگذارید بجهت تعظیم خانه
خدای بینا و شما را بدان جزا خواهد داد هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوكُمْ
عَنِ الْمَسْجِدِ ایشان‌اند آنان که کافر شدند و باز داشتند شما را از طواف مسجد
الْحَرَامِ وَالْهَدْيَ مَعْكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ مَحِلَّهُ حرام و منع کردند آن را نیز
که برای قربان آورده بودند در حالتی که باز داشته شده بود از آنکه برسد بجای او که
مکان نحر است یعنی منحر خلاصه معنی آنست که کفار مکه بسبب آنکه شما را منع کردند از عمره
و قربان را بمحل آن نگذاشتند مستحق قتال و استیصال شدند لیکن ما شما را
درین سال از قتال ایشان باز میداریم جهت گروهی که در مکه هستند وَلَوْلَا
رِجَالٌ مُؤْمِنُونَ وَنِسَاءٌ مُؤْمِنَاتٌ لَمْ تَعْلَمُوهُمْ و اگر نبودندی
مردان گرویده و زنان ایمان آورده در مکه که شما نمیدانسته اید ایشان را و آن هفت
دو زن و مرد بودند که کتمان ایمان میکردند حق سبحانه فرمود که اگر نبودندی ایشان در مکه تا
ایشان را نمیدانید با عیان ایشان زیرا که با مشرکان مختلط اند أَنْ تَطَئُوهُمْ

بدلت از رجال یعنی اگر آن نبودی که مومنان هستند و نه آن بودی که شما ایشان را ند
انستانی قتال بی سبر میکردید یعنی هلاک میکردید فتصیبکم منهم معرة
بغیر علم پس شما را میرسید از جهت هلاک ایشان مکروهی یعنی غم اندوهی بقتل مومنان
یا تاوان چون کفارت و دیت متعلق بان نطوهم است یعنی میکشتید ایشان را
بی آنکه دانید هر آینه حادث است شما از ایشان کوتاه میکردیم پس منع کردیم شما را
از قتل اهل مکه جهت نگاه داشت ایشان و این برای آنست لیدخل الله فی رحمته
من یشاء تا داخل گرداند خدای در بخشش خود هر کرا خواهد مراد از رحمت توفیق زیادتی
خیرات است و گفته اند دین اسلام لو تزیلوا لعذبنا الذین کفروا
منهم عذابا الیما اگر جدا شدندی آن مومنان از کافران و در مکه نبودندی هر آینه
عذاب میکردیم آنان را که کافر شدند از اهل مکه عذاب مولم موجع در آخرت و در دنیا
بقتل و بی اذ جعل الذین کفروا فی قلوبهم الحمیة حمیة الجاهلیة
یاد کن ای محمد چون کردند و در آوردند آنان که کافر شدند در دلهای خود تعصب و تکبر و غیرت
حمیت جاهلیت که بنده را از فرمان برداری باز دارد یعنی با یکدیگر گفتند که محمد را با یاران
او در مکه نمیگذاریم چه ایشان در بدر و احد پدران و مادران و برادران ما را کشته اند
بلات و عزی قسم که در منازل ما در نیایند چون ایشان عصبیت پیش آوردند هر
فانزل الله پس فرو فرستاد خدای سکینته علی رسوله آرام و وقار خود را
بر فرستاده خود و علی المؤمنین و بر مومنان تا مقاتله نکردند و بصلح راضی شده
معاودت نمودند سهیل بن عمرو که باعث صلحنامه بودند نگذاشت که بسم الله الرحمن الرحیم
بنویسند و راضی نشد که محمد رسول الله کتابت کنند و حق سبحانه تعالی میفرماید والزمهم

کلمة

کلمة التقوی و ثابت داشت خدای مومنان را بر کلمه تقوی که کلمه شهادت است
یا بسم الله الرحمن الرحیم که اهل مکه نپسندیدند یا محمد رسول الله که بکتابت آن راضی نشدند
وکانوا احق بها واهلها و هستند مومنان سزاوارتر بدان کلمه از غیر ایشان
و هستند اهل آن و اولی بدان وکان الله بکل شیء علیما و هست خدای
بهمه چیزها دانا بعد از رجوع از حدیبیه بعضی از صحابه گفتند که تعبیر خواب پیغمبر صلی الله علیه
وسلم راست نشد ما طواف خانه نکردیم و حلق و تقصیر بجای نیاوردیم آیت آمد
لقد صدق الله رسوله الرؤیا بالحق هر آینه راست کرد خدای
و محقق ساخت برای فرستاده خود آن خواب را که دیده بود براستی بنا بر حکمتی
و درین سال تا تصرف تاخیر کرد و در سال آینده لتدخلن المسجد الحرام
ان شاء الله آمنین محلقین رءوسکم هر آینه در آیید شما بمسجد
حرام چون خواسته است خدای و گفته اند استثنا حکایت پیغمبر است صلی الله علیه
وسلم که در وقت تقریر رؤیا فرمود که بمسجد الحرام در آیید در حالی که ایمن باشید
از اعادی تراشیدگان سرهای خود را ومقصرین لا تخافون چینندگان
موی سر یعنی بعضی تراشند و بعضی بچینند نترسید از هیچکس فعلم ما لم تعلموا
پس دانست خدای آنچه ندانید شما از حکمت در تاخیر عمره فجعل من دون ذلک
فتحا قریبا پس ساخت برای شما یعنی مقرر گردانید پیش ازین یعنی قبل از
دخول در مسجد حرام بجهت عمره قضا فتحی که نزدیک است خیبر است تا دل مومنان
آزار نداده تاخیر عمره خالی شده بآن فتح شادمان کردند هو الذی ارسل
رسوله بالهدی ودین الحق اوست آن خداوندی که فرو فرستاد رسول

خود را که محمد است صلی الله علیه وسلم براه نمودن خلق بابیان احکام و بدین درست که اسلامست
لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ تا غالب گرداند آن دین را بر همه دینها تا اگر حق است ادیان
را منسوخ سازد و اگر باطل بود براندازد و گفته اند هیچ اهل دنیا نباشد الا که مقهور و
مغلوب مسلمانان شوند و آن بوقت نزول عیسی باشد علیه السلام وَكَفَىٰ
بِاللَّهِ شَهِيدًا و بسنده است خدای گواه بر نبوت تو و اگر سهیل گوید که محمد بن
عبد الله نویسید غم نخوری که ما میگوییم مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ فرستاده خدایست
بحق وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا
سُجَّدًا و آنکه با وی اند از مؤمنان سخت دل و غلیظ اند بر کافران مهربان و مشفقان
میان یکدیگر می بینی ایشان را رکوع آورندگان سجود کنندگان یعنی اکثر اوقات
مشغول بنماز در موضح فرموده که این صفات را جمعیت صحابه رضی الله عنهم اما درین
لفظ ایمائیست باختصاص هر یک از خواص اصحاب و منقبتی خاص والذین معه مدح صدیقست رض
که بقرب و معیت و رفاقت در دار و غار مخصوص بود و اشداء علی الکفار صفت فاروق رض
چه در نهایت شدت و غلظت او با اهل شرک و نفاق همه علما را اتفاق
و رحماء بینهم نعت ذو النورین است رض که برافت و حیا و دلنوازی و حیا مشهور است و معروف
در نزد خالق و خلایق بدان سمت صفات و بساط موسوم و موصوف تراهم رکعا سجدا شرح
حال مرتضی علی است کرم الله وجهه که اکثر اوقات و اغلب آنات او بوظایف طاعات و عبادات
میگذشت تا بحدی که هر شب دو از هزار تکبیر احرام از ملوت وی باسماع خادمان و عتبه
اهل علیه السلام میرسید يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا میطلبند این بزرگان
فضلی از خدای یعنی زیادتی ثواب از و میجویند و خشنودی حضرت او طلب میکنند سِيمَاهُمْ
فی وجوهم

فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ علامت ایشان در رویهای ایشان ظاهر بود
بود از اثر سجده کردن در لباب میگوید که اثر نماز در جبین مبین ایشان لایح بود چه روی
نمازگذارنده در نظر اهل دل چون خورشید تابنده است من کثر صلوته باللیل حسن وجهه بالنهار
در نفحات مذکور است که چون ارواح ببرکت قرب الهی صافی شد انوار موافقت بر اشباح
ظاهر گردد بیت درویش را گواه چه حاجت که عاشق است ٭ رنگ رخش زدرد بر بیان بگوید
ذَٰلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَاةِ این وصف که مذکور شد صفت ایشانست در کتاب
موسی علیه السلام یعنی ایشان بدین صفت در توریت مذکور شده وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ
و صفت ایشانست در انجیل یعنی بهمان نعت در کتاب عیسی علیه السلام مسطور است
یا صفت ایشان در توریت و انجیل كَزَرْعٍ مانند کشتیست که در اول أَخْرَجَ شَطْأَهُ
بیرون آرد شاخک خود را یعنی تیغ زند و برگ شاخ بیرون آید فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ
فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ
پس قوی گرداند آن یک شاخ را پس ستبر شود پس بایستد بر شاخهای خود
اول دانه بود و گیاه ضعیف باز خود رخی بود بشگفت آرد مزارعان را قوت و ستبری
و راستی و خوبی او و این مثلی است و ممثل این حضرت رسالت است صلی الله علیه وسلم که باول
دعوت اسلام ضعیف بود و هر چند که بر آمد قوت گرفت و سبب تعجب عالمیان شد
حق سبحانه و تعالی این تمثیل فرمود تا خشم گیرند بیاران پیغمبر صلی الله علیه وسلم کافران
امام قشیری رحمهم الله فرمود که آیت در شان اصحابست پس هر که بر ایشان خشم
گیرد و ایشان را دشمن دارد داخل کفار خواهد بود وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وعده
کرد خدای آنان را که گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً و کرده اند کار

پسندیده و ستوده از ایشان یعنی همه ایشان را وعده فرموده آمرزش گناه و اجراً
عظیماً و مزدی بزرگ

سورة الواقعة مکیة وهی ستة وتسعون آیات

بسم الله الرحمن الرحیم

اذا وقعت الواقعة لیس لوقعتها کاذبة یاد کن چون واقع شود یعنی حادث
گردد قیامت نیست در واقع شدن و آمدن او دروغی یا برای وقوع او هیچ دروغی موجود
نیست بلکه از آن هر که خبر میدهد آن خبر صادق است و آن روز خافضة فرود برنده است
قومی را باسفل السافلین از روی عدل رافعة بردارنده گروهی باعلی علیین از راه
فضل یا خافض اعدا از اهل شقاق و نفاق است و رافع اولیا از ارباب اخلاص و وفاق
یا فرو میدارد آن را که در دنیا خود را مرتفع میداشتند و برمیدارد جمعی را که درین عالم فروتنی
کردند اذا رجت الارض رجا یاد کن چون جنبانیده شود زمین جنبانیدنی چنان
بر آن وجه که هر بنا بر وی است منهدم گردد وبست الجبال بسا و رانده شود کوه ها
راندنی یا شکسته و پاره پاره گردد فکانت هباء منبثا پس باشند غباری که
دیده میشود با شعاع آفتاب وقتی که از روزنه در افتد پراکنده و منتشر گشته وکنتم
ازواجا ثلثة و باشید شما ای مکلفان در آن وقت اصناف سه گانه سه گروه باشید
در سه مرتبه فاصحاب المیمنة پس اصحاب دست راست چه اند اصحاب دست راست — ما اصحاب المیمنة
تعظیم میکند ایشان را چنانچه گویی فلان قوم بزرگانند و چه بزرگان و گفته اند درین استفهام
معنی تعجب نیز هست واصحاب یمین آنهااند که در وقت ذریت از صلب آدم ایشان را هم
بر راست وی بوده اند یا نامه اعمال در آن روز بر دست راست ایشان نهند تا به بهشت
روند و آن بر یمین عرش است و گفته اند میمنت بمعنی یمن و برکت است یعنی ایشان میمون

ومبارک

~~ومبارک قومند ما اصحاب المیمنة~~

واصحاب المشأمة و اصحاب دست چپ ما اصحاب المشأمة چه اند یاران دست
چپ و ایشان وقت اخراج ذریات در شمال آدم بوده اند یا نامهای اعمال بدست چپ ایشان میدهند
یا بدوزخ شان می برند و دوزخ بر شمال عرش است و گفته اند مشأمه از شؤم گرفته اند و ایشان
شوم و نامبارک اند والسابقون السابقون پیشی گیرندگان بر همه اقوام یا پیش روان
به بهشت پیشی گیرندگانند بایمان چون مومن آل فرعون و حبیب نجار و صدیق و مرتضی
علی رضی الله عنهم یا آنکه بدو قبله نماز کرده است با پیغمبر صلی الله علیه وسلم یا اهل قرآن یا پیش
روان بصف جهاد یا سبقت گیرندگان بتکبیر اول اولئک المقربون
فی جنات النعیم آن گروه اند نزدیک کردگان بر نعمت و کرامت در بوستان
های مشتمل بر همه انواع نعمت ثلة من الاولین وقلیل من الآخرین
گروهی بسیاران از پیشینیان یعنی امم انبیای گذشته و اندکی از پسینیان یعنی امت
محمد صلی الله علیه وسلم و مضمون سخن است که سابقان امم ماضیه بیش از سابقان
این امت اند در بیان آورده که مراد جماعتی اند که انبیا را معاینه دیده اند و بر خدمت ایشان
رسیده و بر ایشان گرویده اند نه تمام اصحاب ایشان را زیرا که امت متابعت پیغمبر ما
صلی الله علیه وسلم از همه امم بیشتر خواهد بود چنانچه فحوای انا اکثر الناس تبعا یوم القیمة
از آن خبر میدهد و در حدیث بریده رضی الله عنه مذکور است که اهل بهشت صد و بیست
صف باشند و هشتاد از این امت و این سابقان از اولین و آخرین در بهشت نشسته
علی سرر موضونة بر تختهای بافته بزر و مشبک بدر و یاقوت و زمرد
متکئین علیها متقابلین تکیه زدگان بر آن تختها برابر یکدیگر یعنی روی

بارو‌ی تا بو‌یدار هم مستانس و مسرور باشند يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ
میگردند بر ایشان برای خدمت کودکان جاوید مانده کان مانده کان بر حیات کودکی چه
خدمت خوبرویان زیباتر است از خدمت کبار و گویند آراستگان بگوشوارهای زرین و
این کودکان را خدای آفریده باشند برای خدمت بهشتیان و از سلمان فارسی رضی الله عنه
منقول است که ایشان اطفال مشرکان است که بخدمت اهل بهشت نامزد شده اند
و بر ایشان طواف میکنند بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقَ وَكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ بکوزها و
ابریقها و جامها از شرابی که روان است در بهشت یا خمر پاک صافی چون آب زلال
لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَلَا يُنْزِفُونَ درد سر نگشند از ان شراب یعنی
ان می را خمار نباشد و نه بعقل و بهوش شوند از ان می بهشت وَفَاكِهَةٍ
مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ و دیگر میگردند بر ایشان میوها از انچه اختیار کنند و برگزینند
وَلَحْمِ طَيْرٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ و بگوشت مرغان که الطف طعوم است از انچه آرزو
کنند یعنی بر وجهی که خواهند جوشیده یا بریان کرده وَحُورٌ عِينٌ كَأَمْثَالِ
اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ و بر ساقیان در جنت طواف مینمایند از برای خدمت زنان
سفید روی گشاده چشمان در صفا و لطافت مانند مروارید پوشیده در صدف
که غبار بر آن ننشسته باشد و دست اغیار بر و نرسیده جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
پاداش میدهند ایشان را پاداش دادنی بسبب انچه بودند که عمل میکردند در دنیا
لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْثِيمًا نشنوند در بهشت سخنان بیهوده
یا بانگ و فریاد و سوگند بدروغ و سخنی که گفتن از موجب گناه باشد چون
فحش و دشنام إِلَّا قِيلًا سَلَامًا سَلَامًا لیکن میشنوند سخنی که آن

سلام است

سلام است مکرر لفظ دلیلست بر انکه اهل جنت بر یکدیگر سلام گویند وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ
مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ و اصحاب دست راست چه اند اصحاب دست راست یعنی چه بزرگ
و مکرم اند و ایشان باشند فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ وَطَلْحٍ مَنْضُودٍ در زیر درخت
کنار خار بخلاف سدر دنیا آورده اند که مسلمانان نظر بر وج افگنده اند و آن وادی است
از طایف مشتمل بر درختهای سدر گفتند چه بودی اگر ما را مثل این بودی آیت آمد که
اهل بهشت را سدر باشد بی خار و درخت موز بود میوه آن بر هم چیده یعنی از اسفل تا
اعلای او میوه باشد وَظِلٍّ مَمْدُودٍ وَمَاءٍ مَسْكُوبٍ وَفَاكِهَةٍ
كَثِيرَةٍ لَا مَقْطُوعَةٍ و سایه کشیده یعنی پیوسته کشیده که هرگز
زایل نگردد و مراد از ظل راحت است و آب ریزان یعنی از جنت عدن فرو میریزد در بوستان
های دیگر و میوه ها بسیار اند بریده شده یعنی در هیچ زمانی منقطع نشود بخلاف میوه
های دنیا که در فصلی باشد و در فصلی نه وَلَا مَمْنُوعَةٍ وَفُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ نه منع کرده
شده یعنی از خورنده هیچ نوع باز ندارند چون میوه دنیا که بی بها بدست نیاید و
گستردنیها برداشته شده بقیمت یا رفیع القدر و بقول بعضی فرش کنایت است
از زنان مرفوعه یعنی بر تخت بلند نشانده اند إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً بدرستیکه ما پدید
آوردیم ابتدایی بسبب ولادت زنان دنیا را آفریدنی یعنی بعد از پیری خلق کنیم ایشان را
خلق دیگر و مراد است پیرزنان را جوان سازیم بر یک سن فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا
عُرُبًا أَتْرَابًا پس گردانیدیم ایشان را دختران دوشیزه یعنی هرگاه که ازواج نزدیک
ایشان آیند ایشان را بکر یابند و دوستداران و عاشقان شوهر خود باشند
یا با غنج و ناز و شیرین سخن و هم زادان همه سی ساله و شوهران نیز سی و سه در

[illegible]

بتمان آورده که صبیه را در بهشت آرند بدین سن رسانند و بشوهر دهند و عجوزه را نیز رد
کنند بدین سن اگر شوهر نداشته باشد اما شوهر او از اهل بهشت نبود چون امراه فرعون او را نیکه
از بهشتیان دهند و اگر شوهر بهشتی بود و باز بند دار زانی دارند و اگر زیاده از یک شوهر
داشته باشد و همه بهشتی باشند بزوج آخرین ملحق کنند و این زنان را آن کنیم
لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ برای اصحاب دست راست و گویا سایلی میپرسد که کیانند
اصحاب الیمین میفرماید که ایشان ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ
گروهی اند از پیشینان و گروهی اند از پسینان در اسباب نزول آمده که چون
آیة وقلیل من الآخرین فرود آمد حضرت فاروق رضی الله عنه گریان شد و گفت یا رسول الله
ما بتو گرویدیم و تصدیق کردیم اما نجات نیابد مگر اندکی این آیت آمد که ثلة من الآخرین
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آیت بروی خواند و حضرت عمر رضی الله عنه فرمود رضینا عن
ربنا و پیغمبر صلعم گفت از آدم تا من یک ثلث است و از من تا قیامت یک ثلث و در حدیث
آمده که ارجو ان یکونوا نصف اهل الجنة و عنقریب گذشت که اهل بهشت یک صد و بیست
صف باشند و هشتاد از ان امت من خواهد بود و از اینجا معلوم میشود که بحکم ازمتابعت
آن حضرت صلی الله علیه وسلم در دوزخ جاوید نخواهد بود بیت ننالد فرزندان دوزخ اسیر
کسی را که باشد چنان دستگیر وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ
الشِّمَالِ چه اند اصحاب دست چپ یعنی چه خوار و بیمقدارند و در آن روز باشند
فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ در آتش سوزان یا در باد گرم که حرارت آن در مسام ایشان
نفوذ کند و در آب گرم نامتناهی در حرارت صاحب بتیان آورده که چون حرارت
سموم در اجساد و اکباد ایشان اثر کند پناه جویند بجحیم چنانچه گرمازدگان در دنیا پناه

بجویند

بجویند و چون در جحیم افتند از حرارت آن بیشتر متأذی گردند پس پناه برند بسایه
از آن و از آن سایه خبر میدهد وَظِلٍّ مِنْ يَحْمُومٍ لَا بَارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ
و سایه از دود سیاه گرم و گویند یحموم کوهیست در آتش که دوزخیان در سایه او
پناه میبرند و نیست خنک مانند سایههای دیگر و نه سود رساننده و نه راحت بخشنده
و این عذاب ایشان را جهت است إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَٰلِكَ مُتْرَفِينَ
بدرستی که ایشان بوده اند پیش ازین در دنیا بناز و نعمت پرورده شدگان و تنعم
ایشان بمحرمات بوده و اتباع شهوت وَكَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنْثِ
الْعَظِيمِ و بودند که اصرار مینمودند بر گناه بزرگ که شرک است یعنی بر آن اقامت میکردند
یا سوگند بدروغ میخوردند بر آنکه حشر نخواهد بود وَكَانُوا يَقُولُونَ أَئِذَا
مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا و بودند که میگفتند آیا وقتی که بمیریم
و گردیم خاک و استخوانهای بی گوشت و پوست أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ أَوَ آبَاؤُنَا
الْأَوَّلُونَ آیا ما بر انگیختگانیم ما از قبرها و زنده شدگان تکرار استفهام برای مبالغه
است در انکار آیا پدران پیشین ما نیز مبعوث میشوند قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَ
الْآخِرِينَ لَمَجْمُوعُونَ بگوای محمد صلی الله علیه وسلم در جواب ایشان بدرستی که
پیشینان از آبا شما و غیر آن و پسینان از شما و غیر شما هر آینه جمع کرده
شدگانند إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ در وقت مقرر شده از روز معلوم که قیامت
است یا همه مجموعند در قبرها برای میقات حشر که روز معلوم است یا محشور شوند
بمکان حساب یا زمان حساب در روزی که معلوم است مر خدای را ثُمَّ إِنَّكُمْ
أَيُّهَا الضَّالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ لَآكِلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زَقُّومٍ

فمالئون منها البطون بدرستی که شمای گمراهان از راه حق تکذیب کنندگان
مر بعث و نشور را خطاب با اهل مکه و امثال ایشان است که فردا شما هر آینه خورندگانید از
درختی که آن زقوم است یعنی شما را زنده کنند و از آن درخت خورانند پس پر کنندگان باشید
از میوه آن درخت شکمها را فشاربون علیه من الحمیم آشامندگان بر بالای
زقوم از آب گرم آورده اند که عذاب جوع بر دوزخیان گمارند تا بر سازند شکمها را از زقوم
پس تشنگی بر ایشان غلبه کند آنگه حمیم را بر ایشان عرض کنند بسیاری از آن بیاشامند
فشاربون شرب الهیم پس آشامندگان از حمیم مانند آشامیدن شتران
تشنگی زده که هیچ آب نیافته باشند یا مثل زمین ریگستان که هر چند آب خورد اثر آن
بروی پدید نیاید یعنی دوزخیان چنانچه حمیم آشامند تشنگی ایشان تسکین نیابد
هذا نزلهم یوم الدین این ماکول و مشروب پیش کشی ایشان است در
روز جزا همچو ما حضری که در پیش مهمان آورند و بعد از این در دوزخ انواع ماکل و مشارب
خواهد بود که شرح شدت و عقوبت آن در بیان نیاید نحن خلقناکم فلولا
تصدقون ما آفریدیم شما را در ابتدا و شما بدان اقرار دارید پس چرا باور ندارید
آفرینش خود را در انتها یعنی بر همه اهل خرد ظاهر است که هر که بر [illegible] ست بر اعاده نیز
قادر خواهد بود افرأیتم ما تمنون خبر دهید از آن در رحم زنان می ریزید ءانتم
تخلقونه ام نحن الخالقون آیا شما می آفرینید کودکان را از آن یا ما
آفریدگاریم آن را و شما مقرید بر آنکه خالق منیم چه شما بران وجه دبران لوع که فرزندی
طلبید متولد نمیشود بلکه بر وفق مشیت و طبق ارادت من می آید نحن قدرنا
بینکم الموت ما بعد از آفرینش شما تقدیر کردیم میان شما اجل هر کس

و مقرر ساختیم زمان مرگ

وما

وما نحن بمسبوقین علی ان نبدل امثالکم و نیستیم ما پیش گرفته
شده یعنی بحکم ما چیزی نتوانند گرفت و از موتی که مقرر شده نتوانند گریخت و ما این مرگ
را تقدیر کردیم بر آنکه تبدیل کنیم از شما کسانی را که مانند شمااند یعنی شما را ~~یعنی شما را~~
بمیرانیم و دیگران را بیاریم وننشئکم فیما لا تعلمون و بیافرینیم شما را دیگر بار در
هیاتی و صورتی که نمیدانید امروز یعنی کافران را در زشت ترین صورتی و مومنان را
در نیکوترین صورتی ولقد علمتم النشاة الاولی فلولا تذکرون
و بدرستی که دانستید شما آفرینش نخستین را که نطفه بود و بعد علقه شد بعد تا آخر و بدان
همه اقرار دارید پس چرا باور نمیدارید توانائی حق را بر نشاه اخری چه هر که بدان قادر است
از این عاجز نتواند بود بیت آنکه ما را از خلوت بالود میکشد تا جلوه گاه وجود بار دیگر
که از سموم هلاک روی پوشیم زیر پرده خاک هم تواند با مر کن فیکون کارد از کوشش
بیرون افرأیتم ما تحرثون اختیار نمائید آنچه کشت میکنید و تخم در زمین می افکنید
ءانتم تزرعونه ام نحن الزارعون آیا شما میرویانید آن تخم را یا ما رویانیدیم
حرث فعل عبد است و زرع فعل خدای و در خبر آمده است که نگوید یکی از شما که زرعت ولکن گوید
حرثت چه شق الارض و القاء البذر در وی از بنده است در رویانیدن از حق سبحانه لو نشاء
لجعلناه حطاما فظلتم تفکهون اگر خواهیم هر آینه گردانیم آن چه را کشته
اید گیاه درهم شکسته پیش از رسیدن یا گیاه بیدانه پس هم روز باشید از آن
قضیه و تلیه کم شگفت نمائید بر آفت آن اندوه ناک شوید یا از جد و سعی خود پشیمان
گردید انا لمغرمون بل نحن محرومون آیا ما و آن زدگانیم و حفص انا خوانده بطریق خبر
بدرستی که ملزوم با متکانیم بلکه ما بی بهرگانیم از روزی افرأیتم خبر باز دهید الماء الذی

تشربون از آبی که می آشامید برای تسکین عطش و زندگی شما بازبوی بسته است أأنتم
أنزلتموه من المزن أم نحن المنزلون آیا شما فرو فرستاده اید آن را از ابر
سفید یا ما فرو فرستادیم آن آب شیرین لطیف لو نشاء جعلناه أجاجا
فلولا تشكرون اگر خواهیم گردانیم آن آب را تلخ و شور و نفع از وی منقطع
سازیم پس چرا شکر نکوهید خدای را برین نعمت أفرأيتم النار التي تورون
اخبار کنید از آتشی که بیرون می آرید أأنتم أنشأتم شجرتها أم نحن
المنشئون آیا شما آفریده اید درخت آتش را که مرخ و عفار است یا ما آفریننده
ایم اهل بوادی شاخی از شجره مرخ که بذکر میگویند بر شاخی از درخت عفار که انثی
میخوانند میسایند بنام خدای از میان این دو شاخ ترکه آب ازو میچکد آتش بیرون
می آید نحن جعلناها تذكرة ما گردانیدیم آتش را یادکردی چون ببینند آتش
دوزخ را یاد کنند و ما آن را تبصره ساختیم تا اهل بصیرت دانند که هرکه قادر است بر احداث
آتش از درخت سبز و ترکه با وجود مایی در وی که بکیفیت ضد آتش است هر آینه قادر
بوده بر تازه ساختن نهال وجود انسان بعد از خشک و پژمردگی آن ومتاعا للمقوين
و ما ساختیم آتش را برخورداری یعنی سبب نفع گرفتن مسافران و مقیمان را الکفا
کرده اند بذکر احد الضدین چنانکه سرابیل تقیکم الحر فسبح باسم ربك العظيم
پس تسبیح گوی بنام پروردگار بزرگ تو او را بپاکی یاد کن فلا أقسم بمواقع
النجوم پس سوگند یاد میکنم بمواقع نجوم قرآنی یعنی اوقات نزول آن یا بمغارب نجوم
و مسافت آن صاحب کشاف فرموده که تخصیص مغارب آن بجهت آن است که غروب
دلیل زوال است و بر زوال اثر استدلال توان کرد بر وجود مؤثری که تاثر او را

زوال نیست

زوال نیست یا بمطالع کواکب یا بمجاری آن و در عین المعانی آورده که مراد مساجد
صحابه و مقابر ایشان است که مشابه نجوم اند کما قال صلی الله علیه وسلم اصحابی کالنجوم
یا منازل نجوم که بروج آسمان است کما فی قوله تعالی والسماء ذات البروج یا از زمان
نجوم که مامور برجم شیاطین شدند و آن وقت مولود حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
بوده هرچند و هرگاه بعثت او امام زاهد رحمة الله علیه فرموده که مراد نجوم قرآن است و موقع
آن پیغمبر صلی الله علیه وسلم هرچند دل مطهر او یکی بود اما نجوم قرآنی بسیار بود و هر یکی را
مواقع و قرائت امام حمزه و امام کسائی رحمهم الله که موقع خوانده اند مؤید این قول است
و نزول قرآن بر قلب مبارک وی بنص نزل به الروح الأمين على قلبك ثابت شده وإنه
لقسم لو تعلمون عظيم و بدرستی که آنچه خدای بدو سوگند خورد سوگندیست اگر
دانید بزرگ و معتبر جواب قسم چیست إنه لقرآن كريم بدرستی که آنچه حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم بر شما میخواند هر آینه قرآنیست بزرگوار و بسیار نفع
چه مشتمل است بر اصول علومی که در باب مصالح معاش و معاد بکار آید یا گرامیست نزد
خدای و ملائکه و مومنان یا حافظ و قاری او معزز و مکرم است و این قرآن نوشته است
في كتاب مكنون لا يمسه إلا المطهرون در کتابی پوشیده و
نگاهداشته شده نزدیک خدای یعنی در لوح محفوظ است نسند لوح را یعنی مطلع نشوند
برانچه در وست مگر پاکیزگان یعنی ملائکه مطهر اند از کدورات اوصاف رذیله کلبی گفته آنکه
میگوید که مراد سفره اند و کرام برره و بعضی مجیر را عاید بقرآن دارند و مراد مصحف است یعنی
مس نکند مصحف را مگر پاک شدگان از احداث ظاهر اینه نفیست بمعنی نهی آن نفی جنب و محدث باید
مس مصحف نکنند فقهاء مالکی و شافعی محدث و حایض و جنب را تجویز نمیکنند حمل مصحف و مس آن

نه و نزد امام اعظم محدث را نشاید و حایض و نفسا را مس مصحف مگر بغلاف منفصل از و در
نوادر مذکور است که جنب و حایض را بقول ابو یوسف رحمه الله جایز است کتابت قرآن وقتی
که لوح بر زمین بود نه بر کنار و نزد محمد رحمه الله بهیچ وجه روا نیست و بعضی مس را حمل بر قراءت
کرده اند و از ابن عمر منقول است که دوست تر نزد من آنست که قرآن نخواند کسی مگر آنکه طاهر
باشد محمد بن فضیل رحمه الله علیه فرموده که مراد ازین طهارت توحید است یعنی باید که غیر موحدان
کسی قرآن نخواند و ابن عباس رضی الله عنهما نهی کرده است از آنکه یهود و نصاری تمکین دهند
از قراءت قرآن و محققان گفته اند مراد از مس اعتقاد است یعنی معتقد نباشد قرآن را مگر
پاکیزه دلان که موحدان اند یا عمل بقرآن یا نگاهداشت احکام قرآن نکند مگر جمعی که پاکیزه شده
باشند به مدد توفیق از لوث خذلان یا علمی بدان یعنی تفسیر و تاویل آن را ندانند الا آنها
که سر ایشان پاک باشد و جنید قدس سره فرموده که پاکی سر نفی ماسوی الله است
حکیم سنائی روح الله روحه فرموده بیت جمال حضرت قرآن نقاب آنگه براندازد ۞ که دار
الملک معنی را مجرد بیند از غوغا ۞ و در بحر الحقایق آورده که مکاشف نشود با اسرار قرآن
مگر کسی که پاکیزه گردد از لوث توهم غیر و غیریت و برسد بمقام شهود حق در مرآی خلق و شهود
خلق در مرآی حق و این معنی میسر نشود جز بفنای شاهد و شهود و مشهود بیت چون تجلی
کرد اوصاف قدیم ۞ پس بسوزد وصف حادث را کلیم تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ
قرآن فرو فرستاده شده است از نزد آفریدگار عالمیان أَفَبِهَٰذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ
مُدْهِنُونَ آیا بدین سخن که قرآن است شما ای اهل مکه ناگرویدگان یا مداهنه کنندگان
یا منکران اید وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ و میسازید روزی یعنی
بهره خود را از قرآن آنکه تکذیب کنید او را یا میگردانید شکر روزی خود آن را که نسبت باران

بانوا باز کن

بانوا باز کنند و این تکذیب حدث است فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ پس چرا نه چون رسد
روح بحنجره و گلو در وقت مرگ وَأَنْتُمْ حِينَئِذٍ تَنْظُرُونَ و شما آن هنگام مینگرید
بمیت وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَٰكِنْ لَا تُبْصِرُونَ و ما نزدیک تریم بدان
محتضر از شما و لیکن شما نمی بینید و نمیدانید و آن قرب بعلم و قدرة در وی است
فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ پس چرا اگر هستید شما غَيْرَ مَدِينِينَ تَرْجِعُونَهَا جزا
داده شدگان در قیامت باز گردانید روح را بجسد إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید
راست گویان ملخص آیت آنست که اگر شما در انکار حشر و جزا راست میگوئید پس چرا باز
نمیگردانید روح را بتن وقتی که بحلق رسیده باشد فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ
پس اگر باشد متوفی از نزدیک گردانیده شدگان بدرگاه ربانی یعنی از سابقان بود هم
فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّةُ نَعِيمٍ پس مر او راست راحت و رحمت یا آسایش
یا خلاص از غم یا مغفرت و فرح و اینها در قبور بود یا در قیامت یا روزی جاودانی یا بوی
خوش یا تحیت ملایکه یا ریحان مشموم و اینها در بهشت باشد و دیگر او راست بوستان
پر نعمت وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ و اما اگر باشد آن وفات کرده از
اصحاب دست راست فَسَلَامٌ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ پس سلامت است ترا ای
کسی که هستی از اصحاب یمین و ارشد آنست که سلام بر تو ای محمد صلی الله علیه وسلم از اصحاب
یمین که برادران تو اند یا خبر دهد سلامت باد ترا از ایشان یعنی شاد شو که ایشان سالمند
از همه آفت‌ها وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ و اما اگر باشد مرده از تکذیب
کنندگان جزای و رسول را گمراهان از طریق حق فَنُزُلٌ مِنْ حَمِيمٍ وَتَصْلِيَةُ جَحِيمٍ
پس مر او راست پیشکش از آب گرم کرده در دوزخ و در آوردن روز قیامت

در آتش سوزان إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ بدرستی که آن چه گفته شده در شان این
سه گروه هر آینه آن حق و یقین است یعنی راست و درست بی گمان فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ
الْعَظِيمِ تسبیح گوی بنام پروردگار بزرگ خویش یعنی تنزیه کن او را به ذکر نام مخصوص از
او از آنچه لایق عظمت و کبریای او نباشد یا نماز گذار بذکر پروردگار خود قولی آنست که بگوی سبحان
ربی العظیم و در خبر آمده که بعد از نزول این آیت حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرموده که اجعلوها
فی رکوعکم

سورة الملك مکیة وهی ثلثون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم

تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ بزرگ و برتر است و ثابت بر دوام آن کسی که
بدست قدرت اوست پادشاهی و تصرف در امور ملک یعنی هر چه خواهد کند وَهُوَ عَلَىٰ
كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و او بر همه چیزها که خواهد تواناست الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ
وَالْحَيَاةَ آن خداوندی که بیافرید مرگ را و زندگی را مراد موت و حیات در دنیا
و حیات ایشان در آخرت گفته اند مرگ را آفریده است بصورت کبش املح و او هیچ
چیز مرور نکند و بوی او بهیچ چیز نرسد الا که بمیرد و حیات را خلق کرد بصورت مادیان
ابلق و او نیز بهیچ چیز مرور نکند و رایحهٔ او بهیچ چیز نرسد الا که زنده شود و بقولی مراد
از موت و حیات دنیا و آخرت یعنی دنیا و آخرت را بیافرید لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ
عَمَلًا تا بیازماید شما را یعنی با شما معامله آزمایندگان تا ظاهر شود که در دار تکلیف کدام
از شما نیکوتر از جهت عمل یعنی اخلاص کدام بیشتر است و در خبر آمده که کدام نیکوترند از روی
عقل و پرهیزکارترند از محارم و شتابنده تر در فرمان برداری و گفته اند کدام یاد کننده ترند
مرگ را و ترسان تر از او و کار سازنده تر برای او وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ الَّذِي خَلَقَ
سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا و خدای غالب در ملک خود ترسندگان را ایمن سازد آمرزنده است

خفیات ایشان را

خفیات ایشان را بپوشد آن خدای که بیافرید هفت آسمان را طبقه طبقه یکی را بر بالای یکی و
در معالم آورده است که آسمان دنیا موجی است محکم شده و آسمان دوم مرمر است سفید و
آسمان سیوم آهن است و چهارم روی است و گفته اند مس و پنجم نقره است و ششم زر است
و هفتم یاقوت سرخ است مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَٰنِ مِنْ تَفَاوُتٍ نبینی تو
ای بیننده در آفریدن خدای مر آسمان را هیچ خللی و اختلافی و تناقضی و عیبی و
اعوجاجی فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَىٰ مِنْ فُطُورٍ پس باز گردان چشم را
بسوی آسمان تا در آن هیچ شکافی و نقصانی ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ
پس دیگر باره بگردان دیده را اگر تو بعد از کرتی هیچ عیبی می یابی یعنی اگر یک
نگریستن معلوم نگردد تکرار کن نگریستن را باز گردد إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ
حَسِيرٌ بسوی تو چشم تو دور از یافتن عیب و او مانده بود از نگریستن بسیار از
کثرت مراجعت بجهت آنکه هر چند می نگرد عیبی نمی یابد وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا
بِمَصَابِيحَ و بدرستی که بیاراستیم آسمان نزدیک را یعنی آسمانی که نزدیک تر است در زمین
آرایش دادیم بچراغها یعنی بستارگان که شبها چون چراغ درخشانند وَجَعَلْنَاهَا
رُجُومًا و گردانیدیم ستارگان را رانندگان لِلشَّيَاطِينِ مر دیوان را وقتی که بجهت
استراق سمع قصد آسمان کنند وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ و آماده
ساختیم برای دیوان بعد از سوختن ایشان بشهب در دنیا عذاب آتش افروخته در عقبا
وَلِلَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ و مر آنان راست که کافر شدند از دیوان
و غیر ایشان با آفریدگار ایشان عذاب دوزخ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد جای بازگشتن است
دوزخ إِذَا أُلْقُوا فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهِيقًا چون در افکنده شوند کافران در جهنم

بشنوند از دوزخ آوازی مانند آواز در از گوش که انکر الاصوات است یعنی چون کفار را اندر دوزخ در آورند
دوزخ بفریاد آید وهی تفور تکاد تمیز من الغیظ و او می جوشد و ایشان را بر می
آرد و فرو می برد چنانچه گوشت در دیگ جوشان نزدیک است که باز پاره شود در دوزخ
از خشم کافران کلما القی فیها فوج سألهم خزنتها الم یأتکم نذیر
هر گاه در افکنده شوند در دوزخ گروهی از اهل شرک سوال کنند ایشان را خازنان دوزخ از روی
سرزنش که ای مشرکان آیا نیامد شما را بیم کننده یعنی پیغمبری که بشما معبوث شده که شما را بخواند بخدای
و از این عذاب بترساند قالوا بلی قد جاءنا نذیر گویند آری بدرستی که آمد بما پیغمبری بیم کننده
فکذبنا وقلنا ما نزل الله من شیء ما تکذیب کردیم قول وی را و گفتیم
فرستادگان را هیچ وجه فرو نفرستاده است خدای هیچ چیزی از آنچه شما میگویید از وعد و
و وعید و امر و نهی و دیگر گفتیم ان انتم نیستید ای رسولان الا فی ضلال
کبیر مگر در خطای بزرگ که با وجود بشریت دعوی نبوت میکنید وقالوا
لو کنا نسمع و گویند کافران که در دنیا که اگر می بودیم ما که میشنودیم سخن
پیغمبران را بی بحث و تفتیش چه از معجزات ایشان علامات صدق بر صفحات احوال
ایشان ظاهر بود او نعقل ما کنا فی اصحاب السعیر یا تعقل
میکردیم در معنی کلام ایشان و تفکر می نمودیم در انوار حکمت که از اقوال و افعال ایشان
معاینه میشود نمی بودیم ما امروز در اعداد اهل دوزخ ان الذین یخشون
بدرستی آنان که میترسند ربهم بالغیب لهم مغفرة و اجر کبیر
از عذاب پروردگار خود پوشیده گی یعنی آنانکه خوف را از خلق میپوشند و بخلوتها ناله و گریه کنند
و در عین المعانی آورده که مراد از غیب دلست که پوشیده است از خلق و پیدا که خدا بی بدل ترسان

در تنگار باشند

ور تنکار باشند مر ایشان را آمرزش گناهان و مزد بزرگ که بهشت است و گفته اند ایمنی از شداید
و مکاره یعنی مزد ترسندگان امان باشد از هرچه می ترسند بیت لا تخافوا قرة ترسنده است
هر که می ترسد مبارک بنده است ✿ خوف و خشیت طلسم دانایان بود ✿ هر که دانا نیست کی ترسان بود ✿
ترسکاری رستگاری آورد ✿ هر که درد آرد عوض درمان برد ✿ آورده اند که کفار قریش بشهوات
عیش مغرور و مسرور گشته در باب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم سخنان گفتندی و چون
چند نوبت بنزول قرآن پرده از روی گفتار ایشان برداشته شد با یکدیگر تدبیر کردند و رای
ایشان بران قرار گرفت که دیگر سخن محمد آهسته گویند تا خدای وی نشنود و او را از آن
آگاه نکرداند این آیت آمد که واسروا قولکم او اجهروا به و پنهان سازید سخن گفتن
خود را که درباره پیغمبر یا آشکارا کنید مر آن را یعنی هر دو نزدیک او یکسان است انه
علیم بذات الصدور بدرستی که او داناست بآنچه در سینه هاست قبل از آنکه
بر زبان گذرد پس کسی که بر ضمایر واقف است اگر تعبیر از آن سر کنند یا جهر بر دو گوینده
نخواهد بود الا یعلم من خلق آیا نداند آنچه در دلهاست آنکس که دلها آفرید وهو
اللطیف الخبیر و او داناست بر بواطن اشیاء و حقایق آن از ظواهر هر موجود و دقایق
آن هو الذی جعل لکم الارض ذلولا فامشوا فی مناکبها
اوست خداوندی که گردانید برای شما زمین را نرم و منقاد تا آسان باشد سیر شما
بران پس بروید در اطراف و جوانب زمین وکلوا من رزقه و بخورید از روزی
خدای که برای شما مقرر کرده است والیه النشور و بسوی اوست بازگشت شما پس
سر کوهی و سپاس داری او بجای آورید ءامنتم من فی السماء ان یخسف
بکم الارض آیا ایمن شده اید از آن کس که در آسمان است بزعم شما یعنی حق سبحانه

یا از ملک موکل بر عذاب که جبرئیل است علیه السلام ملخص سخن آن است که ایمن شده اید از آن که
خدای تعالی یا جبرئیل علیه السلام بفرمان عظیم الشان وی فرو برد شما را بزمین فإذا هي تمور
پس آنگاه زمین پس از فرو رفتن شما بوی میگردد و اضطراب کنان شما را زیر تر می افکند أم
أمنتم من في السماء أن يرسل عليكم حاصبا آیا ایمن شده اید
از آنکه در آسمانست عرش او یعنی خدای یا مقام او یعنی جبرئیل آنکه فرو فرستد بر شما سنگریزه
چنانچه بر قوم لوط علیه السلام فستعلمون كيف نذير پس بدانید بعد
از مشاهده عذاب که چگونه بود بیم کردن من و آن دانستن شما را سود نکند ولقد
كذب الذين من قبلهم بدرستی که تکذیب کردند رسل خود را آنان
که بودند پیش از کفار این زمان یعنی مکذبان از امم ماضیه و بشامت تکذیب هلاک شدند
فكيف كان نكير پس چگونه بود بر ایشان عقوبت من یا انکار من
بر ایشان بر انزال عذاب أولم يروا إلى الطير آیا نمیدانند و نمینگرند بسوی
مرغان فوقهم صافات ويقبضن زبر ایشان در هوا صف برکشیده
میگشایند بالهای خود را و فراهم میگیرند بعد از بسط ما يمسكهن إلا الرحمن
نگاه نمیدارد ایشان را در هوا بخلاف طبع یا در حال قبض و بسط اجنحه مگر خدای بزرگ
بخشایش که هر یک از انواع طیور را شکلی و هیأتی و صورتی و طبیعت خاص داده و اسباب
طیران و جولان ایشان در هوا مهیا ساخته إنه بكل شيء بصير بدرستی که خدای
بهمه چیز بیناست أمن هذا الذي هو جند لكم ينصركم من دون
الرحمن إن الكافرون آیا کیست که توان گفت که این آنکس است که از روی حمایت او مدد
کار است و فایده شکر شما را یاری میدهد بجز خدای از عذاب و خشم وی نیستند کافران إلا في غرور

مگر در

مگر در فریب شیطان که میگوید عذاب بشما فرود نخواهد آمد أمن هذا الذي يرزقكم
إن أمسك رزقه آیا کیست که اشارت توان کرد بوی که این آن کس که بمحض عنایت
روزی میدهد شما را اگر باز گیرد خدای روزی خود از شما یا امساک مطر یا ابطال اسباب حصول
و وصول رزق را و وسایط و وسایل آن یعنی اگر خدا وظیفه رزق از شما باز دارد آنکیست
که شما را روزی تواند داد و کفار میدانند که خالق و رازق اوست و کفران ایشان نه از جهل
است بل لجوا في عتو ونفور بلکه ستیزه کردند و در افتادند در عناد و سرکشی
و رمیدگی از حق و نفرت از راستی أفمن يمشي مكبا على وجهه
أهدى آیا کسی که میرود سر فرو افکنده بر روی خود یعنی نگون سار میرود و پس
و پیش و چپ و راست خود نمی بیند او راه یافته تر است أمن يمشي سويا على
صراط یا آنکسی که میرود راست استاده و همه اطراف خود را مشاهده میکند رفتن
او واقع است بر راه مستقيم راست رساننده بمقصد و مقصود این مثلیست برای
کافران که راه که در بیابان غوایت حیران و سرگردان میرود و مؤمن راه یافته که بر طریق
حق از روی بصیرت سلوک میکند لطیفه فرقست میان آنکه از روی یقین با دیده
بینا رود و آنکه در ره دین با آنکه در چشم بسته بی دستگیری بر گوشه میرود بظن و تخمین
قل هو الذي أنشأكم وجعل لكم السمع والأبصار والأفئدة
بگوی مشرکان را که خدای که شما را دعوت میکنم او آنکس است که بقدرت کامله
بیافرید شما را و بداد شما را شنوایی تا سخن حق شنوید و دیدها تا دلایل قدرت
و بدایع فطرت مشاهده کنید و دلها تا در معانی کلمات الهی و دقایق مصنوعات با دانش
تفکر و تامل نمائید شما بسیار بشنوید و می بینید ولیکن قليلا ما تشكرون

الذکی شکر نمیکوئید مر این نعمت را قُلْ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ بگوی خدای
آن خداست که بعد از آفریدن شما پراکنده ساخت در زمین یعنی هریکی را منزلی و مکانی
و راهی و کاری داد تا تعبد کنید و فرمان برداری نمائید وَإِلَيْهِ وبسوی اوست تُحْشَرُونَ و
بازگردیده خواهید شد تا جزای گفتار و کردار خود بیابید وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ
إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ و میگویند مشرکان مر پیغمبر و یاران وی را کی باشد این وعده
حشر و وعده فرا که میدهید شما راست گویان قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِندَ اللَّهِ وَإِنَّمَا
أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ بگو ای محمد در جواب ایشان بدرستی که علم بآمدن قیامت نزد
خداست که جز این نیست که من بیم کننده ام آشکارا یعنی بآمدن قیامت شما را فَلَمَّا
رَأَوْهُ زُلْفَةً سِيئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا پس آن هنگامی که ببینند موعود
که قیامت است نزدیک گردد بد گردد و زشت بود رویهای آنان که کافر شدند یعنی اثر غم
و اندوه در چهرهای ایشان پیدا گردد وَقِيلَ هَٰذَا الَّذِي كُنتُم بِهِ تَدَّعُونَ
و گفته شود یعنی خزنهٔ دوزخ ایشان را گویند این آنست که بود دید شما پیوسته بران تمنا
میکردید و در طلب او استعجال مینمودید امام زاهد رحمه الله فرموده که همواره کافران
آرزوی مرگ پیغمبر میکردند و تمنای هلاک او میداشتند حق سبحانه حبیب خود را صلوة الله
وسلامه علیه فرمود که قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَهْلَكَنِيَ اللَّهُ وَمَن مَّعِيَ أَوْ رَحِمَنَا
بگو خبر کنید مرا اگر هلاک کرداند خدای مرا و آنان را که با منند از مومنان یا به بخشد
ما را و اجل ما را و در تاخیر افکند فَمَن يُجِيرُ الْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ
پس کیست آنکه او زینهار دهد کافران را از عذاب دردناک یعنی مرگ ما شما را سود
نداد و حیات ما دفع عذاب از شما نکند مراد آنست که نجات دهنده شما را از عذاب الهی

از ایمان

جز ایمان و توحید نیست پس انتظار دیگران بردن چه فایده دهد قُلْ هُوَ بگو ای محمد ایمان الذو سبب
نجات است خدای الرَّحْمَٰنُ آمَنَّا بِهِ وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا بزرگ بخشایش گرویده ایم بجای خود
بوی و برو نه بغیر او توکل کرده ایم کار خود برو بازگذاشته ایم فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ
هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ پس زود بود که بدانید یعنی بعد از مشاهده عذاب معلوم
کنید فی نفس الامر کیست از ما و شما آنکه او در گمراهی هویداست قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ
أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا بگو خبر دهید مرا اگر گردد آب شما یعنی آب چاه زمزم یا آب بیر میمون
غوری فرو رفته بزمین چنانکه دست و دلو بدان نرسد فَمَن يَأْتِيكُم بِمَاءٍ مَّعِينٍ
پس کیست آنکه بیارد برای شما آب جاری یا ظاهر چنانکه کس بیند در آثار آمده که بعد از
تلاوت این آیت باید گفت الله رب العالمین در تفسیر زاهد مذکورست که زندیقی
شنید که معلمی شاگرد خود را تلقین میکرد که فمن یأتیکم بماء معین و جواب داد که بالمعول
والمعین یعنی متین دهد که آن متین آب را باز آرند شبانه نابینا شد هاتفی آواز
داد که اینک آب چشم تو غایب شد بگو تا بمعول و معین یعنی متین باز آرند وفی المثنوی
المعنوی مثنوی فلسفی منطقی مستهان ٭ میگذشت از سوی مکتب آن زمان ٭ چون که
بشنید آیت او از ناپسند ٭ گفت آریم آب را ما بر بلند ٭ ما بزخم بیل تیزی تبر ٭ آب را
آریم از پستی زبر ٭ شب بخفت و دید او یک شیر مرد ٭ زد طپانچه هر دو چشمش کور کرد ٭ گفت
زین دو چشمه چشم ای شقی ٭ با تبر نوری بر آر ار صادقی ٭ زود بر جست و دو چشمش
کور دید ٭ نور فایض از دو چشمش دور دید ٭ سورة النبأ مكية وهي اربعون آية
بسم الله الرحمن الرحيم
چون حضرت رسول صلی الله وسلم دعوت آشکارا کرد و قرآن بر خلق خواند و بروز قیامت بیم

بوقوع

فرمود کفار در نبوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و نزول قرآن و بعث اختیار کردند و از ان یکدیگر را می
پرسیدند یا از پیغمبر و مومنان بر سبیل استهزا چنانچه حق سبحانه تعالی فرمود که عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ
از چه چیز می پرسند کافران عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ
از خبر بزرگ یعنی قرآن آن خبری که ایشان در ان خبر اختلاف کنند کافران یعنی او را بسحر و شعر
یا کهانت نسبت میدهند و مختلف و مفتری و اساطیر میگویند و بقول بعضی نبا عظیم نبوت آنحضرت
است که میگویند آیا او پیغمبر است یا نی و یا ساحر است یا شاعر یا مجنون و بعضی برانند که آن خبر
بعث است و در ان مختلف بودند جمعی میگفتند قیامت نیست و بتان ما را شفاعت خواهند کرد هولاء
شفعاؤنا عند الله و برخی مطلقا او را منکر بودند انهی الا حیوتنا الدنیا و گروهی شک داشتند
در وقوع و لا وقوع ان هم فی شک منها كَلَّا سَيَعْلَمُونَ حقا که بدانند که نزدیک
نزع چنانچه در ان اختلاف میکردند حق است ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ باز زود بود که بدانند
روز قیامت بطلان قول و خبث عقیده خود را أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا آیا نساخته
ایم زمین را فراش گسترده تا قرارگاه شما بود وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا و گردانیدیم
کوهها را میخهای زمین تا بدانها استوار باشد وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا و بیافریدیم
شما را از هر گونه نر و ماده تا نسل شما باقی ماند یا خلق کردیم گونه گونه سیاه و سفید و دراز
و کوتاه و خوب و زشت وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا و گردانیدیم خواب شما را راحت
بدنهای شما یعنی خواب قطع حس و حرکت کنند تا قوای حیوانیه برآسایند و ماندگی
از ایشان زایل شود وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا و گردانیدیم شب را پوششی تا بظلمت
همه چیزها را بپوشاند صاحب فتوحات قدس سره آورده که شب لباس اصحاب اللیل
است که ایشان را از نظر اغیار پوشیده دارد در خلوت خود از لذت مکالمه یا محاضره

یا مشاهده هر یک فراخور استعداد خود برخورداری یابند حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرمود که شب
پرده روندگان راه است و روز بازار بیداران سحرگاه است شعر اللیل للعاشقین ستر
یا لیت اوقاته تدوم ٭ چون در دل شب خیال تو یار من است ٭ من شب که روز بازار من است وَجَعَلْنَا
النَّهَارَ مَعَاشًا و گردانیده ایم روز را وقت طلب معیشت تا بتحصیل آن جهد و جو کنند وَ
بَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا و بنا کرده ایم زبر شما هفت آسمان سخت یعنی مستحکم
و استوار که در و فرجه و شکافی که نشانه خلل و زلل نیست وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَّاجًا و
بیافریدیم در آسمان چراغی افروخته و تابان یعنی آفتاب وَأَنزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً
ثَجَّاجًا لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا و فرو فرستادیم از ابرهای فشارنده باران آب ریزان
تا بیرون آوریم بدان آب دانه که قوت انسان را شاید چون گندم و جو و رستنی که علف انعام را شاید
چون کاه و گیاه و لقمه الله بیرون آریم از دریا دانه در و از زمین گیاه وَجَنَّاتٍ أَلْفَافًا
و بوستانها و درختان در هم پیچیده یعنی بسیار و بیکدیگر نزدیک إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ
بدرستی که روز حکم گذاری یعنی روز رستخیز كَانَ مِيقَاتًا هست در حکم خدای وقت
مقرر برای محاسبه خلایق مجازات اعمال ایشان يَوْمَ يُنفَخُ فِي الصُّورِ روزی
که دمیده شود در صور نفخه ثانیه فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا پس بیایید گروه گروه از قبرهای
خود بموقف محشر امام ثعلبی رحمه الله گفت که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم از افواج پرسیدند
فرمود که حشر کرده شوند ده صنف از امت من بعضی بر صورت بوزنگان و بعضی بر صورت
خوکان و برخی نگونساران که ایشان را بر روی بدوزخ میکشند و بعضی نابینایان و بعضی
کران و گنگان و بعضی میخایند زبان های خود را و آن بر سینه های ایشان افتاده باشد
و ریم از دهن های ایشان سیلان میکند و اهل محشر را از ان کراهت باشد و بعضی دست

وپای بریده باشند وبعضی از دارهای آتشین آویخته باشند وبعضی گنده‌تر باشند بدتر از مردار وبعضی را
جبه‌ها پوشیده باشند از قطران چسپیده بپوستهای ایشان آن بوزنکان سخن چینان
باشند وخوکان حرام خواران ربوا وکوران جور کنندگان در حکم وگنگان وکران آنانکه باعمال
خود معجب بوده‌اند وزبان خایندگان علمای که گفتار ایشان مخالف کردار ایشان بوده است و
دست وپا بریدگان رنجانندگان همسایگان بغیر حق وآویختگان از دار غمازان وسعایت
کنندگان بسلاطین وآنها که نتن عظیم دارند متابعان شهوات وبازدارندگان حق خدای
وپوشیدگان لباس قطران اهل تکبر ونازش وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا
وشکافته شود آسمان در آن روز پس باشد از بسیاری شکاف درها یعنی خداوند درها
از کثرت فرجها گوی که تمام او در است وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا
درانده شود کوه‌ها در هوا پس باشد مثل سراب یعنی نمایش کوه داشته باشد اما
بسبب تفتت اجزا جبلیت باقی نماند إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا لِلطَّاغِينَ مَآبًا
بدرستی که دوزخ باشد گذرگاه خلق یعنی همه را بر وی گذر باید کرد یا کمین گاهی که زبانیه در وی
مترصد ایستاده باشند برای تعذیب کافران واز ایشان نتوان گریخت یا موضع رصد
که خزنه دوزخ انتظار کفار میبرند وخزنه بهشت نگاه بانی مؤمنان میکنند تا وقت مرور
بصراط از تعرض آتش محروس باشند واین جهنم باشد مر کافران را که از حد درگذشتگانند
یا بازگشت یعنی آرام جای وقرارگاه لَابِثِينَ فِيهَا أَحْقَابًا درنگ کنندگان در آن در
کارهای دراز در معالم از مجاهد نقل میکند که این احقاب که حق سبحانه ذکر کرده چهل وسه حقب است
وهر حقبی هفتاد خریف وهر خریفی هفتصد سال هر سالی سیصد وشصت روز هر روزی هزار سال
در موضح آورده که مراد نیست که برای عذاب کافران تعیین مدت کرده باشند بلکه معنی آنست
که هر حقبی

که هر حقبی که میگذرد حقبی دیگر از پی می‌آید تا ابد الآبدین لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا
وَلَا شَرَابًا إِلَّا حَمِيمًا وَغَسَّاقًا جَزَاءً وِفَاقًا نمی‌چشند در دوزخ یعنی نمی‌یابند
خنکی هوا که بدان راحت یابند وحرارت دوزخ از ایشان باز دارد وگفته‌اند برد خوابست
یعنی ایشان را در جهنم خواب نیست تا آسایش یابند ونمی‌آشامند شرابی مگر حمیم وآن آبیست
که چون نزدیک روی آرند گوشت روی در آن ریزد وچون بخورند امعا واحشا پاره پاره
شود وغساق که از ریشهای ایشان سیلان کند یا اشکها که از سر حسرت میبارند یا
زمهریر که بدان معذب کرده‌اند پاداش داده میشوند پاداش دادنی موافق کردار خود إِنَّهُمْ
كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا بدرستی که ایشان بودند که نمی‌ترسیدند از حساب آخرت
یا امیدوار بثواب آن سرای وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَّابًا وتکذیب میکردند بآیتها
که انبیا بر ایشان نمودند تکذیب کردنی وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا وهر چیزی از
اعمال بندگان از طاعت ومعصیت وغیر آن شمرده‌ایم آن را یعنی نگاه داشته‌ایم ونوشته
ایم نوشتنی وخواهیم گفت بمشرکان که فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا
عَذَابًا پس بچشید عذاب دوزخ پس نمی‌افزاییم بر شما هیچ مگر عذابی بر بالای
عذابی ودر خبر آمده که این آیت سخت‌ترین آیت قرآن است بر دوزخیان إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ
مَفَازًا حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا وَكَوَاعِبَ أَتْرَابًا بدرستیکه پرهیزکاران راست
رستگاری از عذاب یا جای فوز وفلاح که آن باغهاییست در وی درختان میوه
دار ودرختان انگور تخصیص جهت تفضیلست وایشان راست دختران نار پستان همزادان
در تفسیر زاهدی آورده که زنان شانزده ساله ومردان سی وسه ساله ودر اغلب
تفاسیر هست که همه اهل بهشت از زنان ومردان سی وسه ساله خواهند بود وَكَأْسًا دِهَاقًا

و مر ایشان راست جامهای پر از شراب یا کاسهای پی پی لَا يَسْمَعُونَ
فِيهَا لَغْوًا وَلَا كِذَّابًا جَزَاءً مِنْ رَبِّكَ عَطَاءً حِسَابًا
رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ نمیشنوند متقیان در بهشت سخن بیهوده و
باطل و دروغی و گفته اند نشنوند در شرب خمر بهشت سخن عبث و دروغ بخلاف
شاربان خمر دنیا که در مجالس ایشان هذیان و عربده و خلاف جدال بسیار بود جزا داده
ایشان را جزاءی از پروردگار تو بمقتضای وعده و عطا کرده ایشان را از فضل خویش عطای
وافی و کافی بمعنی پسندیده یا بر حسب اعمال ایشان آفریدگار آسمان و زمین وَمَا
بَيْنَهُمَا الرَّحْمَنِ لَا يَمْلِكُونَ و آنچه میان ایشانست بزرگ بخشایش مالک
نباشند اهل آسمان و زمین مِنْهُ خِطَابًا از خدای سخن را یعنی قادر نباشند بر آنکه
با وی سخن گویند مگر بدستوری یا بر آنکه خطاب کنند با خدای و اعتراض نمایند بر ثواب
و عقاب او زیرا که همه مملوک الله مالک نتوانند بود يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ ملوک
صَفًّا روزی که بایستد روح و بایستند فرشتگان صف زدگان و روح ملکیست
موکل بر ارواح و در معالم آورده که هیچ مخلوقی از وی بزرگتر نیست روز قیامت
وی تنها صفی باشد و تمام ملائکه با کثرت عدد و عظمت جسد صفی و او در بزرگی برابر همه
بود و در عین المعانی از ابن مسعود رضی الله عنه روایت کرده که مقام روح آسمان چهارم
ست و هر روز دوازده هزار تسبیح میگوید و از هر تسبیح او ملکی مخلوق میگردد و گفته
اند روح طایفه اند بشکل آدمیان و نه از ایشان فردا ایشان متفق باشند و ملائکه صنفی
و گویند جبرئیل است علیه السلام لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ
وَقَالَ صَوَابًا سخن نگویند در باب شفاعت مگر کسی که دستوری دهد مر او را خدای

که شف

که شفاعت کند یا شفاعت نکند مگر کسی را که خدای اذن کند در شفاعت او و گفته اند
باشد او در دنیا گوینده کلمه توحید یعنی جز مومن را شفاعت نکنند ذَلِكَ الْيَوْمُ
الْحَقُّ آن روز روزیست بودنی البته خواهد بود فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَى
رَبِّهِ مَآبًا پس آنکس که خواهد فرا گیرد بسوی پروردگار خود بازگشتی با ایمان و طاعت
إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا بدرستی که ما بیم کردیم شما را و بترسانیدیم از
عذاب نزدیک که عذاب آخرتست و قرب او بجهت تحقق اوست يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ
مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ روزی که بنگرد آدمی در آنچه پیش فرستاده باشد دو دست او
یعنی باز یابد کردارهای خود را از خیر و شر وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ
تُرَابًا و گویند در آن روز ناگرویدگان که ای کاشکی من بودمی خاک یعنی هرگز آفریده
نشدمی یا امروز خاک بودمی یا زنده نگردندمی یا این نامه بمن ندادی و گفته اند
بعد از حشر وحوش که ایشان را خاک سازند کافر این تمنا کند و قولی آنست که مراد
از این کافر ابلیس است که او آدم را عیب میکرد که از خاک آفریده شده و خود را میستود که من
از آتش مخلوقم چون در آن روز کرامت آدم و فرزندان او را مشاهده نماید و عذاب
و شدت خود را ببیند آرزو برد که کاشکی من از خاک بودمی و نسبت بآدم داشتمی
ایدر دلش این همه دبدبه که خاکیان راست هیچ طبقه از طبقه مخلوقات را نیست
بیت خاک را خوار و تیره دید ابلیس ؛ کرد انکارش آن حسود خسیس ؛ ماند غافل
ز نور باطن او ؛ نشد آگه ز سر کامن او ؛ بهر گنجی که هست در دل خاک ؛ این صدا داده اند
در افلاک ؛ که بجز خاک نیست مظهر کل ؛ خاک شو خاک تا بروید گل

سورة النازعات مکیة وهی عشرون آیة

بسم الله الرحمن الرحيم

آورده اند که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم در مبدا بعثت نماز گزاردی و بگلیم خود را پوشیده
داشتی و از بی بی خدیجه رضی الله عنها منقول است که آن مثل چادری بود چهار ده زرع نصف
بر بالای ما بودی و نصف رسول الله صلی الله علیه وسلم پوشیدی و با وی نماز گزاردی
حق سبحانه با وی خطاب کرد که یا ایها المزمل قم اللیل الا قلیلا ای گلیم در خود
پیچیده و گفته اند زمل بمعنی حمل است یعنی ای بردارنده بار نبوت برخیز شب یعنی نماز گزار اندکی
از شب قیام لیل در ابتدای اسلام فرض بوده میان مقادیر ثلثه مخیر بوده اند چنانچه حق سبحانه
فرموده که شب نماز برخیز مگر اندکی که آن نصفه او انقص منه قلیلا نیمه شب یا کم
کن از نیمه شب اندکی تا ثلث باز آید و ازین کمتر نشاید او زد علیه ورتل
القرآن ترتیلا یا زیادت کن بر نیمه شب تا بثلثان رسد و غایت این باشد
و بتانی و شمرده بخوان قرآن را یا درست کن حروف آن را بوقت تلاوت روشن کردنی
چنانچه سامع شمار آن تواند کرد و از مرتضی علی کرم الله وجهه نقل کرده اند که ترتیل حفظ
وقوفست و ادای حروف انا سنلقی علیک قولا ثقیلا بدرستی که ما
زود باشد که وحی کنیم و منزل گردانیم بر تو وحی یعنی کلامی مشتمل بر تکلیف شاقه که
گران باشد حمل آن بر مکلفان یا گران بود از جهت امر و نهی و وعد و وعید یا حلال
و حرام و حدود و احکام یا ثقیل بود استماع او بر کافران و تعقل در آن بر منافقان
یا گران باشد ثواب آن در میزان و گفته اند ثقیل باشد بر تو تلقی آن وان در آن وقت وحی
بود که آن سرور مثل آواز درای صدا میشنید و از مجرد صوتی بی اعتماد بر مخارج فرا گرفتی
حروف و کلمات از طریق معتاد خارج مینمود ازین جهت درین حال ثقل عام بسید الانام
صلوات الله وسلامه علیه میرسید چنانچه از عایشه منقول است رضی الله عنها که روزی که سرما

بغایت سرد بود

بغایت سرد بودی میدیدم که وحی بروی فرود آمد و از جبین مبینش قطرات عرق میچکید و
در حین نزول وحی بر آن حضرت بدین نوع که مذکور شد بر شتر سوار بودی دست و پای
شتر خم گشتی و اگر تکیه بر ران یکی یاران داشتی خوف آن بودی که شکسته دردین
حین روی گل بر گشن بر فروختی ع بسان گل که بعضی چمن برافروزد ٭ و در بحر الحقایق
آورده که قرآن بنفس خود منفصل است کما قال الله تبارک و تعالی کتاب فصلت آیاته و
نسبت بجمیع کتب سماویه بمنزله صورت اجمالیه دارد و جه مصدق و مطابق همه است که مصدقا
لما بین یدیه پس ثقل قرآن اشارت است بجمعیت وی میان صورتهای اجمالیه و تفصیلیه
چه جامع امرین اثقل و اشرف و اکمل و اعظم خواهد بود و کشنده چنین باری جز صاحب
جامعیت نشاید بیت حمل چنین بار بمقدار تست ٭ کار کسی نیست که این کار تست ٭ کس
نتواند زد این چنین نفس ٭ قوت این کار تو داری و بس ٭ ان ناشئة اللیل هی
اشد وطا بدرستی که ساعت شب یا عبادتی که ناشی شود بالقیام شب آن
سخت تر است از جهت رنج و کلفت ترک خواب و راحت بر نفس بغایت شاق است
یا بیشتر است از روی فراغت دل چه در روز دلها بتفرق در باب معیشت مشغول باشند
و در شب از خواطر گوناگون فارغ شده متوجه محراب عبادت توانند شد بیت خاموش
شد عالم بشب تا جست باشی در طلب ٭ زیرا که بانگ عربده تشویش خلوت خانه شد ٭
واقوم قیلا و درست تر است از جهت قراءت یعنی خواندن قرآن نزدیک تر است که
دل فارغ باشد و زبان با دل موافقت نماید بر زبان میخوانند و بدل تفکر میکنند و ناشئة اللیل
گفته اند میان مغرب و عشاست یا ما بعد عشا تا صبح و بقول عایشه ناشئه آن بود که
از خواب برخیزد ان لک فی النهار سبحا طویلا بدرستی که مرترا در روز آمد شد

دراز است یعنی تصرف در امور خلق و اشتغال به دعوت ایشان پس در شبها توجه بادای تهجد و
وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا یاد کن نام پروردگار خود را و بکمال
حسنی او را بجلال و ببر بده شو از خلق و توجه کن بسوی او بعبادت بریدگان کامل یعنی نفس
خود را از اندیشه ماسوی الله مجرد ساز و بهمگی روی بدو آر بیت دل در وبند ز غیرتن بگسل
هر چه جز اوست برون کن از دل رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ بدلست
از ربک یعنی یاد کن نام پروردگار خود را که خداوند مشرق و مغرب است هیچ معبودی
نیست سزاوار عبادت جز حق تعالی مراد فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا پس فرا گیر او را کارساز خود
و مهمات خود را باو گذار وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا و صبر
کن بر آنچه میگویند کفار و مکذبان از خرافات و هزیانات و ببر از ایشان بریدن نیکو
یعنی در مقام انتقام مباش و بعضی از ایشان باز گیر این حکم بآیت قتال است منسوخ
وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِي النَّعْمَةِ وَمَهِّلْهُمْ قَلِيلًا و بگذار مرا با
مکذبان خداوندان نعمت یعنی کار صنادید قریش با من گذار و مهلت ده ایشان را
بر تکذیب امام زاهد رحمه الله آورده که میان نزول این آیت و حرب بدر و هلاکت مردان
عرب نبود مگر اندک وقتی إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالًا وَجَحِيمًا بدرستی که نزدیک ماست در
آخرت برای دشمنان دین بندهای گران که ایشان مقید شوند و آتش بزرگ افروخته
که در آن بسوزند وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَعَذَابًا أَلِيمًا و خوردنی با صفت در
گلو گرفتن یعنی در حلق گیرنده چون ضریع و زقوم و عذابی دردناک غیر از اینها که کنه آن را
نشناسد مگر خدای در لباب آورده که بعد از نزول این آیت حضرت رسالت صلی الله علیه
وسلم بیهوش بیفتاد درست شود این وعدها يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ

روزی که

روزی که بلرزه در آید زمین و بجنبد کوهها وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَهِيلًا و گردند
کوههای بزرگ با عظمت تلهای ریگ پراکنده یعنی کوهها چون ریگ روان از هیبت آن روز
إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا بدرستی که ما فرستادیم بسوی شما ای اهل
مکه پیغمبری صلی الله علیه وسلم گواه بر اقوال و افعال شما در قیامت گواهی دهد بر اجابت دعوت
و امتناع از آن كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا همچنانکه فرستادیم بسوی
فرعون رسول یعنی موسی علیه السلام فَعَصَىٰ فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ پس عاصی
شد فرعون در دین پیغمبری یعنی موسی علیه السلام و اجابت دعوت او نکرد فَأَخَذْنَاهُ
أَخْذًا وَبِيلًا پس گرفتیم او را گرفتن سخت یعنی باتش غرق کردیم و از راه آب
باتش بردیم تهدید کفار قریش درین آیت مندرج است فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِنْ
كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا السَّمَاءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ پس چگونه
نگاه دارید ای مشرکان نفسهای خود را اگر باشید بر کفر خود از عذاب روزی که هول آن گرداند
کودکان را پیران یعنی موی ایشان را سپید گرداند مراد کثرت هموم و غموم است چه بسیاری
اندوه آدمی را زود پیر گرداند و مشابه که مبالغه باشد درازی آن روز آسمان شکافته
شود و شکافته است آن روز كَانَ وَعْدُهُ مَفْعُولًا هست وعده خدای بحدوث
این وقایع و وقوع این حوادث بودنی إِنَّ هَٰذِهِ تَذْكِرَةٌ بدرستی که اینها پندی
و عبرتیست فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا پس هر که خواهد فرا گیرد
بقرب آفریدگار خود راهی بدین موعظ آورده اند که بعد از نزول این آیت قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا
نصفه حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و صحابه رضی الله عنهم شبها برخاستندی چون
مقادیر نصف و کمتر و بیشتر از آن نشسته بودند از خوف آنکه محافظت قدر واجب مرعی

واجب نباشد بار دو نماز کذاردندی تا بحدی که قدم مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم ورم کردی
وتکاف بر جسد همایونش غالب شد و منکران ندای اما هذا فقد به تشقی ربه در افکندند
حق سبحانه بعد از یکسال آن بار گران از مؤمنان بر داشت آیت فرستاد إِنَّ رَبَّكَ
يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِن ثُلُثَيِ اللَّيْلِ بدرستیکه پروردگار تو میداند
انکه تو بر میخیزی در شب برای نماز کمتر از چار دانگ شب وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ وَطَائِفَةٌ
مِّنَ الَّذِينَ مَعَكَ و نماز میکذاری نیمه شب و سه یکی از وی و بر میخیزند بهمای
متوال کروهی از آنان که با تواند از اصحاب تو وَاللَّهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ و خدای اندازه
میکند شب وَالنَّهَارَ و روز را میداند مقادیر ساعات آن و علم او محیط است
بقیام تو بر شب بدین مقدار عَلِمَ أَن لَّن تُحْصُوهُ داند خدای انکه طاقت
ندارید اوقات را نگاه نمیتوانید داشت فَتَابَ عَلَيْكُمْ فَاقْرَءُوا
مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ پس باز گشت بشما بعفو و تخفیف و رخصت فرمود در ترک
قیام معتقد پس بخوانید انچه آسان بود از قرآن مراد آنست که بکذارید انچه میسر شود شما را
از نماز شب عَلِمَ أَن سَيَكُونُ مِنكُم مَّرْضَىٰ داند خدای انکه باشند از شما
بیماران وَآخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِن فَضْلِ اللَّهِ
و دیکر انکه سفر کنند در زمین میطلبند از فضل و کرم خدای یعنی طلب مینمایند
وجوه کسب حلال میکنند وَآخَرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ و دیکر
آنان که کارزار میکنند در راه خدا و بیماران و اهل سفر و از تجار و مجاهدان تعب رسد
در نماز شب و ضبط مقادیر آن لاجرم از شما تخفیف فرمود فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ
مِنْهُ پس بخوانید انچه میسر شود از قرآن در نماز و این امر بر سبیل فرضیت دانسته اند

قرآن بخوانید

قرآن بخوانید در غیر نماز و این امر بطریق ندب و استحباب است و در مقداری که خواندن مندوب
باشد اختلاف کرده اند و گفته اند آیت است یا صد یا دویست تا ختمه در هر ماهی و در حدیث عبدالله بن عمر
رضی الله عنه است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم ویرا فرمود که قرآن بخوان در هر ماهی
گفت یا رسول الله در خود قوتی می یابم یعنی زود تر می توانم بخوانم فرمود که در بیست روز
بخوان گفت قوت زیادت هست فرمود که در هفت روز بخوان و برین زیادت مکن و صاحب
معالم رحمه الله باسناد خود از انس بن مالک رضی الله عنه نقل میکند که حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وسلم فرمود که هر که در روزی یا شبی پنجاه آیت بخواند او را از غافلان ننویسند
اگر صد آیت تلاوت کند از فرمان برداران نویسند اگر دویست آیت بخواند قرآن خصمی نکند
با وی روز قیامت و اگر تواند بپانصد آیت اشتغال کند بنویسند برای او قنطاری
از مزد وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ و بپای دارید نماز مفروضه را و بدهید زکوة
واجبه را وَأَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا و قرض دهید خدای را قرض نیکو اشارتست
بانفاق مستحبه در طریق خیر و یافتن جزای بسیار بازای آن وَمَا تُقَدِّمُوا
لِأَنفُسِكُم مِّنْ خَيْرٍ و انچه پیش فرستید برای نفسهای خود از نیکی تَجِدُوهُ عِندَ
اللَّهِ هُوَ خَيْرًا بیابید آنرا نزد خدای نزدیک بهتر وَأَعْظَمَ أَجْرًا و بزرگ تر
از روی مزد یعنی ثواب آن زیادت یابید یکی را ده و هفت صد و از ان نیز بیشتر
وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ و طلب آمرزش کنید از خدای در همه احوال إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ
رَّحِيمٌ بدرستی که خدا آمرزگارست بندگان را مهربان بر ایشان سورة الجمعة
مدنیة وهی احدی عشر آیة
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ

الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ بپاکی یاد میکند و تنزیه مینماید مر خدای را آنچه در آسمانهاست از بدایع
علوی و آنچه در زمین هاست از کواین سفلی پادشاهی که ملک اوست دایم و بیزوال پاکست
از تهمت عیب و صفت اختلال ارجمند که مثل ندارد حکم کننده که راستی بجای آرد هُوَ
الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ اوست آنکه برانگیخت در میان امیان
مراد قوم عرب اند که اکثر ایشان خواننده و نویسنده نبودند فرستاده از جمله ایشان
یعنی آدمی تا رسالت او از تهمت دور باشد و گفته اند امیت آن حضرت صلی الله علیه و سلم
از جهت آنست که در کتب متقدمه بر نبوت او مذکور بوده که خاتم الانبیا امی باشد و از جمله در کتاب
شعیا علیه السلام مذکورست که انی ابعث امیا فی الامیین و اختم به النبیین و
در امیت آنحضرت صلی الله علیه و سلم نکتهاست انجا به سبب اختصار میرود بیت فیض ام
الکتاب پرورده دوش ◦ لقب امی خدا از ان کردش ◦ لوح تعلیم ناگرفته بسر ◦ هم از اسرار
لوح داده خبر ◦ برخط اوست انس و جان را سر ◦ کر نخوانده است خط از ان چه خطر ◦ پس صفت
نبی امی میکند که يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ میخواند بر ایشان آیت های کلام خدای را
با آنکه امی است مثل ایشان وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ
و پاک میسازد ایشان را از دنس کفر و خبث عقاید و رد اخلاق و می آموزد ایشانرا
قرآن و احکام شریعت وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ بدرستی که بودند
این گروه که حالا قرآن خوانان و پاکان و در آموختگان شدند پیش از بعثت محمد مصطفی
صلی الله علیه و سلم در گمراهی هویدا که آن شرک بوده و تتبع دین جاهلیت وَآخَرِينَ
مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ و دیگر مبعوث ساخت در میان آن گروه مردمان که ایشان
نرسیده اند بآنان که سابقان اند اما لاحق خواهند شد مراد تابعین اند و از معالم بایراد صحیح

متفق علیه

متفق علیه معلوم میشود که مراد اینجا عجم اند و اصح اقوال آنست که هر که باسلام در آمده و در می آید بعد
از وفات حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم هم درین آخرین داخلند وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ
و خدای تعالی داغالب است در امر بعثت هر کرا خواهد برسالت فرستد خداوند حکمت است در
اختیار هر پیغمبری برای هر امتی ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ این نبوت
یا بعثت افزونی کرم خدایست میدهد آن را هر کرا میخواند وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ
و خدای خداوند فضل بزرگست که نعم دنیا و آخرت در جنب آن محقر و مختصر مینماید مَثَلُ
الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَاةَ مثل آنان که تحمیل کرده شده اند توریت را یعنی حکم شد که بار
تکلیف توریت را بردارند ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا پس برنداشتند آن بار را بمجرد خواندن
توریت قناعت نموده بدانچه در وی بود کار نکردند كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا
همچون مثل دراز گوش است که بردارد کتابها را از علم یعنی رنج می برد در حمل او و از ان
نفعی ندارد همچون یهود که توریت میخوانند و از ان نفع نمیبرند بیت گفت اندر حمل
اسفاره ◦ بار باشد علم کان نبود زهو ◦ علمهای اهل دل حمالشان ◦ علمهای اهل تن احمالشان ◦
علم چون بر دل زند یاری شود ◦ علم چون بر گل زند ماری شود ◦ چون بدل خوانی زحق گیری سبق ◦
چون بگل خوانی سیه سازی ورق بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بد مثلیست
که زده گروه یهود آنان که تکذیب کرده اند بِآيَاتِ اللَّهِ حجتهای خدای که دلیل نبوت
محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم شد وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ و خدای راه
فلاح نمینماید گروه ستمکاران که بعناد با حق بانفس خود ظلم کرده اند با وجود این میگویند
نحن ابناء الله و احباؤه و لاف میزنند که لن یدخل الجنة الا من کان هودا قُلْ يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ بگوی

محمد ای گروه که دین یهود دارید اگر گمان میبرید انکه شما دوستانید مر خدای را بدون مردمان از عرب و عجم که گرویده اند فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ پس آرزو برید مرگ را اگر هستید راست گویان دران که شمائید دوستان خدای تا برسید بکرامتی که حق سبحانه و تعالی از برای دوستان خود مقرر فرموده وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ اَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ اَيْدِيهِمْ و حال انست که یهود تمنا نکنند مرگ را هرگز بسبب انچه از پیش فرستاده است دستهای ایشان یعنی بواسطه عملهای که کرده اند چون تحریف احکام و صفت مصطفی صلی الله علیه وسلم میدانند که بعد از مرگ بدان معذب خواهند شد وَاللّٰهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ و خدای داناست بستمکاران بر نفس خود قُلْ اِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ بگوای محمد صلی الله علیه وسلم با یهود بدرستی که آن مرگ که از شما میگریزید از وی و تمنا نمیبرید واز وقوع ان کراهیت میدارید فَاِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ پس بتحقیق او رسیده است بشما یعنی بگیرد شمارا و ان شربت آن بچشید ثُمَّ تُرَدُّونَ اِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ پس باز گردانیده شوند بسوی داناء نهان وَالشَّهَادَةِ و اشکارا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ پس خبر دهد شمارا بانچه هستید که عمل میکنید مناسب کردار جزا دهد يَا اَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا اِذَا نُودِيَ لِلصَّلٰوةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ ای کسانیکه گرویده اید باحکام شرع چون ندا در داده شود برای نماز در روز جمعه فَاسْعَوْا اِلَى ذِكْرِ اللّٰهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ پس بشتابید بسوی یاد کرد خدای که نماز است و خطبه یعنی رغبت کنید بدان و سعی نمائید دران و بگذارید خرید و فروخت را قول صحیح بمذهب امام اعظم انست که موجب سعی و ترک تجارات و مبایعات اذان اولیست در روز ادینه که موذن متعدد باشند ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ آن سعی و ترک بیع

بهترست

بهترست شمارا از معامله زیرا که دران نفع باقی جزوی نباشد و ان بهترست از سود فانی اگر هستید که بدانید نفع و ضرر را و تمیز میکنید میان خیر و شر فَاِذَا قُضِيَتِ الصَّلٰوةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْاَرْضِ پس چون گذارده شود نماز جمعه پس پراکنده شوید در زمین برای تجارت و تصرف در مایحتاج خود امرا باحت است یعنی اگر خواهید بعد از نماز در پی مهمات خود بروید وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ و بجوئید از فضل خدای یعنی روزی خود مراد تحصیل اسباب معاشست و گفته اند انتشار در زمین مسجد است جهت رفتن بمجلس علما و مذکران و بقول بعضی مراد عیادت بیماران است و حضور جنازه و زیارت مومنان و طلب علم و انچه بدین ماند چه حق میامن فضل الهی بدینها توان بود وَاذْكُرُوا اللّٰهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ و یاد کنید خدای را بسیار یعنی در مجامع احوال بذکر او اشتغال کنید که نه همین بوقت نماز شاید که رستگار شوید و بخیر دو سرا برسید و ذکر وی موجب جمعیت ظاهر و باطن و سبب نجات دنیا و اخرت است بیت رباعی از ذکر خدا مباش یکدم غافل ❀ کز ذکر بود خرد و عالم حاصل ❀ ذکرست که اهل شوق را در همه وقت ❀ آسایش جان باشد و آرامش دل ❀ آورده اند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم خطبه میخواند ناگاه ● کاروان دحیه کلبی رضی الله عنه از جانب شام رسید طبل شادی زدند و اواز طبل باستماع حضار مجلس رسیده جهت بیع طعام از مجلس بیرون آمده متوجه کاروان گشتند و غیر از دوازده تن که چهار از ایشان خلفاء راشدین بودند رضوان الله تعالی علیهم اجمعین کسی نماند حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که اگر میرفتید در پی یکدیگر تا کسی مطلق در مسجد نمی بود ازین وادی آتش بسوی شما روان میگشت و مقارن بهمین حال این آیت نزول اجلال یافت وَاِذَا رَاَوْا تِجَارَةً و چون ببینند بازرگانی یعنی کاروان بازرگانی را اَوْ لَهْوًا اِنْفَضُّوا یا بشنوند آواز طبل که بجهت رسیدن کاروان میزنند

۱۲ و در ان وقت در مدینه تنگی بود و کارها [illegible]

متوق کردند وبروند از مجلس الیها وترکوک قائما بسوی آن تجارت یا بیتی
بر یکدیگر بدان طعام و بگذارند ترا ایستاده بر منبر قُلْ مَا عِنْدَ اللّٰهِ خَيْرٌ مِّنَ اللَّهْوِ وَمِنَ
التِّجَارَةِ بگو آنچه نزدیک خدایست از ثواب و استماع خطبه و لازم مجلس پیغمبر صلی الله
علیه وسلم بهترست وسودمندتر از استماع امرو از نفع تجارت چه فواید مثوبات محقق
ست ومنافع معاملات متوهم وَاللّٰهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ وخدای بهترین روزی
دهندگانست یعنی آنان که وسایط ایصال رزق اند زیرا که وقتی باشد که بخیلی کنند وشاید نیز
که مصلحت وقت ندانند نقلست که یکی از خلفا بهلول بغدادی را گفت تا روزی بر
روزه ترا مقرر کنم تا دلت متعلق نباشد بهلول جواب داد که چنین میکردم اگر در تو چندین
عیب نبودی اول آنکه تو ندانی که مرا چه میباید دوم در وقت که مرا کی باید سیوم
معلوم نداری که مرا چند باید وخدای تعالی که کافل روزی منست این همه میداند وازروی
حکمت کاملهٔ بمن میرساند و دیگر شاید که بر من غضب کیری وآن وظیفه از من باز داری
حق سبحانه روزی از من باز نمیدارد بیت ولیکن خداوند بالا وپست • بعصیان
در رزق بر کس نبست • از وخواه روزی که بخشنده اوست • برآرنده کار هر بنده اوست •
تمت تمام شد کارم نظام شد •

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة والسلام علی رسوله محمد واله واصحابه اجمعین
بدانکه آن پادشاه عالم وپروردگار بنی آدم از جمله کتبهای کی فرستاده چهار کتاب بچهار پیغمبر
علیهم السلام فرستاده اول زبور بداود علیه السلام دوم توریت بر موسی علیه السلام سیوم
انجیل بر عیسی علیه السلام چهارم فرقان بحضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم در زبور چهار هزار وهفتصد وهفتاد
هفت آیه است وتوریت وهر سوره هزار آیت است وهر ایتی چند انکه سورهٔ
توریت وانجیل هشت هزار وهشتصد وهشتاد وهشت آیت است وفرقان شش هزار وششصد
وشصت وشش آیه است وصد وچهارده سوره است وهفتاد هزار وهفتصد ویک کلمه است وانتظار
نهصد حروفست وازان سورها شریفتر وبزرگتر سورهٔ الحمد است والحمد هفت
آیه است وصد وبیست وچهار حرفست وده نام دارد اول الحمد دوم فاتحة الکتاب سیوم صلوة
چهارم ام القرآن پنجم قرآن العظیم ششم شافیه هفتم کافیه هشتم وافیه نهم عافیه دهم
سبع المثانی اول الحمد از برای آن خوانند که حمد وثنای خدای تعالی دروی است دویم
فاتحة الکتاب از برای آن خوانند که بزرگی چهار کتاب دروی است سیوم صلوة از برای آن
خوانند که همه نمازها بروی درست است چهارم ام القرآن از برای آن خوانند که مادر همه قرآن
است پنجم قرآن العظیم از برای آن خوانند که نامهای بزرگ خدای تعالی در وی است ششم
شافیه از برای آن خوانند که بر سر هر بیمار بخوانند شفا یابد هفتم کافیه از برای آن
خوانند که هر که سوره فاتحه بخواند ثواب چهار کتاب یابد ودر نامهٔ اعمال او نوشته شود
هشتم وافیه از برای آن خوانند که هر دو جهان دروی موجود است نهم عافیه از برای
آن خوانند که هر که سوره فاتحه را بصدق پاک بخواند هر عقوبت که در ضمیر بود پاک گردد سبع المثانی

از برای آن خوانند که هفت آیه است و دو بار فرود آمده است یکبار در مکه معظمه و یکبار در مدینه منوره
پس درین معنی خطاب آمد که از سورها لطیفتر و بزرگتر سوره الحمد است و الحمد هفت آیه است و هفت
حروف ندارد اول ث ندارد دوم جیم ندارد سیوم خ ندارد چهارم ز ندارد پنجم ش
ندارد ششم ظ ندارد هفتم ف ندارد اول ث ندارد که ث از ثبور است و ثبور
مر کافران راست چنانکه در کلام مجید میفرماید لا تدعوا الیوم ثبورا واحدا وادعوا ثبورا
کثیرا و خواننده الحمد را با ثبور کاری نیست دوم ج از برای آن ندارد که ج از جحیم است
و جحیم مر کافران راست چنانکه در کلام مجید فرموده جهنم فبئس القرار و خواننده الحمد را با
جحیم کاری نیست سیوم خ از برای آن ندارد که خ از خذلان است و خذلان
مر کافران راست چنانکه در کلام مجید خود خبر میدهد خذوه فغلوه ثم الجحیم صلوه
و خواننده الحمد را با خذلان کاری نیست چهارم ز ندارد که ز از زقوم است و زقوم مر کافران
راست چنانکه خدای تعالی فرموده ان شجرة الزقوم تا آخر آیه و خواننده الحمد را با زقوم
کاری نیست پنجم ش از برای آن ندارد که ش از شقاوت است و شقاوت مر کافران
راست که حق تعالی فرموده است فاما الذین شقوا في النار لهم فیها خالدون
و خواننده الحمد را با شقاوت کاری نیست ششم ظ از برای آن ندارد که ظ از ظلمات
دوزخ است و ظلمات مر کافران راست چنانکه خدای تعالی فرموده
و خواننده الحمد را با ظلمات کاری نیست هفتم ف از برای آن ندارد که ف از فرقت است
و فرقت مر کافران راست چنانکه حق تعالی فرموده است ظننته انه
و خواننده الحمد را با فرقت کاری نیست پس ای عزیز من صفت حرف شنیدی و صفت خواندنش را
بشنو الحمد پنج حرف است و خدای تعالی در شبانروزی پنج وقت نماز را فرض گردانیده است

هر بنده که

هر بنده که این پنج وقت نماز را بر زبان براند و اگر تقصیر کرده باشد درین پنج وقت نماز بکرم خود او را ببخشد
لله سه حرف است سه بر بالای پنج نهی هشت میشود خدای تعالی هشت در بهشت آفریده هر بنده
که این هشت حرف الحمد را بر زبان براند خدای تعالی هشت در بهشت را بر روی آن بنده بگشاید
رب العالمین ده حرف است ده را بالای هشت نهی هژده شود و خدای تعالی هژده هزار عالم
آفریده است و هر بنده که هژده حرف الحمد را بخواند خدای تعالی نیکی هژده هزار عالم در نامه اعمال او بنویسد
الرحمن الرحیم دوازده حرف است دوازده که بالای هژده نهی سی شود و خدای تعالی صراط
سی هزار ساله راه آفریده است هر بنده که این سی حرف الحمد را بخواند خدای تعالی صراط سی هزار ساله راه
را در زیر قدم او آسان گرداند مالک یوم الدین هم دوازده حرف است دوازده را که بر
بالای سی نهی چهل دو میشود هر بنده که این چهل دو حرف الحمد را بخواند خدای تعالی آن بنده را از چهل دو
بیماری نگاهدارد ایاک نعبد هشت حرف است هشت را که بر بالای چهل دو نهی پنجاه شود
خدای تعالی روزی آفریده است که آن روز روز قیامت است که درازی آن روز پنجاه هزار ساله
است از سال دنیا قوله تعالی في يوم كان مقداره خمسين الف سنة هر بنده که این
پنجاه حرف الحمد را بخواند آن روز پنجاه هزار ساله بر وی آسان کرد و ایاک نستعین
یازده حرف است و یازده را که بر بالای پنجاه نهی شصت یک میشود خدای تعالی در دنیا شصت یک دریا
آفریده است هر بنده که این شصت یک حرف الحمد را بخواند بعدد قطرات که درین دریاهاست نیکی
در نامه اعمال او بنویسد و بدیها محو کند اهدنا الصراط المستقیم نوزده حرف است
و نوزده را که بر بالای شصت یک نهی هشتاد میشود هر بنده که این هشتاد حرف الحمد را بخواند
خدای تعالی هشتاد ساله گناهان وی را ببخشد صراط الذین انعمت علیهم نوزده حرف
است نوزده را که بر بالای هشتاد نهی نود نه میشود هر بنده که این نود نه حرف الحمد را بخواند

ثواب بود نه نام باری تعالی را بیابد غَیْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ پانزده حرف است پانزده را
که بر بالای نود نه نهی صد چهارده میشود خدای تعالی در دنیا صد و چارده سوره کلام الله فرستاده است
و هر بنده که صد و چارده حرف الحمد را بخواند از صد و چارده سوره کلام الله با نصیب باشد وَلَا
الضَّالِّينَ ده حرف است ده را که بر بالای صد و چارده نهی صد و بیست چهار میشود خدای تعالی
در دنیا یکصد و بیست چهار هزار پیغمبر فرستاده است هر بنده که این یکصد و بیست چار حرف الحمد را
بخواند چنان باشد که ثواب صد و بیست چار هزار پیغمبر علیهم السلام را دریافته باشد و القول آن کار
کرده باشد آمِين چهار حرف است هر که آمین بگوید خدای تعالی آن بنده را چهار چیز کرامت کند اول
لقای خدای تعالی را ببیند دوم بهشت نصیب او باشد سیوم آتش دوزخ را نبیند چهارم
بهر جای که درماند خدای تعالی او را دست گیرد یا رب العالمین و یا خیر الناصرین برحمتک یا ارحم الراحمین

سورة الرحمن عز و جل مدینه و هی ثمان و سبعون آیة بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

چون حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم کافران را از اسم رحمن خبر داد گفتند ما رحمن را نمی‌شناسیم این سوره
نازل شد و گفتند اهل مکه طعنه میزدند که فلانه و فلانه قرآن بمحمد می‌آموزند این سوره آمد که الرَّحْمَٰنُ خداوند
بسیار بخشایش که رحمت وی همه چیز را فرا رسیده عَلَّمَ الْقُرْآنَ بیاموخته است قرآن مر حبیب خود را نه غیر و بسیار
یعنی آسان گردانید مر او را آموختن و دیگران را آموزانیدن خَلَقَ الْإِنْسَانَ بیافرید خدای جنس آدمیان را عَلَّمَهُ
الْبَيَانَ بیاموخت ایشان را روشن کردن ما فی الضمیر بنطق و کنایه یا خلق کرد آدم را و علم اسما بوی آموخت یا بوجود
آورد محمد را و بیاموزانید بیان آنچه بود و هست و باشد چنانچه مضمون فعلمت علم الاولین و الآخرین از این معنی خبر میدهد
الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ آفتاب و ماه میروند بِحُسْبَانٍ بحسابی معلوم یعنی بر وجهی که حق سبحانه مقرر فرموده
سیران ایشان در بروج و منازل و بدان فصول و اوقات شناخته میشود وَالنَّجْمُ و گیاهی که بروید و آن را ساق
نباشد یعنی بر روی زمین منبسط شود چون بعضی از بقول وَالشَّجَرُ و گیاهی که آن را ساق باشد و بر آن
قایم بود یعنی درخت يَسْجُدَانِ فرمان میبرند خدا را بالطبع و طوع چون فرمان برداری ساجدان از اهل تکلیف

یا سجود این نه بسایه ایشانست و گفته اند دلالت بر سجود ایشان نه وقوف نیست چنانچه بر تسبیح ایشان نه کما قال الله تعالی
ولکن لا تفقهون تسبیحهم وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا و برداشت رحمن آسمان را بالای زمین بپانصد ساله راه
وَوَضَعَ الْمِيزَانَ و بیافرید یا منزل کردانید ترازو را یا الهام داد خلق را بکیفیت اتخاذ آن أَلَّا تَطْغَوْا برای
آنکه از حد در نگذرید فِي الْمِيزَانِ در ترازو بوقت داد و ستد یعنی از عدل تجاوز نکنید و براستی معامله نمائید
وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ و بپای دارید سنجیدن را بِالْقِسْطِ بعدل یعنی زبانه ترازو را راست کنید وَلَا تُخْسِرُوا
الْمِيزَانَ و کم مکنید میزان را یعنی کم مپیمایید اینهمه تاکید اهل ترازو را جهت آنست که بوقت وضع میزان قیامت
شرمنده نشوید + هر جو و هر حبه که بازو ربوده کم کنند از کیل و ترازو دیگر هست یکایک همه بر جای خویش
روز جزا جمله بیارند پیش تا تو نمایند نهانیت را کم دهی و بیش ستانیت را وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا و زمین را بگسترد
یا بنهاد بر سطح آب لِلْأَنَامِ برای آدمیان تا برو قرار گیرند فِيهَا فَاكِهَةٌ در زمین انواع میوه است وَالنَّخْلُ ذَاتُ
الْأَكْمَامِ و درختان خرما خداوند غلاف یعنی اوعیه خرما چه خرما مادامی که منشق نشده در غلاف باشد و تخصیص خرما
از فواکه جهت تفضیل اوست و مشابهتی که بانسان دارد چنانچه در جواهر التفسیر مبین شده وَالْحَبُّ ذُو
الْعَصْفِ و در زمین دانه است خداوند برگ خشک مراد از دانه الحبریست که از آن قوت میسازند چون گندم
و جو و عصف کاهیست که دانه از وی جدا میشود وَالرَّيْحَانُ و در زمین ریحانست یعنی بر عمر که بوی میکنند
مراد آنست که در زمین شما را نعمتها داده ام بعضی خوردنی و بعضی بوی کردنی فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس ای آدمیان
و پریان بکدام از نعمتهای پروردگار خود که مذکور شد تُكَذِّبَانِ تکذیب میکنید و انکار مینمایید گر از وی نیست بیک
جا درین سوره این کلمات تکرار یافته بجهت آنکه این سوره مشتملست بر ذکر نعم الهی پس بعد از ذکر هر نعمتی این الفاظ ایراد نموده
تا سامعان و قاریان متنبه شوند بر کثرت نعم و گفته اند تکرار از برای دفع غفلتست و تاکید حجت و تذکیر نعمت و صحیح حاکم
رحمه الله از جابر رضی الله عنه نقل کرده که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم این سوره را تا آخر بر ما خواند بعد از آن فرمود
که مرا چیست که شما را خاموش می‌بینم هر آینه جن از شما نیکوتر بند در رد جواب و من هیچ بار نخواندم فبای آلاء ربکما تکذبان
الا که ایشان گفتند و لا بشیء من نعمک ربنا نکذب فلک الحمد یعنی ما هیچ چیز از نعمتهای تو ای پروردگار ما تکذیب نمیکنیم
پس تراست ثنا و ستایش خَلَقَ الْإِنْسَانَ بیافرید آدم را که پدر انسانست مِنْ صَلْصَالٍ از گل خشک كَالْفَخَّارِ
مانند سفال پخته که دست بر وی زنی آواز کند وَخَلَقَ الْجَانَّ و بیافرید جان را که پدر جن است مِنْ مَارِجٍ از زبانه
صافی بیدود مِنْ نَارٍ از آتش و گفته اند مارج از آتش است که زبانه سرخ و سبز و زرد بهیکدیگر آمیخته گردد بعد
از بلندی و تیزی آتش در باب نهم از سفر ثانی فتوحات مذکور است که مارج آتشیست ممتزج بهوا که آن را هوای مشتعل
گویند پس جان مخلوقست از دو عنصر خاک و آب چون آب و خاک بهم ممتزج شوند آن را طین گویند و چون هوا و آتش
مختلط کردند آن را مارج خوانند و چنانچه تناسل در بشر بالقا هواست در رحم تناسل در جن بالقا هواست در رحم انثی
و میان آفرینش جان و آدم مدت شصت هزار سال بوده فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام نعمت از نعمتهای پروردگار خود که

که شما از کل وعارج آفرید و دولت حیات ارزانی فرمود فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ انکار میکنید رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ آفریدگار دو مشرق یکی مشرق تابستانی مرآفتاب را و دیگری مشرق زمستانی وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ و آفریدگار دو مغرب صیفی و شتوی مرشمس را و دلالت مشرقین و مغربین انواع فواید است از اختلاف فصول و حدوث آنچه بهر فصل تعلق دارد بلکه شروق آفتاب موجب طلب معیشت است و غروبش سبب آسایش و راحت فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ پس بکدام از این نعمتهای پروردگار شما تکذیب میکنید و شکر آن بجا نمی آرید مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ راه داد دو دریا را یکی خوش و شیرین و یکی شور و تلخ تا باد او يَلْتَقِيَانِ بیکدیگر رسند و آن بحر فارس و روم است که در محیط بیکدیگر ملتقی میشوند بَيْنَهُمَا میان هر دو دریا بَرْزَخٌ مانعی و حاجزیست و پرده از قدرت خدا یا از زمین یا از جزایر که بسبب آن لَا يَبْغِيَانِ افزونی نمیجویند بر یکدیگر یعنی باهم نمی آمیزند تا خاصیت هر یک باطل شود یا از حد یکه مقرر شده تجاوز نمینمایند تا آنچه میان آنست غرق نکردد و اگر یکی بر دیگری غلبه کند نفع بر طرف رود و منافع بسیار بدینها دو بحر متفرعست فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ پس بکدام از نعم آفریدگار شما که مشتمل بر مصالح کلیه است تکذیب بان انکار میکنید يَخْرُجُ بیرون می آید مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ از هر دو دریا یا از بحر مالح مروارید کلان وَالْمَرْجَانُ و مروارید ریزه و این جوهریست که بدان آرایش کنید و از خرید و فروخت آن فواید یابید و این نعم ظاهره است فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس شما بکدام از این نعمتهای پروردگار خود تُكَذِّبَانِ تکذیب مینمایند و گفته اند مراد بحر آسمانست و بحر زمین است که هر سال ملاقی میشوند و این حاجزیست که منع میکند دریای آسمان را از نزول و دریای زمین را از صعود و از دریای فلک قطرات بر دریای زمین ریخته بدینان صدف در میاید و از آن لالی منعقد میکردد امام قشیری قدس سره فرموده که بحرین خوف و رجاست یا قبض و بسط یا انس و هیبت و برزخ قدرت بیعلت ولؤلؤ احوال صافیه و مرجان لطایف وافیه صاحب کشف الاسرار شرح میکند که بحر خوف و رجا عامه مسلمانانراست و از آن گوهر زهد و ورع بیرون آید و بحر قبض و بسط خواص مومنان راو از آن جواهر فقر و وجد زاید و بحر انس و هیبت انبیا و صدیقان را بود و از آن گوهر فنا روی نماید تا صاحبش در منزل بقا بیاساید ۹ و قعر بحر فنا گوهر بقا یابد و اگر نه غوطه خورد آن گوهر بکجا یابد وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنْشَآتُ و مر خدایراست راندن کشتیهای نو رونده و حفص بفتح شین خواند یعنی نو بر فتن آورده فِي الْبَحْرِ در دریا كَالْأَعْلَامِ مانند کوهها در بلندی و بزرگی و آفریدن کشتی و روان کردن آن در دریا جهت انتفاع بندگانست از قطع مسافت بسیار در زمان اندک و وقوع تجارات و معاملات و این نعمتهای عظیم است فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خویش تُكَذِّبَانِ منکر میشوید كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا هر کس که بر زمین است از ذوی ارواح فَانٍ هالک اند یعنی سرانجام فانی شوند وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ و باقی ماند ذات پروردگار تو ذُو الْجَلَالِ خداوند بزرگی و عظمت وَالْإِكْرَامِ و خداوند کرامی ساختن بفضل عام و کرم تام هر کرا مستحق آن باشند فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام نعمتهای آفریدکار شما که شما را خبر داد از فنای شما تا آماده شوید و کار ساز ید مرآنرا و آگاه کرد از بقای خود تا رجوع بدو کنید و بغیر او اعتماد ننمائید تُكَذِّبَانِ تکذیب میکنید يَسْأَلُهُ میخواهند او را یعنی میطلبند از وی مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ هر که در آسمانها و زمین است حاجتهای خود را چه همه بدو محتاجند در ذات و صفات خود كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ هر وقت او در ساختن و بر داختن کاریست داعی را دعا اجابت کند و سایل را عطا دهد و در مانده را نجات بخشد و غمگین را شاد گرداند و بیمار را صحیح سازد و قومی را بر توبه دارد و گروهی را بیامرزد فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود از قبول توبه و اجابت دعا و آمرزش گناه تُكَذِّبَانِ انکار میکنید ابن عیینه رحمة الله فرموده که سراسر کار نزدیک خدای تعالی دو روز است یک روز دنیا و شان او در آن روز امر است و نهی و اعطا و منع و خلق و رزق و اماتة و احیا و اعزاز و اذلال و دویم روز مدت آخرت و شان او آن روز حساب و عقاب و جزا و سوال و معافیه و نزد محققان یوم

بعضی الست

بعضی الست در بحر الحقایق آورده که مراد تجلی حق است در مرآئی بر حسب تجلی او و مناسب استعداد او و تجلیات را نهایت نیست ۷ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ شان او جمال الست در جمیع شانها یعنی او صاف کمال تو ندارد پایان جلوه حسن ترا غایت و پایانی نیست هر زمان جلوه دیگر شود چه عیانی سَنَفْرُغُ لَكُمْ زود باشد که حساب کنیم ما شما را فراغ اینجا یعنی قصد محاسبه مجاز آنست زیرا که فراغ بعد از شغل باشد این کلام بر سبیل تهدید است و وعید چنانچه کسی مثلا کسی را گوید باش تا با تو بردارم و حال آنکه گوینده بهیچکار مشغول نباشد مراد تخویف ساعت است اینجا نیز از روی وعید میگوید قصد حساب شما خواهیم کرد أَيُّهَ الثَّقَلَانِ ای دو گروه بزرگ یعنی انس و جن عرب آنچه بزرگ قدر و قیمت بود آنرا ثقل گویند اما نثار که فیهم الثقلین و گفته اند ثقل گرانبار است و جن و انس بتکلیف گران بار ند یا بهار گناه گران در مانده فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای آفریدکار شما که تهدید است بجهت تا از اعمال بد منزجر شوید و تعریف بخطاب تا بکرم تجدد امید وار باشید تُكَذِّبَانِ تکذیب میکنید يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ ای گروه پریان و آدمیان إِنِ اسْتَطَعْتُمْ اگر توانید أَنْ تَنْفُذُوا که بیرون روید مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ از کنارهای آسمانها و زمین و بگریزید از قضای من یا از نزول مرگ فَانْفُذُوا پس بیرون روید و فرار نمایید لَا تَنْفُذُونَ بیرون نمیتوانید شد و از وقوع آن چاره ندارید و گفته اند روز قیامت ملایکه گرد اگرد اهل محشر صف کشند و منادی ندا کند که ای آدمیان و پریان این عرصه محشر است اگر توانید بیرون روید اما نمیتوانید إِلَّا بِسُلْطَانٍ مگر بقوت حجت و برهان و شما را نه آنست و نه آن فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای آفریدکار شما که اخبار کرد شما را که عاجزید در دست او فرو مانده در آخرت تا دانید که در هر دو سرا اجزاو یار و مددکار نیست و روی توجه بدرگاه او آرید تُكَذِّبَانِ تکذیب میورزید يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا فرستاده شود بهر کدامی و هر که از شما شُوَاظٌ مِنْ نَارٍ زبانه خالص از آتش وَنُحَاسٌ و دود سیاه یعنی یکنوبت زبانه آتش فرستد پس نصرت نخواهید کرد یکدیگر را و منع نتوانید کرد عذاب الهی از خود هم فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام نعمتهای از نعمتهای پروردگار خود که بیم کرد شما را بشواظ و نحاس تا باز ایستید از نافرمانی و پرستش و اشتغال نمایید تُكَذِّبَانِ تکذیب مینمائید فَإِذَا انْشَقَّتِ السَّمَاءُ پس آنگاه که آسمان برای نزول ملایکه فَكَانَتْ پس گردد وَرْدَةً سرخ یعنی رنگ گل كَالدِّهَانِ مانند ادیم احمر یا مانند روغن زیت که هر ساعت بلونی دیگر نماید فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعم آفریدکار خویش که خبر کرد شما را از انشقاق آسمان و تلون آن تا از شدت آن اهوال بوی پناه جوئید تُكَذِّبَانِ تکذیب میکنید فَيَوْمَئِذٍ پس آن روز لَا يُسْأَلُ پرسیده نشود عَنْ ذَنْبِهِ از گناه او إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ آدمی و نه پری یعنی از ایشان سوال استعلام نکنند که چه کرده اید بلکه سوال توبیخ باشد که چرا کردید یا کنه کارانرا بعلامت شناسند حاجت سوال نباشد یا بوقت خروج از قبور از ایشان نپرسند و آنچه حق سبحانه فرموده که لنسألنهم اجمعین در موقف سوال خواهد بود که همه را سوال کنند فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار شما که از اهوال آن روز خبر داد تا در ایمان و تقوی ثابت و راسخ باشید که سبب نجات همانست تُكَذِّبَانِ تکذیب و رزیدید يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ شناخته شوند کافران بِسِيمَاهُمْ بعلامت ایشان که سیاهی روی و کبودی چشم است یا آثار غم و اندوه در پس ایشان فَيُؤْخَذُ پس گرفته شوند بِالنَّوَاصِي بموی پیشانی وَالْأَقْدَامِ و بقدمها یکبار یعنی نوبتی موی پیشانی ایشان گیرند و بدوزخ کشند و نوبتی پایهای ایشان گیرند و سر نگون بدوزخ افکنند فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای آفریدکار خویش که خبر داد شما را از گرفتن و در دوزخ افکندن کفار تا از کفر بپرهیزند تُكَذِّبَانِ انکار میکنید و بعد از انداختن مشرکان بدوزخ ملایکه ایشانرا گویند هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي اینست آن دوزخ که از روی انکار يُكَذِّبُ تکذیب میکردند بِهَا الْمُجْرِمُونَ بان مشرکان

... کردند و در دوزخ ... کسی را که ... ان تنفذوا

بود و باور نمیداشتند یطوفون بینها طواف میکنند دوزخیان میان دوزخ و بین حمیم آن میان آب
گرم گرمی بغایت رسیده یعنی هرگاه که از آتش استغاثه کنند ایشانرا فی باد ریح کنند و در میان حمیم اندازند که
پیوندهای ایشان از یکدیگر بگسلد و پیوسته میان جحیم و حمیم می باشند فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود
که آگاه کرد شما را از عذاب دوزخیان تا از کفر پرهیز کرده و بایمان متصف شده از آن نجات یابید تکذبان تکذیب
می نمایید و لمن خاف و برای کسیکه بترسد مقام ربه از ایستادن پیش خدای جنتان دو بهشت
یعنی کسی را که از موقف حساب بترسد و ترک معصیت نماید او را دو بهشت دهند جنت عدن و جنت نعیم و گویند
یکی خایف الانس را بود و یکی خایف جن را بود در موضح آورده که دو باغ دهند ایشانرا در بارهٔ بهشت که هر یکی
از آن پانصد ساله راه طول و عرض داشته باشد و در میان باغ سراهای خوش و حورهای دلکش محمد حکیم
قدس سره فرموده که بهشتی برای خوف الهی است و دیگری برای ترک مناهی یا یکی برای خاصه خایفست و دیگری برای
خدام و متعلقان او فبای آلاء ربکما پس بکدام ازین نعمتهای آفریدگار شما که بهشتها میدهد برای اداء
طاعت و ترک معصیت تکذبان تکذیب میکنید ذواتا افنان دو بوستانند خداوندان شاخها یعنی دارای
درختان بسیار باشد هر یک مشتمل بر اثمار فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خود که بهشتهای
مشتمل بر اشجار و اثمار به بنده عطا میدهد تکذبان انکار میکنید فیهما عینان تجریان در این دو باغ
دو چشمه میروند هر جا که بهشتی خواهد در اعالی منازل یا اسافل آن یکی تسنیم و یکی سلسبیل و در معالم آورده
که یکی از آب صافی و یکی از شراب لذیذ فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خویش که چنین
چشمهها برای راحت و لذت شما روان میکند تکذبان جحود میورزید فیهما در این دو جنت من کل فاکهة
از هر میوه زوجان دو صنف یکی معروف که دیده باشند در دنیا و دیگری غریب که کسی ندیده و نشنیده
باشد فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پرورنده شما که اصناف ثمرات و فواکه به بنده عطا میفرماید
تکذبان منکر میشوید متکئین ترسندگان در بهشتها تکیه کنندگان باشند علی فرش بطائنها بر فرشها که
استرهای آن من استبرق از دیبای محکم باشد از بزرگی پرسیدند که بطاین آن دیباست ظهارهای آن چه باشد جواب داد که ظهارهای آن
از نور و دیگری گفته است که ظهارهای آن داخلست در این آیه که فلا تعلم نفس ما اخفی لهم و جنی الجنتین و میوه درختان آن
دو بهشت دان نزدیکست که دست قایم و قاعد و مضطجع بدان رسد و گفته اند که کسی که تکیه دارد و میوه آرزو کند شاخ درخت
سر فرود آرد و آن میوه که خواهد بدهان وی درآید فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که شما را بر تختها و
فرشهای پادشاهانه نشانند و میوههای لذیذ لطیف دهد تکذبان انکار میکنید فیهن در قصور و منازل این دو بهشت
قاصرات الطرف کوتاه چشمانند یعنی حورانی که چشم فرو خوابانیده باشند از نگریستن بغیر شوهران لم یطمثهن نسوده
باشند ایشانرا انس آدمیان قبلهم پیش از ازواج ایشان در بهشت و لا جان و نه جنیان یعنی حورانی که برای
انس مقرر شده دست آدمی بدامن ایشان نرسیده باشد و آنانکه برای جن مقرر شده اند جنی نیز در ایشان تصرف نکرده بود
فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار شما که حوران بدین لطایف به بندگان ارزانی داشته تکذبان تکذیب
میکنید و باور نمیدارید کانهن گویا هستند آن حوران الیاقوت یاقوت صافی و المرجان و مروارید پاکیزه فبای
آلاء ربکما پس بکدام نعمتهای پروردگار شما که حوران بدین صفا و پاکیزگی برای شما آفریده تکذبان تکذیب میکنید و باور نمیدارید

هل جزاء

هل جزاء الاحسان آیا جزای نیکو کردن در عمل هست الا الاحسان مگر نیکو کردن در ثواب یا جزای
هر که گوید لا اله الا الله و عمل کند باوامر محمد رسول الله نیست مگر بهشت و حاصل آیه آنست که جزای نیکی نیکیست پس جزا
دهند طاعات را بدرجات و مکافات کنند شکر را بزیاده و تقوی را بعزت و توبه را بقبول و دعا را باجابت و سوال را
بعطا و استغفار را بمغفرت و خوف دنیا را بامن آخرت و خدمت را بنعمت و در بحر الحقایق فرموده که نیست
جزای فنا فی الله الا البقا بالله ٭ هر که در راه محبت شد فنا ٭ یافت از بحر لقا در بقا ٭ هر کرا شمشیر شوقش سر برید ٭
میوه ذوق از درخت وصل چید ٭ فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که توفیق احسان داد
و جزای آن مقرر فرمود تکذبان تکذیب میکنید و انکار مینمایید و من دونهما و بجز این دو بوستان
که مذکور شد یا فروتر از ایشان جنتان دو بوستان دیگرست گفته اند دو بوستان اول از زر است
برای سابقان و این دو بوستان از نقره برای اصحاب الیمین فبای آلاء ربکما پس بکدام ازین نعمتهای آفریدگار
کار خویش که این بهشتها نامزد بندگان میکنند تکذبان منکر میشوید مدهامتان دو بهشت سبز از
بسیاری سبزی بسیاهی زنند فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که چنین بوستانهای سبز
عطا میکند و سبزی موجب روشنی چشم است تکذبان انکار میکنید فیهما عینان در این دو بهشت دو
چشمه باشند نضاختان جوشنده باب یعنی هر چند از وی بردارند دیگر بر جوشد فبای آلاء ربکما پس
بکدام از نعمتهای آفریننده شما که چنین دو چشمه آب بشما میدهد تکذبان تکذیب میکنید فیهما فاکهة
در این دو بهشت میوه بسیار بود و النخل و خرما بنان و رمان و اشجار انار تخصیص خرما و انار از میوهها
بجهت تفضیل است زیرا که خرما فاکهه است و غذا و انار میوه است و دوا فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای
پرورنده شما که چنین میوهها به بندگان ارزانی میدارد تکذبان انکار میکنید فیهن در این چهار جنت خیرات
حسان زنان برگزیده باشند نیکو رویان یعنی حسن خلق ایشان بحسن خلق آراسته باشد فبای
آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خویش که شما را حوران دهد هر یکی از دیگری نیکوتر تکذبان تکذیب
مینمایید حور حوران مقصورات حوران پنهان شده فی الخیام در خیمهها که از در مجوفست و گفته اند که مراد
خانهاست و بعضی تخصیص کرده اند بحجلات و حجله خانه بود آراسته برای داماد و عروس فبای آلاء ربکما پس بکدام
از نعمتهای پروردگار خود که چنین ازواج طیبه به بهشتیان میدهد تکذبان منکر میگردید لم یطمثهن نسوده است
مر ایشانرا انس هیچ آدمی قبلهم پیش از شوهرانیکه بدیشان نامزد شده اند و لا جان و نه جنیان بر دست بدیشان
رسانیده اند بلکه بکر مانده فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای خداوند خویش که ازواج ابکار نامزد اهل ایمان میکنند
تکذبان انکار میکنید متکئین اصحاب الیمین تکیه زنندگان باشند علی رفرف خضر بر فرشها یا بالشهای
سبز و عبقری حسان و بساطهای منقش در غایت نیکویی فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار شما و این
کرامتها که مذکور شد تکذبان تکذیب میکنید تبارک اسم ربک بزرگست نام پروردگار تو از حیثیت اطلاق
آن اسم بر وی پس تو آن دانست که بزرگی ذات در چه مرتبه خواهد بود و از بیست که هیچ کس از عظمت نشان نداده
و نمی تواند داد ٭ بر لب بحری چنین وامانده اند ٭ خشک لب هم مبتدی هم منتهی ٭ ذی الجلال و الاکرام

در ترجمهٔ کشف معنی این اسم بر این وجه ذکر کرده که خداوند یکه از صفات آنچه اثبات آن مستلزم
کمالیت ذات بی‌مثالش را ثابتست وآنچه سلب آن مقتضی عزت وکبریایست جناب مقدسش از آن
منزه است ومعرا واکثر محققان بر آنند که جلال اشارتست بصفات قهریه است واکرام عبارت
از اوصاف لطیفه پس نام ذو الجلال والاکرام جامع باشد جمیع صفات الهی را وازینست
که او را اسم اعظم گفته‌اند وحدیث الظوا بیا ذا الجلال والاکرام مؤید اینست قولت تمت تمام

تفسیر آیت وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَل لَّهُ مَخْرَجًا وهر که بترسد از خدای
یعنی مرتکب مناهی نشود گرداند وپدید آورد خدای برای او بیرون شدنی یعنی خلاص
از اندوه دنیا وآخرت یا هر که بپرهیزد از حرام خدای برای وی برساند از وجه حلال
وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وروزی دهد وی را از آنجا که گمان نبرد
ودر شمار نیاورد یعنی در خاطرش نگذرد چه از سببها بگذر و تقوی طلب
تا خدا روزی رساند بی سبب حق زجای بخشدت رزق حلال که نباشد در گمان
در خیال سبب نزول آیة آنست که مشرکان پسر عوف بن مالک را اسیر گرفتند
ووی بنزدیک پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمده گفت یا رسول الله پسرم باسیر کفار گرفتار شده
ومادر وی جزع بسیار میکند وبا این همه فقر وفاقه بنهایت رسیده وبر آنچه صبر می
تواند بود قدرت نیست آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که تقوی پیش گیر وشکیبا
باش وتو ومادر او بسیار بگوئید لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم عوف بخانه
خود بقول پیغمبر صلی الله علیه وسلم عمل نمودند اندک فرصتی را پسر عوف از قید اهل شرک
خلاص یافته وچهار هزار گوسفند ایشان را رانده بسلامت بمدینه آمد واین آیت
نازل شد که هر که تقوی گزیند روزی حلال یابد وَمَن يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ
وهر که توکل کند بر خدای وکار خود بدو گذارد پس خدای بسنده است او را در کفایت
إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ بدرستیکه خدای رساننده است کار خود را بهر جا که خواهد یعنی نفاذ
خود کفایت کننده است مهمات اهل توکل را اگر مراد حق سبحانه باشد از فوت نشود
قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ بدرستیکه گردانیده است خدای وپیدا کرده برای هر چیزی از
قدرا

له توحيد فصل اقربان الاعمال ثلثة فريضة وفضيلة و
معصية فالفريضة بامر الله تعالى ومشيته ومحبته و
حكمه وعلمه وكتابته في اللوح المحفوظ واما فضيلة
بامر الله تعالى ولكن بمشيته ومحبته ورضائه وقضائه و
تقديره وتوفيقه وتخليقه وارادته وحكمه وعلمه وكتابته
في اللوح المحفوظ واما المعصية فليست بامر الله تعالى
ولكن بمشيته لا بمحبته وبقضائه لا برضائه وبتقديره
لا بتوفيقه وبخذلانه لا بمعونته وبعلمه وكتابته
في اللوح المحفوظ فصل نقول بان الله تعالى على العرش استوى
من غير ان يكون له حاجة واستقرار عليه وهو الحافظ
للعرش وغير العرش فلو كان محتاجا لما قدر ايجاد العالم
وتدبيره كالمخلوق ولو صار محتاجا الى الجلوس والقرار
فقبل خلق العرش اين كان الله تعالى منزه عن ذلك علوا

كبيرا فضل القرآن القرآن كلام الله ووحيه وتنزيله
وصفته لا هو ولا غيره بل هو صفته على التحقيق مكتوب في
المصاحف مقروء بالالسن محفوظ في الصدور من غير حال فيها
والحروف والحبر والكاغذ والكتابة كلها مخلوقة لانها
افعال العباد وكلام الله غير مخلوق لان الكتابة والحروف
والكلمات والآيات كلها آلة القرآن لحاجة العباد وكلام الله تعالى
قائم بذاته ومعناه مفهوم بهذه الاشياء فمن قال بان كلام الله
مخلوق فهو كافر بالله العظيم والله تعالى معبود لا يزال عما كان
وكلامه مقروء ومكتوب محفوظ من غير مزايلة عنه فضل القرآن
فضل هذه الامة بعد نبينا محمد عليه السلام ابو بكر ثم عمر ثم عثمان
ثم علي رضي الله عنهم اجمعين لقوله تعالى والسابقون
السابقون اولئك المقربون في جنت النعيم كل من سبق
فهو فضل ويحبهم كل مؤمن تقي ويبغضهم كل منافق

شقي

شقي فضل القرآن ان العبد مع اعماله واقراره ومعرفته
مخلوق فلما كان الفاعل مخلوقا اولى ان يكون فعله
ايضا مخلوقا ولم يكن لهم طاقة لانهم ضعفاء
عاجزون والله تعالى خالقهم ورازقهم لقوله تعالى
والله خلقكم ثم رزقكم ثم يميتكم ثم يحييكم والكسب
بالعمل حلال وجمع المال من الحلال حلال ومن الحرام حرام
الخلق على ثلثة اصناف المؤمن المخلص في ايمانه
والكافر الجاحد في كفره المنافق المداهن في نفاقه
والله تعالى فرض على المؤمن العمل وعلى الكافر الايمان وعلى المنا
فق الاخلاص لقوله تعالى يا ايها الناس اعبدوا ربكم معناه يا
ايها المؤمنون اطيعوا وايها الكافرون امنوا وايها المنافقون
اخلصوا فضل القرآن ان الاستطاعة مع الفعل لا قبل الفعل ولا
بعد الفعل لانه لو كان قبل الفعل لكان العبد مستغنيا
عن الله تعالى وقت الفعل وهذا خلاف النص لقوله تعالى
والله الغني وانتم الفقراء ولو كان بعد الفعل لكان من المحال

حصول الفعل بلا استطاعة فصل ٩ لقربان
المسح على الخفين جائز للمقيم يوم وليلة وللمسافر
ثلثة ايام ولياليها لان الحديث ورد به كذا ومن
انكره فانه يخشى عليه الكفر لانه ثبت بالخبر المتواتر والقصر
والافطار رخصة في السفر بنص الكتاب لقوله تعالى واذا
ضربتم في الارض فليس عليكم جناح ان تقصروا من الصلوة
والافطار قوله تعالى فمن كان منكم مريضا او على سفر
فعدة من ايام اخر فصل ١٠ لقربان الله تعالى امر القلم
بان يكتب فقال القلم ماذا اكتب يا ربي فقال الله تعالى
ما هو كائن الى يوم القيمة لقوله وكل شيء فعلوه في الزبر
وكل صغير وكبير مستطر فصل لقربان عذاب القبر
كائن لا محالة وسوال المنكر والنكير حق لورود

الاحاديث

الاحاديث بهما والجنة والنار حق وهما مخلوقان لا
فناء لهما لقوله تعالى في حق الجنة اعدت للمتقين
وفي حق النار اعدت للكافرين خلقهما الله
تعالى للثواب والعقاب والميزان حق لقوله تعالى
والوزن يومئذ الحق فمن ثقلت موازينه
فاولئك هم المفلحون ومن خفت موازينه فاو
لئك الذين خسروا انفسهم بما كانوا بآياتنا يظلمون
وقرءة الكتب يوم القيمة حق لقوله تعالى ونخرج له
يوم القيمة كتابا يلقيه منشورا اقرء كتابك اليوم
كفى بنفسك
عليك حسيبا فصل ١٣ لقربان الله تعالى يحيي اهل
النفوس بعد الموت يبعثهم يوما كان مقداره الف
سنة للجزاء والثواب واداء الحقوق لقوله تعالى ان الله

يبعث من في القبور لقاء الله لاهل الجنة

بلا كيف ولا شبيه وشفاعة محمد صلى الله عليه وسلم حق

لكل من هو اهل الجنة والكان صاحب الكبيرة عائشة

رضي الله عنها افضل لنساء العالمين بعد

خديجه الكبرى وهو ام المومنين ومطهرة من

الزنا واهل الجنة خلدون واهل النار في النار خلدون

لقوله تعالى في حق المومنين اولئك اصحاب

الجنة هم فيها خلدون وفي حق الكفرين

اولئك اصحب النار هم فيها خلدون

تمت تمت تمام بر ضمائر ذوي بصائر تاجران كتب دهقان مطالع لايح و ساطع باد كه چون سعي

بليغ و كوشش فراوان در تحشيه اين كتاب مبذول شده بنظر بران [illegible] اجازت ملتمس كسي

رزاده طبعش لفرمايد بر خطا هم از غلام حلقه بگوش جناب حضرت قبله گاهي حيدر امير ... تعالى ... نسخه ...

برای قوت باه مفید ثابت شده

فندق	بادام	انزروت	موسلی سفید
خرد	خرد	۴ تولہ	۴ تولہ
کنجد مقشر	موسلی سیاه	بلغور	کتیره
خرد	۴ تولہ	خرد	خرد
ثعلب ۲	فلفل	خولنجان	قاقلی
۲ تولہ	۴ تولہ	۴ تولہ	خرد

همه را نیم کوفته وقت صبح بخورد قدر یک کف دست

الفالبوب صغر نور باده [illegible]

عالم است که از خدا ترسان است
گرچه علم زبان نمیخواند
جاهل است که از حق نمیترسد
گرچه فقه و وصول میداند

تخم بادرنج تخم کردکاه تخم خیار تخم قرطم تخم فندق
تخم لبه تخم تارچین تخم جو القلفل حنطای تودرین کبد [illegible]
تخم جرجیر تخم بیار تخم شلغم تخم لوبیا [illegible] زنجبیل دارچینی
دارفلفل کبابه قرنه نشاف [illegible]
تخم بلیون مساوی کوفته و بیخته باشکه دران [illegible] معجون کنند
[illegible]

نوشتباه دیگر

زعفران	زنجبیل	تخم گزر	تخم کرفس	نانخواه
ا درم	۱۰ درم	۱۰ درم	۱۰ درم	ا درم

عاقرقرحا	تخم کرفس	کوفته بیخته باید با چندان عسل
ا درم	۵ درم	

شکر شده [illegible] قدر که درم

میداند
گرچه فقه و وصول میداند
گرچه فقه و وصول میداند

جاهل [illegible] حق نمیترسد
گرچه فقه و وصول میداند
مهر [illegible]

درهیز

نسخه ادل [illegible]

جدا [illegible]	قسنبیل	تربد سفید	زنگبار منقی
نیم ل	ا ل	۵ ل	۵ ل

الهی از برای شاه لولاک
شفیع روز محشر احمد پاک

دوا را [illegible] کوفته و بیخته با مویز منقی [illegible]
وقت خوردن [illegible] و [illegible] داکر [illegible]
[illegible]

الهی از برای شاه لولاک
شفیع روز محشر احمد پاک
نسخه [illegible] کرم

پوست [illegible] و بیخ آن [illegible] الصفا
[illegible] تازه [illegible] کرده روز [illegible] دوا [illegible]
آمیخته [illegible]

[illegible]	قسنبیل	سرخس	[illegible] منقی
۵ درم	۵ درم	۵ درم	۱۰ درم

نسخه دیگر
نسخه دل

تخم کار	[illegible]	شحم حنظل	نوره [illegible]	[illegible]
	ا درم	۲ درم	ا درم	ا درم

دوا را [illegible] نوشته تخم کار [illegible] ساخته [illegible] کرم [illegible]

[illegible]

درهیز